اسم کتاب سفرنامه

مؤلف حاجی پیرزاده

موضوع تألیف

سفرنامه
جناب مستطاب عالم معارف
شرع و شریعت سالک مسالک طریقت و حقیقت
قطب الاقطاب و مجمع اولوا الالباب طائف بیت
الله الحرام و زائر قبور ائمة الانام آقای حاجی پیرزاده سلمه الله

بسم الله الرحمن الرحیم

روز پنجشنبه پانزدهم ماه شعبان المعظم سنه ۱۳۰۳ هزار و سیصد و سه هجری از
طهران از خانه مرحوم حکیم باشی میرزا عبدالرحیم که با عیال در آنجا منزل داشتیم
سه ساعت از روز گذشته حرکت نموده به تقی آباد که والده معظمه و آقا عبدالمولی
اخوی در آنجا منزل داشتند آمدم و آقا میرزا عبدالوهاب پسر آقا میرزا فتحعلی را با خود
برداشتم و دو شب در تقی آباد خدمت والده ماندم و عیال یعنی خانم نورالدین از
طهران بمشایعت آمده در تقی آباد او را ملاقات نمودم و روز هفدهم ماه بهمراه
والده و عیال بحضرت عبدالعظیم رفتم جناب جلالتمآب آقای مؤید الملک که مدت بیست
ماه بود در طهران توقف داشتند و عازم مراجعت بشیراز بودند در حضرت عبدالعظیم
نقل و مکان فرموده قرار بر این شده بود که این حقیر باتفاق ایشان بشیراز بیایم و سیاحت
صفحات فارس نمایم جناب ایشان نیز سه شب در حضرت عبدالعظیم توقف نمودند
باری عصر روز هفدهم ماه والده معظمه و عبدالمولی و خانم نورالدین با نورالدین
محمد بحضرت عبدالعظیم آمده حقیر را ملاقات نمودند و قدری با والده و حضرات در
باغ علی جان گردش کردیم و نشستیم و با نورالدین بازی کردم و او را بوسیدم و از والده
و حضرات خداحافظ کردم سن نورالدین در آن وقت هفده ماه بود والده و حضرات
بتقی آباد مراجعت نمودند و حقیر منزل جناب مؤید الملک آمدم جناب فضائل مآب

ذکر حرکت از حضرت عبدالعظیم به قم
معصومه

آقای آقا میرزا ابوالحسن جلوه سلمه الله تعالی برای مشایعت در آنجا تشریف داشتند
صبح روز هیجدهم در حضرت عبدالعظیم زیارت نموده و همت از آستانه مبارک آنحضرت
خواسته و از جناب آقای آقا میرزا ابوالحسن سلمه الله خداحافظ نموده در خدمت جناب
مؤید الملک و جناب آقا میرزا آقای حکیم جهرمی سوار شده عازم شدیم و میرزا عبدالوهاب
نیز همراه بود عالیجاه علیقلیخان و عزیز بیک بدار و آقا باز جلودار و مشهدی کاظم
پیشخدمت و فرج الله با جمعی از نوکرهای دیگر از حضرت عبدالعظیم حرکت کرده
بمنزل اول که حسن آباد است وارد شدیم جناب مؤید الملک در کالسکه نشسته اند
و حقیر سوار یک اسب کهری که بسیار خوب راه میرود و زین او خیلی راحت است سوارم
و جناب آقا میرزا آقا سوار اسب کهر کوچکی هستند که بر روی او تنکل گذارده اند در حسن
آباد در باغچه که پهلوی قهوه خانه است منزل نمودیم مشهدی کاظم پیشخدمت که روی
یابوی بنه و مفرش سوار بود در بین راه بطور جلافت بکوری بر روی یابو می نشیند
و یابو سر دست میخورد و او را می اندازد و یک پای او میشکند و او را هر طور بود بکاروان
سرای حسن آباد رسانیدند و شکسته بند از دهات اطراف پیدا کرده آوردند و
پای مشهدی کاظم را بستند و مرهم گذاردند و چون نمیتوانست او را حرکت داد
جناب مؤید الملک آدم مخصوصی و خرجی برای او گذاردند که در حسن آباد بماند
که پای او خوب شده بعد بشیراز بیاید جا و اطاق مخصوصی در کاروانسرا برای او
حاضر نمودند و مشهدی کاظم را بر خاطر جمعی در آنجا گذاردند باری چون حاجیه
خانم عیال جناب علاء الملک از زیارت مکه معظمه و مدینه منوره و عتبات عالیات
مراجعت مینمودند و در چاپارخانه حسن آباد منزل داشتند بودن حقیر را در آنجا
خبر شدند نصف شب که از آنجا عبور نمودند حقیر را از خواب بیدار کردند و ایشان
در کالسکه و بنده بیرون ایستاده مدتی صحبت داشتیم و خواهش نمودند که آنچه از
علاء الملک در دل داری و رنجش حاصل نموده از خود بردار و او را معاف کن حقیر
قبول نمودم باری از حسن آباد از راه جدید حرکت نموده روز چهارم وارد معصومیه

قم شدیم در رودخانه پل دلاک که از دو فرسخی قم میگذرد چون پل جدید یکی
تازه ساخته بودند معمار و بنای آنجا تقلب کرده بودند در عوض آهک و سنگ
در میان تا پیه پل دلک و خاک ریخته بودند و روی آنرا با سنگ و گچ صاف کرده
صورت پل ساخته بودند آب رودخانه باندک قوت همه پل را خراب کرده که
مردم بسیار بزحمت عبور مینمودند میرزا عبدالوهاب در روی تابوی مفرش
حقیر نشسته بود چند قدم که داخل آب رودخانه شد تای تابو در گل فرو رفته
در میان آب خوابید بطوریکه گوشهای تابو از آب بیرون بود مکاریها میرزا عبد
الوهاب را از آب بیرون آورده و بکنار بردند و بعد از آن رفتند که تابو را از
آب بیرون بیاورند ممکن نمیشد چون آب زیاد در جوف مفرش رفته بود و مفرش
سنگین شده بود نمیشد تابو را حرکت داد عاقبت ریسمان مفرش را در توی
آب پاره کرده مفرش را بیرون آورده و بعد بزحمت زیاد چند نفر از مکاریها
در آب رفته تابو را از آب بیرون آوردند ولی اسباب و مخلفات و رخوت و
کتاب و پوستین کلا خراب و ضایع شده بود ورود به قم آنها را از مفرش بیرون
آورده در آفتاب خشکانیدم و در مهمانخانه جدید قم که نزدیک دروازه است
منزل نمودم خود را در آب غسل داده و پاک نموده بزیارت حضرت معصومه
مشرف شدیم و زیارت خواندیم و از آستان مبارک توجه و همت خواستیم
بعد از آن حیاط و صحن جدید یکه جناب امین السلطان بنا گذارده تماشا نمودیم
و مخصوصا از ایوان آئینه او بسیار تعریف و تمجید نمودیم و از سنگهای مرمر
ازاره ایوان خیلی توصیف کردیم الحق خوب ایوان و خوب صحنی شده است ولی
یکی از منارهائیکه در آن صحن ساخته اند خیلی کج شده بطوریکه نزدیک است بیفتد
باری فردای آن روز جناب جلالتمآب آقای اعتضاد الدوله حاکم قم بدیدن جناب
مؤید الملک تشریف آوردند و قدری صحبت داشتند و احوال پرسی نمودند
و تشریف بردند ولی جناب اعتضاد الدوله با این سن کم خیلی پیر مرد شده بودند

محل بنای صحن و بارگاه حضرت معصومه سلام الله علیها

دندانها افتاده و صورت پرچین شده خیلی تعجب نمودم که آن جمالی که طعنه به
روشنائی خورشید و ماه میزد چسان گرفتار خسوف و کسوف و آلودگی روزگار
شده و آن رنگ و رخسار گلگونی بدل به زرد بهای نامطبوع شده، باری از
معصومه قم حرکت کرده از راه نیزار که راه صاف کالسکه رو است به نیزار
رسیدیم جائیست پنجاه خانوار جمعیت دارد و باغ و باغچه درخت انار و توت
نیز در آنجا هست و گل نیزار ملکی حاجی اسحق خان سرتیپ خلج و کسان او است
و شخص یزدی در آنجا باغ انار بسیار خوبی عمل آورده بود که مثل یزد درختها را
تربیت کرده و بقاعده نشانیده بود از نیزار حرکت کرده بقریه دلیجان رفتیم
و از آنجا به آب گرم محلات که تا دلیجان دو فرسخ فاصله است جناب مؤید الملک
پاکتی نوشتند و بقاصد دادند که از محلات جناب حاجی سیاح را خبر کرده به آب
گرم بیایند آب گرم در بالای کوه پستی است خاک و زمین آن کوه زرد است و
در روی آب محمد شاه مرحوم حمام بسیار بزرگی ساخته است و اطاقهای بسیاری
برای آمد و شد مردم ساخته اند و آب گرم از جائیکه بیرون میآید خیلی گرم است
که بزحمت دست در او میتوان رفت و از آن حوض اول که بحوض ثانی که حوض بزرگ است
داخل میشود قدری سرد میشود که بآسانی میشود در آن داخل شد جناب مؤید
الملک یکدفعه در آن آب تشریف بردند حقیر هم یکدفعه رفتم جناب آقا میرزا آقا هم
یکدفعه چون قرار بود دو سه روز در سر آن آب بمانند بعد از رفتن یکدفعه در
آن آب را ایشان منحرف شد و عصر از آنجا مراجعت بقریه دلیجان نمودیم ولی مردم
از هر جا زن و مرد و اطفال برای رفتن در آب گرم میآیند و بسیار مرضها و ناخوشی
های کهنه و ناخوشیهای جلدی از رفتن در آن آب خوب میشود باری مراجعت
از آب گرم نیم فرسخ گذشته جناب حاجی سیاح در بین راه رسیدند و دو الاغ
نان و ماست و بره و برنج همراه آورده بودند که در آنجا صرف شود و اصرار زیاد
نمودند که جناب مؤید الملک را بمحلات ببرند قبول ننمودند عاقبت جناب حاجی

حرکت از قم معصومه و رفتن به آب گرم محلات و دلیجان
و واقعات اتفاقیه تا اصفهان

سیاح را بدلیجان بردند و شب را حاجی سیاح مهمانی نمودند و تدارک گرفتند
باری فردا را از جناب حاجی سیاح خداحافظ نموده حرکت کردیم بعد از دو
منزل گذشته بمورچه خورت رسیدیم و از مورچه خورت شب را توقف نموده
بمنزل گز رسیدیم در منزل گز علیقلیخان با اسب چاپاری سوار شده برای تعیین
منزل و جا و اطلاعات از اصفهان باصفهان رفته فردا صبح را مراجعت نموده
باری شب را از منزل گز حرکت صبح را وارد اول آبادی و دهات اصفهان رسیدیم
نزدیک دروازه که وارد شدیم سرکار مؤتمن الملک و سرکار آقای میرزا محمدخان
پسر جناب مؤید الملک و جناب معین الشریعه آقا شیخ عبد اللطیف پسر جناب امام
جمعه شیراز سلمه الله با جمعی سوار و غلام شیرازی تا بیرون دروازه باستقبال
جناب مؤید الملک آمدند جناب مؤید الملک نیز از کالسکه بیرون آمدند و سوار
براسب شده اجماعا و متفقا وارد شهر شدیم چون جناب جلالت‌مآب اجل اکرم آقای
صاحب دیوان برای بعضی امورات و حساب فارس باصفهان تشریف آورده بودند
و در عمارت هفت‌دست پهلوی رودخانه منزل داشتند جناب مؤید الملک نیز
در آنجا وارد شدند و منزل مخصوصی در عمارت هفت‌دست برای جناب مؤید
الملک معین نمودند باری روز سیم ماه رمضان ۱۳۰۳ وارد عمارت هفت‌دست
شدیم اول ورود رفتیم خدمت جناب صاحب دیوان و با جناب ایشان مصافحه و معانقه
بجا آورده قدری نشستیم و احوالپرسی نموده منزل خود رفتیم چون سرکار نواب
مستطاب حضرت والا ظل السلطان برای تغییر هوا بسمت کمره و گلپایگان تشریف برده
بودند و در اصفهان تشریف نداشتند عریضه خدمت ایشان نوشتیم و جواب محبت
آمیز بحقیر مرقوم فرمودند چون جناب فضایل‌مآب مجتهد الزمان امام جمعه شیراز
سلمه الله تعالی باتفاق جناب صاحب دیوان از شیراز باصفهان تشریف آورده بودند
و جناب آقا شیخ عبد اللطیف پسر سیم ایشان و جناب آقا شیخ عبد الوهاب در خدمت
جناب امام جمعه بودند و در بیرون هفت‌دست سراپرده بسیار بزرگ برای

ورود باصفهان و ملاقات بعضی دوستان

جناب امام جمعه در لب رودخانه در آنجا منزل داشتند اکثر اوقات خدمت جناب
ایشان میرسیدیم فصل توت و خیار اصفهان بود توتهای سفید بسیار خوب
هر روزه صرف میشد و زرد آلوهای گیلانی و شکرپاره مشهور اصفهان هنوز نرسیده
بود آقا بزرگ پسر مرحوم حاجی مهدی را اخبار داده بهفت‌دست آمد و او را
ملاقات نمودم و مبلغ بیست تومان تنخواه جناب مؤید الملک التفات فرمودند پنج
تومان از آن برداشته باتفاق آقا بزرگ برای گلشن رفته قدری قلمکار اصفهانی
خریده با مبلغ پانزده تومان تنخواه سرکار حبیب الله خان پیشکار جناب آقای صاحب
دیوان داده که بطهران برای نور الدین ببرند و آقا میرزا عبد الوهاب از حرکت
از طهران تا قم و در بین راه همه را مشغول تب و لرز شدید بودند و در اصفهان
با جناب آقا میرزا آقا یکروز رفتیم بحمام جناب مشیر الملک حمام کوچک بسیار تمیزی
بود و یکشب جناب مشیر الملک جناب صاحب دیوان و جناب مؤید الملک و جناب
امام جمعه و جمعی را وعده گرفته در خانه و عمارت مخصوص خود ضیافت مفصلی
نموده در حیاط خانه جارها و چراغهای بسیار روشن نموده و در اطراف حیاط
و لب بام و دیوار حیاط چراغها زده و روشن نموده و نیز در جمیع اطاقها و ایوانها
و غرفها و دالانها چراغ و دیوارکوب و چلچراغ آویخته بودند و مردم را برای
استماع روضه دعوت کرده بودند و در توی تالار که جناب صاحب دیوان حضور
داشتند میزها گذارده و جارها و چراغها روشن نموده بودند بعد از استماع
روضه از این حیاط بیرون رفته از کوچه گذشته بحیاط و باغ دیگر وارد شدیم که
در آنجا عمارت بسیار خوبی ساخته بودند و اطاقها و تالار بسیار بزرگی در آن
عمارت بود سفره شام را در آنجا گسترده بودند باری شام در آنجا صرف شده
مراجعت بعمارت هفت‌دست نمودیم یکروز بدیدن سرکار رکن الملک نایب الحکومه
اصفهان که سلیمان خان نام دارند رفتم وقت افطار بود بسیار آدم مقدس با تقوی
متدین است و برای نداشتن اولاد و داشتن دولت زیاد بسیار افسرده و دلتنگ

ذکر عمارات و نقش بناهای صفویه در اصفهان

بود و همیشه اوقات شاه و تالار و اندوه داشت؛ باری شهر اصفهان بهترین شهرهای
ایران بوده و هست وضع و اسلوب شهر برای نشستن پادشاه و پای تخت بودنست
خاصه عمارتهای سلطنتی سلاطین صفویه که خیلی عالی و بزرگ است و مخارج
گزاف برای ساختن آنها نموده اند و نقاشیهای آن عمارتها کلا از طلای اشرفی
خالص و لاجورد است که با این مدت مدید رنگ نقاشیها ابدا تغییر ننموده است
ولی هزار حیف که دیوانیان متوجه عمارتها نشده اند و خیلی خرابی بهم رسانیده
و شکستها خورده و نزدیکست که بکلی خراب و ویران شود و از دست برود مخصوصا
عمارت هفت دست و عمارت آینه خانه و عمارت نمکدان که بکلی خراب شده و بعضی
سوخته است و هنوز خالی نمیتوانند عمارتهای با آن شکوه بسازند؛ باری خیلی
افسوس برای خرابی عمارتهای صفویه هست و همچنین خیابانهای اصفهان که مشهور
و معروف عالم بوده مثل خیابان صدری و خیابان خواجو بکلی خراب و ویران شده
و باغها و سردرهای عالی که داشته بجز آثار خرابه چیزی باقی نمانده است؛ و نیز
مسجد شاه اصفهان که در یکسمت میدان بزرگ واقع است چه قدر بزرگ و عالی
ساخته شده و چه کاشی کاریها در آن مسجد شده که نمایش آن از چینی بهتر است ولی آن
مسجد نیز شکستها خورده و خیلی بخرابی نزدیکست؛ و نیز مدرسه مادرشاه
که در خیابان واقع است عجب مدرسه و عجب عمارتیست در هیچ شهری خیابان و
مدرسه بزرگ بدین مرتبه ندیده ام خیلی باصفا و خیلی با روح است حیف که نزدیک
بخرابیست و عنقریب بکلی خراب خواهد شد و اکنون خالی از سکنه و طلاب است
بجز چهار پنج نفر طلبه که در آنجا ساکنند کسی دیده نشد؛ و نیز بسیار مدرسه و مسجدها
در شهر اصفهان است که بکلی خراب و ویران شده ولی سرکار حضرت والا ظل السلطان
عمارت چهل ستون را با عمارت اشرف و عمارت صدری و میدان چارحوض و میدان
بزرگ را بسیار خوب تعمیر کرده اند و خیلی با صفا و تمیز نگاه داشته اند؛ و نیز
بازارچه بلند که از زمان صفویه تا اکنون که از آبادی و معموریت افتاده بود آن را

تعمیر

تعمیر نموده اند و محل سواره نظام مخصوص قرار داده اند و نیز سربازخانهای
خوب در خیابان خواجو ساخته اند که آن سربازخانه خیلی باقاعده و تمیز است
و رعیت و مردم و تجار و کسبه کلا شاکر و دعاگوی سرکار حضرت والا میباشند
و از عدل و انصاف و دادرسی حضرت والا بسیار راضی و شاکرند و در تشریف
داشتن حضرت والا باصفهان کسب و صنعت در اصفهان بسیار ترقی نموده
و مردم از اینجهت با مکنت و متمول شده اند و مردم نیز آسوده و راحت کسب و
شغل مینمایند و کسان حکومت دست تعدی بکسبه و رعیت ندارند؛ باری

حرکت از اصفهان بطرف شیراز

جناب صاحب دیوان روز چهاردهم ماه رمضان از اصفهان حرکت کرده حقیر
نیز باتفاق جناب ایشان و جناب مؤید الملک و آقای امام جمعه سلمه الله امدهم
شیراز در چهار فرسخی بقلعه محمد علیخان توقف نموده جناب صاحب دیوان در
چادر منزل نموده و تالاخانه قلعه را برای جناب مؤید الملک منزل دادند و
جناب امام جمعه پوست تختی که از پوست آهو هم دوخته بودند و سجاده مانند بود
و آستر و سجاف داشت و دو ذرع قد و یک ذرع پهنا داشت برای حقیر نیاز
فرستادند و اظهار التفات و مرحمت فرمودند حقیر از التفات جناب ایشان
مسرور شده برای تشکر این التفات خود حقیر رفتم بچادر ایشان و خدمت ایشان
رسیدم و اظهار تشکر نمودم و قدری نشسته بمنزل مراجعت نمودم؛ صبح از
قلعه محمد علیخان حرکت نموده بشش فرسخ مسافت که نشسته که در راه ابدا بجز یک
آب انبار دیگر آبادی نداشته بقریه مهیار رسیدیم؛ قریه مهیار بقدر چهار
صد خانوار جمعیت دارد مردم آنجا بیشتر شتر و گوسفند دارند و زراعت
آنجا گندم و جو و پنبه است و در نزدیک قریه مهیار شاه عباس صفوی رباط
و کاروانسرائی ساخته که در جمیع مملکت ایران و خارجه چنان رباطی دیده نشده
اولا بقدری بزرگ و عالی و پر یورت است که سلاطین صفویه هنگام شکار
رفتن یا مسافرت بطرف فارس جمیع خدم و حشم و ملازمین رکاب سلطنت

در آن رباط منزل مینمودند چه بالاخانه‌ها و چه خلوتها و چه کریاس بزرگی که
کو یا سرای سلطنتی یك شهر بزرگی است و در دو طرف بیرون رباط چسبیده
بر رباط دو بازار آجری بسیار بزرك خوب ساخته که همیشه اوقات آباد و معمور بوده
که اهل اردو و مردم در آنجا معامله مینمودند و در جلوخان بیرون رباط آب انبار
بسیار بزرکی ساخته‌اند که تا بکنال عابرین و ساکنین آنجا آب میدهد و در
اطراف بیرون رباط خیابان و باغهای با سلیقه داشته و نخچالهای متعدد داشت
تا ری سراپرده جناب صاحب دیوان از دو دار آبادی مهیار در لب نهر آبی زده
در آنجا منزل نمودند؛ تاری شب را در مهیار توقف نموده صبح بسیار زود از
آنجا حرکت نموده بمسافت شش فرسخ راه باول آبادی قمشه رسیدیم سرکار
سلطان محمدخان ایلخانی قشقائی با جمعی از سواره خود و بعضی از سرکرده‌ها
و سواره دیگر که از ایلخان ایل بیکی قشقائی و امام قلیخان و غیره بیك و کدخدا
باشند از سرحدات فارس باستقبال جناب صاحب دیوان آمده در یك فرسخی
قمشه بطور نظام ایستاده بجناب صاحب دیوان تعظیمات عمل آورده جناب صاحب
دیوان نیز کمال التفات بانها نموده متفقا حرکت نمودند و منزل را در نزدیك
قمشه در بقعه مبارکه حضرت شاه رضا علیه السلام قرار دادند؛ بقعه شاه رضا
بسیار جای باصفای خوبیست در بلندی واقع است چشمه آبی مخصوص در
میان صحن بقعه جاریست که از حوضها عبور نموده در بیرون بقعه زراعت مینماید
و اجاره آن هزار تومانست که وقف بر بقعه مبارکه است؛ طول بقعه یکصد
صد ذرع و عرض آن شصت ذرع میشود و اطراف آن حجراتست که مردم مسافر
و زوار منزل مینمایند و بقعه متبرکه در طرف قبله حیاط واقع است و از زمین
حیاط بقدر هفده پله میخورد که داخل ایوان و روضه مطهره شاه رضا میشود
و شاه رضا برادر حضرت امام ثامن ضامن علی بن موسی الرضا علیه الاف التحیة
والثنا است والحق زیارتگاه شریف عزیزیست و مردم از اطراف و بلاد بعیده

صفت قمشه و بقعه حضرت شاه رضا

فارس و اصفهان بزیارت حضرت شاه رضا می‌آیند؛ حقیر نیز وضو گرفته با
کمال خضوع و خشوع داخل آستانه و روضه مطهره شده زیارت نمودم و استمداد
همت و توجه از آن آستانه مبارکه خواستم و در میان آن حیاط حوض بسیار
بزرکی ساخته‌اند و درختهای نارون بزرك در اطراف حوض نشانیده‌اند و درختهای
سایه دار و چند درخت توت کهنه نیز در آن حیاط هست و بالاخانه سر در حیاط
بقعه بسیار مرتفع و باصفاست و حجرات بقعه مبارکه همه در دارد و مسکونست
و جناب میرزا رضای قمشه که سالهای سال بود که از قمشه هجرت کرده بود و بطور
درویشی و سیاحت در طهران و کاشان و جاهای دیگر بسر میبردند بمرحمت و التفات
سرکار حضرت ظل السلطان دو مرتبه بقمشه عود نموده در یکی از حجره‌های
بقعه مبارکه منزل نموده و از سبك درویشی خود تجاوز نکرده است؛ قصبه قمشه
خیلی آباد و معموراست و بازار و دکاکین آنجا برواج است و چون در سرحد فارس است
همیشه معامله و دادوستد در آنجا میشود و آب و آبادانی و زراعت و باغ در
اطراف قمشه بسیاراست در قمشه خیار بسیار خوب سبز دارد و توت سفید؛
تاری دو شب در بقعه متبرکه شاه رضا توقف نموده از آنجا حرکت شد شش فرسخ
فاصله بقریه مقصود بیك رسیدیم منزل را در صحرا در کنار نهری قرار داده و
هوای آنجا بسیار کرم و خشك بود و حقیر در روز چند دفعه در نهر آب رفتم و آب
برخود ریختم و خشك شدم؛ جناب میرزا حسام الدین حافظ الصحه که از طهران
بجاپاری بشیراز میرفتند شب را در منزل مقصود بیك خدمت جناب صاحب دیوان
رسیدند و احکام و ملفوف فرمان احترام نامه خود را بجناب صاحب دیوان نشان
دادند و از شدت خستکی راه در همان منزل خوابیدند؛ تاری نصف شب از
مقصود بیك حرکت نموده سه ساعت از روز کذشته وارد منزل ایزدخواست
شدیم سراپرده و چادر جناب صاحب دیوان را در کنار رودخانه زده منزل نمودند
وضع قریه ایزدخواست بشکلی در کنار رودخانه یك تل سنگی بسیار بزرك

صفت قصبه قمشه

که اطراف آن بجائی متصل نیست و ارتفاع آن تل از متن رودخانه پانزده ذرع است
و عمارت و آبادی یزدخواست همه بروی آن تل سنگی است که بقدر هفتصد
خانوار جمعیت دارد و بازار و دکان نیز در آنجا هست و روی عمارتها باطراف
صحرا باز است و عمارتها را بسیار کوچک و تنگ و بی سلیقه ساخته اند و مبالهای
خانها و آب ریزهای آنجا را همه رو به بیرون تل ساخته اند که از بیرون قریه کثافتها
همه نمایانست و در یزدخواست نان و ماست و کره بسیار خوب و عسل مصفا
بهم میرسد و آبادی و زراعت آنجا همه در کنار رودخانه است و مردم آنجا بسیار
متمول و با مکنت و با پول میباشند و در کنار رودخانه رو بشمال رباط آجری بسیار
خوبی ساخته اند که شاه عباس صفوی ساخته بعد مخروبه شده مشیر الملک مرحوم
شیرازی تعمیر بسیار خوب نموده و حالا از رباطهای بسیار خوب آباد است و بالا
خانه سردر آنجا خیلی ملوکانه است حقیر و میرزا محمد خان پسر جناب مؤید الملک و
جناب میرزا آقا روزنامه دان بالاخانه سیر بردیم والحق بسیار خوش گذشت و جناب
حافظ الصحه نیز در آنجا تشریف آوردند چون از یزدخواست دو راه میشود
یکی از راه گرمسیر بطرف آباده و سورمق بشیراز میرود و در تابستان راه بسیار
گرم میشود و یکراه از راه سرحد و ییلاقات بفارس میرود که هوای این راه سرحد
بسیار خوب و زمینها سبز و خرم و ایل و حشم و چادرنشین کل فارس در این سرحد
و در این راه توقف دارند باری قرار بر این شد که جناب صاحب دیوان از راه
سرحد بشیراز تشریف ببرند باری از یزدخواست نصف شب حرکت نموده
بمسافت هفت فرسخ قبل از ظهر بده کرد وارد شدیم ده کرد در دامنه کوه
واقع است و قلعه ایست جمعیت آن بقدر پنجاه خانوار جمعیت دارد و ملکی [illegible]
قشقائی است و خیلی هوای آنجا سرد و معتدل است و بسیار جای باصفائی است
ماست و کره و نان بسیار خوب در آنجا پیدا میشود از ده کرد حرکت نموده
بمسافت شش فرسخ فاصله بدشت کوشک زرد رسیدیم در این دشت ابداً آبادی

ندارد

[illegible]

ندارد یعنی خانه و عمارت نساخته اند آبادی آنجا همه از ایلیات و احشامات
و چادر است زمین کوشک زرد بسیار سبز و خرم و چمنهای با خضارت و آب
گوارا دارد میگویند کوشک زرد یکی از مقامهای هفت گنبد بهرام گور بوده که
گنبد زرد در این موقع کوشک زرد بوده باری از کوشک زرد حرکت نموده بمسافت
شش فرسخ راه بقریه آسپاس رسیدیم ولی از کوشک زرد که حرکت نمودیم تا اول
گردنه آسپاس جمیع راه چمن و نیزارهای بسیار بزرگ و سبزه‌های خوب و
آبهای فراوان که در هر دامنه کوهی در هر شکاف سنگی یک سنگ و دو سنگ
و ده سنگ آب صاف گوارا جاری بود و جمیع آبها بیخود و بی مصرف در نیزارها
هدر میرود و هیچ مصرفی نمیرسد و در این دشتها و چمنها هر قدر بنظر میاید
ایلیات و چادر و گله گوسفند و گاو و اسب و مادیان و الاغ طایفه قشقائی است
و هر کدام و هر طایفه و هر تیره در محل خود منزل گرفته و چادر زده اند و همه
جوانهای قابل و مردمان شجاع و دلیر میباشند و زنهای آنها نیز حجاب ندارند
و مشغول زحمت و خدمت میباشند و لباس و زیر جامه‌های زنهای ایلیات
بسیار بلند است که روی پاهای آنها را گرفته است باری نزدیک بقریه آسپاس
گردنه و گداری نمایان شد از آن بلندی که سرازیر شدیم قریه آسپاس و دشت
آسپاس نمایان شد چادر و سراپرده جناب صاحب دیوان را در کنار قریه و زیر
بیدستان آنجا زده جای بسیار خوبی بود حاجی نصر الله خان ایلبیگی قشقائی
که فی الجمله مالک آسپاس است و ضابط آن سرحد است تا صد نفر سواره
باستقبال جناب صاحب دیوان آمده جناب صاحب دیوان را وارد چادر نمودند
هوای آسپاس بسیار خوب و معتدل است ولی آب آنجا گوارا و پر از زالو است
و زالوی آنجا بقدر مار کوچک میشود و هر روز مالها و حیوانها زالو در دهان
آنها میرفت و بزحمت از دهان و گلوی آنها بیرون می‌آوردند جناب صاحب دیوان
سه شب در آسپاس منزل و توقف نمودند برای حکومت و قرار و مدار و نظم

حرکت از کوشک زرد بقریه آسپاس

ونسق امورات ایل ونزاع ما بین ایلخانی وایل بیکی حاجی نصر الله خان با وجود
ریاست وضابطی ومنصب ایل بیکی که داشت خوب بخدمت ومواظبت باردوی
جناب صاحب دیوان نمود حتی ماست ودوغ که هیچ نداشت در اوردن امتناع
مینمود ونانهائی که از برای مردم وکسان وهمراهان جناب صاحب دیوان وخود
ایشان می اوردند از سبوس جو وگل بود که ابدا نمیتوانست خوردن در حقیقت
خمیری از گل وسبوس بود که با ساج گرم کرده بودند؛ حاجی نصر الله خان ادم
بسیار خسیس ممسکی بنظر امد؛ باری صحرا وجلگه لا سپاس نیز مثل جلگه کوشک
زر سبز وخرم وچمن وابهای فراوان وجمعیت ایلیات واحشامات وچادر نشین
وگله های میش وبز وگاو وما دیان از هر طرف در چرا ودر گردش بودند؛ باری
چون جناب مؤید الملک حالت مرضشان شدت داشت از جناب صاحب دیوان
اذن ورخصت گرفته حضر وجناب اقا میرزا اقا باتفاق ایشان بکرون زود تر از
لا سپاس حرکت کرده بمسافت پنجفرسخ فاصله از چشمه سلاطین گذشته بچشمه
دزدان رسیده در کنار چشمه در چمنگاه بسیار باصفائی منزل نمودیم شب را استاد
حسین اشپز طهرانی پلو بسیار خوبی طبخ نموده صرف شد در اطراف چشمه
دزدان وچشمه سلاطین احشامات وایلیات با گله های گاو وگوسفند وما دیان
بسیار منزل داشتند وچادرهای سیاه را بقطار زده هر ده چادر وبیست چادر
نزدیک هم منزل قرار داده بودند وگاو وگوسفند ومرغ وسگ انها در جلو
چادرها در چمن گردش میکردند ومیچریدند؛ باری شب را در منزل چشمه دزدان
توقف نموده صبح را حرکت نموده بفاصله سه فرسخ راه برضا اباد رسیدیم در
پهلوی قلعه رضا اباد رودخانه ایست در کنار رودخانه چادر زدند منزل نمودیم
هوای رضا اباد بسیار سرد وباصفا وصحرای انجا نیز با خضارت ومحل زراعت است
وایل واحشامات در اطراف انجا نیز بسیار است وقلعه رضا اباد بقدر پنجاه
خانوار جمعیت دارد؛ باری شب را در کنار رودخانه رضا اباد در چادر در منزل غنوده

کیفیت امامزاده [illegible] فارس

با هوای خوب وغذای گوارا صبح را از انجا حرکت نموده از گردنه وگدار امام
زاده اسمعیل بالا رفته در بالای گدار جمعی از قراول وتفنگچی که برای حفظ
وحراست مردم گذارده اند انها را دیده از بالای گردنه ابادی امامزاده اسمعیل
نمایان شد با هزار پیچ وخم وراه های معوج وبا درختهای جنگلی که بادام کوهی
وبخورک ودرخت مینه وبلوط ودیگر درختهای خاکی وسنگی از بالای گردنه سرازیر
شده باول امامزاده اسمعیل رسیدیم؛ ابادی امامزاده اسمعیل در یک دره
واقع است بقدر دویست خانوار جمعیت دارد ولی خیلی اباد ومعمور است ومردمانش
صاحب مکنت وثروت میباشند وباغات انگور بسیار دارد وکدخدای انجا برای
تشریف اوردن جناب صاحب دیوان خیلی تدارک خوب گرفته بود اولا بقدر صد
بار برف از کوه اورده در انبار حاضر نموده بود که هر کس هر چه برف صرف مینمود
حاضر بود ونانهای بسیار خوب از ارد وگندم سفید پخته وحاضر نموده بود و
از هر نوع پلو ونانی که از برای جناب صاحب دیوان وملتزمین رکاب وهمراهان
لازم بود کدخدای انجا حاضر نموده واز هر جهت در امامزاده اسمعیل زیاده خوش
گذشت؛ بقعه مبارکه امامزاده اسمعیل در وسط قریه است ومیان گنبد را
از سنگ تراشیده ساخته اند ونیز خود گنبد را از سنگ پوشیده وبالا برده اند
وگنبد را بسیار خوب ومرتفع ساخته اند ونیز دو حیاط در جلو گنبد وبقعه است
که انها حصار وطاقنما دارد وقبرستانست همان حین ورود بزیارت حضرت امام
زاده اسمعیل مشرف شده وهمت خواسته منزل امدیم؛ باری در امامزاده اسمعیل
چنار سبز دارد که در اکثر جاها ندیده ام جناب صاحب دیوان در امامزاده اسمعیل
وارد شدند ودر بیرون قریه برای ایشان چادر زده منزل نمودند جناب مؤید الملک
در یکی از خانه های اندرون قریه منزل نمودند خانه های انجا بسیار خوب وباسلیقه
ساخته شده شب را در روی بام خانه خوابیدیم بسیار هوای خوبی داشت فردا صبح را
از امامزاده اسمعیل حرکت نموده بمسافت پنجفرسخ فاصله بقریه معین رسیدیم

در اینمسافت پنجفرسخ آب و رودخانه و درخت بلوط و درختهای جنگلی بسیار است
و نیز کوه‌های اطراف همه سبز و خرم و پر درخت است و کوههای مرتفع دارد.
معین اسم بلوک است ولی قریه معین ملکی جناب شیخ الاسلام است که شیخ محمد حسین
نام دارند پسر مرحوم شیخ ابو القاسم جناب شیخ کاغذی بجناب صاحب دیوان نوشته
بودند که در امامزاده اسمعیل بجناب صاحب دیوان رسید و استدعا نموده بودند
که جناب صاحب دیوان ببلوک معین که تشریف میاورند در قریه ملکی جناب شیخ
الاسلام منزل نمایند بلکه خواهش و اصرار نموده بودند که جناب صاحب دیوان
و جناب امام جمعه و همراهان کلا بقریه معین تشریف ببرند و منزل نمایند جناب
صاحب دیوان اول قبول نمینمودند بعد باصرار و فرمایش جناب امام جمعه تشریف
بردن بقریه معین را قبول فرمودند که در آنجا مهمان جناب شیخ الاسلام باشند.
باری بعد از ورود بقریه معین و استفسار از احوال جناب شیخ الاسلام معلوم شد
که جناب ایشان ابدا در معین تشریف ندارند و امروز و فردا و این هفته بدین قریه
تشریف نخواهند آورد و کاشتکان و ضابطی که در قریه گذارده بودند چهار عدد
قند و کوچک و یک بره برای جناب صاحب دیوان تعارف آوردند از جانب جناب شیخ
الاسلام و ابدا دیگر از جانب جناب شیخ الاسلام تعارف و اظهار مهمانداری در
آنقریه مشاهده نشد معلوم شد که آن کاغذ که نوشته بودند محض از برای تعارف
رسمی بوده و کسان و همراهان از اینجهة دمغ شدند و زبان طعن و مذمت بجناب
شیخ الاسلام گشودند که چرا باید با جناب صاحب دیوان اینطور و این قسم خلف
وعده و قول نماید با وجودیکه جناب شیخ الاسلام در فارس در جمیع بلوکات گرمسیر
و سرحدات املاک معتبر دارند و بدون گزاف بطوریکه از جمع آوری و حساب آن
عاجزند و از زیادتی املاک نمیتوانند از عهده نسق و زراعت و آبادی املاک
خود برآیند بیشتر املاک ایشان خراب است همین قدر در او زراعت مینمایند
و با وجود اینها باز در شیراز هر کس ملک و آب بفروشد جناب شیخ مشتری اند

حکایت قریه معین تا آنکه وقایع اتفاقیه در آنجا

و قریه و دهات و املاک بیست هزار و سی هزار و پنجاه هزار تومانی بسیار دارند
و مخارج خانه ایشان بسیار کم است و یک پسر دارند بسیار معقول و محجوب است و
همشیره زاده جناب صاحب دیوانست ولی ابدا اختیار و مداخله در دولت و املاک
و اموال جناب شیخ الاسلام ندارند و میگویند جناب شیخ الاسلام بعسرت می
گذرانند و آنچه پول و جنس و مداخل عاید ایشان میشود بیعهای خریدن ملک
میدهند. باری قریه معین بسیار گرمسیر بدیست آب و اشجار بسیار دارد
و باغات خوب داشته ولی بی دیوار و مخروبه است درختهای گردو و سیب و توت
بزرگ دارد قریه معین را جناب شیخ الاسلام از جناب حاجی ملا زین العابدین
جهرمی خریده اند دوازده هزار تومان. باری در معین یکشب توقف نموده صبح
از آنجا حرکت نموده راه و صحرا همه سبز و خرم و چمن و آب روان از هر طرف جاری
و زراعت جو و گندم و برنج در همه جا فراوان از معین بفاصله پنجفرسخ از پل نو
عبور نموده که پل بسیار بلندی ساخته اند ولی نزدیک بانهدام است بمنزلگاه
ایوب رسیدیم چشمه ایست و حوضی در آنجا ساخته اند میگویند حضرت ایوب نبی
در آنجا تشریف داشته اند و خود را در آن آب شسته اند و بالای چشمه گنبدیست
و قبری در آنجاست و مردم باسم حضرت ایوب آنجا را زیارت مینمایند و در دور
چشمه درختهای چنار بسیار کهنه و سرو و بلوط و بنه و مسفر بسیار است چادر
جناب صاحب دیوان را در سر چشمه زده و نیز جناب امام جمعه و جناب مؤید الملک
در نزدیک هم منزل نمودند و در روز بسیار هوای آنجا گرم شد و مردم چند دفعه
در آب رفتند و حقیر هم دو سه دفعه در آب رفتم چون چشمه در دامنه کوه واقعست
آن منزلگاه بسیار جای با صفا و چشم انداز خوب دارد و جای با تفرجی است و مقابل
ایوب دو کوه بزرگست که بالای یکی از آن دو کوه را عضد الدوله دیلمی حوض
بسیار بزرگی ساخته که بقدر یک دریاچه بسیار بزرگی است که او را اسطخر
میگویند و رفتن تا آن بالا سخت است و بجز یکراه دیگر راه ندارد و در بالای

آن کوه بجز آن دریاچه دیگر آبادی ندارد و در ایام قدیم بالای آن کوه مأمن و
پناهگاه از دشمن بوده است باری از اتو بحرکت کرده بمسافت پنج فرسنگ
فاصله بقریه اسپیدرو که در میان جلگه مردشت واقعست رسیدیم و شب را
درکنار قریه چادر زده منزل نمودیم جناب امام جمعه و جناب مؤتمن الملک شب را
تشریف بردند در میان قریه در ایام یک مسجدی که بسیار باصفا بود استراحت نمودند
صبح را از قریه اسپیدرو حرکت نموده بقدر دو فرسنگ که دور شدیم راه را غلط
نموده در زمینهای شلتوک و زراعت و گل و باتلاق افتادیم که تا زانو و کمر اسب
بگل فرو میرفت و بسیار مردم پیاده و الاغ سوار بد میگذشت و بسیاری از زراعت
هندوانه و خربزه و زرت و شلتوک پامال و خراب شد باری بنزدیکی پل
خان براه مستقیم و جاده افتادیم تا بپل رسیده از پل گذشتیم پل خان بسیار محکم
و خوب ساخته شده نه چشمه دارد که بسیار مرتفع است یک سمت پل بریشه و
دامنه کوه سنگی وصل است سمت دیگر بزمین مسطح و آن رود را رودخانه
بندامیر میگویند که آب آن بمسافت هشت فرسنگ به بند امیر عضدالدوله دیلمی
میرود که آن بند از کارها و بناهای محکم بزرگ دنیاست باری همیشه اوقات
در سر پل و پهلوی پل قراول و تفنگچی حاضر و ایستاده و کشیک میکشند که دزد
و راهزن دست تعدی بقافل و عابرین دراز نکنند و بعضی از اوقات آب
رودخانه بقدری زیاد میشود که از پشت پل میگذرد و بر پهنای صحرا می افتد که
راه عبور و مرور بکلی مسدود میشود باری بر سر پل که رسیدیم و عبور نمودیم
عالیجاه علیقلیخان که از منزل کوشک زرد کالسکه را با خود برده بودند از راه ولی
نظر بجهت بدی و ناهمواری راه لاسپاس و امامزاده اسمعیل کالسکه از راه خود
بطور سلامت گذرانید تا کالسکه جناب صاحب دیوان امروز در سر پل خان حاضر
نموده بودند جناب صاحب دیوان و جناب امام جمعه و جناب مؤتمن الملک در کالسکه
نشستند و روانه منزل زرقان شدیم و از پل گذشته بسیار از مستقبلین که از شیراز

آمده بودند ملحق شده خدمت جناب صاحب میرسیدند از قریه اسپیدرو تا
زرقان هفت فرسنگ مسافت است قبل از ظهر وارد قریه زرقان شده در یک خانه
منزل تعیین نموده وارد شدیم جناب صاحب دیوان در خانه ابرهیم زرقانی و
جناب امام جمعه در مسجد منزل نمودند قریه زرقان دو هزار خانوار جمعیت دارد
و قریه آبادیست و بسیار قاطر و قاطرچی و مکاری در آنجا هست و مردمان آنجا
صاحب مکنت و متمول میباشند و از هر نوع میوه و مأکولات در دکان و بازار
آنجا یافت میشود و صابون خوب در زرقان درست میکنند و گاوهای بسیار
بزرگ در زرقان هست و گوسفندهای فربه در آنجا یافت میشود و قریه زرقان
در دامنه کوهی واقعست که آن کوه بسیار مرتفع و همه سنگ است و خاک ندارد
و در مشرق زرقان واقع است و بعضی خانهای قریه تا بدامنه بلندی کوه رسیده
و خانهای مرتفع ساخته اند و روی خانهها بسمت مغرب است و آب خانهها از چاه است
در هر خانه یک چاه کنده اند و آب را از او برمیدارند و زراعت آنجا بعضی از نهر جاریست
و بعضی از گاو و چاه باری مکاری که از طهران از او مال و قاطر کرایه شده مشهدی
علی اکبر فتحی بود که صاحب دوازده قاطر بود و یک چشم او نابینا بود و یک پسری
همراه داشت که سن او هشت سال بود و نام او بابا حسین و از طهران تا بقمشه
اصفهان و تا بشیراز پیاده دامن قبا و پاچه زیر جامه خود را بکمر زده همراه قافله
از همه جلوتر و خوبتر و زیادتر حرکت میکرد و در راه او را خواب نمیبرد و ترس و واهمه
از راه نداشت و اگر بار کج میشد راست میکرد و خنده رو و خوش صحبت و شیرین
بود هر قدر پدر او اصرار میکرد که او را سوار کند میگفت خسته نشده ام که سوار
شوم و با پدرش بطور رفاقت حرکت میکرد و وقتی که منزل میرسید و بارها را از جای
خود میگذاشتند قاطرها را برداشته در صحرا و جای زراعت و چمن میچرانید
و نهار را نان خالی بی خورش صرف مینمود و ابدا اظهار انزجار و ترشروئی نمیکرد
و همیشه شاد و متبسم بود و کمربند زنجیری در کمر داشت و صورت او از آفتاب

[illegible]

سوخته و برشته شده بود جناب مؤید الملک از حالت او و زرنگی او در این سن که
که مطلع شدند خیلی با او اظهار مهربانی و لطف فرمودند و پول و انعام مکرر
با او دادند و نیز از اصفهان بطرف شیراز که آمدیم جناب صاحب دیوان او را دیدند
و از او خوششان آمد و انعام و پول با و مرحمت فرمودند و هر شب جناب مؤید الملک
شام مخصوص و طعام از برای او میدادند و ورود بشیراز خلعت و لباس باو التفات
نمودند و او را راضی و خوشحال نموده روانه قم نمودند خدا او را حفظ فرماید
باری از فرسنگ زرقان شب را توقف نموده سه ساعت بصبح مانده حرکت نموده
در محل آب بادیلک که قراولخانه است نماز را بجا آورده سوار شده یکفرسنگ
دیگر که گذشته بباجگاه رسیدیم فرسنگ دیگر که گذشته بگنبد سبز که سرچشمه آب رکن
آباد است رسیدیم و از آنجا فرسخی که گذشته بمحل خلعت پوشان رسیدیم که در ایام
قدیم حکام در آنجا خلعت میپوشیدند و از آنجا یکفرسنگ گذشته بیخچال رسیدیم
که از یخچال تا شهر فرسخی کمتر است در آنجا چادر زده منزل نمودیم و شیراز از
شهر بسیاری از مردم باستقبال جناب صاحب دیوان و جناب امام جمعه و جناب
مؤید الملک آمدند و نیز فردا صبح را باز مردم از شهر از علما و تجار و خوانین
باستقبال آمده در یخچال دو ساعت از روز گذشته حرکت نموده حقیر و جناب
آقا میرزا آقای جهرمی حکیم و میرزا عبد الوهاب زهره زودتر سوار شده روانه شهر
شیراز شدیم بقدر نیم فرسخ که گذشته در اول تنگ الله اکبر که وارد شده جمیع شهر
و جلگه و صحرای شیراز نمایان شد باری از تنگ که گذشته از زیر قرآن مشهور
عبور نموده در اول تنگ طاقی بسیار بلند ساخته اند از سنگ تراشیده و
روی بام طاق را مسطح نموده بالاخانه بر روی بام طاق ساخته اند و قرآن مجید را
در صندوقی گذارده و رحلی گذارده در توی وسط بالاخانه گذارده و قرآن
مجید که در آنجا است خادم و مستحفظ مخصوص دارد و هر کس از خارج بشیراز
می آید یا از شیراز بخارج میرود لابدا باید از زیر قرآن مجید و آن طاق عبور نماید

[illegible]

وان

و آن طاق قدری خرابی بهم رسانیده بود جناب صاحب دیوان تعمیر نمودند باری
از زیر قرآن مجید که گذشته با جناب میرزا آقا اول دفعه رفتیم بمحافظیه بزیارت قبر
مبارک خواجه حافظ علیه الرحمه زیارت نموده روز سه شنبه بیستم شهر شوال المکرم سنه ۱۳۰۳

ورود بشهر شیراز

از دروازه سعدی داخل شهر شیراز شده وارد خانه جناب مؤید الملک بسلامتی شدیم
و در طالار رو بقبله نشستیم مجموعهای شیرینی های فراوان مخصوص از همه رنگ
ماکول و مرغوب چیده حاضر نموده و تنگهای بلور و کاسهای چینی هم از شربتهای
ترش و شیرین بر سر کار نواب علیه عالیه خانم تدارک کرده میرزا تقیخان و میرزا
علیخان و میرزا هاشمخان پسرهای جناب مؤید الملک تشریف داشتند و سرکار
میرزا ابو طالب پیشکار جناب مؤید الملک و حاجی علی محمد پیشخدمت قدیمی که
هشتاد سال عمر اوست و حاجی اسمعیل ناظر از آمدن حقیر کمال اظهار مسرت و
مهربانی نمودند و فوراً از اندرون از سرکار خانم سلام و خوش آمد منزل و احوال
پرسی نمودند چون سرکار اعلیحضرت همایونی شمشیری برای نواب والاجلال
الدوله مرحمت فرموده بودند و آن شمشیر را سرکار میرزا محمد خان پسر جناب مؤید
الملک حامل بودند در بالای تنگ الله اکبر در تخت نظام تأمل نموده ایستادند
و نواب والاجلال الدوله از شهر باستقبال شمشیر آمدند و نیز جمیع شهر هم
برای ورود جناب صاحب دیوان و هم برای استقبال شمشیر خلعت کلانتر
و مرد از شهر شیراز بیرون آمده بودند و جناب مؤید الملک نیز همراه جناب صاحب
دیوان و سرکار نواب جلال الدوله مبارک تشریف برده بعد از ساعتی بخانه و
منزل خود شان وارد شدند در بخانه قربانی برای ایشان نموده داخل خانه
شده اول در طالار بیرونی نزد ما ها آمدند بعد به اندرون تشریف بردند
و میرزا آقا بمنزل خود تشریف بردند و منزل حقیر را در بالاخانه قرار دادند که
اطاقی رو بدیوانخانه داشت و اطاقی رو بخلوت بیرونی بنده و میرزا عبد الوهاب

ذکر خلعت پوشان نواب شمشیر مرصع جلال الدوله

کیفیت باغ دلگشای شیراز

در آنجا منزل نمودیم همانروز نواب علیه عالیه احترام الدوله یک مجموعه قند
و ده تومان پول سفید مبارکی منزل را برای حقیر فرستادند و خیلی اظهار لطف
و مهربانی از آمدن حقیر بشیراز فرمودند، و نیز جناب صاحب دیوان دو مجموعه
قند و شیرینی بسیاری برای حقیر شیرینی منزل فرستادند، و نیز میرزا نصرالله
خان ناظم خلوت نواب جلال الدوله که از اهل نائین و پسر میرزا علی سلطانست
برای ورود حقیر چهار کله قند فرستادند و دو روز بعد از ورود جناب صاحب
دیوان فرستادند و حقیر را بآنجا برده اظهار محبت و مهربانی فرمودند، یک
جلد قرآن مجید خطی که سی جزو را در سی ورق نوشته اند کاغذ ترمه و با تذهیب
طلا و با جلد بسیار خوب خود برداشته بحقیر فرمودند و بسیار اظهار لطف
و مهربانی و خوشنودی از آمدن حقیر بشیراز نموده و میان روز را در خدمت
جناب ایشان بباغ دلگشا رفته شب را در آنجا توقف نموده فردا صبح بشهر آمدیم
باغ دلگشا ملکی خود جناب صاحب دیوانست که از مرحوم حاجی قوام و حاجی
ابراهیمخان و اجداد ایشان مانده است و مکرر دیوان ضبط نموده و باز بدست
خودشان آمده است الحق باغ بسیار خوبیست سابقا خراب و نزدیک بانهدام
بوده ولی جناب صاحب دیوان در زمان توقف و تشریف داشتن بشیراز از هر
جهت باغ را آباد و معمور نموده اند، اشجار باغ کلا مرکبات از هر قبیل نارنج
و لیموی ترش و شیرین و پرتغال و نارنگی و پیتاوی و ترنج همه درختها
پیوندی و مرغوب ولی بیشتر و غالب درخت باغ دلگشا درخت نارنجست
و نارنجهای آنجا بسیار درشت و پر آب میشود و اجاره داران باغ نارنجها را
حمل باصفهان مینمایند و بقیمت گزاف در اصفهان میفروشند، سابقا باغ
دلگشا سالی صد تومان اجاره داشته هر سالی هزار تومان اجاره قبول مینمایند
درختهای باغ را خیلی بقاعده و قطار و با سلیقه نشانیده اند و درختهای نارنج
از روی زمین شاخه داده اند که ساقه درخت نمایان و درختها بسیار خوش گل

صفت عمارت تالار و باغچه‌های باغ دلگشا

و خوش ترکیب بلند شده و بسیار پربار و پرثمر میشود و گنجشک زیاد در آن
درختها منزل مینمایند و درختهای سرو بسیار بزرگ در آن باغ هست و جای
خالی و بی درخت در آن باغ نیست و کنار نهرها و کردوها و خیابانها کلا گل
نرگس است و باغچه‌های گلکاری خوب نیز در آن باغ هست که از هر نوع گل
فرنگی و ایرانی دارد و عمارت چهار فصل بسیار بزرگ خوبی در وسط آن باغ
ساخته اند و حوضی در میان عمارت ساخته اند که همه اوقات آب جاری در آن
حوض میگردد و ایوانها و بالاخانه‌های خوب و اطاق آینه همه مفروش و با
اسباب و چراغ و ملزومات منزل خوب هست و نیز طالاری در آن عمارت
رو بقبله دارد خیلی باصفا و دو ستون سنگی یکپارچه بلند بجلو طالار نصب
نموده اند، و مابین طالار در متن باغ حوض آبی که سنگهای آن بسیار ضخیم و
کلفت و بلند است و قنات آب سعدی که مشهور است و بقدر چهار سنگ است
همه اوقات در نهرهای باغ دلگشا و خیابانها و حوضخانه و عمارت و حوضهای
اطراف و حمام عبور مینماید، و نیز در سمت شرقی باغ عمارت جدید بسیار خوبی
جناب صاحب دیوان بنا نموده و ساخته اند و در جلو آن باغچه‌های گلکاری
منقح ترتیب داده اند که روی عمارت رو بمغرب باغ است و منظر عمارت باغ است
و در پهلوی آن عمارت حمام بسیار خوبی ساخته اند و همه وقت در آن حمام آب
روان جاری است و خزینه او خیلی مصفا و پاکست و در طرف جنوبی باغ در زاویه
شرقی خلوت و اندرونی بسیار خوبی ساخته اند که اطاقهای بسیار خوب و حوض
و باغچه منقح دارد، و نیز از پای طالار بزرگ که وسط باغ است آب که از حوض
بزرگ بیرون ریخته میشود در مقابل طالار آب نمای عریضی ساخته اند و
آبشارها برای او قرار داده اند که تا آخر باغ میآید و طرف جنوب باغ مقابل
طالار و عمارت حوضخانه هشتی ساخته اند که دور تا دور آن ایوانچه‌ها است
و وسط او حوض است که دو سر سنگ آب از آن حوض بیرون آمده بیرون

باغ میرود و در باغ نیز طرف جنوبی باغ و با این حوض خانه متصل است و
در طرف شمالی باغ نیز دو باغ دیگر ساخته اند که یکی از آن باز از درخت نارنج است
و دیگری از درختهای سیاه درخت میوه دار باغ دلگشا تا بشهر شیراز از انجا
هزار قدم است | باری بعد از چند روز ورود جناب صاحب دیوان به
شیراز بجهة گرانی اجناس و ارزاق بعضی از مردم مفسد بنای شورش و
غوغا نموده جمعیت کثیره و رعیت را در دور خود جمع نموده در استانه حضرت
شاه چراغ که در وسط شهر است و مأمن و پناه گاه و بست شیراز است در
انجا جمع شدند و داد و بیدادها نمودند و جناب اقا سید علی اکبر فال اسیری
که مردی فاضل و مقدس و صادق است و از ازدحام و جمعیت بدور خود
خوش دارد مردم بدور او جمع شده و ایشان را بر بست شاه چراغ اورده و
مردم از این جهة که جناب اقا سید علی اکبر در میان شورشند بیشتر جمع شدند
و هر روز جمعیت و ازدحام زیادتر میشد جناب صاحب دیوان بتلگرافخانه
تشریف برده وضع شورش و ازدحام را خدمت حضرت والا ظل السلطان باصفهان
اخبار دادند از جانب حضرت والا باهل شورش تلگراف منع شورش امد انها
قبول ننمودند عاقبت بنای انرا داشتند که بارک رفته نسبت بجناب صاحب دیوان
خلاف حرمت نمایند جناب صاحب دیوان نیز از ارک شهر حرکت کرده تشریف
بردند بباغ دلگشا و در انجا منزل نمودند و معتبرین و معقولین و جناب اقای
امام جمعه نیز در باغ دلگشا تشریف اورده و هر قدر نزد اهل شورش کس
فرستادند که سبب شورش و ازدحام چیست جواب درستی شنیده نمیشد و
شبها را تا بصبح اهل شورش در بام و حیاط استانه شاه چراغ صداها بلند
میکردند و دادها میزدند و غوغاها مینمودند و مقصود همه این بود که چرا
نان گرانست و جنس فراوان نیست در روز بعد از این هنگامه محمد رضا خان
قوام بهفتصد نفر سوار و تفنگچی با خود برداشته داخل شهر شده و از

شهر بباغ ارک رفته مردم فقیر بیکره در میدان توپخانه سرگردان و حیران گرسنه
و بی نان حرکت میکردند محمد رضا خان قوام بتفنگچیهای همراه خود حکم داده باین
مردم فقیر گلوله زدند و بقدر ده نفر زخمی و شش نفر کشته شدند و باز مردمیکه
در شاه چراغ و مسجد نو بودند متفرق نشدند و بر ازدحام و غوغا و شورش انها
بیشتر افزود | و چون هنگام تشریف بردن جناب صاحب دیوان باصفهان
محمد رضا خان قوام را این اندیشه بوده که صاحب دیوان بشهر شیراز نیاید و او
خود وزیر و پیشکار مملکت فارس شود و میگفتند که مایه شورش و غوغا و
تحریک مفسده در اول خود محمد رضا خان بوده و مردم و کسبه را باین کار وادار
نمود که صاحب دیوان را از شیراز حرکت دهند و او خود وزارت و ریاست نماید
عاقبت چون دید که این مطلب در نزد جناب صاحب دیوان و سایرین اشکار میشود
اسباب حرکت و قتل بیچاره مردم را فراهم کرد تا گمان ان مطلب درباره او نشود
با وجود اینها بیشتر یقین شد که ابتدا مایه مفسده و شورش او بوده | باری
از اصفهان از جانب حضرت والا ظل السلطان تلگرافهای تهدید و تغیر نسبت
باهالی شهر شیراز و اهل شورش امده که اگر جمعیت و ازدحام از استانه شاه
چراغ و مسجد نو متفرق نشوند عنقریب خود با چند فوج سرباز و سوار بشیراز امده
همه را تنبیه کامل خواهم نمود و البته باید جمعیت متفرق شوند | و نیز بجناب صاحب
دیوان تلگراف زده که البته از باغ دلگشا بارک شهر معاودت نمایید در همان روز
جمعیت شورش و ازدحام متفرق شده و دکان و بازارها را اگر چند روز بود بسته
بودند گشودند و مردم اسوده شده مشغول کسب و کار و شغل خود شدند و
از اطراف شهر و دهات اجناس حاضر نموده کم کم وفور و ارزانی حاصل شد ولی
کلیه مردم اوباش و اراذل شهر شیراز هرزه و بی ادب و شورش نما و غوغا انگیز
میباشند باندک صحبت و حرفی درب دکانهای خود را بسته باستانه شاه چراغ
رفته یاغی میشوند و بجمیع اعیان و اشراف و حاکم شهر فحاشی و بدگوئی مینمایند

و در این ایام شورش و غوغا نواب والا جلال الدوله بر ییلاقات شیراز تشریف
برده بودند و در شهر نبودند، باری هوای تابستان شهر شیراز بسیار گرم میشود
ولی شبها هوای خوب دارد حقیر روزها را در بالاخانه مذکور در آن مکان خود
بودم و شبها را در حیاط دیوانخانه تختی از چوب کرده ده ذرع طول و چهار ذرع
عرض داشت و از زمین یک ذرع ارتفاع بر روی حوض زده بر روی آن تخت استراحت
مینمودم شبها را جناب مؤید الملک تشریف میاوردند و جناب آقا میرزا آقای
جهرمی و جناب حکیم زینل و بعضی احباب دیگر حضور بهم رسانیده بر روی آن
تخت نشسته و شام را در همانجا صرف نموده احباب متفرق میشدند و جناب
مؤید الملک باندرون تشریف میبردند و حقیر در روی همان تخت با میرزا عبد
الوهاب قدری صحبت داشته میخوابیدیم، و سرکار میرزا محمدخان در خلوتی
نزدیک در باندرونی منزل داشتند و نوکر و ملازمهای مخصوص برای
ایشان حاضر بود و مشغول مشق و خواندن کتاب بودند، و میرزا نقیخان و
میرزا علیخان و میرزا هاشم در خلوت بیرونی هر روزه در نزد جناب آقا سید
اسمعیل جهرمی مشغول تحصیل خط و سواد بودند و همه اوقات از اندرون از
جانب سرکار نواب علیه خانم عالیجناب مؤید الملک اظهار مهربانی و التفات
و احوال پرسی برای حقیر مینمودند و از هر نوع شربت و شیرینی و خورشها
برای حقیر موجود نموده میفرستادند و از هر جهة سرکار خانم مواظب حال
حقیر بودند و حقیر بدعای ایشان مشغول بودم و اکثر اوقات را جناب
امام جمعه فرستاده حقیر را منزل خودشان برده از آنجا بباغات بیرون شهر
که نیم فرسخ و یک فرسخ فاصله بشهر شیراز دارد برده و یکشب و دو شب در خدمت
ایشان بسر برده مراجعت بشهر مینمودیم، و جناب امام جمعه گذشته از آنکه
با علو طبع و سخاوت فطری و درویش دوستی که دارند مرحمت و التفات مخصوص
نسبت بحقیر بهم رسانیده هر وقت و همه جا حقیر را منظور میداشتند و غفلت

از حال

در بیان علت بدی هوای شیراز

از حال حقیر نمینمودند، باری چون هوای شهر شیراز چند سالست بجهة
رطوبت و آب زیادی که در اطراف شهر و گودالهای بیرون شهر جمع شده
اسباب و مایهٔ ناخوشی شده است و همه مردم شهر شیراز از اعلی و ادنی مبتلا
بناخوشی تب و نوبه میباشند و در هر خانه که ده نفر جمعیت است نه نفر آن
ناخوشند و همه اوقات در دکان عطاری جمعیت بقدری ایستاده است
که راه مسدود است و رنگ و روی زن و مرد شهر شیراز کلا بجهة ناخوشی
زرد است اگر کسی یکماه حالت صحت داشته باشد تا سه ماه دیگر باز ناخوش است
وقتی نیست که در خانه ناخوش نباشد و اهل آن خانه سلامت مزاج داشته باشند
همه علیل و ضعیف و زرد رنگ و خسته از ناخوشی اند طفلی که متولد میشود
بناخوشی تب متولد شده است چرا که مادر و پدر او هنگام مجامعت با هم
هر دو مبتلا بتب و نوبه بوده اند و نطفهٔ آنها نیز ناخوش و در رحم ناخوش
پرورش یافته و در مدت حمل نیز دائما ناخوش بوده و بناخوشی وضع حمل او
شده و بعد از آن شیر از پستان ناخوش خورده و بناخوشی کم کم بزرگ شده
در اینصورت این طفل چه حالت دارد در رنگ و رو و صورت و دماغ و چشم
طفل بطوری زرد و ضعیف و نحیف است که نمیتوان باو نگاه کرد و صحبت
و مذاکرهٔ مردم از ناخوشی است و دوا و مسهل و منضج حقیر که با صحت مزاج
و تن درستی وارد شیراز شدم از این حالت ناخوشی و ناخوشها اندیشه
میکردم عاقبت بهمین ناخوشی تب و نوبه مبتلا شدم و لرز شدید نمودم و انقلاب
سخت در حالت حقیر پیدا شد و در ناخوشی و تب بسیار گریه کردم و حالت
اندوه بر من زیاد شد بد گشت جناب میرزا کاظم حکیمباشی جناب صاحب دیوان
که در طب بسیار با سلیقه و با تجربه میباشند بخصوص تب و نوبه شیراز را
دانسته اند که از چه علت است و بچه مداوا میشود برای حقیر عیادت نموده
دوا و مسهل سنا و شیرخشت تجویز نموده با آب هندوانه در روز بهمین منوال

کن شته بحمدالله تعالی رب العالمین از برکت و توجه ائمه اطهار سلام الله علیهم
اجمعین حالت حقیر رو به بهبودی نهاده مرض بصحت مبدل شد و حمد خدای
تعالی را بجای آورده شکرها نمودم ولی میرزا عبدالوهاب در اینمدت از طهران
بشیراز هر ده و هشت روز سه روز را متصل تب و نوبه میکرد با وجود یکه شیشه‌ها
کنه کنه دواهای مختلف بتجویز حکما و اطبا خورده بهبودی حاصل نکرد حتی جناب
آقا میرزا کاظم حکیمباشی حتی از سم الفار ساخته چند دفعه بمیرزا عبدالوهاب
داده خورد و بهتر نشد و در ایام ده روز که نوبه و تب نمیکرد کسی گمان نمیکرد
که حالت ناخوش است رنگ و روی او خوب و اشتها و خوراک او بقاعده
بل افزون و حالت صحت و زرنگی او در کار بسیار خوب بود ولی در سه روز هنگام
آمدن تب بطوری ناخوشی او را سخت میگرفت که خود را گم مینمود و از وحشت
میخواست دیوانه شود و غذا و خوراک نمی‌نمود و عرق بسیار میکرد. و چون آیندا
میرزا عبدالوهاب از طهران بهمراه حقیر میخواست بشیراز بیاید و باصرار او را
آوردم در توقف شیراز نیز دلخوش نبود و بکار نمی‌چسبید و از کار کناره میکرد
و مجالست و معاشرت نمی‌نمود و از منزل کمتر بیرون می‌آمد و شعف و سرور او
کم بود چرا که قصد او آن بود که در طهران نوکر شود و میسر نشد و در شیراز هم
جائی مناسب حال او نبود که او را بنوکری بسپارم در خدمت جلال الدوله و جناب
صاحب دیوان هم خود او نمیتوانست بماند و نوکری نماید چرا که خود او از وضع
نوکری و آداب خدمت بزرگان عاری و بی علم بود چون سرکار میرزا محمد خان پسر
جناب مؤید الملک پیشخدمت خاصه سرکار اعلیحضرت همایونی بودند و از شیراز
بطهران تشریف میبردند قرار بر این شد که میرزا عبدالوهاب در خدمت سرکار
ایشان بطور نوکری بماند و خدمت کند و بطهران برود سرکار میرزا محمد خان میرزا
عبدالوهاب را با بنه و اسباب و مال و آدمها از خود پیشتر بطهران روانه
نمودند و خود چند روزی بعد بچاپاری بطهران تشریف بردند. باری چون

حرکت از شیراز بطرف ییلاقات شیراز

هوای شیراز بسیار گرم بود و مزاج حقیر فی الجمله علیل شد جناب مستطاب آقای
امام جمعه رقعه بجناب مؤید الملک نوشتند که من عزم گردش بصفحات ییلاقات
و مزارعات و دهات خود دارم بهتر آنستکه حاجی پیرزاده را همراه خود ببرم
که سیاحت و تماشای صفحات کوهستان و سردسیرات و سرحدات شیراز را
نماید و هم تغییر آب و هوائی بدهد که مزاج و حالت او اعتدال پذیرد جناب
مؤید الملک با ینمعنی و فرمایش امام جمعه راضی شده حقیر را با خود بردند
یکشب در باغ رحمت آباد که ملکی خود جناب امام است و بالاخانه و حیاط و عمارت
و باغ بسیار خوب دارد توقف نموده. باغ رحمت آباد نیم فرسخ بشهر مسافت دارد
و اول آبادی مسجد بردی است و بسیار جای باصفائیست و هوای او خیلی از شهر
شیراز بهتر است و بالاخانه آنجا بسیار خوش منظر و باصفاست و جناب امام جمعه
همه اوقات در آن باغ تشریف میبرند و احباب و دوستان خود را در آنجا دعوت
مینمایند و ضیافتهای شاهانه بزرگ در آن عمارت و باغ میفرمایند و جمیع ملزومات
منزل برای خودشان و مهمانانشان در آن عمارت همیشه موجود و مهیاست و فرش
و لحاف و اسباب در آنجا حاضر است حقیر را مکرر جناب امام جمعه در آن باغ دعوت
فرموده اند با در خدمت ایشان بباغ رفته ام و شب و روز در آنجا مانده ام و نیز
بسیار مهمان و احباب شیراز در آن باغ میهمانند و برای همه خوش میگذشت
و از مجالست و معاشرت و صحبت و فرمایشات جناب امام جمعه بهره و حظی
بردیم و وجود ایشان را غنیمت میدانستیم و از ملاقات جناب ایشان بهره مند
میشدیم. باری از باغ رحمت آباد در خدمت جناب امام رفتیم بباغ رضاخانی که
در وسط آبادی مسجد بردی واقع است در کنار رودخانه و آن باغ نیز ملکی خود جناب
امام جمعه است باغ بسیار بزرگ باصفائیست از هر نوع اشجار سیاه درخت
و انگور دارد و همیشه اوقات بقدر چهار سنگ آب دائم الاوقات از آن باغ عبور
میکند و جناب امام عمارت بسیار خوبی با بالاخانه‌های متعدد و آشپزخانه و طویله

در آن باغ ساخته اند و در جلو عمارت حوض طولانی ساخته که آب روان دائما از
او عبور مینماید و در آن عمارت باغ نیز ملزومات منزل از هر قبیل حاضر است
هوای باغ رضاخانی خیلی ییلاقیت دارد و آب و بسیار گوارا است و بیشتر اوقات
جناب امام جمعه احباب و دوستان را در آن باغ دعوت فرموده شب و روز ضیافت
میفرمایند و هنگام ورود و تشریف فرمائی جناب امام بباغ از جمیع باغات دیگر
امام از دور و نزدیک سبدها و نفتهای هر نوع میوه حاضر مینمایند که مکرر
دیده شده که سی و پنجاه و شصت نفت میوه در جلو عمارت حضور جناب امام آورده
و چیده اند و جناب امام همه کس میخورانند و میدهند و می بخشند باری یکشب را
در آن باغ مانده صبح حرکت نموده در خدمت امام و جناب حاجی شیخ احمد پسر
بزرگ جناب امام و مخدوم زادهٔ ایشان شیخ عبد العلی و آقا شیخ علی پسر عم امام
و آقا شیخ محمود و آقا شیخ عبد الوهاب کازرانی محرر جناب امام جمعه حرکت کرده
آشپزخانه و آبداری و ملزومات سفر از هر قبیل حاضر و همراه بوده از مسجد بردی
عبور نموده و از پای کوه برفی گذشته بمسافت پنج فرسخ بفر برده شیخ رسیدیم که
ملکی و دهٔ مرحوم مشیر الملک است و در اجارهٔ جناب امام جمعه است در دامنه
و درهٔ کوه واقع است و آب و هوای بسیار خوب دارد و مرحوم مشیر قلعه و خانه
رعیتی بسیار بزرگی از سنگ و گچ در آنجا ساخته است و زمین زراعات آنجا به
قدر یکفرسخ متجاوز میشود و جو و گندم و خربوزهٔ خوب در آنجا عمل میاید و سه
چهار سنگ آب دارد هنگام ورود جناب امام در ده شیخ کدخدای آنجا از قلعه
بیرون آمده خدمت جناب امام رسیده در حالتی که بشدت تمام تب و لرز میکرد
و آنچه سؤال و جواب مینمود دست و بدن او میلرزید جناب امام جمعه از او سؤال
فرمودند که امسال در اینجا چه زراعت نموده اید و چه کاشته اید و چه عمل آمده
جواب گفت از گندم و جو آنچه کاشتیم سبز نشد و آنچه سبز شد بخوشه نیامد و
آنچه بخوشه آمد دانه نبست و آنچه دانه بست وحوش و طیور خوردند پرسیدند

که خیار

که خیار و خربوزه اینجا چطور است جواب داد که امسال فرصت کاشتن خیار
و خربوزه نشد و قدری که کاشته شد آفت براو زده و پژمرده و زرد شده است
جناب امام فرمودند اگر دو سه دانه خیاری یافت میشد برای تغییر ذائقه خیلی
خوب بود کدخدا گفت سبزه و بتهٔ خیار بکلی ضایع و خراب شده و ابدا بثمر نرسید
چادر و منزل و دستگاه جناب امام را در لب شهر آب در پای بیدستان باصفائی
زده بودند هنگام ورود بچادر در پهلوی راه سبزهٔ بنظر آمده و طفلی در پهلوی
او نشسته بود جناب امام پرسیدند که این سبزه چیست آن طفل گفت در اینجا
خربوزه کاشته ایم ولی هنوز بعمل نیامده است جناب امام فرمودند دو سه دانه
از گنبده های سبز او را بچین و بچادر بیاور که بتو انعام خواهم داد و هم چند دانه
چیده در غربالی گذارده بخدمت جناب امام آورد باو نوازش و التفات فرمودند
آن طفل گفت در بالای ده که یک میدان مسافت دارد خربوزهٔ بسیاری کاشته ایم
و خربوزه های آنجا رسیده و شیرین است اگر میفرمائید بروم و بنگهبان آنجا
بگویم از آن خربوزه ها بخدمت بیاورد فرمودند برو طفل رفت و با نگهبان چند
عدد خربوزه رسیده لطیف آورد جناب امام و همراهان از انکار کدخدا و صحبتهای
مأیوس آمیز آن خیلی تعجب کردیم و از آوردن خربوزه سؤال فرمودند که از این نوع خربوزه
تا چه قدر در بوستان تو بهم میرسد گفت بقدر دویست دانه متجاوز میشود فرمودند
فردا خود بسر بستان میآئیم و تماشا و تفرج میکنیم و خربوزه میخوریم و بتو انعام
و اکرام میکنیم باری فردا از جناب امام سوار شده حقیر هم در خدمت ایشان
سوار شده از توی زراعتهای ده شیخ عبور نموده ملاحظه شد که زمینهای
بسیار خیار و خربوزه و هندوانه کاشته اند و بسیار خوب شده است و همه را
بترتیب کاشته اند یعنی هر زمینی را بفاصلهٔ ده روز پیش و عقب کاشته اند
که خربوزهٔ آن بتدریج بدست بیاید باری رسیدیم ببستانی که دیروز چند
دانه از آنجا برای امام آورده بودند و میگفتند بقدر دویست دانه دیگر خربوزه

در بستان زیاد تر نیست معلوم شد که بستان نیست عریض و طویل و خربوزه‌های
فراوان و رسیده و شیرین و نازک که در شیراز کمتر یافت میشود و کردوهای
خیار سبز و طالبی و کرمکهای خوب بستانی دست نخورده از ملاحظهٔ آن
جناب امام جمعه و همراهان کلا تعجب کردیم که کدخدا بچه زبان انکار مینمود
که اصلا و ابدا در این ده خربوزه و خیار یافت نمیشود و خود کدخدا نیز بسر
بستان حاضر و بستان را مشاهده نموده از انکارها و حرفهای دیروزش ابدا
خجالت و شرمساری حاصل نمینمود و نیز گندم و جو و سایر زراعت را هر قدر
توانسته بود برای خود جمع نموده و ما بقی که گوسفند و گاو و الاغ در زمین محصول
انداخته همه را چرانیده بود از تقلبات کدخدا بعد معلوم شد که حالت لرز و تب
و نوبه که دیروز هنگام ورود بر وی مبتلا بود یکلی دروغ بوده و ابدا ناخوشی نداشته
معلوم خبر شد که رعیت اکثر جاها چنین متقلب و دزد و بی مروت شده‌اند که روا ندارند
صاحب ملک داخل ملکش شود تا از ملکش چیزی بهره ببرد و سودی نماید همه را
نشد و نیست و نبود میگویند از نفی میگویند و منکر اثباتند قرع باب الیمن میزنند
بادی در ده شیخ جناب حاجی شیخ احمد و آقا شیخ علی و آقا شیخ عبدالعلی هر روزه
سوار شده و گاهی پیاده بشکار رفته کبکها و تیهوها بتفنگ زده خدمت جناب
امام جمعه می‌آوردند اطراف زمین و کوههای ده شیخ همه شکارگاه و از هر نوع
شکار دارد و مردم شهر نیز بدانجا برای شکار بسیار می‌آیند ؛ بادی سر شب تا
در ده شیخ توقف نموده از انجا حرکت نموده بمسافت شش فرسخ بخان زنیان
رسیدیم خان زنیان کاروانسرائیست که مرحوم مشیر الملک شیرازی از سنگ
تراشیده و گچ بسیار محکم ساخته و اطاقها و خلوت خوب دارد و در سر راه کازرون
و بوشهر است و مردم و قافله و زوار در انجا بسیار منزل میکنند و هوای تابستان
انجا بسیار خوب است و زمستان انجا بسیار سرد میشود و اطراف کاروانسرا آبادی
و دهات نزدیک دارد که آذوقه و کاه و جو برای قافله و عابرین بکاروانسرا

[illegible]

می‌آورند از انجمله دو ده معتبر در نزدیک خان زنیان است که یکی قریهٔ چرکون
یعنی چرامکان جای بسیار باصفا و آباد است و بسیار خوش هوا در جنب رودخانهٔ
قره آغاج واقع است چهل خانوار جمعیت دارد آقاجان بیک خالوی سرکار میرزا
نصرالله خان دبیرالملک از اهل چرامکان است و علی محمد پسر اوست و چرامکان
و خان زنیان هشت فرسخ بشهر فاصله دارد ؛ و قریهٔ پراشکفت یک فرسخ بخان
زنیان فاصله دارد هوای تابستان انجا بسیار سرد است بقدر پنجاه خانوار
جمعیت دارد مرحوم حاجی میرزا علی اکبر طبیب که پدر حاجی میرزا محمد طبیب و جد
میرزا حسام الدین حافظ الصحة است از اهل پراشکفت است و آن قریه ملکی
حاجی میرزا محمد طبیب است و باغ و عمارت و حمام بسیار خوب در انجا ساخته است
و یک روز را در خدمت جناب امام جمعه از خان زنیان سوار شده بحمام قریهٔ پراشکفت
رفتیم و در عمارت حاجی میرزا محمد مهمان کدخدای انجا شدیم کمال مهمانداری و ضیافت
نمود ؛ قریهٔ خان زنیان و زراعت انجا قدری ملکی میرزا حسن مستوفی شیرازی است
و ما بقی را مرحوم مشیر وقف کاروانسرا نموده و مداخل انجا را خارج تعمیرات
کاروانسرا نمایند بام کاروانسرا از سنگهای یک تخته تراشیده است بسیار
محکم و خوب ساخته ولی هنوز قدری تعمیر دارد که بعد از مرحوم مشیر همانطور
ناقص و ناتمام مانده است ؛ بادی خان زنیان بدشت ارژن چهار فرسخ
فاصله دارد و در اطراف و صحرای خان زنیان بسیار از اوقات شیرهای قوی
دیده شده و گاهی از اوقات بمردم و عابرین را صدمه و اذیت رسانیده است
و نیز گرازهای بسیار بزرگ در این صحرا پیدا شدند که زراعت خان زنیان
و سایر قریه‌های نزدیک انجا را خراب و ضایع مینماید هر شب قراول و تفنگچی
برای دفع و رفع گراز در سر زراعت باید حاضر باشد و نیز یکروز در خدمت
امام جمعه رفتیم بدشت ارژن از خان زنیان تا آنجا یک گردنه بلندی دارد
که او را گردنهٔ سینه سفید میگویند و جمیع مسافت را از صحرا و کوه و تپه کلا

درختهای جنگلی از هر قبیل درختهای قوی بود و زمینها نیز سبز و خرم و کوه
و درّه‌ها پر از کبک و تیهو و جناب حاجی شیخ احمد و آقا شیخ علی پسرهای جناب
امام ساعتی از شکار کردن کوتاهی نمینمودند و همیشه از توی جنگل و کنار
راه حرکت میکردند برای شکار کردن؛ باری دشت ارژن جلگه ایست که چهار
فرسخ طول و دو فرسخ عرض دارد و اطراف آن جلگه کوههای بلند دارد و همه آن
کوهها جنگل و پر درخت و سبز و خرم است؛ و قریه دشت ارژن بقدر
چهارصد خانوار جمعیت دارد و مردمان آنجا صاحب مکنت و ثروت میباشند
و آب آن قریه و دشت ارژن چشمه ایست که در پهلوی قریه از زیر کوه بیرون
می‌آید و بقدر بیست سنگ آب دارد و در سر چشمه و اطراف آن درختهای
بسیار کهنه قوی هست که خیلی کهنه و قدیمی است و در جنب چشمه اطاق و مسجدیست
که آنجا را مقام سلمان فارسی میگویند و مردم بزیارت آن مقام میروند و نماز می
گذارند و حاجت میخواهند و سلمان را زیارت میکنند و میگویند این همان مقام است
که شیری دوچار سلمان فارسی شد و نمیتوانست از دست شیر خلاص شود
استغاثه و زاری کرد سواری نمایان شد و سلمان را از دست شیر خلاص نمود
و سنگی در آن اطاق مقام سلمان هست که جای دو تا پای اسب دارد و آن سوار
حضرت شاه اولیاء علی مرتضی صلوات الله و سلامه علیه بوده‌اند که سلمان را نجات
داده‌اند و آن دو جای پای اسب جای قدم مبارک اسب حضرت امیر است؛
باری آن مقام زیارتگاه با اثری است و دعاها در آنجا مستجاب میشود خادم و متولی
و نگهبان نیز آن مقام دارد حقیر در خدمت جناب امام وضو گرفته با کمال خضوع و
خشوع داخل آن مقام شده حضرت شاه اولیاء و سلمان را زیارت نمودم و بعد دو
رکعت نماز خواندم و حاجت خواسته از آن مقام بیرون آمدیم و در کنار چشمه در زیر
درختهای قوی منزل نموده یکروز تا بعصر را توقف نمودیم که کدخدا و رعیت آنجا
کلا بطور ادب بخدمت جناب امام آمده لازمه احترامات بجا آوردند عسل مصفی

صورت دشت ارژن که تعلق بگیرند

و ماست و کره خوب در آن قریه بسیار میشود چراکه محل چراگاه گاو و گوسفندانست
و رمه‌های مادیان و اسب و قاطر در سر چشمه دشت ارژن دیده شد که خیلی خوب
و ممتاز و مادیانها با کره‌های یکساله و دو ساله و سه ساله که بدنبال آنها راه
میرفتند و بسیار فربه بودند و شماره آنها از هزار متجاوز بود و نیز رمه اسب
و مادیان دیگر ملاحظه شد که بقدر پانصد رأس میشدند و آنها از صاحبان
متعدد بودند و آب چشمه دشت ارژن بیش از زراعت آن جلگه است که در آن
زمینهای پست جلگه آبها جمع شده دریاچه بزرگی مینماید که ماهی خوب در
آنجا هست و از برای تلگراف خط شیراز و بوشهر کمپانی فرنگی تلگرافخانه در
دشت ارژن ساخته است و جناب صاحب دیوان در قریه دشت ارژن حمام
بسیار خوبی برای اهل آنجا ساخته‌اند؛ و اهل دشت ارژن همه قوی هیکل و
مردمان شجاع و پهلوان میباشند و کمتر کسی در آنجا دیده شد که در آن صحراها
شیر ندیده یا با شیر دوچار نشده یا زخمی از شیر نخورده و نیز چند نفر در آنجا بودند
که پنجه‌ها با شیر زده و شیرها کشته بودند و زخمها از شیر داشتند؛ یکی از آنها
که خیلی شجاع و دلیر بود میگفت یک شیر نری مدتی مادیانها و اسبها را کمین
کرده میگرفت و زخم میکرد و میخورد هر چه بکمین آن نشستیم نتوانستیم آن شیر را
بدست بیاوریم عاقبت از بس ضرر رسانید بقدر بیست نفر سوار با هم متفق
شده از قریه بیرون رفتیم و جائیکه میدانستیم خوابگاه و چراگاه اوست احاطه
کردیم و بقدر یک میدان بزرگ دور تا دور آن زمین را هر سواری یک موقع را
داشتیم که هر جا شیر حرکت کند با تفنگ بزنند خود من که رئیس آن بیست نفر
سوار بودم سوارها را هر کدام در سر جای خود قرار دادم و خود بیک بلندی
در پای یک درخت سروی که شاخهای او بزمین آمده بود اسب خود را آنجا
رانده ایستادم و آنجا را مقام خود قرار دادم و بسوارهای اطراف خود بصدای
بلند میگویم که چنین بایستید و اگر شیر بیاید چنان بزنید و حاضر کار باشید

جنگلهای دشت ارژن شیر گرفتن سوارهای دشت ارژن

یکدفعه نگاه کردم و دیدم چشمهای شیر از زیر درخت سرو میدرخشد و
برق میزند و گاهی غلط میزند و دم خود را بزمین میزند. صدائی بسوارها
رسانیدم که شیر را دیدم و زیر همین درخت است خود را حاضر نمائید هرچه
باطراف درخت حرکت میکنم که راهی پیدا کنم که تفنگی باو بزنم شاخه درخت مانع است
و شیر هم ابدا اعتنا بمن ندارد و از حرکت و صدای من اندیشه نمیکند عاقبت
تیری بطرف او زدم که از زیر درخت بیرون بیاید و صحرائی شود تا خود و سوارها
بتوانیم باو تفنگ بیندازیم بعد از زدن تیر بتوی درخت با کمال بی اعتنائی از
زیر درخت بیرون آمده بطرف من حمله نمود اسب من لگدی بطرفش حواله نمود
و من نیز تا گلوله بروی زدم باز تفنگی باو زدم و او را زخمی کردم از لگد اسب رسید
قدری عقب رفت دفعه ثانی و ثالث حمله آورده که مرا از روی اسب برباید
باز تفنگی باو زدم و او را زخمی کردم تا از اسب و از لگد زده بعقب می نشانید
عاقبت یکدفعه بقدر بیست ذرع عقب رفته یکدفعه جستن نموده بی اینکه
دست و پای خود را بروی کفل اسب بگذارد مرا از روی خانه زین ربوده بر
زمین انداخته ران پای مرا بدندان جویده و بدور انداخته بتعاقب سوارهای
دیگر رفت آن سوارها نیز از اطراف باو تفنگها زده زخمی شده در پای درختی
افتاده او را دستگیر نمودند بعد اسبم را گرفته در جستجوی من آمدند و ران
مرا بسته بر روی اسب نشانیدند و بقریه آوردند. تا دری از شجاعت شیر گیری
دشت ارژن در آنجا بسیار نقل میکنند. سال قبل نزاعی در دشت ارژن واقع
شده جوانی را در بین نزاع میکشند برادرها و مادر و کسان مقتول برای آنکه
بشیراز بحکومت عارض شوند مقتول را خود برداشته بر روی الاغ می بندند
که بشیراز ببرند یکفرسخ از دشت ارژن گذشته در سر چشمه که آبگاه و خوابگاه
شیر است میرسند اول شب بوده شیری دوچار آنها شده سر راه را گرفته
نمیگذارد از راه بگذرند اگر میخواهند بروند جلو میگیرد و اگر میخواهند برگردند

بطرف قریه بروند باز مانع میشود و هیچکدام جرئت تفنگ با خود نداشته‌اند و از
سر شب تا بصبح در جدال و نزاع با شیر اند و شیر در کمین است که یکی از آنها را
بگیرد آنها نیز یک دسته با هم متفق شده از هم متفرق نمیشوند الاغ و گاوی همراه
داشته‌اند رها میکنند که شیر مشغول آنها شود و از این اشخاص یکدفعه دست بردارد شیر اعتنا
بگاو و الاغ نمیکند تا نزدیک صبح که طلوع فجر میشود نعش مقتول گذارده مادر پیر
جوان مقتول هم در پهلوی جنازه نشسته برادرها و کسان او متفقا بطرف کوه میروند
یکدفعه شیر جستن نموده مادر پیر مقتول را بدندان گرفته بطرف بیشه برده پاره کرده
و میخورد میگفتند آن زن پیر را که شیر بدندان گرفته بود و میبرد هنوز تکلم میکرده و
با حضرات التماس میکرد. و در آن راه بسیار رسیده که شیر دوچار قافله و عابرین شده
و از ترس شیر گریخته ببالای درخت رفته اند و شیر تا یکروز از پای درخت بجائی نه
رفته است تا عاقبت قافله آمده تا صدائی شنیده شیر گریخته است و آن شخص از
درخت بزیر آمده. تا دری قصه شیر و شیر گیری در صفحات دشت ارژن بسیار است
تا دری عصر را در خدمت جناب امام جمعه از دشت ارژن حرکت نموده مراجعت
بخان زمینیان نمودیم و شب را توقف نموده از آنجا بمسافت یکفرسخ بخان
حسینی رسیدیم خان حسینی در دشت واقع است قدری از آن ملکی سرکار
عز الملک است و قدری ملکی جناب امام جمعه است مرتع گوسفند و جای سبز
و پر علف است و محل عبور چادر نشین و ایلیات طایفه قشقائی است یکروز
که در آنجا منزل داشتیم از صبح تا بشام بقدر ده هزار دمچار ز گله گاو و گوسفند شتر
و مادیان و الاغ و زن و بچه از آنجا عبور نموده زراعت آنجا جو و گندم و خربزه
و خیار نیز میکارند شب را در خان حسینی توقف نموده بمسافت چهار فرسخ
بیلوک شیخ رفتیم و از آنجا شب را در قریه برادنجان که تیول جناب مؤتمن الملک است
توقف نموده و از آنجا حرکت نمودیم از دشت شیخ گذشته از گردنه و کوهی عبور
نموده که همه سنگلاخ و سخت و پر جنگل بود بقریه شیخ آباد رسیدیم روز عید

اضحی ۱۳۰۳ در قریه ده شیخ وارد شدیم جناب امام دو گوسفند قربانی نمودند
حقیر هم برای خود گوسفندی خریده قربانی نموده با اهل آن قریه قسمت نمودم
باری وقت عصر از ده شیخ حرکت کرده شب را بقریه لاردنگان رسیدیم که ملکی
خود جناب امام جمعه است و در بین راه همه صحرا و کوه درختهای بنه که چون درخت
پسته است بسیار بزرگ و قوی و درختها یکه صد سوار میتوانند در سایه
هر درختی بایستند و آن درختهای قوی را که ملاحظه شد هر کدام خشک شده
بجای او درختی سبز نشده است آنچه درخت در آن جنگل دیده که تا در یک سنه
سبز شده است درخت تازه در آن جنگل دیده نشد ٭ قریه لاردنگان در یک
دره واقع است و آب فراوان و زمین زراعت بسیار دارد و زراعت لاردنگان
بیشتر شلتوک است که شلتوک هر تخمی صد تخم زیاده میشود و برنج چنپای
بسیار خوب از آنجا عمل میآید و نیز ذرت مکی و ارزن در آنجا بسیار میکارند
و پیاز آنجا خیلی درشت میشود و خربزه و هندوانه وافر در آنجا میکارند چون
لاردنگان محل عبور ایل قشقائیست خربزه و هندوانه آنجا را ایلیات میخورند
باز قبل از ورود جناب امام جمعه که کدخدای لاردنگان محض دزدی و سیه باطنی
بقدر بیست خروار خربزه نارس چیده در اطاق و در زیر علف مخفی نموده بود
که جناب امام ندانند که در این قریه خربزه کاشته اند غافل از اینکه زمین و علف
و بته خربزه بجای خود بود و معلوم بود که تازه او را چیده اند ٭ باری کدخدای
آنجا از کدخدای ده شیخ بدتر و دزدتر بود ٭ وضع رعیت و زارعین مملکت
فارس اینست که رعیت ابدا میل ندارد که زراعت بکند و تخمی بکارد و چیزی عمل
بیاورد صاحب ملک و ارباب خیلی باید زحمت بکشد و دقت نماید و مواظبت
کند و رعیت را وادار کند که تخم بکارند و زراعت کنند و اگر خود صاحب ملک
در سر کار نباشد بکلی ملک او خراب میشود و لم یزرع میماند با وجود دیگر ملک
آب کل مملکت فارس در همه ایران بهم نمیرسد آب در همه جا وافر و زمینها باندک

تخمی زراعت میشود و سودها میتوان برد رعیتی که میتواند صد من تخم بکارد
بیست من میکارد و وقت خود را به تنبلی میگذراند و بخود و صاحب ملک هر دو
ضرر میزند رعیتها در دهات و مزارعات باغ درست میکنند و درخت میوه کمتر
مینشانند با وجود دیگر باندک توجهی درختهای خوب عمل میآید و بخصوص درخت
انگور که بی آب و بی زحمت در همه جا میتوان عمل آورد و اکثر جاهای فارس درخت
انگور بخش یعنی دیمی بی آب بسیار است و درختهای انگور بخش پربار و انگورش
شیرین میشود اگر کسی بخواهد صد فرسخ در صد فرسخ در صحرا و کوه فارس درخت
انجیر و انگور بعمل بیاورد بسهولت ممکن است چرا که کوههای فارس همه با درخت
جنگلی است و زمین و هوای آنجا رطوبتی که مناسب اشجار است دارد و درخت را
سبز و شاداب نگاه میدارد و حرارت آفتاب بدرخت ضرر نمیرساند ٭ باری مملکت
فارس عجب جای با برکت و با منفعت است و زمین و آب فراوان دارد که هزار چندان
حالا میتوان از زمین و آب فارس سود و منفعت برداشت صد هزار حیف که محرک
و مشوق ندارد صاحبان ملک بی همت و رعیتهای آنجا تنبل و بیمروتند ٭ باری
سه ساعت بغروب مانده از قریه لاردنگان حرکت کرده اول شب را بپای گردنه
و کتل شیخ آباد رسیدیم و از پرتگاه و سنگلاخ و جنگل کتل عبور نموده از فراز
کتل بنشیب آمدیم و باز با بتدای جلگه سبخ رسیدیم در سر چشمه آبی که دو چنار بزرگ
پهلوی آن چشمه بود پیاده شدیم و نماز صبح را آنجا آورده سوار شدیم و باز به لارنجان
ده تیولی جناب مؤید الملک رسیدیم و در میان باغ چادر زده منزل نمودیم اهل
ده کلا باستقبال جناب امام آمده منتهای ادب و احترامات بعمل آورده و قربانی
نمودند قریه لارنجان در دامنه کوه است رو بمشرق و آب آنجا از چشمه است و هوای
آنجا ییلاقیت دارد و بسیار خوش هوا است و کوه طرف مغرب لارنجان بلند است
و دو ساعت بغروب مانده آفتاب در پناه کوه رفته لارنجان را سایه کوه میگیرد و
درختهای گردوی بسیار قوی در لارنجان هست که در جای دیگر دیده نشده و کل آنجا

بسیار معطر میشود و گلاب انجا ممتاز است و درختهای میوه از هر قبیل دارد
و مردمان انجا متمول میباشند و همیشه اوقات در انجا نزاع میشود و زمین انجا
سنگلاخ است و صد چندانکه هست میشود ابادی و زراعت نمود و باغ و
اشجار بعمل اورد چرا که اب فراوان و زمین بسیار دارد و مردمش همه اقا و خان
و بیك میباشند و با اهل شهر شیراز نسبت و امیزش دارند و بعضی از انها دو
زن دارند یکی در شهر شیراز و یکی در لارنجان و مسافت لارنجان بشیراز پنج
فرسخ است و کدخدا و ضابط لارنجان اسفندیارخان است ٭ باری بعد از
دو شب توقف لارنجان در خدمت جناب امام حرکت کرده سه ساعت بغروب مانده
سوار شده از رودخانه شیخ گذشته بدهی وارد شدیم که درخت گلابی بسیار داشت
و درختهای بسیار بزرك و مملو از گلابی جناب امام فرمودند قدری گلابی از درخت
چیده بیاورند و انعامی بصاحب درخت بدهند یکی از ملازمان گلابی را در دامان
ریخته اسب خود را تاخته که خدمت جناب امام بیاورد از حرکت مال بقدر دویست
قدم راه جمیع گلابیها بجز چهار پنج عدد کلا اب شده و اب ان از دستمال بیرون رفت و
پوست گلابیها بسیار نازك چون برك گل مینمود و بسیار شیرین و لطیف و پر
شهد و معطر حقیر چنین گلابی در جائی ندیده بودم ولی نشنیده از ان قریه و از
پای درخت گلابی را بجای دیگر برد از شدت لطافت و حلاوت و نازکی ٭
باری از لارنجان دو فرسخ گذشته از جلکه و رودخانه مغ عبور نموده باول تنکه
و کتل بسیار بلندی رسیدیم که همه راه باید مال از روی سنکهای صاف لغزنده
حرکت کنند و رو ببالای کتل رود و یک سمت راه کوه و سمت دیگر دره بسیار
عمیق بود که اگر اندکی پای اسب از روی سنکهای صاف میلغزید بگودی دره
که هزار ذرع عمق داشت می افتاد بسیار از پرتگاههای انجا پیاده میشدیم
و باز سوار میشدیم مکرر در زمین رو ببالای کتل از مال پیاده شدیم و از پیچ و خمها
راه و پرتگاه و جاهای تنگ و لغزنده میگذشتیم تا بحمدالله بسلامت ببالای کتل

رسیدیم بالای کتل قراولخانه ساخته اند و همه اوقات تفنکچی در انجا حاضر است
و بقدر نیم فرسخ راه روی کتل صاف بود و شهر شیراز از دور نمایان شد ٭
باری از کتل که سرازیر شدیم هنوز قدری هوا روشن بود و افتاب نزدیك بغروب
بود باز در ان سرازیری و پرتگاهها گاهی سواره و گاهی پیاده شده قدری راه
امدیم تا بجائی که راه شعبه شعبه شده و سنکهای بسیار بزرك در جلو راه افتاده
که مال نمیتوانست از روی ان و پهلوی ان عبور نماید هر کدام از راهی و از روی
سنگی قدم بقدم با خوف و ترس زیاد عبور مینمائیم عاقبت پای قاطر جناب امام
لغزیده در ان سرازیری افتاده و جناب امام نیز افتادند ولی بحمدالله ضرر و
اسیبی بایشان وارد نیامد و برخواستند و مدتی راه را پیاده حرکت نمودند
با وجودیکه پیاده رفتن برای امام خیلی صعب بود چرا که علت نقرس در پای
ایشان است ٭ باری با مشقت تمام و هوای تاریك با هزار پیچ و خم از سرازیری
کتل پائین امده بزمین صاف رسیدیم و بقدر یك میدان عبور نموده بدهی رسیدیم
که از مال یکی از اقوام جناب امام بود دو ساعت از شب گذشته بود که کدخدای
ان ده خدمت امام رسیده اصرار نموده جناب امام پیاده شدند و در بام خانه
قدری نشستیم و نماز خواندیم و خربزه و انکور اورده تغییر ذائقه داده سوار شدیم
چهار ساعت از شب گذشته وارد باغ رحمت اباد جناب امام جمعه شدیم و شام را
در بام صرف نمودیم چون کارخانه جلو رفته بود همه چیز حاضر کرده بودند شب را
در ان باغ ماندیم و روز را مردم از شهر خدمت جناب امام می امدند و جناب امام
از همراهی حقیر اظهار مسرت میفرمودند ٭ الحق هر قدر تعریف و تمجید کنم از امام
جمعه شیراز هنوز کم است از فضل و کمال و انسانیت شخص اول در دانستن
تفسیر قران مجید مثل و مانند ندارند و حافظه کامل دارند در علم فقه و اصول
و منطق استاد و مدرسند از ذوق شعر و عروض دانا و با علمند کریم و سخی الطبع
و با حلم و با حسن خلق و با ادب و با تبسم و خوش صحبت و خوش محاوره و خوش

ذکر شیراز [illegible]

مجالس‌اند مهماندوست و مهمان‌نواز و درویش و درویش‌منش و فقیر و فقیر
پرست و باهمت و خوش‌فطرت و پاکسرشت و نجیب و نجیب‌زاده پسر مرحوم مبرور
شیخ ابوتراب که در فضل و کمال و علم از مشاهیر روزگار بوده و جد امام جمعه شیخ
سعید مرحوم بوده که در قدس و ورع و تقوی و زهد وحید عصر بوده رحمة الله
علیه؛ جناب امام جمعه را شش پسر است؛ یکی جناب حاجی شیخ احمد است که در علم
حکمت فیلسوف وقت و شیخ الرئیس زمانست و دانا و عالم و با ذوق و با عشق
و با اخلاق حسنه و در سواری و اسب‌تازی و شکار گوی سبقت از شجاعان زمان
خود برده تیر او خطا نمیکند و هرگز بی‌شکار از صحرا انجا نیز نمیکردند و با درویش
و فقیر دوست و رفیق و مجالس و معاشرند و از مصاحبت با فقرا خیلی خوش دارند
پسر دوم جناب امام آقا شیخ عبداللطیف که معین الشریعه لقب دارند با فضل
و با کمال و با سلیقه و بزرگ‌منش و عالی‌طبع و ایشان نیز در علم تفنگ و شکار کمال
مهارت دارند؛ و جناب آقا شیخ علی نیز بسیار جوان معقول با اخلاق و خوش
فطرت میباشند؛ و آقا شیخ محمد جوان با ذوق و شوق و با فضل و نیز در زبان
و خط فرانسه با علمند؛ و جناب مستطاب آقا شیخ آقا و آقا شیخ بهائی که والده
ایشان همشیره جناب صاحب دیوانست و آقا شیخ آقا داماد جناب مؤید الملک
میباشند و بلکه اولاد ذکور دارند که نام او ضیاء الدین است؛ و جناب آقا شیخ آقا
اینقدر نجابت و بزرگی و بزرگ‌منشی در جبهه ایشان مشاهده میشود که اندازه
ندارد و با اخلاق حمیده و صفات پسندیده میباشند؛ و جناب شیخ بهائی برادر
کوچک ایشان طریقه زهد و تقوی و پرهیز پیشه خود نموده همیشه اوقات مشغول
عبادت و ذکر و اوراد میباشند و علم حکمت نیز میخوانند و بعلم جفر و حساب نیز
معتقدند و طالب مردمان کامل میباشند و بسیار با ادب و محجوبند؛ باری
کسان و بستگان جناب امام جمعه همه با ذوق و شوق و مهماندوست و مهمان‌نواز
هستند؛ خلاصه روز زیاد در رحمت آباد جناب امام جمعه حالت غم و اندوه بسیاری

ذکر [illegible]

برای حقیر روداد و بقول عوام یاد از وطن نمودم و از کسان و والده و عیال و اطفال
خود یاد کردم و افسوس بسیار از پریشانی حال خود و عمر گذشته خود خوردم و از
دنیا و حال خود منزجر شدم و حالت نا امیدی و یأس کامل از وضع روزگار برای
حقیر هم رسید که عمر خود را بباد دادم و به بیحاصلی و بوالهوسی وقت عزیز خود را
صرف نمودم و بچیزهای بی‌ثبات و بی‌بنیاد شاد و خرم بوده‌ام و عمر خود را برای مردمان
هوسناک صرف کرده‌ام و برای خوشنودی خاطر دوستان ظاهری و مردمان
بیمعنی حقیقت و ذوق خود را خرج کردم؛ باری این اندیشها و اینخیالات وجود
حقیر را فرا گرفته حالت اندوه و رقت تمام از حقیر پیدا شده که نمیتوانم در میان
مردم تکلم کنم و خودداری نمایم از باغ رحمت آباد بیرون آمدم و داخل صحرا شدم و
خود را از مردم دور گرفتم ملاحظه خود نمودم دیدم سر تا پای وجود من حالت رقت
و گریه است خود را بپای دیواری رسانیدم و جائیکه پناه بود و کسی نمیدید در لب
نهر آبی نشستم و با خود گفتم اینمکان جای گریه است بتجرد گفتن این حرف گریه از
چشم من سرازیر شد که گویا دو چشمه لجه یا مشکی سر او را گشوده اند و آب متصلی از چشم
حقیر میریخت نه اینکه دانه اشک باشد با صدای بلند گریه بیفراوان کردم و ناله کردم
و ندبه کردم و از آن زمین برخواستم و قدری راه رفتم و باز با خود گفتگوها کردم و
از عمر گذشته خود افسوسها خوردم باز دومرتبه گریه بیرون آمد کردم و نشستم و برخواستم
و در صحرا قدری گردش کردم و کم کم از آن حالت باز آمدم ولی حالت چنان منقلب بود
که نمیتوانم با کسی گفتگو کنم و حرف بزنم باز بباغ رحمت آباد در شدم جناب حاجی درویش
ارومیئی که از کربلا آمده بود و بزیارت مشهد مقدس میرفت بباغ رحمت آباد بخدمت
جناب امام آمده بود او را ملاقات کردم چون حاجی درویش بسیار از سفرها بخدمت
مرحوم حاجی میرزا صفا رحمة الله علیه رسیده بود از آن ایام و از فرمایشات و صحبتهای
آنمرحوم مذاکره کردیم تا کم کم حالت منقلب بجای خود آمد شب را در باغ مانده فردا
بشهر منزل جناب مؤید الملک رفتم؛ چون دختر مرحوم مستوفی الممالک معقوده

[illegible]

کیفیت زفاف حضرت والا جلال الدوله

سرکار جلال الدوله بود و چهل روز بعد از فوت مستوفی الممالک حضرت والا
ظل السلطان سرکار صارم الدوله را گماشتند و دختر را از طهران حرکت داده باصفهان
آورده و از آنجا سرکار شاهزاده سلطان حسین میرزا را برای اینکار منتخب نمودند
و عروس را با تجمل و دستگاه زیاد روانه شیراز نمودند جناب صاحب دیوان نیز
سرکار عز الملک را با سوار و تفنگچی و سازنده و سرباز و نقاره چی باستقبال عروس
تا باقلخانک فارس روانه و با کمال عزت و احترام عروس را وارد شیراز و در باغ
دلگشا منزل دادند روز ورود عروس بباغ دلگشا بسیاری از مردم زن و مرد مخصوصاً
باستقبال رفتند و بقدر یک در باغ دلگشا توقف نمودند تدارکات عروسی را
جناب صاحب دیوان مفصلا فراهم آورده از هر نوع و هر طبقه مهمانی و ضیافت نموده
و بزرگان و علما و اعیان و اشراف شهر را در عمارت وسط باغ ارک دعوت نموده خود
صاحب دیوان مهمانداری مینمودند، و حقیر را هم دعوت بدان مجلس نمودند و الحق ضیافت
شاهانه نمودند و طایفه تجار و کسبه و نوکر باب را نیز مجلس علیحده ترتیب داده بطور
خوبی ضیافت نمودند و شیرینی و شربتها میدادند، باری از باغ دلگشا تا ابتدای
و عمارت اندرونی ارک که منزل جلال الدوله قرار داده بودند همه راه را اسباب آتش
بازی و چراغ و مشعل زده بودند، و سرکار نواب علیه احترام الدوله عیال صاحب
دیوان و سرکار علیه خانم عیال مؤید الملک با جمعی از زنهای بزرگان شیراز بباغ دلگشا
رفته عروس را بکالسکه نشانیده و در جلو کالسکه عروس دسته بدسته ارباب
طرب ساززنان و رقص کنان میزدند و میرقصیدند و سوارها اسبها میدوانیدند
و آتش بازیها مینمودند و بسیار زن و مرد از شهر شیراز برای تماشا و استقبال
عروس بیرون رفته بودند و خود جناب صاحب دیوان نیز همراه کالسکه عروس
تشریف داشتند و سواره بسیار و تفنگچی و سرباز بطور نظام و قطار باطراف کالسکه
عروس صف کشیده حرکت میکردند و اطراف کالسکه عروس را لاله و چراغها بسته
و زینت داده بودند و نیز کوچه و بازار و محل عبور عروس را بسیار آئین بسته و چراغها

وضع کوچه های شیراز

و چلچراغها و جارها روشن نموده بودند و عروس را با کمال تجمل وارد دروازه شهر
نموده داخل اندرونی ارک نمودند زنهای محترمین شهر و نواب علیه احترام الدوله
و سرکار خانم عیال مؤید الملک همراه عروس داخل اطاق داماد شده جناب صاحب
دیوان خود عروس و داماد را دست بدست دادند، و چند روز بعد از برای
محمد رضا خان قوام که بیگلربیگی شیراز است اسباب عروسی فراهم آورده جناب
صاحب دیوان حقیر را بمجلس ضیافت دعوت نموده و در عمارت باغ قوام در تالار
آینه مجلس منعقد نموده در حیاط و تالار و دیوار و بام چراغها روشن نموده بودند
و تختی بر روی حوض عمارت زده ارباب طرب مشغول ساز و نواز بودند جناب صاحب
دیوان در صدر تالار نشسته اعیان و اشراف شهر نیز حضور داشتند و خود قوام
که پدر داماد باشد در پایین پله تالار ایستاده پذیرائی مهمان مینمود، و نیز آتش بازی خانه
قوام خیلی مفصل و مرغوب بود و عروس را که از محله خود بخانه قوام می آوردند در
کالسکه نشانیده و لباس سفیدی براو پوشانیده بودند و یک آدم قوی هیکلی گردن
کلفتی از بیرون سر خود را تا نصفه توی کالسکه برده و باد زنی در دست گرفته
عروس را باد میزد و همینطور از خانه عروس تا بخانه داماد پهلوی کالسکه راه
رفته و باد بعروس میزد مردم خارج و داخل از این معنی خوش نداشتند و کسی نبود
با و مانع شود که از این عمل زشت ناشایسته دست بدارد و زنی که در پهلوی
عروس در کالسکه نشسته بود میتوانست عروس را باد بزند و نیز هوا اینقدر
گرم نبود که لازم باد زدن محض خود شیرینی و خوش آمد و اظهار خدمت و
فضولی این حرکت را میکرد که بمردم بنماید که من نوکر محرم سرکار قوام بیگلربیگی
هستم، باری وضع شهر شیراز اولا کوچه های شهر شیراز بسیار تنگ است
و میان کوچه گود و کنار کوچه را بسیار بلند کرده اند برای پیاده رو و کوچه ها بسیار
معوج و کج است و بعضی زمین کوچه ها را سنگ فرش کرده اند بحکم جناب صاحب
دیوان، وضع عمارتهای شیراز چون زمین و هوای شیراز بسیار رطوبت دارد

ورطوبت زمین تا دو ذرع بالای دیوارها اثر میکند و پی عمارتها را یک ذرع و
نیم از زمین بالا با سنگ و آهک میسازند و ما بقی را تا بسطح بام از آجر و گچ و آجر
کاری و بنائی را در شیراز بسیار خوب میکنند و در این کار با سلیقه‌اند رطوبت
هوا تا دو ذرع دیوار را از بام خانه پائین میخیسانند و از زمین هم تا دو ذرع بالا
رطوبت اثر میکند وسط دیوار خانه بقدر یک ذرع خشک است و باندک زمانی
عمارت و دیوارهای شیراز خراب میشود ؛ آثار و عظمت و بزرگی و آبادی شهر

کیفیت آثار عمارات کریمخان در شیراز

شیراز از کریم خان مرحوم است اولا ارک بسیار خوبی ساخته که باغ بسیار بزرگ
و عمارتها و تالارها در آن باغ است و اندرونی بسیار بزرگی ساخته که صد
اطاق متجاوز دارد و بازدیوانخانه و خلوتها و اندرونیهای خیلی بزرگ و وسیع
ساخته و طویله بسیار بزرگ و میدان توپخانه و سربازخانه و انبار جنس
همه این عمارتها از آجر و گچ و چنان محکم ساخته است که رطوبت زمین و هوا باو
اثر نکرده است ؛ و در جلو ایوانهای عمارت ستونهای سنگی یکپارچه نصب
نموده است و در عمارتهای باغ و اندرونی حوضهای بزرگ ساخته و سنگهای
حوضها را چنان تراشیده و یکپارچه که هر سنگی چهار ذرع و پنج ذرع است که از
لب حوض تا بعمق حوض سنگ یکپارچه وا داشته است که دیوار حوض تا لب

مسجد وکیل در شیراز

حوض یک سنگ است و نیز پاشوره حوض و پشت پاشوره یک سنگ است
و چنان محکم ساخته‌اند که ابدا خرابی و لغزش بهم نرسانیده است و سقف اطاقهای
عمارتها را بسیار بلند پوشیده‌اند و همه را برای رطوبت دو پوشش نموده‌اند ؛
و نیز مسجد بسیار خوبی در نزدیک ارک ساخته است که اورا مسجد وکیل میگویند
طرف قبله مسجد شبستانیست که چهل و هشت ستون دارد و ستونها بسیار
قوی و بزرگست و ستونهای مسجد را کلا بطور ماریپیچ تراشیده‌اند و سر ستون
و ته ستون و میان ستون یکپارچه و متصل است نه اینکه ته ستون را علیحده
نصب کرده‌اند و میان ستون و سر ستون را بر روی آن گذارده‌اند هر یک

سنگ است

سنگ است و نیز جمیع ستونهائیکه کریمخان در هر عمارتی بکار برده ستونها
از زمین بسقف یکپارچه‌اند و در مسجد نیز حوض طولانی رو بقبله ساخته‌اند
از همان سنگهای محکم و پی ایوانهای مسجد را هم از سنگ یکپارچه بکار برده‌اند
بضخامت دو ذرع در دو ذرع و هزاره مسجد نیز از سنگ مرمر است و پیشانی ایوانهای

کیفیت حمام کریمخان

مسجد همه کاشی خوبست و سردر مسجد خیلی عالی است و جناب امام جمعه نماز
جمعه را در مسجد وکیل میخوانند ؛ و در جنب مسجد مرحوم کریمخان حمامی ساخته
که در دنیا چنان حمام بزرگی ساخته نشده است در حیاط رختکن حمام هشت
ستون سنگی بکار برده بسیار کلفت و بلند و در اطراف رختکن حمام ایوانهای
بزرگ ساخته‌اند و در میان ایوانها حوضها قرار داده‌اند که هزار نفر متجاوز می
توانند در رختکن بنشینند و اندرون حمام نیز بسیار بزرگ است و چهار ستون
سنگی ماریپیچ در وسط حمام نصب نموده‌اند و ایوانهای بزرگ در آن حمام هست
و در هر ایوانی حوضی بزرگ قرار داده‌اند و نیز خزینه حمام بسیار بزرگست و دو
خزینه دیگر در جنبین خزینه بزرگ ساخته‌اند که آنها نیز آب سرد و ملول دارد
و زمین و هزاره حمام و حوضها کلا مرمر است و چنان حمام را محکم ساخته‌اند که

صفت بازار کریمخان وکیل

با این همه زلزله‌های شدیده که در شیراز شده ابدا بحمام خرابی نرسانیده است ولی
قدری گچ و آهک روی کار او کهنه شده صاحبان او نتوانستند از عهده تعمیر او
برآیند بجهة بزرگی حمام جناب صاحب دیوان حمام را از صاحبانش که اولاد کریمخان
باشند خریدند و تعمیر خوب نمودند و حالا دایر است و همه بآن حمام میروند و کریمخان
وکیل در شهر شیراز بازار بسیار بزرگ و کاروانسرا و قیصریه ساخته که از خوبی و
بزرگی و محکمی مثل آن بازار در همه ایران و خارج دیده نشده هزاره و سکوهای بازار
همه از سنگهای بزرگ و دکان و حجره‌ها بسیار عالی و سقف بازار خیلی مرتفع و آجر
کاری او بسیار با سلیقه شده است و در وسط چارسوی بازار نیز حوضی ساخته است
و نیز سقف چارسو بسیار بلند است و نجبه کسبه و تجار در بازار وکیل می نشینند

بیان حصار شهر شیراز

ونیز پهلوی بازار آب انبار بسیار بزرگی ساخته اند که آب رکن آباد در آنجا
انبار مینمایند و بادگیرهای بلند دارد که آب را سرد میکند و نیز بازارهای
دیگر در شیراز بسیار است ولی مثل بازار وکیل نیست و کاروانسراهای معتبر
در نزدیک آن بازار وکیل ساخته اند که تجار معتبر در آنجا می نشینند و نیز کریمخان
وکیل بدور شهر شیراز حصاری از آجر و گچ بنا نموده و بپایان برده که در هیچ شهری
چنان حصاری کسی نساخته که ارتفاع دیوار حصار ده ذرع و چنان عریض که عراده
توپ بر روی بلندی آخر دیوار حرکت و گردش دهند و هر پنجاه ذرع یک برج بسیار
بزرگی ساخته و توی برج را خاک ریز کرده و توپها بر روی برج گذارده است بعد
از فوت کریمخان مرحوم آقا محمد شاه قاجار از ترس اینکه مبادا اهل شیراز یاغی
شوند و شیراز را باو تسلیم نکنند آن دیوار و حصار آجری محکم را در مدت مدیدی
زحمتها کشیده بکلی خراب و منهدم میسازد که حالا ابدا آثاری از آن حصار نیست
مگر در پهلوی دروازه ها نصفه برج خرابه مانده و حالا شهر شیراز دیوار و حصار
ندارد و خندق شهر پر از خاک و خرابست باری مسجدها و مدرسه های خوب

ذکر مساجد و مدارس شیراز

در شیراز هست مسجد جمعه که حالا خرابی هم رسانیده و از همه قدیمی تر است
خیلی بزرگ و عالی بوده است و ایوانها و شبستانها داشته و دارد و مسجد نو که
حالا محل وعظ و نماز جناب امام جمعه است بسیار حیاط بزرگ طول حیاط
مسجد از صد ذرع متجاوز است و مقصوره مسجد بکلی خراب شد و از بس مسجد
بزرگ است با اندک مخارج نمیتوان او را تعمیر نمود درختهای چنار و نارون و توت
از طول مسجد در کنار نهر نشسته و درختهای مسجد بسیار قوی و بزرگست و مسجد
بست و مأمن مردمان فقیر و مظلومین است و هر کس خود را ملتجی رهانید و بمسجد
نو پناه برد در امان است و حاکم و غیره قدرت ندارند باو متعرض شوند و مدرسه
خان مدرسه بسیار بزرگی است دیوار و ایوانهای آن کلا کاشی کاری است
مدرسه دو مرتبه است و حالا قدری خرابی هم رسانیده و سر در و ایوان بیرون

مدرسه را بسیار عالی و خوب ساخته اند و مرحوم حاجی قوام والد صاحب دیوان
در پهلوی خانه خود که حالا خانه جناب مؤید الملک است حسینیه و مدرسه ساخته اند
بسیار خوب و محکم و ایوان بزرگ در طرف قبله حسینیه قرار داده اند و اطاقها
و بالاخانها در جنب ایوان ساخته شده و ستون سنگی یکپارچه در جلو ایوان
نصب نموده اند و ایوان همه اوقات مفروش با چهل چراغ و دیوارکوب و اطاقهای
حسینیه همه تمیز و پاکیزه و هر اطاقی دو نفر طلبه مشغول تحصیل علم میباشند و از
برای حسینیه و مدرسه موقوفه گزافی مرحوم حاجی قوام قرار داده اند که از برای
تعزیه داری حضرت خامس آل عبا علیه الاف التحیة والثناء و در ده روز محرم فقرا را
ضیافت نمودن و شبهای ده روز محرم اعیان و اشراف شهر هر شب متولی حسینیه
وعده گرفته در ایوان بزرگ مجلس قرار داده روضه میخوانند و چای و غلیان و شام
ملوکانه صرف مینمایند و جناب صاحب دیوان شبها را در عاشورا بمجلس حسینیه تشریف
میاورند چرا که متولی و وصی ایشانند و اگر حضور نداشته باشند برای پذیرائی
مردم یکی از کسان و متعلقان ایشان باید در مجلس باشد و ده روز عاشورا را در
حسینیه شبیه بیرون میاورند و طلاب آنجا معاش و ماهانه دارند و سرکار
حاجی نصیر الملک نیز در پهلوی خانه خود مسجدی بنا نموده اند بسیار محکم و قشنگ
و کاشی کاریهای آن مسجد خیلی ممتاز و تعریف دارد و نیز مرحوم مشیر الملک در
پهلوی خانه و عمارت خود حسینیه ساخته است که هر ساله در آنجا تعزیه داری
مینمایند و مخارج زیاد مینمایند باری مدرسه و مسجدهای آباد معمور در
شیراز بسیار است و طلاب تحصیل علم مینمایند و اهل شیراز کلا با اعتقاد
کامل و از صمیم قلب تعزیه داری سید الشهداء را مینمایند روضه و بقعه متبرکه

ذکر بقعه متبرکه شاه چراغ

شاه چراغ در وسط شهر است و گنبد بسیار بزرگ دارد و قبر مبارک را در زیر گنبد
قرار نداده اند در یکی از ایوانهای توی گنبد است و زیارتگاه خاص و عام است
و قبر مرحوم میرزا ابو القاسم سکوت رحمة الله علیه و قبر مرحوم وصال در پهلوی

یکی از آن ایوانهای داخل گنبد است و داخل گنبد را تازه آینه میسازند و سر درب
گنبد مطهر حیاط شاه چراغ است که حجرات اطراف حیاط را کلا تجار و کسبه و متدین
می‌نشینند و در گنبد را نواب والا ظل السلطان نقره کوبی نموده و ساعت زنگ
بقعه مبارکه را که در گلدسته بلند نصب نموده اند از سرکار ظل السلطان نیاز
و نذر نموده اند و از برای آستانه حضرت شاه چراغ موقوفه بسیار است از
آن جمله قریه میمند است، و متولی حضرت شاه چراغ جناب فضایل مآب میرزا
جلال الدین خلف مرحوم میرزا بابای ذهبی است که حالا جناب میرزا جلال الدین
سر سلسله و پیشوای طریقه ذهبی میباشد و الحق شخص با فضل و علم و متذکرند
و جناب میرزا جلال الدین مجد الاشراف لقب دارند و صاحب دعوت و ارشادند
و بسیار سید جلیل عزیز و با اخلاق حمیده و خوش محاوره و متبسم و بشاش میباشند
و در جنب بقعه شاه چراغ بقعه سید میر محمد و حیاط و صحن و گنبد علیحده دارد
و از حیاط صحن بقعه امام زاده تا صحن شاه چراغ بازار است و از شاه چراغ تا مسجد
نو نیز بازار مستقیم است و صحن امام زاده و صحن حضرت شاه چراغ و بازارهای
متصل بصحن کلا بست متظلمین است و همیشه اوقات در صحن شاه چراغ و مسجد
نو مردم بستی از رعیت و کسبه و نوکر بسیارند و در طرف جنوب داخل شهر بقعه
و بارگاه حضرت سید علاء الدین حسین است که صحن و گنبد بسیار بلند دارد
وضع گنبد را در شیراز بسیار خوب میسازند همچون غنچه گل کردن و ساقه برکشند
برای گنبد قرار میدهند و بعد از کردن و ساقه شکم گنبد را خیلی باندازه و خوش
ترکیب میسازند و خوب دایره گنبد را با انتها میبرند و گنبد حضرت شاه چراغ و
حضرت سید علاء الدین را خیلی خوب ساخته اند و مردم خاص و عام خیلی زیارت
حضرت سید علاء الدین حسین میکنند و نیز بقعه و بارگاه و صحن و خانه جنب بقعه
بست است، و مدرسه در صحن حضرت سید علاء الدین حسین بوده که حالا تعمیر
نموده اند بسیار مدرسه تمیز و پاکیزه است طلاب و مدرس آنجا همیشه اوقات

مشغول تعلیم و تعلمند و طلبه آن مدرسه از اهل شیراز و خارج از شیراز
میباشند و جناب آقا علی عسکر که از محترمین شیراز و مردی راست گو و درست
و با صدق و صفا و درویش مسلک و مهمان دوست و نظیف و با سلیقه میباشند
در جنب حضرت سید علاء الدین حسین خانه دارند و هر روزه احباب و دوستان
بخانه ایشان میروند و ایشان با کمال اخلاق حمیده و خوشروئی و بشاشت با همه
کس صحبت میدارند ولی نه بملاها معتقدند نه بعرفا از سلسله مدرسهای شیرازند
ملک و زراعت داشته اند ولی حالا فروخته اند و در خانه نشسته کمتر خود بخانه
کسی میروند ولی مردم بسیار بخانه ایشان میروند و نهار و شام و چائی و غلیان
ایشان موجود و حاضر است، و از سلسله فقرا و عرفا در شیراز کسی باقی نمانده است
اگر چه الحق همه اهل شیراز درویش مسلک و درویش دوست و مهربان و با اخلاق
حمیده و غریب نوازند، جناب آقا علی آقا پسر مرحوم حاجی آقا محمد از مردم محترم
میدارند و ایشان نیز الحق آراسته باخلاق حمیده و صفات درویشی میباشند
و مسلک و طریقه ایشان نعمت اللهی است و در شب جمعه ها در خانه ایشان بعضی
فقرا و معتقدین حضور بهم میرسانند و متذکر میشوند، و از مرحوم وصال
رحمة الله علیه دو پسر باقی مانده است یکی جناب فرهنگ که دارای کمالات خط
و شعر و سلیقه و اخلاق حمیده میباشند و یکی دیگر جناب میرزای یزدانی است ایشان
نیز بسیار فقیر منش و خوش اخلاق میباشند و مرحوم وصال اخلاص و اعتقاد تمام
خدمت میرزا ابو القاسم سکوت رحمة الله علیه بود و بازماندگان مرحوم وصال
نیز همان مسلک و عقیده اند و از مرحوم سکوت حالا در شیراز کسی باقی نمانده است
و جناب میرزای فرهنگ در شیراز بسیار محترم و معززند و در شهر شیراز عالم و
فاضل و مجتهد و مردمان مقدس بسیار دارد

در ذکر تکایای شهر شیراز

تکیه های شیراز در بیرون شهر واقع است، حافظیه هزار قدم بشهر مسافت دارد
صحن و باغ حافظیه را مرحوم کریمخان ساخته قبر مبارک خواجه علیه الرحمة در وسط صحن

ذکر تکیه حافظیه

حیاط واقع است و سنگی از مرمر که دو ذرع و نیم قد او است و سه چهار یک
عرض او یکپارچه بر روی قبر گذارده اند و غزل خواجه را که میفرماید:
ای دل غلام شاه جهان باش و شاه باش ٭ پیوسته در حمایت لطف اله باش
بر روی سنگ حجاری نموده اند بخط خوب نستعلیق و از برای روی قبر
گنبد و بارگاه نساخته اند روی قبر باز است و اطراف قبر هم قبرستان است
سمت مشرق حیاط بقعه اطاق و مقبره مرحوم قاسمخان والی است و در پهلوی
او حیاط و باغچه ایست که قبر زن نواب احتشام الملک پسر معتمد الدوله است
و در جنوب صحن بقعه عمارت خادم و مستحفظ تکیه است و در طرف مغرب
تکیه اطاق و قبر مرحوم علیمحمد خان قوام برادر جناب صاحب دیوان است که اطاق
و ایوانهای بسیار خوب برای او ساخته اند و باغ بسیار خوبی برای او احیا
نموده اند و در سمت قبله تکیه حافظیه حجراتست که فقرا و درویشان در آنجا منزل
مینمایند و باغ نزدیکی که دیوار آن کلا از آجر است کریمخان مرحوم در طرف قبله
تکیه حافظیه بنا نموده است که اطاقها و حجرهها و ایوان بزرگ تکیه رو بباغ
منظر دارد و درختهای نارنج و لیمو و انار و انگور است و سروهای بسیار قوی
بلند در آن باغ هست و زمین باغ از زمین تکیه چهار ذرع گود است و تکیه
حافظیه بسیار با صفا و با روح است ٭ تکیه چهل تن در جنب حافظیه بقدر
پانصد قدم فاصله است اطاق و ایوان و حصار آنرا مرحوم کریمخان ساخته است
و در میان تکیه باغچه است و قبور چهل تن در کنار حیاط تکیه بطور قطار سنگها
تراشیده بر روی قبور گذارده اند و نیز فقرا در آنجا منزل مینمایند ٭ و تکیه
هفت تن بقدر پانصد ذرع از تکیه چهل تن بالاتر است و در دامنه کوه
واقع است قبر هفت تن در میان حیاط تکیه واقع است که سنگهای بزرگ
بر روی قبر آنها انداخته اند و ایوان بزرگی مرحوم کریمخان از برای تکیه ساخته
که دو ستون سنگی در جلو ایوان قرار داده و هزاره ایوان سنگهای مرمر بسیار

ذکر تکیه چهل تن و تکیه هفت تن

قبرها

خوبست و در جنبین ایوان اطاقها و بالاخانها است و دیوار باغ تکیه کلا از آجر
و گچ است و درخت کاجهای بسیار کهنه که پیش از کریمخان بلکه تا پانصد سال
پیشتر بوده در آن تکیه هست و سروهای کهنه نیز در آنجا هست و درخت مرکبات
از هر قبیل در تکیه هست که همه وقت نارنج بد درختهای تکیه موجود است و در
بیرون تکیه خانه و منزل خادم است و باغی در بیرون تکیه بوده که درخت انار
و انجیر و انگور داشته که حالا خراب شده و حالا یکنفر فقیر دیوانه و خراب در
هفت تن منزل داشت و یکنفر درویش ترک که از اهل ازمیر بود و در دامنه
کوهی که مشرف است بتکیه هفت تن دو سر اطاق و ایوانی ساخته اند که آنجا را
تخت خرابی میگویند در آنجا همه شهر شیراز و جلگه و صحرا نمایان است و بسیار
جای با صفائیست آب تکیه حافظیه و چهل تن و هفت تن هم از آب رکن آباد است
و تکیه سعدی قدری از شهر دورتر است در پشت باغ دلگشای جناب صاحب
دیوان واقع است تکیه سعد را نیز مرحوم کریمخان اطاق و ایوانهای بزرگ ساخته اند
و دیوار تکیه را از آجر و گچ محکم ساخته اند و قبر مبارک شیخ سعدی در یکی از ایوانها است
که جلو ایوانرا در وارسی قرار داده اند ٭ و جناب صاحب دیوان تکیه را تعمیر نموده اند
و ضریحی از برنج برای روی قبر حضرت شیخ ساخته و گذارده اند و باغچه آنجا نیز
درخت سرو و کاج و نارنج دارد و قناتی در پهلوی تکیه میگذرد که بقدر چهار سنگ
آب دارد و از سطح زمین تا باب بیست پله است و در آنجا حوضی ساخته اند که مردم
آب بر میدارند و در آن آب میروند و موقع مخصوص دارد که مردم شیراز از برای خاصیت
مزاج در آن آب میروند و آن آب برای اصلاح بدن بسیار خوب است حقیر هم در
آن آب رفتم ٭ و در پهلوی تکیه سعدی دهی است بقدر پانصد خانوار جمعیت
دارد که آن قریه را نیز سعدی میگویند و ماست آنجا در شیراز تعریف دارد و تکیه
سعدی و آن ده در میان دره کوه واقع است و هوای سعدی و آن ده و باغ دلگشا
صاحب دیوان از شیراز گرمتر است میگویند که وقتی این کوه و دره مقام سعدی

ذکر تکیه سعدیه

مقامات معروفه شیراز

نخلستان بوده است، ومقام دیگر است در تنگ الله اکبر که انجا را مشرفین میگویند
در پهلوی کوه واقع است وایوان ومغاره دارد که قبر یکی از اولیاء در انجاست و
اطاق وایوانها در انجا متعدد ساخته اند وحوض وباغچه واب در انجا هست ومردم
برای تفرج بسیار بدانجا میروند وانجا نیز منظر خوب دارد، ومقام دیگر هست که
انجا را باباکوهی میگویند در دامنه کوه سمت شمال شهر شیراز واقع است وبقدر
نیم فرسخ مسافت بشهر دارد ودر بلندی واقعست وهمه شهر وصحرا وجلگه در انجا
نمایانست وچشمه اب کمی در انجا هست وحوضی ساخته اند که اب در انجا جمع شود
ودرخت چنار وسرو وتوت در انجا از قدیم مانده که سایه گاه انجاست وایوان وصحن
کوچك دارد ومردم برای تفرج بسیار بدانجا میروند وبقعه واطاق باباکوهی دویست
پله بالاتر از تکیه وحوض در دامنه کوه وبلندی واقع است، وحاجی علی محمد هنگامی
که در شیراز بوده در وقت نواب معتمد الدوله بخواهش بدست اورده تکیه وحوض و
باغچه باباکوهی را تعمیر نموده است که احباب ودوستان او مذاکره مینمودند،
جناب اقا میرزا الحکیم جهرمی که مدرس علم حکمت وفیلسوف وقتند ودر شیراز در
مدرسه هاشمیه تدریس علم حکمت مینمایند وطلاب بسیار در خدمت جناب ایشان
کسب حکمت وعلم مینمایند روزی را بدعوت ایشان بمقام باباکوهی رفتیم جناب ایشان
وجمعی از طلاب واحباب در خدمت ایشان بودند الحق همه باذوق وشوق وعشق
وشور در خدمت ایشان بودند وجناب اقا میرزا اقا مثنوی را بصوت خوش میخواندند
وکلا از استماع ان حظها ووجدها مینمودند ودر ان روز بحقیر بسیار خوش گذشت
ونهار فراوان از کباب وپنیر وخربزه وانگور در انجا فراهم اورده بودند واز صبح تا
بعصر در انجا ماندیم واز حضور احباب ودوستان ووضع ان مجلس بسیار خوش گذشت

کیفیت باغات شهر شیراز

وضع باغات بیرون شهر شیراز یکی باغ جهان نماست که دویست ذرع در دویست
ذرع طول وعرض اوست واز باغات کهنه انجاست ودیوار ان باغ را از اجر وگچ ساخته اند

واز اندرون

واز اندرون وبیرون باغ دیوار طاقنماست ودر وسط باغ حوضخانه عالی ساخته اند
ووضع باغ چهار خیابانست ودر کنار خیابانهای باغ کلا درختهای سرو بسیار
بلند است که بسیار با سلیقه ومستقیم نشانیده اند وسروهای خیابانها بحدی درست و
درخت باقی سبز وخرم است وخشك نشده ومابقی باغ کلا درخت نارنج است و
در چهار طرف جلو عمارت چهار حوض است ودر باغ رو بقبله است واطاق و
بالاخانه خوب در سر در باغ بوده که حالا خراب شده ودر بیرون باغ باغ دیگری است
بسیار بزرگ که فاصله ان با این باغ یك کوچه وخیابانست وزمین ان بقدر چهار
دراز باغ جهان نما پست تر است ودیوار ان نیز همه از اجر وگچ ساخته اند واشجار
ان باغ کلا درخت نار است درختهای انار ان باغ را نیز در زمان کریمخان غرس نموده اند
وحالا باغ جهان نما را با ان باغ پهلوی او سرکار میرزا حسین خان مؤتمن الملك
پسر جناب صاحب دیوان از اعلیحضرت همایونی خریده اند بقیمت چهار هزار تومان
والحق خوب تعمیر نموده اند وملکی ایشان شده، وباغ دیگر باغ نو است که انهم
از بناهای کریمخانست که عمارت وحوضخانها وحیاطها واطاقهای بسیار واب
انبارها وحوضها در ان باغ بسیار است وحسینعلی میرزای فرمانفرما ان باغ را
تعمیر کرده ونیز هر حاکمی که شیراز امده عمارتی در ان باغ ساخته است، ونیز فرهاد
میرزای معتمد الدوله عمارت فرهادیه در ان باغ ساخته است ولی حالا اکثر ان باغ
وان عمارتها خراب وویران ومنهدم است، وباغ دیگر باغ تخت است که باغ
مشهوریست بسیار باغ بزرك باصفائی بوده در دامنه کوه واقع است سمت
شمال شهر شیراز عمارت وچهار برجی بر روی یك بلندی دارد که دیوار ان را از
اجر وگچ ساخته اند ودر میان چهار برج حوض اب ودرختهای سرو وکاج ویاس
کهنه قدیمی هست وبیرون چهار برج عمارتی داشته رو بقبله تالاری وسیع ومرتفع
وبقدر صد اطاق وایوان در اطراف تالار بوده است که حالا خراب شده ودر
جلو تالار حوضها وفوارها بوده در مرتبه ها ودر هر مرتبه حوضهای مختلف شکل

مربع و هشت گوشه و حوض ترنجی و حوضهای کشکولی بوده و ارتفاع تالار
از زمین متن باغ سی ذرع است و در پای عمارت و مرتبه ها حوض بسیار بزرگی ساخته اند
که صد ذرع در صد ذرع طول و عرض اوست و دور تا دور حوض درختهای
سرو و کاج و چنار نشانیده اند و باغ تخت هفتصد ذرع طول و پانصد ذرع
عرض دارد و خیابانها و آبشارهای سنگی خوب در آن باغ ساخته اند و چنان
باغی در اصفهان و طهران و سایر شهرهای ایران نبوده است و منظر و صفائیکه
در آن باغ بوده جائی دیده نشده و از هر نوع اشجار و مرکبات و گل و ریاحین در
آن باغ بوده است مرحوم حسینخان صاحب اختیار فرمانفرما که حاکم فارس بود
باغ تخت را خوب تعمیر و آباد نموده و در هیچ وقت باغ تخت بخوبی و آبادی زمان
او نبوده است ۔ و نیز باغات بسیار خوب در اطراف شیراز بسیار است و باغ
محمد رضا خان قوام که جزو مسجد بردی است حالا خیلی آباد است و عمارت بسیار
خوب و خیابان طولانی که در وسط خیابان آب نمای وسیع دارد ساخته اند و
سردر و عمارت و طویله و آشپزخانه در آن باغ هست ۔ و با زیک خیابان فاصله
باغ دیگر ساخته اند بسیار بزرگ که درختان باغ همه درخت انگور است هنگامیکه
سرکار جلال الملک داماد نواب ظل السلطان خلعت از جانب اعلیحضرت همایونی
برای سرکار جلال الدوله آورده بودند محمد رضا خان قوام جلال الملک را روزی
در باغ خود دعوت نمودند جناب صاحب دیوان حقیر را همراه خود در آن باغ بردند
و از صبح تا بعصر در آن باغ سر رفت و جناب امام جمعه نیز تشریف داشتند ۔
و باغ مشیر الملک مرحوم است که در بیرون دروازه شهر است و از زیر خندق
و کوچه راه بخانه و اندرونی مشیر دارد باغ بسیار بزرگی است که جمیع درختهای
آن باغ خود مرحوم مشیر بدست خود نشانیده و تربیت نموده و پیوند زده ۔
مسجد بردی که سمت مغرب شهر واقع است و ابتدای او در ربع فرسخ بشهر فاصله
دارد و طول باغات مسجد بردی دو فرسخ است و عرض آبادی و باغات یکفرسخ

واز

و از دو هزار باغ متجاوز میشود و در باغات مسجد بردی از هر نوع میوه سیاه
درخت هست و میوه های ممتاز دارد و مسجد بردی ییلاق شهر شیراز است و
بسیار خوش هواست و آب آنجا بسیار گوارا است و اعیان و اشراف و بیشتر
مردم در آنجا باغ و درخت دارند و در هیچ شهر ییلاق بدین نزدیکی ندیده ام
در حقیقت متصل بشهر است و در مسجد بردی باغات انار بسیار خوب دارد
و انار مخصوص دارد او را انار یکی میگویند پوست قرمز و کلفت است ولی بسیار
خوش طعم و ملس است و انارهای شیرین خوب دارد و باغ انگور در مسجد بردی
بسیار است و در باغات خانها ساخته اند که در تابستان مسکن میکنند و قریه
مسجد بردی بسیار بزرگ است و خانهای خوب دارد و دهات یکصد خانوار
و بیست خانوار دارد در شیراز آنرا کوشک میگویند و آب مسجد بردی از مسافت
چهار فرسخ طرف مغرب می آید و آنجا را قصر قمشه میگویند و از یک موقع زمین
چون چشمها جمع شده مثل رودخانه میشود و بعد در پنجاه سنگ آب داخل باغات
مسجد بردی میشود و دو هزار باغ را آب داده ما بقی بزراعات اطراف شهر میرود
و آن آب داخل شهر نیز میشود و نیز غیر از آن آب قناتهای دیگر در باغات
اطراف شهر است و الحق مسجد بردی بهترین جاهای باصفای دنیاست و
کوهی است در پهلوی باغات مسجد بردی بطرف قبله بسیار بلند که در زمستان
برف در گودالها و چاههای عمیق بالای عمیق آن کوه انبار میکنند و در تابستان
بشهر آورده میفروشند و هر کس از اعیان و اشراف در آن کوه چاه برف دارد
که آنرا اجاره میدهد میفروشند و از برای خود او نیز بعد مصرف می آورند
و در شیراز هوا اقتضا نمیکند که در زمستان آب یخ ببندد و یخچال داشته باشند
دو سه یخچال ساخته اند ولی بایر افتاده است و در اطراف باغات مسجد بردی
در دامنه کوه بعد دیگر زمین آن خاک دارد همه را درخت انگور بخس نشانیده اند
و باغات بخس مسجد بردی بسیار است و انجیر بخس نیز بسیار خوب میشود و نیز

صفت صحراهای بیرون شیراز

باغات با صفا و عمارتهای خوب در مسجد بردی بسیار است و حاجی کرم ضراب
باغ بزرگ بسیار خوبی ساخته و عمارت و حمام نیز و حوض و ایوانهای خوب در باغ
خود ساخته است، و در اطراف شهر شیراز هر موقع جای با صفا و تفرج
گاهی است و همه جا سبز و خرم و خوش منظر و با نزهت است از دروازه شیراز که
شخص پا از بیرون میگذارد سبزه و زراعت و چمن و درخت و جاهای با صفا است
پیاده و سواره هر جا حرکت کند جای تفرج موجود زمین خالی و بایر ندارد سیلها
و نهرها در هر موقع حاضر است زمین یونجه زار همچون زمرد سبز است و چون
یونجه زار در شیراز زود بزود درو میکنند یونجه ها همه وقت سبز و خرم است
و نیز همه اوقات خیار در صحرای بیرون شیراز هست و در هر فصل زرع میکنند که
میکارند از برای بو دادن و کباب کردن و از برای نان و در نزدیکی شیراز دهات
و آبادی متصل است و شلتوک و برنجهای صدری و چمپای خوب بعمل
می آورند و در همه جای شیراز هندوانه بسیار خوب بعمل می آید و همه اوقات
در شیراز میوه های گرمسیری و سردسیری موجود است و از گرمسیرات شیراز
خرما و رطب تازه خوشه ها و پنگها بشیراز می آورند که هر خوشه چهار من و پنجمن است
و نیز لیموی آب می آورند و در جمیع خانهای بزرگان آب لیمو میگیرند و لیمو را
دانه دانه میبرند و در منگنه چوبی فشار داده آب و بیرون می آید و از پوست
لیمو ترشی بسیار خوب بعمل می آورند و از هر قبیل ترشی در شیراز خوب درست
میکنند، و شیرینیهای خوب از هر قبیل در خانها و بازار شیراز میپزند و نان
برنج و لوز شیرازی و باقلوا و سوهان خوب میپزند، و پلو و چلو و خورشهای
خوب ترتیب میدهند و اکثر اهل شیراز با سلیقه اند، و بیشتر لباس مردم هنوز
بلند است و عبا دوش میکنند و عبای آنها همه کرابیها و از لحسا می آورند
مگر عبای اعیان و اشراف خیلی کلاه ایشان دوز مینمایند و قباهای آنها اگرچه
بلند است ولی کوتاه میبرند و شال کمر مردم شیراز بسیار کلفت می بندند

وضع لباس و اخلاق اهل فارس

و اهل شیراز بسیار وطن دوست و با تعصب میباشند و کلا غریب نواز و درویش
دوست هستند و تعزیه داری حضرت سید الشهدا را با اخلاص تمام برپا میدارند
و نعمت و ارزانی همه وقت در شیراز فراوان است گرانی شیراز عارضی است و از هر
نوع شکار آهو و کبک و تیهو در بازار شیراز وافر است و روغن خوب در شیراز
هست و قالی و قالیچه های خوب در اطراف شیراز ایلیات درست میکنند که
بقیمت گران میخرند و بخارجه میبرند، باری بهترین جای ایران مملکت فارس است
چرا که ممکنست جمیع کوه و زمین و دره و صحرای مملکت فارس را کلا اشجار و زراعت
کنند و درخت انگور بخش بخرد در فارس دیگر در ایران جائی بعمل نمی آید و هر شهر
گرمسیری کوهی در نزدیک او هست که ییلاق آن شهر است و در تابستان همه
وقت برف دارد، باری تعریف و توصیف مملکت فارس از حد و حصر افزون است
و باین ورقها و نامها نمی گنجد، بکرات بملاقات نواب والا جلال الدوله رفتم بسیار
اعزاز و اکرام فرمودند و الحق با اخلاق حمیده و خوشرو و خوش صحبت و بی کبرند
و صحبت و سؤالهای خوب فرمودند و معتقد بدین و آئین میباشند و نسبت بجناب
صاحبدیوان کمال ادب و احترام بجا می آوردند و جناب صاحبدیوان نیز نسبت
بشاهزاده جلال الدوله رعایت عزت و احترام معمول میدارند و در ایام مدت
تشریف داشتن جلال الدوله در فارس مردم از ایشان کمال رضامندی دارند
باری چون اهل شیراز بعد از شورش نسبت بجناب صاحبدیوان هر روز بجائی
جمع میشدند و جهال و اوباش و مردمان مفسد در پی آن بودند که اسباب فراهم
آورده باز اغتشاشی در شهر نمایند و چون جناب آقا سید علی اکبر فال اسیری
مردی صادق و زاهد بود عرایض و اقوال جهال را زود قبول مینمود و ترغیب و
تحریص در اجتماع مردم میشد باین معنی گوشزد سرکار والا ظل السلطان شده جناب
آقا سید علی اکبر را بتلگراف باصفهان خواستند که باصفهان تشریف ببرند که
نظم امورات حکومتی و مملکتی فارس پریشان نشود و مردم از خیال اغتشاش و

ذکر بعضی مخصوصات فارس و اخلاق اهل آن

ذکر بعضی اتفاقات شیراز و اصفهان
صفات و حالات آقا سید علی اکبر
مختصرا

آشوب آسوده شوند نواب والا ظل السلطان مبلغ پانصد تومان برای جناب
آقا سید علی اکبر فرستادند و ایشانرا از شیراز حرکت داده در باغ جهان نما منزل
و مکان نمودند حقیر و میرزا موسی درویش طهرانی که مدت ده سال است در شیراز
توقف دارد باتفاق رفتیم بدیدن و ملاقات جناب آقا سید علی اکبر جناب سید را
بسیار صادق و زاهد بجا آوردم و با ایشان قدری صحبت داشتیم و ایشان روانه
اصفهان شدند و ورود باصفهان سرکار والا ظل السلطان منتهای التفات
و محبت نسبت بجناب آقا سید علی اکبر فرموده اند، در هنگام آشوب و اغتشاش
شیراز در همان روز یکه قتل و غارت اتفاق افتاده بود و جناب صاحب دیوان باغ
دلگشا تشریف داشتند دو نفر مکاری و شتردار نایینی که از اصفهان بار تجارت
بشیراز آورده بودند در میدان توپخانه دو نفر سرباز دوچار آنها شده قدری
با آن دو نفر بیجهت میزنند و دست در جیب یکی از آنها کرده مبلغ بیست و یک تومان
تنخواه از جیب شخص مکاری نایینی بیرون می آورند مکاریها بتعاقب سربازها
رفته اطاق و منزل و اسم سربازها را جستجو مینمایند و نشان میکنند فردای آن روز
بحقیر خبر میدهند آدمی همراه آنها روانه نموده سربازها و اطاق سربازها را نشان میدهند
و خود مکاریها از ترس و خوف ناخوشی شیراز از تنخواه خود گذشته فرار مینمایند
بعد از رفتن مکاریها مشهدی حسن خاری فراش جناب مؤید الملک را نزد سرهنگ
سربازها فرستاده عاقبت مبلغ نوزده تومان تنخواه از سربازها استرداد
نمودند نوزده قران بآدم سرهنگ و پانزده قران را بمشهدی حسن خاری انعام
داده مابقی را ضبط نمودم و حواله کردم که در نایین در عوض آن تنخواه بمکاریها
بدهند، باری وضع حکیم زنبیل اینست چون در علم حکمت ملاصدرا و ابوعلی
قدری تحصیل نموده اند ایشانرا حکیم میگویند آدم خوش اخلاق و خوش احوال
و خوش مزه و خوش صحبت و طالب صحبت و ذکر مردمان بزرگ و تجسس در حالات
اولیاء و عرفا مینمایند و از وضع و سبک فقرا و عرفا خوش دارند ولی خود ایشان

ذکر بعضی از صفات و حالات حکیم زنبیل
[illegible]

ابدا درویشی و گذشت ندارند با وجود یکه همه اوقات از زوار ستمها صحبت
میدارند و از فنای دنیا و از بی بقائی و از نفرت بد دنیا و از مردن و حالت مرگ
و رنجش از حیات و کون در دنیا و افسوس از ایام و عمر گذشته مینمایند و همیشه
یاد از کسانیکه مرده اند و گذشته اند مینمایند و آه و ناله از دنیا و بیوفائی دنیا
میکنند و خود ایشان بقدری بدنیا چسبیده و فریفته اند که حد ندارد
در هر مجلس که وارد میشود حتما باید بصاحب مجلس بند شود و یک چیزی بگیرد
کند با وجود یکه معاش و زندگانی و خانه و اسباب و ملک بیش از اندازه
خود دارد و زن و عیال ابدا ندارد مگر یک پسر برادری که میگویند این وارث
من است و او را تربیت میکند و بیشتر ناخوشی جناب مؤید الملک از صحبتهای
وحشت آمیز حکیم زنبیل است که هر شب مدت پنجساعت از مرض و ناخوشی و
موت و سکته و فجائه و انواع و اقسام ناخوشیها و مرضها برای جناب مؤید الملک
مذاکره مینمود و صحبت میداشت و البته این نوع صحبتها مهیج مرض و ناخوشی است
باری مبلغ پنجاه تومان جناب مؤید الملک التفات فرمودند حقیر نیز اینرا امانت
کردم و همراه چاپار پست بطهران فرستادم و جناب امام جمعه شال کشمیری
نیاز فرمودند با قدری اسباب دیگر بطهران برای نور الدین فرستادم و روز
حرکت از خانه جناب مؤید الملک سرکار خانم حقیر را باندرون دعوت فرمودند
سرکار نواب علیه عالیه احترام الدوله تشریف داشتند خیلی اظهار التفات فرمودند
و از در اندرونی خانه که بیرون آمدم سرکار خانم مجموع حاضر نمود نبات دارد
در بشقابی حاضر نموده و مبلغ ده تومان پول در کیسه دوخته برای همراهی حقیر
دادند و قرآن مجید دادند بالای سر حقیر نگاه داشته بوسیدم و از اندرون
خانه بیرون رفته سوار شدم و بباغ دلگشا رفتم جناب فخامت نصاب آقا میرزا
صدر الدین پسر مرحوم میرزا ابوالحسن خان فسائی که شخص بزرگ منشی و عالی
قدر و نجیب الخلقه میباشند و با حقیر کمال التفات داشتند لباده ماهوت مشکی

استر قنا و بز بسیار خوبی برای حقیر نیاز آورده و عذرها خواستند و خانم
همشیرهٔ جناب مؤید الملک که عیال سرکار میرزا حسینخان مؤتمن الملک میباشند
مبلغ پانزده تومان پول برای حقیر نیاز فرستادند و جناب آقا شیخ آقا پسر
جناب امام جمعه که داماد مؤید الملک میباشند سه کیسه بزرگ آجیل و نبات
و شیرینی و مغزهای بو داده برای همراهی حقیر آوردند و همه احباب و
دوستان را با صمیم قلب دعا کرده و
خداحافظ نمودیم

حرکت از شیراز بطرف فرنگستان

بسم الله الرحمن الرحیم

هنگام حرکت جناب مجلالتمآب آقای مؤید الملک دام اقباله العالی از شیراز برای
سفر فرنگستان بجهة معالجه و مداوای مزاج و درد عصبانی روز شنبه ۲۳ شهر
محرم سنه ۱۳۰۴ از شهر شیراز حرکت نموده در باغ دلگشای جناب اجل اکرم آقای صاحب
دیوان دام اجلاله العالی نقل و مکان نمودند جمعی از اعیان و اشراف و جناب مستطاب
اجل آقای صاحب دیوان بمشایعت تشریف آوردند روز جمعه غره صفر از باغ دلگشا
حرکت نمودند جناب مستطاب فضایل مآب سلطان العلماء آقای امام جمعه شیراز
سلمه الله تعالی برای مشایعت تشریف آوردند و جناب فضایل مآب آقای حاجی
میرزا حسن طبیب حکیمباشی سلمه الله تعالی نیز برای مشایعت سوار شده همراه
تشریف آوردند و بفرمایش جناب صاحب دیوان میرزا نصرالله خان را جناب مؤید
الملک برای مترجمی همراه آورده بودند بادی از باغ دلگشا تا بقصر که قریه
ملکی جناب مؤید الملک مسافت پنج فرسخ راه است شب را در آنجا توقف نمودند
سرکار فخامت شعار مقرب الخاقان آقای میرزا احمد خان مؤتمن الوزاره کارپرداز
ابوشهر و سایر سواحل دریای فارس نیز با دو پسر خود که میرزا حسینخان و میرزا حسن
خان نام دارند با کسان و اتباع خود همراه بودند دو شب در قصر ابوخلیل توقف
شد برای این جمعیت و کسانیکه همراه بودند تدارک شام و نهاری معتبر دیده شد
شب دوم استاد حسین آشپز طمع بر او غالب شده بقدر چهار پنج من برنج و روغن
و دو من گوشت و پنج شش مرغ دزدیده شام را کمتر پخته اکثر از نوکرهای مردم ناشام

پخته رسیدند لکن شنیدم از آن عرق وافری خورده مست شده بود صبح استاد
حسین را حاضر نموده خدمت جناب مستطاب آقای امام جمعه سلمه الله حکم بتعزیر
فرمودند چهل تازیانه بر پشت او زده و او را اخراج فرمودند روز یکشنبه سیم
از قریه قصر ابوخلیل حرکت فرموده جناب آقای حاجی میرزا حسن حکیم از آنجا خدا
حافظ نموده بسمت شهر قضا تشریف بردند از قصر ابوخلیل بقریه فتح آباد
که دو فرسخ فاصله دارد و آن قریه ملکی جناب آقای صاحب دیوانست برای
خوردن نهار توقف نمودند و بعد از ظهر از آنجا حرکت نموده بقریه کوار که املاک
ملکی جناب صاحب دیوانست و دو فرسخ مسافت دارد شب را توقف نمودند
در خانه حاجی حسینخان که بزرگ و کدخدا و از نجبای بلوک کوار است و خانه
بسیار خوب بزرگی ساخته جناب آقای امام جمعه سلمه الله تعالی نیز تشریف
دارند صبح روز دوشنبه ۴ عالیجاه علیقلیخان استاد حسین را خدمت جناب
آقای امام جمعه آورده او را از دزدی و عرقخوری توبه کامل دادند و جناب
آقای مؤید الملک از تقصیر او گذشت فرمودند چون از شهر شیراز تا بقریه کوار
صحرای مسطح و راه هموار بود جناب آقای مؤید الملک در کالسکه نشسته بودند
از قریه کوار کالسکه را مرخص نموده بشهر مراجعت دادند از قریه کوار حرکت
نموده بقریه موک که دو فرسخ فاصله دارد و راه بسیار سنگلاخ و تنگ و پست
و بلند در هر صورت وارد موک شده منزل نمودند قریه موک ملکی جناب آقای
مؤتمن الوزاره است بیست خانوار جمعیت دارد آب و هوای او بسیار خوب است
بیشتر اشجار آنجا درخت گل سرخ است که گلاب آن اکثر بشهر شیراز میبرند
از قریه کوار تا موک همه اوقات راه ناامن و دزدی و راه زنی میشود حتی چند روز
قبل در نزدیکی همین راه قافله بزرگی زده بودند و چهار نفر از اهل قافله کشته
شده حاجی حسن خان کواری بقدر چهل نفر تفنگچی برداشته همراه با اطراف
راه متفرق نموده قراولی نموده تا بموک رسیدیم شب را در قریه موک توقف نمودیم

صبح روز سه شنبه پنجم

جناب مستطاب آقای امام جمعه سلمه الله در قریه حنیفقان که مال آقا مشهدی
محمد باقر پسر حاجی زال بیک سبزواری است و از تجار و مردمان معتبر شیراز است
مهمان بودند جناب آقای مؤید الملک و حقیر و میرزا نصرالله خان و بعضی از نوکرها
در خدمت جناب آقای امام رفتیم بقریه حنیفقان که دو فرسخ بقریه موک فاصله و
مسافت داشت مشهدی محمد باقر نهار بسیار خوبی تدارک دیده الحق مهمانی خوش
گذشت جناب حاجی ملا عباس که یکی از ملاهای شیراز و ترکی زبان بود در منزل
مشهدی محمد باقر بودند باری بعد از صرف نهار و چای عصر حرکت نموده آمدیم
بقریه زنجیران ملکی سرکار میرزا محمد خان مؤتمن الوزاره منزل نمودیم شب را سرکار
ایشان از همه جهت تدارک شام و سایر ملزومات را دیده توقف نمودیم در قریه
زنجیران درخت انجیر دارد بزرگی درخت توت بزرگ و نیز درخت مورد بسیار
دارد جمعیت قریه زنجیران هفتاد شصت خانوار میشود زراعت آن بیشتر برنج است
ولی مالیات آن بسیار سنگین است که محصول آن بقدر مالیاتش نمیشود شب را
در قریه زنجیران توقف نموده صبح روز چهارشنبه جناب مستطاب فضایل مآب
آقای امام جمعه سلمه الله تعالی بگوش جناب مؤید الملک و حقیر دعا خواندند و خدا
حافظ و وداع فرمودند و بسمت دهات ملکی خودشان تشریف بردند الحق مثل
جناب امام جمعه وجودی در روزگار کمتر دیده شده است با این همه اخلاق حمیده
و صفات پسندیده و علم و فضل کامل حالت درویشی و درویش منشی را از دست
نمیدهند و با هر کسی بطور خوب و ادب تمام فرمایش و صحبت میدارند بعد از
تشریف بردن جناب آقای امام جمعه از زنجیران حرکت نموده بسمت بلوک فیروز
آباد آمدیم ولی جمیع راه پست و بلند و سنگلاخ و راههای سنگی که همه را بطور
پلههای مرتفع با اسب باید بالا و پایین رفت در بعضی موقعهای راه چنان راه
کوه تختههای سنگ مسطح فرش شده که گویا مخصوصا آن سنگها را فرش نموده اند

و از آب

و از آب و ذهاب بطوری لغزنده و صاف شده که بزحمت باید عبور نمود از زنجیران
تا محلکه فیروزآباد پنج فرسخ راه است وقت عصر وارد شدیم بقریه ده برم که
یکی از دهات فیروزآباد است شب را توقف نمودیم چون جمیع شهر فیروزآباد و توابع
آن که بیست و چهار قریه میشود همه ملکی سرکار جلالتمدار آقای میرزا سلطان
محمد خان ایلخانی قشقائی است از برای ورود جناب آقای مؤید الملک سرکار ایلخانی
قدغن فرموده که در شهر فیروزآباد منزل معین نمایند و تدارک مهمانی و ضیافت
ببینند از ده برم تا بشهر فیروزآباد یک فرسخ فاصله دارد عالیجاه علی بزبیک
نایب فیروزآباد و جناب فضایل مآب حاجی احمد که از علمای شهر فیروزآباد است
با جمعی از کدخدایان و رعیتها آمدند بده برم که جناب مؤید الملک را بفیروزآباد
ببرند شب را در ده برم توقف نموده روز پنجشنبه هفتم جناب مؤید الملک و سرکار
میرزا محمد خان مؤتمن الوزاره و حقیر و میرزا نصرالله خان با بعضی از نوکرها رفتیم
بفیروزآباد منزل مخصوص سرکار ایلخانی که شامل قلعه و دو باغ است یک باغ را ایلخانی
مرحوم ساخته که عمارت بقاعده دارد و درختهای نارنج و سایر مرکبات و انار بسیار خوب
که قلمه آنرا از یزد آورده اند و باغ دیگر که بسیار بزرگ است و این ایلخانی ساخته و درختهای
آن کلا میوه دار درختست از قبیل سیب و گوجه و زردآلو و گیلاس و انار و عمارت چهار
فصل خیلی خوبی در وسط باغ ساخته اند و در یک سمت باغ چمن نرگس بسیار خوبی ترتیب
داده اند که اطراف آنرا از درخت گل سرخ مثل دیوار ترتیب داده اند که بجز یک راه دیگر
وارد آن چمن نمیتوان شد فیروزآباد در ایام قدیم شهر بسیار بزرگی بوده دیوار و خندق
عظیم داشته از آثار و خرابههای آن پیداست در وسط شهر قدیم حالا یک مناره
بلندی که سی و چهار ذرع ارتفاع دارد و از سنگ تراشیده ساخته اند برپاست
و در نزدیکی آن مناره آثار عمارتی پیداست که تمام آن از سنگ تراشیده بوده و در
باغ شاه که در نزدیکی شهر فیروزآباد است باغچه هست که بقدر چهل درخت نارنج
دارد بسیار کلفت و بزرگ و درختهای کهنه میگویند کسی یاد ندارد که چه زمان

این درختها را نشانیده اند از ساقهای درخت معلوم میشود که درختها خیلی قدیمی
و کهنه است و اثار عمارتی در پهلوی تنك هست که میکویند عمارت اتشکده بود
و در زمان قدیم قبل از اسلام در فیروزاباد اتشکده بزرك داشته که در شب تولد
حضرت خاتم الانبیاء صلوات الله و سلامه علیه اتشکده خاموش میشود و حالا بجای
اتشکده اب و چشمهای جاری در انحو فیغ پیدا شده و در زمان اسکندر رومی شهر فیروز
اباد قلعه بسیار محکم داشته که اسکندر نتوانسته است ان شهر را بکیرد بعد از محاصره
و زحمت زیاد خیال او منجر بان میشود که در تنکی که اب رودخانه از جلکه فیروزاباد
بیرون میرود جلو انرا سد بسیار محکم عظیمی می بندد که انجر اب از خارج وارد جلکه
فیروزاباد میشود در این جلکه کم کم جمع میشود و مردم و سکنه انجا متفرق میشوند
و صحرای فیروزاباد بطول زمان دریاچه میشود و مدت چهار صد سال ان صحرا دریا
بوده تا انکه اردشیر بابکان بزحمت زیاد سد رودخانه را خراب کرده اب ان دریا
کم کم تمام شده باز صحرا میشود و سعت ان جلکه و صحرا که دور تا دور ان کوه است دو
فرسخ طول و عرض دارد که دوره ان صحرا شش فرسخ میشود و همه این صحرا زراعت
میشود مخصوصا برنج و زراعت شلتوك بسیار خوب میشود درختهای انجیر بکه
در فیروزاباد و سایر دهات ان صحرا مشاهده شد در جای دیکر ندیده بودم درخت
انجیر بقدر درخت کردو و درخت توت بزرك بارى وقت عصر از شهر فیروزاباد
مراجعت نموده باز بده برم امدیم و شب را توقف نمودیم صبح جمعه هشتم از ده برم
حرکت نموده بقدر یکفرسخ بیورتکاه و چادر و منزل مخصوص خود سلطانمحمد خان
ایلخانی رسیدیم ناظر ایلخانی که فرج محمد بیك نام دارد و بسیار ادم معقول کاردان
درستی است با جمعی از نوکرهای مخصوص ایلخانی از چادرها بیرون امده باستقبال
جناب اقای مؤید الملك امدند و با پذیرائی تمام وارد چادر بزرك ایلخانی نمودند
وضع چادر ایلخانی مثل سیاه چادرهای سایر ایلیات میماند ولی چادر بسیار بزرك
که هفت تیرك بطور قطار در زیر چادر زده اند که بقدر بیست ذرع طول چادر بود

و هفت ذرع عرض چادر را از موی بز بافته بودند و چیق بسیار منقش از نی ترتیب
داده دور تا دور چادر را از طرف داخل چادر چیق را کشیده بودند و اطراف چادر را
سرتاسر یخدانها بطور نظم چیده بودند و یکقطار یخدان نیز از طرف طول در وسط
چادر چیده بودند و روی یخدانها را کلیمهای بسیار خوب انداخته بودند و ثلث
چادر را موضوع نموده جوالهای کلیمی رنکین بسیار خوب پر از اجناس نموده قطار
و متصل بهم کذارده بودند و بر روی جوالها بعضی فرشها و اسبابها کذارده بودند
و بر روی اسبابها رختخوابها را در مفرش و چادر شبهای ابریشمی بسیار خوب
بسته کذارده بودند و در حقیقت ثلث چادر که در عقب جوالها باشد اندرونی چادر
حساب میشود و بقدری وضع چادر را پاك و پاکیزه و نظیف و باصفا درست
کرده بودند که بوصف نمی اید زمین توی چادر را فرش نینداخته بودند همان چمن
طبیعی بود و چنان سبز و نرم و یکنواخت بود که کویا یك قالی سبز بسیار خوب نزد
بودند و ابدا کثافت و ناتمیزی در خیمهای اندرون چادر و بیرون مشاهده نشد
و دو خورجین کوچك بتیرکهای چادر را ویزان بود که اسباب خیاطی و دوك ریسمان
ریسی در او کذارده بودند و در بیرون چادر یکدستکاه قالی بافی مشاهده نمودم
و بقدر یك میدان نکاه دور تا دور چادر بزرك ایلخانی چمنها را پاك و پاکیزه و جارو
نموده که از هر باغ و باغچه بهتر و باصفاتر بود و در دهنه داخل چادر اجاقی درست
کرده بودند برای پختن نان ساج که بیشتر نانهای ایلیات در ساج پخته میشود
خیر از وضع سلیقه و تمیزی چادرها و منزل ایلخانی و معقولیت ادمها خوشم امد
و تعریف نمودم فرج محمد بیك کفت ما ها قابل تعریف نیستیم بنظر محبت شما خوب
می اید و این بیت مثنوی مولوی را خواند که بیت
کیمیا داری که تبدیلش کنی ‌ ‌ ‌ ‌ کرچه جوی خون بود نیلش کنی
باری فرج محمد بیك ناظر کمال مهمانداری و ادب را بجا اورده دو عدد بره و خلك
پنیری از جانب خانم عیال ایلخانی تعارف نموده کسان و اتباع و نوکرهای سرکار

معلوم شد که غرض سایر نوکرهای
ایلخانی شد که از ان ... ها
... از آنها ... و اتباع
از معارف بودند

ایلخانی سیاه چادرهای خود را صد ذرع فاصله در اطراف چادر ایلخانی زده
بودند. باری بقدر نیم ساعت توقف نموده حرکت کردیم حاجی آخوند و برزو بیک
نایب فیروزآباد و قره محمد بیک بقدر نیم فرسخ مشایعت نموده جناب مؤید الملک
آنها را مرخص نموده روانه منزل دشتک سیاه شدیم راه بسیار صعب و کتل و
سنگلاخ و پست و بلند که بیشتر راه را پیاده شدیم و قاطر تخت جناب مؤید الملک
دستش در روی سنگ لغزیده تخت را انداخت و جناب مؤید الملک از تخت افتادند
و بحمد الله خدا رحم کرده آسیبی بایشان نرسید. باری با هزار زحمت و مرارت
زیاد راه را طی نموده بمنزل دشتک سیاه رسیدیم ولی چه منزلی که ابدا آب برای
آشامیدن نداشت یک چشمه آب تلخی بقدر لوله قوری آبجاری بود آنهم پر
از جانور شب را در هر صورت توقف نمودیم صبح روز پنجشنبه نهم از دشتک سیاه
حرکت نموده برای منزل فراش بند گفتند مسافت راه چهار فرسخ است هشت ساعت
تمام راه آمدیم و جمیع راه بدتر از دیروز و سخت‌تر از هر روز گذشت جمیع راه
از کوههای بلند پر سنگ و همه پرتگاه و لغزنده که نشیب و فراز راه را مثل
پلهای بلند اسب و قاطر بصعوبت و زحمت زیاد بالا و پائین میرفتند و حقیر
و همراهان پیاده حرکت میکردیم جناب مؤید الملک از تخت فرود آمدند
بعضی راه را پیاده بعضی را سواره حرکت نمودند و در بین راه ابدا آبادی و
زراعت دیده نشد در دو موقع آب قلیلی دیده شد که هیچ جهت گوارا نبود
و در این صفحات آبجاری کمتر یافت میشود زراعت و باغات آنها هم از
آب چاه است. باری دو ساعت بغروب مانده وارد قریه فراش بند شدیم
فراش بند جزو ادارات ایلخانی است باغات و آبادی آنجا همه نخل است
بقدر سیصد خانوار جمعیت دارد و هوای فراش بند خیلی گرم است بجز
نخل درخت دیگر ندارد خوشه خرمائی حاضر نمودند که بقدر سه من تبریز بود
قدری صرف شد زراعت قریه فراش بند همه دیم است جلگه فراش بند اطرافش

کوه است

کوه است عرض جلگه بقدر یک فرسخ و طولش دوازده فرسخ است زمین جلگه
بقدری صاف و مسطح است که نمیشود قنات در او جاری نمود و در اطراف
و جلگه فراش بند خیلی آثار آبادی و عمارت دیده میشود و بعضی آثار گنبدها
دیده شد که میگویند هفت گنبد بهرام گور همین گنبدها بوده است. باری
نایب و کدخدای فراش بند ملا محمد با فراست آدم معقولی بنظر آمد در این صفحات
بزرگ و رئیس را ملا میگویند خواه سواد داشته باشد یا نداشته باشد ملا محمد
نام از جانب ایلخانی مهمانداری نموده. باری شب یکشنبه و روز یکشنبه را هم در
فراش بند توقف نموده شب دوشنبه یازدهم چهار ساعت از شب گذشته از فراش
بند حرکت نموده چهار ساعت از روز دوشنبه گذشته وارد قریه مشکون شدیم ولی
چه راه بسیار صعب و سنگلاخ و پست و بلند و دره و ماهور و در صحرا و بین
راه درختهای کنار بسیار بزرگ مثل جنگل روییده که خارهای او لباس و اسباب را
پاره میکند و در بین راه یک شعبه از ایل قشقائی که آنها را شش بلوکی میگویند
گذر بگذر راه چادر زده اند و نشسته اند و صاحب دواب و گوسفند میباشند
و همه ایل آن طایفه دزد و راهزن میباشند از آنجمله مهتر سرکار مؤتمن الوزاره که شب
در عقب قافله مانده سه نفر از آن طایفه رسیده او را لخت میکنند و قاطر یکه سوار
بوده از دستش میگیرند و کتک بسیار باو زده او را رها میکنند. باری در بین راه
بعضی آدمها در عقب دزدها رفتند و قاطر را استرداد نمودند ولی اسباب قاطر را
ندادند و دو ساعت بصبح مانده در بین راه اسب میرزا حسنخان پسر سرکار مؤتمن
الوزاره بپای راست حقیر لگدی پرانید که استخوان قلم پا را مجروح و معیوب ساخت
در بین راه بعضی در روی مال بزحمت زیاد دستمالی بپا بسته روانه شدیم و در
منزل سرکار مؤتمن الوزاره زرده تخم مرغ بپای حقیر بستند ولی حالا بسیار درد
میکند خدا کند انشاء الله دردش طول نکشد که اسباب صدمه زیاد بشود قریه
مشکون بقدر صد و پنجاه خانوار جمعیت دارد خانه‌های آنها همه از نی و خار است

ولی اهلش پر دماغ و شرور از کوچک و بزرگ آنها در کمر خود طپانچه و کارد
دارند و تفنگ بدست حرکت میکنند و زود با هم بکر جنگ مینمایند و زود هم
دیگر را میکشند زراعت مشکون هم دیم است آب جاری ابدا ندارند ولی گندم و
جو در زمین آنجا بسیار خوب میشود اشجار و آبادی ندارد و مشکون در جزو
حکومت و زمین دشتی است و ابو الجمعی جمال الخان دشتی است که از توابع بوشهر
حساب میشود شب را در مشکون توقف نموده صبح سه‌شنبه دوازدهم از مشکون حرکت
نموده مسافت راه چهار فرسخ بود راه پست و بلند و کم آب و اگر آبی پیدا میشد
شور و تلخ و بدمزه بود وقت عصر وارد قریه کلمن شدیم قریه کلمن بقدر صد
خانوار جمعیت دارد ولی خانه‌هاشان همه از نی و خار است که اهل آنجا خانه کپه
میگویند کلمن آب جاری بسیار بدی دارد کثیف و پر لجن و تلخ و غلیظ که آبخور
اهالی آنجا از همین آب است اشجار آنجا تماما نخل است نخلستان بسیار دارد که در ایام
قدیم غرس نموده اند حالا برای مالیات و تعدی اهل دیوان هر ساله رعیت آنجا
در بدر میشوند و از نو اشجار و آبادی نمینمایند نخل خرما هر درختی پنجشاهی مالیات
داشته حالا نخلی دو ریال که پنجاه شاهی باشد مالیات میگیرند صحرا و دشت کلمن
قابل است که صد هزار نخل غرس نمایند زراعت آنجا هم از دیم است و در صحرا و کوه‌های
اطراف قریه کلمن درخت کنار بسیار است که بار و میوه او بقدر گوجه میشود و
ماکول است و چوب او را میسوزانند باری صبح چهارشنبه سیزدهم از قریه کلمن
حرکت نموده برای منزل تنگ ترک که میگفتند هشت فرسخ راه است از طلوع آفتاب
تا وقت غروب حرکت نمودیم که راه صعب سنگلاخ سختی که در مدت عمر چنان راه
ندیده بودم اولا جمیع راه در میان تنگ و دره بود و اطراف راه کوه‌های بسیار بلند
مهیب و متن راه سنگهای قوی درشت که حیوان نمیتوانست بر روی او عبور نماید
و راه برود و این تنگ و دره بقدر هزار پیچ و خم داشت و در بعضی پیچ و خمها
گدارهای بلند پرتگاه داشت که مال بصعوبت حرکت میکرد و در جمیع پرتگاهها

لابدا شخص باید پیاده حرکت کند و جناب مؤید الملک با آن حالت نقاهت و ناخوشی
مزاج و خستگی حالت لابدا باید پیاده حرکت کنند و بنده نیز با زخم پا و جراحت لنگان
لنگان و خم ناچار در آن پستی و بلندیهای پرتگاهها باید پیاده حرکت نمایم در
تنگ ترک جا نیست که در هنگام جنگ و محاصره قشون انگلیس با بوشهر قشون ایران
سنگر و قلعه بندی را در پهلوی قریه تنگ ترک نموده است و هنوز با سنگرها و
جای توپ و آثار قلعه بندی دور قشون موجود است چون جناب مؤید الملک
بعضی جاها را با تخت حرکت مینمودند حقیر و میرزا نصرالله خان و علیقلیخان
مالهای خود را زودتر حرکت داده قدری جلو افتاده که زودتر بمنزل برسیم تا یک
ساعت بغروب مانده که حرکت نمودیم بعد از زحمتهای زیاد که بمنزل تنگ ترک رسیدیم
معلوم شد که بنه و قافله و چادرها به تنگ ترک نیامده و بقریه کل رفته‌اند با کمال
خستگی و یاس تمام قدری در قریه تنگ ترک توقف نموده ملا اشرف نام که رئیس
آنجا بود و بسیار آدم جوانمرد رشیدی بود یکنفر بلد جلو جناب مؤید الملک فرستاده
که راه را گم نکنند و از راه قریه کل بروند و بعد از آنکه یکجمعی غذا حاضر نموده
و باصرار تمام که باید بخورید نان و خرما و خاگینه و کشک بود داده گویا قدری صرف
شده خود ملا اشرف اسبش را حاضر نموده همراه ماها بقریه کل که بقدر یک
فرسخ و نیم راه است آمد یکساعت از شب گذشته وارد قریه کل شدیم باز از قریه کل
ملا اشرف اسب خود را سوار شده بقدر یکفرسخ راه جلو جناب مؤید الملک رفته
و راه بلدی نموده ایشان را سه ساعت از شب گذشته وارد کل نمود با چه حالت که
بتقریر و وصف نمی‌آید شخص ناخوش علیل در صورتیکه چهارده فرسخ راه هم را در
تنگ و کوه و دره و رودخانه و پست و بلند حرکت کند چه حالت دارد اکثر همراهان از
شدت خستگی و بیحالی بطور غش و ضعف بزمین افتادند که قدرت بتکلم نداشتند
جناب مؤید الملک تا پنج ساعت از شب گذشته نتوانستند تکلم کنند و آب گرم یک چای
میل نمایند شب را استاد حسین آشپز غذائی پخته بود از آب تلخ که ابدا ممکن نبود

لقمه از آن غذا را بخورند. چون سبب آمدن از این خط راه فیروزآباد از شیراز به بوشهر
سرکار مؤتمن الوزاره شده بودند هر راه صعب و سختی که دوچار میشدیم سرکار
ایشان بسیار خجل و سرمسار میشدند که چرا من باعث آوردن جناب مؤید الملک
از این راه شدم مخصوصا راه از کتل پیرزن را که صعب ترین راههای دنیاست که همه
همراهان خاصه بجناب مؤید الملک سخت و بد گذشت سرکار مؤتمن الوزاره از
خستگی راه و خجالت و سرمساری از همراهان و جناب مؤید الملک بمجرد بمنزل رسیدن
بحالت ضعف و غش در چادر افتادند و تا صبح بحال افتاده بودند. قریه کل
بقدر دویست خانوار جمعیت دارد و در جزو بلوک دشتستانست خانههای آنجا
همه از نی و خار است مردمش همه با جوبر حرکت مینمایند آب جاری ابدا ندارد زراعت
آنجا هم از دیم است روز پنجشنبه چهاردهم ماه بعد از ظهر از قریه کل
حرکت نموده چهار ساعت از شب گذشته وارد قریه چغاده شدیم راه هم صاف
و هموار و زمین چون نزدیک دریاست مسطح و ریک بوم است شب را آنجا حال آنکه
استاد حسین آشپز سر ساعت جلو آمده شام و غذا را ترتیب داده است معلوم
شد که ابدا هنوز دست بکار نزده در ساعت چهار از شب گذشته نان و تخم
مرغ حاضر نمودند و همراهان تناول نمودند دو سر شتر هندوانه از سمت منزل
عبور نموده یکی شتر آنرا خوابانیده هندوانه آنرا خریده حقیر قدری نان با هندوانه
خوردم ولی امروز و امشب پای حقیر بشدت درد میکرد که نمیتوانستم در روی
مال پای خود را نگاه بدارم وارد منزل شده دستمال را از روی زخم باز نمودم
و زخم را شستم بحمدالله قدری آفاقه شد شب را در چغاده توقف نموده روز
جمعه پانزدهم سه ساعت بغروب مانده از چغاده حرکت نموده راه هم مسطح و
ریک بوم بعضی جاها گل و شل از پهلوی ری شهر عبور نموده یکساعت از شب
وارد بوشهر شدیم با شدت درد پا در منزل حکومتی جناب آقای حاجی نصیر الملک
فی الفور فرستادند جراح حاضر نمودند که نام او حکیم علی محمد بود مشمعی حاضر نموده

بر روی زخم پا گذارده بحمدالله تعالی تا آخر شب درد پا قدری تسکین یافت
جناب حاجی نصیر الملک مهمانداری کامل نموده شب را توقف نمودیم صبح زود
بحمام رفتم ولی چه حمام دو خزینه آب داشت یکی آب شور یکی آب شیرین با هزار
زحمت خود را شست و شو داده از حمام بیرون آمدم باز حکیم علی محمد آمده مشمع پا را
تغییر دادند

از شیراز تا بکاروانسرای بابا حاجی چهار فرسخ. از کاروانسرای بابا حاجی تا
بکاروانسرای کوار پنج فرسخ. از کاروانسرای کوار تا بکاروانسرای زنجیران پنج
فرسخ. از زنجیران تا بفیروزآباد پنج فرسخ

روز جمعه پانزدهم ماه صفر المظفر سنه ۱۳۰۴

وقت غروب آفتاب وارد بندر بوشهر شده در چهار برج منزل حکومتی جناب
جلالتمآب آقای حاجی نصیر الملک منزل و مدت سه روز توقف نمودیم الحق جناب
معزی الیه منتهای مهمانداری و محبت را بعمل آورده از برای جناب مؤید الملک
مبلغ یکصد تومان پول در ظرفی گذارده با یکظرف نبات از برای تشریفات ورود
مؤید الملک و شام و نهار و تدارکات بسیار خوب در مدت توقف بوشهر قرار
داده و تمام نوکرهای ایشان معقول و مؤدب و حکومت ایشان خیلی منظم و مردم
بوشهر از ایشان کمال رضامندی را دارند. بوشهر شهر کوچکیست با دویست تجار و
مردمان متمول معتبر دارد. از آنجمله حاجی محمد مهدی ملک التجار. و حاجی علی
اکبر. و حاجی ابوالقاسم و بعضی کسان دیگر حاجی محمد مهدی ملک التجار آدم جوانیست
بسن سی سال یک چشم او نابیناست ولی در سفر فرنگستان چشم مصنوعی از برای
او گذارده اند که با چشم اصلی خود کمتر تفاوت دارد دیگر روز ملک التجار بدیدن جناب
آقای مؤید الملک آمد دیگر روز مخصوصا جناب آقای مؤید الملک و جناب آقای نصیر
الملک و حقیر رفتیم بباز دید ملک التجار در ری شهر که در یکفرسخی بندر بوشهر است
و فی الجمله هوای ری شهر بهتر و سالم تر است. ملک التجار سه چهار خانهای خوب

بوضع فرنگستان در دری شهر ساخته دو مرتبه و سه مرتبه و اسبابهای خوب و
آینه‌ها و صندلیها و مُبلهای خوب در اطاقهای خود گذارده و نوکرها و آدمهای
معتبر با خود نگاه داشته و در سفر استنبول بغداد ده نفر کنیز چرکس بسیار خوب خریده
و با خود آورده و یکی از آن چرکسها مطبوع اتفاق افتاده خانم محترم و بزرگ خانه او
شده و ملک التجار زنهای نجیب معتبر از تجار شیرازی و بوشهری و کلکته دارد ولی خانم
چرکس او از همه زنهای او گوی سبقت ربوده و ملک التجار را مطبوع خود ساخته است
وضع خانه ملک التجار وضع تجارت و کسب نیست وضع اعیان و اشراف و
نوکر باب دیوانیان محسوب میشود سابق براین عمامه تجارتی بر سر داشته و لباس
بلند میپوشیده ولی حالا کلاه کوتاه و لباس فرنگی و زلف مجعد دارد، دو سال
قبل سفر اصفهان نموده خدمت سرکار حضرت ظل السلطان شرفیاب شده
مرحمتهای مرحمت و التفات درباره او مبذول فرموده اند و حکومت بوشهر را باو
التفات فرموده اند و تا یکسال حکومت بوشهر سپرده بملک التجار بوده، حاجی
میرزا حسین پسر حاجی رسول تبریزی که مدتها در اسلامبول و پاریس و لندن
تحصیل زبان فرانسه و انگلیسی نموده و در سفارت اسلامبول و قونسول گری
شام بوده حالا در نزد ملک التجار بوشهر صاحب شش صد تومان مواجب و گذران
و معاش و اسباب خوب است، حاجی احمد خان سرهنگ که سابق براین حاکم بندر
عباس بوده آدم کریم سخی الطبعی بوده حالا در بوشهر منزل دارد الحق آدم بسیار
معقول نجیب است چند دفعه آمده منزل او را ملاقات نموده یکروز مخصوصاً بدیدن
او رفتم و او را ملاقات نمودم و پذیرائی نمود، خانهای بوشهر اکثری سه مرتبه
و چهار مرتبه است و همه را از سنگ لب دریا که سنگ منجمد شده از ریگ و گوش
ماهی است ساخته اند در بوشهر آب دریا بقدر یک ذرع و دو ذرع جزر و مد مینماید
در لنگرگاه کشتیهای بزرگ از هر مملکت می آید هنگام چند روز توقف در بوشهر
یک کشتی بزرگ که از ینگی دنیا آمده بود که در حقیقت کشتی سیاحی جنگی بود یک

روزی

روزی به سبیل تماشا در خدمت جناب مؤید الملک و میرزا نصرالله خان رفتیم
تماشای کشتی نزدیک کشتی که رفتیم بزرگ کشتی از بالای کشتی دعوت نمود که
بیائید بتماشای کشتی رفتیم بالا و بزرگ کشتی در جمیع جاهای کشتی تماشا
و گردش داد الحق عجب کشتی بزرگ معتبری بود چهارده توپ بزرگ داشت که
هر طرف هفت توپ گذارده بودند و توپهای مختلف پنج لوله در بالای کشتی نصب
نموده که بوضع دوربین تا پیر را از هر طرف حرکت مینمود و اطاقهای مخصوص
از تفنگ و اسباب حرب و کتابخانه و چاپخانه در آن کشتی متعدد بود اهل کشتی
از اهل نظام بحریه بودند و بجز خدمه اهل کشتی چهار نفر اهل نظام در کشتی
حاضر بودند و جهت توقف کشتی در بوشهر این بود که چند نفر از اهل کشتی برای
تماشای تخت جمشید رفته بودند بشیراز که بعضی جاهای فارس را سیاحت نمایند
و مراجعت کنند، نادری بزرگ کشتی با کمال معقولیت و آدمیت جناب مؤید الملک
و همراهان را گردش و تماشا داد، بندر بوشهر از هر جهت آباد و معمور و جای
تجار است ولی اسکله او بسیار بد و خراب و لنگرگاه جهاز از شهر بوشهر از
یک فرسخ متجاوز دورتر است، بزرگان و تجار و قونسولهای فرنگی در دری شهر عمارتهای
بسیار خوب بطرز فرنگستان ساخته اند که در تابستان که فی الجمله هوای دری شهر
از بوشهر بهتر است مردمان متمول در آنجا میروند و باغات و نخیلات در دری شهر
بسیار است و زمین پنبه را که درخت پنبه سی ساله باشد که بقاعده باغات انگور
درخت پنبه را نشانیده اند بسیار دارد و این درختهای پنبه همه از دیم سبز است
و ابداً آب بآنها نمیدهند و همچنین درخت بادنجان چند ساله در دری شهر بسیار
که در همه اوقات بادنجان در بوشهر یافت میشود و درخت انگور در دری شهر بسیار است
و وضع نشانیدن درخت انگور اینست که چاهی بعمق چهار ذرع در زمین می کنند
و درخت را در آن گودی چاه می نشانند ولی آن چاه مثل یک گودال بزرگیست
شاخهای درخت انگور در آن گودال پهن میشود و هر درختی پنجاه من متجاوز

غوره میدهد ولی گرمی هوا نمیگذارد انگور بشود بحالت غوره کی از درخت می
چینند و آب غوره بوشهر بسیار تعریف دارد. آب شیرین در بوشهر ابداً یافت
نمیشود آنچه آب صرف میشود همه را از بیرون شهر می‌آورند اگرچه چاههای بیرون شهر
هم شیرین و گوارا است و یک چاه معروفی در بیرون شهر هست که او را چاه بهمنی میگویند
که آب او از آب باران است ولی دست همه کس به آن آب نمیرسد و در اول بهار آن
آب تمام میشود. روز حرکت از بوشهر اول صبح حاجی محمد حسن صندوقدار جناب
حاجی نصیر الملک که منتهای وجاهت و ملاحت و صباحت منظر را دارد و بسیار
جوان معقول و مؤدب و تربیت یافته و امین است وارد منزل حقیر شده مبلغ
پنجاه تومان پول و پنج عدد کله قند در مجموعه گذارده از جانب جناب حاجی نصیر
الملک برای حقیر نیاز آورده حقیر گفتم معنی صباح الخیر همین است که آدمی مثل
حاجی محمد حسن اول صبح وارد شخص بشود و پول و شیرینی با خود بیاورد این معنی را
نیز برای جناب حاجی نصیر الملک نقل کردند و خود حقیر نیز اظهار تشکر نمودم و
این صحبت را تکرار نمودم حاجی نصیر الملک بسیار خوششان آمد اگرچه جناب
حاجی نصیر الملک بسیار سوء خلق دارند و همیشه اوقات متغیر و کج خلقانه صحبت
میدارند و کمتر تبسم مینمایند و بشاشت و فرح کمتر با ایشان دیده میشود و شب
و روز خود را به تلخی اخلاق میگذرانند ولی بسیار درست حساب و درست قول
و راستگو و راست کردار و شخص با معنی میباشند و از جناب صاحب دیوان سناً
کوچکترند و بسیار صاحب دولت و مکنت و املاک و پول بسیارند و صاحب دو
دخترند که یکی زن محمد رضا خان قوام است و یکی زن محمد صادق خان پسر حاجی
عبدالله خان و همیشه اوقات در حکومت بوده‌اند و بیشتر در بوشهر حکومت داشته‌اند

روز یکشنبه بیست و چهارم شهر صفر المظفر سنه ۱۳۰۴

سه ساعت بغروب مانده از بوشهر حرکت کرده در بکاره‌ای نشسته وارد جهاز
پرولینا) که از کمپانی برتیش هندیای انگلیس است شدیم الحق جهاز بسیار بزرگ

معتبری است صد ذرع طول و نه ذرع عرض دارد دویست و چهل راس اسب و
قاطر برای بردن به بمبی در بار دارد و بقدر دویست نفر عرب و عجم و هفتاد نفر
زن و مرد زوار هندی که بزرگ آنها آدم بابی و محمودجی که از اهل لاهور سندی است
و در کرسی جهاز منزل دارند و زن و دختر و اطفال کوچک خیلی همراه دارند و از زیارت
عتبات عالیات مراجعت مینمایند. باری جهاز وقت غروب از لنگرگاه بوشهر حرکت
کرده از قرار حرکت معمولی جهاز ساعتی سه فرسخ حرکت میکند روز سه‌شنبه بیست و ششم
دو ساعت از روز گذشته وارد بندر لنگه شدیم در لنگرگاه لنگه بقدر چهار ساعت
جهاز توقف نموده و قدری آدم و بار به بندر لنگه گذارده و قدری آدم و بار بکشتی
آورده و کاغذهای پستی که در جهاز داشت به پستخانه بندر لنگه رسانیده و نیز
کاغذ پست از لنگه گرفته پنج ساعت بغروب مانده جهاز را حرکت داده. بندر لنگه
شهر خوبیست از بندر بوشهر خیلی بزرگتر بقدر هفتهزار خانوار جمعیت دارد در
اطراف شهر نخیلات بسیار دارد و در شهر لنگه عمارات سنگی بسیار خوب ساخته‌اند
آب روان در لنگه یافت نمیشود آب خوراک آنها از چاه و برکه است یعنی آب انبار
دو روز قبل در آب انبارهای لنگه ابداً آب نبوده بقدرت خدا لکه ابری در بالای
سر شهر لنگه پیدا میشود و بقسمی میبارد که جمیع آب انبارها و باغات و نخیلات
آنجا را از آب مملو میسازد و در شهر لنگه تاجرهای معتبر دارد که تجارت آنها بیشتر
مروارید است که مروارید خوب را از بحرین و عمان ببندر لنگه می‌آورند و از آنجا بطرف
هندوستان میبرند. و بقدر پنجاه خانوار جمعیت هنود در شهر لنگه هست که
آنها نیز تاجر مروارید میباشند و لنگه از طرف خشکی بندرگاه فسا و جهرم و لار است
باری روز چهارشنبه ۲۷ صبح اول طلوع آفتاب وارد بندر عباس شدیم بحمد
الله تعالی دریا بکمال آرامی و سلامت و بی انقلاب است حقیر و میرزا نصرالله خان
در بکاره نشسته رفتیم به بندر عباس حقیر برای زخم و جراحت پای خود بحمام رفتم. در
بندر عباس دو حمام دارد یکی قدیمی است یکی را دو سال است ناظم التجار نامی ساخته است

باری بعد از حمام در بازار و اسکلهٔ بندر عباس حرکت و گردش نموده قدری
لیموی ترش و نارنگی و انار و نان و تخم مرغ خریده مراجعت بجهاز نمودیم در گمرگ خانه
و کاروانسرا و اسکلهٔ بندر عباس بسیار بار و اجناس و مال التجارت ریخته و حاضر است
چرا که از یزد و کرمان و خراسان بار تجارتی دریا از بندر عباس عبور میکند شهر
بندر عباس بعد بوشهر کوچکتر است و هوای آنجا بسیار گرم میشود. از بندر
بوشهر تا بندر لنگه و تا بندر عباس کنار دریا همه کوههای خشک و بی آب است.
باری از بندر بوشهر تا اینجا که به بندر عباس وارد شده ایم حالت جناب آقای
مؤید الملک درد دریا بیشتر شدت نموده و حالت مرضشان شدیدتر و سخت تر
شده است که سرشان را نمیتوانند از روی متکا بر دارند و حالت غذا خوردن ندارند
خدا انشاء الله ایشان را شفای عاجل کرامت فرماید. باری جهاز در بندر عباس
سیزده ساعت توقف نمود و از اول ورود جهاز تا وقت حرکت همه را از بندر عباس
بار تجارتی بجهاز می آوردند از قبیل کرک و پشم و بادام و گردو و پسته و کشمش و
مویز و روناس و انغوزه و زیرهٔ کرمان و خرما که همهٔ این اجناس را جهاز حمل
بمبئی مینماید بخلاصه دو ساعت از شب رفته جهاز از بندر عباس حرکت نموده روز
پنجشنبه بیست و هشتم شهر صفر المظفر پنج ساعت از روز گذشته جهاز وارد بندر جاشک
شده که جاشک از بنادر کرمانست بعد سه ساعت توقف نموده کاغذ پوستخانه را
رسانید و از پستخانه کاغذ گرفته جهاز حرکت کرده چهار بغروب مانده از جاشک
روانه شده طلوع آفتاب بمسقط رسید. در بندر بوشهر بعد از آنکه حکیم علیمحمد
پای حقیر را جراحی نموده و دوا گذارد شش روز بعد شخص حکیم فرنگی دوای دیگر
داد که شبیه روغن و سیر بود و ابدا افاقه نشد بجهاز که وارد شدم بکپیتان جهاز
پای خود را نشان دادم یکی از کپیتانیکه در جزو کپیتان خود بود و طبیب و جراح جهاز
بود طلبیده او روغنی در شیشه داشت آورد و بزخم پای حقیر مالیده با لفافه بند
از خود او بقاعده و پاکیزه بست و تا دو روز بسته بعد از دو روز بحمد الله قدری بهتر

شده

شده دفعه ثانی باز کپیتان فرمود که صابون حاضر نمودند و پای حقیر را شسته و
دو مرتبه روغن زدند و بستند امید هست که انشاء الله خوب بشود. روز جمعه
بیست و نهم شهر صفر در لنگرگاه مسقط توقف نموده اسکلهٔ مسقط در دامنهٔ کوه
واقع است و در ایام قدیم در کوههای اطراف مسقط در دامنهٔ کوه و بلندیها برجها
و باره های محکم ساخته اند و حالا نیز توپخانهای محکم در دو طرف شهر مسقط
ساخته اند و خانه و عمارت امام مسقط در دامنهٔ کوه و چسبیده بکوه ساخته شده

صفت و کیفیت شهر مسقط

اسم امام مسقط بزرگ ابن سعید است و برادر او در زنگبار پادشاه است حقیر
و میرزا نصر الله خان بقایق نشسته رفتیم بداخل شهر مسقط. وضع شهر و عمارات
آنجا بخوبی و آبادی بندر بوشهر نیست تجار و کسبهٔ آنجا بیشتر هندو و یهودی
میباشند دکان و کارخانهٔ مسقطی سازی در شهر بسیار بود چهار قوطی مسقطی
خریده با دو سر دانهٔ موز و قدری نیشکر از برای جناب آقای مؤید الملک سوغاتی
بجهاز آورده و بجهاز وارد شدیم. امروز اتفاق هفت هشت جهازهای بزرگ
از دولتهای مختلف در اسکلهٔ مسقط حاضر شده و عبور مینماید. باری کوههای
اطراف مسقط همه سیاه و سنگ صرف که ابدا خاک و سبزه و درخت در آنکوهها
مشاهده نمیشود و در زمین مسقط و صحرای آنجا بجز گندم و جو زراعت دیگر
نمیشود مگر بعضی جاهای نخلستان دارد و آب خوراک آنجا از برکه و باران است
و اهل آنجا همه سیاه زنگ و عرب و بلوچ و بسیار از اهل بلباس و زنگبار زن
و مرد منزل دارند و مذهب اهل مسقط سنی و اهل جماعت میباشند و حنفی
مذهب هستند. باری از قرار مذکور امام مسقط یک فوج سرباز و چهل
عرابه توپ و چهل توپچی بیشتر ندارد و اهالی مسقط بجهت بی نظمی و بی اتفاقی
مملکت خود شان بولایات اطراف متفرق میشوند و اهالی مسقط مالیات خود شانرا
بطور زکات سالی صد هزار تومان بخلعت امام مسقط میدهند و او هم تنخواه
زکات را نزد خود ذخیره نمیکند و نگاه نمیدارد بفقراء بذل مینماید و قاعده دیگر

آنکه هر جهازی که وارد لنگرگاه مسقط میشود توپ می اندازد و از مسقط نیز جواب
با توپ میدهند باری جهاز بقدر سیزده ساعت در مسقط توقف نموده قایقها
و بکارهها از صبح تا بغروب خرما و انار و نخود آورده بجهاز دادند سه ساعت از شب
گذشته حرکت نمود توقف جهاز در بنادر از قرار تفصیل ذیل است

بندر لنگه ۴ ساعت بندر عباس ۱۳ ساعت بندر جاسک ۳ ساعت
بندر مسقط ۱۳ ساعت بندر گوادر ۵ ساعت بندر کراچی ۳۰ ساعت

روز شنبه غره ماه ربیع الاول

جهاز همه را در دریا و قعر دریا حرکت کرده بجائی وارد نشده و بحمد الله دریا بکمال
آرامی و خوشی بوده روز یکشنبه دویم ماه ربیع الاول دو ساعت از روز گذشته
جهاز وارد لنگرگاه گوادر شده گوادر اسکله بلوچستان است و جای کوچکی است
و جزء حکومت امام مسقط است و اهالی آنجا همه بلوچ میباشند ماهی خوب از
هر نوع در گوادر یافت میشود و بسیار ارزان میفروشند ماهی که در طهران چهار
قران قیمت دارد در گوادر دو عباسی میفروشند هوای گوادر بسیار گرم میشود
و اطراف آن کوههای سنگی سیاه و سفید بنظر می آید و تلگرافخانه که از ایران بشهر
می آید و از بوشهر بجاسک و از جاسک بمسقط و از مسقط بر گوادر می آید و از گوادر
بر کراچی بندر میرود باری جهاز در گوادر پنج ساعت توقف نموده کاغذ به پستخانه
و تلگرافخانه داده قدری بارگیری کرده چهار بغروب مانده از گوادر حرکت نمود
تا بشب روز دوشنبه سیم ماه تا نزدیک ظهر دریا حرکت نموده و بجائی وارد نشد
روز سه شنبه چهارم ماه طلوع صبح جهاز وارد لنگرگاه کراچی بندر شده بسیاری
از مردم که در جهاز بودند در کراچی بندر وارد شدند و بولایات و وطن خود رفتند
و بعضی اسب و قاطر و بسیار بار که در جهاز داشتند بکراچی بندر وارد نمودند
باری جناب مؤید الملک فرمودند بکاره مخصوصی حاضر نموده جناب مؤید الملک
و حقیر و میرزا نصر الله خان و علی قلیخان در بکاره نشسته رفتیم در اسکله کراچی

کیفیت بندر کراچی

پیاده شدیم و از اسکله کالسکه گرفته رفتیم بشهر کراچی بندر از اسکله تا شهر کراچی
بقدر نیم فرسخ فاصله دارد شهر قدیم کراچی بندر بسیار کوچک بوده و بوضع
شهرها و عمارتهای قدیم ایران بوده کوچه های تنگ و عمارتهای پست و دکانهای
کثیف که هنوز نیز آن عمارتها و آبادیهای قدیم معمور و آباد است ولی حالا
دولت انگلیس در بیرون شهر کراچی بنای شهری گذارده و آبادیها نموده و خانهای
خوب ساخته همه از سنگ تراشیده مثل عمارتهای فرنگستان و عنقریب شهر کراچی
از شهرهای معروف روزگار خواهد شد چرا که خط راه آهن از شهر کراچی به همه
هندوستان و سایر ولایات پیش آورده و سند و جاهای دیگر میرود و معلوم است
که خط راه آهن در هر جا باشد اسباب آبادی و معموریت آن ولایت خواهد
بود و نیز جهازهای بزرگ از هر طرف بر کراچی می آید از لندن و پاریس و مصر و
ایران و همه هندوستان هر روزه جهازهای تجارتی و دولتی و سیاحتی وارد بندر
کراچی میشود و لنگرگاه کراچی را یکی از کمپانیهای دولت انگلیس بقدر یک فرسخ
طول و هزار ذرع عرض کل دریا را کشیده و با چرخها و اسبابها و قوه بخار بیرون
آورده و دریا را عمیق نموده که جهازها و کشتیهای بزرگ بسهولت و آسانی از
دریا وارد لنگرگاه کراچی بشوند و لب اسکله را پلها از چوب و آهن بسته
که بعضی کشتیهای کوچک و بکارهها بسهولت و اطمینان وارد اسکله بشوند
و نیز کارخانهای متعدد از چرخ بخار در اطراف کراچی بندر ساخته اند و با
وجود یکه راه آهن و کالسکه بخار در کراچی دائما در حرکت و مشغول حمل و نقل
احمال و اثقال است و کالسکه های اسبی و گاریها در حرکت است باز گاو و
شتر و قاطر و الاغ نیز در کوچه و بازار و صحرا مشغول کار کردن و بار بردن
میباشند گاوهای باری که در کراچی بندر دیده شد خیلی بزرگ و چاق و
خوشگل بودند که در ایران دیده نشده بود و اهالی هندوستان و افغان و
بلوچ و سایر بلاد در کراچی مشغول کسب و کار و فعلگی بودند و آدم بسیار

کمتر در کوچه و بازار دیده شد. و نیز کلیساهای بزرگ و عمارتهای عالی و باغات خوب و کوچه و خیابانهای وسیع در کراچی بندر ساخته اند و در کنار باغچها و خانها درخت موز بسیار کاشته اند. و نیز بازار میوه فروشی و سبزی فروشی خوش شکلی ساخته اند بطرز چهل ستون مسجد که دور ردیف ستون سنگی که هر ردیفی ده ستون با پر در وسط نصب کرده اند و روی بازارچه را از آهن پوشانیده اند و این بازارچه را هم از سنگ تراشیده ساخته اند و از هر قبیل میوه و نارنگی و سبزی و موز و بادنجان و انار و سایر میوه هائی که در هندوستان بعمل می آید در آن بازارچه موجود بود. باری قدری اسباب و میوه هندی در بازار گرفته با کالسکه بلب اسکله آمدیم و با زبینکاره نشسته وارد جهاز شدیم جهاز شب را در کراچی بندر توقف کرده **روز چهارشنبه پنجم ماه** جمعیت بسیاری از کراچی بندر برای رفتن به بمبئی وارد جهاز شدند چند نفر هندیهای معتبر که از زیارت ظهر ایل شاه مراجعت مینمودند که یکی جعفر و یکی فاضل نام داشت با چند نفر زن در مرتبه اول منزل نمودند و بسیاری دیگر در مرتبهای دیگر این هندیها از شیعه بودند و از مریدهای مرحوم آقاخان اعلی الله مقامه. و نیز چند نفر فرنگی و زن و دو بچه فرنگی در جهاز منزل نمودند و این فرنگیها زن و مرد در وقت شام و نهار در سر میز با کپیتان غذا میخوردند. کپیتان جهاز بسیار آدم نجیب معقولی هست مخصوصا هر روز از منزل خود نقشهای دریاها و شهرها می آورد و بما ها نشان میداد که حالا در کجای دریا هستیم و بکجا رسیده ایم و چه قدر راه آمده ایم و اسم او کپیتان آلین است. باری غروب چهارشنبه را از کراچی بندر جهاز حرکت نموده **روز جمعه ۲۷ ماه ربیع الاول** بعد از ظهر وارد بندر بمبئی شدیم با کپیتان وداع نموده در بکاره نشسته بمسافت قلیلی وارد پالوه بندر شدیم تا لوه بندر جائیست که هر کس از خارج بمبئی داخل شهر میشود و از شهر بمبئی میخواهد بدریا بنشیند لابد از انجا باید بگذرد و وارد شود

[illegible] امین التجار

باری چون از کراچی بندر بواسطه تلگراف بحاجی عبدالحسین امین التجار خبر داده بودند که جناب مؤتمن الملک با این جهاز پولیای روز جمعه وارد بمبئی میشوند امین التجار با جمعی از تجار معتبر با جهانگیر شاه و اکبر شاه و پسرهای شهاب الدین شاه و معتمد الوزاره پسر مرحوم میرزا آقاخان صدر اعظم نوری که در بمبئی قونسول می باشند در پالوه بندر همان ساعت که ما از دریا بیرون آمدیم حاضر شدند و جناب مؤتمن الملک را ملاقات نمودند بسیار اظهار ادب و بشاشت نمودند و کالسکه خود را امین التجار آورده جناب مؤتمن الملک و امین التجار و حقیر در کالسکه نشسته رفتیم به بنگله امین التجار در بمبئی و هندوستان خانهای باغچه دار را بنگله میگویند خانه امین التجار بسیار بزرگ و معتبر و با باغچه و حوض و آب فوران و درختهای از قبیل درخت نارجیل و تاری و موز و درخت تمر هندی و عمارات فوقانی و تحتانی ممتاز و با صندلیها و فرشها و چار و چلچراغهای خوب داشت جمعی از تجار و سادات معتبر اهل شهر از برای ملاقات و دیدن جناب مؤتمن الملک حاضر شدند و جناب معتمد الوزاره نیز تشریف داشتند شربت و شیرینی و از قبیل میوه جات هندوستانی و ایرانی حاضر کردند و مخصوصا حبهای انگور که از کابل و افغانستان می آورند حاضر نموده بودند. قاعده کلی بمبئی اینستکه هر روز دو ساعت بغروب مانده مردم باید بهواخوری بروند پیاده و سواره هر قسم ممکن باشد البته باید بهواخوری حرکت کنند. باری کالسکه حاضر نموده وقت عصر با جناب مؤتمن الملک و امین التجار و معتمد الوزاره برای هواخوری حرکت کردیم کالسکه را در لب دریا و جاهای باصفا و کوچههای وسیع گردش داده یکساعت از شب گذشته بمنزل مراجعت نمودیم جناب امین التجار جمیع چراغها و چارها و چلچراغهای خانه خود را روشن کرده و اسباب ضیافت کامل ترتیب داده بودند و شام مفصل در روی میز مهیا نموده و چیده بودند و شام و نهار را در روی میز صرف مینمودند ولی بقاعده ایران غذا را طبخ نموده و همه را در دوری و بشقاب کرده

بکند فعر بر روی میز میچیدند ولی منزل مخصوصی در نزدیک منزل خود امین التجار
برای جناب مؤتمن الملک کرایه کرده بودند ماهی پنجاه تومان که شبها را در آن
منزل میخوابیدیم خانهٔ نواب. صورت جناب آقا عبدالحسین امین التجار صورةً
آدم آبله رویست که صورت و جای ساده ندارد پر از آبله است ولی بقدری خلیق
بقدری صورت با نمک خوشکلی خنده روئی دارند که حد ندارد بسیار آدم
معقول نجیب با همت با سخاوتیست بسیار صاحب دولت و مکنت است
در شهر بمبئی بنکلها و خانها و دکاکین معتبر خوب دارد که آنها را اجاره داده
که سالی هزار تومان و دو هزار تومان از هر خانه و دکانی اجاره میگیرد و نیز
با چهار جهاز آتشی بزرک شریک است که سودها و منفعتهای بسیار قسمت
امین التجار میشود و دو پسر و یک دختر دارد که یک پسر او بزرگتر است میرزا
مهدی نام دارد بسن دوازده سال است و پسر دیگر که از زن دیگر است زین
العابدین نام دارد و خال الاشمیاه(?) دارد و دختر او چهار سال دارد و نام او
مریم سلطان است و خدمه و عملجات و خدمتکار و نوکر و پیشخدمت بسیار
دارد و منشی ایرانی و انگلیسی و فارسی که گبر باشد و هند و متعدد دارند
و هر روز جمعه در خانهٔ خود جمعی از سادات و فقرا و متردّدین ایرانی حاضر
میشوند و نهار صرف نموده هر کدام را بقدر اندازه پول و خرجی میدهند
و نیز همه اوقات سید و فقیر ایرانی در خانه و اطراف خانهٔ او بسیار میباشند
و بهمهٔ آنها انعام و اکرام مینمایند و کسی را مأیوس نمینمایند. و در قلعهٔ
بمبئی که در نزدیکی لب دریاست عفیس(?) معتبر دارد عفیس عمارت و جائی هست
که امورات تجارتی و شغل و کار خود را در آنجا میگذرانند. و هر یکی از تجار
معتبر یک عفیس دارند که روزها از خانهٔ خود باید بعفیس بروند و خدمه و
عملجات و منشیهای تجارتی هر روزه در عفیس باید حاضر بشوند و خیلی از
اقوام و خالو و خالوزاده و عموزاده در خانه و مهمان امین التجار میباشند

بعضی مشغول کارند بعضی بیکار و با آنها بکمال ادب و احترام حرکت مینمایند
و صحبت میدارند. باری شبها را در منزل خود استراحت نموده صبح زود
کالسکه حاضر نموده بمنزل امین التجار می آمدیم. شهر بمبئی الحق عجب شهر
بزرک معمور آبادیست حالا جمعیت شهر بقدر هفتصد هزار نفر میشود که هفتاد
هزار خانه دارد جمیع شهر سبز و خرم و درختهای گل از قبیل هر گلی مملو از گل همه
رنگ و میوه‌های هندوستانی از هر نوع موجود بود میوه‌های هندوستانی
ابداً در ایران یافت نمیشود و نیز میوه‌های ایرانی در هندوستان پیدا نمیشود
مثلاً درخت انگور و انار و انجیر و زردآلو و سیب و سایر میوه جات ایرانی هیچ
درختان در بمبئی نبود و نمیشود حتی درختهای گرمسیری ایران از قبیل مرکبات
و نخیلات نیز در بمبئی پیدا نمیشود هوای بمبئی بسیار گرم است ولی گرمای
آنجا غیر از گرمای عربستان و گرمسیرات فارس است چرا که در گرمسیرات فارس
از هر قبیل درخت میوه و انار و انگور میشود و در بمبئی ابداً نمیشود درخت انبه
و نارجیل و ناری و موز در خانها بسیار است و درختها و گلها نیکه در خانها و
صحراها و جنگلهای بمبئی دیده شده ابداً در ایران و در جنگلهای مازندران و
رشت و فارس دیده نشده بود کوچه و راه را در بمبئی ترک میگویند کوچهای
وسیع که همه را ساخته و شسته نموده اند و کنار کوچه‌ها را با سنگ تراشیده فرش
نموده اند و عمارتها را بطرز فرنگستان چهار مرتبه و پنج مرتبه و شش مرتبه بروی
هم ساخته اند دکانها در مرتبه تحتانی است و منزلگاه نشیمن در مرتبه‌های فوقانی
و عمارتها را بیشتر از سنگ تراشیده ساخته اند و عمارت آجری کمتر است و روی
بام عمارتها از سفال است تماماً مثل ناودان آجری و عبور و مرور مردم بیشتر با
کاریکا و کالسکه اسبی و نیز مواکه(?) کالسکه بسیار بزرگی است که با دو اسب میبندند
ولی چرخ او در کوچه‌ها در روی خط آهن حرکت میکند. و نیز کالسکه بخار که در
بمبئی او را ریل میگویند در اکثر کوچه‌ها حرکت میکند و مردم از محله بمحله میروند.

[illegible]

صفت تالاب و حوضهای آب شهر بمبئی

طول و عرض شهر بمبئی بسیار بزرگست و محله و خانها خیلی از هم فاصله دارد دو فرسخ و سه فرسخ طول و عرض شهر میشود ؛ چون در شهر بمبئی سالی چهار ماه از اول تابستان ببعد برسات میشود یعنی باران زیادی آید بطوریکه گویا از آسمان نهرها بزمین جاریست و هنگام برسات در بمبئی هوا بسیار خوب میشود و دولت انگلیس در شش فرسخی بالای شهر بمبئی تالاب بسیار بزرگی درست کرده که آب باران در آنجا جمع میشود و حکمتها و تدبیرها بکار برده که آب صاف میشود و درد و خاک و جرم آن گرفته میشود و لولههای بزرگ از آهن ساخته و آب صاف شده را از شش فرسخ مسافت وارد شهر بمبئی مینماید و در جمیع خانها و عمارتها و اطاقهای مرتبه ششم عمارات لولهها نصب کرده و شیرها قرار داده که در هر جای از عمارات آب بخواهند موجود است و چنان آب خوش طعم گوارائیست که کمتر چشمها و رودخانها بخوبی آن آب دیده شده و چنین آب خوب از برای فقیر و غنی اهل شهر یکسانست و بی زحمت از برای همه کس و در همه خانها و کوچهها و محلهها حاضر و موجود است بلکه در خانها نیکه حوض دارد همان آب باران صاف کرده لطیف از فوارهها دائم جاریست ؛ و باز در کوههای داخل شهر تالابهای بزرگ ساختهاند و آب انبارهای عمیق وسیع که از تالاب شش فرسخی آب وارد این تالاب میشود و صاف و بیجرم شده قسمت خانها و محلها میشود ؛ وضع تالاب اینست که حوضهای بسیار بزرگ عمیق میسازند که بقدر صد ذرع یا دویست ذرع یا بیشتر طول و عرض دارد و در متن زمین حوض اول سنگریزه و ذغال میریزند و روی آن ریگهای نرم که بدرشتی عدس و ماش باشد میریزند و بعد از آن آب در آن حوضها می آید و آنچه جرم و لای و کثافت دارد آن ریگها و ذغال و سنگریزهها در خود نگاه داشته آب صاف جوهری از زیر حوضها داخل آب انبار میشود و از آب انبار لولههای آهن جدا میشود و آب در لولههای آهن رفته قسمت محلهها و خانها میشود و تالاب بزرگ که شش فرسخ مسافت دارد چشمه

ذکر کشتیهای بخار و راه آهن و کارخانجات شهر بمبئی

بمبئی بقدری بزرگ است که اگر سه سال باران نیاید کفاف جمیع شهر بمبئی را میدهد ؛ و باز حالا دولت انگلیس در بالای تالاب بزرگ تالابی بزرگتر بنا نموده و مشغول ساختن است که آب آن را نیز به بمبئی بیاورد ؛ راه آهن و کالسکه بخار از بمبئی بجمیع خطه هندوستان و سند و اقصی بلاد هند حرکت میکند حالا در هندوستان شهری و قصبه نیست که کالسکه بخار از آنجا عبور نکند و از این جهت خیلی اسباب آبادی هندوستان شده است و هیچوقت در بمبئی و سایر ولایات هندوستان گرانی و قحطی و تنگی برای اهل آنجا نیست بجهة آنکه راه آهن دائما اجناس وارد آن حمل و نقل ولایات مینماید و مردم هندوستان زن و مرد مشغول کسب و کار میباشند از طفل ده ساله و دختر و پسر تا مرد و زن هفتاد ساله هیچکدام بیکار نمی نشینند ؛ و در شهر بمبئی کارخانهای بسیار از چرخ بخار ساختهاند کارخانه حریر و پارچههای ابریشمی از قبیل کارخانه حریر دوزی و کارخانه ریسمان ریسی و کارخانه چلوار بافی و کارخانه متقال بافی و کارخانه لنگ و دستمال و حوله و کارخانه آهن گری و کارخانه نجاری و آسیای بخار و کارخانه نانوائی و کارخانه یخ بندی ؛ در باب کارخانه یخ بندی از همان آب باران صاف شده در کارخانها هر روزه بقدر کفاف جمیع مردم بمبئی یخ می بندند و یخ کارخانه چنان مصفی و پاکست که حد ندارد و سختی یخ بقسمی است که با وجود گرمی هوای بمبئی مدتی در ظرف میماند و آب نمیشود و آن یخ چنان سخت و صلب که باید بسنگ و آهن آن را شکست و فروش یخ از برای اهل بمبئی بسیار اسباب فرج شده است و قیمت یخ یکمن بوزن تبریز چهار شاهی است که یکعباسی باشد و از برای فقیر و غنی در همه وقت و در همه دکانها و محلها یخ ممکن و موجود است و در کارخانهای چلوار بافی و حریر بافی و سایر کارخانجات هر کارخانه دو هزار نفر زن و مرد و دختر و پسر مشغول کار میباشند و بیشتر عملجات کارخانها زن و مرد هند و کار و عملگی میکنند ؛ تفصیل وضع کارخانه حریر بافی و چلوار بافی را

از این مفصل است نمیتوان در کاغذ گنجانید و تحریر نمود از اول دفعه که پنبه
دانه دار را در چرخ میریزند و دانه او را میگیرند و بعد از آن چند مرتبه او را
حلاجی میکنند که بکلی چرم و کثافت از آن پنبه خارج میشود و بعد از آن پنبه را
فتیله میکنند و بعد از فتیله کردن بدست چرخ میدهند که پنبه را میریسد
و بعد از آن کلافه میکنند و بعد از کلافه بکارگاه می پیچد و بعد از آن بافته میشود
و بعد از بافته شدن توپ توپ میشود و بعد تاه میکنند و بعد از تاه شدن
تاچه و بار می بندند اینها همه که ذکر شد بقوه بخار میشود بیک چرخ ولی در
سر هر چرخی یک ادم ایستاده که اگر ریسمانی پاره بشود بهم بربندد کار
خانه حریر بافی هم همین قسم از اول که پیله ابریشم را بدم چرخ میدهند تا جامه
که پارچه ابریشمی بیرون بیاید همه را چرخ بخار میکند ؛ اهل بمبئی چند قسم
و چند مذهب میباشند قدری اهل اسلام هستند که بیشتر انها شیعه اسمعیلی
میباشند و شیعه اسمعیلی هم سه فرقه اند ؛ شاه خلیل اللهی ؛ و بوره ؛ و میمن
و قدری اهل سنت و جماعت و قدری فارسی که انها گبر میگوییم و قدری فرنگی
و عیسوی مذهب و یهود و ما بقی کلا مردم بمبئی هندوی بت پرست میباشند
که از هشتصد هزار جمعیت بمبئی هفتصد هزار ان هندوی بت پرستند و
دویست هزار ان سایر مذاهب و هندوها با وجودیکه هر روز سه دفعه قبل
از غذا خوردن بایدخود را در اب روان پاک غسل بدهند باز کثیف اند و جمیع
زنهای انها سر برهنه اند و یک لنگ بپای خود پیچیده اند و پیراهن زنها تا زیر
پستان انهاست که شکم انها نمایانست و پای برهنه حرکت میکنند و دماغ
و گوش زنهای هند و کلا سوراخ است و گوشوارهای بزرگ در گوش دارند
و از دماغ انها نیز انواع و اقسام حلقها و اسباب طلا و مروارید اویزان
کرده اند بقسمیکه ان حلقه و اسبابها روی دهان انها را گرفته است و اطفال
انها دختر و پسر لخت و عریان گردش میکنند مگر انکه یک ریسمانی بکمر بسته اند

دیگر

در ذکر طوایف و مذاهب اهل بمبئی

و یک نوار نازکی از پشت سر بدان ریسمان بسته اند و از جلو ما تحت و فرج گذرانیده
بر ان ریسمان کمر بسته اند و بیشتر مردهای هند و نیز سر و پا برهنه و عریان
حرکت میکنند و یک دستمالی بما تحت و جلو خود بسته اند نه اینست که از نابت
فقر و پریشانی عریان و بی لباس حرکت میکنند بلکه قاعده مملکت چنانست و
زن و مرد هند و پیشانی خود را خال قرمز میگذارند و خط قرمز میکشند و بعضی
از مردهای هند و پیشانی و دور چشم خود را خال سفید میکذارند که اجزای
خال سفید از صندل و عود و بعضی اجزای دیگر است و در جمیع محلات
و گذرهای شهر بمبئی بتخانه و معبد هند و هست و انواع و اقسام و اشکال
مختلف بت دارند که انها را پرستش مینمایند و هر سلسله و طایفه بیک
نوع بت اعتقاد دارند میگویند خدا هر وقتی بیکی از صورت مخلوقات خود
جلوه نموده و ظهور کرده است جمیع موجودات مظهر او هستند مثلا در یک
قرن و یکزمان خدا بصورت گاو جلوه و ظهور نموده پس در این صورت باید
گاو را پرستش نمود در یکی از زمانها خدا بصورت سگ جلوه و ظهور نموده
پس باید سگ را پرستید و همچنین خدا در یکوقتی بصورت ادم جلوه نموده و در
وقتی دیگر بصورت دیو جلوه نموده و در وقت دیگر بصورت میمون و غوریلا غیره
جلوه نموده پس هر طایفه از هنود یکی از این اشکال را پرستش مینمایند و عید
مولودی برای بت خود قرار داده که ان روز را عید میگیرند و شادی مینمایند
میگویند ان قرنی که خدا بصورت گاو جلوه نمود و ظهور گاوی کرد ان روز روز
مولود گاو است و همچنین سایر صورتها را هر کدام عید مولودی قرار داده اند
و عید میگیرند و شادیها میکنند و عیشها میکنند و بعضی از شبها در بتخانه
در حضور بت ساز میزنند و عیش میکنند که بت دلتنگ نشود و از الفاظ نجد
حکایت بت پرستی هند وها خیلی مفصل است ؛ بفرمایش جناب فوتیا الملک
ذو الفقار رحید گذارد را میخواهد که همه ان بتها را بشکند و بتخانها را خراب کند

در ذکر عادات زنان هنود و بت پرستی ایشان

وضع سلوک هندوها با اموات خود

وبت پرستها را مسلمان نماید، و هندوها و بت پرستها مرده خود را میسوزانند
مثلا مرده را که از خانه بیرون می‌آورند کسانیکه تشییع مینمایند هر کدام یک چوبی
از عود در سر شانه خود گرفته همراه مرده میروند تا جائیکه میخواهند آتش بزنند
آن چوبهای عود را بر روی هم چیده مرده را بر روی چوبها گذارده آتش میزنند
و خاکستر او را فردا می‌آیند بر میدارند و بدریا میریزند و هندوهای بت پرست
با وجود این کثافت و نجاستی که دارند جمیع مردم را نجس میدانند بطوریکه دست
بدست کسی اگر بگذارند باید غسل کنند حتی بعضی مقدسین آنها اگر نظر کسی
بر آنها بیفتد خود را نجس میدانند و غسل مینمایند و هر یک باید تنها و جدا جدا
غذا بخورند و خوراک هندوها بسیار چیزهای بدیست، و در هندوستان یک
درختی است تاری نام به بلندی نخل خرما میشود برگ او را که میبرند آبی از آن بیرون
می‌آید بسیار شیرین ظرفی زیر آن میگذارند و آن آب در آن ظرف میریزد و مردم
صرف میکنند آن آب در وقت اول صبح شیرین است و در وقت ظهر شراب
و مکیف میشود و در وقت عصر سرکه بسیار تند میشود شراب و مکیف هندوها
از آب درخت تاری است و سرکه تمام هندوستان از آب درخت تاری است
سرکه بسیار خوش طعمی دارد که همه کس صرف میکند و میخورد و چیز خوبیست
و هندوهای معتبر که با لباس حرکت میکنند عموما عمامه بر سر میگذارند از شله کلجی
و عمامه را بسیار پهن و کج و بد ترکیب می‌پیچند، طایفه گبر زردشتی که آنها را در
بمبئی فارسی مینامند بسیار مردمان پاک و پاکیزه و خوش لباس و تمیز میباشند
مردهای آنها کلاه سیاه از کاغذ بر سر میگذارند شبیه بکلاههای قدیم ایرانی و
قباهای سفید بلند در بر میکنند و زنهای آنها لباسهای ابریشمی خوب الوان
میپوشند و سر آنها باز است یک پارچه نازکی بر سر می‌اندازند سلسله فارسی
در بمبئی بسیار محترم و معتبرند و مردمان با دولت و مکنت بسیار دارند و مردمان
فارسی در بمبئی ابدا فعلگی و کسب پست و گدائی نمیکنند اگر گدائی از مملکت خارج

زنهای هندوستان ... شالهای ... بر سر ...

و در بمبئی بانکهای تجارتی متعدد دارد و بلیطهای سواره و پیاده و چراغهای گاز و برق ح

ذکر یهودیها و [illegible]

بیاید برا او دستگیری میکنند و او را آسوده مینمایند، هنگام توقف حقیر
در بمبئی به قدر دویست خانوار جمعیت از دست حکومت یزد که معدل الملک
شیرازی بود فرار کرده به بمبئی آمدند و فارسیها آنها را جمع آوری نموده جا و
مکان و منزل داده هر کدام را بکاری مشغول ساختند که کار بکنند و محتاج نشوند
و طایفه فارسی خانه و عمارتها و بنگله‌های خوب دارند و تجار معتبر در میان فارسی
بسیار است، و نیز یهودی بسیار در بمبئی هست که بیشتر کاسب و تاجر میباشند
و چندی قبل یکی از تجار یهود که داود ساسان نام داشته بسیار صاحب دولت
بوده و در بمبئی و لوندره عمارتهای بسیار خوب با اسباب دارد و نیز کارخانهای
حریربافی و چلواربافی های بزرگ داشته که حالا بعد از خودش بپسرش رسیده
و مریضخانه‌های عمومی بزرگ ساخته در شهر بمبئی و در شهر لوندره و مکتبخانه
خوب در بمبئی ساخته که از هر سلسله و طایفه در آن مکتبخانه تحصیل زبان مینمایند
و شیعه اثنی عشری هندی و ایرانی در بمبئی بسیارند که مسجدها و حسینیه‌های
خوب دارند در هندوستان حسینیه را امامباره میگویند که در ایام محرم و
عاشورا تعزیه داری و روضه خوانی مینمایند، و حاجی محمد حسین شیرازی تاجر
مسجد بسیار خوبی در بمبئی ساخته که حوض آب روان و باغچه بسیار منقح و حجرات
و شبستان بسیار پاک و پاکیزه مفروش دارد یک شبی حقیر و جناب مؤید الملک
و امین التجار در آن مسجد رفته نماز گذاردند و بفقرا و مساکین آن مسجد انعام فرمودند
و طایفه شیعه اسمعیلی بوده و میمن با امام حی معتقد نیستند و وضع مخصوص و
مسجد علاحده دارند که سایر طوایف ملت اسلام را در مسجد خود راه نمیدهند
و مردهای آنها عمامه‌های سفید دراز می‌پیچند، و طایفه شیعه اسمعیلی شاه
خلیل اللهی که حالا به سلسله مرحوم آقاخان محلاتی رسیده این سلسله با امام حی معتقدند
یعنی بعد از اسمعیل پسر امام موسی کاظم علیه السلام نسلا بعد نسل باولاد او معتقدند
و اولاد او را امام میدانند تا بحالا که مرحوم آقاخان محلاتی را امام مفترض الطاعه

میدانستند و بعد از آقاخان محلاتی بعلی شاه پسر او امامت رسیده و بعد از علی
شاه بپسر او سلطان محمد شاه که حالا بیست دوازده سال است و این سلسله را در
بمبئی (خواجه) میگویند و زکوة و خمس مال خود را جمع نموده بطور صدق و اعتقاد
و رغبت تمام آورده خدمت آنها نیاز مینمایند و این سلسله اسمعیلی خواجه در
افغانستان و کشمیر و سند و هندوستان و عربستان و سودان و یمن بسیارند
خاصه در هندوستان که از همه جا بیشترند همه روزه از اطراف و اکناف زوار برای
زیارت این خانواده خاصه حالا بزیارت سلطان محمد شاه می آیند و زکوة و خمس
خود را می آورند و کسیکه از این طایفه از خارج می آید مثل زوار با کمال ادب و خضوع
و خشوع وارد خانه سلطان محمد شاه میشود و مقابل در خانه و عمارت می ایستند
و بطور ادب زمین را میبوسد و زیارت میخوانند و همیشه اوقات در خانه و عمارت
و منزل سلطان محمد شاه بقدر پانصد تا هزار نفر جمعیت زوار و مسافرین هر بلدی
حاضرند و مهمانخانها دارند که آنها را شام و نهار میدهند؛ و حقیر بچشم خود دید
که زنی آمد اول جلو عمارت سلطان محمد شاه زیارت خواند و بعد از آن تعظیم کرد و
زمین را بوسید و بعد از آن دور عمارت طواف نمود در حالتی که سلطان محمد شاه
در عمارت حاضر نبود؛ و بعضی چنان معتقدند که هر چیز که در خانه دارند از هر
قبیل خمس آن مال سلطان محمد شاه است حتی اگر پنج دفعه بخواهد مردی با زنش جماع
بکند یکدفعه آن حق سلطان محمد شاه است باید زن را راضی نماید و وجهی برای
یکدفعه جماع حاضر نماید که خمس جماع است و آن وجه را بحضور مبارک سلطان محمد
شاه ببرد و الا آن جماع بر آن مرد حرام است؛ حالا سالی دویست هزار لیره
پول نقد از اطراف و ولایات و هندوستان برای سلطان محمد شاه می آورند و از
آقاخان مرحوم و علی شاه عمارتها و بنگلهای بسیار خوب با اسباب و فرش و چل
چراغها و صندلیهای خوب در شهر و اطراف بمبئی و پونه و کلکته و مدرس و دهلی
و کراچی بندر موجود است و از علیشاه نیز پول بسیاری در بانک انگلیس است

[illegible]

و نیز سلطان محمد شاه جواهرات بسیار دارد؛ والده سلطان محمد شاه دختر مرحوم میرزا
علی محمد خان نظام الدوله که پسر عبدالله خان امین الدوله اصفهانی صدر اعظم اصفهانی
بوده بسیار زن معقوله قاعده دانی که والده او دختر فتحعلی شاه است که شمس الدوله
لقب دارد بسیار نجیب و بزرگ منش است بعد از علیشاه اولاد منحصر است بسلطان
محمد شاه و حالا جمیع سلسله و طایفه آقاخانی همه مطیع و فرمانبردار سلطان محمد شاه
میباشند جهانگیر شاه و اکبر شاه که پسرهای مرحوم آقاخان میباشند با وجود کبر
سن و بزرگی تمکین و ادب نسبت بسلطان محمد شاه دارند و زیر دست او می
نشینند و او را جانشین و بزرگ میدانند و در حقیقت کارها و امورات خانواده را
جهانگیر شاه که سمت نیابت دارد میگذراند ولی با اطلاع والده سلطان محمد شاه
و والده سلطان محمد شاه بسیار محترمه و معززه است که مدار دایره امور این سلسله
با او میگردد؛ و خانواده سلطان محمد شاه و جهانگیر شاه و اکبر شاه پسرهای مرحوم
نور الدین شاه و شهاب الدین شاه هر کدام علیحده عمارتهای بسیار بزرگ و بنگلهای
باغچه دار و کالسکهای متعدد دارند و نوکرها و کنیزهای سیاه و سفید دارند و همه روزه
شام و نهار همه این جمعیت و خانها کلا از کارخانه سلطان محمد شاه میرود و بطوری
کارخانه منظم است که ابدا بی نظمی و شلوغی ندارد و صادق خان که پسر مرحوم ابوالحسن
خان سردار که برادر زاده آقاخان مرحوم است با زن و عیال بخارج او را از کارخانه
سلطان محمد شاه میدهند و جمیع کسانیکه ذکر شد ماه بماه مواجب و مقرری برات از
صندوقخانه سلطان محمد شاه با آنها میرسد و ابدا نزاع و نفاق و حسد در این طایفه
و سلسله نیست همه با هم متحد و موافق میباشند؛ در زمان علیشاه همیشه اوقات هزار
اسب در طویله او برای سواری و کالسکه بوده حالا در طویله سلطان محمد شاه باز
بقدر ششصد اسب متجاوز است و امیرآخور معتبر و جلودارهای متعدد دارند
و چون در بمبئی و شهر پونه هر سالی دو مرتبه اسب دوانی میکنند در طویله سلطان
محمد شاه اسبهای سوغانی بسیار خوب تربیت کرده اند و چاق و لاغر میکنند و

میدوانند و در اکثر سالها در اسب دوانی اسب حضرات پیش می افتد و نشانرا برمیدارند چند کلدان نقره در خانهٔ سلطان محمد شاه دیدم گفتند این کلدانها را در اسبدوانی میگذارند که اسب هر کس جلو آمد کلدانرا بر دارد ؛ و در خانهٔ سلطان محمد شاه ظروف نقره و طلا و مجوعه های نقره و صندلیهای نقره و طلا بسیار است که از علیشاه مرحوم مانده است و نیز در خانهٔ آکبرشاه ظروف طلا و نقره و اسباب تجمل و صندلیهای قیمتی و اسباب خانه و چلچراغهای بسیار بزرگ بسیار است ؛ و در خانهای سلطان محمد شاه و جهانگیرشاه و اکبرشاه اطاقهای بسیار بزرگ که سی ذرع طول و دوازده ذرع عرض دارد بود ؛ و نیز اطاقهای بزرگ دیگر همه با اسباب در جنب اطاق وسط دارند ؛ و از شهر بمبئی تا بشهر پونه که چهل و پنج فرسخ مسافت دارد و کالسکه بخار شش ساعت میرود سلطان محمد شاه چون در پونه بنگله و عمارتهای خوب دارند جناب مؤید الملک را دعوت نمودند بشهر پونه و چند نفر خدمتکار و نوکرهای معتبر روانه نمودند و جناب مؤید الملک را شش روز در پونه ضیافت نمودند در حقیقت شهر پونه ییلاق بمبئی است و هوای آنجا از بمبئی سردتر و بهتر است الحق پونه خیلی جای با صفا و سبز و خرم و با نزهت است ؛ رودخانهٔ بسیار بزرگی در وسط شهر عبور میکند و در کنار رودخانه باغ دولتی بسیار خوبی ساخته اند و هر روز وقت عصر مردم برای گردش و تماشا در آن باغ میروند و بندی در میان رودخانه بسته اند و همه آب مثل آبشار یکدفعه از عرض رودخانه یک ذرع پائین میریزد و نیز در لب آن رودخانه سلطان محمد شاه دو خانه و بنگلهٔ با صفا و اسباب دارد و اسبهای سوغاتی سلطان محمد شاه بیشتر در شهر پونه است و از مرحوم آقاخان نیز بنگلهٔ بسیار بزرگی در پونه مانده که حالا مال سلطان محمد شاه است ؛ قشون و سپاه دولت انگلیس بیشتر در شهر پونه منزل دارند و سربازخانهای معتبر در آنجا ساخته اند در هنگام توقف ما در پونه پسر ملکهٔ انگلیس که در مدرس سپهسالار بود آمد

کیفیت [illegible]

و در پونه منزل نمود و سپهسالار کل قشون هندوستان شد ؛ شهر قدیم پونه بوضع شهرهای ایران بوده که حالا آثارش پیداست ولی حالا انگلیس شهر جدیدی بنا نموده خیلی بزرگ و کوچه های وسیع و خیابانها و باغها و بازارهای بسیار خوب مخصوصاً حالا بازار میوه فروشی و سبزی فروشی و بقالی ساخته همه را از سنگ و ستون و آهنی که از تعریف و توصیف خارج است ؛ و نیز در شهر پونه میدان اسب دوانی دارد که او را میدان شرط میگویند و مردمان معتبر معقول سوار اسب میشوند و میدوانند یکروز مخصوصاً با جناب مؤید الملک رفتیم تماشای اسبدوانی مخصوصا در آنروز دو نفر دیگر و جمعی مردمان معقول اسب میدوانیدند طفل خوردسال را سوار اسب نمیکنند اول که میخواهند اسب بدوانند باید سوار را با زین اسب بکشند که وزن او مشخص شود که جمیع اسبهائی که میدوانند سوار و زین آنها یک وزن داشته باشد و اگر یک سواری سبکتر باشد چیز سنگینی در زین او میگذارند که با سوارهای دیگر هموزن باشد و بعد از آنکه اسبها را دوانیدند باز دو مرتبه سوارها را با زینها میکشند که مبادا آن اسبی که پیش آمده سوارش و زینش سبکتر بوده باری با این دقت اسب دوانی میکنند ؛ از بمبئی تا پونه راه آهن که عبور میکند بیشتر در کوه عبور مینماید و از کوههای بسیار بلند راه آهن را عبور داده و بیست و دو موقع است که کوه را سوراخ کرده اند و راه آهن از توی سوراخ کوه عبور مینماید و بطوری راه را از کوه بالا برده اند که شخص که در توی کالسکه بخار نشسته است هیچ ملتفت نمیشود که کالسکه از کوه بالا میرود که کالسکه بسر کوه که رفت می بیند چقدر کالسکه به بلندی رفته است و از پونه به بمبئی در بین راه آبادیهای بسیار دارد و کوه و دره ها همه جنگل است و درختهای آن جنگل در زمستان ابداً خزان نمیشود ؛ باری بعد از شش روز توقف در پونه آمدیم به بمبئی چون والده سلطان محمد شاه در دوالکسره

ذکر اسب دوانی در بمبئی

که موضع خوب با هوائیست ولب دریا و در بلندی واقع است و یکهزار پنجره مستا
دارد در شهر بمبئی که یکی از محله‌های بمبئی است منزل داشتند جناب مؤید الملک را
در انجا دعوت نمودند چون والده سلطان محمد شاه دختر دائی جناب مؤید الملک
هستند با این نسبت کمال مهمانداری و ضیافت را نموده دو روز و دو شب در
منزل والاگهر توقف نمودیم جمیع مردم بزرگان شهر بمبئی از انگلیسی و فارسی
و هندی هر کدام یک خانه بسیار خوب در والاگهر دارند و در جمیع خانه‌های
والاگهر باغچه‌های بسیار خوب فرنگی سازی و درختهای گل بسیار خوش شکل
در اطراف دیوار خانه خود نشانیده اند و دیوار خانه‌ها از یک ذرع بلندتر
نیست و یک درخت گلی در خانه‌های بمبئی دیده شد شبیه به درخت گل ارغوان
که خیلی بهتر از گل ارغوانست و سه ماه متصل گل دارد و نیز در کوچه و خیابانهای
شهر بمبئی درختهای بسیار بزرگ بقدر درخت نارون هست که گلهای رنگا
رنگ دارد و درختی دیگر در کوچه‌ها و باغهای بمبئی میشود بسیار بزرگ که
از شاخه‌های او ریشه بیرون می‌اید و ریشهٔ او تا بزمین میرسد و وقتی که بزمین
میرسد ریشه را بزمین بند میکند و دوباره سبز میشود و باز بالا می‌اید و درخت
میشود بعض درختها هست که بقدر صد شاخه و ریشه از درخت پائین امده و باز
کلفت شده و بالا رفته و از جمیع شاخه‌های درخت ریشه‌های باریک و درشت اویزانست
و چون این درخت بزرگ و سایه دار میشود در کنار خیابانها می‌نشانند و در میان
شهر بمبئی دولت انگلیس باغی ساخته که او را باغ رانی میگویند باسم ملکه انگلیس
موسوم است باغ بسیار بزرگی است و از هر نوع وحوش و طیور و سباع و درنده
حیوانات غریب و عجیب و طوطیها دارد و هر روز عصر در ان باغ موزیکان میزنند
و زن و مرد فرنگی و هندی بتماشا و گردش در ان باغ میروند و درختهای ان باغ
همه درخت گل است درختهای گل که در بمبئی هست همه بزرگ و بلند مثل درخت
توت و درخت گلابی و درخت انار و درخت موز و نارجیل در همه باغچه‌ها هست

وگلهای

وگلهای زمینی از هر قبیل در انجا هست، و در بمبئی بازار میوه فروشی و
سبزی فروشی و بقالی را مارکت میگویند و یک مارکت بسیار بزرگی در
شهر بمبئی ساخته اند که طول ان صد و پنجاه ذرع است و عرض ان هفتاد
ذرع که ستونهای وسط ان از اهن است و بقدری ان بازار پاک و پاکیزه و تمیز است
که حد ندارد و از هر قبیل میوه و سبزیهای هندوستانی در ان بازار موجود است
و نیز حبوبات و اجناس هر مملکتی در انجا حاضر است و یک سمت ان بازار را باغی
ترتیب داده اند که جزء بازار است که جمیع مرغهای حلال گوشت و گنجشک برای
فروش اماده و حاضر است، و طوطی و بلبل و مرغهائی که میخوانند قفسهای
متعدد اویزان و حاضر است، و مجسمهٔ ملکه انگلیس را در بمبئی در میان میدان
نزدیک میدان مشق گذارده اند، و در بازار میوه فروشی بمبئی انواع و اقسام موز
دیدم درشت و ریزه موز قرمز و موز زرد و موز سبز و قرص کمر تازه و میوه‌هائیکه
نام انها را فراموش کرده ام و نارنگیهای بسیار هست شیرین و خوش طعم که در ایران
ابدا نیست بسیار است مخصوصا اناناسهای خوب در بمبئی پیدا میشود انار و
انگور را از ولایات خارج و ایران و فارس به بمبئی میاورند باری روز جمعه بیست و ششم
شهر ربیع الاول وقت صبح از والاگهر از منزل سلطان محمد شاه حرکت کرده امدیم بمنزل
اقا عبد الحسین امین التجار جناب معتمد الوزاره حسینقلیخان و جهانگیر شاه و جمعی
از ایرانیها حاضر بودند و بعد از صرف نهار بکالسکه نشسته امدیم بپالوده بندر
اقا عبد الحسین امین التجار چون جهاز را گرفته در بکارهٔ اتشی نشسته با کسانیکه
همراه بودند وارد جهاز بزرگ شدیم اقا عبد الحسین چون جهاز را بکپیتان داده
با کسانیکه بمشایعت امده بودند وداع و خداحافظ نموده انها مراجعت به بمبئی
نمودند جناب مؤید الملک و حقیر و علیقلیخان در جهاز ماندیم جناب فضایل مآب
اقای حاجی میرزا مهدی کاشانی که از بزرگان و علمای کاشان و از طایفه ملا احمد نراقی
میباشند و برای ملاقات برادر خودشان حاجی میرزا حسین به بمبئی امده بودند و

دو ماه در بمبئی توقف داشتند حالا بعزم زیارت مکه معظمه بمصر تشریف
میبرند و در این جهاز در خدمت ایشان بسر میرود و تشریف داشتن ایشان خیلی
اسباب دلخوشی ما هست، باری جهاز بسیار خوب جهازیست بسیار بزرگ
طول او صد و بیست ذرع است و عرض او ده ذرع است اطاق درجه اول که اطاق
میز است سی ذرع طول دارد که اطراف آن آینه‌ها و چراغها بدیوار نصب کرده‌اند
و دیوار آن اطاق چوب گردوی صیقلی است و دور تا دور اطاق و وسط قمره
و منزلها برای مسافرین است که همه جای خواب و روشوری و آینه و صابون دارد
روز جمعه بیست و ششم وقت عصر جهاز از بمبئی حرکت کرد روز چهارشنبه سیم شهر ربیع الثانی
وقت صبح وارد عدن شد و این هفت روز تمام را جهاز در قسمت دریای محیط حرکت
کرده که ابدا کوه و خشکی از دور نمایان نبوده چون در عدن قرنطین بود کسیرا
از جهاز اذن ندادند که بیرون بیاید بقدر دو ساعت در لنگرگاه عدن توقف
نموده قدری بار داده و بار گرفته و ذغال و آب گرفته حرکت کرد، در توقف جهاز
در عدن چند نفر اطفال عدنی در قایقهای کوچک نشسته پای جهاز آمدند
و گفتند که پول سفید در آب بیندازید ما در آب غوص کرده پول را از آب بیرون
میآوریم ما چنین کردیم پول را بضرب تمام از بالای جهاز بدریا می‌انداختیم و آنها
بسرعت تمام از قایق بیرون آمده در آب فرو میرفتند و پول را از آب بیرون می
آوردند چون کار تازه بامزه بود مردمی که در جهاز بودند خیلی پول در آب انداختند
که آنها بیرون بیاورند و تماشا کنند باری روز پنجشنبه چهارم وقت عصر جهاز
از عدن حرکت کرده وقت غروب بباب المندب رسید که عربها آنجا را باب اسکندر
میگویند که ابتدای دریای احمر است و انتهای دریای یمن و عدن و جزیره پریم
که در وسط باب المندب است بتصرف دولت انگلیس است، و نیز جبل الطیر
کوهی است در وسط دریای احمر روز شنبه ششم شهر ربیع الثانی جهاز مقابل جده
رسید و کپیتان جهاز آمد و مژده داد و نشان که حالا جهاز مقابل مکه رسیده است

مخصوصا با جناب مؤید الملک برخواستیم و با کمال شعف زیارت خواندیم و سلام
کردیم و خوشحال شدیم روز دوشنبه هشتم ربیع الثانی وقت صبح جهاز مقابل
جبل سینا رسیده که کپیتان نشان نمود که کوه طور حضرت موسی در آنجا واقع است و
در آنجا نیز با توجه تمام زیارت خوانده حالا که جهاز حرکت میکند کوه دو طرف دریا
با خشکی نمایانست و بعد از ساعتی کپیتان جهاز با بشاشت تمام آمد و با ساعتی
که در دیوار اطاق جهاز بود نشان داد که انشاء الله تا چهار ساعت دیگر وارد بندر سویس
خواهیم شد، و کلارک صاحب نامی از اهل لندن در جهاز بود که چون فی الجمله
زبان فارسی میدانستند با هم آشنا شده بودیم و هرگاه میخواستیم با اهل جهاز و
کپیتان حرف و صحبتی بداریم کلارک صاحب مترجمی مینمود و الحق جوان تربیت شده
مهربانی بود و میگفت مدت شانزده سال در پیشاور و پنجاب و لاهور سندی
حکومت و ریاست و ماموریت داشتم و مواجب من در ماهی هزار و ششصد
روپیه است و حالا برای اینکه میخواهد در ولایت خود زن بگیرد بلندن و فرنگستان
میرود و بعد از ده ماه باز مراجعت بهندوستان نموده بر سر ماموریت خود
میرود، و از قراریکه مذکور شد دولت انگلیس روزی ده هزار روپیه بکپیتان صاحب
این جهاز میدهد محض از برای بردن و آوردن کاغذ پست از لندن بجمیع هندوستان
و کلکته و چین و ماچین و استرالیا و از آنجاها برای لندن و این کمپانی را کمپانی
شرقیه میگویند، و دو نفر زن فرنگی در جهاز بودند که از هندوستان بلندن میرفتند
هر دو تنها و بی رفیق یکی از آن دو شوهر داشت ولی شوهر او در لندن بود خود او
برای کاری بهندوستان آمده بود و مراجعت بلندن میکرد و سگ سیاه بسیار
کوچکی داشت که رفیق و مونس او بود و شب و روز در دامن خود میخوابانید، و
یکی از آن دو زن دختر بود از لندن رفته بود بهندوستان برای دیدن برادر خود
در بمبئی خبر فوت پدر خود را شنیده مراجعت بلندن مینمود و بجهة عزاداری
پدر خود لباس سیاه پوشیده حتی جوراب او سیاه بود و دامن پارچه سیاه نازکی

بر روی صورت خود انداخته بود و آن دختر مردی و کسی همراه نداشت و کسی
آنرا نمی‌شناخت و آشنائی در جهاز نداشت و با کمال جرأت و اطمینان سفر و حرکت
میکرد و اهل جهاز نسبت باو کمال حرمت مینمودند و او نیز با کسی بطوری که
حرکت نمیکرد و هر دو زنها بسیار زشت و بدشکل بودند ٭ بادی جهاز سه ساعت
بغروب مانده وارد لنگرگاه سوئیس شده حکیمی از جانب حکومت سوئیس آمد
وارد کشتی جهاز تحقیق نمود که اگر ناخوشی در بمبئی بوده باید جهاز و اهل جهاز را
قرنطین نمود دکتر جهاز نوشتجات دکترهای بمبئی را نشان داده دکتر و حکیم
سوئیس را اطمینان داده اذن دادند که اهل جهاز بسوئیس داخل شوند ٭ بادی
بکاره آورده در بکاره نشسته بعد از دو ساعت وارد سوئیس شده بمنزل احمد
افندی نقادی سوئیسی شهبندر دولت علیه ایران منزل نمودیم شب را بطور عربی
غذائی حاضر نموده صرف شد ولی شب را از شدت زیادتی سرخک و پشه ابدا
نتوانستیم بخوابیم **صبح سه شنبه ۳ شهر ربیع الثانی** احمد افندی تلگراف
ورود جناب مؤید الملک را بمصر بحاجی محمد خان جنرال قنسول ایران نمود تلگراف
راه آهن گرفته در کالسکه بخار نشسته از سوئیس حرکت کردیم تا دو ساعت که
کالسکه بخار حرکت میکرد صحرای طرفین راه خشک و بی آب و سبزه بود که ابدا
آثار آبادی در آن صحرا نبوده بعد از آن تا مصر که هفت ساعت یکسره راه کالسکه
بخار بود و ده محطه و استاسیون کالسکه ایستاده جمیع راه هر چه بنظر می آمد
سبز و خرم و کلا زراعت بود از جو و گندم و باقلا و نخود که ابدا زمین خالی دیده
نمیشد و نیز نخیلات خرما بسیار داشت و الحق چنان خوب زراعت کرده بودند
که در هیچ جا چنان زراعت تمیز منظم ندیده بودم ٭ بادی یکساعت بغروب مانده
وارد استاسیون مصر شدیم بمجرد ایستادن کالسکه بخار سرکار حاجی محمد خان
جنرال قنسول حاضر و آماده کمال خوش آمد و احترام نموده کالسکه مخصوص خود را
با جناب مؤید الملک و ایشان رفتیم بهوتل یعنی مهمانخانه جدید انگلیس وارد

شدیم اطاق و منزل خوب تعیین نموده منزل نمودیم بعد از آن باتفاق حاجی
محمد خان بمنزل خودشان رفتیم صرف چای و قهوه شده باز بهوتل مراجعت نمودیم

صبح روز چهارشنبه ۴ شهر ربیع الثانی

حقیر خواستم حاجی نصر افندی برادر مرحوم شفیع افندی را ملاقات نمایم تکیه
سید عبد العزیز مغربی را که منزل و خانقاه اوست جویا شدم و پرسیدم و رفتم
و بتکیه رسیدم داخل تکیه شدم و بقعه و قبر سید عبد العزیز را زیارت کردم و
باتک زدم حاجی نصر افندی آمد سلام کردیم و با هم یکدیگر مصافحه و معانقه دستی
نمودیم و بسیار از ملاقات یکدیگر شاد و مسرور شدیم و از ایام گذشته و صحبتهای
قدیم و مرحوم شفیع افندی ذکر کردیم و یاد نمودیم ٭ چون در مدت بیست سال
قبل در سنه ۱۲۸۵ مراجعت از مکه معظمه حقیر بمصر آمدم و بفرمایش مرحوم حاجی میرزا
صفا رحمة الله علیه در تکیه مغربی منزل نمودم و مدت سه ماه تمام با مرحوم شفیع
افندی برادر بزرگ نصر افندی مجالس و معاشر بودم و از معاشرت و رفاقت
ایشان ذوقها و لذتها بردم ٭ مرحوم شفیع افندی از اهل تبریز بود بعد از زحمتهای
زیاد و ریاضتها و رسیدن خدمت بزرگان و درک فیض حضور حضرت صفا رحمة
الله علیه بمصر آمده و مقام و مقبره سید عبد العزیز مغربی که خراب و ویران شده
بود در آنجا منزل نمود و بنای تعمیر و آبادی گذارد کسانیکه در اطراف مقبره علاقه
و ملک داشتند مانع از آبادی تکیه میشدند و بسیار اسباب زحمت و صدمه برای
مرحوم شفیع افندی میبودند عاقبت بتوجه اولیاء و بزرگان تکیه را آباد و معمور نمود
و خانقاه و مقام فقرای اثنی عشری ایران قرار داد بعد از چندی اسمعیل
پاشا خدیو مصر که از پهلوی تکیه عبور میکند میپرسد که این چه مقام است
و از کیفیت خلوت او و شرح حال شفیع افندی و همت او در ساختن این مقام
و حالت درویشی او را عرض میکنند فرمایش میدهد که مبلغ پانصد لیره
بدهند و تکیه را آنطوریکه شفیع افندی میخواهد تعمیر و آباد کنند ٭ بادی

بحکم و اراده خدیو مصر تکیه را قسمیکه شفیع افندی میل داشت تعمیر
نمودند و صحن و اطاق و باغچه و حوض برای تکیه قرار داده اند و چون
کوچه و خیابان بیرون تکیه از خیابانهای معروف مصر است دیوار طرف
تکیه را از سنگهای تراشیده بسیار مزین و خوب ساختند باری مرحوم
شفیع افندی چنان با اخلاق و با ذوق و خوش محاوره و شیرین زبان بود که کسی
از صحبت او سیر نمیشد و شخص میخواست که دائم با او صحبت بدارد و استماع
نماید و بسیار متدین و با غیرت و درویش و مهمان دوست و هیچوقت از
برای خود چیزی و اسبابی و پولی ذخیره نمیکند و از برای فردا اندیشه ندارد
و غم فردا نمیخورد و هر چه بدستش می آید همه را خرج فقرا و درویشان مینمود و همه
وقت سفرهٔ او گسترده بود و فقرا را خدمت و نوازش میکرد و حالت جذبه برداشت
و عشق و شور او زیاد بود و از مخلصان و معتقدان حاجی میرزا صفا رحمة الله علیه بود
جناب حاجی نصر افندی گلی از آن گلستانست با زیادتی کمالات روحانی و حالا
تکیه مغربیها را ایشان پیر و مرشدند و مردم مصر نسبت با ایشان خیلی احترام و اعتقاد
دارند و با جمیع عرفا و طبقه و سلسلهٔ فقرای مصر مراوده و آمیزش دارند مخصوصا
با سلسلهٔ علیه بکتاشی که با آنها آمیزش روحانی دارند و تکیه مغربیها را بسیار خوب
نگاه میدارند و عیال و یک پسر دارند که نام او اسد الله و سن بیست سال است
که زبان ترکی و فارسی و عربی و فرانسه را خوب میداند و در علم حکاکی و منبت کاری
بسیار استاد است و مهارت دارد باری بعد از ملاقات حضرت نصر افندی
و ساعتی نشستن در تکیه ایشان را با خود برداشته به هوتل منزل جناب مؤید الملک
آوردم جناب مؤید الملک نیز از ملاقات نصر افندی بسیار مشعوف شدند
باری حاجی محمد حسن تاجر کازرانی شیرازی که از تجار معتبر ایرانست و سالهای
سال است که در مصر توقف دارند و صاحب خانه و عیال اند و از مخلصین و
معتقدین مرحوم حاجی میرزا صفا رحمة الله علیه میباشند و شخصی درست

قول و راست و معتبر و با دیانت و با عقل معاش میباشند جناب مؤید الملک را
بخانه خود دعوت نموده از هوتل و مهمانخانه منزل را بخانه و سرای حاجی محمد
حسن قرار دادند خانه حاجی محمد حسن بیرون شهر مصر است در محلهٔ عباسیه
در پهلوی میدان ظاهر خانه با صفائیست با باغچه ایست وضع خانه که در میان آن
باغچه عمارت و نارنج و لیمو و کوشک سه مرتبه ساخته اند که مرتبه تحتانی مطبخ و انبار
اسباب است و مرتبه دوم جای آمد و شد مردم و مرتبه سیم اندرون و جای
عیال است و حوض آب روان نیز دارد و پلهای ایوان و عمارت همه از سنگ مرمر
صیقلی است ولی محل تجارت حاجی محمد حسن در داخل شهر مصر است جائیست که
آنجا را وکاله میگویند و آمد و شد تجار و اهل معامله و حساب در آنجا میشود
و معامله و تجارت حاجی محمد حسن بهندوستان و ایران و ولایات عثمانی و فرنگستان است
و در وکاله حاجی محمد حسن دیگهای بسیار بزرگ دیدم پرسیدم که چیست گفتند
که این دیگها جای عطر است که از هندوستان و چین عطر فتنه را در این دیگها از
بمصر می آورند و در اینجا در شیشها نموده بوزن مثقال میفروشند و استعمال مینمایند
و بیشتر معامله حاجی از خرید و فروش نیل است باری حاجی محمد خان جنرال قنسول
هر روزه بدیدن آمده و باتفاق جناب مؤید الملک و ایشان بتماشا و گردش مصر
میرفتیم روز جمعه دوازدهم شهر ربیع الثانی وقت صبح
حاجی محمد خان جنرال قونسول دو کالسکه حاضر نموده با جناب مؤید الملک و حاجی
محمد خان و جناب شیخ مرآت و علیقلیخان و میرزا امان الله منشی قونسولخانه رفتیم
بتماشای گنبد هرمان از قاهرهٔ مصر تا گنبد هرمان بقدر دو فرسخ مسافت
دارد و از لب رود نیل تا آنجا را اسمعیل پاشا خدیو سابق مصر خیابان بسیار
خوبی ساخته و طرفین خیابان را درخت اقاقیا نشانیده که حالا جمیع خیابان سایه است
و اینمسافت دو فرسخ راه را هر روز دو مرتبه از عرابه گردان اسبی آب میپاشند
و جنبین راه همه سبزه و زراعت و با کمال خضارت و خرمی است و زمین خیابان را

صفت کنبدهای کوچک بسیار

از متن صحرا و زراعت بقدر چهار ذرع خاک ریخته و بلند کرده اند که هنگام طغیان
آب نیل بخیال آنکه آب نیفتد و خراب نشود، تاریخ وضع و شکل و ترکیب کنبد
هرمان اینست که طول و عرض آن دویست و بیست ذرع است در دویست و
ذرع و ارتفاع آن نیز دویست و بیست ذرع که از زمین ببالا بقدر مخروطی ساخته
شده که چهار زاویه مربعی از زمین ببالا بیک نقطه منتهی شده که در پشت کنبد
از بیرون چهار مثلث حاصل کردیده و همه را از سنکهای بسیار بزرک ساخته اند
و در سمت شمال آن بقدر ده ذرع از زمین ببالا سوراخی بقدر یک ذرع در
یک ذرع مربع باز نموده اند یعنی بدنه کنبد را شکافته اند و آن سوراخ پیدا شده
تاریخ جناب مؤید الملک و مرات و علیقلیخان با جمعی از اعراب که دلیل راه
بودند شمعها روشن نموده بعضی جلو بعضی عقب داخل سوراخ شدیم اول
بقدر سی ذرع راه در سوراخ سرازیری رفتیم بطور سر سره و سقف و جنبین سوراخ
و زمین آن از سنکهای صیقلی بود بعد از انتهای سرازیری سوراخ بقدر ده ذرع
پیچ پیچ سر بالا راه مثل نردبان بقدر چهل ذرع سر بالا رفتیم خیلی بزحمت ولی سقف
راه سر بالائی وضع مخصوصی بود که همان تنکی بقدر بیست ذرع ارتفاع داشت
بعد از انتهای راه سر بالائی بقدر ده ذرع مثل دالان تنک پستی نمایان شد
در آن دالان وارد شدیم بعد از آن وارد یک اطاقی شدیم که هفت ذرع طول و
پنج ذرع عرض داشت و در صدر اطاق یک صندوق سنکی کذارده بود که میکویند
جسدی در آنجا بوده که حالا بیرون آورده اند و دیوار و سقف اطاق هم از سنکهای
بزرک بود و هوای اطاق بسیار حبس بود تاری با زحمت از سوراخهای سرازیر
و سر بالائی و پیچ پیچها مراجعت نموده از کنبد بیرون آمدیم، و در پهلوی کنبد
هرمان اسمعیل پاشا عمارت مخصوصی در چند سال قبل برای ورود امپراطریس
زن ناپلیون فرانسه ساخته که در آن عمارت حاجی محمدخان نهار حاضر نموده صرف
شد قدری رفع خستکی نموده رفتیم بقدر تا پانصد قدم فاصله بتماشای ابوالهول

صفت کنبد هرمان و آنچه در اطراف آن است

که او را رأس الفراعنه نیز میکویند پارچه کوهی بوده که او را بشکل سر و کردن آدم
تراشیده اند بخیالی که از دور نکاه میکند و پا و پنجه از برای او قرار داده اند که بدن
زانو نشسته مثل شیر و روی سر او بشکل عمامه بزرک که پیچها بر او است تراشیده اند
و در جلو سینه او سنکی از سماق که چهار ذرع طول و دو ذرع عرض دارد وا
داشته اند و بر روی آن سنک شرح حالات آن سر را که چه بوده و برای چه
ساخته اند در این سنک سماق نقش نموده و نوشته اند و باز در پهلوی آن
سنک معبد پستی که تمام آن معبد را از دیوار و ستون همه را از سماق صیقلی
ساخته اند که سنکهای سماقی که در آن معبد بکار برده اند بعضی نیز یکی شش
ذرع و هفت ذرع است و ستونها از سنک سماق کلا یکپارچه است و در آن
معبد نیز اطاقها و زاویهها دارد که جمیع آنها از سنک سماق ساخته شده،
و باز در پهلوی آنجا در زمینی که تمام آن زمین سنک یکپارچه است یک کودال
مربعی کنده اند بقدر ده ذرع و پانزده ذرع عمق و در ته آن کودال قبریست که
بر روی آن قبر صورتی از سنک سیاه تراشیده بشکل انسان و کذارده اند،
تاری کنبد هرمان که وصف آن شد دو کنبد است که بسیار بزرک است و در پهلوی
کنبدهای بزرک کنبدهای کوچک بسیار است، و نیز در چهار فرسخی شهر مصر
در سمت بالای رود نیل ده کنبد دیکر هست قدری از اینها کوچکتر،
تاری شرح کنبد هرمان و وضع ساختن آنها و سنک تراشی آنها و ساختن معبدها
و آوردن سنکهای سماق از جاهای دور بوصف نمی آید تاری تا وقت عصر از تماشای
و سیاحتهای کنبد و معبدها خلاص شده بمنزل آمدیم روز شنبه سیزدهم
با جناب مؤید الملک و حاجی محمدحسن کازرانی و حاجی میرزا رفیع تاجر اصفهانی رفتیم
بتماشای مسجد مرحوم محمدعلی پاشا که در قلعه مصر و بالای بلندی واقع است الحق
مسجدی ساخته که از توصیف و تعریف خارج است جمیع زمین و دیوار و ستونهای
مسجد هم از سنکهای مرمر صیقلی است و نیز فرش حیاط از سنکهای مرمر سفید

صیقلی است و در میان صحن مسجد حوضی ساخته اند و دور آن حوض را از سنک
مرمر بقدر دو ذرع دیواری قرار داده اند و بر روی آن سقفی زده اند بطرز
کلاه فرنکی و شیرها در دور آن حوض قرار داده اند که هر که آب بخواهد و وضو
بکیرد از شیر آب باز نماید و در دور حوض کتیبها نوشته اند یعنی کتیبه را در
سنک مرمر سفید کنده اند و روی خط را از طلای اشرفی و متن خط را از لاجورد
تذهیب و نقاشی ممتاز نموده اند و کتیبه ها هم بخط سنکلاخ مرحوم است
و هم را بسلیقه و دستور العمل مرحوم سنکلاخ درست کرده اند و در کتیبه ها
آیات وضو و ابیات فارسی از حکیم سنائی که در باب وضو کفته شبه حجاری
نموده اند و بطوری کتیبه ها را خوب نوشته و خوب ترتیب داده که ما فوق
آن متصور نمیشود و در هر سنکی و کتیبه مرحوم سنکلاخ اسم خود را بطور
شعر رقم کرده یکی از آن شعرها که در پائین کتیبه ها حجاری نموده اینست

راقمه سنکلاخ صافی ضمیر — که نه مرهون شاه شد نه وزیر

و آن حوض را شادروان میکویند و دور تا دور مسجد جلو ایوانها ستونهای
مرمر سفید صیقلی است بسیار بلند و خوش ترکیب و بکیفیت احاط طرف
قبله کنبد و مقصوره مسجد واقع است و اندرون کنبد بقدری با صفا و
بزرک و تمیز است که از توصیف خارج است چهار ستون بزرک در وسط
کنبد قرار داده و چهار اطراف کنبد ایوانست و سقف کنبد بر روی چهار
ستون قرار کرفته و میان کنبد که بیست ذرع در بیست ذرع است با ایوانهای
اطراف که هر ایوانی پانزده ذرع عرض دارد یک مجلس و یک فرش انداز است
و همه زمین کنبد را غالیهای بسیار خوب فرش نموده اند و بقدر صد چهل چراغ
آویزان نموده اند و منبر مسجد نیز از مرمر است و از برای کنبد در بسیار بزرک قرار
داده اند و پرده خوبی از ماهوت کلی آویزان نموده اند و دربان و خادم و مستحفظ
دایم در اندرون کنبد نشسته اند و در شب مسجد در آنجا حاضر بود که ناظر مسجد

صفت خطهای [illegible] سنکلاخ مرحوم

بود کمال احترام بجناب موئید الملک بعمل آورد و دو مناره بلند از سنک در دو
طرف بیرون کنبد ساخته اند و قبر محمد علی پاشای مرحوم داخل اندرون کنبد
در را و بر قرار داده اند و ضریح او از نقره است و بسیار مزین و خوب نکاه داشته
قاریها برای آن قرائت مینمایند ؛ و نیز کتیبه های دور صحن مسجد و اندرون
کنبد هم از خط مرحوم سنکلاخ است که بر روی سنک مرمر نوشته و روی
با طلا و متن خط را با لاجورد تذهیب نموده و بعضی کتیبه های بیرون و اطراف
صحن مسجد و پشت مسجد بخط مرحوم میرزا عبد الغفار خراسانیست ملقب به
بیضای خاوری ؛ بعد از تماشا و دیدن مسجد محمد علی پاشا رفتیم بتماشای بئر
یوسف میکویند چاهی است که در آنجا حضرت یوسف پیغمبر را حبس نموده اند آن
چاه در نزدیک مسجد محمد علی پاشا و در قلعه مصر و روی بلندی کوه واقع است
عمق آنچاه بقدر دویست ذرع است چاه را مربع کنده اند که شش ذرع در شش
ذرع باشد و زمینی که در آنجا چاه کنده شده کوه و سنک سختی است که همه چاه را
در سنک تراشیده اند و پائین برده اند و راهی در دور آنچاه قرار داده مثل
یک دالان سرازیر مارپیچ که تا بصد ذرعی این دالان مارپیچ دور چاه کردیده تا پائین
میرود برای این ساخته اند که کاو و آدم بتوانند پائین بروند و در محل صد ذرعی که
رسیده اند در آنجا چاهی دیکر کنده اند که صد ذرع عمق دارد و بر آب رسانیده
کاو و آدم از بالای زمین از راه دالان سرازیری بپائین چاه رفته در محل صد ذرع
چرخ قرار داده اند که کاو از چاه دوم آب کشیده بالا می آورد و نیز کاو و چرخی بر
روی زمین قرار داده اند که دلو آب را از چاه دوم از کاو پائین میکیرد و بالا می آورد
و در روی زمین حوض ساخته اند و آب را در آنجا میریزند و در ایام قدیم که نا امنی
بوده و اهل قلعه مصر از آب رود نیل دور بوده اند آب ایشان از این چاه بوده ؛
باری چاه یوسف خیلی غریب است ؛ و مسجد سلطان حسن که در سنه ۵۵ پانصد هجری
ساخته اند مسجد بسیار بزرکی است دهنه ایوان و طاق آن بیست و دو ذرع است

صفت مقبره حضرت زینب و عمارت موزه

وارتفاع ایوان بسیار است و قبر خود سلطان حسن در وسط گنبد مسجد
واقع است در دو گرباس و الان مسجد و حیاط هم عالی است دو نفر زن فرنگی
در آن مسجد دیروز نشسته مشغول نقشه برداشتن بودند در شهر مصر بقعه و
گنبد و بارگاه حضرت زینب بسیار خوب و عالی ساخته اند و زیارتگاه خاص و
عام است و عمارت و مسجد بسیار خوب و بناهای معتبر برای حضرت زینب ساخته
شده و موقوفه بسیار برای بقعه مبارکه ایشان قرار داده اند و گنبد و صحن زینبیه را
بسیار تمیز و خوب نگاه میدارند و اهل مصر زن و مرد بسیار با اعتقاد و ادب بزیارت
حضرت زینب میروند روز یکشنبه چهاردهم صبح حقیر و جناب شوکت الملک
و حاجی محمد خان و حاجی میرزا رفیع تاجر اصفهانی رفتیم به بلاغ که محله و آبادی در دهنه
در لب رود نیل بوده و مسافت آنجا بقاهره مصر نیم فرسخ میشود که حالا متصل بشهر
شده است عمارت موزه عتیقه خانه و باغ که محل اجسام و اجساد مرده های قدیمی
و اسبابهای کهنه و سنگهای الوان و بتها و مجسمه هاست در محل بلاغ است
عمارت بسیار وسیعی ساخته اند و اطاقهای طولانی و عریض دارد که جسدهائی
که از گنبد هرمان و جاهای دیگر و طرف سعید و طرف سودان از مقبره ها بیرون
آورده اند جسدها در تابوت چوبی بوده و آن تابوت چوبی در جوف تابوت سنگی
بوده و تابوت سنگی در صندوق سنگی بوده و جسدها از شش هزار سال و پنج
هزار سال و چهار هزار سال و کمتر هست که ابدا آن جسدها عیب نکرده است
و بطوری جسدها را با پارچه ها و دبیمانها بسته و پیچیده اند که هوا در او نفوذ
نکند و روغنی بر آن جسدها و کفنها که کتانست و لفافه آنها زده اند که همه منجمد شده
و در این مدت ابدا عیب نکرده است و تاریخ جسدها را هر کدام در صندوقها و تابوتهای
خود ثبت کرده و نوشته اند که خط آن زمانرا فرنگیها حالا در پاریس میخوانند و شخص
مستحفظ و رئیس موزه تاریخها را از ایشان میداد و در آن عمارت موزه بسیار چیزهای
کهنه هست که از زمین و قبور بیرون آورده اند که سه هزار سال تا شش هزار سال است که

در صفت موزه و اسبابهای عجیب و غریبی که در آنجاست

بانحال مانده است از قبیل اسباب طلا و مهر و انگشتر و تخم مرغ و خرما و حبوبات
و بعضی پارچه ها و کوزه ها و بعضی اسبابهای چوبی و بعضی ظروف کاشی و
شانه های چوبی که ابدا عیب نکرده است و در اغلب جسدها رنگ ناخن و سفیدی
دندان تغییر نکرده و موی سر نیز بحال خود باقی است و منجمد شده و جسدها را که در
تابوتها خوابانیده اند دستهای آنها را بر روی سینه آنها گذارده اند و بلندی قد
و قامت آن جسدهای شش هزار ساله نیز بقد و اندازه مردم این زمانه است و
تابوتهای چوبی و تابوتهای سنگی و صندوقهای سنگی که جسدها را در آنجا
گذارده اند بیرون و اندرون آنها را همه با خط مرغی چیزها نوشته اند یعنی صفات
و حالات و اسم و رسم و منصب آن جسد را نوشته اند و تاریخ وفات آن جسد را ثبت
نموده اند و بیشتر این جسدهای کهنه جسد سلاطین و بزرگان و حکمای آن زمان
بوده است و در روی بعضی تابوتهای آنها دعاها نوشته بزبان آن وقت و بعضی
روی تابوتها را نقاشیها نموده اند و خطوط را با مرکب زرد و سرخ نوشته اند
که رنگ نقاشی و آن مرکبها در مدت چند هزار سال ابدا تغییر نکرده است و
در بعضی از تابوتها و صندوقها کارد و خنجر و دشنه و صندلی و سبد و قاشق
و قوری و کفش و قفس بیرون آورده اند که ملاحظه شد و در بعضی از تابوتها
پارچه گوشت گوسفند که همان رنگ و طرز مثل آن گوسفند منجمد شده و
مانده است و نیز غازی در قفس بوده که از زمین در تابوت گذارده اند که همان
ترکیب منجمد شده مانده باری هر چه در آن موزه است از دو هزار سال کمتر
ندارد و بعضی صورتهای سنگی و مجسمه ها که شکل سلاطین بوده بر روی صندلی
نشسته یکپارچه از سنگ تراشیده اند که همه آن مجسمه ها را از زمین بیرون آورده اند
و بعضی صورتهای گاو و میمون و اشکال حیوانات مختلف و مجسمه ها که حجاری
آنها را بوضع طبیعی بسیار خوب ساخته اند و بعضی صورتها را از چوب ساخته اند
که اصلا چوب عیب نکرده است شرح حالات اجسام و اجساد و چیزهای

عجیب و غریبی که در موزه ملاحظه شد بوصف و تحریر در نمی آید روزی را با
جناب مؤید الملک بتماشای جامع اظهر رفتیم جامع اظهر مسجد بسیار بزرگی است
در وسط قاهرهٔ مصر واقع است و بسیار محکم و بزرگ ساخته اند و همه اوقات نقد
دوازده هزار نفر طلبه در آن مسجد بتحصیل علم فقه و صرف و نحو و تفسیر مینمایند و این
دوازده هزار نفر معاش و مقرری از دیوان دارند که هر روزه بآنها میرسد و
در صحن مسجد و در شبستان و ایوانها و دالانها و زاویه‌ها و بام همه طلبه نشسته
بودند که کلاً مشغول خواندن و نوشتن بودند و هر دسته مدرسی علیحده داشتند
که در روی کرسی یا صندلی نشسته طلاب را درس میدادند و مدرس فلسفه و
حکمت ندارند و در آن مسجد درس حکمت نمیخوانند بیشتر آنها صرف و نحو و
تفسیر میخوانند و با وجود اینهمه جمعیت زمین مسجد و شبستان پاک و بی
کثافت است و شبها همه طلاب در میان صحن و شبستان مسجد مثل گوسفند پهلوی
هم میخوابند و بسر میبرند و در آن مسجد چند زاویه دارد که هر زاویه تحتانی و فوقانی
منزلهای متعدد دارد و هر زاویه باسم یک بلد و یک طایفه موسوم است ۱
زاویه شامی ۲ زاویه ترک ۳ زاویه کرد ۴ زاویه مغربی مرحوم حاجی میرزا صفا
رحمة الله علیه هنگام تشریف آوردن بمصر در آن مسجد تشریف برده در زاویه کرد
منزل میفرمودند و مخصوصاً در آن زاویه رفتم که شیخ محمد نام سنا و جبلاغی در آنجا
بود و از حالات مرحوم حاجی میرزا صفا ره نقل مینمود و طلاب آن زاویه حالا از
اهل کردستان و سنندج و سایر بلاد ایران نیز داشت و سایر طلاب بیشتر از خارج
شهر مصرند از سودان و سعید و اطراف مصر میباشند وضع بقعه و مقام سیدنا الحسین
جائی و مقامی است که میگویند رأس مبارک حضرت سید الشهدا علیه السلام را در آنجا
گذارده اند مقام و گنبد و بارگاه و ضریح و حیاط و صحن و مسجد بسیار خوب و عالی
ساخته شده است و توفیق پاشای خدیو که خدیو مصر است مقام مبارک و مسجد
حضرت سیدنا الحسین را تعمیر نموده است و مسجد چهل و چهار ستون مرمر

کیفیت جامع اظهر

بلغ

سفید دارد و سقف مسجد عالی و ستونها بلند است و فرش مسجد و مقام مبارک
تماماً عالی است و چراغها و لنترهای بسیار در مسجد آویزانست که هر شب روشن
میکنند و مدت یکماه تمام مولود مبارک حضرت سید الشهدا را در شهر مصر عید
میگیرند و چراغان بسیار مینمایند و جلوخانها و بازارها را زینت و آئین
می بندند و چراغها و چلچراغها در بازار و کوچه آویزان میکنند و از اول ماه
ربیع الثانی هر شبه چراغها روشن میکنند و در کوچها و بازارها مردم گردش
میکنند و شب بشب تا شب مولود چراغ و روشنائی زیاد میکنند و مردم
با دل و جان مخارج مینمایند و اعیان و اشراف بکمال اعتقاد خرجها مینمایند و
قسم راست مصر بهجات سیدنا الحسین است و تماشای گردها در لیالی عید
عید مولود حضرت سید الشهدا علیه السلام در مصر چراغها روشن مینمایند و بقعه
و بارگاه حضرت در بحبوحه شهر و آبادی است و خان خلیلی که کاروانسرا و بازار
آباد معتبر شهر مصر است در جنب زیارت و مقام آنحضرت است وضع مغاره مصر
مغاره که تکیه بکتاشیها در آنجاست در طرف جنوب شهر مصر کوهی است زیاد مرتفع
ولی آن کوه مشرف بر قلعه مصر است و در دامنه آن کوه مغاره هست که وضع آن
مغاره طبیعی که دویست قدم طول و پنجاه قدم عرض دارد و حضرت شاه نعمت الله
ولی رحمة الله علیه دو سال در آن مغاره مشغول ریاضت بوده و کتیبه در بیرون
مغاره باسم حضرت شاه نعمت الله حجاری نموده اند در سنگ کوه در پیشانی
بالای درگاه مغاره که هنگام توقف ایشان در آن مغاره تاریخ خمس و تسعمائه بوده است
و حضرت قایغ سوز بابا که یکی از مشایخ کبار سلسله بکتاشی بوده و مدتها در این
مغاره مجاورت داشته حالا قبر او در کنج مغاره است و اهالی مصر بزیارت قبر قایغ
سوز بابا بسیار می آیند و با اعتقاد کامل دارند و اطراف قبر را شبکه از چوب
ساخته و فرش و اسباب و چراغ بسیار در سر قبر قایغ سوز بابا هست و در آن مغاره
قبور بسیار از فقرا و مشایخ و عرفا هست و سقف مغاره بسیار صاف و مسطح

کیفیت [illegible] حضرت [illegible] قاهره

وزمین آن پاک و پاکیزه بود و هوای مغاره بسیار خوب و درختان بستان بسیار
خنک است سابقاً در بیرون مغاره تکیهٔ کوچکی برای سلسلهٔ بکتاشی بوده که
خود حقیر در سفر سابق بمصر در سنهٔ ۱۲۸۵ در آن تکیه رفته بودم و بابای تکیه در
آن وقت عباس بابای مجرد بود که حالا مرحوم شده است ولی حالا اسمعیل
پاشای خدیو مصر پانزده سال قبل تکیه را تعمیر نموده است و بسیار بزرگ و
وسیع نموده و اطاقهای متعدد برای درویشهای بکتاشی ساخته و حیاط و
باغچه برای تکیه قرار داده است که درختهای خوب و از هر نوع مرکبات و گل
و ریاحین در باغچه بعمل آورده اند و از زمین کوچه تا بصحن تکیه هفده پنجاه پله است
که از پله‌ها بالا رفته وارد تکیه میشوند و حالا بابای تکیه حیدر بابا است و ده دوازده درویشها
از سلسلهٔ بکتاشی در حضور بابا خدمت مینمایند روز نیز را با جناب مؤید الملک
و جناب عزت و نصر افندی بتکیه رفتیم و خدمت بابا رسیدیم همگی دست بابا را
بوسیده قدری نشستیم بابا از همه احوال پرسی نموده بزبان ترکی تکلم میفرمودند
و با بشاشت صحبت میداشتند بابا فرمود که اطاق سماع که اطاق ذکر است
بیایید و تماشا کنید همگی در خدمت بابا رفتیم داخل اطاق سماع شدیم اطاق
بزرگی بود مفروش و دور تا دور آن را پوست تختهای نظیف انداخته بودند و در
طرف محراب و قبلهٔ اطاق شکل کلاه و تاج حاجی بکتاش ولی را کشیده و در آن آیات
قرآن نوشته بودند و در طرف یسار محراب منبر چهار پله گذارده و بر روی آن شمعدانها
و چراغها گذارده بودند که هر شب روشن میکردند و بدیوار اطراف اطاق لوحه
کوچک و بزرگ از خط ثلث و کوفی و نستعلیق کلمات و آیات و اسامی مبارک ائمهٔ
اطهار را در آن لوحها نوشته بودند و بجز اسامی مبارک ائمهٔ اطهار دیگر در آن
اطاق اسمی دیگر نبود جناب مؤید الملک گفتند که من در این اطاق بجز اسم مبارک
ائمهٔ اطهار دیگر اسمی ندیدم بابای تکیه فرمود بجز این اسامی مکرر در دنیا دیگر
اسمی هست از وضع تکلم بابا و عقیده و صدق او همه را خوش آمد بعد از زیارت

صوفیه بکتاشیه از غلاة الشیعه
[illegible]

اطاق

اطاق ذکر رفتیم بتماشای مطبخ تکیه مطبخ تکیه بسیار بزرگ و معتبر است اولا
دوازده دیگ بزرگ باسم مبارک دوازده امام در دور مطبخ بر روی اجاقها گذارده
که بعضی آن دیگها بسیار بزرگ و بعضی بترتیب کوچکتر و ظروف مطبخ همه تمیز و پاک
و پاکیزه و جا بجای خود گذارده و قصاب و جاروکش و ناظر و آشپز و رئیس کارخانه
و مطبخ همه درویشند و هر کدام در خدمت علیحده رتبه و مقام دارند که باید درویش
از رتبه و مقام جاروکشی و طباخی باید زحمت کشیده کم کم درجه بدرجه بمقام ریاست
کل و بابائی تکیه برسد و در دههٔ عاشورا در جمیع این دیگها طعام پخته جمعیت کثیری
از شهر مصر بتکیه آمده همه را آنها غذا میدهند و در دههٔ عاشورا در تکیهٔ بکتاشی
تعزیه و ماتم حضرت سید الشهداء علیه السلام را خیلی محترمانه و با ادب میگیرند و
درویشها در آن ده روز ابداً آب نمیخورند و خنده و تبسم نمیکنند با وجود یکه درویشهای
بکتاشی شیعهٔ اثنی عشریه متعصب میباشند در مصر و ممالک روم بسیار محترمند
و مردم اعتقاد و ارادت باین سلسلهٔ علیه دارند باری در کریاس تکیه اطاق
دیگر بود که مهمانخانهٔ عمومی است در آن اطاق نیز لوحه‌ها و قطعه‌ها از خطوط بسیار
خوب که اسامی مبارک ائمهٔ اطهار و اشعار دیگر در مدح و اوصاف مبارک آنها است
در آن لوحها نوشته اند و در اطاق ذکر و سماع خانه بجز درویش و طایفهٔ مذهب
اثنی عشری جعفری دیگر کسی را راه نمیدهند چرا که اسم و رسم خلفای ثلاثه ابداً
در آن اطاق دیده نمیشود باری بابای تکیه فرمود که امروز نهار را در تکیه صرف
نمائید در اطاق مهمانخانه کلیمی بجای سفره آورده و خود بابا برخواسته با درویشها
سفره را انداختند و کرسی کوچکی در میان سفره گذارده مجموعهٔ بزرگی بر روی کرسی
گذاردند و نان بسیاری دور مجموعه چیدند و چند ظرف غذا بترتیب آورده همه را
با قاشق صرف نمودیم غذاها همه پاک و پاکیزه و تمیز و با سلیقه طبخ شده بود جناب
مؤید الملک وضع آنها را بسیار پسندیدند و حیدر بابا و بعضی از درویشهای
تکیه گوشوارهٔ حیدری بگوش انداخته بودند که او را گوشوارهٔ مجردی میگویند

یعنی درویش که بعد از دوازده سال در تکیه خدمت کرد و از امتحانات بیرون آمد
حالا اختیار داست که مقام و درجهٔ مجرّد را قبول نماید یعنی ممنوع شود و نتواند که
در عمر خود ابداً متأهل بشود و زن بگیرد و در اینصورت بابای بزرگ که شیخ المشایخ
سلسلهٔ بکتاشی است و متولّی و بزرگ بقعهٔ متبرّکهٔ حاجی بکتاش و پست بابا یک گوش
این درویش مجرّد را او سوراخ کند و گوشواره در گوش او بیاویزد که شکل اسم علی
در او باشد و آن گوشواره را حیدری میگویند و درویش مجرّد از درویشهای دیگر
معزّز و محترم است، سه نفر درویش بکتاشی که با ایران آمده بودند و بزیارت مشهد
مقدّس رفته بودند و در طهران منزل حقیر آمده بودند در تکیهٔ مصر حاضر بودند
از ملاقات یکدیگر شاد شدیم، درویش محمّد، و درویش محمود، و درویش علی، هر سه
در تکیهٔ مغارهٔ مصر در خدمت حیدر بابا خدمت مینمودند و هر کدام دستبر و مقام
داشتند، و مخارج تکیه ماهی صد جینه مصر است که پنج صد تومان ایران باشد
و مبلغ پانصد تومان را در هر ماه کسانیکه اخلاص و اعتقاد و ارادت و صدق
بسلسلهٔ علیّهٔ بکتاشی دارند نیاز می‌آورند مخصوصاً در مصر خیلی اعتقاد و ارادت
بدرویشهای بکتاشی دارند و بزرگان و طایفهٔ خدیو و پاشاهای مصر نیازهای
بزرگ برای تکیه همه وقت میفرستند و همه اوقات در تکیه معتقدین و مخلصین
بسیارند و با کمال ادب و احترام خدمت بابا میرسند و بی اذن داخل اطاق بابا نمیشوند
هر کس بتکیه میرود اوّل باید در منزل درویشها بنشیند بعد بخدمت بابا برسد
بادی بعد از سیر و تماشای تکیه و ملاقات بابا وداع نموده رفتیم بتماشای قبر
شافعی که محمّد بن ادریس نام دارد بقدر نیم فرسخ بشهر مسافت دارد گنبد و بارگاه
بزرگی برای او ساخته اند و ضریح دور قبر او چوبی و بزرگست و میل سنگی بالای
سر قبر اوست که تاریخ وفات شافعی را بر آن میل سنگ نوشته اند و هزاره گنبد
همه از سنگهای مرمر الوانست و دیوار و سقف گنبد نقاشی و با کتیبه‌هاست
و فرشهای بسیار خوب در زمین گنبد انداخته اند، بعد از تماشای گنبد و قبر

ذکر مقابر شهر مصر

شافعی رفتیم بدیدن قبر مرحوم ابرهیم پاشا پسر مرحوم محمّد علی پاشا جانبست یعنی
اطاقی است طولانی و عریض از سنگ تراشیده ساخته اند و بقدر پنجاه قبر از
اولاد خانواده و نبیره های مرحوم محمّد علی پاشا در آنجاست و چون ابرهیم پاشا
در زمان خود محمّد علی پاشا فوت شده است و سنگ قبر او را بدستور العمل محمّد علی
پاشا مرحوم سنگلاخ کتیبه‌ها نوشته و حجّاری بسیار خوب نموده اند و طلا و لاجورد
بسیار در روی آن سنگ بکار برده اند که قیمت گزاف و خرجهای بسیار صرف حجّاری
آن سنگ شده و سنگ قبر را مرتبه بمرتبه ساخته اند و بر روی هم گذارده اند که
ارتفاع سنگها بقدر چهار ذرع متجاوز میشود و طول سنگ قبر بقدر پنج ذرع و
در هر سنگی و کتیبهٔ سنگلاخ اسم خود را یک بیتی گنجانیده و ثبت نموده است
و اطراف گنبد و قبر ابرهیم پاشا و قبر شافعی قبور بسیاری از پاشاها و بزرگان و
مشایخ مصری هست که همه حیاطها و اطاقها و حجره‌ها و فانوسها دارد و شمعدانهای
نقرهٔ بسیار بزرگ در سر قبر آنهاست، بادی در بیرون شهر مصر بقدری گنبد
و مقبره و مقام هست که همهٔ آنها را عالی و بزرگ ساخته اند که حدّ ندارد بعضی
خراب و بعضی آباد است و در شهر مصر در جمیع کوچه و محلّه و گذرها مسجدهای
بزرگ و کوچک ساخته اند و همهٔ آن مسجدها مناره دارد و مسجدهای بزرگ را منارهای
بسیار بلند ساخته اند روزی در یک خط کوچه عبور مینمودم پنجاه مسجد شمردم
که اغلب مخروبه اند حالا بقدر دو هزار مسجد در شهر مصر موجود است که بعضی
از آنها خراب شده و بیشتر آنها آباد و معمور است و مدرسه نیز در شهر مصر بسیار است
و از برای هر سلسله از فقرا در شهر مصر تکیه‌ها هست که موقوفهٔ معتبر دارد که درویشها
در آنجاها می‌نشینند و آن تکیه‌ها رئیس و مرشد دارد، تکیهٔ نقشبندیّه، تکیهٔ رفاعی،
تکیهٔ خلوتی، تکیهٔ جلوتی، تکیهٔ گلشنی، تکیهٔ قادری، تکیهٔ مغربی، تکیهٔ شاذلی،
و بعضی تکایای دیگر، و بجز تکیهٔ بکتاشی که در بیرون شهر مصر است سایر تکایا
در اندرون شهر است، و غالب مردم مصر اهل اسلام اند یهود و نصاری نیز بسیار

ذکر بعضی اوصاف لباس زنان و مردان اهل مصر

دارد و هنوز طایفهٔ قبطی که بفرعون معتقدند در مصر موجودند و عمامهٔ اینها سیاه
رنگ است و اهل مصر لباسهای فاخر و البسهای ابریشمی لباس سفید و زرد و میپوشند
و یک پیراهن بسیار بلند آبی رنگ همیشه بر روی لباس خود در بر میکنند که لباسهای
خوب اینها در زیر آن پیراهن مخفی است گویا این برای اینست که گرد و خاک مصر
بلباس اینها نرسد و اکثر اهل مصر پای برهنه حرکت میکنند و چون هوای مصر بسیار
گرم و خاک او سوزنده است از اینجهة چشم اهل مصر بیشتر معیوب و کور است
و زنهای اهل مصر چادر سیاه بسر میکنند مثل چادرهای زنهای ایران و چادر
اینها از پارچههای قنا و یزا ابریشمی است خیلی براق و شفاف و نازک و نیز بیشتر
زنهای فلاح پای برهنه حرکت مینمایند و روی بند و نقاب زنهای مصر از روی
دهان بپایین است و چشم و گونههای زنها نمایانست و نیز روی دماغ زنها چیزی
مثل انگشتانه زنها چند عدد آویخته اند که دماغ اینها نمایان نیست و چادر را
هنگام راه رفتن و حرکت جمع میکنند بطوریکه جمیع لباس اینها نمایانست و زنهای
فلاح یعنی مصر یعنی زنهای رعیت بر روی لباس یک پیراهن بلند پوشیده اند و پای
برهنه در کوچه حرکت میکنند و هنگامیکه در بازار میآیند که برای عروس جهاز
بخرند در هر جای بازار که حرکت میکنند هلهله میکنند و سر نامیزنند یعنی هشو
میکنند پس همه اوقات در مصر عروسی هست و زنها در بازار و کوچه هلهله دارند
بازی کوچههای اندرون مصر بسیار تنگ و معوج بوده و خانهها را بطرز قدیم ساخته اند
و خانهها چهار طبقه و پنج طبقه است و بازارهای مصر بعضی مسقف و بعضی رو
باز است ولی اسمعیل پاشای خدیو که پدر توفیق پاشای خدیو حالیه است در
بیرون شهر مصر ششصد کوچه و خیابان جدید ساخته که تمام اطراف آن خیابانها
خانههای عالی و عمارتهای چهار طبقه ساخته اند مثل فرنگستان و کنار خیابانها درختهای
عقاقیا و درختها بانها هر جا نیکه چهار خیابان بهم متصل میشود حوض و فواره و
باغچهها قرار داده و روی عمارتها همه بخیابانهاست و حالا خانههای بیرون مصر

ذکر تصرف انگلیسها در شهر مصر

معتبرتر و گرانتر از خانههای اندرون شهر است و هر روز دو مرتبه کوچهها را آب پاشیده
و جاروب مینمایند و چراغ گاز در تمام کوچهها هست و آب نیل را با تلمبه از رودخانه
نیل کشیده در بیرون صاف کرده بجمیع خانهها قسمت میشود و در مصر از هر نوع
میوه در باغها و باغچهها یافت میشود انار و زرد آلو و گوجه و انجیر و نخل خرما و
موز و انگور و نارنگی و نارنج و لیمو و توت بعمل میآورند و بسیار درختهای گلها
در باغچههای مصر هست که در زمستان خزان نمیشود و نی شکر در صحرای مصر
بعمل میآید و خوشههای ذرت مصر بسیار بلند میشود و دانههای او درشت
و نان مصر بسیار خوبست و نیز برنج مصر بسیار سفید و لطیف میشود٭ بازی
بعد از اغتشاش اعرابی پاشا و خرابی اسکندریه و عزل اسمعیل پاشا خدیو مصر
و خدیو نمودن توفیق پاشا پسر اسمعیل پاشا را از آن مدت تا بحال ده فوج سرباز
انگلیس در مصر در سربازخانهها و قلعهٔ مصر منزل دارند و کلی اختیار حکومت مصر
و امر و نهی با انگلیسهاست و از برای توفیق پاشای خدیو همان یک اسمی است تحکم
و اختیار کامل در امر خدیوی و حکومت مصر ندارد محاکمات کلی باید با اطلاع رئیس
انگلیس باشد و انگلیسها نه اینکه تصرف در حکومت و ملک مصر نمایند میگویند
بودن ما و افواج ما برای اینست که شهر مصر امنیت داشته باشد و اغتشاش
بهم نرسد و ملت ما آسوده باشند هنوز صریح نمیگویند که مصر بتصرف ماست
و ما بکلی مصر را تصرف خواهیم نمود اگر این حرف را بزنند دولتهای دیگر متعرض دولت
انگلیس میشوند نه اینکه خود مصری و رومی بتوانند از عهدهٔ انگلیسها برآیند
بازی همیشه ده فوج سرباز مسلح و مکمل جوانهای شجاع با لباس ماهوت قرمز تربیت
یافته منظم انگلیس در شهر مصر و اطراف مصر حرکت میکنند٭ تجار ایرانی که در
مصر توطن و توقف دارند و خیلی معتبر میباشند٭ حاجی محمد حسن کازرونی٭
حاجی میرزا رفیع مشکی اصفهانی٭ حاجی میرزا فضل الله شیرازی٭ حاجی آقا بزرگ
شیرازی٭ و جمعی دیگر تجار معقول ایرانی در مصر هستند که اینها کلا در بیرون

شهر در محلهٔ عباسیه و خیابان باغ شبرا خانه و عمارت و سراهای خوب دارند
که در ایران این نوع عمارتها کسی ندارد و عمارتهای میرزا اسدالله شیرازی دیدنی
مجلل و مفروش و اسباب و آینه‌ها و چلچراغها و میز و صندلیها، و آقا سید
علی یزدی که از تجار ایرانست آدم بسیار خوب معتبریست، بقدر چهارصد نفر
تجار و کسبه در شهر مصر و بیرون مصر از اهل ایران هستند که مردمان معتبرند
و حاجی میرزا حسین حکیم کیلانی که در سفر قبل سابقهٔ آشنائی با او داشتم حالا
مدت بیست سال است که در مصر صاحب عیال و خانه است و مشغول طبابت
و جراحی و علاج درد چشم است و در مصر مشهور و معروف است و بسیار آدم
متدین و درست و با اخلاق حمیده و در این مدت که در صفحات خارجه مانده
و با هر گروهی مراوده و آمیزش داشته ابدا در عقیده و حالات و خلل هم نرسیده
و در دین و مذهب خود متدین و مستحکم است و نماز را بوقت میگذارد و هر روزه
مریض و علیل و چشم درد بمنزل او می آیند، جمعیت مصر هشتصد هزار که سیصد
هزار آن عیسوی مذهبند باری روز شنبه ۲۵ شهر ربیع الثانی وقت غروب از مصر
حرکت کرده در استاسیون محطه حاضر شدیم تجار ایرانی کلا برای وداع و خدا
حافظ با جناب مؤید الملک حاضر بودند با هم وداع نموده در کالسکه بخار نشسته
حرکت نمودیم و کالسکه بخار که از مصر باسکندریه حرکت میکند دو نوع است،
یکی بطول شش ساعت میرود و در هر شهر و منزلی در بین راه می ایستد، و نوع دیگر
اکسپرس است که مدت سه ساعت از مصر باسکندریه میرود و قیمت و کرایه
این گرانتر است، باری کالسکه دو سه جا بقدر دو دقیقه توقف نموده مثل برق
و باد حرکت کرده سه ساعت از شب گذشته وارد اسکندریه شدیم، چون جناب
نصر افندی از جناب مؤید الملک تا اسکندریه همراه آورده بودند از وضع اسکندریه
و منازل و مهمانخانه آنجا اطلاع کامل داشته منزل را در کران هوتل در جنب
میدان منشیه که میدان معروف اسکندریه است منزل نمودیم روز را با جناب

مؤید الملک و نصر افندی بحمام رفته و چه حمامی که تمام فرش و دیوار آن از سنگ
مرمر صیقلی و اطاقها و خلوتهای با صفا و تمیز و خدمتکارهای او خوب و اطاقها
همه پادروان حمام را حمام ظبطیه میگویند که بهترین حمامهای اسکندریه است
و در همان روز ولیعهد دولت ایطالیا بمحض سیاحت مصر و این صفحات وارد
اسکندریه میشد کوچها و محل عبور او را بیدقهای سرخ و زرد و الوان مختلف کوچها
و بامها کشیده و جمعیت زیادی در دروازه‌ها و کندرها برای تماشای ورود او ایستاده بودند
تا آنکه وارد اسکندریه شد و توپها برای ورود او انداختند، باری شهر اسکندریه
بسیار شهر با صفائیست مثل شهرهای فرنکستان ساخته شده کوچهای وسیع
و خانهای عالی و دکانها از همه قسم آراسته و عمارتها از سنگ تراشیده و از آثار
قدیم که در اسکندریه است میل سنگی است که بر روی یک بلندی آن میل را نصب
نموده و برپا داشته اند میل سنگ یکپارچه و شصت ذرع ارتفاع دارد و دو بسط تمام
شبیه است و هنوز صیقل و شفافی در آن سنگ موجود است ولی معلوم نیست
که آن ستون را برای چه برپا کرده اند و آنرا میل اسکندر میگویند و مقامیست
در آن نزدیکی که مقبره و گنبد و بارگاه حضرت دانیال پیغمبر و حضرت لقمان
حکیم در آنجاست نماز ظهر و عصر را جناب مؤید الملک و حقیر در مقام دانیال خواندیم
وضع مقبره مثل زیر زمین است که بقدر بیست پله از زمین گود تر او قبرها ضریح
و صندوق دارند و در جنب مقبرهٔ دانیال مسجد و مقبرهٔ سعید پاشا که پسر مرحوم محمد
علی پاشا بوده که هفت سال خدیو مصر بوده و پرت سعید را در زمان او گشوده اند
و طرعه که او را محمودی میگویند و محمد علی پاشا در زمان سلطان محمود آن طرعه را
از نیل جدا نموده باسکندریه آورده از آنجهة طرعهٔ محمودی مینامند باغ و باغچهها
با صفا و خانهای بسیار عالی خوب در کنار آن طرعه ساخته اند و طرعه بقدری
بزرگست که کشتی کوچک در آنجا کار میکند و اسمعیل پاشا در میدان منشیه مجسمه
مرحوم محمد علی پاشا را از فلز ساخته و سوار بر اسب بزرگی که او را نیز از فلز ساخته اند

ذکر مجسمهٔ محمد علی پاشا

نموده است وصورت وشکل آن مجسمه شکل آدم پیر مرد شجاعی که عمامه
بر سر دارد ولباده که آستر او پوست است در بر دارد وشمشیری در کمر
بسته وآن مجسمه را سوار نموده بر روی ستون سنگی نصب نموده اند وشهر
اسکندریه بسیار جای باصفائیست ودر لب دریا واقع است واز جمیع
فرنگستان وینکی دنیا وروم وهند کشتی باسکلهٔ اسکندریه می آید ودر هنگام
جنک ونزاع اعرابی پاشا انکلیسها از کشتی توپ انداخته اند وبسیار
از عمارتها وخانها وبازار شهر اسکندریه را خراب نموده اند والواط واوباش
اردوی اعرابی پاشا نیز بسیار از خانها ودکاکین معتبر را غارت کرده اند وبعد
آتش زده اند میدان منشیه شهر اسکندریه که بهترین جاهای آنجاست و

ذکر میدان منشیه اسکندریه

اطراف آن میدان خانها وعمارتهای عالی داشته بکلی خراب کرده وسوزانیده اند
ولی حالا اخیلی بهتر از پیشتر از نو میسازند وتعمیر مینمایند، ودر اسکندریه تجار
ایرانی بسیارند که بهر جا معامله وداد وستد مینمایند ودر اسکندریه ومصر
غالی وغالیچه وکلیم ایرانی از هر نوع بزرک وکوچك وکهنه ونو بسیار در دکانها
وخانها بود که بقیمت کران خرید وفروش میشود وهمهٔ آن تجار بدیدن وخدمت
جناب مؤید الملك آمدند، وحاجی عبد الغفار تاجر تبریزی که مدتهاست در
اسکندریه تجارت وتوطن دارند وبسیار آدم درست وبادیانت ومعقول
میباشند وبا همه تجار معامله وداد وستد دارند وعیال واولاد وکسان
او در کاظمین علیهما السلام توطن دارند مکر یك پسر بزرك او که میرزا عبد الله نام
دارد که دارا ودانای زبان عربی فصیح وفرانسه وفارسی وترکی میباشد و
الحق خوب جوان نجیب یافته معقولیست چون برای رفتن بفرنکستان مترجم
وزبان دان لازم بود جناب مؤید الملك اظهار اینمطلب را بحاجی عبد الغفار
نموده حاجی عبد الغفار با کمال نجابت ومعقولیت همراهیت میرزا عبد الله
پسر خود را قبول نمود که همراه جناب مؤید الملك بمترجمی داده بفرنکستان

بروند نذکرهٔ جهاز نود را از برای میرزا عبد الله کرفته روز سه شنبه ۲۳
از اسکندریه حرکت نموده وارد جهاز شدیم حاجی عبد الغفار پدر آقا میرزا
عبد الله وشیخ نصیر افندی وجمعی از ایرانیان که بمشایعت تا بجهاز آمده
مراجعت باسکندریه نمودند چهار ساعت بغروب مانده جهاز از اسکله
اسکندریه حرکت نمود چون از بمبئی بر سویس ومصر واسکندریه وبوندیزی که
اول خاك ایطالیاست تذکره جهاز وکالسکه راه آهن را یکسره کرفته بودند
وتنخواه را وکرایه را تمام وکمال یکدفعه داده بودند حالا نیز جهازیکه از اسکندریه
ببرندیزی میرود از همان کمپانی است که جهاز او را از بمبئی تا بسویس سوار شدیم
این جهاز نیز بسیار پاك وپاکیزه وخوب است جناب مؤید الملك وحقیر در نمرهٔ
اول جهاز در دو اطاق نزدیك هم منزل داریم ومیرزا عبد الله وعلی قلیخان در نمرهٔ
دوم در پهلوی هم منزل دارند ولی بیشتر اوقات بمنزل ما آمده صحبت میداریم
شب اول را جهاز در دریا خوب حرکت کرد وبحمد الله خوش کذشت شب دوم
پناه بر خدا چنان دریا انقلاب وتلاطم بهم رسانید که خدا بکسی قسمت نکند موجها
بر روی موجها باد وطوفان بکمال شدت کشتی با آن بزرکی وعظمت همچون
پوست کردو بر روی آب حرکت میکرد موجها از دریا بهوا میرفت بقدر کوهی
واز موجها در سطح کشتی میریخت بعضی بعضی وشدید وصداها میکرد که کویا
عمارتهای هفت مرتبه را خراب میکند ودرب واسباب وچراغ وظروف کشتی را
بهم خورد میکرد ومیشکست وتماشای بدنه کشتی چنان تکان میخورد ومیلرزید
که در هر دقیقه شخص کمان میکرد که حالا کشتی خورد میشود وعمله جات کشتی فرصت
آن نمیکردند که بحفظ نمره واطاقهای کشتی بپردازند همه را مشغول بباد بان
وحفظ دکل وراستی ودرستی بالای کشتی بودند وچند مرتبه موجهای بزرك
بر روی کشتی ریخت وآب بسیار داخل اطاق بزرك جهاز شد بطوری موجهای
قوی حرکت میکرد که بکاهی از دریا در روزنهٔ نمره منزل جناب مؤید الملك داخل

نمره افتاده بطوری کشتی کج و معوج میشد که شخص ابدا نمیتوانست بایستد
یا بنشیند حتی بر روی تختی که جای خواب بود و خوابیده بودم چند دفعه نزدیک
بافتادن شدم حالت عقل و هوش و تکلم برای کسی نمانده بود؛ و چند نفر زن
فرنگی در نمره کشتی منزل داشتند که هنگام انقلاب کشتی و آب آمدن در اطاق
نمره زنها از اطاق بیرون آمده وحشت نموده داد و بیدادها و صداها و گریه‌ها
میکردند و میترسیدند باز قدری آرام میشدند باز موجی دیگر که بکشتی میرسید
و کشتی منقلب میشد باز زنها از منزل بیرون میدویدند و صداها بلند
کردند ولی در آن شب کسی ملتفت کسی نمیشد از دو ساعت از شب گذشته تا
نزدیک صبح دریا انقلاب و طوفان داشت و بحمدالله تعالی صبح دریا آرام
گرفت و این دریا را دریای سفید میگویند و در شب انقلاب دریا علی قلی
خان و میرزا عبدالله از خوف و واهمه از نمره خود بمنزل حقیر آمده بودند و
نتوانستند مراجعت نمایند شب را در نمره در نزد حقیر ماندند تا صندوق علی
قلیخان که در منزل خود تنها مانده عملجات جهاز در او را گشوده مبلغ یکصد و
هفتاد تومان تنخواه امپریال از صندوق بیرون آورده و زنجیر طلائی که از
ساعت بود او را نیز برداشته بودند یعنی زنجیر را از صندوق بیرون آورده
گویا بعد پشیمان شده در لفافه روی صندوق گذارده بودند؛ باری بعد
از سه روز و سه شب جهاز در دریا حرکت کرده روز جمعه ۲ شهر ربیع الثانی
جهاز وارد اسکله شهر برندیزی رسید شکر خدا بجا آورده جان تازه سلامت
بردیم الحمد لله رب العالمین؛ باری هنگام بیرون آمدن از جهاز اسبابها و صندوقها
را که از جهاز عملجات کشتی بیرون می‌آوردند و در سطح جهاز میگذاردند
زنجیر ساعت طلائی از جوف لفافه صندوق علیقلیخان افتاد علیقلیخان خود
برداشت و گفت زنجیر از کیست هر کس ایستاده بود گفت از من نیست زنجیر را
بناظر کشتی دادند و بجمیع کسانیکه در کشتی بودند نشان دادند کسی نگفت که زنجیر

ذکر اضطراب و انقلاب کشتی در دریای سفید

از من

از من است تا زنجیر را نزد ما ها و علیقلیخان آوردند که هرگاه زنجیر از شما هاست
بگیرید ما ها گفتیم از ما نیست ناظر کشتی زنجیر را ضبط نمود و ما از کشتی
بیرون آمده وارد شهر برندیزی شده در یک مهمانخانه که لب دریاست
منزل نمودیم و نهار صرف نموده من و میرزا عبدالله و علیقلیخان قدری در
شهر برندیزی در کوچه و بازار گردش کرده وضع شهر و عمارات و کوچه‌های
آنجا را دیده قدری پرتقال خریدیم و بمنزل مراجعت نمودیم؛ و در آن مهمانخانه
شخص یهودی تاجری با زن و عیال از تجارت فرنگستان مراجعت نموده به
اسکندریه که وطن او بود مراجعت مینمود و زبان ترکی و عربی میدانستند
قدری با هم نشستیم و سؤال و جواب را از آنها نموده دو ساعت بغروب مانده
از برندیزی تذکره راه آهن گرفته در کالسکه نشستیم و آن یهودی دختری داشت
مارگریت نام که زبان عربی و فرانسه و ترکی و عبرانی و دو زبان دیگر میدانست
و بسیار با کمال و وجاهت و ملاحت بسن هفده سال و میخواست عروسی کند
یعنی هنوز شوهر نگرفته بود و مادر او بسیار زن معقوله بود و تلگرافی که جناب
مؤید الملک بنظر آقای وزیر مختار پاریس نمودند برای اطلاع ورود خود بپاریس
همان دختر مارگریت بخط فرانسه نوشت و در همان دو ساعت وقتی که در برندیزی
در هوتل توقف نمودیم شخص یهودی با زن و دخترش خیلی محبت و مهربانی نمودند

روز جمعه بیست و ششم شهر ربیع الثانی سه ساعت بغروب مانده

از شهر برندیزی بکالسکه راه آهن نشسته بطرف تورن رفتیم؛ شهر برندیزی لب
دریاست و اسکله کشتیهای معتبر بزرگ است و کشتی هر دولتی بدانجا می‌آید و جزو مملکت
ایطالیاست و سکنه آنجا کلا عیسوی مذهب میباشند عمارت و خانه و کوچه‌های خوب
دارد ولی هنوز مثل سایر شهرهای ایطالیا آباد و معمور نشده است و شهر خیلی
بزرگ نیست و هوای آنجا معتدل است از شهر برندیزی تا بشهر تورن که مسافت یک
شب و یک روز کالسکه راه آهن حرکت میکند راه کالسکه از لب دریاست که دریا

ورود ما بشهر برندیزی

طرف شمال را واقع است و طرف جنوب راه از برندیزی تا بر نودزین جمیع صحرا و کوه
و درّه‌ها همه زراعت و اشجار است و بعضی جاها بیشتر اشجار درخت انکور است که
زمین را بطور نهر و جوب مانند ساخته اند و درخت انکور را در وسط نهرها نشانیده اند
ولی درختهای انکور انجا بسیار کوتاه و بار بکیست ولی درختها را خیلی بقاعده و مستقیم
نشانیده اند و در بعضی جاها اشجار انجا درخت توت کرم ابریشم است که درختها را
بطور خیابان نشانیده اند که هر خیابانی سی ذرع و چهل ذرع بتفاوت فاصله
دارد و از هر درختی بدرخت دیکر چهار ذرع فاصله قرار داده اند و نیز پای هر درختی
یك درخت انکور نشانیده اند و شاخه‌اش را تا اخر ساقه درخت برده اند و نیز شاخه
و برکه درخت انکور را دو سر تا برهم پیچیده از بالای ساقه درخت توت بدرخت دیکر
برده اند که خوشهای انکور از فاصله درختها اویزان و نمایانست و فاصله خیابانها
و درختها را انچه زمین است زراعت کندم و جو و ذرت و لوبیا و باقلا نموده اند
و زمین زراعت را چنان صاف و مسطح نموده اند که ابدا پستی و بلندی و اعوجاج
ندارد و نهرها و کرد و ها را از طول خیابان ساخته اند و خیابانها هم بعضی ده هزار
ذرع و دو هزار ذرع و پانصد ذرع بتفاوت طول دارد و مرزهای کرد و ها و جوبها
که از طول خیابانست بخط مستقیم کشیده شده و ساخته اند و دیکر انکه چون زمین
ایطالیا ابخیز است و تخم زراعت در زمین اب نا کرمیپوسد لهذا زمین را دو ذرع
فاصله مرز و جوب ساخته که مرز ان دو ذرع است و جوب ان نیم ذرع و زراعت را
در روی مرز میکارند و ابهائی که از زمین نشر میکند در جوبهای پهلوی مرزها
جمع شده از پایین زمینها و زراعتها داخل رودخانه میشود و زراعت و اشجار انجا
ابدا اب نمیدهند و بعضی زمینها را اشجار سیاه درخت نشانیده اند از قبیل
سیب و فندق و الو و کوجه و کلابی و الو و نیز اشجار سیاه درخت را بطرز خیابان که هزار
ذرع طول و سی ذرع عرض دارد نشانیده اند و باز پای هر درختی بطوریکه ذکر
شد یك درخت انکور نشانیده اند و بساقه درخت برده و از درختی بدرختی دیکر

کشیده

کشیده اند و نیز خیابانها همه زراعتست و خانه و عمارتهای رعیتی در وسط
خیابانها یا در سر خیابانها در کمال خوبی و امتیاز ساخته شده و خانهای رعیتی را
همه جدا جدا از همدیکر ساخته اند و نزدیك هم ساخته نشده برای انکه در یکجا
کثافت جمع نشود و هوا متعفن نکردد و خانهای رعیتی را همه با سنك تراشیده
و اجر و کچ ساخته و سفیدکاری نموده و دو سه طبقه ساخته اند و درها و اطاقها
با سلیقه و از شیشه است و اطراف خانها را بیدستان و چمنهای باصفا و
سایبانهای بسیار خوب ساخته و ترتیب داده اند که کویا این خانهای رعیتی
هرکدام کوشك و عمارت مخصوص پادشاهی است و نیز عمارت و کوشك اربابی
در انجا بسیار ساخته شده بعضی در جلو عمارتها و کوشکها خیابانهای بسیار
طولانی که همه از سرو و چنار است ساخته اند و انچه صحرا بنظر می اید از کوه و تپه
و درّه و دشت همه باغ مشجر و زمین زراعت و خیابانهای مستقیم و نهرهای جاری
و ابشارهای باصفا و نشیمنکاههای خوبست و راهها و معبرکاهها انچه در دشت
و کوه واقع است همه را سنك و ریك ریخته و کوبیده و سخت کرده اند که عرابه
و کاوی در همه صحراها بسهولت حرکت مینماید و نیز راه پیاده روی که در زمینها
و کوهها ساخته شده همه را بقاعده ساخته اند که در عبور و مرور پای شخص
بکل الوده نشود و نیز پلهای بزرك و کوچك در سر هر رودخانه و نهر و جوب را
ساخته اند و خط راه اهن که در این صحرا و دشت حرکت میکند اطراف راهها
خیابانها و درختها نشانیده و کل کاریها نموده اند از شهر برندیزی تا بشهر نودزن
که دویست فرسخ مسافتست جمیع راهها را بطوری که ذکر شد اباد و معمور است
که کویا تمام این دویست فرسخ یکباغ عالی معمور بیست ٭ سر ساعت از شب کذشته
وارد نودزن شده در هوتل نزدیك راه اهن منزل نمودیم ولی تعریف و توصیف
اطاقها و منزلکاههای ان هوتل بوصف نمی اید از جهت اسباب خواب و صندلی
و فرش و چراغ وغیره وغیره ٭ شهر نودزن از شهرهای پای تخت قدیم ایطالیا

ذکر وضع [illegible]

صفت عمارات و خیابانهای شهر تورن

بوده شهر بسیار بزرگ تمیز و پاکیزه ایست خانه و عمارتهای کلاً از سنگ تراشیده
ساخته اند و عمارتهای همه چهار طبقه و پنج طبقه بر روی هم ساخته اند و مرتبهٔ تحتانی
عمارات شهر دکان و بازار است و جلو بازارها ایوانها ساخته شده که ستون و
پایه‌های آن از سنگهای تراشیده است و کوچه و خیابانهای وسیع دارد و در
کوچها دو ردیف و چهار ردیف درخت نشانیده اند و نیمکتها و صندلیها
در زیر درختها گذارده اند که هر کس بخواهد بر روی آنها می‌نشیند و کوچه و
خیابانهای شهر تورن بیشتر قرینه و مقابل هم ساخته شده کوچهای وسیع
مقابل هم و کوچهای تنگ نیز رو بروی هم ساخته اند و در بعضی از میدانگاهها
مجسمه‌های سلاطین و سرداران ایطالیا را از سنگ تراشیده یا از فلز ریخته اند
و بر روی سنگی نصب نموده اند برای یادگار و نیز بعضی مجسمه‌های سردارها
و کسانیکه در شیر جنگ بوده اند یا در جنگ فتحی نموده اند در سر کوچها و میدانها
گذارده اند و در شبها در کوچها چراغ گاز بسیار روشن مینمایند و مخصوصا
در شهر تورن چراغ برق که او را الکتری میگویند بسیار است لوله چراغ برق را
از سر کوچها گذرانیده و چراغ یعنی حباب چراغ را در وسط کوچه آویزان نموده اند
که نور آن چراغ همه کوچه و دیوار و عمارت و خانه اطراف را روشن کرده و بقدری
روشنائی دارد که گویا هوای شب تاریک مثل روز روشن است بیت

جانا ادبست که در حضرت یاری — گوئیم که ما خود شب تاریک ندیدیم

هر بیست ذرع فاصله یک چراغ برق در میان کوچه آویزانست و نیز در هوتلها
و منزلگاهها و میدانها همه از چراغ برق است و در شهر تورن هوتل یعنی مهمانخانه
و منزلگاه متعدد بسیار خوب دارد که همه اطاقهای مهمانخانها مفروش و با اثنیه
و اسباب و لحاف و چراغ و صندلیها است و اهل آنجا کلاً عیسوی مذهب و
کاتلیک میباشند استاسیون یعنی جائیست که راه آهن در آنجا مکث میکند
و می‌ایستد و مردم شهر در آنجا می‌آیند و براه آهن می‌نشینند و بجاهای دیگر میروند

کیفیت راه آهن [illegible]

و حرکت مینماید و اطاقهای انتظار در پهلوی استاسیون ساخته اند از برای
واردین از برای هر درجه و هر نوع اشخاص اطاق علیحده موافق شأن آنها
ساخته اند باری تفصیل استاسیون را در جای دیگر ذکر و شرح خواهم داد
در شهر تورن استاسیون بسیار خوب دارد و در وسط شهر واقع است از
شهر تورن خط راه آهن که بسمت فرانسه میرود بقدر ده فرسخ از شهر تورن
که گذشته راه آهن از دره و کوههای مرتفع حرکت مینماید و هر جا که خط راه به
کوه بلند و جاهای سخت رسیده کوه را سوراخ کرده اند و کالسکه از سوراخ
کوه عبور مینماید در آن کوه و دره‌ها بقدر سی موقع هست که کوه را سوراخ
نموده اند که هر موقعی بقدر پنج دقیقه و ده دقیقه و پانزده دقیقه مسافت است
که کالسکه بخار از آن سوراخها عبور مینماید یک موقعی است که بقدر سی دقیقه
مسافت کوه را سوراخ نموده اند که شش فرسخ راه میشود و در توی سوراخها
و راههای کوه چراغها نصب کرده اند که همه وقت میسوزد و روشن است
هنگام رفتن کالسکه بخار در توی سوراخهای کوه درهای کالسکه را می‌بندند
که دود داخل نشود و چراغ کالسکه را روشن مینمایند که هوای کالسکه از شب
تاریک تر میشود و با وجود اینها دود و بخار بکالسکه داخل میشود و در این پستی
و بلندی کوهها که کالسکه راه آهن عبور میکند راه را چنان هموار ساخته اند
که از برای کسیکه در کالسکه بخار نشسته معلوم نمیشود که به بلندی میرود یا به پستی
ولی از خارج که نگاه میکند می‌بیند که چند راه از پستی به بلندی کوه آمده اند
یا از بلندی کوه به پستی رفته اند و از شهر تورن تا اول کوه و دامنه و بلندی
کوه منزلگاهها و استاسیون و جاهای خیلی باصفا ساخته اند و نیز هر نیم فرسخ
فاصله قصبه و آبادیهای خیلی معتبر در راه بود که اسم آنها ذکر نشده و در این کوه
و درها چه عمارتها و چه جنگل و چه باغها از هر نوع درخت همه را با سلیقه و
بقاعده نشانیده اند و تا بقدریکه در دامنه کوهها بشود درخت نشانیده

زراعت نمود کوتاهی ننموده اند وخانهای رعیتی نیز از بالای کوه ودامنهٔ کوه
ودر وسط درّها ودر کنار رودخانها ساخته اند وخانها را بقدری خوب و
قشنک ساخته اند که کویا یک کوشک سلطنتی است از شهر تفلیس تا بشهر پاریس
که دویست فرسخ راه است وکالسکهٔ راه آهن بکشبانروز این مسافت را طی میکند
صحرا وکوه ودرّها ورودخانها کلاً آباد ومعمور وپر درخت وزراعت وباغات
میوه جات وجنکلهای دستی وخیابانها وجادّهای مستقیم که یک ذرع زمین بی
زراعت دیده نمیشود، باری از شهر برندیزی تا بشهر تورن واز شهر تورن تا
بپاریس که چهارصد فرسخ راه است راه آهن که عبور مینماید هر یکفرسخ ودو
فرسخ فاصله بیک شهر وقصبه بسیار نزدیکی عبور مینماید که این شهر وقصبه‌ها
چنان آباد ومعمور است که کویا قطعه از شهر پاریس است ونیز این مسافت چهار
صد فرسخ راه که ذکر شد از صحرا وکوه ودرّها آنچه بنظر میامد تمامًا آبادی و
چراغ وباغ واشجار وخیابان ودار بست وچفته‌های انکور وهر نوع زراعت
بود وابدًا دیوار وحد وحدود از برای زراعت وباغات قرار نداده اند باری

روز دوشنبه بیست ونهم شهر ربیع الثانی سنه ۱۳۰۴

اوّل صبح وارد استاسیون شهر پاریس شدیم واز کالسکهٔ بخار پیاده شده با
جناب مؤید الملک ومیرزا عبدالله وعلیقلیخان سوار کالسکهٔ اسبی شده وارد
هوتل ده بلوی شدیم قدری مکث نمود سر وروی را شسته وضو کرفته نماز خواندیم
چون جناب نظر آقا وزیر مختار از ورود جناب مؤید الملک خبر نداشت وتلکرافی
که از برندیزی زده بودیم نرسیده بود حقیر با میرزا عبدالله بکالسکه نشسته رفتیم
بسفارتخانه منزل جناب فخامت نصاب نظر آقای عیسوی وزیر مختار ایشان را
ملاقات نموده باز باتفاق جناب وزیر مختار بهوتل ده بلوی آمدیم جناب وزیر
مختار با جناب مؤید الملک ملاقات نموده باز باتفاق همدیکر رفته در منزل
جناب وزیر مختار نهار صرف شده شب را در همان هوتل بسر برده حاجی محمد میرزا

نایب اوّل سفارت ایران مقیم پاریس منزلی در قرب سفارتخانه برای جناب
مؤید الملک اجاره نموده **روز سه شنبه سلخ ماه** وارد آن منزل شدیم منزل در
خیابان ایما دتومازستن وکوچهٔ نوتن بود در مرتبهٔ اوّل پنج اطاق ویک مطبخ
که یک اطاق برای نشیمن ویک برای دوستان ومردم که آن اطاق را سالون میکویند
با جمیع لوازمات از فرش وپرده وصندلیها ونیمکت مخمل وآینه‌های دو ذرعی
وچل چراغ وساعت وشمعدان واسباب بخاری ومیزهای متعدد اطاق
دیکر اطاق غذا خوریست که او را سالهٔ مانژه میکویند که آن اطاق نیز فرش
وپرده وصندلی ومیز بزرک برای غذا خوردن کذارده اند وآنچه ظروف چینی
وبلور که از برای هر نوع غذا وشربت وچائی لازم باشد قابها ودوریها و
کاسها وپشقابهای متعدد مختلف وتنکها واستکانها از هر قبیل وفنجان
ونلبکی وقوری در آن اطاق حاضر ومهیا بود واطاق دیکر مخصوص برای
خوابست که آنجا نیز با فرش وپرده ومیز وصندلی وتخت مخصوص برای
خواب کذارده اند وتوشک ولحاف ومتکای متعدد موجود دارد واطاق
خواب نیز آینه‌های قدّی بلند که بر روی بخاری نصب نموده اند وصندوق
چوبی برای اسباب کذاردن وجعبه وقوطیها برای کتاب وکاغذ ومیز دیکر که
ظرف ادرار دراو مخفی نمایند که شب وروز برای ادرار محتاج بخارج رفتن نباشند
وهمچنین اطاق مطبخ با جمیع ملزومات ومایحتاج که در آشپزخانه لازم است موجود
بود با یکحوضچه ویک لولهٔ آب روان متصل که دایما در مطبخ حاضر است که هر وقت
شیر لوله را باز نمایند آب روان جاری میشود، وکرایهٔ این منزل در ماهی پانصد و
پنجاه فرانک بود که قریب هفتاد تومان پول ایران میشود، باری آقا میرزا سید
حسینخان حکیم کاشانی که مدّت دو سال تمام است برای تحصیل علم طب وکحّالی
از جانب دولت ایران بپاریس آمده اند در آنجا دیده شد، جناب فخامت نصاب
نظر آقای وزیر مختار دولت علیهٔ ایران که مدّت بیست سال است در شهر پاریس

ذکر صفات و اخلاق اجزای سفارتخانه ایران در پاریس

مفهمند و حالا صاحب پنج پسر و یك دختر میباشند و عیال جناب وزیر مختار
اصلا کرجی میباشند و از نجباء و محترمات کرجستان بوده اند جناب وزیر
مختار اصلا اهل ارومیه آذربایجان ولی سالهای سال در فرنکستان
تحصیل نموده و تربیت یافته و از علم پلتیك دولتی اطلاع کامل یافته
عیسوی مذهب و ارمنی کاتلیك میباشند و در مذهب و آئین خود بسیار
متدین و معتقد و راست و درست و آئین قواعد و قانون مذهبی خود را
ابدا از دست نمیدهند و کیش و آئین خود را بکمال اعتقاد در دست دارند
و در روزهای یکشنبه و اعیاد در فتن بنماز کلیسا را ترك نمینمایند و نیز عیال
ایشان با کمال عقیده قانون مذهب خود را در دست دارند و با عفت و عصمت
در شهر پاریس حرکت کرده اند و با اعیان و اشراف و رؤسای دولت و ملت دید
و بازدید و آمیزش دارند و بطور خوبی و دیانت و درستکاری در پاریس
جلوه نموده اند و جناب وزیر مختار الحق بقدری دولتخواه و دولت دوست
و شاه پرست و خیرخواه است که ما فوق آن متصور نیست و حفظ الغیب دولت
و ملت و مذهب و آئین مملکت ایران را چنان مینمایند که گویا از متعصبین ملت اسلام
دقیقه از مراتب و حمایت و جانب داری دولت کوتاهی ندارد و سفارتخانه و
منزل و اسباب و مبل و ملزومات سفارتخانه را بسیار مجلل و خوب نگاه میدارند
و برای شان سفارت نوکر و کالسکه متعدد دارند و نهار و شام خود را
در منزل با احباب و دوستان صرف مینمایند و با سخاوت و با علو طبع مشتمل با
غذاهای ایرانی از پلو و خورش و حلوا و ماست و کشك بیشتر اوقات در
میز خود حاضر مینمایند و چای و شربت و قهوه خوب در منزل طبخ مینمایند
اسامی پسرهای جناب وزیر مختار ۱ یوسف خان ۲ اردشیر خان ۳ سلیمان خان
۴ قهرمان خان ۵ کرکین خان، دختر که از همه کوچکتر است نام او مریم است
نوکرهای ایشان یکی لوئیز نام دارد که سالهای سالست در سفارتخانه خدمت

ذکر اسامی ایرانیان که در پاریس [illegible]

نموده از زمان مرحوم فرخ خان امین الدوله تا بحال ولی هنوز فارسی نمیدانند
فقدری میفهمد و از اهل فرانسه و عیسوی مذهب است، دیگری الکسندر است
یعنی اسکندر و از اهل پاریس است و جوان زرنگی است، دیگری پیر نام دارد
از اهل ارومیه است و ترکی تکلم مینماید و بسیار جوان خدمتکاریست، نایب
اول سفارت نواب والا حاجی محمد میرزا پسر مرحوم اسدالله میرزای نایب الایالة است
مدت دو سالست که در پاریس در سفارتخانه در خدمت جناب نظر آقای وزیر مختار
مشغول امورات سفارت میباشند و تحصیل زبان فرانسه را بسیار خوب کرده
کرده اند و حالا نیز در مدرسه مخصوص در علم فقه و محاکمات و مرافعه تحصیل
مینمایند و با اعیان و اشراف و بزرگان پاریس و سفرای خارجه کلا آشنائی
هم رسانیده اند و در جمیع دعوتها و مهمانیها و بالهائی که آنها میدهند شاهزاده
حاجی محمد میرزا را اخبار داده در آن مجلس حاضر میشود و الحق خوب میتواند از
عهده معاشرت با آنها بر آید و صاحب اخلاق حمیده و حالات خوب میباشند
حسینقلی خان نواب شیرازی که مدت دو سال در هندوستان تحصیل زبان
انگلیسی نموده و مدت سه سال در شهر لندن برای تحصیل زبان توقف نموده
و یکسال در شهر پاریس مانده و زبان فرانسه را بسیار خوب فرا گرفته اند و
الحق بسیار جوان معقول آراسته ایست اکثر اوقات با ایشان معاشرت نموده
و در عبور و مرور و تماشاها با ایشان حرکت میکردم، و از اهل ایران کمتر در پاریس
توقف دارند مگر برای معامله و تجارت آمد و شد مینمایند، یکی حاجی ابوطالب
خراسانی که مدت سه سالست در پاریس برای معامله فیروزه توقف نموده اند
و دیگری حاجی میرزا محمد خراسانی که شخص طلبه با سوادی بوده و حالا تجارت
مینمایند و حالا مدت ده سالست در پاریس برای تجارت فیروزه توقف دارند
و در شهر مارسیل دو نفر ایرانی دیگر میباشند یکی از آنها حاجی محمد رحیم برادر
حاجی محمد حسن کمپانی است حالا مدت ده سال است در این صفحات توقف

وعیال مخصوص از اهل این صفحات گرفته‌اند و بدست ایشان مسلمان شده اند
و در یکی از شهرهای نزدیک مارسیل که نام آنجا کانژ است منزل و خانه و عمارت
دارند و کارخانهٔ ابریشم و حریربافی از خود دارند و اکثر معاملجات ایران بتوسط
ایشان میشود و در توقف و بودن این جاها انس گرفته‌اند، و دیگری آقا حسینعلی
اصفهانی است که در مارسیل منزل دارند و اکثر معامله و داد و ستد تجار ایرانی
که در اسلامبول و مصر میباشند با ایشانست

شرح وضع خندق دور شهر پاریس

دورهٔ شهر دوازده فرسخست که خندق محاط شهر است عرض خندق پانزده ذرع است
و بعضی جاها کشادگی هم رسانیده بقدر پنجاه ذرع عرض میشود دیوار خندق
طرف بیرون شهر را درخت و چمن نشانیده‌اند بطوریکه آدم و حیوان نمیتوانند
داخل خندق بشود و زمین خندق چمن و سبزه است و ابدا کثافت و ناپاکی در زمین
زمین خندق نریخته که گویا این خندق یک خیابان گل و ریاحین و چمن و سبزه است
و دیوار خندق طرف شهر از زمین خندق تا اول خاک ریز از سنگ تراشیده ساخته
شده و بسیار خوب و محکم ساخته‌اند و سنگها را صاف و پاکیزه تراشیده‌اند
و بندها و فاصلهای سنگ را از آهک و گچ محکم گرفته‌اند و روی آخر دیوار خندق
که اول خاک ریز باشد با سنگهای بسیار بزرگ طره قرار داده‌اند و بقدر نیم
ذرع پیش آورده‌اند و هر پیچ و خمی که از برای دیوار خندق قرار داده‌اند بقدر
پنجاه ذرع هم امتداد داشت و مستقیم و خوب ساخته شده و خاکریز روی دیوار
خندق طرف شهر بقدر دو ذرع ارتفاع دارد و نیز روی خاکریز بقدر شش ذرع
عرض دارد و هر پنجاه ذرع در یکموقع روی خاکریز را بلند تر نموده و وسعت داده‌اند
برای گذاردن توپ و پشت خاکریز را طرف شهر مرتبه بمرتبه ساخته‌اند بطرز
پلهای بلند که سرباز و قشون بتوانند پشت خاکریز بایستند و از روی دیوار
خندق تا لب خاکریز و روی خاک ریز و پشت خاکریز طرف شهر را کلا بیک طرز

چمن کاشته‌اند که ابدا خاک پیدا نیست که گویا یکقطعه زمرد است و در میان
چمن گلهای رنگارنگ و سبزه‌های خوب نما کاشته‌اند و ابدا خاک و سنگ خاکریز
و خندق شهر نمایان نیست همه یک دست سبز و خرم است و گردش و تماشای
روی خاکریز شهر بهترین تفرج گاه است که از یکسمت سبزه و جنگلهای بیرون
شهر نمایانست و از یک سمت عمارات و خانها و باغچه‌های شهر نمایانست،
دیوار و قلعه و برج و بارو مثل شهرهای ایران ندارد، و نیز دروازه‌های بلند
و طاقهای مرتفع برای شهر قرار نداده‌اند هر راهی که از خارج وارد شهر میشود
بمواقع معینهٔ کوچه و خیابان شبکه و درهای مشبک آهنی مطلا مقابل خندق
و خاکریز نصب نموده‌اند که معلوم میشود که این حد اول شهر است و در پهلوی
دروازه‌ها اطاقهای مخصوص ساخته‌اند که از بعضی اسباب و اشیاء وارده گمرک
بگیرند و طرف داخل شهر پشت خاکریز خیابان خیلی وسیعی که دو طرف درخت دارد
گردش میکند و دور تا دور داخل شهر این خیابان هست و این خیابان همان وسعت
و عرض جمیع اطراف شهر را احاطه کرده است و در آن خیابانها چراغ گاز زیاد
دارد، و چون هوای شهر پاریس همه اوقات نم و رطوبت و میغ دارد از اینجهت چمنها
همه اوقات سبز و خرم است و هر گاه هوا اتفاقا چند روزی آفتاب سخت شود
چمنها را از آب دستی یعنی با تلمبه و لوله و آب پاش آب میدهند که چمنها خشک نشود

شرح خیابانها و کوچه‌های شهر پاریس

بعضی خیابانها که عرض آن پنجاه ذرع و شصت ذرع است و دو ردیف درخت
دارد آنرا بلوار میگویند و بعضی خیابانها که بقدر صد ذرع و هفتاد ذرع عرض
دارد و چهار ردیف درخت در آن نشانیده‌اند آنرا اونو میگویند و بعضی کوچها
که بیست ذرع و پانزده ذرع و ده ذرع عرض دارد آنرا رو یعنی کوچه میگویند
ولی در این کوچها درخت ننشانیده‌اند و وسط خیابانها راه کالسکه است و کنار
دیوارها راه پیاده رو است و پای درختها نیز راه پیاده رو ساخته‌اند و در بعضی

ذکر تنظیف و ... کوچه و خیابانهای شهر پاریس

فاصله درختها نیمکتها گذارده اند که هنگام عبور و مرور هر کس خسته میشود
در آنجا بنشیند و در بعضی خیابانها برای رفتن و آمدن شش نوع راه پیاده
رو است از یکطرف کوچه راه پیاده رو پای دیوار عبور میکنند و نیز پای دو ردیف
درخت دو راه پیاده رو است و طرف دیگر کوچه نیز بهمین طور است و زمین
راههای پیاده رو را بیشتر قیر و ریگ و آهک جوشانیده اند و صاف و مسطح
ساخته اند که باندک آب باران و شست و شو زمین کوچه چنان براق و شفاف
میشود که عکس در او نمایانست و هر روز گذشته از آنکه کوچها و خیابانها را جاروب
میکنند با آب میشویند و نیز بعضی خیابانها و کوچه ها را در وسط خیابان که کالسکه
میرود بقیر و آهک و ریگ جوشانیده و ریخته و مسطح نموده اند که گویا زمین خیابان
و کوچه یکپارچه سنگ تراشیده صیقلی است، و در بعضی کوچه و خیابانها و میدانهای
مخصوص زمین کوچه را یعنی راه کالسکه را از چوب فرش نموده اند چوبها بطرز نیمه آجر
بریده اند و مثل اینکه زمین را در ایران از نیمه آجر موجی فرش میکنند در پاریس
نیز زمین خیابانها را از چوب بطرز نیمه آجر فرش کرده اند و چنان محکم و بهم پیوسته
ساخته اند که اینقدر اسبها و کالسکهای متعدد که از روی آن عبور میکنند ابدا
صدا نمیدهد و خراب نمیشود ولی گاهی پای اسبها میلغزد و می افتند و پای آنها
میشکند و در کنار کوچها هر پنجاه ذرع فاصله یک لوله ای حاضر است که تلمبه را بسر
او نصب نموده کوچه را میشویند یا پای درختهای خیابانها را آب میدهند و در پای
درختها شبکه آهنی نصب نموده اند که ملصق با زمین است و در میان هر درخت یک
چراغ نصب نموده اند و درختهای خیابانها چنار و بلوط است و بعضی جاها اقاقیا و درختها
همه یک قد و یک اندازه و درخت خیابانهای شهر را نمیگذارند خیلی بزرگ و قوی
و کهنه بشود هر وقت درختهای تازه سبز در خیابانها نگاه میدارند و هر چندی
یکدفعه سر شاخهای درخت را میزنند که شاخه نو بدهد و درختها را سه ذرع
و چهار ذرع فاصله در خیابانها نشانیده اند که شاخه درختها بهم رسیده و سایه

انداخته

ذکر چراغهای روشن در ... خیابانهای شهر پاریس

انداخته و اکثر زمین کوچها را سنگ تراشیده بقدر آجر یا بقدر نیمه آجر فرش نموده اند
سنگ نتراشیده و قلوه سنگ ابدا در هیچ کوچه و خیابانی دیده نمیشود، یلی و از
خیابانهای نیست که مرتبه تحتانی عمارت اطراف آن خیابان همه دکان است، و اکثر خیابانها
که اطراف آن خانه و باغچه است و همه اوقات در وسط کوچه و اطراف کوچه آدم مستحفظ
ایستاده و اگر کثافت و ناپاکی ببیند فورا پاک و تمیز میکند و کوچه و خیابانها چنان
پاک و تمیز و شسته و رفته است که شخص هوس میکند که همه اوقات در کوچه راه
برود و بنشیند و صندلیهای فراوان و نیمکتهای بسیار در کوچه و خیابانها نهاده
هر جا بموقع خود گذارده اند، و کنار بعضی خیابانها ریگهای غربال کرده بسیار
نرم ریخته اند و بنوعی صاف و مسطح نموده اند که شخص را حیف می آید پا بر روی
آن بگذارد و بر روی ریگها حرکت نماید و ریگهائی که در کنار کوچه و خیابانها می
ریزند زرد رنگست و در هنگام ریختن بزمین خیلی سخت و بهم چسبیده میشود
که بپا نمی چسبد و نم و رطوبت را بخود نگاه میدارد جمیع کوچه و خیابانهای شهر
پاریس از بس با صفا و تمیز و شسته و رفته و پر درخت و پر چراغ است که گویا هر
کوچه و خیابانرا علاحده و مخصوصا برای یک پادشاهی ساخته اند که هر روز و
هر ساعت برای عبور و مرور پادشاه جاروب میکنند و آب میپاشند و در شبها
بقدری در کوچه و خیابانها و میدانها چراغ گاز روشن مینمایند که گویا هر شب
در پاریس جشن دولتی و سلطنتی است یا شب عید است که مخصوصا اینقدر
چراغ روشن نموده اند و این چراغ و روشنائی هر شب در پاریس هست بدون تخلف
که با نواع و اقسام چراغها در کنار خیابانها و کوچها دو ردیف و سه ردیف و چهار
ردیف روشن است و چراغها از سر شب تا بصبح میسوزد، پایهای چراغهای
خیابانها از چودن منبت خیلی خوش ترکیب و بلند و سر پایها از فانوس بلور تا آخر
و در بعضی خیابانها چراغها ده منفذ دارد که از آنها شعله گاز بیرون می آید و کاسه
چراغ را از بلور ساخته اند و همه کاسه های بزرگ مملو از نور گاز است و از دور گویا

یک کاسه از نور شعله ور است و اطراف آن چراغ مثل روز روشن میباشد ۰
شبی با جناب مؤتمن الملک و میرزا آقا در کوچه های پاریس در خیابان شانزه لیزه
و گردش میکردیم از وضع روشنائی و چراغهای گاز و برق که گویا شب را مثل روز
روشن کرده بود جناب مؤتمن الملک این شعر را بمناسبت چراغ گاز خواندند

جانا ادب آنست که در حضرت یلدا — گوئیم که ما خود شب تاریک ندیدیم

و حقیر بسیار از این شعر لذت بردم که در واقع همین بود که فرمودند

وضع خانهای شهر پاریس

درهای خانها را خیلی وسیع و بلند ساخته اند بطوریکه از هر در خانه کالسکه
داخل میشود و بلندی در خانه تا مرتبه اول عمارت است که پنج ذرع ارتفاع دارد
و حیاط اغلب خانها بسیار کوچک است و عمارتها را طبقه بطبقه بر روی هم ساخته اند
چهار مرتبه و پنج مرتبه و شش مرتبه و هفت مرتبه تا هشت مرتبه عمارت بر روی هم
ساخته اند ولی بیشتر هفت مرتبه است از در بخانه که داخل دالان میشوند دالان
بسیار وسیعی بلندی هست و در آن دالان راه پله قرار داده اند خیلی عریض و
روشن و بلندی پلها از یک وجب کمتر است و این راه پله تا مرتبه هفتم عمارت بالا
میرود و هر مرتبه خانه و منزل کسی است و راه پله نیز تعلق بهمه مرتبه ها و منزلها دارد
و راه پله مقابل هر مرتبه و طبقه که میرسد وسعت کاهی هم میرساند که مقابل درب
آن مرتبه است و پلها همه مفروش است و لب پلها دست انداز و محجر از چوب صیقلی
خراطی نموده یا از چدن و آهن و برنج دارد و شبها در راه پله چراغها تا بصبح روشن است
و در حقیقت این راه پله یک دالان مصعودیست از برای مرتبه های خانها و در
هر مرتبه پنج شش اطاق ساخته اند اطاق پذیرائی و اطاق غذاخوری و سه اطاق
یا بیشتر برای خواب و اطاق مطبخ اطاقهای مرغوب و نشیمن درهای آنها رو
بکوچه و خیابانست و خروجیها دارد که بیرون می ایستند و خیابانرا تماشا مینمایند
و بعضی اطاقهای خواب و مطبخ رو بحیاط خانه است ۰ مرتبه تحتانی عمارت

که بزمین متصل است طویله و انبار و جای ذغال است و چون رطوبت دارد
در آنجا نمی نشینند مرتبه دوم را و را مرتبه اول میگویند و خیلی مرغوب نیست و کرایه
و اجاره آن کمتر است هر قدر از مرتبه سیم صعود میکند کرایه و اجاره آن نزول
میکند و مرتبه هفتم جای نوکر و کلفت است و در هر مرتبه مبال و شیر آب روان
دارد تا مرتبه هفتم ۰ و روی بام عمارتها همه از آهن است و عمارتها را از طرف
کوچه و خیابان از سنگ تراشیده بسیار خوش شکل ساخته اند و بعضی خانها
نیز از آجر قرمز کار کرده اند و پشت عمارتها را از سنگ نتراشیده و گچ ساخته اند
و عمارتها با وجود که هفت مرتبه و هشت مرتبه است پایه و پی آن از سه وجب ابدا بیشتر
نیست شخص تعجب میکند که اینهمه ارتفاع و سنگینی عمارت چطور بر روی پایهای
نازک و باریک ایستاده و چنان محکم و مستحکم ساخته اند که ابدا شکست و خرابی
و کجی در عمارتی دیده نمیشود ۰ و جلو درهای عمارت را از طرف خیابان کلا محجر از
آهن محکم درست کرده و نصب نموده اند که کسی بی احتیاط بپائین نیفتد و در پهلوی
در خانه توی دالان اطاقی ساخته اند بسیار منقح و خوش وضع و با آینه و صندلی
و قاپوچی و دربان خانه را در آنجا نشانیده اند که همه وقت خود قاپوچی با زن او در
آن اطاق حاضر است و شبها نیز تا بصبح بیدارند که هر کس زنگ در را بکشد آنها
در را باز مینمایند و قاپوچی مواجب مخصوص از اهل هفت مرتبه عمارت دارد و درهای
عمارت آنچه بخیابان و کوچه و حیاط باز میشود کلا شیشه بکار رفته است تنکه
وسط درها باندازه در شیشه نموده اند و درهائیکه از اطاقی به اطاقی دیگر میروند
چوب رنگین صیقلی است و خانهای اعیان و اشراف از چهار مرتبه و پنج مرتبه بیشتر
نیست و جلو خانه آنها بیکجا محجر یا یک حیاط گل کاری دارد که دیوار طرف کوچه
آن شبکه آهن است و با کالسکه در حیاط داخل میشوند و تا پای پله عمارت میروند
و پله عمارت را در وسط حیاط قرار داده اند که از در خانه که داخل میشوند پله
عمارت نمایانست و بعضی خانها روی پله حیاط را که داخل عمارت میشود طاقی

چراغها را از بلور بر روی پایه ساخته‌اند که در هنگام باران محفوظ باشند و در کوچه و خیابانها و باغچه خانها ابدا درخت میوه و باثمر نمی‌نشانند و در جلو بعضی عمارتها باغچهای گل کاری و درختهای سایه‌دار نشانیده‌اند و دور آنرا از طرف خیابان و کوچه محجّر و شبکهٔ آهن کشیده‌اند و درخت عشقه که همهٔ اوقات در تابستان و زمستان سبز است بر آن محجّر آهنی کشیده و پیچیده‌اند که شاخ و برگهای عشقه کل راه و همهٔ آن محجّر را فرا گرفته که گویا یک دیوار سبز زمرّد بست از گل الوان و بعضی در خانها درخت کاج و سرو و درختهای جنگلی می‌نشانند و باغچهای خانها را مخصوصا پست و بلند درست میکنند و تپه و گردوها را از زمین راه رو باغچه بلندتر میسازند و با آب پاش آب میدهند. در شهر پاریس سقف درگاه و درهای عمارات کمتر هلالی است و همه سقف درگاهها صاف و مسطح است مگر بعضی طاقهای بزرگ و ایوانهای جلو بازارها که آنها را هلالی سقف زده‌اند جمیع کوچه و خیابانهای شهر پاریس اسم مخصوص دارد و عدد خانها که در هر کوچه و خیابان نیست معلوم است و از اول هر کوچه عدد و نمرهٔ خانه را بر صفحه نوشته‌اند و در بالای در خانه نصب نموده‌اند. مثلا در خیابان کلشن خانهٔ شما نمرهٔ دوازدهم است در اول خیابان و کوچه اسم خیابان را بر لوحه نوشته‌اند و در سر خیابان نصب نموده‌اند و بر سر هر خانه نمره و عدد خانه را نوشته‌اند بلوحه و نصب نموده‌اند و در پهلوی در خانه صندوقی پهلوی اطاق قاپوچی نصب کرده‌اند که یک منفذ کوچکی بقدر یک پاکتی در او بیندازند بطرف کوچه دارد که هر کس کاغذ و پاکتی دارد و میخواهد بجائی بفرستد در آن صندوق می‌اندازد بعد از آن پسته‌چی آمده در صندوق را باز نموده پاکتها را برداشته در پستخانهٔ بزرگ برده بهر ولایتی که باید بفرستند میفرستند. و عمارتها کلا دو راه پله دارد یکی آنکه مفروش و مزیّن است و چراغها و روشنائیها در پلهها دارد یکی دیگر راه پلهٔ آشپزخانهای مرتبه‌هاست که خدمتکار و نوکران از راه پله عبور و مرور مینمایند و ذغال و هیزم و اسباب آشپزخانه را

ذکر اسم کوچه‌ها و عدد نمره‌های کوچه و خیابان و دکانهای شهر پاریس

از آن راه میبرند. و بعضی خیابانها و میدانهای وسیع در شهر پاریس هست که صد ذرع متجاوز عرض دارد مثل شانزه لیزه و میدان طاق ظفر که او را ارک دو تریونف میکویند و میدان دیگر که میل سنگی مصر را در آنجا نصب برپا نموده‌اند وضع خیابان شانزه لیزه بسیار عریض و طولانی است و در بعضی موقعها حوضها و فوّاره‌ها در وسط و کنار خیابان واقع است و بسیار درخت چنار و بلوط بقطار نشانیده‌اند و باغچهای گل کاری در اطراف حوضها هست و بقدر چند هزار صندلی و نیمکت آهنی در کنار باغچه و زیر درختها گذارده که هر کس بخواهد بر روی آنها می‌نشیند و خیابان شانزه لیزه خیلی با صفا و با روح است و مردم بسیار در آن خیابان برای تفرّج راه میروند و می‌نشینند و مخصوصا زنهای بزرگان با دایهها و اطفال شیرخوارهٔ خود در آن خیابان گردش میکنند و بر روی صندلیها می‌نشینند و اطفال کوچک و بزرگ انواع و اقسام بازی میکنند در تابستان در زیر سایهای درخت و در زمستان در آفتاب همه وقت آن خیابان پر از جمعیّت است. یکسمت خیابان میدان بسیار وسیعی است که در وسط میدان میل سنگی است که بیست ذرع ارتفاع دارد و یکپارچه است و بر روی او بخط مرغی نوشته شده و آن میل را ناپلیون اول از مصر آورده است و در وسط میدان تختی از سنگ صیقلی مرتفع بسته و آن سنگ را بر روی آن تخت گذارده‌اند. هندسی و وضع جرّ ثقیل که آن سنگ را برپا و استوار داشته‌اند در دوره و سطح سنگی که زیر آن سنگست نوشته و نقش کرده‌اند. و اطراف سنگ مصری حوضها و فوّارها و چراغهای بسیار و مجسمهای سنگی بسیار بزرگ یک سمت میدان طرف مغرب دو عمارت سلطانی بسیار معتبر هست که سرکار اعلیحضرت ناصرالدین شاه را در هنگام تشریف آوردن بپاریس در آنجا منزل داده بودند که روی عمارت بطرف میدانست و طرف جنوب میدان باغ بسیار بزرگی است که آنرا باغ تولوری میکویند و مردم برای تفرّج در آن باغ هم

شرح میدانها و خیابانها و فواره‌ها و میل سنگی مصری در پاریس

وقت راه میروند وطرف مغرب میدان رود خانه سن است وطرف شمال
میدان خیابان شانزه لیزه است، وزمین میدان همه از چوب فرش است که چوبها
بقدر نیمه آجر کلفت تراشیده وزمین را فرش نموده اند این میدان بقدری پاک
وپاکیزه وتمیز است که بتقریر نمی آید ولسان قاصر از حد بیان ولیس الخبر کالعیان
ودر این میدان شبها بقدری چراغ گاز روشن مینمایند که از روشنائی مثل روز
میشود، سمت دیگر خیابان شانزه لیزه منتهی میشود بمیدان طاق ظفر که سه
هزار قدم طول خیابان شانزه لیزه میشود

شرح میدان طاق ظفر

میدانیست بسیار
وسیع ومدور که دوازده خیابان طولانی عریض از میدان خارج میشود وبشهر و
اطراف شهر میرود وهر کدام خیابانها اسم مخصوص دارد ودر وسط خیابان طاقی
ساخته اند که بقدر پنجاه ذرع ارتفاع دارد که او را طاق ظفر وطاق فیروزه نیز میگویند
واین طاق چهار پایه دارد وچهار دهنه ولی بسیار پایها محکم وهمه طاق از سنگهای تراشیده
بسیار بزرگ ساخته اند ودر بدنه طاق صورتهای جنگهائی که دولت فرانسه با
دولت المان نموده یا با دولت دیگر وفتح نموده بر روی دیوار این طاق حجاری نموده اند
وخطوط بسیار بر آن نوشته اند وراه مخصوص دارد که ببالای بام طاق میرود
جناب مؤتمن الملک یکدفعه ببالای بام ظفر تشریف بردند وحقیر دو دفعه ببالا رفتم
که سیصد پله دارد ودر راه پلها چراغ گاز دایم میسوزد وروشن است ومردم شهر
برای تماشا خیلی ببالای بام طاق میروند، بالای طاق جای وسیع وباصفا است
وهمه شهر پاریس در آن بالا نمایان است وآدم مستحفظ نیز در آن بالا نشسته است
ودوربینهای متعدد دارد که هر کس بخواهد شهر را تماشا نماید قدری پول داده
دوربین را از آن شخص گرفته تماشا میکند بعد دوربین را رد مینماید وهنگام آمدن
ببالای طاق اول پله آدمی نشسته هر که ببالا میرود دانغامی باو میدهد، وزمین میدان
در اطراف طاق همه از چوب تراشیده بطوریکه سابق ذکر شد فرش است ودور
طاق را بقدر بیست ذرع فاصله توی میدان ستون کوتاه سنگی گذارده وزنجیری

از این ستون بدان ستون کشیده اند که مال وحیوان نزدیک طاق نرود، ودور
تا دور میدان خیابان پیاده رو است که درختهای سایه دار نشانیده اند وفاصله
خیابانها را زمین را از قیر وریگ وآهک ریخته ساخته اند مثل سنگ یکپارچه میشود
وصندلیها ونیمکتها زیر درختها گذارده اند وخانه وعمارتهائیکه رو بمیدانست
بسیار خوش شکل ومرتفع وجلوخانها طرف میدان باغچه بسیار قشنگ وخانهارا
طرف میدان بطور دایره ساخته اند یعنی دوازده خیابان که از میدان خارج میشود
فاصله خیابانها خانه است دور تا دور میدان بوضع دایره است خیابانها وخانهای
اطراف میدان بوضع دایره میدان ساخته شده است ودر حقیقت این میدان بزرگ
دوازده سو دارد، ودر شهر پاریس بسیار میدانها هست که ده خیابان وهشت
خیابان وشش خیابان وکوچه از او جدا میشود ودر وسط هر میدانی وگندی حوض
بسیار بزرگی که دایم از فواره او آب میریزد ودور حوض باغچه وگلکاری وچمن است

شرح بازارها ودکاکین شهر پاریس

در اکثر کوچها وخیابانها مرتبه اول عمارات یعنی مرتبه تحتانی کلا دکان است ودر
هر محله وهر خیابان از هر نوع دکان هست دکان حریر وماهوت ولباس دوخته
وقصاب وبقال وسبزی فروش وچینی فروش از هر قبیل دکان در هر محله موجود است
ولی اصل بازار در مجموعه شهر است که عمارت پاله رویال ومغازهای لوور باشد
که شرح آن بازارها مفصل است، عمارت پاله رویال مثل یک میدان بسیار
بزرگیست که سیصد ذرع طول ودویست ذرع عرض دارد ودور تا دور آن
حجرات واطاق است وچهار مرتبه بر روی هم ساخته اند وجلو اطاقها وحجرهها
ایوان سرتاسریست مفصل وجلو ایوانها ستونهای سنگ بسیار خوب ساخته اند
وجمیع اطاقها جواهر فروشی است الماسها ومرواریدها ویاقوتهای الوان و
سنگهای قیمتی واسبابهای جواهر نشان وگوشوارها وگردن بندهای جواهر
وحقها ونیم تاجها وجعبه های جواهر نشان وعصاهای جواهری وانفیه دان

جواهر و انگشترهای جواهر و چیزهای دستبند جواهر و پارچه‌های مروارید دوز
و از هر قبیل اسباب جواهر و غیر جواهری که شرح آن ممکن نیست در آنجا هست و
جلو حجره‌ها باندازهٔ دهنهٔ حجره یک شیشهٔ آینهٔ یکپارچه نصب نموده اند و جمیع
جواهرات را در پشت آن شیشهٔ آینه گذارده اند که هر کس بی زحمت آن جواهرات را
تماشا مینماید و درب حجره در یک کنار واقع است و داخل حجره نیز جعبه‌ها و
قوطیها مملو از جواهرات است و بیشتر اهل معاملهٔ آنجا زن میباشند و زنها
داد و ستد مینمایند و در دکان بجز چهار چوب در ما بقی همه آینه است و توی
دکان نیز در دو دیوار و اطراف همه آینه‌های چهار ذرعی و پنج ذرعی نصب نموده اند
و دکاکین و بازارها تا شش ساعت و هفت ساعت از شب گذشته باز است و
چراغهای بازار و دکاکین کلاً از چراغ گاز است و در اندرون دکاکین چهل
چراغ و دیوارکوب و چراغهای قطار بسیار نصب کرده اند که از بیرون دکان
که شخص بدکان نگاه میکند در پشت شیشهٔ آینه همهٔ دکان نمایانست بلکه
جلوهٔ اجناس و جواهرات در شب و در روشنی چراغها بیشتر است و زمین
حجرات پال رئال تا زمین ایوان سرتاسری جلو حجرات و زمین حیاط یکسان است و
کرسی و پست و بلندی ندارد و در وسط حیاط عمارت پال رئال درختهای
جنگلی و بعضی باغچه‌ها و حوضهای کوچک دارد ولی بیشتر زمین حیاط صاف
و مسطح است و صندلیها و نیمکتها در میان حیاط گذارده اند که هر که بخواهد
می نشیند و عمارت پال رئال در ایام قبل عمارت سلطنتی بوده و سلاطین
پاریس در آن عمارت می نشسته اند حالا تجار و جواهرفروشان شهر در آنجا داد
و ستد مینمایند. و چهار کرپاس و دالان وسیع و دروازه بزرگ دارد که از
دروازه که داخل کرپاس میشوند کرپاس مانند یک شبستان مسقفی است که
بیست ستون سنگی قوی پایهٔ سقف وسط و اطراف کرپاس نیز دکانهای
جواهرفروشی است و پهلوی کرپاس بازاریست که سقف آن کلاً از بلور است

و زمین آن کلاً سنگ مرمر سفید فرش است و لنترها و حبابها و لامپاهای
بسیار بزرگ در کرپاس و در بازار و در جلو حجرات آویزانست که شبها تا صبح
روشن است و مردم مثل روز زن و مرد در گردش و معامله مینمایند بعضی
برای تماشا و تفرج در اینجاها گردش مینمایند و در هر موقع قهوه خانه و می
خانه‌هاست که مردم می نشینند و چای و شراب و قهوه میخورند وضع مغازهٔ لوور
مغازه خانه را میگویند که هر نوع اقمشه و اجناس در آنجا میفروشند ولی مغازهٔ
لور بسیار بزرگست صد و پنجاه ذرع طول دارد و صد ذرع عرض و دور تا دور
این عمارت کوچه است و این عمارت پنج مرتبه است مرتبهٔ تحتانی که مساوی زمین است
دور تا دور آن طرف کوچه ایوانست و جلو ایوانها ستون سنگ است و طاق
ایوانها هلالی است و جلو هر طاقی یک چراغی از گاز آویزان است و طاقهای
عمارت هم رو به ایوانها باز است و جلو طاق عمارت به پهنای طاق یک شیشهٔ
آینهٔ بزرگ نصب نموده اند و از هر نوع اجناس در پشت شیشه گذارده اند و
اندرون عمارت کلاً مثل شبستان مسقف است ولی پایه و ستونهای آهن است
و چهار طرف پایه‌ها را آینهٔ یکپارچه نصب نموده اند و در فاصلهٔ پایه‌ها اجناس را
بترتیب چیده مثل دکان بزازی و پشت هر بساطی در فاصلهٔ پایه‌ها چهار نفر
نشسته اند و در هر بساطی یک نوع و یک قسم جنس میفروشند پارچه‌های ابریشمی و
پشمی و ریسمانی و کتان و حریر و ماهوت و پارچه‌ها و لباسهای دوخته کلاً جدا
جدا و بساط علاحده دارد در یک بساط کلاً پارچه‌های کتانست نادوخته در
یک بساط پیراهن کتان و زیرجامهٔ کتانست دوخته و دوجین و دسته کرده در
یک بساط جنس منحصر است بدستمال کتان که جمیع طاق و دیوار و زمین کلاً دستمال است
در یک بساط اسباب حریر است در جعبه‌ها و قوطیها گذارده اگر کسی نابلد باشد
و در یک بساطی که ماهوت میفروشند حریر بخواهد یکنفر از اهل آن بساط بر
میخیزد و همراه شخص میاید و بساط حریرفروشی را نشان میدهد و در هر بساطی که

شخص چیز میخرد اولا قیمت آن بی کم وزیاد بر روی آن جنس نوشته است که ابدا
چیزی کم نمیشود دیگر هر اسبابی که از هر بساط خریده یك آدمی از اهل آن بساط
بهمراه شخص میاید و در موضع مخصوص در آن عمارت محررها نشسته اند و
خرید و فروش را ثبت و سیاهه مینمایند فقد و مقدار جنس که فروخته شده
در دفتر خود مینویسند و پول آنرا آدم علیحده تحویل میکیرد، کسانیکه در پشت
بساط نشسته اند پول را نمیکیرند باید جنس و پول را ببرند نزد دفتردار و تحویلدار
که آنها قبول کنند و پول بکیرند و نیز کاغذی بمهر آن مغازه بشخص میدهند که در
بیرون در مستحفظین نکویند اسباب را نخریده بیرون آورده و در هر مرتبهٔ از این
عمارت یکنوع جنس میفروشند و در رو ز و شب وسط این عمارت از چراغ
کاز و چراغ برق روشن است، و برای رفتن بمرتبه های فوقانی راه و پلهای
وسیع دارد و زمین آن عمارت و پلها و مرتبها کلا فرش است، و بقدری جمعیت
و کثرت مرد و زن برای خرید اجناس در هر مرتبه آن عمارت ایستاده اند و راه
میروند و خرید میکنند که از حساب و شماره بیرون است، و هر روزیکه در
آن مغازه از پانزده هزار تومان کمتر فروش بشود همان روز صاحب مغازه ورد
شکست میشود روزی بیست هزار و سی هزار تا اقلا پانزده هزار تومان فروش
میشود، و مرتبه فوقانی آن عمارت جای زنها و دخترها ئیست که اسبابها را
ترتیب میدهند یا بطور بقچه و دو چین می بندند، و نهار و شام این جمعیت
صاحبان دکان کلا در همان عمارت در محل غذاخوری صرف مینمایند و جمعیت
و عملجات مغازه از زن و مرد دو هزار نفرند، یك تخته غالیچه شیرازی سه ذرعی
در مغازه لوور دیده شد که قیمت آن پنجهزار فرانك یعنی هفتصد و پنجاه تومان
پول ایران، و غالیچهای ایرانی بتفاوت قیمت بسیار در آن مغازه دیده شد،
و در بیرون در جلو مغازه میدانیست که زمین آن بسیار صاف و مسطح و پاکیزه است
که همه اوقات هند رصد کالسکه کرایه رو صد کالسکه یك اسبه و دو اسبه صاحبی

در آنجا ایستاده که صاحبان آنها یا زن یا مرد در آن مغازه خرید مینمایند، واز
این قبیل مغازه در شهر پاریس متعدد داست وضع هوتلهای انیفرا است
هوتل عمارتیرا میکویند که مردم در آنجا منزل مینمایند مثل مهمانخانه و کاروانسرا
و هوتل عمارتیست پنج مرتبه و ششم مرتبه و هفتم مرتبه مرتبه تحتانی انبار و بکوچه
و خیابان دکان و قهوه خانه است و محل غذاخوری است مرتبه های فوقانی که از
پلهای بسیار وسیع مفروش بالا میروند راهرو های وسیع مفروش دارد و
اطراف راهرو اطاقهاست که آن اطاقها همه مفروش و با اسباب و صندلیهای
قیمتی و ساعت و آینه های قدی و تخت و رختخواب و اسباب روشوری
و لنگ بخوری و استکانهای متعدد و دستمالهای متعدد و صندوق
و جعبه برای اسباب کذاردن و بعضی لوحه و تصویرهای قاب و آینه نموده به
دیوار آویخته اند و پرده های آن اطاق همه از پارچه های ابریشمی اعلا، و بعضی
اطاقها در هوتل هست که جای دو رختخواب در دو تخت پهلوی هم کذارده اند
که اکر زن و مرد هر دو یك اطاق لازم داشته باشند موجود باشد، و بعضی اطاقها
توی هم است یکی برای خوابیدن و یکی برای نشستن و با مردم معاشرت نمودن
و قیمت و کرایه آن بیشتر است و خدمتکار اطاقها زنست که هر چند اطاق
دست یکزنی است که اطاق را جاروب میکند و رختخواب را درست میکند
شب میاندازد و صبح ترتیب میدهد و کتان و ملافه روی تشك و زیر لحاف را
هر روز تغییر میدهد و تازه میآورد و بر روی تشك و زیر لحاف میکشد و لحاف
اطاقهای هوتل بیشتر پتوهای سفید و زرد است و دستمالها هر کدام
دست خورده عوض میکند و چراغ را آنزن روشن میکند و بخاری را روشن
میکند و آب از برای ظرف روشوری و خوردن میآورد و مزد و مواجب آن
زن خدمتکار جزو اجاره اطاق است ولی شخص هنکام رفتن از هوتل
قدری انعام با آن زن خدمتکار میدهد و بعضی هوتلها در پاریس هست

که مردمان متشخص و صاحب‌منصبان و وزراء و اولیای دولت در آنجا منزل
مینمایند. گراند هوتل که یکی از هوتلهای معروف پاریس است در سفر دوم
تشریف‌فرمائی سرکار اعلیحضرت ناصرالدین شاه در گراند هوتل منزل کرده بودند
با جمیع ملازمان و کسانیکه در رکاب شاه بودند و اطاقها و اسبابهای گراند هوتل
کلاً ملوکانه و عالی است درب و کریاس و راه پله و دالانهای مزبور همه بقدری
وسیع و عالی است که گویا بهترین عمارتهای سلطنتی است و مبل و اسبابهای
آن هوتل همه گرانبهاست و در اطاقها همه چهل‌چراغهای عالی و آینه‌های بلند
و ساعتهای بزرگ و پرده‌های قیمتی و لوحه و تصویرهای گرانبها و میزهای
مرصع و صندلیهای ممتاز و اسبابهای نفیس در همه اطاقهای هوتل مملو است
و خدمتکارهای مقطع و خوش لباس همه حاضر خدمت‌اند و آن هوتل بقدر
هفتصد اطاق دارد و اطاق سفره و غذاخوری در آن هوتل علیحده است که
ظروف و میز آن اطاق بسیار ممتاز و با سلیقه است و از هر نوع غذا و خوراک
در اطاق غذاخوری هوتل پیدا و میسر میشود و نانهای خوب و انواع و اقسام
گوشتهای پخته و خورشهای مرغوب و مرباهای مختلف و کبابهای گاو و گوسفند
و گوساله و ماهی و مرغ ولی همه گران و با قیمت و نیز در آن هوتل قهوه‌خانه بسیار
بزرگ دارد که در آنجا چائی و شراب و آبجو و از هر نوع مشروبات میفروشند
و آن قهوه‌خانه بسیار عالی و وسیع و آئینه‌های بسیار بلند پنج ذرع و شش ذرع
بدیوار آن نصب نموده اند و چهل‌چراغهای بسیار بزرگ و دیوارکوبها کلاً از
چراغ گاز بسیار در آن قهوه‌خانه هست که هر شب روشن مینمایند و از بس
چراغ و روشنائی در بیرون و اندرون و اطاقها و قهوه‌خانهٔ هوتل مشاهده
میشود که گویا مهمانی و ضیافت دولتی است که اینهمه چراغ روشن نموده اند
و از این نوع هوتل در شهر پاریس بسیار است و نیز هوتلهای دیگر هست که
مردمان بی‌بضاعت و فقیر در آن منزل مینمایند که کرایه اطاقهای آن کم است

دارند

ولی باز اطاق شبی دو قران و یک قران کمتر نیست و اطاقها باز همه مفروش و
با لحاف و آینه و صندلی و میز و اسباب و خدمتکار است که ما محتاج یکنفر
آدم در آن اطاق موجود است که بجز خوراک ابداً بچیزی از خارج محتاج نمیشود
و اگر بخواهد در اطاق خود غذا بخورد خبر میدهد از اطاق غذاخوری برای او هر چه
بخواهد می‌آورند ولی قیمت آن گرانتر است بجهت زحمت خدمتکارها. و در شهر
پاریس بسیار کسان هستند که در خانهٔ خود غذا نمیخورند و کارخانه و مطبخ در خانه
خود ندارند خود و عیال خود می‌آیند در اطاق غذاخوری هوتل یا در جائیکه آنرا
رستوران میگویند یعنی محل غذاخوری در همه گذرها و محلها هست در آنجا حاضر
میشوند و از هر نوع غذا و خوراک که طالب‌اند برای آنها می‌آورند و بعد از صرف غذا
قیمت غذا را داده بخانه و منزل خود میروند. و از برای اعلی و ادنای مردمان
فرنگستان این نوع محل غذاخوری بسیار است که همه اوقات بهر جهت در آن محل
غذای خوب حاضر است **شرح وضع عمارت لوور** عمارتیست بسیار بزرگ که
در ایام قدیم تا زمان ناپلیون سیم عمارت و سرای سلطنتی بوده سه سمت آن عمارت را
ناپلیون محل موزه قرار داده و یک سمت آن که طرف شمالی عمارت باشد محل مخصوص
و سکنای دایرهٔ سلطنت خود ناپلیون بوده که بعد از او طایفهٔ جمهوری خانه
و عمارت و جای ناپلیون را بکلی سوزانیدند و از ریشه و بن برانداختند و حالا
سه طرف عمارت لوور آباد و معمور است که در همه اطاقهای فوقانی و تحتانی
از اسباب عتیقه و جدیده مملو است حیاط عمارت لوور سیصد ذرع طول و
دویست ذرع عرض دارد و حالا سه طرف آن دو طبقه عمارت است و جمیع
عمارت را از سنگ تراشیده منبت ساخته و صورتها و مجسمها و نقشها و تصویرها
از سنگ بیرون آورده اند و در دیوار و اطراف درگاه او نصب نموده اند و
مرتبهٔ تحتانی عمارت صورتها و مجسمهای سلاطین یونان و بعضی مجسمهای
حکمای قدیم و زنهای معروف و شعرای قدیم و مجسمهای صاحبان صنعت و

مخترعین علم و صورت سردارها و کسانیکه در جنگ فتح نموده یا شکست خورده اند
و کسانیکه در مذهب یا دولت بدعت و آشوبی گذارده اند همه را بترتیب در انجا
گذارده اند و نیز سنگهای قیمتی عتیقه که از زیر زمین بیرون آورده اند و سنگ قبر
کهنه که تاریخی در او بوده از هر طایفه و از هر مذهب و از هر شهر سنگ قبر از ولایات
خارج آورده و در آن عمارت گذارده اند و هر روزه مردم بتماشای آن سنگها می آیند
و مرتبهٔ فوقانی عمارت لوور اسبابهای نفیس گرانبهاست اولا قطعه و تصویر و لوحه
نقش و تصویرهای کار نقاشان قدیم از قبیل رفائیل که حالا لوحه و تصویری ده هزار
و بیست هزار تومان و بیشتر قیمت مینمایند و اطاقهائیکه در آن عمارت لوور صد
ذرع و پنجاه ذرع طول دارد اطراف اطاقها را بدیوارها از آن لوحها نصب نموده اند
و بعضی اطاقهای دیگر اسبابهای کهنه از ظروف چینی و کاشی و ظروف سفالی قدیم
از هر جا و هر مملکت که پیدا کرده اند آورده و در انجا گذارده اند اطاق دیگر اسبابهای
فلز کهنه و اسبابهای طلا و نقره از زیر زمین بیرون آورده اند و در انجا گذارده اند
اطاق دیگر اجساد اموات عتیقه هزار و دو هزار و شش هزار ساله که از مصر آورده اند
در انجا گذارده اند اطاق دیگر اسبابهای حرب شمشیرهای قدیمه و قمه و خنجر
و نیزه و زره و کلاه خود و چهار آینه و سپر و تفنگ فتیله که همه طلاکوب و قیمتی است
تحصیل نموده و در آن اطاق گذارده اند و در یک اطاق ظروف سنگی از
قبیل ظروف یشم و پازهر و کاسها و گلدانها و کشکولی از سنگهای قیمتی که مثل
شیشه و بلور مصفا و روشن است و میزها و جعبه‌های سنگی و حوضچه‌های
سنگ سماق الوان که اینها هر کدام ده هزار و بیست هزار تومان قیمت دارد همه را
بترتیب در آن اطاقها گذارده اند و بعضی اسبابهای طلا و جواهر که از زیر
خاک پیدا کرده اند در آن اطاقها در زیر شیشها گذارده اند و نیز سکه‌های
کهنه بسیار در آن اطاق گذارده اند و مردم هر روز بتماشا و گردش آن عمارت
و اسبابها می آیند از زن و مرد و بسیار از زن و مرد از صبح تا بشام آمده و از روی

تصویرها

تصویرهای قدیمه رفائیل و پردهای دیگر نقاشی مینمایند و کسب صنعت
میکنند و هر کس بخواهد تماشا کند مستحفظین از او پول میگیرند و همیشه
اوقات در آن عمارت بقدر دو هزار نفر زن و مرد گردش و تماشا مینمایند و زمین
آن اطاقها همه از چوب فرش است یعنی چوب را تراشیده اند بقدر نیم آجر
و پهلوی هم گذارده زمین را فرش کرده اند و بقدری چوب را رنده زده و صیقل
داده اند که در هنگام راه رفتن بر آن پای شخص میلغزد و هر روزه روی چوبهای
فرش اطاق را با صابون میشویند و با موم صیقل میدهند بطوریکه از براقی عکس
شخص از زمین پیدا است و باغ بسیار بزرگی در جلو عمارت لوور است یعنی طرف
شمالی عمارت بقدر دویست ذرع عرض و پانصد ذرع طول دارد حوض متعدد
دارد که دو حوض آن بسیار بزرگ است یکی مدور است و یکی هشت گوشه است
و خیابان وسط باغ بسیار عریض است و درختهای آن باغ همه درختهای جنگلی
و برای سایه نشانیده اند و باغچهای گل کاری و چمنهای سبز مصنوعی در آن
باغ بسیار است و زن و مرد شهر پاریس با اطفال و عیال همه وقت در آن باغ
گردش مینمایند و صندلیها و نیمکتها در زیر درختها گذارده اند و در پای درختها
و زمین باغ صاف و مسطح است و پاک و پاکیزه و آب پاشیده مجسمها و ستونهای
سنگی در آن باغ بسیار است و دو نارنجستان بزرگ در آن باغ هست و جلو بیرون
باغ در طرف شمالی آن میدانی است که میل سنگی مصر در انجا برپاست و اسم آن
باغ را (توبری) میگویند یکروز جناب نظر آقای وزیر مختار کالسکه خود را حاضر
نموده باتفاق رفتیم بتماشای باغ سنک لو باغ سنک لو در بیرون شهر طرف مغرب
شهر پاریس واقع است باغ بسیار بزرگیست که یکفرسخ دوره آن میشود در زمین
پست و بلند و تپه و ماهور واقع است عمارت بسیار مفصلی داشته که ناپلیون
سیم بیشتر اوقات در انجا برای گردش و تفرج گردش مینموده که آن عمارت را
هنگام محاصره پاریس پروسها با گلولهٔ توپ سوزانیده اند که حالا آثار عمارت

[illegible]

هست ولی سقف ندارد و مثل یک خرابه ایست و از آن زمان تا بعد هم تعمیر ننموده اند
باغ سنگ لو خیابانهای بسیار وسیع و باغچه‌های خوب و چمنهای سبز مصنوعی
بسیار دارد و نیز حوضهای کوچک و بزرگ در آن باغ بسیار است و از برای رفتن
بمرتبه‌ها و بالای تپه‌ها و بلندیها پلهای سنگی وسیع ساخته اند و روی تپه‌ها و
دامنه‌ها را کلاً درخت نشانیده اند، و در آن باغ درختهای بزرگ کلفت قوی
بسیار است و پیداست که باغ سلطنتی است و زمین آن باغ مشرف بر شهر پاریس است
و در زمین باغ کرسی نشینند و راه میروند از دور شهر پاریس نمایان است ولی یک
فرسخ بشهر فاصله دارد، و بطوریکه کوچه‌ها و خیابانهای شهر را با سلیقه و تمیز
نگاه داشته اند باغ سنگ لو را درست متوجه نشده اند محض آنکه باغ ناپلیون
و تفرجگاه او بوده است، و سبب عدم تعمیر عمارت باغ سنگ لو نیز از جهت عدم اعتنا
و استطاعت است بلکه از بابت آنست که اهل پاریس هرکه از آنجا عبور کند آن عمارت
خراب را ببیند غیرت او بهیجان بیاید از جهت تلافی، و هر روز یکشنبه جمیع فواره‌های
حوضها را گشاده از تمام آنها آب میجهد یک فواره بسیار بزرگی در میان حوض آن
باغ است که چهل ذرع بارتفاع آب از آن بالا میرود بسیار تماشا دارد بعضی فواره‌ها
در آنجا هست که بشکل شیر و گاو و تمساح ساخته اند که از دهن آنها آب میجهد
و حوضهای مرتبه بمرتبه بسیار دارد که تماما فواره دارد، و در آن باغ ابدا درخت
میوه ننشانیده اند کلاً درختهای آن باغ درخت جنگلی و مخصوص از برای سایه
و تفرج است، و یک روز دیگر نیز باتفاق جناب وزیر مختار رفتیم بتماشای باغ
لوک سانبور در داخل شهر واقع است و باغ ملتی است بسیار بزرگ بقدر
پانصد ذرع طول و عرض دارد و یک سمت آن عمارت لوک سانبور است که عمارت
بسیار بزرگیست و محل شورای وکلای دولت است و در جلو عمارت حوض بسیار
بزرگی ساخته اند که از آب پر است و درختهای باغ را بترتیب نشانیده اند و اشجار
باغ همه چنار و بلوط و نارون و عفاقیا و درختهای جنگلی است و نیز در آن باغ ابدا

صفت کیفیت باغ لوک سانبور [illegible] پاریس [illegible]

درخت

درخت میوه نیست و ساقه درختها بسیار بلند است بطوریکه از این سمت باغ
سمت دیگر پیداست و درختها سر بیک دیگر گذارده و جمیع باغ سایه است و
زمین باغ پاک و پاکیزه و تمیز است و درختها سه ذرع و چهار ذرع از هم فاصله
دارد و همه را بترتیب راست و اریب نشانیده اند که از هر طرف که شخص میایستد
درختها بخط مستقیم بنظر میآید و اهل شهر کلاً از زن و مرد و اطفال خورد و بزرگ
در آن باغ راه میروند و گردش مینمایند و می نشینند و دکانهای کوچک در آن باغ
برای آجیل فروشی اطفال چند باب هست و پای درختها را برای آب دادن بقدر
یک ذرع مدور گودی درست کرده اند و ما بقی زمین یکنوع و یکنواخت صاف
و مسطح است و در پهلوی عمارت لوک سانبور یک باغچه بزرگیست که درختهای
میوه در آنجا نشانیده اند و دیوار آن باغچه از درخت گل و عشقه است و میوه‌های
آن باغچه خیلی ممتاز و درشت است که آن میوه‌ها را سه قسمت مینمایند قسمت اعلای
آنرا برای رئیس جمهوری میبرند و قسمت وسط را برای باغبانان میدهند
قسمت ثالث را برای مریضخانه‌ها میدهند، و نیز در عمارت لوک سانبور عمارتی است
که اسباب موزه بسیار نفیس در آنجا گذارده مثل آنچه از موزه لوور تعریف شد آنهم
همان قسم و جمعیت و کثرتیکه در آن باغ مشاهده شد از زن و مرد و اطفال خورد و
بزرگ چهار هزار نفر متجاوز بودند که فقط از برای تفرج در آن باغ گردش مینمودند
و جوانان و اطفال دوندگیها و بازیها میکردند و در پهلوی باغ لوک سانبورک
کلیسای بسیار بزرگیست که ایوان بسیار عالی و ستونهای خیلی مرتفع دارد و
اندرون کلیسا نیز بسیار بزرگ است طایفه جمهوری کلیسا را از دست کشیشها گرفته
حالا دیگر کلیسا را قبرستان اعیان و اشراف و مردمان با اسم و رسم نموده اند و بزرگان
دولت و ملت و شعرا و مردمان دانا و حکما را در سرداب آن کلیسا دفن مینمایند ولی
در توی کلیسا کسی را دفن ننموده اند اندرون کلیسا پاک و خالی از فرش و صندلی
و آثار نماز است و کشیشها و اهل نماز در آنجا راه ندارند در حقیقت حالا گنبد و مقبره است

وضع کارخانهٔ تور چینی سازی در شهر پاریس

کارخانهٔ تور چینی سازی دولتی است یکروز باتفاق جناب مؤید الملک و جناب نظر آقای وزیر مختار رفتیم بتماشای کارخانه اولا در آن کارخانه عمارت و اطاقهای عالی بسیار بزرگ ساخته اند که انچه ظرفهای خوب ساخته شده چند پارچه نمونه از آن در آن اطاقها گذارده اند پشقاب و کاسهای صد تومانی که همه نقش آنها از طلای فرنگ و گلدانهای بسیار بزرگ که قد آن گلدانها سه ذرع و دورهٔ آن گلدانها دو ذرع و و نقاشی و آب و رنگ آن گلدانها مثل اینکه در روی کاغذ نقاشی نموده باشند که هر گلدانی هزار تومان تا پنجهزار تومان قیمت دارد و ظروف دیگر نیز بهمین قیاس با علا درجات قیمت تقویم میشود در آن اطاق گذارده اند و نیز از هر نوع و از هر ترکیب ظروف و هر رنگ پست و اعلا بترتیب برای تماشا گذارده اند و نیز از ابتدای ساختن کارخانهٔ تور تا بحال سال بسال ظروف انجا را نگاه داشته اند و بترتیب گذارده اند تا معلوم شود که چه قدر حالا ساختن ظروف در آن کارخانه ترقی نموده است و بهتر میسازند و نیز ظروف چینی و کاشی از هر ولایت و هر مملکت در انجا آورده و گذارده اند از چین و هند و ایران و یمن و روم و سایر ممالک فرنگستان تا بدانند که اندازهٔ استادی و کار هر ولایت بچه درجه است و آب و رنگ و نقاشی ظروف را بچه درجه رسانیده اند تختههای چینی ساخته اند و بر روی او نقاشیها نموده اند و لعابها داده اند و چنان آب و رنگی برآورده اند که شخص تصور نمیتواند نمود که این نقاشیها میناکری است یا بر روی کاغذ نقش نموده اند و این تختههای چینی را چهار چوب انداخته مثل لوحهٔ تصویر و بدیوار آویزان نموده اند شخص گمان نمیکند که این لوحهٔ چینی است و نیز خمرههای چینی و قدحها و قابها و ظرفهای کشکولی و مجمعهای چینی و تنگهای چینی و فنجانها و نعلبکیها همه ممتاز و خوب و بعضی خمرهها نیز در آن عمارت گذارده بود ببلندی چهار ذرع ارتفاع و در پهلوی آن عمارت کارخانه بود که در انجا اسباب سنگ و گل و خشت

ظروف

ظروف بود و در انجا ظروف میساختند و در اطراف شهر پاریس کارخانهٔ چینی سازی متعدد داست ولی هیچکدام بخوبی کارخانهٔ تور کار نمیکنند و ظروف کارخانهٔ تور در پاریس در هر خانه باشد ممتاز و محترم میدارند بلکه بهر ولایت که میبرند بقیمتهای گزاف میفروشند **وضع عمارت عکس پوزه سیون** که در پاریس در جنب خیابان شانزه لیزه ساخته شده عمارتیست که دویست ذرع طول و صد ذرع عرض دارد و دور تا دور را تا دو مرتبه اطاقها و ایوانها ساخته اند و سقف اطاقها بسیار بلند و مرتفع است و صحن و حیاط عمارت عکس پوزه سیون را که دویست ذرع طول و شصت ذرع عرض دارد همه را از آهن سقف زده اند بطور هلالی و سقف مشبک ساخته اند که هر شبکه و سوراخی دو ذرع طول و یک ذرع عرض دارد و تمام آن شبکهها را شیشه بلور نصب کرده و سقف تمام حیاط و اطاقها کلا از آهن و شیشه است و سقف حیاط بقدر چهل ذرع ارتفاع دارد و در مرتبهٔ ثانی ایوان جلو عمارت که پنج ذرع عرض دارد بخط مستقیم دور تا دور حیاط میگردد و اطاقها هر کدام بیست ذرع در بیست ذرع طول و عرض دارد و پله و راه مرتبهٔ ثانی از طرف عرض حیاط بالا میرود و پلهها را بطوری وسیع ساخته اند که ده نفر در پهلوی هم میتوانند آمد و شد نمایند و هر ده پله که بالا میرود وسعتگاهی قرار داده اند که در صعود و نزول ملاحظهٔ غایت راحت و آسایش خلق را نموده اند و نیمکتها و صندلیها گذارده و کوزههای گل چیده اند که مردم تفرج کنان ایاب و ذهاب نمایند و مقصود از عمارت عکس پوزه سیون اینستکه محل عرض و اظهار هر نوع متاع و اجناس و حبوبات و حیوانات و وحوش و طیور است که هر کس متاع و جنس خود را بکمال ترقی رساند از نباتی و حیوانی سالی یکمرتبه در آن عمارت حاضر مینمایند که هر کس متاع خود را در معرض ظهور بیاورد و با یکدیگر بسنجد که از کدام بهتر است و چه قدر امتیاز و ترقی نموده اولا زارعین مملکت فرانسه انچه زراعت کرده اند از گندم و جو و سایر حبوبات

قلدی در انجامی آورند که امثال این گندم چه قدر درشت شده و تخمی چند تخم
شده و در چه زمینی کاشته که ربع نموده است و در آن زمین چه خدمت کرده و چه
قوت داده که گندم او درشت شده و همچنین سایر اجناس و حبوبات در کاشتن
و عمل آوردن نخود و لوبیا و باقلا که بکمال درجه درشتی رسانیده اند و باید دانند
و تحصیل علم کاشتن نخود و لوبیا و گندم و سایر حبوبات را بطور خوبی بنمایند
از شخص زارع که از همه چیزی عمل آورده باید کل زارعین از او یاد بگیرند که
چه کرده و چه حکمت بکار برده و دولت بآن شخص انعام و نشانها میدهند و حالا
در شهر پاریس و کل فرانسه طوری زراعت را خوب بعمل می آورند که حبوبات ریزه
و کوچک بدانست جو و گندم و سایر حبوبات بکمال درشتی و بزرگیست و
نخود پاریس در دیگ جوش آب چنان پخته میشود که پوست او جدا میشود و بسیار
خوش طعم و لذیذ است، و همچنین میوه جاتیکه بعمل می آورند و پیوند از هر نوع
میوه در آن بازار می آورند که گلابی تا بچه اندازه بزرگ میشود و سیب چه قدر درشت
میشود و سایر میوه جات نیز بهمین قسم بدقت تمام علم آنرا تحصیل نموده اند و علم
زراعت و فلاحت را باعلا درجه کمال رسانیده اند، و بساطها و ظرفها از انواع
و اقسام میوها بقاعده چیده و در اطاق عمارت بترتیب گذارده و زارع و صاحب
باغات علمیش در آنجا حاضر است، و همچنین حبوبات را در ظرفها در شیشها
ریخته و اسم هر کدام را که در کدام زمین و چه محل کاشته اند بر کاغذ نوشته و بروی
آن جنس گذارده اند، گلابی را تا بقدر نیم من تبریز در آنجا بسیار آورده بودند
و انواع و اقسام گلابیها داشتند و بعضی گلابیها هست که چغندر ریخت است
که او را در خورش و آب گوشت میپزند و گلابی خوب دانه دو قرانک و سه قرانک است
و انواع و اقسام سیبهای درشت دارند بشکل و رنگ به که گمان نمیشود نمود
که سیب است ولی در آن بازار و بعد درشت و انگور خوب ندیدم، و همچنین
سیب زمینی را بسیار درشت بعمل می آورند و در آن بازار انواع و اقسام سیب

ذکر صفت حبوبات و فواکه که در آن ملک است

زمینی دیدم همه رنگ سفید و قرمز و سیاه و زرد و لیموئی و دراز و گرد که همه را
جدا جدا و علیحده در ظرفها گذارده بودند و مزاج و خاصیت آنها نیز جداست و
نیز چغندر و شلغم بسیار بزرگ باشکال مختلف چند در آن بازار مشاهده شد
و چغندرهای بزرگ بقدر چهار من و پنج من باندازه نیم ذرع و سه چهار یک قد
چغندرها و سر آنها باریک و تنه آنها کلفت و همه ریشه دار و ریشهای آنها بلند
و بیشتر چغندرها درازاست و چغندرهای گرد کمتر بعمل می آورند و چغندرها
را زیاد در کارخانه از آب آنها شکر و قند میسازند، و نیز انواع و اقسام شلغم
و ترب و زردک که بآنها درجه بزرگی رسانیده اند در ظرفهای مختلف گذارده
بودند، و انواع و اقسام پیاز قرمز و سفید و آبی رنگ و پیاز شیرین و تند و
درشت و ریزه همه را آورده و در ظرفها گذارده اند و معلوم کرده اند که چه نوع باید
کرد که پیاز در زمین درشت بشود و چه نوع باید کاشت و چه نوع تخم پیاز
خوبست و تخم پیاز کدام ولایت در کدام زمین بهتر و هر چیزی از حبوبات که در
آن بازار حاضر نموده اند تخم آنرا نیز حاضر نموده اند و تفصیل و وضع کاشتن آنرا
نیز مشروحا نوشته اند و کتابچه کرده اند و بهمه زارعین میدهند، و در آن بازار
عکس پوزه سیون، گاو، و گوسفند، و خوک، و مرغ خانگی، و غاز، و کبوتر، و بوقلمون
انواع و اقسام از هر نوع و هر رنگ آورده بودند و آنها را بترتیب هر کدام علیحده
جائی برای آنها قرار داده اند، اولا گاوها را بقدری چاق و فربه و بزرگ کرده اند
که فوق آن متصور نمیشود گاوهای سفید و زرد و سیاه غذا و طعمه بآنها داده اند
و از روی علم و دانش آنها را باین درجه فربه نموده اند و بطور علم و یقین دانسته اند
که چه جنس گاو فربه تر و چاق تر میشود آن جنس را فربه نموده اند هر کس در هر قریه
و هر ده که گاوی فربه نموده بود آورده و در آن بازار او را بوزن رسانیده اند گاوی
که در آن بازار از همه بزرگتر بوده تا پانصد من بوزن آمده است و بصاحب او نشان
و امتیاز داده اند و بقدر صد راس گاو در آن بازار بود که آنها را جدا جدا بقطار

صفت حیوانات اهلی که در یکجا در بازار دیدن

ذکر فربهی گاوهای پاریس

بسته بودند و همه آنها را بوزن آورده و در کاغذی نوشته بالای سر گاوها آویخته
بودند که مردم بدانند که وزن این گاو چه قدر است و اندازه چاقی و ترکیب فربهی
گاوها را نمیتوان بتحریر آورد در روی شانه گاو و کمر تا کفل گاو را از شدت فربهی
نمیتوان نشست و خوابید و کاسه ها و ظرفها میشود بر روی کمر گاو گذارد و کفل
آنها از شدت چاقی مثل کفل اسب پشت فیل مینماید و از شدت فربهی از
خوابیدن نمیتوانند برخواست و گردن آنها از چاقی با تن یکی شده که سر آنها
نمیتواند کج شود و خود را بخارانند و زیر پای آنها را سفال بسیار ریخته اند که
راحت بخوابند و بغلطند و با ماهوت پاک کرده آنها را تیمار میکنند و بدن آنها را
با صابون میشویند و دانه و علوفه و غذاهائی که بمزاج او گوارا است میدهند
و مقصود آنها این است که بنمایند که تا بچه اندازه میتوان گاو را فربه نمود و بزرگ
کرد ، و ماده گاو آنها هجده من شیر میدهد و گوشت گوساله آنها از قراری که
میگویند از گوشت بره نازکتر است و بدن و موی گاوها چنان پاک و براق است
که گویا پارچه مخمل است بر روی آنها کشیده و جل زمستانی آن گاوها از پشم و ماهوت

ذکر چاقی و فربهی گوسفندان پاریس

و شیر گاو در پاریس از همه چیز فراوانتر و ارزانتر است ، و همچنین گوسفند را
بدرجه فربه و چاق نموده اند که در پوست خود نمی گنجند و یکنوع گوسفندی در
عکس پوزسیون ملاحظه شد که سر آنها کوچک و پشت آنها پهن و دو دنبه
بر روی هم داشتند و بطوری فربه که نمیتوانستند راه بروند و پشم آنها بسیار
لطیف و نرم میگفتند این گوسفندها را از کشمیر آورده اند و پشم ها نهاست که
شال کشمیری درست میکنند و حالا بعضی ماهوت از پشم آن گوسفندها در
پاریس درست میکنند که بسیار نازک و نرم است ، و نوعی گوسفند سفید
از ینگی دنیا آورده بودند شبیه بگوسفندهای کشمیر بود که آنها را نیز بسیار
فربه و چاق کرده بودند و پتوهای بسیار نرم از پشم آن گوسفندها درست می
کنند که خیلی قیمت دارد ، و همچنین مرغ خانگی را بطوری فربه و بزرگ کرده اند

ذکر فربهی مرغ خانگی و کبوترهای پاریس

که گویا گوسفند است و جنس این مرغهای بزرگ مثل مرغهای ایرانست ولی
تدبیری نموده اند در خوراک و چرانیدن آنها که فربه و بزرگ شده اند و تخم آنها
نیز بسیار بزرگ و درشت است و خروسهای بسیار بزرگ نیز آورده بودند
که هر کدام همچون بزی مینمود و در آن بازار بعد دهزار مرغ متجاوز آورده بودند
و هر کدام را علیحده جائی قرار داده و در قفس گذارده و هر کدام آنها را از دهی
فربه آورده بودند و همه را وزن نموده معلوم و معین بود که چه وزن دارند و قیمت
و وزن آنها در کاغذی نوشته بالای قفس آنها آویزان بود ، و همچنین غاز و
بوقلمون را بطور علم تربیت نموده بسیار بزرگ و فربه نموده اند که وزن آنها
گزاف است ، و همچنین کبوتر را بعضی بزرگ و فربه نموده اند که گویا یک خروس است
و نیز علم فربه نمودن آنها را کتابچه کرده بهر کس میدهند و مرغ و کبوتر و مرغابی در
مهمانخانه ها و کارخانهای خانهای بسیار میپزند و از همین مرغها و کبوترهای بزرگ
چاق است و مرغهائی که برای حقیر ذبح مینمودند از شدت فربهی و چاقی و چربی
گوشت او را نمیتوانست خوردن گویا از فربهی تمام بدن او روغن است و قیمت
مرغ خانگی از چهار فرانک الی ده فرانک و کبوتر سه فرانک ، و نیز خوکهای
سفید فربه نموده اند بقسمی که از شدت فربهی چشمهای آنها را گوشت گرفته
بکلی کور شده اند و در یکجا خوابیده خوراک میکنند ، باری علم هر چیز را در پاریس
بحد کمال رسانیده اند و جمیع چیزها که در پاریس موجود است با اعلا درجه کمالست
و چیزهای پست را کم کم متروک نموده اند و هر چه اعلا بوده و امتیاز داشته
رواج داده و منتشر نموده اند و فقیر و غنی همه شان در مراتب اعلاست و طالب
چیزهای گران و ممتازند و در پی چیزهای ارزان و پست نیستند و چیز شکسته
و کهنه و پست را با خود نگاه نمیدارند و مردم روز بروز در مرتبه ترقی و طالب امتیازند
باری در بازار عکس پوزسیون که در ماه قبل از اول بهار بساط رعیتی گشاده است
از جمیع خارج شهر پاریس زن و مرد برای تحصیل علم فلاحت و زراعت حاضر

میشوند و تخم هر نوع و هر جنس حبوبات و گل و ریاحین در آن بازار خرید و علی
تحصیل نموده بخانهٔ خود مراجعت میکنند و در بیرون بازار میدان وسیعی هست
که در آنجا اسباب و آلات زراعتی و تخم کاشتن و درو کردن و زمین صاف نمودن
و تیشه‌ها و بیلها و اره‌ها و اسباب تخم پاشی و کاه چینی و اسباب پیوند زدن
که اینها همه را از آهن صیقلی ساخته‌اند و چرخهای بخار که زمین را شخم میکنند
و چرخها و تلمبه‌ها که از زمین آب میکشد همه را در آن میدان حاضر نموده هر کس
میخواهد میخرد باری وضع زراعت فرنگستان هر ساله در ترقی و تزاید است
و کسانیکه در علم زراعت عالمند هر سال یک علم جدیدی تحصیل میکنند و کارهای
اختراع مینمایند که زراعت آنها از سال گذشته بهتر و افزونتر شود و کود از
گوسفند و آدم و گاو و اسب و ذلق کبوتر نیز بزمین بسیار میدهند و زمین را
بی قوت شخم نمیکارند و گل و ریاحین را بسیار در گرمخانه‌ها بعمل میآورند و هر اوقات
در پاریس گل درختی و زمینی که در کوزه بعمل میآورند بسیار است و در پاریس
عادت و رسم است که دسته گل برای یکدیگر میفرستند هر دسته چهل فرانک
و پنجاه فرانک تا به صد فرانک قیمت دارد و دکان گلفروشی در زمستان و تابستان
مثل سایر دکاکین خرید و فروش میشود هم کوزه گل میفروشند و هم دسته گل و
دکان گلفروشی بسیار بزرگ است و کوزه‌ها و درختهای گل فراوان دارد
و در زمستان هوای دکان گلفروشی خیلی ملایم است و زنها و خدمتکارها برای
دسته بستن و گل آوردن حاضرند و محاسب و دفتردار علیحده در روی صندلی
و پهلوی میزی نشسته که هر قدر کوزه گل و دسته گل میفروشند قیمت آنرا تحویل
میگیرد و ثبت میکند و دکانهائیکه در شهر گل میفروشند در خارج شهر گلخانهای
بزرگ دارند که در آنجا گل بعمل میآورند و هر روزه بتدریج بدکان میفرستند
گلهای نرگس رنگارنگ در گلخانه‌های پاریس دیدم گل نرگس سفید که کاسه او
هم سفید بود و سنبلهای رنگارنگ و گل نرگس لیموئی رنگ و زرد و انواع و

در شوق کونیز اهالی پاریس در ترقی زراعت و فلاحت

اقسام گلهائی که در ایران دیده نشده و نیاورده‌اند و در دکانهای گلفروشی
شهر پاریس آینه‌ها و چهل چراغها و جارها و زینتها دارد و بقدری باصفا و
باروح و هوای آنجا معطر است که از حد وصف خارج است و مردمان نجیب
و معقول کسب گلفروشی دارند و بعضی از دکانهای گلفروشی سالی هزار تومان
اجاره دارد و نیز در زمستان و تابستان طبقهای گل از هر رنگ در کوچه و بازار
میگردانند و هر کسی میخرد و بیشتر زنها گلها را گرفته بسر میزنند و بعضی از
زنها گل مصنوعی از هر رنگ بسر خود میزنند و در همه خانه‌های مردم گلکاری
و کوزه گل هست حتی مهتر و آشپزها کوزه‌های گل در منزل خود میگذارند و همه
اوقات با خود گل دارند **وضع تخم مرغ خانگی که در گرمخانه‌ها بعمل میآورند** اینست که صندوقی
درست کرده‌اند و روی او از شیشه است و در توی صندوق بقدر دویست عدد
تخم مرغ گذارده‌اند و هوای آن صندوق را بطور ملایم گرم نموده‌اند باندازهٔ گرمی
زیر شکم مرغ و میزان گرمی او را گرفته‌اند که با بچه اندازه باشد و پارچه نرمی
از کرک بر روی تخمها کشیده‌اند و گاهی مستحفظ آن صندوق پارچهٔ نرم را
حرکت میدهد مثل اینکه مرغ بر روی تخم که نشسته میجنبد و حرکت میکند
و مدتیکه هنگام بیرون آمدن جوجه است سر تخمها را میشکنند و جوجها بیرون
میآیند و دانه‌های ریزه و نرم در صندوق ریخته میخورند و در پهلوی صندوق
صندوق دیگریست که روی او باز است روزها گاهی از اوقات در صندوق
جوجها را باز نموده در صندوقیکه سر او باز است میآیند و گردش میکنند و دانها
ریخته و آب در آنجا گذارده میخورند و میچرند و از این صندوق که سر او باز است دائما
بصندوق خودشان آمد و شد مینمایند تا آنکه بقدر یکماه میتوانند در صحرا بچرند
آنها را از صندوق بیرون آورده بخانه‌ها و صحرا متفرق میکنند و میفروشند

وضع تیاتر و سیرک و قهوه خانه و غازینو

وضع تیاتر اینست که اولا عمارت سرپوشیدهٔ بسیار بزرگی ساخته‌اند که دو د

تا دور آنرا غرفها قرار داده اند و نام غرفه را لژ میگویند و هر غرفه جای چهار نفر است
که چهار صندلی در آنجا گذارده اند و زمین و حیاط سرپوشیده را در پهلوی هم و متصل
بیکدیگر صندلیها گذارده که در غرفات و زمین و ایوانها چهار هزار صندلی متجاوز گذارده اند
و یکسمت حیاط سرپوشیده را ایوان بزرگی قرار داده اند که بقدر ده ذرع کنج ایوانست
و عمارت سرپوشیده را بطوری ساخته اند که هر کس در غرفها و ایوانها و زمین هر جا نشسته
ایوان بزرگ را مشاهده میکند و سقف عمارت نیز بلند است و چراغها و دیوارکوبها
و چلچراغها از گاز بسقف عمارت و در غرفها و دیوارها روشن نموده اند و در پای
ایوان بقدر پنجاه نفر سازنده های با علم نشسته اند که ارغنون و چنگ و تار و کمانچه
و طبل و سایر سازها را میزنند و در جلو ایوان بزرگ پرده بسیار بزرگی آویخته اند که
داخل ایوان ابداً نمایان نیست بعد از اشاره که سازندها سازرا نواختند
یکدفعه پرده جلو ایوان بالا میرود و بقدر پنجاه نفر دختر و زن با لباسهای
خیلی فاخر و زلفهای ساخته و صورتهای پرداخته هر کدام بیک طرز ناز و
غمزه بیکدیگر نگاه میکنند و میخندند و تبسم میکنند و بعضی بادزنهای
از پر طاوس بدست خود گرفته اند و لباس خود را طوری دوخته و پوشیده اند
که از گردن تا روی پستان آنها نمایانست و نیز بازوهای آنها پیداست و گردن
و سینه و بازوی خود را چنان شفاف و براق نموده اند بشفافی طبیعی که گویا بدن
آنها نقره خام است همه در دور ایوان روی صندلیها نشسته اند؛ بعد از آن یکی از
آن زنها برخواسته و در جلو ایوان آمده بلحن خوب میخواند و بطرز مخصوص غمزه ها
و عشوه ها بر خود قرار داده خواندن را ختم نموده می نشیند و زن دیگر برمیخیزد و بطرز
دیگر میخواند و همراه خوانندگی زنها بهمان طرز جمیع آن سازها را بقاعده میزنند
بعد از آنکه جمیع آن زنها خواندند همه برمیخیزند و دو دو نفر دست همدیگر را گرفته
مدتی میرقصند و گاهی همه آنها بقطار و هم بطور دایره دست یکدیگر را گرفته در
آن ایوان رقص میکنند بعد از آنکه رقص آنها تمام شد پرده ایوان می افتد و مردم

قدری حرکت میکنند در بیرون تیاتر که قهوه خانها موجود است بعضی آب میخورند
بعضی شربت و بعضی سیگار میکشند و قرار اینست که هر که داخل تیاتر میشود
در اول درب تیاتر دو نفر زن در ایوانی نشسته اند و پالتو و چتر و چوبی که مردم در
دست دارند بآن دو زن میسپارند و در وقت بیرون آمدن مردم از تیاتر آن دو زن
همه را بصاحبانش رد میکنند و عجب اینست که این سه هزار یا چهار هزار نفر جمعیت که
بیرون می آیند پالتو و چوب و چتر آنها بیکدیگر مشتبه نمیشود بدون معطلی و آشوب
بشخص رد میکنند و اندک وجهی بآن دو زن میدهند؛ و بعد از چند دقیقه زنگ
اخبار زده همه مردم بجای خود آمده قرار میگیرند سازها را بطرز دیگر و نغمه دیگر
نواخته پرده ایوان بالا میرود و دو دسته دیگر دختر و پسر نمایانند بقدر پنجاه نفر
دخترها باز گردن و سینه تا روی پستان باز و لباسها کوتاه و لباسهای تمام آن
دخترها حریرهای الوان با وجودیکه ده لباس بر روی هم در بر کرده اند چنان
لباسهای آنها لطیف و نظیف و نازک است که گویا هوائی در بر آنهاست
سن دخترها هر کدام پانزده سال تا هجده سال و پسرها نیز بهمین سن و لباسهای
بسیار خوب الوان و قشنگ در بر کرده؛ بازی ارباب طرب سازها را نواخته هر
پسری دست یک دختر را گرفته با یکدیگر میرقصند و در حین رقص آن پسر دست دختر را
رها کرده دست دختر دیگر را میگیرد و میرقصد بعد دختر و پسرها بقطار میرقصند
بعد بطور دایره میرقصند و چندی درهم و برهم میرقصند و بعد از آن هر پسری
دختری را در آغوش گرفته و رقص و چرخ میزنند و نیز دخترها پسرها را در بر گرفته رقص
مینمایند بعد از آن دخترها از پسرها جدا شده در جلو ایوان روبروی مردم ایستاده
بیک لحن بطور خوش میخوانند و سازها بهمان نوا میزنند و بعد پسرها علیحده میخوانند
بعد از آن یک پسر و یک دختر هر کدام دست یکدیگر را گرفته دو نفر دو نفر در جلو ایوان
بقطار ایستاده و بطور معاشقه با هم یکدیگر میخوانند؛ بازی این طور تیاتر است
و هر کس وارد میشود باید اول پول بدهد قیمت نشستن در غرفها هر صندلی بیست فرانک

وقیمت صندلیها متوسط پنج قران ودرجهٔ دیگر سه قران نوع دیگر تیاتر اینست
که مجلس سرپوشیده ایست با همان تفصیلی شرح داده شد ومردم بهمان جمعیت
جمع میشوند ودر آنجا زنهای با سواد خوش تقریر حکایتهای شیرین وقصه‌های
عاشق ومعشوقی بصوت میخوانند وبیان میکنند ودر این تیاتر در مدت پنج ساعت
از شب زنهای متعدد ومردها که تقریر وصوت آنها خوب باشد میخوانند واهل
پاریس از نجبای زن ومرد بآمدن این تیاتر مایلند که استماع بیانات خوب وکلمات
شیرین بنمایند ومردم از بیانات آنها آگاهی وبینش حاصل مینمایند واین نوع تیاتر
نیز هزار نفر گنجا وهر شبی جمع میشوند وقیمت هر صندلی که بر روی او می‌نشینند
باید بیست قران وپنج قران تا دو قران بدرجات بدهند. تیاتری در همهٔ محلهای
شهر پاریس تیاترهای متعدد بسیار خوب معتبر هست که مردم هر شب در آنجا
میروند وپولها خرج میکنند حتی بعضی جای نشستن وصندلی را در اول سال
یکدفعه پول میدهند ومیخرند که هر شب که به تیاتر میروند جای آنها معین است
ومردم بسیار برفتن تیاتر شایق ومایلند. وبهترین وبزرگترین تیاترهای پاریس
تیاتر اپرا است که تیاتر دولتی است وآنجا را ناپلیون سیم ساخته است وعمارت
سرپوشیدهٔ بزرگی است که غرفها (لژها) وایوانهای پنج مرتبه در آنجا ساخته‌اند
وصحن آن بسیار وسیع است وسقف آن بسیار بلند وبقدر دو هزار صندلی در
صحن آن گذارده بغیر از صندلی غرفها (لژها) وایوانها وروی صندلیها تماما
مخمل قرمز است ودور تا دور تیاتر در هر مرتبه دالانهای بسیار وسیع وراه پلهای
بزرگ وستونهای صیقلی سنگی در همهٔ عمارت تیاتر بکار برده‌اند ودست اندازهای
پلها هم از سنگ خراطی نموده صیقلی وبیشتر ستونها هم از سنگ سماق صیقلی
که عکس شخص در آن سنگها نمایانست وفرش پلها ودالانها تماما از سنگهای
مرمر الوان واطاقهای بسیار بزرگ در جنب تیاتر ساخته‌اند که هرکدام سی ذرع
طول وده ذرع عرض دارد وآینه‌ها در آن اطاقها وراه پله ودالانها نصب نموده‌اند

که هر

که هرکدام شش ذرع طول وسه ذرع عرض دارد وسر در عمارت تیاتر را بطرف
خیابان وکوچهٔ شهر بسیار عالی ومرتفع ومفصل ساخته‌اند ستونهای سنگی
صیقلی ودرگاههای بلند وایوانهای مرتفع بیرون در تیاتر ساخته‌اند وچراغها
وچلچراغها ودیوارکوبهای بسیار از بیرون ودرو دالان وراه پلها واطاقها
وداخل تیاتر روشن نموده‌اند که همچون روز روشن مینماید ودر این تیاتر قیمت
نشستن هر صندلی در غرفها پنجاه قران ودر میان حیاط سرپوشیده بیست قران
وجائی از پنج قران کمتر ندارد هرکس داخل تیاتر میشود از هر نوع صندلی وجای
نشستن میخواهد وهر درجه که طالب است بمباشرین تیاتر که در کریاس تیاتر نشسته
وپول تحویل میگیرد میگوید وپول میدهد وداخل میشود وتذکره بدست شخص
میدهند وآدمی همراه میکنند وجا وصندلی را نشان میدهند وشخص را بکمال
ادب می‌نشانند وجای کسی را بکسی دیگر نمیدهند وصندلیها همه محکم وبزمین
نصب است که حرکت نمیکند واین جمعیت دو هزار نفر زن ومرد ابدا صدا وسرفه
کسی بیرون نمی‌آید وکسی سیگار وچپق نمیکشد. تیاتری وضع اندرون تیاتر را
مدور وبیضی مانند میسازند واز برای تیاتر اپرا ایوان بسیار بزرگی ساخته‌اند
که دوازده ذرع دهنهٔ آنست وبیست ذرع کنج آن وارتفاع ایوان تا سقف گنبد
تیاتر رفته وپرده در جلو آن آویخته‌اند که آن پرده مثل مشمع ضخیم وملایمست وبر
روی پرده نقشها از باغ وبستان وخانه وعمارت ودریا نموده‌اند وبقدر صد نفر
سازنده‌های استاد از هر نوع ساز در پای ایوان در صندلیها نشسته‌اند سازها را
باهستگی نواخته پردهٔ تیاتر را بالا میبرد واولا دیوار ایوان تیاتر را پرده‌های نقاشی
بسیار بزرگ آویخته‌اند وچنان نقش کرده‌اند که شخص تصور میکند که در این
ایوان خیابانها وباغها وعمارتها وحوضها وآبشارهاست واین از استادی نقاشان است
که نقاشی را با حرکت وسایه بطور علم در پرده کشیده که اینطور بنظر محسوس ومجسم
می‌آید تیاتری پردهٔ تیاتر که بالا میبرد اندرون ایوان نمایان میشود مزین و

آراسته چراغها روشن و صندلیهای گرانبها در اطراف گذارده از عقب ایوان
که راهی مخصوص دارد مثل آمدن شبیه جمعی با لباسهای غریب و عجیب وارد
شده در جلو آنها سازها و نوازها میزنند و کلاه‌های عجیب بر سر آنهاست و حربه‌ها
و آلتها بر دست و علمها بر دوش دارند اینها در جای مخصوص از ایوان می‌ایستند
بعد از آن ساز و طبل دیگر میزنند و جمعیت دیگر مثل سرباز و غلام و فراش لباسهای
مختلف دیگر و کلاههای عجیب بر سر و حمایلهای سرخ و زرد بر خود بسته وارد
میشوند و در جائی از ایوان نیز می‌نشینند بعد از آن نغمه را تغییر میدهند و ساز
دیگر میزنند و مشعلها و چراغها و روشنیها می‌آورند و در عقب سازها و روشنیها
صد نفر دختر بسیار خوشگل خود را زیور و آرایش داده بعضی گیسهای خود را طره
مانند نموده بعضی افشان بعضی بافته و در دنبال سر خود انداخته و هر ده نفر
دختر یکنوع و یکرنگ لباس پوشیده و لباسهای آنها هم از پارچه‌های ابریشمی
خیلی اعلاست که از آن بهتر در پاریس یافت نمیشود دخترها هر ده نفر یکطرزی و
یکوضع مخصوصی رقص نموده پا زیر جامه‌های کوتاه و سینه تا روی پستانها باز
و نمایان وجود اینهای لطیف در پا نموده تا بزانو و گردن بندها و دست بندها
همه از مروارید غلطان و جواهرهای گرانبها در گردن و دست نموده و بعضی در
لباس دخترها مرواریدها و جواهرها دوخته اند و کمربندهای جواهر بکمر
بسته اند که قیمت آنها خیلی گزافست باری دخترها رقص و وجد نموده هم
دسته در کنار ایوان بجای خود می‌ایستند بعد از آن پنجاه نفر زن و دختر بزرگ
که مرتبه اینها از دخترهای اول اعلاتر است و لباس اینها بطوری بلند است
که یک ذرع دامنه زیر جامه آنها بزمین میکشد و لباسهای آنها نیز بازیب‌تر و خوشتر
از سایرین و لیکن این زنها گلها و جواهرها بر سر زده اند و گردن بندهای جواهر
و دست بندهای قیمتی در دست نموده همچون طاوس بهادری میخرامند و
وارد ایوان تیاتر میشوند و اینها در جای مخصوص در ایوان می‌ایستند بعد از آن

یک زن

یک زن و یک مرد دست همدیگر را گرفته وارد ایوان میشوند و آن مرد شبیه
یک سلطانیست و آن زن شبیه زن سلطانست و لباس آن زن از خوبی و نیکوئی
و زینت و جواهرات بوصف و بیان نمی‌آید و آن جمعیت نظام و سرباز که اول
وارد تیاتر شدند حشمت پادشاه بود و جمعیت دخترها کنیزهای پادشاه بودند
و جمعیت زنها اقوام و محترمین پادشاه و زن پادشاه بودند بعد از آن پادشاه
در یک صندلی و زن پادشاه در صندلی دیگر می‌نشینند و آن پنجاه نفر زن اذن
جلوس داده در صندلیهای خود قرار میگیرند ولی صد نفر دختر بر سر پا ایستاده اند
و این پادشاه با زنش عاشق و معشوقند و هنوز با زنش بوصال همدیگر نرسیده اند
گاهی پادشاه برمیخیزد و در جلو ایوان صحبت میدارد و گاهی زن پادشاه برخواسته
گفتگوی شیرین مینماید باری این دو نفر قصه را بیان میکنند و از عاشقی و معشوقی
پادشاهی با زنش صحبت میدارند مادر زن و خواهر زن و اقوام زن همه حاضرند آنها
نیز برخواسته از عشق حرفی میزنند پادشاه نیز آنها را جواب میگوید و تکلمات را
بطور شعر میخوانند و سازنده‌ها دیگر در پای ایوان نشسته اند نغمه را بطرز آواز
آنها قرار میدهند باری قرار مزاوجت پادشاه با زنش میشود و کسان زن
راضی میشوند و کشیش حاضر نموده و شکل کلیسائی در ایوان تیاتر ساخته اند کشیش
زن را عقد بسته پادشاه انگشتری بدست عروس میکند و عروس انگشتری بدست
پادشاه میکند در این بین پرده ایوان را می‌اندازند مردم قدری حرکت کرده رفع
خستگی نموده زنگ اخبار را زده باز مردم بجای خود آمده در صندلیهای خود
می‌نشینند و سازنده‌ها ساز زده پرده تیاتر را بالا میبرد ایوان را زینتی دیگر داده اند
و چراغها را افزون نموده اند و گلها و ریاحین در اطراف ایوان چیده و گذارده اند
و دخترها و زنها لباسها را تغییر داده اند و آئینها و زیورها بخود بسته اند و جواهرات
گرانبها بخود ترتیب داده اند و پادشاه و عروس در یک تختی از طلا و جواهر نشسته اند
و دختر و زنها در جلو آنها رقصها و وجدها مینمایند و شکل و مجسمه گوشت عمارت

پادشاه زاده ایوان ساخته اند و وزرا و کسان پادشاه با لباسهای مخصوص در
جلو ایوان امده بطرز شعر بیانها و گفتگوها مینمایند و ساز را بطرز بیان انها
میزنند ۞ گاهی چند دفعه پردهٔ ایوان می افتد و بازی را تغییر میدهند و زنهای
خواننده را در تیاتر ایرا سالی صد و پنجاه هزار فرانک مواجب میدهند و این
عملجاتیکه ذکر شد تماما مواجب و اجرت زیاد میگیرند و لباسها و اسبابها تماما
دولتی است که مخصوص تیاتر است و شبی بیست هزار فرانک متجاوز مداخل تیاتر
میشود و مردمان معقول و نجیب باین تیاتر می ایند و مردم پاریس بلکه کل فرنگستان
خیلی مایلند برفتن تیاتر و تماشاخانه و سعیها میکنند که از دخل و مخارج خود زیاد
بیاورند و شبها به تیاتر بروند و در شب مدت تیاتر پنج ساعت طول میکشد ۞
و تیاتر ایرا را سالی پنج دفعه مجلس بال عمومی قرار میدهند مجلس بال بمعنی مجلس
رقص است و اندرون تیاتر ایرا را صحن سرپوشیده و ایوان بزرگ را مجلس قرار
داده از بیرون و اندرون و دالان و اطاقها و ایوانها و راه پلها روشنیها و چراغهای
گاز بسیار افروخته بقدر پنجهزار نفر مرد و زن داخل این عمارت میشوند مردها
هرکدام بیست فرانک در ورود تیاتر میدهند و زنها ده فرانک و بعضی از زنها
لباس تبدیل پوشیده اند و بروی خود پارچه که کسی انها را نشناسد و مردها نیز
بعضی بصورت خود رنگی زده اند و کاغذ از مقوا گذارده و بطور تبدیل حرکت می
کنند و لباس مردها در شب بال باید مخصوص باشد و لباس انها دامن جلو نداشته
باشد و سینه و لباس انها باید گشاده باشد که سفیدی پیراهن خیلی نمایان باشد
و دستمال گردن بجز سفید رنگ دیگر نباید باشد و لباس زنها نیز باید خیلی ممتاز
و اعلا و قیمتی باشد و بعضی زنها گلها و جواهرات بر سر زده گیس و زلفهای خود را
بطرزهای خوب شانه زده و با گل و جواهر بر هم پیچیده بعضی موی خود را بر سر
خود گذارده اند و بعضی طره نموده وا ریخته اند و گردن و سینه را تا پشت پستان
باز نموده اند و بازوی انها نیز باز است و پشت سر انها نیز تا نصف کمر باز است

ذکر مجلس بال عمومی

و بعضی از زنها و دخترها لباسهای کوتاه پوشیده و بعضی لباسهای بسیار بلند
و در اندرون تیاتر سازنده ها نشسته ساز می زنند و هر نغمه و هر رقصی که ساز میزنند
این جمعیت زن و مرد دست همدیگر را گرفته همان نوای ساز میرقصند و این مجلس را
مجلس ازادی میگویند که هر که بخواهد دست زنی را بگیرد و با او برقصد منعی نیست
خواه اشنا باشد یا غیر اشنا و در ان اطاقها و دالانها و راه پلها مردها با زنها حرکت
میکنند و میرقصند و صحبت میدارند و بدنبال یکدیگر میدوند و زنها نیز دنبال
مردها میدوند و شوخیها و مزاحها با یکدیگر میکنند و مردها بر شانه و سینه
زنها بوسها میکنند و ان زن نباید ممانعت کند چرا که اگر نمیخواست از اول داخل
اینمجلس نمیشد و بعضی مردها چند نفر دسته شده یک زنی را از زمین بلند نموده
بر سر خود گذارده و انرا بر روی دست گرفته در اطاق میگردانند و همه انها مردها
بر سر و روی او و سینه و پستان او بوسها میزنند و شادیها و وجدها و صداها می
کنند یا دسته از مردان دیگر زنی دیگر را برداشته بر سر دست گذارده بلند میکنند
و در اطاقها و ایوانها میدوند و خنده ها میکنند و از شدت جمعیت در ان شب
بال در اطاق و ایوانهای تیاتر جای عبور و مرور نیست در کمال ازادی و ابدا کسی با
کسی نزاع و تعرض نمیکنند و جنگ و جدال و تغیر در ان مجلس با وجود انهمه جمعیت
نیست و در حین حرکت هر کس بخواهد بسینه زنی بوسه کند منع و عیب نیست ولی
اگر زنی مردی و رفیقی با او باشد نزدیک او نمیروند و در حین رقص و گردش هر کس
با هر که اشنا شد با هم رفاقت میکنند یا زن بخانه مرد میرود یا مرد بخانه زن و نتیجه
این مجلس برای همین است و انعقاد اینمجلس از نصف شب تا اول صبح است و در
انشب صاحب تیاتر مداخل زیاد میکند و مردم بعیش و عشرت و لهو و لعب مشغول
میشوند و این زنها که در ان مجلس حاضر میشوند بیشتر انها از زنها و دخترهای خانواده
و نجیبه که صورت خود را تغییر داده بلباس مبدل بان مجلس امده که حسن و جمال
خود را خریدار و مشتری پیدا کند و بجلوه ظهور برسانند و بطور ازادی عیش کنند

ذکر مجلس [illegible]

وچون در پاریس و کل فرنگستان اعلا و ادنا باید رقص را از روی علم و دانائی یاد
یاد بگیرد و در نزد استاد درس رقص بخوانند که در فرنگستان رقص خود یک کمالیست
که باید شخص دارا باشد وزراء و اولیای دولت و مردمان معقول و باشان نیز باید
از علم رقص آگاهی داشته باشند چرا که سالی چند مرتبه سلاطین و امنای دولت و
مردمان با مکنت در منزل خود مجلس بال میدهند و زن و مرد بزرگان را بعنوان دعوت
میخوانند و شبی را بقدر یکهزار نفر در آن مجلس گنجایش داشته باشد از زن و مرد اعیان
وارد آن مجلس میشوند با لباسهای فاخر که مناسب مجلس بال باشد و هر کس با زن
و دختر خودش وارد مجلس شده صاحب مجلس کمال ادب و پذیرائی از آنها بعمل آورده
شربت و شیرینی و شراب بواردین داده جمعی از سازنده ها که در علم موسیقی
کاملند در آمد ساز نموده این جمعیت مردم در مجلس برخواسته برقص می ایند
کمتر کسی تنها میرقصد دو نفر دو نفر با هم میرقصند مرد با زن خود میرقصد یا با
زن دیگر تفاوت نمی کند تا مردی بیاید نزد زن کسی که من تمنا میکنم که با شما برقصم
او قبول میکند و دو نفر رفیق که با هم متفقند و دوستند آن مرد تکلیف برفیق خود
میکند که شما امشب با خانم من برقصید یا با دختر من رقص کنید که زن و دختر
من علم رقص را خوب فرا گرفته اند و استاد آنها خیلی کامل است و بعد از آنکه آن
مرد با زن یا با دختر رفیقش رقصید باید اظهار تشکر و تعریف و تمجید از رقص
آن زن یا دختر بنماید و بسیار جوانهای بی زن را در آن مجلس بال دعوت نموده اند
که از امنای دولت و بزرگانند یا ریاست و منصب دارند آن جوانها نیز با زن
و دختر هر کس برقصند مختارند و عیب نیست و وضع طرز رقص آنها اینست که
دختر یکدست بگردن پسر مینماید و پسر یکدست خود را بکمر دختر می اندازد و
هر کدام یکدست یکدیگر را در جلو رویشان با هم محکم گرفته بنغمه و نوائی که ساز میزنند
اینها میرقصند و زنها و دخترها که در مجالس بال اعیان و اشراف می ایند باید گردن
و سینه آنها تا روی پستان باز باشد و پشت گردن تا نیمه کمر آنها نمایان و در حین

رقص

کیفیت رقص نمودن زنان فرنگستان با مردان در مجلس بال

رقص که وجد و شور آنها زیاد شد و بچرخ افتادند و رقص یکدیگر را پسندیدند
پسر بر گردن و سینه دختر بوسه میدهد و اظهار تشکر از خوبی رقص دختر مینماید
و دختر بعد از رقص پیش روی مادر خود بیان میکند که امشب فلان پسر رقص مرا
پسندید و من با او بسیار خوب رقصیدم آنها نیز آفرین بدختر میگویند ؛ پاری
در پاریس از اعیان و اشراف و بزرگان و خانواده سلطنت کلا باید علم رقص را
بدانند و در مجلس بال با یکدیگر برقصند و نیز کسانیکه صاحب مکنت و دولت
و ثروتند و عمارتهای عالی دارند خانه خود را چراغان میکنند و آئین و زینتهای می بندند
و زن و مرد امنای دولت را بخانه خود دعوت میکنند و بقدر صد هزار فرانک در
آن شب خرج مینمایند و سازنده ها حاضر نموده مجلس خود را بال قرار میدهند و در
آن مجلس همه با همدیگر میرقصند و شادی مینمایند و از تجار و کسانیکه خانه و ثروت
دارند آنها نیز سالی چند دفعه در منزلهای خود بال میدهند و عیش و خوشی مینمایند
و کسانیکه در آن مجالس بزرگ راه ندارند و شأن آنها اقتضای رفتن بمجلس بزرگان
نمیکند و نیز مکنت ندارند که در مجلس بال اپرا که مجلس عمومی است حاضر شوند چرا که از
برای ورود مجلس اپرا بیست فرانک میگیرند و طلبه و کسبه و متوسطین که مابین و معاش
آنها اندک است نمیتوانند در آن مجالس و تیاترها بروند برای این نوع اشخاص جای بزرگ
با صفائی ساخته اند که همه در آن مجلس حاضر میشوند ؛ و یکی از آنجاها عمارت بولیه است
عمارتیست سرپوشیده که چهل ذرع در چهل ذرع طول و عرض اوست و ستونهائی
که در زیر سقف زده اند همه از آهن است و دیوار آن هم از آینه های بلند و چل چراغها
و دیوار کوبهای بسیار هم از چراغ گاز از شدت و بسیاری روشنائی گویا روز روشن است
و از برای ورود هر کس در بیرون در دو فرانک میگیرند و از زنها پول ورود نمیگیرند
که زنها برایگان خود داخل شوند و در ایوان داخل سرپوشیده پنجاه نفر سازنده نشسته اند
و زن و مرد از هر قبیل و هر کس و هر طایفه در آن مجلس حاضر میشود و سازنده ها که ساز را
بنغمه آورده این جمعیت هر زن و مردی دست یکدیگر را گرفته با هم میرقصند خواه آشنا

[illegible]

یا غیر آشنا و زنهای فاحشه و هرزه و زنهای شراب فروش که در میخانها خدمت میکنند
و زنهائیکه صاحب و شوهر ندارند خوش شکل و بدشکل و پیر و جوان لباسهای فاخر پوشیده
در آن مجلس آمده که برقصند و برای خود رفیق و مشتری پیدا کنند و طلاب و کسبه
و مردم خارج که زن و عیال ندارند در آن مجلس حاضر شده باندازه پولی که با خود دارند
یکی از آن زنها را راضی نموده با خود بمنزل میبرد ولی از اول شب تا دو ساعت بصبح
مانده این مجلس برپاست و مرد و زن مشغول عیش و عشرت شده و هر کدام از رقص
خسته شدند در آن سرپوشیده ایوانهای بسیار وسیع دارد و صندلی و میزها
گذارده شربت و شراب میفروشند هر کس هر چه بخواهد موجود است هر کس با رفیق
خود آمده در صندلیها نشسته قدری شراب خورده دماغ خود را تر نموده شادیکنان
برمیخیزند و باز با آهنگ و نغمه ساز برقص میآیند دخترهای پانزده ساله و بیست ساله
و زنهای چهل ساله و پنجاه ساله لباسهای الوان پوشیده گردن و سینه خود را باز نموده
در آن مجلس در گردش و رقصند و بعضی از شبها در آن مجلس بقدری جمعیت مرد و زن
جمع میشوند که جای رقص و رقصیدن تنگ میشود و انعقاد این مجلس برای آنست که
هر کس زن بخواهد یا رفیق طالب باشد یا زن رفیق بخواهد در آنجا همه حاضرند و از
این نوع مجالس در پاریس در همه محلها بسیار است و از اینجهت زن را نمیشود شناخت
در پاریس که با ناموس و عفت باشد و حفظ خود را بنماید چرا که لهو و لعب و بازی و
رقص شان و کمال است و با هر کس نشستن و برخاستن عیب نیست . مجالس دیگر
قهوه خانهاست که در زمستان در عمارتهای مسقف و در تابستان در باغچهای باصفا
وضع قهوه خانه اینست که حیاط بسیار بزرگی که درختهای سایه دار نشانیده اند
و در میان حیاط بقدر دو هزار صندلی بقطار گذارده اند یکسمت حیاط عمارتیست
دو مرتبه و محل غذا خوردنست هر که شام و نهار بخواهد در آنجا موجود است و یکسمت
حیاط ایوانیست از زمین یک ذرع مرتفع و در عقب ایوان دو اطاق است و دیوار
ایوان را آینه های بلند نصب نموده اند و ایوان را بسیار مزین و خوب ترتیب داده اند

ذکر قهوه خانهای تهران و کیفیات آن

و در پای ایوان بقدر پنجاه نفر سازنده های استاد نشسته اند و بقدر ده هزار چراغ و
لاله و چار و دیوارکوب آنجا زده در ایوان و بیرون ایوان و حیاط روشن است و هر که
وارد قهوه خانه و آن حیاط میشود خواه چائی و شراب بخورد یا نخورد باید سه فرانک
بدهد که هر نشیمنگاه صندلی سه فرانک قیمت دارد بعد از آنکه سازنده ها بنای
ساز گذاردند ده نفر دختر با لباسهای بسیار فاخر زیورها بر خود بسته هر کدام گیس و
زلف خود را بطوری و بعضی گره زده و تاب داده و جواهرات بر او بسته و سینه و بازوهای
خود را باز نموده و دستکشهای ابریشمی لطیف بدست کرده از اطاق بیرون میآیند
و در جلو ایوان میایستند و یکی از آن دخترها با آهنگ مخصوص میخوانند و سایر دخترها
یکدفعه با آوازهای خوب صدا برهم انداخته و در خواندن با او همراهی میکنند و هم
آواز میشوند و سازنده ها نیز نغمه ساز را با آهنگ خواندن دخترها بنوا میآورند بعد
از آنکه دختر خواننده خواندن خود را تمام نمود در اطاق میرود ولی سایر دخترها هر کدام
دور تا بدور ایوان در صندلیها می نشینند و هر کدام با دبزنهای چینی یا با دبزن از پر
طاوس بدست گرفته گاهی با یکدیگر گفتگو میکنند گاهی با مردم اشاره میکنند گاهی
خنده ها و عشوه ها بخرج میدهند . باری این دخترها زینت ایوانند و در جای خود
نشسته از صندلی حرکت نمیکنند و منظر و تماشاگاه مردمند باز دختری دیگر از اطاق
بیرون میآید رنگ لباس او طوری دیگر و لهجه و صدای او بوضعی دیگر در جلو ایوان آمده
بطرزهای مخصوص میخواند باز این دختر خواننده گی خود را تمام کرده تعظیمی بمردم نموده
باطاق میرود و باز دختری دیگر میآید و نیز لباسهای کوتاه مثل زیر جامه زنهای ایران
در بر کرده بطرزی دیگر میخواند و رقص میکند و ساز را با آهنگ خواندن او میزنند
باز او ختم خواندن نموده دختری دیگر از اطاق بیرون میآید که با یک پسری عاشق و
معشوق و رفیقند با هم میخوانند و با هم میرقصند قدری که گذشته در اطاق میروند باز
دختری دیگر بیرون میآید و در جلو ایوان بلحن مخصوص و بشیوه های خاص خوانندگی
میکند و حرکتها بخود داده باطاق مراجعت میکند و این دخترها هر کدام بطرز خوانندهها

[illegible]

یک ولایتی و یک مملکتی میخوانند مثلا یک دختر مثل انگلیسها میخوانند و رقص میکند
یکدختر مثل اهل ایطالیا میخواند یک دختر مثل خواننده های اسپانیل میخواند یک دختر
مثل ایلیات و صحرانشینها میخواند ٭ و نیز در آن ایوان بعضی جوانها از اطاق بیرون
آمده و لباسهای تنک و چسبان پوشیده و بچابکی و تردستی جست و خیز نموده بر دوش
هم سوار میشوند و یکی دست خود را نگاه داشته دیگری بر روی دست او می ایستد
و از روی دست او معلق میزند و بعد از معلق زدن باز بر روی دوش او می نشیند و
از دوش او بسر او می نشیند و یک پای خود را بر سر او گذارده می ایستد و بعد معلق زده
سر خود را بر سر او میگذارد و پای خود را بهوا میکند در صورتیکه شخص زیری هم ایستاده است
بعد یکی از آنها سر خود را بزمین گذارده پاهای خود را بهوا میکند و آن دیگری بر روی
پاهای او می ایستد و آن زیری با دست خود راه میرود و این حرکات را خیلی چست و
چابک میکنند که ابدا تأمل و فکر نمیکنند ٭ باری در قهوه خانه در شبها در آن ایوان
سه و پنج قسم دخترها میخوانند و بازی نشان میدهند و از این نوع قهوه خانه در پاریس
بسیار است و در جمیع این مجالس از شدت جمعیت جای نشستن نیست و زن و مرد
هر شب بجهة تمام وارد این مجالس میشوند و بر ابکانی و میل پول میدهند و لهو و لعب
و بازیها را از کارهای بزرگ میدانند و با وجود یکه هر شب دیده اند متنفر نمیشوند
و باز بمیل شب دیگر می آیند و کسیرا اگر بخواهند مهمان کنند بتماشای قهوه خانه و
تیاتر مهمان میکنند

وضع سیرک

عمارتیست مدور چهل
ذرع در چهل ذرع سقف دار و مرتفع در وسط عمارت سطحی قرار داده اند و دور آن را
از چوب که روی او را مخمل کشیده اند یک دیوار نیم ذرعی قرار داده اند و بعد از آن دور تا دور
عمارت را پله های مرتبه مرتبه قرار داده اند و در هر دوره بر روی پله ها بقطار و پهلوی
هم صندلیها گذارده اند و نشیمن صندلیها تماما از مخمل قرمز است و نیز در دوره بالا
بعد از مرتبه های پله ها باز غرفه ها و لجه ها دارد که جای نشیمن است و پول نشستن هر صندلی
سر فرانک است که باید در اول ورود بسیرک سه فرانک را داد و وارد شد و بعد

[illegible]

دو هزار نفر در عمارت سیرک جمع میشوند و چراغها و چلچراغها و دیوارکوبها از چراغ
گاز روشن میکنند که مثل روز روشن میشود و ایوانی در بالای سیرک قرار داده اند
که هفده و پنجاه نفر سازنده در آنجا نشسته اند مردم همه که بجای خود نشستند سازنده ها
ساز را بنوا و نغمه آورده در این بین یک دختری بسن پانزده سال سوار بر اسبی شده
وارد سطح سیرک میشود و همان نوائیکه ساز میزنند اسب بحرکت آمده میرقصد و بطور
رقص حرکت میکند و دور تا بدور دایره سطح سیرک میگردد و هر طور که نغمه ساز را تغییر
بدهند اسب و سوار هم تغییر حرکت و رقص میدهند بعد از آنکه رقص اسب و دختر تمام
شد اسب دستهای خود را بزمین گذارده تعظیم میکند باطراف سیرک و از سیرک بیرون
میرود ٭ باز نغمه ساز را تغییر میدهند و دختری دیگر که لباسهای کوتاه مثل زیر جامه های
زنهای ایران در بر کرده تا بزانو و جوراب بسیار بلند و کفش بسیار نازک و لطیف در
پا نموده و سوار بر اسبی بسیار فربه شده وارد بسیرک میشود و این سوار نیز با اسب
خود باهنگ نغمه ساز میرقصند بعد از رقص آن دختر اسب را بطور دایره در داخل
سطح سیرک میدوانند و در حین دوانیدن آن دختر از روی اسب میجهد و تنگ
زین اسب را باز میکند و زین را از روی اسب برمیدارد و تا یک دوره زین اسب
بدست او است بعد از آن زین را بدست کسی میدهد و روی اسب لخت ایستاده اسب
را بکمال قوت میدواند و در حین دویدن اسب آن دختر گاهی روی کفل اسب می ایستد
گاهی روی کمر اسب و گاهی روی شانه اسب گاهی یک پای خود را بر روی کفل اسب
گذارده پای دیگر خود را بدست خود گرفته اسب میدواند و گاهی بر روی اسب معلق
زده باز روی اسب می ایستد و گاهی صندلی مانند روی کفل اسب پای خود را آویزان
میکند و اسب میدواند و گاهی از اسب بزیر میاید و اسب خود تنها میدود و در حین
دویدن اسب آن دختر بقوت تمام جستن میکند و یک وری بیک طرف بر روی کفل
اسب می نشیند بعد از آنکه بازی این دختر تمام شد خود او با اسب او بمردم تعظیم نموده
از سیرک بیرون میروند باز مردم دستکها میزنند و مرتبه آن دختر با اسب داخل سیرک

شده تعظیمی دیگر میکنند و اظهار تشکر از لطف مردم نموده بیرون میروند باز نغمه
سازها تغییر داده دختری دیگر هوا بر اسبی دیگر است با لباسهای تنگ چسبان
این اسب نیز خیلی چابک و چست در دور سطح سیرک دویده دختر نیز در روی او
رقصها و بازیها میکند در این بین چهار حلقه بسیار بزرگ آورده بالای سر اسب
نگاه میدارند که آن دختر در حین تاختن اسب همین که بزیر حلقه رسید آن دختر از
روی اسب برخواسته از زیر حلقه بیرون میرود و دختر از توی حلقه جستن
نموده باز بر روی اسب قرار میگیرد و این حلقهها را در چهار موضع نگاه میدارند
که اسب که بطور دایره میدود بزیر هر حلقه که رسید دختر از روی اسب جستن میکند
و از حلقه بیرون میرود و باز بر روی اسب می‌نشیند و گاهی دختر روی خود را بعقب نموده
اسب بتاخت میرود آن دخترها طوری در روی اسب حرکت میکنند که گویا در روی
زمین بازی میکنند این دختر نیز بازی خود را تمام کرده از سیرک بیرون میرود باز
سازندهها نغمه سازها تغییر داده دو سوار که یک پسر و یک دختر باشد وارد سیرک
میشوند قدری دور سیرک اسب دوانی نموده با هم گردش نموده و اسبهای خود را تنگ
هم و نزدیک هم میدوانند و نیز هر دو روی اسب ایستاده اند و اسب میدود و در حین
دویدن اسب گاهی آن پسر از روی اسب خود بروی اسب دختر میآید و گاهی دختر از
روی اسب خود بروی اسب پسر میآید عاقبت آن پسر دست کرده عنان اسب دختر را
بدست خود میگیرد و دختر را در بغل گرفته بروی اسب خود میآورد و در حین تاختن
اسب آن پسر و دختر عشق بازیها و مغازلهها میکنند و دست بگردن همدیگر می‌کنند
که گویا آن پسر دختر را از روی اسب بر میدارد و در بغل گرفته اسب میدود و بعد از
آن دختر را بدوش خود مینشاند باز از دوش خود پائین می‌آورد ٭ بازی انواع و اقسام
حرکات و بازیها و رقصها و عشق بازیها آن دختر و پسر در روی اسبها مینمایند که
بسیار از چابکی آنها شگفتی و تعجب حاصل میشود و ابدا واهمه و اندیشه از افتادن
از روی اسب ندارند و این حرکات را با کمال چابکی و چلدی و تردستی مینمایند بعد از

بازیها

بازی زنها بر روی ریسمان

بازیها و رقصهای اسبها نغمه سازها تغییر داده زنی سر برهنه و سینه باز و کفش بلند
زیر جامه کوتاه در بر کرده وارد سیرک میشود و از بالای طاق سیرک ریسمانی آویزان
نموده آن زن ریسمان را گرفته خود را آویزان نموده ریسمان را میکشند آن زن در بالای
سیرک میان هوا بند بازی میکند گاهی دستهای خود را بحلقه گرفته آویزان میشود
گاهی پای خود را بحلقه کرده معلق سر خود را آویزان مینماید گاهی بیک دست آویزان
میشود گاهی بیک پا آویزان میشود و چنانکه آویزان است بقوت تمام حرکت
میکند و در روی ریسمان و سیم بجای خود می‌نشیند و در بعضی سیرکها دو زن
با دو ریسمان و دو سیم بر روی هوا میروند و با هم بازی میکنند و یک زن در
روی هوا با دندان خود کمر زن دیگر را گرفته چنان میچرخاند که گویا سیبی را بر ریسمان
بسته اند و میچرخد و این دو زن بر روی ریسمان و در هوا چنان معلقها میزنند
که عقل حیرت میکند و ابدا خوف و واهمه ندارند گاهی یکی از زنها پای دیگری را
گرفته خود را آویزان میکند و بقوت تمام خود را جمع میکند و پهلوی او می‌نشیند
و گاهی یکی از زنها پای خود را بر ریسمان بند کرده سر خود را آویزان میکند و زن دیگر
دستهای او را گرفته خود را آویزان میکند و بقوت تمام هر دو حرکت کرده یک
دفعه بر روی ریسمان می‌نشینند ٭ بازی حرکات آن زنها بتقریر و نوشتن نمی‌آید
باید ملاحظه نمود و خود تماشا کرد ٭ و یکی از سیرکها بعد از آنکه بازی اسب و بند باز
تمام میشود سطح و وسط سیرک که در آنجا اسب بطور دایره میدود و یک زمین از فرش
انداخته بودند که از علف مثل قالی بافته اند آن فرش را از سطح سیرک برچیدند
زمین سطح همه از تختههای مشبک فرش بود قلابها و پیچها که داشت باز نموده تختهها
فرش سطح سیرک یکدفعه بزمین فرو رفت و آب نمایان شد و میان سیرک مانند
یک حوض آب بسیار بزرگی شد بعد از آن بفاصله دویست نفر زن و دختر آمده لباسهای
خود را کنده عریان شدند بجز یک زیر جامه نازکی که در بر آنها بود دیگر چیزی نداشتند
خود را در آب انداخته شناها میکردند و در آب معلقها میزدند و زنها و دخترها با هم

بازیها میکردند و مردم مشغول بتماشای آنها بودند و قایقی حاضر نموده زنها
در قایق نشسته و دورا بحرکت میکردند و شوخیها و بازیها با همدیگر میکردند
و خنده ها مینمودند و این بازیها که بیان شد در سیرکها هر شب هست اول است
و در پاریس سیرک بسیار است در هر محله و هر کوی و هر شب جمعیت زن و مرد در آنجا
محض تماشا و مشغولیت حاضر میشوند و پولها میدهند ؛ و سیرک دیگری هست
که او را هیپودروم میگویند سیرک بسیار بزرگیست و او را بطور بیضی ساخته اند که دو صد
و دویست ذرع است و عرض او پنجاه ذرع و دیوار و ستون و سقفها و تماماً از
آهن است و سقفها و مشبکت و شبکه های او تماماً از آهن است که بنای آن
عمارت منحصر است با آهن و آهن که چوب و سنگ و گل ابداً در آنجا بکار نبرده اند
و دور تا دور او را ببعد رشش هزار صندلی گذارده اند که روی صندلیها تماماً
از مخمل کلی است و سطح وسط او بسیار بزرگست و سقفها و بسیار مرتفع و بعدد
چهار هزار چراغ و چهل چراغ و دیوار کوب بسقف و ستونها و دیوارها نصب
نموده اند از چراغ برق که روشنائی چراغ برق صد هزار مقابل از چراغ گاز بالا
تر است و روشنتر مینماید و بعددی جمعیت در آنجا می آید که ابداً جای یک صندلی
خالی نمیماند و یک ایوان بزرگی در یکطرف قرار داده اند که بعدد صد نفر سازند
نشسته اند و سازنده ها که ساز را بنغمه میآورند یکدفعه بعدد صد نفر دختر سوار
بر اسبها شده با لباسهای الوان و سرهای باز و زلفهای آویخته و کیسهای طره
نموده وارد سیرک میشوند و دو سه دوره اسب تازی و حرکت میکنند و بیرون
میروند سازنده ها نغمه را تغییر داده صد نفر پسر و دختر سوار بر اسبهای بسیار
خوب چابک فربه شده با حالت رقص و وجد وارد سیرک میشوند و رقص کنان
و شادی کنان خود و اسبهای ایشان دور سیرک حرکت میکنند و اسب تازیهای کنند
و این صد نفر سوار گاهی ده نفر ده نفر دسته بدسته میشوند و بازی میکنند و
گاهی یکیک با نواع و اقسام حرکت و بازیها مینمایند و از سیرک بیرون میروند

بعد از آن بعدد صد نفر زن و مرد باز سوار اسبهای دیگر شده مثل اهل نظام
لباسهای جنگ پوشیده و زنها مثل مرد جنگی خود را ساخته و حربه ها و شمشیرها
بدست گرفته با یکدیگر بطور نزاع حرکت میکنند ؛ بازی دیگر آن سیرک بازیهای دیگر بسیار
میشود با جمعیت زیاد بعد از آن ده راس فیل بزرگ و کوچک را قطار نموده هر کدام
دم دیگری را بخرطوم گرفته وارد سیرک میشوند و دو سه دوره گردش میکنند بعد
از آن فیلها بوزن و نغمه ساز رقص میکنند گاهی پاهای خود را بزمین گذارده و
دستهای خود را بلند میکنند و میرقصند و گاهی سر خود را بزمین گذارده پای خود را
بهوا میکنند و رقص مینمایند گاهی جفت جفت گاهی تک تک انواع و اقسام رقصها
میکنند و نیز الاغ را در سیرک برقص میآورند ؛ و در سیرک دیگر قفسی بزرگی
اطاق که آن قفس از آهن است وارد سیرک میکنند که زیر قفس چرخ و عرابه دارد و
ده شیر بزرگ و کوچک داخل قفسند و یک آدمی که لباس مخصوص پوشیده آن ده
شیر را با آهنگ ساز برقص میآورد و گاهی شیرها را بر روی هم میخواباند و خود
بر روی شیرها میخوابد و دست بگردن شیرها میکند و گاهی شیرها را روی خود
میخواباند و در این بین طپانچه پر کرده بدست شیر میدهد و بدست دیگر شیر
چخماق او را حرکت داده طپانچه در توی قفس خالی میشود و چون شیر از آتش بسیار
میترسد آن شخص قدرت خود را میخواهد بنماید حلقه از آهن را بروغن نفط آلوده
میکند و او را آتش میزند و بشیرها اشاره میکند که از حلقه آتش در روند و
آن شیرها نعره ها و غرشها زده از حلقه آتش بیرون میروند و بعد یکساعت
تمام آن شخص در قفس شیرها انواع و اقسام بازیها و رقاصیها با شیرها میکند
و در تیاترو سیرکها و قهوه خانها از جنس کریم شیره و اسمعیل بزاز که سفیدی بصورت
خود ما لیده و لباسهای مضحکه پوشیده اند بسیار اند و مردم پاریس از وضع آنها
و بازی کری آنها بازخوش دارند و لذت میبرند و هر شب بمیل پول میدهند که
بتماشای آنها بیایند مشغولیات و تفرج اهل پاریس تماماً بلهو و لعب و بازیها

کیفیت سیرک دیگر که تماماً از آهن است

کیفیت سیرک دیگر و بازیهای فیلها و الاغ و شیرها

ومضحکه‌هاست و اینها را نیز کمالات میدانند تیاتری قصه‌ها و تماشاهای
پاریس همه از این قبیل است و هوش و گوش مردم را برای این کارها دزدیده‌اند
و مردم اوقات خود را بعد از کسب صرف تماشای این نوع مضحکه‌ها و لهو و لعبها
مینمایند و ابدا در تمام پاریس دین و مذهب و دیانت و معنویت و روحانیت
و حقیقت و انسانیت و ناموس و عرض و مردی و مردانیت و غیرت هیچ جهه
من الوجوه یافت نمیشود دنیای محض جهل محض ظاهر محض مجاز محض ظلمت
محض ضلالت محض گمراهی محض رواج دارد خداوند شخص را از توقف در این جاها
حفظ فرماید و اهل اسلام را باین ولایت نیاورد و مسلم را در اینجاها نمیرانند
معنی الدنیا سجن المؤمن و جنة الکافر فرنگستان خاصه شهر پاریس است آراسته
و پیراسته و مزین و منقش عمارتهای عالی و نشیمنگاههای باصفا و از هر طرف
اسباب لهو و لعب فراوان و وفور نعمتهای گوناگون و مردم در منتهای ناز و نعمت
فقیر و غنی را نمیتوان از هم تمیز داد همه مردم با لباسهای ابریشمی و ماهوت گران
بها جواهرات بر خود بسته خانها و عمارتها هر کدام قصر سلطنتی باغها و باغچه‌ها
در شهر و بیرون همچون بهشت اسباب زینت و تجمل در خانها بحدیست که توصیف
نمی‌آید اسبهای فربه هر کدام صد تومان تا هزار تومان کالسکهای قیمتی انواع
و اقسام درختستان و جنگلها و دریاچه‌های مصنوعی در بیرون شهر ساخته‌اند
که همه روزه مردم در کالسکها نشسته بتفرج میروند و مردم سواره و پیاده در
آن جنگل گردش و تفرج مینمایند و ابدا غصه و غم بخود راه نمیدهند راه معاششان
معین و دخلشان مهیا و مخارجشان معلوم و مکنت و ثروت از اندازه خارج
هر چه بخواهند بکنند و هر جا بخواهند بروند و هر چه بخواهند بگویند و هر چه
ببینند بگیرند و بخرند خانه‌هاشان پاک کوچه‌هاشان تمیز صحرا و دشتشان سبز
و خرم و بی گرد و خاک غم امروز ندارند و غصه فردا نمیخورند عبادت و تقوی و
پرهیزکاری را نیز عادت ندارند بعضی از اهل پاریس در روزهای یکشنبه رسما

ذکر بعضی از عیوبات پاریس و فرنگستان

بکلیسا

بکلیسا میروند و برسم خود نماز میگذارند ولی مقصودشان رسم و عادتست
نه طاعت و عبادت خدا رحم کند ببعضی جوانهای ایران ما که باینجاها و پاریس
می‌آیند و چشمشان باین نقش و نگار ظاهر پاریس می‌افتد و یکدفعه خود را گم
میکنند و دین و آئین و مذهب و عقیده و پاکی و تمیزی و طهارت و تقوی و
عبادت و نماز و صدق و دیانت خود را بباد میدهند و حیران و سرگردان میشوند
نمیدانند چه کنند چنان تصور میکنند که اگر شراب بخورند و گوشت خوک و خرچنگ
بخورند و طهارت نگیرند و نماز نکنند و راست نگویند مثل فرنگیها صاحب دولت
و مکنت خواهند شد خدا لعنت کند این جنس مردم را که یک نفر از اینها از ایران
در فرنگستان بدنام کنندهٔ یک ملت هستند فرنگان گمان میکنند که جمیع ملت ایران
این نوع لامذهب و سست عقیده اند که بورود در یک شهر فرنگستان جمیع دین و
مذهب و قانون و آئین خود را از دست میدهند و خود را آلوده هر نوع هرزگی
مینمایند

وضع بای بُلُن

در بیرون شهر

پاریس طرف غربی شهر متصل بخندق یک جنگل مصنوعی ساخته‌اند که سه فرسخ دور
آن میشود و در آن جنگل خیابانهای مستقیم درست کرده‌اند که هر کدام یکفرسخ طول
دارد و یکطرف خیابان راه پیاده رو است که صندلی و نیمکتها گذارده‌اند که مردم
راه میروند و می‌نشینند و تفرج مینمایند و یکطرف خیابان از برای کسانیست که سوار
بر اسبند و تفرج مینمایند وسط خیابان صرف از برای کسانیست که سوار بر کالسکه
میباشند راه پیاده و سواره اسبی و راه کالسکه کلا علیحده است و راههای باریک
و وسیع معوج و بطور طبیعی در آن جنگل بسیار ساخته‌اند و هر پنجاه ذرع فاصله
در کنار راه‌ها نیمکتهای چوبی ساخته‌اند و زمین محکم نموده‌اند و آنچه خیابان بزرگ
و کوچک و مستقیم و معوج و راه کالسکه و راه اسب و پیاده در آن جنگل هست تمام
آنها را هر روز جاروب نموده و آب میپاشند و در خیابانها و راهها ابدا یک برگ
و کاغذی نریخته و دائما فراشها و پلیسها متوجه تمیزی و پاکی آن جنگل و راهها میباشند

تعریف جنگل مصنوعی عالی

ودرختهای تمام این جنگل را درخت سایه‌دار نشانیده اند درخت میوه ابدا
درآن جنگل دیده نمیشود درخت نارون نر و درخت بلوط و درخت اقاقیا و
درخت سرو و کاج و چنار و درخت گل انواع و اقسام بلند و کوتاه نشانیده اند
وبعضی جاهای جنگل را پردرخت نموده اند وبعضی جاها را کم درخت و هم را بوضع
طبیعی درهم و برهم نشانیده اند ولی کنار خیابانهای مستقیم را بسیار بقاعده و ترتیب
نشانیده اند ودر بعضی جاها بعد دیک میدان بزرگ درآن جنگل زمین را ساده
گذارده اند وابدا درخت ننشانیده اند وآن میدان را چمن نموده اند که درمیان
جنگل آن میدان سبز و خرم مینماید و چمن را نمیگذارند که بزرگ بشود هر وقت انجا را
درو میکنند و میتراشند که همیشه سبز نماید و علف و گیاه دیگر نمیگذارند در چمنها
سبز بشود و آن چمنها را هم وقت با لوله آب پاش که پنجاه ذرع قد اوست آب میدهند
ودرآن جنگل دو میدان بزرگ دارد که در آنجا اسب دوانی میکنند و درآن دو میدان
عمارت اسب دوانی را خوب و عالی ساخته اند و ماهی یک دفعه در آنجا اسب میدوانند
و میدان اسب دوانی و دایرهٔ آن تماما چمن یکدست است ودرآن جنگل دریاچه‌های
بسیار بزرگ درست کرده اند که هر کدام نیم فرسخ طول دارد و درآن دریاچه‌ها جزیره‌ها
ساخته اند و پلها قرار داده اند و در کنار دریاچه قایقها حاضر نموده که مردم برای
تفرج در قایق نشسته در دریاچه حرکت کنند ودر آن جنگل آبشارها و تپه و کوه و غار
مصنوعی درست کرده اند و راههای پست و بلند قرار داده اند و در روی تپه و کوه
صندلیها و نیمکتها گذارده اند و سبزه و گلها کاشته اند و توی غار نیز پاک و تمیز و
روشن و جای نشستن و تفرج است در کنار و میان جنگل قهوه خانه‌های بسیار خوب
ساخته اند و هر قهوه خانه بقدر هزار صندلی تنها و میز و اسباب هر چه در اندرون
و بیرون و زیر درختها گذارده اند که مردم بنشینند و قهوه و شراب صرف کنند و عیش
و عشرت نمایند و از هر قبیل ماکولات و مشروبات حاضر نموده اند که هر که هر چه بخواهد
حاضر است و مردم شهر پاریس از خواص و عوام و پیر و جوان زن و مرد بزرگ و کوچک

تفرج مردم پاریس وقت عصر در جنگل بادبلن

هر روزه از صبح تا بشام در آن جنگل گردش و تماشا و تفرج مینمایند و کوچهائیکه از
طرف شهر بجنگل میرود از شدت و کثرت آمد و شد و زیادتی کالسکه و سوار و پیاده
راه مسدود میشود مخصوصا سه ساعت بغروب مانده تا یکساعت از شب گذشته
که مردم از کار و کسب فارغ میشوند برای تفرج از شهر بیرون رفته در آن جنگل بتفرج
گردش مینمایند و درمیان جنگل بادبلن یک خیابان مستقیم و وسیعی هست که هر روز
وقت عصر متمولین و بزرگان و اعیان و اشراف شهر و خانمهای محترمه لباسهای فاخر
پوشیده جواهرها بر خود زده بکالسکه‌های دو اسبه که اسبهای آن دو هزار تومان
قیمت دارد می نشینند و بقدر ده هزار کالسکه متجاوز در آن خیابان آهسته آهسته حرکت
میکنند و بقدری ازدحام و جمعیت کالسکه در آن خیابان میشود که متن خیابان از دو
این یکفرسخ راه مثل دو ردیف سرباز کالسکه متصل بهم است و اگر یک کالسکه بخواهد
از وسط این جمعیت بیرون برود ابدا ممکن نمیشود و پلیسها متوجه نظم راهها میباشند
و مردم در توی کالسکه‌ها نشسته تفرج کنان با هم بگرمی صحبت میدارند و یواش و آهسته
آهسته کالسکه‌ها حرکت میکنند و گاهی از کالسکه‌ها بیرون آمده در کنار راه خیابان پیاده
دو زن و مرد دست همدیگر را گرفته در آن زمینهای صاف پاک رفته و نشسته راه میروند
حقیر چند دفعه در آن خیابان رفتم و سیر حالت بزرگان شهر را نمودم گویا فرد افراد اهالی
از مردها پادشاه یک مملکتی هستند و زنها هر کدام زن یک پادشاه مقتدری میباشند
از اسب و کالسکه و لباسهای فاخر و جواهراتی که با خود دارند هر یکی از یکی دیگر بهتر
و گویا اندیشه و غم و اندوه و ملال و کسالت و غصه در وجود و خلقت اینها خلق نشده
و اثر نکرده است گویا نعمتهای الهی و خوشیها و لذتها و راحتهای دنیا برای اینها خلق
شده است چنان اسباب مکنت و معاش و دولت و ثروت و امنیت خواطر برای اینها
موجود و مهیا شده است که بتصور و عقل راست نمی آید هر کدام برای خود سرای
سلطنتی دارند و عیش جمشیدی میکنند از ابتدای طفولیت تا انتهای کهولت گرد و
غبار غم و اندوه روزگار پیرامون آنها نگشته و چنان غرق ناز و نعمت و عیش و عشرت شده

که بگفتن و بیان نمی آید، روزی جناب نظر آقای وزیر مختار با زدید زنی میرفت مرا
همراه خود بتماشا برد چون عمارتهای پاریس همه فوقانی است و هفتم طبقه است با کالسکه
داخل حیاط عمارت شدیم پای پله عمارت تختی بسته بودند از مرمر سفید و درختها و
گلها در اطراف تخت گذارده و سقفی برای آن تخت قرار داده بودند چراغ مانند تمام آن
از بلور، باری از روی تخت داخل درگاه عمارت شدیم دو نفر پیشخدمت لباسهای
مخصوص پوشیده بودند برای راه نمائی جلو افتادند و از پلههای عمارت بالا رفتیم
طارمه و دستانداز پلهها تماما از بلور پلهها از سنگ مرمر صیقلی که عکس در او نمایان
بود و در وسط پله فرشی از قالیهای فرنگی انداخته بودند که بسیار گرانبها بود و
پله عمارت بسیار وسیع در مرتبه اول که وارد شدیم کریاس وسیعی نمایان شد که
اطراف کریاس آینههای بسیار بزرگ بدیوارها نصب و کوزههای چینی گرانبها
از درختهای گل که هر کوزه هزار تومان و هر درخت گلی دویست تومان و ستونهای
جلو کریاس از سنگ سماق صیقلی و فرش آن از پارچههای گرانبها در این کریاس پیش
خدمت تغییر نموده دو نفر دیگر آمدند و برای راهنمائی و پیش برای جلو افتادند از
آن پلههای مرتبه دوم بالا رفتیم از زینت و اسبابی که در راه پله و سر پلهها گذارده بودند
بوصف نمیاید، باری پیشخدمتها درها را گشوده پرده را گرفتند داخل اطاق شدیم که تمام
اطاق پر از صندلیها و میزها و اسبابهای گرانبها بود و در و دیوار تماما از آئینههای
بلند و تصویرهای قیمتی باز راه نمائی نمودند بر اطاق دیگر داخل شدیم و از اطاق دوم
باطاق سیم وارد شده جمعی زن در آنجا در روی صندلیها نشسته بودند یک زن پیری
که صاحبخانه بود تکلم میکرد و سایرین مهمان بودند زن صاحبخانه قدری ترکی میدانست
که در اسلامبول تحصیل کرده بود با من صحبت داشت، باری اسباب و اوضاعی که در
آن اطاق آن زن دیدم تا آن روز در پاریس ندیده بودم جمیع اسباب سماور و سینی و
قوری و فنجان و سینیهای زیر فنجان تماما از طلای ملیله مینا کرده فرنگی و چنان شفاف
و براق که از مشاهده آنها عقل خیره میماند و صندلیها و میزها تماما مرغوب و گرانبها

حکایت رفتن با نظر آقای وزیر مختار بخانه تاجر
یکی از تجار

که هر دانه صندلی پانصد تومان قیمت داشت و روی صندلی از مخملهای اصل
الوان و چل چراغها و دیوارکوبها و آینهها از درجه اول بلور و اعلا بود و تنگ و
گیلاسهای بلور تراش و لطیف در توی سینی بلور گذارده که قیمت تنگ صد تومان
و قیمت گیلاس بزرگ چهل تومان و گیلاس کوچک پانزده تومان و اسبابها زنانه که
در آن اطاق دیدم کلا قیمتی و گرانبها بود و آن زنها که بر روی صندلیها نشسته بودند
هر کدام یک کرسی کوچکی که روی او دو شکچه از مخمل دوخته بود در زیر پای آنها گذارده
که پای آنها از سختی زمین صدمه نخورد، باری از ورود حقیر بسیار خوشحال شدند
و احترام و تعارف بجا آوردند و از وزیر مختار اظهار امتنان نمودند از آوردن حقیر
و حقیر نیز از آنها تمجید و توصیف نمودم و از وضع سلیقه و عمارت و اطاق آنها
تعریف کردم یکی از خانمها برای حقیر چائی آورد و یکی از آنها بر خواست نان چائی
آورد و یکی از آنها شیرینی آورد وزیر مختار اشاره بآنها کرد که نان را ببرید که او نمیخورد
چرا که این نانرا با روغن خوک پخته اند، باری خانم صاحبخانه گفت که مرتبه فوقانی
عمارت را تماما از اسباب و پرده و آنچه هست از اسلامبول است بروید تماشا کنید
آدمی همراه آمده حقیر و وزیر مختار رفتیم بتماشای عمارت فوقانی اولا که دیوارهای
اطاقها را تماما از مخمل گلی ملیله دوزی آویخته بودند یعنی بطوری آویخته بودند که
مثل کاغذ بدیوار چسبیده بود و سقف اطاق نیز یک تخته از پرده مخمل گلی ملیله دوزی
گلاو انواع و اقسام نقش و نگارها در او بکار برده بودند و میز و صندلیها تماما از غا
اسلامبولی و مجری و جعبه و صندوق و ظروف و بقچهها و شمشیر و کارد و آنچه اسباب
در آن اطاقها بود تماما از اسلامبول آورده و هر اطاقی برنگی دیگر و بطرزی دیگر و
اسبابی دیگر همه گرانبها و قیمتی و بقدری اسباب در آن اطاقها گذارده بودند که
جای عبور کم بود، باری نوکر و کنیز و خدمه بسیار داشت و کالسکههای اعلا و اسبهای
بسیار خوب نیز داشت و هر وقت که سوار میشد دو نفر کالسکه چی در جلو کالسکه او
نشسته در جنب آنها و آن جنگل حرکت میکرد و این خانم پیرزن یک نفر صراف بود که خیلی

طریقهٔ دید و بازدید خانمها یکروز در هفته

تا اسم و رسم با این همه مکنت و اسباب تعیش و راحت و از این معتبرتر زنها را از این رو قیاس نمائید، و در پاریس قاعده انست که زنها دید و بازدید شان در هفته یک روز است مثلاً یک خانم روز جمعه در خانه می‌نشیند و از صبح تا بعصر مردم بدیدن او میروند همه کس میدانند که روز جمعه روز نشستن اوست اسباب پذیرائی و نبات و شیرینی و شربت و چائی حاضر نموده خود او نیز لباس فاخر پوشیده حاضر امد و شد مردم است مثلاً خانم دیگر روز شنبه روز نشستن اوست سایرین بدیدن او میروند باری یکروز در خانه می‌نشینند و سایر ایام هفته را بدیدن میروند، باری با جناب وزیر مختار از این خانه‌های اشناهای معتبر بدیدن رفتیم و همه خانه‌های انها برای حقیر اسباب حیرت و تعجب بود که اسباب راحت و زندگی انها هم از اسباب سلطنت بود چرا که سلاطین هرگز بر احتیاج انها نیست و با اینهمه مکنت و دولت با کمال اخلاق حمیده و حسن خلق و رافت و مهربانی و کوچک دلی و ادب و دوستی با مردم صحبت میدارند و کوتاه غرور و تکبر و منیت در انها خلقت نشده است و در هنگام تکلم با شخص گویا یک ادم احتیاج مند است که با بزرگی صحبت میدارد این صفات حمیده و اخلاق پسندیده انها فوق جمیع کمالات انهاست فحش و تغیر و تندی و ترشی و تلخی ابداً ندارند و نمیدانند بلکه نشنیده اند و نظم امور انشان طوریست که فحش و تغیر و بدگوئی لازم ندارد هر کس کار خود را میداند و از حد خود تجاوز نمیکند نوکر و خدمتکار که بد خدمتی کند او را هشت روز قبل خبر میدهند که تو از برای خود کاری پیدا کن که ما کسی دیگر را می‌اوریم او نیز در این هشت روز که مهلت دارد از برای خود فکری میکند ابداً نمیشود نوکر و خدمتکار فحش داد نوکرها را اقا صدا میزنند و بخدمتکار زن خانم میگویند،

معاشرت و اخلاق و حسن خلق زنان

و دایه‌های اطفال را در پاریس چه قدر خوب و پاک و پاکیزه نگاه میدارند و لا جمیع لباس دایه‌های شهر یکطرز است اگر چه الوان است و لیکن یک جور و یک نوع لباس میپوشند و از برای دایه‌ها کلاهی عرقچین مانند درست کرده اند و دور انرا از طوری چین داده اند و بکپارچه مخصوصی که یک چارک عرض او و دو ذرع طول اوست دولا نموده بسر انها بسته اند و ان پارچه از سر انها پشت شانه اویزان است

واز برای

وضع دایه‌ها و اطفال

و از برای دایه‌ها یک شنلی از ماهوت سلسله دار یا ساده بسیار گشاد درست کرده اند و بر انها پوشانیده اند که هنگام نشستن بروی طفل کشیده طفل محفوظ باشد و از برای اطفال قنداق درست نمیکنند دستمالهای کتان متعدد حاضر دارند و طفل را تر و خشک میکنند و دایه‌ها بسیار فربه و چاق و سرخ و سفید میباشند چرا که دایه‌ها را خیلی متوجه میشوند و غذاهای خوب میدهند و لباسهای اطفال شیرخواره تماماً پارچه‌ها سفید و لطیف است و اطفال را بسیار گرم نگاه میدارند و طفل بیچاره هر زانو جوراب میپوشانند و در کالسکه‌های کوچک که بدست حرکت میدهند می‌نشانند

شرح باغات و عمارات ورسای

ورسای شهریست که در پنج فرسخی شهر پاریس واقع است شهریست بسیار اباد و معمور کوچه و خیابانهای انجا نیز مثل شهر پاریس وسیع و تمیز و با درخت است و خانه و سراها عالی دارد و از شهر پاریس تا به ورسای خانه و عمارت و ابادی متصل است و با کالسکه بخار بمدت سه ربع ساعت از پاریس به ورسای میرود، و در ورسای لوئی کاتورز در سیصد سال قبل باغ و عمارت و سرای سلطنتی ساخته که از بزرگی و وسعت و عظمت ان عمارت و باغ تا بحال مثل ان ساخته نشده است، عمارتیست بسیار بزرگ و سه مرتبه و تمام انرا از سنگ تراشیده ساخته اند و روی عمارت که طرف باغ منظر دارد تا پانصد ذرع طول اوست و اطاقهای عمارت هر کدام پنج ذرع در پنج ذرع تا ده ذرع در ده ذرع و بیست ذرع در ده ذرع و اطاق تالار بزرگ ان که در وسط واقعست صد ذرع طول و پانزده ذرع عرض دارد و درب و درگاه اطاقها بسیار وسیع و بلند است و سقف اطاقها نیز مرتفع است و بدیوار جمیع اطاقها تصویر جنگهای سلاطین قدیم فرانسه با خارجه و داخله و صورت ناپلیون اول و جنگهای او با انگلیس و روس و سایر دولتها را بدیوار اطاقها نقش نموده اند و ان پرده‌ها را بدیوار نصب نموده اند تصویر و نقاشی انها کار استادان بزرگ و هر پرده قیمتهای گزاف دارد و در ان عمارت از سنگ سماق و ستونهای سنگ الوان در اطراف اطاق و بخاریها

بکار برده اند و مجزا اطاق تالار بزرک یک اطاق بسیار بزرک دارد که مخصوصا
از برای رقص و مجلس بال است که آن اطاق صد و پنجاه ذرع طول و پانزده ذرع
عرض دارد ولی در بعضی جاهای آن ستونهای الوان و ستون سنک سماق
بکار برده اند و در موقع مخصوص طرف عرض اطاق ستون مقابل هم کذارده اند و
سقف و طاق را بر روی آنها زده اند و تخت و صندلی و نیمکت و اسبابها که
در ایام قدیم در آن اطاقها بوده هنوز بقاعده نکاه داشته و بترتیب کذارده اند
و اطاق خواب ناپلیون و تخت خواب و ملزومات اطاق خواب و وضو خانه او کلا در
آنجا موجود است و اطاقهای زنهای سلاطین و کتابخانه زنها و اطاق بزرک و
آرایش زنها و اطاق نشیمن زنها جمیعا جدا جدا علیحده و با اسباب موجود است
و آینه های بسیار بزرک در آن عمارت بکار برده اند و چهل چراغ و اسباب چراغی
که در آن زمان متداول بوده و صندلیها حالا در آن عمارت کذارده اند و آویزانست
و بلور آن چراغها بسیار اعلا و کرانست و هنکام تشریف فرمائی اعلیحضرت ناصر
الدین شاه بکروز در عمارت ورسای در طالار بزرک مهمانی کرده بودند و سیصد
نفر در سر میز نشسته بودند و برای شاه ضیافت شاهانه نموده بودند و از برای
آن عمارت ورسای کلیسای بسیار خوبی ساخته اند که هنکام بودن سلاطین در
آن عمارت برای نماز خودشان با اتباع سلطنت در اعیاد و روزهای یکشنبه در کلیسا   صفت باغ ورسای
حاضر میشدند و از برای آن عمارت تیاتر بسیار بزرکی ساخته اند که تماشاخانه
مخصوص سلطنتی بوده است باری باغ جلو عمارت ورسای از بزرکی و عظمت
و خیابانهای متعدد و حوضهای بسیار و مجسمها و فواره ها و باغچها و کل کاریهای
زیاد از توصیف و تعریف افزونست اولا در جلو عمارت میدانی قرار داده اند
بسیار وسیع و پنجاه ذرع فاصله از عمارت و طالار بزرک دو حوض ساخته اند
هر کدام هشتاد ذرع طول و چهل ذرع عرض و چنین حوضها و باغچه های کل کاری را
ترتیب داده اند که با شاخه شمشاد سبز دور باغچها را تجیر نموده اند و دور میدان

بزرک را درختهای سرو نشانیده اند و درختها را از روی زمین شاخه داده اند و
درختهای سرو را بعضی مربع بعضی کرد بعضی مسدس مقراض کرده اند که از دور
هر کدام یک کنبد سبزی مینماید و از این درختهای سرو مقراض نموده بانواع و
اقسام در اطراف و خیابانها بسیار است و همیشه اوقات باغبان متوجه است
که درختهای سرو شاخهای خارج از حد خود بیرون نیاورد و درخت بشکل مصنوع
بماند باری خیابان جلو عمارت بقدر یکفرسخ طول دارد و عرض خیابان صد ذرع است
و حوضهای بسیار در آن خیابان درست کرده اند و اطراف حوضها و میان حوضها
تماما فواره های عجیب و غریب و مجسمها که از سر و صورت آنها آب میریزد
و در هر میز که خیابان سرازیر میرود پلهای بسیار وسیع بزرک قرار داده اند از
سنکهای مرمر سفید و خیابانهای بسیار از طرف راست و چپ و ادیب با طراف
باغ کشیده اند و هر موقعی که خیابانها سر بهم کذارده و چهار سو مانند شده یک
حوض بسیار بزرکی ساخته اند و فواره ها از مجسمهای حیوانات و وحوش و طیور
قرار داده اند که آب از سر و پا و پر و بال آن مجسمها میریزد و درختهای اطراف خیابانها را
بسیار راست و مستقیم نشانیده اند و میان خیابانها را با زچمن کاشته اند که دایم سبز
و خرم است و در هر سر خیابانی یک منزلکاه و نشیمنکاه با صفا ساخته اند و صندلیها
و نیمکتها در اندرون و بیرون آن کذارده اند و نیز حوضهای بسیار بزرک باشکال
مختلف در اطراف باغ ساخته اند که حوضها از بزرکی هر کدام بمانند دریاییست
و در وسط باغ عمارت و خلوتخانه مخصوص ساخته اند که حرم سرای خاص سلطنتی
بوده و آن عمارت نیز بسیار بزرک و عالی است و اطاقهای آن عمارت را زینت
داده اند و اسباب و مخلفات اطاق و میز و صندلیها و نیمکتها از آن زمان هنوز مانده است
که کویا امروز از دست استاد بیرون آمده است و میزهای سنکی از سنک سماق قیمتی
و بهتر که از شدت صیقل عکس در آن نمایانست در آن عمارت بسیار کذارده اند و
آینه های بزرک و جارها و چهل چراغهای بسیار بزرک از کارهای قدیم که بسیار قیمتی است

در آن عمارت هست و نیز اطاق خواب سلاطین و زنهاشان با اسباب و مخلفات اطاق
هنوز موجود است؛ و ملکهٔ انگلیس هنگام آمدن بپاریس که سر شب توقف نموده
بود شبها از ییلاغ ورسای آمده در عمارت وسط باغ جای خواب برای او قرار داده اند
همان اطاق و همان رخت خوابی که در او خوابیده حاضر و موجود بود که نشان میدادند
چه اسباب و چه اوضاع که بیان و وصف نمی آید؛ و در پهلوی عمارت وسط باغ
اطاق بسیار بزرگی است که کالسکهای سلاطین قدیم را در انجا گذارده اند و آن
کالسکه‌ها تماما از طلا ساخته شده است که هر کدام بیست هزار و پنجاه هزار تا صد
هزار تومان قیمت دارد و کالسکهای بسیار در آن اطاق بود که هشت اسب او را
میکشد و حالا هر گاه از سلسلهٔ سلاطین عروسی میکنند عروس و داماد در آن کالسکه‌ها
می نشانند و اسباب کالسکه و اسباب اسب کالسکه کلا از طلا و نقره است که تماما
در اطراف اطاق موجود بود و تماشا نمودیم؛ ولی درختهای باغ ورسای تماما
درختهای سایه دار جنگلی است درخت میوه دار در باغهای دولتی سلطنتی نمی نشانند
و زمین باغ و پای درختها نیز تماما از چمن است و دستی کاشته اند و همه اوقات
چمنها را سبز و خرم نگاه میدارند و با لوله آب پاش آب میدهند؛ باری چنان
باغ و عمارتی مثل عمارت و باغ ورسای تا بحال در تمام دنیا ساخته نشده است
وسعت نظر و عظمت خیال آن شخص معمار و مهندسی که این باغ و عمارت را طرح
نموده و بنا گذارده بتوصیف نمی آید حالا هیچ سلطان و پادشاه مقتدری قوهٔ
ساختن چنین باغ و عمارتی ندارد از هر ولایت و هر جا که بپاریس می آیند باید بتماشا
و سیاحت عمارت ورسای بروند؛ هنگامیکه مرحوم حاجی میرزا اصفهانی به پاریس
تشریف می آوردند مرحوم فرخ خان امین الدوله خدمت ایشان عرض کرده بود که
البته بتماشای باغ و عمارت ورسای تشریف ببرید حضرت هم که از اسلامبول در سنه ۱۲۸۰
بعزم سیاحت فرنگستان از خدمت جناب حاجی میرزا اصفهانی مرحوم رحمة الله علیه
مرخص شدم فرمودند بپاریس که میروی البته بتماشای عمارت و باغ ورسای برو

و در آن سفر سیاحت و تماشای آن عمارت را نموده بودم و در این سفر در خدمت جناب
مؤتمن الملک و جناب نظر آقای وزیر مختار یکروز مخصوصا به ورسای رفتیم و بدقت
تمام اطاقها و اطاق خیابان بخیابان حضور گردش نمودم و سیاحت و تماشای کامل کردم
جناب مؤتمن الملک و جناب وزیر مختار زود مراجعت بپاریس نمودند حضور شاهزاده
حاجی محمد میرزا و حسین علی خان نواب تا وقت غروب ماندیم و با فرصت تمام ملاحظه
و سیاحت نمودیم و با کالسکه راه آهن دو ساعت از شب گذشته وارد شهر پاریس
و منزل شدیم؛ در یکی از اطاقهای عمارت ورسای در مرتبهٔ دوم فوقانی صورت عسکر
خان ایلچی ایران را با هفت نفر همراهان خود که در زمان خاقان مغفور بمجلس ناپلیون
فرستاده اند صورت عسکر خان با شال و کلاه بلند و خرقه ترمه کلی با استر پوست
خز و کفش ساغری و همراهان او نیز تماما با لباسهای بلند ایرانی عسکر خان در حضور
ناپلیون ایستاده و خم شده است و نامه بدست ناپلیون میدهد و آن صورتها را بسیار
خوب و درست کشیده اند اهل پاریس همه اوقات برای تفرج بباغ ورسای میروند
مخصوصا در روزهای یکشنبه بیشتر جمعیت در آنجا جمع میشوند و گردش میکنند

وضع نکاح و عروسی اهل پاریس

اولا دختر و پسر تا بسن بیست و پنج تا بیست نرسند زن و شوهر نمیکنند و دختر نیز
باید صاحب جهاز و دولت باشد و خط و سواد نیز داشته باشد و صاحب صنعت و
حرفه موافق شان خودش باشد و دختر و پسر که طالب همدیگر شدند باید مدتی
با هم بنشینند و آمیزش کنند و با هم گردش و صحبت نمایند که از حال و اخلاق هم
دیگر مستحضر باشند و با هم عشق بازیها و مغازلها میکنند و نیز اختیار دختر بحد تکلیف
که رسید با خود اوست پدر و مادر با او تحکم ندارند هر که میل کرد شوهر میکند بعد
از آنکه هنگام عروسی میرسد کسان داماد و عروس دختر و پسر را برداشته بخانهٔ کد خدا
و خانهٔ حکومت شهر میبرند و اسم دختر و پسر را با اسم سلسله و طایفه آنها در دفتر دیوان
خانه ثبت مینمایند و باندازهٔ مخصوص پولی برئیس دیوانخانه داده از آنجا دختر و

پسر را برداشته بکلیسا میروند خلعت کشیش و کشیش آنها را عقد می بندد و دختر
و پسر را آن کشیش دعا میخواند و تبریک میکند بعد از آن پسر انگشتری بدست دختر
میکند و دختر نیز انگشتری بدست پسر مینماید و تعارف بکشیش داده از کلیسا
بیرون می آیند و هر کس بقدر مکنت و قوه خود کالسکه‌های مخصوص گرفته عروس را
سرتا پا لباس سفید پوشانیده با داماد در کالسکه می نشانند و دو نفر از اقوام آنها
دو بروی آنها در همان کالسکه می نشینند و چهار پنج کالسکه دیگر از کسان و اقوام
عروس و داماد نشسته بگردش باغات و جنگل با دبدبه میروند و تا وقت غروب
گردش و تفرج میکنند بعد از آن بخانه آمده شام صرف میکنند و ساز و نواز و عیش
و عشرت نموده از نیمه شب گذشته عروس و داماد را دست بدست میدهند

وضع دکانهای دلاکی مردانه و زنانه

دکانهای دلاکی بسیار پاک و پاکیزه و تمیز است دیوار اطراف دکان تماما آینه‌های
قدی است زمین دکان از مرمر سفید صیقلی است میزها و صندلیهای اعلا در
دکان گذارده اند هوای دکان ملایم و گرم است قطیفه و دستمالهای کتان سفید
اعلا در دولابها گذارده اند یکطرف دکان سه سنگ آب از مرمر ساخته اند و بالای
سنگابها هر کدام یک شیری از مفرغ بدیوار نصب نموده اند و هر کدام شیرها
جدا جدا آب گرم و سرد و ملول دارد بعد از آنکه دلاک موی سر را مقراض کرد و صورت را
تراشید و صابونها و عطرها بصورت مالید آن شخص را دلاک می آورد پیش سنگ آب
و با آب ملول سر و صورت شخص را میشوید و باز دو مرتبه صابون میزند باز
دفعه ثانی آن شخص را میبرد و در صندلی نشانیده دفعه دیگر با صابون مخصوص صورت
او را که صابون میمالد و با تیغ دیگر باز تراش میکند و باز دیگر او را پیش سنگ آب
می آورد و سر و صورت او را میشوید و با دستمال کتان صورت و گردن او را خشک
میکند و گلابها و عطرها بروی آن شخص میزند و زنی در آنجا مشغول خدمت است لباس
شخص را ماهوت پاک کن میزند و تمیز میکند بعد از آن با یک پنج قران بصاحب دکان

داد و انعامی با آن زن وضع زینت و جلوه و صفای دکانهای دلاکی با آن همه آینه
و چراغهای بسیار و قوطیهای عطر و شیشه‌های گلاب و پاکی و تمیزی سنگابهای مرمر
و شیرهای مفرغ که بیان و تقریر نمی آید و دلاک زن نیز مرد است در کوچه و بازارهای
پاریس دکانهای بسیار خوب برای دلاکی زنانه ساخته اند و زینتها و اسبابها و گلها
و شیشه‌های عطر و گلاب در آن دکان گذارده اند و در و دیوار دکان تماما از آینه‌های
بلند و لوحه و تصویرهای خوب در آن دکان بدیوار آویخته و در آن دکان در مرتبه‌های
فوقانی منزلها و اطاقهای متعدد دارد زنها مخصوصا از برای درست کردن و ساختن
سر و گردن و زلف و گیس خود بدکان دلاکی میروند چرا که استاد دلاک در علم نقاشی به
انواع و اقسام ساختن زلف و موی مجعد و موی پریشان و موی سلسله و موی بهم
بسته با یک مهارت تام داشته باشد تا دیگر آن زن که بدکان دلاکی میرود اگر مردی
با شوهر خودش همراه او است آن شوهر در اطاق اول می نشیند و مشغول خواندن
روزنامه و کشیدن سیگار میشود یکی از آن دلاکها در اطاقی را باز نموده پرده را
بالا برده خانم را در اطاق مخصوصی وارد میکند و در یک صندلی رو بروی آینه
می نشاند و زلف و گیس و موی خانم را بر هم میزند و پریشان و متفرق میکند و با
گلابدانهای فواره عطر و گلاب بزلف و گیس خانم میزند و باز از نو گیس خانم را با شانه‌های
مخصوص شانه میکند و باز روغنی آلوده بعطر بزلف و گیس خانم میزند و باز دو باره
شانه میکند و با قلابهای بلور و مفضض زلف و گیس خانم را فقره بفقره از هم
جدا میکند بعد از آن دلاک از خانم جویا میشود و میپرسد که امروز چه طرز و چه
قسم سر دوست میدارید که سر شما را آن قسم درست نموده و بسازم و نقشه صورتها
و سرهای درست کرده بخانم نشان میدهد که از این نوعها هر کدام میل دارید
و گیس شما را همان قسم بسازم خانم هم یا اختیار را بخود دلاک وا میگذارد یا آنکه
خود خانم یکطرز مخصوصی فرمایش میکند که دلاک سر او را بسازد بعد از آن شخص
دلاک مو بموی خانم را با شانه‌های درشت و ریزه از هم جدا نموده بعضی تاب داده

بعضی مجعّد نموده و بعضی شاخهای زلف را او بخته و بعضی را از بنا گوش بالا
زده و در هر پیچ و خمی از زلف و موها از گلهای مصنوعی الوان جا داده و با قلابها
و سوزنها محکم کرده و هر طرفی از سر را نوعی و شکلی ساخته و گلها و زیورها را طوری
بسر خانم زده که بهتر از آن بتصوّر نمی آید بعد از آن گردن و بنا گوش و اطراف سر
خانم را با پارچهٔ بر لطیف و صابونهای عطری قیمتی یکدفعهٔ دیگر شسته و شو
داده و با دستمالهای کتان پاک نموده بعد از آن با پر مرغ یک روغنی که بسیار
لطیف و رقیق است بر روی موها و زلفهای خانم زده و گوشواره خانم را بگوش خانم
نموده و پیشانی و صورت و زنخ خانم را عطری و رنگی مخصوص زده که هیچ گمان
نمیشود نمود که رنگ و مصنوعی است و حقیقی و طبیعی نیست و بسیتی برنگ
صورت داده اند که از عرق و رطوبت خراب و ضایع نمیشود و مثل نقاشی رنگ
پیشانی و صورت و دماغ و زنخ و گردن و بنا گوش را هر کدام را رنگی میدهد و
چنان رنگها را ملایم و نازک داده که شخص ابدًا تصوّر نمیکند که رنگ آلوده
بسرخاب و سفیداب است و زنهای پاریس و فرنگستان و سمه بر ابروهای خود نمی
کشند و ابروی خود را ابدًا رنگ نمیکنند، باری بعد از آنکه آن دلاک کار خانم را
تمام نمود و سر و زلف خانم را ساخت دست خانم را گرفته از اطاق بیرون می آورد
و بدست شوهرش میدهد و آن شوهر زن مبلغ یکتومان بدلاک داده عذر خواهی
و مرسی گفته از دکان بیرون میروند یا بمهمانی یا بگردش میروند و این عمل قبیح ناشایست
در فرنگستان متداول است که باید دلاک و مشاطهٔ زن مرد کردن کلفت باشد
و بعضی از خانمها و زنهای رجال دولت و اعیان که خود بدکان دلاکی نمیروند
میفرستند و دلاک را خبر کرده بخانه می آورند و آن دلاک نیز سوار درشکه شده
کل مصنوعی مخصوص که نو ظهور و تازه متداول شده که بسر میزنند آن دلاک
برای خانم می آورد و از فلاخنه عطر مخصوص که از چین و از بنگی دنیا آورده اند
و قطرهٔ پنجتومانست برای خانم می آورد بعد از آنکه سر خانم را درست کرد و صورت

خانم را پرداخت زد با بدان خانم ده تومان بدلاک بدهد و دلاکها در شهر پاریس
هر کدام خاطر خواه و خواهان دارند و بعضی مشهور و معروفند فلان خانم میگوید
دلاکی در فلان محله هست که مثل و مانند ندارد خانم دیگر میگوید دلاک فلان
محله خیلی بهتر است، باری زنها هر کدام خواهان و طالب یک دلاکیند و بعضی
دلاکها بسیار مشهور و معروفند و دکان آنها اطاقهای بسیار دارد همه مفروش
و مزین و با صندلیها و اسبابهای گرانبها و نیز شاگردهای متعدد در آن دکان
هست و دو زن را در یک اطاق نمی نشانند هر زنی را در یک اطاق علیحده میبرند
و اگر اطاقها همه از زنها پر باشند هر که تازه بیاید باید در اطاق انتظار بنشیند
که استاد دلاک فارغ شود و اطاق تنها بشود، و در فرنگستان خاصه در پاریس
بسیار متداول است که زنها موی عاریه و کیس ساختگی علیحده بر سر خود بگذارند
چرا که زنهائی هستند که سر آنها بکلی مو ندارد لابد باید موی مصنوعی و زلف ساختگی
بر سر بگذارند و بخود زیور و آرایش نمایند و در هر دکان دلاکی انواع و اقسام زلفهای
ساخته و کیسهای بهم بافته و موهای مجعّد و پریشان بهم بافته و افشان و تابیده و
گره زده برای پیر و جوان و متوسط هر نوع و هر قسم مو و زلف حاضر و آماده در دکانهای
دلاکی موجود است که در پشت شیشها و آینهها گذارده اند که از کوچه و خیابان
نمایانست و نیز در قوطیها و جعبهها انواع و اقسام زلفها و کیسهای بسیار خوب دارند
که بقیمتهای گزاف میفروشند و این زلف و کیسها را از سر مردهها و مریضها که
در مریضخانه میبرند بریده اند و شسته و شفاف و براق نموده حاضر و آماده فروش
فروش ساخته اند، و نیز بعضی زنها که فقیر و بیچیز میشوند و پریشانی بآنها دست
میدهد کیس و موی خود را بریده میفروشند و دلاکها از آنها میخرند، در برلن پایتخت
آلمان شخصی بدکان دلاکی وارد شده باستاد دلاک میگوید که سر و روی مرا بتراش
و اصلاح کن استاد دلاک مشغول اصلاح آن شخص میشود در این بین دختری بسیار وجیهه
وارد دکان میشود و استاد دلاک لذا اشاره نموده بنزد خود دعوت میکند استاد

دلالک اذن از آن شخص خواسته نزد دختر میرود و در کنار دکان مدتی با دختر صحبت
میدارند بعد از آن استاد دلالک می آید و باز مشغول اصلاح آن شخص میشود آن شخص
از استاد دلالک جویا میشود که با دختر چه صحبت میداشتید و چه گفتگو و مباحثه
مینمودید دلالک میگوید این دختر دو روز است می آید نزد من که گیس خود را بمن
بفروشد او گیس خود را بسی فرانک میگوید و من میخواهم از او به بیست فرانک
بخرم و هنوز معامله ما تمام نشده است دختر را معطل نموده ام که تا به بیست فرانک
راضی بشود آن شخص از دور نگاه میکند می بیند دختریست که آثار نجابت از رخسار
او نمایانست و وجاهت و صباحت او از حد و اندازه افزون و از شدت شرم و
حیا سر خود را فرو افکنده و در حالت حزن و اندوه فرو رفته و عرق بصورت و
پیشانی او نشسته و گیس خوشرنگ بسیار بلندی بر سر دارد و زلفهای او پریشان
و درهم گشته و ابدا بخود آرایش و زیوری نداده آن شخص با کمال ادب از دختر سؤال
میکند که شما چرا گیس خود را میفروشید با حالت جوانی و ابتدای سن و وجاهت
شما حیف است که گیس و زلف خود را از خود خارج کنید دختر جواب میگوید که
گیس من زیاده بزرگ است و بر سر من سنگینی میدهد و نگاه داشتن و شانه نمودن
و شستن و ساختن آن بسیار زحمت و مشقت دارد و من کار بسیار دارم و نمیتوانم
از عهدهٔ حفظ و نگاه داشتن گیس و موی خود برآیم آن شخص میگوید که نباید اینطور
باشد من از شما استدعا و خواهش میکنم که حقیقت این مطلب را برای من بیان نمائید
دختر از گفتن مطلب انکار میکند و آن شخص باصرار زیاد خواهش مینماید که دختر
جهت و سبب فروختن گیس خود را بیان نماید عاقبت باصرار و ابرام زیاد آن شخص دختر
بیان مینماید که من پدری داشتم صاحب دولت و مکنت و تجارت و کسب سانحه
روزگار او را اکرکم پریشان و خراب و مقروض کرد و از دنیا رحلت نمود مادری دارم
با چهار برادر و دو خواهر راه معاش و محل گذران ابدا نداریم بعد از پدر هر چه داشتیم
فروختیم و مخارج نموده ایم حالا ابدا در خانه خود چیزی نداریم و بکسی هم

ابراز مطلب نمینمائیم و دست تمنا و خواهش نزد کسی دراز نمیکنیم حالا چند روز است
که مادرم با دو برادرم ناخوش و بستری شده اند و دو روز است که دوا و غذائی برای
آنها موجود نشده است و در خانه چیزی نیست که بفروشم و از برای آنها دوا و غذا
حاضر نمایم در این دو روز بخیال من رسیده که گیسهای خود را بفروشم و از وجه آن
برای مادر و برادرانم دوا و غذا ببرم که دو روز است ابدا بآنها چیزی نرسیده و
بجز من کسی نیست که در کوچه و بازار برآید و از برای آنها فکری نماید آن شخص میگوید
من گیس شما را میخرم شما بدلاک نفروشید من بهتر مشتری و طالبم و آن شخص از
جیب خود کاغذی بیرون آورده بدختر میدهد که شما این را نگاه بدارید و بگوئید
از سر دختر کشیده با خود برمیدارد و میگوید گیس شما از منست و آن شخص از دکان
دلاکی بیرون میرود دختر بکاغذ نگاه میکند می بیند که این کاغذیست که پنجاه
هزار تومان قیمت دارد خیلی تعجب میکند و منتظر آن شخص میشود که بیاید و کاغذ را
باو بدهد هر قدر می نشیند آن شخص نمی آید عاقبت بر پلیس و کلانتر شهر خبر میدهند
و بحاکم و سلطان مملکت میگویند که چنین اتفاق افتاده که شخصی در دکان دلاکی
بهای تار موی دختری پنجاه هزار تومان نقد داده است و معلوم نیست که آن شخص که
بوده و بکجا رفته است هر قدر در روزنامهها نوشتند و اخبار دادند که آن شخص بیاید
و او را ببینند که چگونه آدمی است آن شخص خود را آشکار ننمود و نمایان نشد و باز
از جانب دولت بشهرهای خارج تلگرافها زدند که در جستجوی آن شخص باشند
و او را بیابند که این شخص صاحب همت بیغرض بیریا را ببینند که کیست نیافتند
هر چه کردند و هر چه جستجو نمودند آشکار و معلوم نشد آن دختر آن کاغذ پنجاه هزار
تومان را برده در بانک که محل تجارت صرافیست و تنخواه او را گرفته با مادر و برادر و
خواهر و کسان خود صرف نموده و مایه معیشت خود قرار داده است ؛
و ما اما وقتا بل زنها نیز باید مرد باشد چرا که آن مرد درس و علم تشریح را خوانده و
بقاعدهٔ علم قابلگی میکند و زن را مبرا باند و نمیگذارد خطری بزن و طفل برسد

[illegible]

ودر پاریس در هر محله یک عمارت نیست مدرسه مانند که اطاقهای متعدد دارد که
هر زنی که هنگام وضع حمل او میشود در آن عمارت میرود و اطاق مخصوصی باو داده
از رخت خواب و فرش و صندلی و اسباب داشتن زن در آنجا موجود است قابله
مرد که زن را زاینید خدمتکار مخصوص آمده مشغول خدمت زن میشود و از شام
و نهار و دواهای مناسب حال زن از هر نوع در آن عمارت حاضر نموده اند و هر روز
آن قابله بدان زن آمده تا مدت ده روز بعد از آن زن مبلغ معینی بصاحب
آن عمارت داده بخانه خود میرود و در حقیقت این عمارت مثل یک مریضخانه ایست
و زن حامله که وضع حمل او میشود او نیز مریض است و از برای بسیار از مردم متوسط
و فقیر ممکن نیست که در خانه خود شان اسباب و دوای وضع حمل فراهم بیاورند
و مکنت ندارند که خدمتکار نگاه دارند لابد زن حامله را در آن عمارت جمیع اسباب و
ملزومات و خدمه و دوا و غذا برای این کار موجود است، و اجرت و مزد هر اطاق
معین است، و از برای فقرا و مساکین نیز عمارت مخصوص هست که آنها را آنجا
خدمت میکنند و مزد یا نند و چیزی نمیگیرند، و نیز در شهر پاریس مریضخانهای
مخصوص دارد که هر که از تجار و کسبه و غربا که ناخوش میشود در آن مریضخانه میرود
و اطاق و لحاف و تخت و اسباب باو میدهند و خدمتکار و دوا و غذا و حکیم در
آنجا حاضر است و قیمت اجاره اطاق و مزد خدمتکار و حکیم و دوا و غذا را تماما
حساب نموده روزی یک تومان بصاحب مریضخانه میدهد و خدمتکارهای مریض
خانه از مادر و خواهر بهتر خدمت بمریض را مینمایند و متوجه میشوند و چنان
مواظبت و دلجوئی از مریض مینمایند که گویا یک معشوق و محبوبی از آنهاست
و خدمتکاران تماما زن میباشند، و در پاریس مریضخانهای بسیار بزرگ دولتی
و ملتی هست و بجانا مردم را مداوا و معالجه مینمایند و ناخوشیهای صعب و سخت را
دوا و علاج میکنند، و حکما و اطبای مشهور و معروف در پاریس هستند و هر
کدام از اطبا مرض مخصوصی را مهارت دارند و استاد اند و علاج میکنند یک حکیم

ذکر مریضخانها و اطبای معروف پاریس

در مرض صداع یک طبیب در مرض قولنج طبیب دیگر در مرض دیوانگی و همچنین
هر مرضی را علیحده علیحده طبیب هست، شارکو حکیم که یکی از اطبای مشهور
معروف پاریس بلکه معروف دنیاست حکیم امراض عصبانی است و حق القدم
او ده تومانست پنج دقیقه ده تومان میگیرد، موسیو بال حکیم دیوانهاست، و
موسیو بوشن طبیب دماغ است، باری در پاریس حالا بقدر شش هزار طبیب
معروف دارد که هر کدام مدرس یک علمی از حکمت و طب اند و جمیع این حکما از علم
تشریح کمال اطلاع دارند، و در پاریس مدرسه تشریح خانه بسیار بزرگ دارد
که هر روزه شاگردهای بزرگ در اطاقها جمع شده میزهای آهنی گذارده
مردههای متعدد را روی آنها گذارده و چاقو و اسباب بهم مرده ها را پاره پاره نموده
از روی علم تشریح مینمایند در همه اوقات در تشریح خانه مشغول کارند و حکما
و اطبای فرنگستان علمشان در تشریح بیشتر کامل است تا در مزاج شناسی

وضع قبرستانهای شهر پاریس

در هر محله قبرستان هست و دو قبرستان بسیار بزرگ دارد که هر کدام یک فرسخ
دور او ست و هر طایفه در قبرستان اطاق مخصوص دارند که قبر را بقدر شش
ذرع عمیق نموده تابوت را در آنجا میگذارند و هر که از آن طایفه فوت شد باز در
تابوت گذارده روی آن قبر را شکافته آن تابوت را روی تابوت اول میگذارند
و همچنین تا بالا و تابوت از آهن و قلع لحیم میکنند و مرده را با لباس در تابوت
میگذارند و بعضی از اعیان و اشراف سردابه بزرگ دارند و تابوت مردههای
خود را دور تا دور و سر را بر روی هم و در روی قبر و در اطاق انواع و اقسام گلها
و زینتها و مجسمها میگذارند و سنگهای مرمر صیقلی و سماق بر روی قبرهای
گذارند و پای مرده و روی مرده را ملاحظه نمیکنند بهر طرف دفن میکنند و در قبرستانها
درخت و گل بسیار میکارند و در میان قبرستان و کنار و اطراف خیابانهای سنگ
فرش و درختها نشانیده اند و بسیار با صفا درست کرده اند و قیمت زمین یک فرع را

در قبرستان پنجاه تومان است و اسباب کفن و دفن و حمل نعش از خانها بقبرستان هم
زیاد بسیار گران است و دور قبرستان دیوار بلند دارد و کوچه و خیابانهای
قبرستان شسته و رفته و تمیز است، و حالا طایفه جمهوری چنان قرار داده اند
که چون مردم زیاد زیاد اند و زمین برای قبرستان کم است و نیز از برای مردم فقیر
اسباب خرج است بهتر آنست که مرده ها را در قبرستان آورده بسوزانند و حالا
در قبرستان بزرگ پاریس یک عمارتی که اطاقها و کوره ها و اجاقها دارد که از ذغال
سنگ میسوزانند و مرده را در تابوت آهنی گذارده در توی کوره میگذارند و بواسطه
حرارت آن میت در توی تابوت آهن از شدت حرارت آب میشود و اگر خاکستری
بعد در آن تابوت بماند بصاحب میت میدهند که آن خاکستر را در توی شیشه ریخته
در اطاق خود برای یادگار نگاه دارد و این بمقتضای میل خود آن شخص صاحب میت است
و جنازه ها تماما نمره دارد، و با وجود یکه اهل پاریس مایل باین عمل نیستند ولی کم کم
طوری خواهد شد که همه مردم مرده های خود را در آتش بسوزانند و قاعده و قانون
طایفه هنود و آتش پرستان جاری و متداول بشود در فرنگستان کشیشان هم دو [illegible]
ملت نتوانستند که این کار را منع نمایند و کسانیکه حالا باینکار معتقد هستند بدین
و آئین و مذهب و ملت عیسوی اعتنا و اعتقاد ندارند و دهری و لا مذهب بیدین هستند

وضع مغازه بلور فروشی

یکروز باتفاق جناب وزیر مختار رفتیم بمغازه بلور فروشی عمارتی بود بسیار بزرگ
دو مرتبه مرتبه تحتانی اطاقهای بسیار بزرگ صد اطاق متجاوز تماما در صندوقها
و پیشها اسبابهای بلور چیده بودند که از کارخانه بزرگ آورده بودند و دور اطاق
دویست نفر دفتردار و محاسب مغازه بلور فروشی نشسته بودند و مشغول نوشتن
و ثبت نمودن معاملات بودند و از مرتبه تحتانی بمرتبه فوقانی راه پله وسیعی
ساخته اند که بقدر یک میدان نیست و اطراف پله را اسبابهای بلور از هر قبیل
چیده و گذارده اند و سقف راه پله و دیوار را تماما از چهل چراغها و لنترها آویزان

نموده اند از راه پله که بسطحه فوقانی رسیدیم در آنجا نیز زمین و دیوار و سقف را
از جار و چهل چراغها آویخته و اسبابها گذارده بودند و در آن مرتبه فوقانی اطاقهای
متعدد دارد که از اسباب بلور مملو است ولی یک اطاق بسیار بزرگ دارد که
صد ذرع طول و بیست ذرع عرض دارد اولا دیوار آن جمیعا آینه های بلند است
و سقف آن را از آهن پوشانیده و مشبک نموده و شبکه های آن تماما از بلور است
و زمین اطاق را نیز تخته های بلور که هر کدام یک ذرع در یک ذرع است فرش
نموده اند و سقف اطاق را پر در پر و تنگ هم چهل چراغها آویزان نموده اند و در میان
اطاق میزها بقطار گذارده اند که هر کدام یک ذرع و نیم عرض و چهار ذرع طول
دارد و روی میزها را آینه یکپارچه نصب نموده اند و روی آینه ها را انواع و اقسام
اسباب بلور چیده اند و ظروف و اسبابهائیکه هنوز بایران نیاورده اند و سرتا
سر اطاق صد ذرعی از این میزهای آینه بقطار گذارده و روی جمیع میزها اسباب بلور
چیده اند و میزها را هر کدام یک ذرع بفاصله گذارده اند که شخص بتواند دور آن گردش
کند و راه برود و گلدانها و خمره های بلور در آنجا دیدیم که دیگر جا ندیده بودم و
ظرفهای بلور و گلدانهای بلور لعاب چینی داده اند و نقش کرده اند که گمان
نمیشود نمود که این بلور است و چینی نیست و تنگ و گیلاسهای بسیار لطیف
نازک درست کرده اند و بآنها تراش داده اند که قیمت آنها تنگی دویست تومان
و استکان پنجاه تومان و گیلاس خیلی کوچک از پانزده تومان کمتر نیست و
بسیار لطیف ساخته اند که بتصور و عقل راست نمی آید، و نیز موافق همان
تنگ و استکانها بهمان شکل و نازکی تنگ و گیلاس دارند که قیمت تنگ پنجهزار
و قیمت گیلاس ده شاهی است و جنس آن دیگری اعلاتر و بهتر است و از هر قبیل
ظرف بلور و اسباب چراغ موجود بود، قاب و قدحها و دوسکامیها از بلور
دیدیم که خیلی خوب و اعلا بود، سفره و تخته شطرنج از بلور ساخته بودند و
مهره های آنها نیز بصورت آدم تماما از بلور الوان و انواع و اقسام چراغها

ولالرها ولنترها از بلور در انجا دیده شد و از ان اطاق بزرك باطاقهای دیکر
راه و درکاهای بلند دارد که در جمیع ان اطاقها نیز اسبابهای بلور بر روی
میزهای اینه کذارده اند و استاد و شاکرد در ان اطاقها برای فروش و معامله
بسیارند و در حقیقت تماشا و سیاحت مغازه بلور از جمیع سیاحتهای بازار
و دکاکین پاریس بهتر است **وضع رودخانه سن** که از وسط شهر پاریس
میکذرد از طرف جنوب بشهر میاید و بطرف مغرب شهر خارج میشود و از اول
تا باخر شهر بر روی رودخانه بیست و دو پل ساخته اند که بیشتر انها را با
سنك تراشیده ساخته اند و بعضی را با اهن سقف زده اند و بعضی پلها پنج
دهنه و بعضی چهار و بعضی سه دهنه طاق زده اند و یك پلی که سقف و تماما
از اهن است یك دهنه دارد و کشادی ان صد ذرع متجاوز است که یك طاق
بران دهنه زده اند و کنار دو طرف رودخانه از ابتدای شهر تا انتهای شهر
تماما از سنك تراشیده ساخته اند و پلها و راهها از اطراف قرار داده اند
و از متن زمین شهر تا سطح اب رودخانه بقدر هفت ذرع میشود و کنار رود
خانه را دو طرف درخت چنار و نارون نشانیده اند و صد و ده جهاز اتشی در
رودخانه از صبح تا بشام حرکت میکنند و هر دویست ذرع بر دویست ذرع
اسکله ساخته اند که مردم در جهاز رفته از این محله بمحله دیکر میروند و کشتیها
کوچك همیشه در کنار رو پر از ادم است و هر ادمیکه در کشتی مینشیند از سه شاهی
الی پنج شاهی بیشتر نمیکیرند ، و در کنار توی رودخانه اطاقهای بسیار بزرك
از چوب ساخته اند که هر اطاق پنجاه ذرع و صد ذرع طول دارد و بیست
ذرع عرض و دیوار و سقف ان از شیشه و بلور است و این اطاقها از برای
رخت شورخانه شهر است و هر اطاقی بقدر هزار نفر زن رخت شور در ان جا
مشغول شستن رخت میباشند و از برای هر ادمی در ان اطاقها علیحده
جا و صندلی درست کرده اند که هر زنی رخت شوری جای او مخصوص است

ذکر اطاقهای مخصوص رخت شوری کنار
رودخانه سن

که هر روزه می اید در ان اطاق و در جای خود می نشیند و کرایه جای خود را
هر روزه بصاحب اطاق میدهد ، در کنار رودخانه سن از اطاقهای رخت
شوری بسیار است و رخت شورخانه ما لیات کزاف دارد و رختهائی که در
ان اطاق شسته اب کثافت انرا در رودخانه میریزند و رختها را در جاهای
مخصوص و میدانکاههای دارند که در انجا تیرها و بندها بسته اند برای خشك
کردن و بعد از خشك کردن در دکانی همه را جمع نموده زنها و ادمها رختها را
اتو زده و تاه کرده برای صاحبانش میبرند و در فرنکستان لباس را خیلی زود
زود میشویند بخصوص لباس اطفال شیرخواره را که یك طفل شیرخواره
ماهی هشت تومان مزد شستن لباس و اسباب و رخت چرا که طفلهای کوچك را
بجز لباس سفید دیکر چیزی نمیپوشانند و هر ساعت باید لباس او را تغییر بدهند
باری در کنار رودخانه سن بسیار حمام ساخته اند از برای رفتن در اب سرد و نیز
حمام اب کرم هم در کنار رودخانه متعدد است و نیز کثافتهای ابی حمام تماما
در رودخانه میریزد ، و انچه زیادی اب و کثافت و شستن کوچها و مطبخها و
میزها و سرباز خانها و بیمارخانها انچه هست وارد رودخانه سن میشود و
همه اوقات رنك اب رودخانه زرد است و با وجود اینهمه کثافتها که ذکر شد اب
خوراك اهل شهر منحصر است بهمان اب رودخانه ولی اب را با اسباب صاف
میکنند و تعفن و رنك زردی از او میرود ولی اب رود سن خیلی سنکین و
ناکوار است و مردم پاریس کمتر عادت باب خوردن دارند ، و در کنار رود سن
بعضی فراولخانها ساخته اند برای انکه بعضی مردم شهر از شدت استیصال
و پریشانی و فقر و دست تنکی روزکار که بر انها تنك شده ناچار میایند و خود را
در اب رودخانه غرق میکنند و هلاك میشود فراولها همه وقت حاضرند و کشتیك
کشیده اسبابها حاضر دارند که ان اشخاص را از اب بیرون میاورند و نمیکذارند
هلاك شوند و بعضی که خیلی از جان خود سیر شده اند و نمیخواهند زنده بمانند

ذکر عید نوروز ... عید [illegible]

بکمر خود پارچه سرب یا آهن بسته که خود را در انداختن بآب فوراً در آب فرو بروند
و هلاک شوند و فوراً وهلهٔ نتوانند آنها را زنده بیرون بیاورند و اینمطلب همیشه
اوقات در پاریس هست و با نواع و اقسام مردم پریشان شده دست آنها بجائی
نرسیده ناچار خود را در آب غرق نموده هلاک میشوند
امسال در پاریس شب عید نوروز جناب مؤیدالملک در منزل خودشان بعادت اهل
ایران اسباب هفت سین و گل و ریاحین و شربت و شیرینی حاضر و آماده نموده
چراغهای زیاد روشن نموده جناب نظر آقای وزیرمختار و یوسفخان پسر بزرگشان
و اوده شیرخان پسر دومشان تشریف داشتند و شاهزاده حاجی محمد میرزا نایب
اول سفارت و جناب آقا میرسید حسین طبیب کاشانی و سرکار حسینقلیخان
نواب شیرازی و بعضی ایرانی دیگر حضور داشتند و بعد از تحویل شمس ببرج
حمل در ساعت هفت از شب دوشنبه ۲۵ ماه جمادی الثانی سنهٔ ۱۳۰۴ شربت و شیرینی
صرف شده جناب مؤیدالملک دعا بدولت شاهنشاه کرده بتمام اهل مجلس از اشرفیهای
صورت سکه پادشاه ایران داده بهمه اهل مجلس دستکلاف و عیدی التفات فرمودند
بعد در سر میز همه شام خورده و هر کسی بمنزل خود رفته فردا روز عید را هم در سفارتخانه
در منزل جناب نظر آقای وزیرمختار جناب مؤیدالملک و حقیر و سایر ایرانیها و چند
نفر تجار ایرانی مسلمان و غیره که در پاریس حاضر بودند در سفارتخانه آمدند و جناب
وزیرمختار نیز سفارتخانه را نیز مزین و مروح نموده شربت و شیرینیها حاضر نموده
مردم و آشنایان اهل پاریس کلاید بدن عید جناب وزیرمختار آمدند با لباس رسمی
و نشان و جناب وزیرمختار نیز با اهل مجلس اشرفی سکه پاریس و شاهی عید انعام التفات
نمودند و همه ایرانیها را در سر میز نهار مفصلی خورانیدند و بسیار بخوبی و سلامتی گذشت
الحق جناب وزیرمختار در این سفر همه جا نسبت بحقیر اظهار محبت و مهربانی نمود
که بیان نمی‌ایدام باین حسن خلق و محبت و راستی و درستی کمتر دیده ام اکثر اوقات
کالسکه خودشانرا حاضر نموده با خود همراه برده در باغها و تفرجگاهها و جاهای

ذکر ناخوشی حقیر ... ایشان

تا صفا و عمارتهای مشهور گردش و تماشا داده و دلجوئی نموده در این سفر کمال
امتنان و رضامندی از جناب وزیرمختار دارم؛ یاری برای نخوردن گوشت
گوشت و روغن و غذاهای غیرعادی که بمزاج حقیر در پاریس ناخوش شده
یبوست شدیدی در مزاج حاصل شده منجر بمرض بواسیر شد از ابتدای دوازدهم
ماه جمادی الثانی مبتلا بمرض بواسیر شدم تا بحال که پانزدهم شهر رمضان است ۱۳۰۴
هر روزه بی اماله آب سرد و گرم مزاج عمل نمیکند و اول مدت یکماه تمام بستری
شدم و دوا و علاجها نمودم و بهبودی حاصل نشد؛ و در چهارم ماه رمضان
کمر درد شدیدی بهم رسانیدم و هر دو زانو و رانها درد شدیدی بهم رسانید
حالت عوجاج بهم رسید که نمیتوانستم از زمین برخیزم علیقلیخان که خدا او را
خیر بدهد یاد که حقیر را با روغن بادام و کنه گنه مالش داده و دو دفعه روغن
کرچک برای مسهل خوردم بحمدالله افاقه حاصل شد؛ دلتنگی و ناخوشی و
خیال و غصه و اندوه بکجا جمع شده خدا انشاءالله فرج بدهد و گشایش لطف
کند؛ جناب معاون الملک برای مداوا و علاج از طهران در این اوقات وارد
پاریس شدند یعنی از راه مازندران و مسکو و پطرزبورغ و برلن بپاریس تشریف
آوردند و برادر کوچک ایشان که میرزا حسن خان نام دارد که الحق جوان بسیار
خوب خوش اخلاق شیرینی است ولی از هر دو چشم محروم است و با وجود یکه
چشمهای او هر دو با زو بی عیب است ولی ابدا چیزی نمی بیند و سیاه و سفید را
فرق نمیدهد در این سفر همراه خود آورده که بلکه در این صفحات علاج و
شفائی حاصل نماید در برلن و در پاریس اطبای چشم که او را ملاحظه نمودند
جواب دادند که علاج او ممکن نیست و بهبودی از برای او حاصل نمیشود تا بوتیه
تا میرزا محمود پسر مرحوم میرزا شکرالله که مخصوصا همراه او آمده بود با زراه
پاریس و مسکو مراجعت بایران نمودند و جناب معاون الملک با سرکار میرزا
محمد موسی چند روزی برای تماشای پاریس ماندند برای جشن و عید ملکه

ذکر آمدن جناب معاون الملک ... پاریس

ورود نواب والا احتشام السلطنه بپاریس

بلندن تشریف بردند نواب والا احتشام السلطنه برای تهنیت و مبارکباد
عید و جشن ملکه انکلیس از جانب اعلیحضرت پادشاه ایران باسم سفارت کبری
از طهران حرکت نموده از راه رشت و بادکوبه و اسلامبول و وینه وارد پاریس
شدند و جناب وزیر مختار نظر آقا تا براه آهن باستقبال ایشان تشریف برده
در هوتل مغاره لورکه از هوتلهای معروف است منزل دادند و چند روز در
پاریس تشریف داشتند و بدیدن موسی کروی رئیس جمهوری تشریف بردند و
دیدن نمودند و نیز بدیدن ایلچی انکلیس مقیم پاریس تشریف بردند و ملاقات نمودند
و بعد از چند روز بلندن تشریف بردند در پاریس هر سال در ماه وسط بهار
عید گل میکیرند و وضع آن اینست که در جنکل بادبولن که شرح آن ذکر شد میدان
وچمنی است در کنار دریاچه آنجا که چادرها میزنند و انواع و اقسام بازی که رها بازیها
میکنند و روز مخصوص که روز عید گل است جمیع اعیان و اشراف شهر بکالسکهای
خوب سوار شده و کسانیکه کالسکه ندارند کالسکه خوب کرایه نموده و کالسکهای
بانواع و اقسام گلهای رنکارنک زینت و ترتیب داده و دوتا یدو کالسکه را گلها
بسته و دوسر اسبها و کردن اسبها را گلهای خوش رنک بسته و نیز کالسکه چی را غرق گل
نموده و خود زنها و مردها گلها بسر و سینه خود زده از شهر وارد آن جنکل شده
و با کالسکه ها در خیابان دور دریاچه بادبولن کردش میکنند و کالسکها را بنواخت
بواش حرکت میدهند و عدد کالسکها از پنجاه هزار متجاوز میشود که همه مملو از گلهای
رنکارنک است و گلهای زیاد و دسته های گل در کالسکه های خود حاضر نموده اند
کالسکهائی که بهم میرسند از این کالسکه بکالسکه دیکر گل بهم میزنند و بسر و روی
هم گل میریزند و با همدیکر شوخی میکنند و مزاح مینمایند و اطراف راه و خیابان
و دور دریاچه را گلها چیده اند و تمام درختهای جنکل چراغهای گل آویزان نموده اند
و تیرها نصب نموده و سیمها و مفتولها بسته اند و چراغها و مشعلها با نها بسته اند
برای کردش شب و هر پیاده که وارد میدان گل میشود از اول در باید یک فرانک

عید گل که جشن اهل پاریس در ماه ... است

بدهد و سواره اسب پنج فرانک و سوار کالسکه ده فرانک و کالسکه دو اسبی
بیست فرانک و کالسکه چهار اسبی چهل فرانک و پولی که جمع میشود از برای
فقرای شهر قسمت میکنند و در آن روز عید گل بسیار پول جمع میشود و قیمت گل
در آن روز البته از صد هزار تومان متجاوز میشود که هر یک بقدر خود خال خود از
پنج فرانک الی پنجاه و صد فرانک گل میخرند و مردم عیشها میکنند و از شدت جمعیت
در آن جنکل و خیابانها راه عبور ممکن نیست و مردم تماما با شوخی و خنده و فرح
حرکت میکنند و خوشی و شادی مینمایند و صندلیهای بسیار در کنار خیابانها
گذارده اند که هر که بخواهد می نشیند و در حقیقت معنی گل افشانی همان روز است
در پاریس هر روز و هر شب بیک بهانه اسباب عیش و عشرت فراهم می آورند
که مردم مشغول شوند و غصه نخورند و اندوه نداشته باشند هر زن و مرد
که کسب میکنند بیشتر آنرا برای عیش و عشرت ذخیره میکنند مخارج کلی
آنها صرف اسباب عیش و عشرت است یا در قهوه خانها برای تماشای ساز و
لهو و لعب یا در تیاترها برای تماشای خواننده ها و بازیها یا در سیرکها برای
دیدن و تماشای اسب سواری و بند بازیها یا در صحراها و جنکلها برای کردش
و خود نمائی هر ساعت و هر روز در همه شهر اسباب خوشی و شادی حاضر و آماده
و فراهم است چنان اسبابی فراهم آورده اند که مردم از عیش نمیتوانند غفلت
نمایند نشستن و راه رفتن آنها تماما عیش است هر جا بنشینند اسباب
ساز و عیش آماده است بهر جا که عبور کنند چشمشان گل و سبزه و دریاچه
می بیند و مشامشان هم از بوی گل معطر گوششان ساز و نواز میشنود اساس
شهر و بنیان شهر پاریس را چنان ساخته اند که محض از برای عیش و شادمانیست
جمیع کوچها و خیابانها و میدانکاهها را گویا مخصوصا برای سلطان و پادشاهی
ساخته اند که آن پادشاه دایم در عیش و طرب باید باشد خانه بی نغمه و ساز
و کوچه بی طرب و آواز دیده نمیشود در اینمدت مدید تغیر و عبوسی و بدخلقی

وبدگوئی و فحش از خلق پاریس نشنیده و ندیده ام حتی اطفال فحش و بدگوئی یاد
ندارند فراش شهر و پلیس ابدا بکسی متعرض نمیشود هر که بخیال خودش هر طور
حرکت کند مختار است مگر آنکه کسی مستی کند و ضرر بکسی برساند او را باندازه
در حبس نگاه میدارند که او تربیت شود و شبها در کوچها و میدانها تا بصبح بقدری
چراغ گاز و برق روشن که مانند روز است و تا نصف شب قهوه خانها و جاهای
غذا میفروشند چراغها روشن است و دکاکین و بازار دیر تا سر چهار ساعت از
شب گذشته باز است و همه در او چراغ است و زن و مرد مشغول معامله و داد
و ستد میباشند و بیشتر اهل معامله دکاکین زنها میباشند و یکساعت از شب
گذشته در خیابانها و کوچها زنهای بسیار در زیر درختها بر روی صندلیها نشسته
و خود را زینت و آرایش داده مردم را دعوت میکنند و همراه مردها راه میروند
و صحبت میدارند و خنده میکنند و مردها در کوچه و خیابان زنها را بوسه میدهند
و دست بگردن زنها کرده در میان خیابان و کوچها حرکت میکنند و ابدا کسی
بکسی متعرض نمیشود و نگاه تعجب نمیکند از بس قبح این کار و این عمل برداشته شده
بنظر کسی این حرکات عجب نمی‌آید در پاریس بقدر بیست هزار نفر زن متجاوزند که گذران
و معاششان همین است که شبها از برای خودشان در کوچه و خیابانها مشتری پیدا
نمایند یا بخانه مرد بروند یا مرد را بمنزل خود ببرند و پولی گرفته وجه معاش خود
نمایند ؛ و بسیار کسان از مملکت انگلیس و سایر ولایات برای همین کار بپاریس
می‌آیند که با زنها معاشرت و مباشرت نمایند و میگویند بیشتر آبادی و نظافت
شهر پاریس برای آزادی زنها ست که باختیار خودند و از همه مملکت مردم بخیال
زنها بپاریس می‌آیند و پولها خرج میکنند و خوشی و عشرت مینمایند از اینجهة
شهر پاریس بجهة زنها آباد شده و آخر بجهة زنها خراب و مغلوب خواهد شد
بیشتر لفظ آزادی که در ممالک اروپ خاصه در پاریس ذکر میشود آزادی زنها
با مردها ست که هر کس بخیال خودش حرکت کند کسی متعرض نشود حقیقة این

آزادی زنان پاریس و لندن و فرنگستان

آزادی

آزادی در حقیقة بی ناموسی و بیعصمتی است که هیچکس اختیار زن خود را در
شهر ندارد اگر زنی دلش بخواهد با مرد اجنبی حرکت کند آزاد و مختار است شوهر
او نمیتواند با او متعرض شود و او را منع نماید چرا که آن زن آزاد است و فرنگستان
شهر آزاد است پس معنی آزادی صرف اختیار زنها در بی عصمتی زنها شده و الا
در فرنگستان ابدا مردم آزاد و باختیار خود نیستند ؛ مثلا اگر کسی در کوچه زیاد
تند راه برود پلیس او را میگیرد که چرا تند راه رفته و اگر خیلی یواش راه برود باز
پلیس میگوید که چرا خیلی یواش راه میروی و هر روز باید یخه پیراهن و آستین را
تغییر داد و اگر اندکی چرک باشد شخص نمیتواند از خانه بیرون بیاید در صورتیکه
پول ندارد که رخت شور رخت او را بشوید ؛ و در سر میز و سفره باید چنان نشست و
چنان خورد و کارد را بدست راست و چنگال را بدست چپ و اگر
برخلاف بگذارند خیلی عیب است و چنان خورد و چنان نوشید و آن غذا را باید پیش
از فلان غذا خورد و آن غذای دیگر را باید بعد از آن غذا خورد و اگر کسی پیش و پس
بخورد خیلی عیب میگیرند و ضرب میزنند و نگاه میکنند مثلا پنیر را نمیشود قبل از
گوشت خورد یا آنکه سبزی را نمیشود قبل از پنیر خورد همه ترتیب مخصوص دارد و اگر
کسی از ترتیب معمولی وضع را تغییر بدهد از او عیب میگیرند ؛ و غذا و خوراکشان
بیشتر گوشت نیم پخته گاو و گوساله است گوشت را بقدر پنجه قطعه میبرند و کباب
مانند افروخته میکنند و قطعه قطعه نموده در دوری میگذارند و در دور میز نزد
هر کس مینهند که هر که بخواهد قطعه بردارد و هم با چاقوی تند و چنگال آن گوشت را
باندازه لقمه ببرد که مغز او هنوز سرخ است و ابدا نپخته است بیچاره آن گوشت را
باید خالی و بی نان بخورد و یا ببلعد ؛ و مردم پاریس و تمام مملکت فرانسه زن و مرد
فقیر و غنی اعلا و ادنی تماما صاحب سواد و خط‌اند و اغلب از علوم جغرافی و حساب
و هندسه و سایر علومیکه از برای انسان لازم است دارا میباشند و هر یک بکسبی مشغول اند
و راه معیشتی برای خود فراهم آورده اند ؛ در کوچه و خیابانهای شهر آنچه درخت

ذکر غذا خوردن فرنگیان

نشانیده اند تماما درخت چنار و بلوط و درخت نارون تر است و در پاریس بیشترها
درخت چنار متداول نبوده حالا بیست سال میشود که در خیابانها رسم شده چنار
مینشانند و بسیار چنارهای خوش قد خوش ترکیب در خیابانها سبز است و چنار را
نمیگذارند بسیار دراز و بلند بشود بیک اندازه که بلند شد سر او را میزنند که چتر
بزند و سایه بدهد و باز یکچندی تمام شاخهای او را میزنند که از نو شاخه و برگ
بدهد و بسیار درختها را در خیابانها بخط مستقیم می نشانند و درخت بلوط و شاه
بلوط هم بسیار خوش ترکیب و خوش سایه و خوش گل است و در جمیع باغچه‌ها و خانها
انچه درختست درختهای بیجا است که ابدا بار نمی دهد مگر انکه بعضی گل میدهد
همه را محض از برای سایه و سبزی و خضارت نشانیده اند و کوچه‌های پاریس بعضی
دو ردیف و بعضی چهار ردیف درخت چنار و بلوط نشانیده اند و دیوارهای خانها
و باغچه‌ها را بسیار از عشقه کشیده اند که تمام دیوار سبز و خرم مینماید و یک درخت
عشقه تمام یک دیوار را فرا میگیرد و چنان ریشه بدیوار فرو میبرد که جزو دیوار میشود
و جمیع شهر پاریس انچه باغ و باغچه دارد تماما را از اب تلمبه اب پاش اب میدهند
و در پای هر یک از درختهای خیابانها یک گودال گودیست که با تلمبه اب در انجا میریزند
و بقدر ده کوزه اب در پای درخت جمع میشود و روی ان گودال را اهنی مشبک گذارده اند
که گودی ان نمایان نباشد و مانع از راه رفتن هم نباشد ؛ و پای درختها هر جوی
و اب جاری ابدا نیست بلکه در هیچ باغ و بستان و باغچه هر جوی و اب جاری در
پای درخت گذار نمی کند هر چه هست از تلمبه و اب پاش است ؛ وضع اب شهر
اینستکه ابرا از رودخانه سن که از وسط شهر میگذرد با چرخ و تلمبه بخار بمنبع بسیار
بلندی میریزند و ان منبع بقدر سی ذرع از زمین شهر بلندتر است و از ان منبع بزرگ
لوله‌ها از سرب و اهن درست کرده اند و بخانها و باغچه‌ها و باغها و محله‌ها کشیده اند
و ان لوله سرب را از زیر زمین در تمام کوچه‌ها در موقعی سر او را از زمین نمایان کرده اند
و شیری برای او نصب نموده اند و همه اوقات اب بقوت تمام در توی لوله‌ها پر است

صفت اشجار و فواکه شهر پاریس

اولا در خانها در جمیع مرتبه‌ها هر جا لوله اب و شیر حاضر است که هر وقت
اب بخواهند موجود است شیر را باز نموده اب روان صاف از او بیرون می اید
و در کوچه‌ها و باغچه‌ها و خیابانها نیز هر وقت بخواهند اب بپاشند و بدرختها اب
بدهند یک لوله از چرم بقدر بیست ذرع طول ساخته اند و یک سر او را بشیر اب
پیچ داده نصب مینمایند و سر دیگر او را که بطور سر اب پاش ساخته اند شخص دست
میگیرد و شیر اب را باز نموده اب در لوله چرمی رفته بقوت تمام اب از سر لوله بیرون
می اید و ان لوله بدست شخص است بهر طرف میخواهد حرکت میدهد از شدت قوت
اب تا پنجاه ذرع اب میفشانند بطرفة العین پای یک درخت پر از اب میشود و چمنها
و باغچه‌ها را با لوله اب پاش چرمی اب میدهند و خیلی بی زحمت و دردسر و همچنین
انچه زراعت و سبزی کاری دارند همه را با لوله اب پاش زمینی اب میدهند و در
باغچه‌های اندرون شهر پاریس خیلی درخت میوه نایابست مگر در بیرون شهر درخت
میوه بسیار است ؛ درختهای میوه در پاریس بسیار بزرگ نمیشود خیلی کوچک است
باغستان انگور پاریس مثل اینستکه در زمینی بته بادنجان کاشته باشند درختها
هر کدام بقدر یک سر چهار یک قد دارد و یک شاخه نازک و دو خوشه یا سه خوشه
انگور بیشتر ندارد و انگور خوب در این صفحات یافت نمیشود ولی هلوی بسیار
شیرین دارد و الو زرد خوب دارد و گلابی شیرین دارد و چکلک و گیلاس و الو بالوی
فراوان دارد و گرمک و طالبی پاریس بسیار بزرگ میشود دانه بقدر چهار من و
پنج من بسیار است و خیلی بد شکل و پوست او سبز و دانه دانه و خیاره‌های پوست
ترک او خیلی برامده گی دارد و اندرون قرمز و اول تخم او را میکارند و در زیر شیشه
بجهة سرما محفوظ مینمایند و بعد از انکه سرما گذشت بیرون می اورند که نمو نماید
و بزرگ شود ولی بعضی بسیار شیرین و خوبست و هنوز تا بحال خربوزه دیگر ندیده ام
که تعریف کنم روز پنجشنبه ششم ماه شوال سنه ۱۳۰۴ هجری از شهر پاریس با جناب
مؤید الملک بعزم رفتن بلندن چهار ساعت بظهر مانده حرکت کرده بکالسکه راه اهن

ذکر فواکه و میوه‌های باغات پاریس

نشستیم بمسافت چهار ساعت از پاریس بلب دریا رسیدیم که در انجا شهر بیت
بُلُن وافور اتشی حاضر شده جمعیت بسیاری از پاریس بلندن میرفتند همه در وافور
نشسته حرکت کرده بحمد الله دریا کمال ارامی را داشت و وافور بکمال خوبی حرکت
نمود با وجود یکه این دریا همیشه اوقات تموج و تلاطم دارد و از شدت موجهای
بزرگ وافور را بسیار حرکت میدهد و حالت شخص منقلب میشود در تاریخ
سنه ۱۳۱۰ هجری که از پاریس بلندن میرفتم و مراجعت میکردم ان دریا بطوری منقلب
بود که ابدا کسی در وافور بهوش نبود همه مردم منقلب شده بودند با وجود یکه
مسافت این موقع دریا بیش از دو ساعت نیست که بیست فرسخ راه باشد حالا
اهل فرانسه میخواهند که این مسافت بیست فرسخ دریا را از زیر دریا پلی و راهی درست
کنند که کالسکه بخار باسانی از زیر دریا عبور کند و مردم باسانی از پاریس بلندن
بروند ولی دولت و ملت انگلیس باین معنی راضی نشدند قدری از ان راه دریا را
کمپانی فرانسه ساخته اند ولی حالا معوق مانده است باری وافور که بلب دریا
رسید کالسکه بخار حاضر و ایستاده بود فورا همه کسانیکه در وافور بودند بکالسکه
بخار نشسته که حالا بخاک و مملکت انگلیس داخل شدیم بقدر دو ساعت حرکت
کرده وارد شهر لندن شدیم که مسافت راه از پاریس تا لب دریا چهار ساعت و
مسافت دریا دو ساعت و از لب دریا نیز تا بشهر لندن دو ساعت طول کشید
که تمام راه از پاریس تا بلندن هشت ساعت راه اهن و دریا دارد و هشتاد فرسخ
فاصله است ؛ از پاریس تا بلب دریا تماما اطراف راه خانه و اباد و زراعت
و جنگل و گاو و گوسفند که ابدا زمین ساده بی زراعت دیده نشد و همچنین از لب
دریا بلندن نیز جمیع اطراف راه انچه بنظر می امد کلا ابادی ده و قصبه و زراعت
بود و کالسکه بخار بقدر شش فرسخ که از دریا دور شد باول ابادی شهر لندن
رسیده و خط راه اهن از وسط ابادیها و کوچها و بامها و پلها و رودخانها و کارخانها
و زیر تپه‌ها و بلندیها عبور نموده وارد اول شهر لندن شد که مسافت این ابادیها

وضع [illegible] دریا

ده فرسخ متجاوز میشد باز مسافتی بعید طی نموده وارد استاسیون بزرگ شهر
لندن شد که تمام این مسافت از پاریس تا بلب دریا و از لب دریا تا بلندن همه ابادی
و باغ و خانهای عالی و جنگلهای زیاد تا چشم کار میکرد دیده و اغلب زمینها
مملو از گل و ریاحین و شقایق و گل زرد و الوان مختلف خودرو دران صحراها سبز
شده بود ؛ و چون از پاریس جناب مؤید الملک با تلگراف روز حرکت خود را به
حسینقلیخان نواب شیرازی خبر داده بودند او نیز خود را در سر راه اهن
در استاسیون حاضر نموده راه نمائی نموده و کالسکه حاضر نموده با جناب مؤید
الملک و حسینقلیخان و میرزا عبدالله سوار شده بیک مهمانخانه که او را هوتل
میگویند وارد شده منزل نمودیم و یکشب در انجا توقف نموده بعد خانه مخصوص
علیحده کرایه نموده در انجا رفتیم خانه بسیار با صفائی که چهار طبقه عمارت است
صاحب خانه که دو خواهرند و دو پسر اولاد دارند در مرتبه تحتانی منزل دارند و
در مرتبه فوقانی زنهای مختلف اطاقها را کرایه نموده اند و از برای جناب مؤید الملک
یک اطاق نشیمن سیلم است با اینه‌ها و میزها و صندلیها و اسباب جلو اینه و نقشه‌ها
و تصویرهای اعلا و پرده‌های اطلس کلی و چل چراغها و سه اطاق خواب برای جناب
مؤید الملک و حقیر و میرزا عبدالله ؛ و کرایه این چهار اطاق هفته چهارده تومان
و غذا را که صاحب خانه طبخ مینمودند و قیمت ان علیحده بود و خدمتکار اطاق
دو نفر زن بودند که یکی از انها الن نام داشت ؛ چون مدت سلطنت ملکه انگلیس
امسال پنجاه سال تمام شده است در شهر لندن از برای او عید و جشن بزرگی گرفتند
و ده روز تمام مردم بعیش و عشرت مشغول بودند و تمام شهر را اذین بستند و در بیت
خانها و کوچه‌ها را گلها و سبزه‌ها و چراغها و پرده‌ها اویختند و از هر مملکت و ولایت
از جانب سلاطین سفیرها و رسولها برای مبارکباد و تهنیت خدمت ملکه امده اند و
از بعضی مملکتها خود سلطان انجا بلندن برای تهنیت امده اند و بعضی از مملکتها
ولیعهد خود را فرستاده اند و از جانب پادشاه ایران نواب والا حسام السلطنه را

ورود به شهر لندن و کیفیت آن

ذکر جشن قرن ملکه انگلیس در لندن

فرستاده اند با چهار نفر اطباع و جمیع این کسانیکه برای تهنیت امده اند کلا
مهمان ملکه بودند در هنگام توقف در لندن؛ و از برای حسام السلطنه نیز منزل
و هوتل خوب داده بودند؛ و از قراریکه در روزنامهای نوشته بودند عدد اشخاصیکه
از خارج برای تماشای عید ملکه امده و وارد لندن شده اند دو کرور نفس وارد
شده اند و جمعیت خود شهر لندن نه کرور است در اینچند روز عید دو کرور افزون
شده بود از مصر و هند و ینکی دنیا و چین و ماچین مردم امده بودند و وضع شهر
ابداً تغییر نکرده و ابدا چیزی گران نشده بود و هر چیزی وسعت داشت و اشوب
و غوغائی در شهر نبود؛ باری سفیر مقیم لندن از جانب دولت ایران سرکار میرزا
ملکم خان ناظم الدوله که در عقل و دانش و ادراک و دانائی و پلتیک و امور دولتی
و قانون مملکتی اول شخص و ذکاوت و وحید عصر خود است در لندن خانه و منزلی
از خود دارند بسیار با صفا و مزین و با اسباب و اینه‌ها و زینتهای خوب و عیال
ایشان عیسویست و یکی از نجباء و بزرگان و دولتمندان اهل اسلامبول میباشند
و بسیار زن عاقله کامله میباشد و یک پسر دارند که فریدون خان نام دارد و سن
دوازده سال است و سه دختر که یکی سن بیست سال و دیگری چهارده سال و دیگری
سه سال؛ باری جناب ناظم الدوله روز ورود بدیدن جناب مؤید الملک امدند
و هر روزه احوال پرسی مینمودند و دو روز در میان خود بملاقات می امدند و یک
شبی که صدر اعظم دولت انکلیس که در حقیقت پادشاه انکلستانست و بسیار
مرد متشخص و کامل و داناست با جمعی از رجال دولت و زنهاشان در خانه جناب
ناظم الدوله موعود بودند و جناب ناظم الدوله جناب مؤید الملک را با حقیر در ان
مجلس وعده گرفتند چون جناب مؤید الملک انشب تب کرده بودند و کسالتی
داشتند نتوانستند تشریف ببرند حقیر رفتم و در ان مجلس وارد شدم ولی در سر میز
ننشستم و شام نخوردم در مجلس بعد از شام گفتگو و صحبت نمودیم؛ شب بعد
ناظم الدوله جناب مؤید الملک را مجدداً در خانه خود دعوت کرده تشریف بردند

[illegible]

وحقیر

وحقیر نیز حاضر بودم و الحق از هر جهة بسیار خوش گذشت مهمانی و پذیرائی
خوبی نموده خانم او با دخترها و پسرش در سر میز حاضر بودند و ناظم الدوله نسبت
بجناب مؤید الملک در انشب خیلی اظهار مهربانی و محبت نمود نوبر پاشا که صدر
اعظم مصر بوده با نایب اول سفارت اسلامبول در ان مجلس حاضر بودند
نوبر پاشا نیز برای تهنیت عید ملکه از جانب خدیو مصر بلندن امده قدری
با او صحبت داشتم قدری با ان سن صاحب که هشتاد سال عمر دارد و مدتها
در ایران بوده و در افغانستان و هندوستان مامورتیها داشته و زبان فارسی را
خوب میداند و در کرمانشاهان طایفه علی اللهی او را داخل سلسله نموده اند و
میگفت جوز شکسته ام و من کهنه درویشم؛ باری جناب ناظم الدوله حقیر را با اهل
مجلس معرفی نموده و انها را بحقیر معرفی و شناسائی دادند بعد از ان صدر اعظم
و حقیر را باهم یکدیگر معرفی نمود صدر اعظم اول دفعه پرسید که طایفه که در سودان
با ما جنگ و نزاع دارند میگویند ما درویشیم انها چه نوع درویشند و از چه
طایفه و از کدام سلسله اند که انها درویشند چرا نزاع میکنند و چرا ادم میکشند
حقیر گفتم درویشها طبقه و سلسله مختلفند و هر کدام طریقه و شیوه مخصوص دارند
بعضی طریقه انها جهاد و ترویج مذهب خود است بعضی گوشه نشین و اهل
دعا هستند بعضی سیاح و دنیا گردند ولی درویش حقیقی ان کس است که مجرد
از دنیا و علایق دنیا باشد صدر اعظم گفت کسان ما که بسودان میروند و گرفتار
ان درویشها میشوند درویشها لباس انها را میکنند و یک پیراهن بلند بر انها
میپوشانند و میگویند حالا شما هم درویش شدید؛ حقیر گفتم کسی بپوشیدن
یک پیراهن و تغییر لباس درویش نمیشود؛ گفت پس درویشی چه قسم است حقیر
گفتم درویشی بریاضت و مجاهده نفس و تهذیب اخلاق است؛ صدر اعظم
از درویشهای هندوستان پرسید که چرا بدن خود را صدمه میزنند و زخم میکنند
و بخود زجر میدهند؛ حقیر گفتم انها مذهب هنود دارند و فقرا و درویشهای اهل

[illegible]

اسلام چنین نمیکنند؛ باری بقدر دو ساعت صحبت داشتیم و جناب ناظم
الدوله ترجمه مینمودند و بعد از آن بقاعدهٔ خودشان دست بدست هم بکردیم
و اظهار خوشنودی از هم دیگر نموده حقیر گفتم من بسیار با سعادت شدم در
این سفر که خدمت صدر اعظم رسیدم و سیاحت من در این سفر تکمیل شد صدر
اعظم گفت من هم بسیار از بخت خود خوشنودم که بملاقات درویشی مثل شما فایض
شدم و در مدت عمر خود اول درویشی بود که ملاقات نمودم؛ بعد از آن زن صدر
اعظم و دخترش اظهار مهربانی و احوال پرسی نمودند دختر صدر اعظم بقدری
با علم و با کمال است که هر گاه در مدرسه و معلمخانه مطلب و مسئلهٔ مشکل شود
برای حل آن مطلب نزد دختر صدر اعظم فرستاده آن مسئلهٔ مشکل را جواب داده
حل مینماید ولی حیف که وجاهت و صباحت منظر ندارد؛ دختر وزیر مالیهٔ انگلستان
که خیلی با کمال و با وجاهت است در آن مجلس حاضر بود و اظهار مهربانی بسیار بحقیر نمود
و چند نفر از زنهای رجال دولت در آن مجلس بودند که زن ناظم الدوله آنها را نزد
صندلی حقیر آورده معرفی نمود و آنها اظهار مهربانی نسبت بحقیر نمودند و جمیع
آن زنها با لباس فاخر و بر جامهٔ آنها بقدر دو ذرع دامن عقب و بزمین میکشید
و بجز پیراهن آنها تا بروی پستان تماما باز بود و بازوی آنها تماما عریان بود و بسر و
گردن و سینهٔ آنها جواهرات بسیار بود؛ یکی از زنهای متمولین شهر لندن که
بسیار مشهور و معروف در دولت و مکنت بود و بر سر خود مانند تاج از الماسهای
درشت ترتیب داده بود و بقدر شصت سال متجاوز عمر داشت و صورت تاریک
بدگلی داشت بزن ناظم الدوله اظهار نمود که مرا نیز با فلانی معرفی کن و آشنا نما
زن ناظم الدوله او را نزد حقیر آورد که این زن میخواهد شما با او تکلم کنید حقیر با
خود گفتم با او چه بگویم که او را خوش بیاید از حسن او بگویم یا از جواهرات او تعریف
کنم با او گفتم من در صورت شما خیلی آثار نجابت و بزرگی می بینم معلوم است شما خیلی
از اشخاص بزرگ نجیب این مملکتید از این حرف بسیار خوشش آمد و خیلی اظهار تشکر

نمود

نمود و دست داده خدا حافظ نموده و رفت؛ در آن شب از وضع صحبت صدر اعظم
چنان معلوم میشد که دولت انگلیس خیلی صدمه از منازعه با سودانیها و متمهدی
خورده اند و از آنها خیلی اندیشه دارند و از آنها ضرر و خسارتهای زیاد برده اند
مستر فین که مدتها در ایران بوده و دو سال در رشت از جانب دولت انگلیس
قونسول بوده بسیار آدم معقولیست و زبان فارسی را بسیار خوب میداند اکثر
اوقات منزل جناب مؤید الملک می آمد و در بعضی جاها و تماشاگاهها راه نمائی
نموده تماشا میداد؛ یکروز برای تماشای پستخانهٔ لندن و تذکره دادن و گرفتن
در خدمت جناب مؤید الملک و معاون الملک رفتیم بتماشای پستخانه؛ عمارت
پستخانه در میان شهر لندن واقع است عمارت بسیار بزرگیست چهار طبقه است
هزار و پانصد نفر در آن عمارت مشغول عمل پستخانه اند و آن عمارت را پستخانهٔ مرکزی
میگویند یعنی در جمیع شهر لندن در گذرها و محله‌ها پستخانهای کوچک دارد
که مردم کاغذ و امانات خود را در آنجا برده بعد از آن از پستخانهای کوچک کاغذ
و امانات را آورده در پستخانهٔ بزرگ تحویل میدهند؛ و دیگر آنکه در جمیع کوچهای
لندن در کنار کوچه صندوق گردی مانند میل مجوف نصب کرده اند که هر کس هر جا
کاغذ و پاکتی دارد در آن صندوق می اندازد بعد از دو ساعت مستحفظ آن صندوق
آمده در آن صندوق را گشاده پاکتها را بار نموده در پستخانهٔ بزرگ مرکزی برده تحویل
میدهد؛ باری آنچه کاغذ و پاکت و امانت باطراف دنیا باید برود از هند و چین
و ماچین و ینگی دنیا و ایران و تمام فرنگستان باید به پستخانهٔ مرکزی برود و آنچه
کاغذ از اطراف دنیا وارد لندن میشود باید بر پستخانهٔ مرکزی وارد شود و بارها
و کیسه‌ها و بقچه‌ها و خرمنهای کاغذ و پاکت و امانات در صحن و اطاقها و مرتبه‌های
عمارت پستخانه ریخته است و میزهای بسیار بزرگ بزمین نصب کرده اند و آدمها
بقطار در سر میزها ایستاده و روی میزها خرمنهای پاکت ریخته اند و پاکتها را
یکی یکی جدا نموده مال هر ولایتی را علیحده گذارده بقدر دویست نفر مشغولند که

ذکر عمارت پستخانهٔ لندن

تا دستگاه چرخ پاکتها را مهر پستخانه میزنند و دویست نفر در کیسه‌ها ریخته
و ظرفهای پر از لاک حاضر است که سر کیسه‌ها را مهر میکنند و بعد دویست
نفر سبدهای پاکت آورده بروی میزها میریزند که اشخاص از هم جدا کنند و
بعد صد نفر امانات ضبط میکنند که بولایات بفرستند و بعد صد نفر
امانات دیگر وارد پستخانه شده بدست مستحفظ داده که بصاحبانش برسانند و
بعد صد نفر مشغولند روزنامه‌هائیکه از لندن بولایات میرود می بندند و مهر
میکنند و صد نفر کاغذهای سفارشی را جدا میکنند ؛ و همیشه اوقات بقدر
پنجاه عرابه اسبی در عمارت پستخانه ایستاده که جوالهای پاکتها را بار نموده
بمحلها برده بخانه‌ها بصاحبانش میرسانند ابتدای درگاه پستخانه ایوان بسیار
بزرگی دارد که ستونهای سنگی قوی و طویل جلو ایوان نصب نموده اند و جائی ساخته اند
که مردم کاغذ و پاکت خود را آنجا بریزند اول که برای تماشا وارد ایوان بیرون پست
خانه شدیم ملاحظه نمودیم مثل فوج سرباز دسته دسته مردم پاکت و کاغذ و امانت
آورده در سوراخها میریختند بعضی کیسه‌های بزرگ مثل جوال پر از پاکت از جانب
آنجا آورده در آنجا میریختند بعضی سبدهای پر از پاکت بعضی دستمالهای پر از
پاکت بعضی دامنها پر از پاکت متصل و دایم الاوقات مثل سیل روان از شهر و اطراف
شهر کاغذ و پاکت و امانت وارد پستخانه میشد و کاغذ هر کس و هر ولایتی درهم و برهم
ریخته میشد و کاغذها را در جائیکه میریختند درون پستخانه عملجات حاضر
ایستاده پاکتها را برداشته در توی پستخانه بر روی میزها متفرق نموده اشخاص
حاضر فورا جدا جدا نموده از هر ولایتی را علیحده با دسته میفرستادند و چنان منظم
و منضبط است که ابدا کاغذ و امانت کسی بدل و گم نمیشود ؛ و اطاق علیحده ایست
که مخصوصا چند نفر نشسته اند و کاغذهائیکه صاحبانش معلوم نیست و خانه
او را نمیدانند در کجاست بزحمت زیاد معلوم میکنند و کاغذ او را میرسانند و عمله
جات پستخانه بقدری در کار و شغل خود عجله دارند که ابدا فرصت تکلم با کسی ندارند

ذکر انتظام و ترتیب پستخانه لندن

دایم

دایم الاوقات دویست نفر ایستاده اند و روی پاکتها را میخوانند و علیحده میگذارند
وضع جدا گذاردن کاغذها چنانست ؛ مثلا صد نفر قطار ایستاده اند در جلو میز
بسیار دراز و روی میز خرمن کاغذ ریخته است و مقابل هر آدمی یک صندوق سرباز
بمیز نصب نموده اند و برکنار صندوق نوشته اند اسامی ولایتها و مملکتها را مثلا
یکی را نوشته اند اسلامبول یکی پاریس یکی امریکا یکی رشت آن اشخاص که پای
میز ایستاده اند روی پاکتها را میخوانند اسم هر ولایتی که بروی او نوشته شده فورا در
آن صندوق می اندازند پس فورا کاغذهای هر ولایتی را علیحده علیحده در صندوقها
ریخته باز فورا آدمها و عملجات حاضرند و کاغذها را از توی آنها و صندوقها برداشته
در جای دیگر بمهر میرسانند و بعد از مهر در کیسه‌های بزرگ میریزند و بعد از
آن کیسه‌ها را جمعی حاضرند و لاک میکنند و بعد از لاک کردن بعرابه‌ها بار کرده
تسلیم راه آهن نموده بولایات میبرند ؛ و پستخانه پاریس و برلن و وینه نیز همین طور است
باری تفصیل پستخانه لندن در هیچیک از ممالک دیگر نیست و خیلی شگفت
که یک پاکتی من در پستخانه لندن بطهران نوشتم و در میان بیست کرور کاغذ آنجا گم
بعد از آن او را پیدا نموده و مخصوصا بطهران بفرستند و جواب بیاورند چنان
مهارت و مواظبت دارند که ابدا کاغذی از نظر آنها محو نمیشود ؛ باری پستخانه
پاریس نیز چنین است خیلی منظم و بقاعده است ؛ و در لندن کاغذهای مردم را
که می آورند بصاحبانش برسانند در خانه هر کسی به پشت در یکجعبه نصب است
و سوراخی بنازکی پاکت از بیرون در دارد فراش پستخانه پاکت را آورده در آن
سوراخ می اندازد و میرود و قاپچی بصاحبش میرساند ؛ مستر فین در لندن
روزی حقیر را بتماشای کارخانه و دستگاه چاپخانه روزنامه برده در لندن بسیار
روزنامه‌ها چاپ میشود و هر روزنامه روزی یک کرور تا آنکه هفتصد هزار یا بیشتر
هر روزی چاپ میشود و هر روزنامه کارخانه علیحده دارد ؛ باری کارخانه که
حقیر را بتماشا بردند هفتصد هزار روزنامه چاپ میشود و هر روزنامه طول

کاغذ او یک ذرع و نیم است و عرضش یک ذرع ؛ ثانی اولا در آن کارخانه چاپ
لوله‌های کاغذ دیدم بسیار بزرگ که پهنای آن لوله کاغذ یک ذرع و طول ورق
کاغذ یک فرسخ و ربع یکپارچه و از این نوع لوله‌های کاغذ در انبارها و اطاقها بسیار
بود که این لوله‌ها را از کارخانه کاغذسازی با عرابه‌ها باین کارخانه چاپ آورده
بودند ؛ اولا خط روزنامه را بطور حروف بر جائی نصب کرده‌اند بعد از آن
کاغذ بسیار کلفتی بروی حروفها گسترده چیزی بر او سخت میزنند که حروفها
در کاغذ جا میگیرد بعد از آن کاغذ را در لوله گذارده سرب آب شده در آن لوله
میریزند و آن سرب بسته میشود و اثر خط در او میماند بعد از آن لوله سربی که باندازه
بزرگی ورق روزنامه است برداشته بروی چرخ بخار میگذارند و باز در آن چرخ
میلهائی را آلوده بمرکب چاپ پست محاذی لوله سربی بچرخ بسته‌اند و آن لوله کاغذ
که یک فرسخ و ربع قد اوست مثل توپ چلواری بدور نوردی پیچیده و بقوه بخار
از دور این نورد باز شده بدور نورد دیگر پیچیده میشود و مقابل این نورد میلی
نصب نموده‌اند که سر او فواره بسیار نازکی سر او شبکه بسیار ریزه دارد و لوله
کاغذ هر قدر باز میشود از آن فواره آب بآن لوله کاغذ پاشیده میشود و بطوری
آب پاشیده میشود که کاغذ رطوبت بر دارد و مرکب چاپ بر آن کاغذ خوب بگیرد
و در حین چاپ شدن روزنامه بطوری بتعجیل چاپ میشود و چرخ حرکت میکند
که بقدر تندی زدن نبض انسان یک روزنامه چاپ میشود و در آن کارخانه
شش دستگاه چرخ بخار برای چاپ زدن روزنامه در کار بود و اطاقها و عملجات
بسیار در آن کارخانه بود و درب کارخانه عرابه‌های اسبی حاضر بود که بمجرد
چاپ شدن روزنامه جمع روزنامه‌ها را ته کرده و بعضی بشماره آورده حمالها
از کارخانه بیرون برده بعرابه‌ها گذارده باطراف شهر و گذرها و دکانها منتشر
کرده و جاهای مخصوص میفروشند و بعضی کارخانها شب و روز مشغول کارند
و بعضی اخبارات دیروز را امروز چاپ میزنند و بعضی اخبارات روز را شب

چاپ میزنند اینقدر شهر و مملکت بزرگست که هر روز و هر شب خبر فراوانست
و مردم طالب خریدن روزنامه‌اند و بطور میل و رغبت پول میدهند و زن و مرد
همه روزه روزنامه خریده هر وقت بیکار میشوند روزنامه میخوانند ؛
در لندن بسیار مریضخانها و بیمارخانها دارد دیگر روز با جناب مؤید الملک
و معاون الملک رفتیم بعمارت بیمارخانه که در آنجا بیمارخانه دیوانهاست عمارت
بسیار بزرگیست که هر کس در شهر از اعیان و اشراف و نویسنده‌ها و محترمین
که دماغ آنها ضعیف میشود و مجنون و دیوانه میشوند در آنجا میآورند انواع
و اقسام اطاقها هر نوع دیوانه را در یک اطاق نگاه داشته بودند بعضی
دیوانها کتاب میخواندند بعضی بازی شطرنج و نرد میباختند بعضی متفکر
نشسته بودند بعضی متفکر خوابیده بودند بعضی بطور حالت مغشوش ایستاده
بودند و بعضی در اطاق علیحده محبوس بودند و این نوع اشخاصی که ذکر شد جای
خواب آنها و نشستن روز آنها بیشتر در یکجاست که با همدیگر صدمه و اذیت
نمیرسانند و بعضی دیگر که خیلی حالت آنها سخت‌تر بود اطاق مخصوص
داشتند و از برای دیوانهای سخت لباس بسیار کلفت ضخیم یکپارچه دوخته
بودند که آنها نمیتوانند پاره کنند مثلا قبائی دوخته بودند که جوراب و زیرجامه
و قبا و کلاه یکپارچه بود و جلو سینه را قفل آهنی قرار داده بودند که ببندند و
نیز آستین او باز نبود و دستهای او در توی آستین محفوظ بود و غذا و نهار
آنها را جدا جدا برای هر یک میآوردند و اطاق زنهای دیوانه علیحده بود و
خدمتکار زنها نیز زن بودند و در آن بیمارخانه بسیار زن دیوانه بود بعد
از تماشا و سیاحت مریضخانه رئیس آنجا جناب مؤید الملک را باطاق خود دعوت
نمود و کتابی حاضر نمود که اسم خود را بیادگار در این کتاب بنویسید همگی نوشتیم
در آن کتاب بخط مرحوم فرخ خان امین الدوله بود که در زمان آمدن بلندن
و آن مریضخانه اسم خود را نوشته بود ؛ و یکروز دیگر با جناب مؤید الملک

ومستر برونی وحسین قلیخان به بیمارخانهٔ بزرگ لندن که لب رودخانه تمس
ساخته اند مقابل عمارت عدالتخانه بیمارخانه بسیار بزرگیست طول دالان
عمارت مریضخانه سیصد ذرع است وعمارت چهار مرتبه است وهمه را از سنگ
تراشیده واجر ساخته اند وحیاطها وباغچه های منظم دارد ودران عمارت نیز
جای مردها وزنها واطفال هرکدام علیحده است مخصوصا باطاق اطفال رفتیم
که شصت تخت رختخواب برای اطفال دران اطاق بود وهر تختی یک طفل
کوچکی بر روی او خوابیده بود وتماما ناخوش بودند وخدمتکاران اطفال
زنهای محترمات بودند که محض ثواب خدمت میکردند واز برای اطفال ناخوش
پستانهای مصنوعی درست کرده از شیر گاو بانها میخورانیدند بعضی که
شیر نمیخوردند بانها شوربا واش میدادند واز برای بعضی اطفال که قدری
بزرگتر بودند اسباب بازی حاضر کرده بودند که بانها مشغول شوند واین اطفال
کسانی هستند که بعضی قدرت واسباب ندارند که در خانه خود دوا وغذا
درست کنند وطبیب بیاورند دران مریضخانه از هر جهت اسباب خواب وخوراک
وطبیب وخدمتکار حاضر است وجه معینی بانها داده طفل خود را میدهند
ودر مریضخانه مداوا مینمایند وهرکس از اعیان واشراف شهر ناخوش شود در
آن مریضخانه می اید وهر روزه یک وجه معینی میدهد وچند روز دران مریض
خانه میماند وعلاج شده بخانه خود میرود میرزا مهدیخان که اصلا ایرانی بوده
وسالهای سال اجداد او در هندوستان توقف وتوطن داشتند ودر عیت
انکلیس هستند برای کاری بلندن امده بودند وچون ناخوشی فتق داشتند
لابدا بان مریضخانه رفتند ویومیه قرار داده اند از بابت شام وناهار وطبیب
ورختخواب وخدمتکار تا ایامیکه علاج بشوند دران مریضخانه هستند در
انروز تماشای مریضخانه بدیدن میرزا مهدیخان رفتیم وایشانرا در رختخواب
ملاقات نمودیم چون فتق ایشان بیرون امده وبجای خود نمیرفت ایشانرا در تخت

پستان برای اطفال صغیر مصنوعی

خوابانیده

خوابانیده که سر ایشانرا در کودی و پای ایشانرا در بلندی قرار داده بودند و فتق
ایشان بجای خود رفته بود واز قراریکه خود میرزا مهدیخان میگفتند اطبا
حالا میتوانند موضع فتق را از زیر جلد بدن بخیه نمایند ولی خطر دارد و
شخص هلاک میشود باری در اطاق میرزا مهدیخان نیز بقدر شصت رخت
خواب مریض بود که همه از اعیان واشراف بودند وخدمتکارهای خوب وغذاهای
مرغوب در مریضخانه برای انها طبخ مینمایند وپول غذا ودوا را از مریض میگیرند
واطاق زنهای زاینده وزنهای مریض کلا علیحده است ومریضخانه مجانی در شهر
نیز متعدد است قاعده ایست مخصوص در لندن که جمعی مردمان معقول
باغی را از برای خود انجمن میسازند واین جمعیت که دو هزار نفر یا بیشتر باشند هر
کدام وجه معینی میدهند وماهی چهار دفعه در شب ان باغ را چراغان نموده
کلهای رنکارنک وکوزه های کل بسیار در اطراف باغ چیده وترتیب داده و
خیابانها از چراغ ومشعل ساخته وهر گوشه باغ اسباب ساز ونواز وموزیکانها
فراهم اورده وعمارتهای مسقف از بلور دران باغ هست که حوضها وفوارهای
کلها دران عمارت ترتیب داده اند وزمین باغ را یکسره چمن وسبزه کرده اند ودرختهای
سایه دار جنگلی دران باغ بسیار است وبقدر بیست هزار صندلی در میان وکنار
باغ کذارده اند واین اهل انجمن که اشخاص مخصوصند زن ومرد لباسهای فاخر
پوشیده از اول شب دران باغ حاضر میشوند وهرکس اشنا ودوستی داشته
باشد که محترم باشد تذکره از رئیس ان انجمن کرفته دوست خود را دران باغ میبرد
مستر فین دو سر تذکره کرفته جناب مؤید الملک وحقیر ومستر برونی شب انجا
رفته وارد باغ شدیم اولا بقدر دو هزار کالسکه از ابتدای کوچه وخیابان باغ
ایستاده بود که نمیشد سواره تا نزدیک در باغ رفت از انجا پیاده شدیم و
تذکره ها را نشان داده داخل باغ شدیم از ابتدای باغ هر قدر بنظر می امد بقدری
چراغ ومشعل وشمع وقندیلها ولنترها در خیابانها ودرختها وزمین باغ ترتیب

داده بودند که از تصور و حساب خارج بود و بقدر ده هزار نفر مرد و زن از
اعیان و اشراف شهر لندن در آن باغ حاضر بودند بعضی راه میرفتند بعضی
نشسته بودند بعضی گردش میکردند هر گوشه یک جوقه و هر کناری یک دسته
نشسته بودند و باهم صحبت میداشتند و لباس مردها لباس مخصوص شب بود
که قبای دم دار میگویند که دامن جلو ندارد و سینه پیراهن خیلی نمایان میباید
باشد و لباسهای زنها نیز بیشتر سفید بود و از گردن تا روی پستانها باز
بود و دنباله زیر جامه زنها بقدر یک ذرع یا بیشتر روی زمین کشیده میشد و
از ابتدای شب تا نزدیک صبح مردم در حرکت بودند ؛ ولیعهد انگلیس نیز که یکی
از اهل انجمن بود در آن باغ حاضر بود و از برای مردم قهوه و شربت و میوه مختصری
که توت فرنگی باشد میدادند و اگر کسی مشروبات و مکیفات میخواست جای
مخصوصی داشت که باید پول بدهند و بخرند ؛ مستر فین در لندن خانه از خود
دارد که باغچه و حیاط گل کاری دارد بکرونجعی از اعیان و اشراف شهر لندن را
بخانه خود دعوت نموده بود جناب ناظم الدوله و نواب حسام السلطنه و حاجی
میرزا علیخان و حسینقلیخان نواب شیرازی و مستر برونی و حقیر را دعوت نمود
بخانه او رفتیم مستر فین مادری دارد بسیار معقول سر که مدت بیست و پنج سال
در صفحات قدس شریف و شهر بیت المقدس توقف داشته و عربی را خوب
میداند و خواهر مستر فین عربی میدانست ؛ بادری مادر مستر فین لباس مشکی
دامن بلند پوشیده از برای پذیرائی مردم حاضر بود در اول عمارت باغ اطاقی
ترتیب داده بودند و چائی و شربت و قهوه و شیرینی حاضر کرده بودند که هر
کس از زن و مرد داخل خانه میشد در آن اطاق وارد شده خدمت مادر مستر فین
رسیده شربت و شیرینی صرف نموده داخل باغ میشدند و در میان باغ صندلیها
گذارده بقدر دویست نفر مرد و زن بزرگان در آن باغ حاضر شدند و مستر فین
نامزدی دارد که الحق بسیار بد شکل است و هنوز با وجود یکه نامزدش بیست سال

متجاوز دارد و همه وقت در نزد هم دیگر میباشند عروسی نکرده اند ؛ بادری مادر
مستر فین و خواهرش و نامزدش و دو سه نفر خدمتکار این همه جمعیت را پذیرائی و
مهمانداری مینمودند بعضی زنها در آن مجلس بودند که بهندوستان رفته بودند
با حقیر فارسی تکلم مینمودند و بعضی بعربستان رفته بودند با حقیر عربی تکلم میکردند
یک زنی در آن مجلس بود میگفت دو پسر دارم یکی از آنها در ینکی دنیاست و یکی
در ماچین است چنانچه از اسان بیان مینمود که گویا هر کدام در یک دهی نزدیک
شهر ند اهل انگلستان زن و مرد بجهة معاشرت و آمد و رفت بهندوستان
و افغانستان و مصر و ینکی دنیا بیشتر از مردم فرانسه با اهل خارجه آمیزش مینمایند
و محبت میکنند و خیلی گرم میگیرند و خیلی دوستی و مهربانی مینمایند و چشم و
گوششان باز شده و خیلی مردم دیده اند اهل فرانسه از این جهة یعنی از جهة
معاشرت با مردم خارج خیلی دور و عقب هستند و بمردم ولایات خارج خیلی بطور
استعجاب نظر میکنند ؛ بادری از ظهر تا بعصر در خانه مستر فین بودم و بسیار
خوش گذشت هر ساعت خود و مادرش نزد حقیر می آمدند و اظهار مهربانی
و تلطف مینمودند و حقیر را بمردم معرفی میدادند و احترامات بعمل میآوردند
و آن روز زنهای بزرگان لباسهای فاخر و جواهرات گوناگون بر خود ترتیب
داده در آن مجلس مهمانی بودند و بهمدیگر جلوه میدادند ؛ در میان شهر لندن
باغ بسیار بزرگیست که او را پارک میگویند و بقدر یکفرسخ دور آن باغ میشود
اشجار آن باغ تماما درخت جنگلی است و خیابانها و راهها در وسط آن باغ
ترتیب داده اند و حوضها و دریاچه ها در هر گوشه باغ ساخته اند و در هر موقع
آن باغ باغچه های گل کاری ساخته اند و گلهای رنگارنگ بسیار خوش گل
کاشته اند و تمام خیابان باغ را هر روز دو سه مرتبه آب میپاشند و نیمکتها و
صندلیها در میان و اطراف باغ گذارده اند و همه اوقات مردم شهر در آن باغ
گردش و حرکت مینمایند و در ایام سابق زمین این باغ را یک شخصی وقف بر ملت

نموده که مردم لندن برای تفرج در آن باغ گردش نمایند و حالا زمین آن باغ
خیلی قیمت دارد. و باز باغی دیگر در پهلوی آن باغ است که مخصوص پادشاه و
ملکه انگلیس بوده مردم شهر استدعا نموده اند که آن باغ را نیز جزو این باغ نمایند
که مردم شهر برای تفرج و گردش جای وسیع داشته باشند و در آن باغ کوچه‌ها
و خیابانهای مخصوص دارد که مردم سواره و با کالسکه حرکت میکنند و دو خیابان
مخصوص دارد که هر روزه وقت عصر مردم یعنی مردها و خانمهای اعیان و اشراف
شهر لباس فاخر پوشیده سوار بر کالسکه‌های دو اسبه و یک اسبه بسیار خوب شده
در میان آن خیابانها یواش یواش کالسکه را حرکت داده گردش مینمایند و بقدر
چهار پنجهزار صندلی در کنار خیابانها بقطار گذارده اند که مردم زن و مرد در
روی صندلیها نشسته تماشای آن کالسکه سوارها را مینمایند و کسان سلطنت
و سلسله و طایفه ملکه نیز همانطور مثل مردم سوار بر کالسکه شده در آن خیابانهای
باغ تفرج مینمایند و مردم تماشا میکنند که بطوری زیادی کالسکه و جمعیت است
که راه عبور ممکن نیست. و در کنار باغ مقابل یک خیابان بزرگی تخت بسیار مرتفعی
ساخته اند که از گوشه بگوشه تخت هشتاد ذرع میشود و این هشتاد ذرع را تماما
پلّهای یکسره ساخته اند از چهار طرف تخت که تا بالای تخت میرود و در میان تخت
یک چهار طاق ساخته اند که ستونهای آن از سنگهای سماق و سنگهای صیقلی است
و سقف آن چهار طاق بسیار مرتفع است و در میان آن چهار طاق صندلی از فلز ساخته اند
و مجسمه شوهر ملکه انگلیس را ساخته بر روی آن صندلی گذارده اند و آن مجسمه را
خیلی بزرگ درست کرده اند و روی مجسمه و توی چارطاق و روی گنبد را مطلا
نموده اند و از متن باغ تا روی تخت که صندلی مجسمه را گذارده اند بقدر ده ذرع ارتفاع
دارد و زمین تخت و اطراف و پلّهای تخت را تماما از مرمر سفید و الوان درست
کرده اند و چهار گوشه تخت را محاذی چهار طاق مجسمه چهار مملکت را ساخته اند
یک رکن تخت را مجسمه اروپ را ساخته اند صورت سلاطین و اسباب حرب و لباس

در صفت [illegible] میدان

آنها

آنها و صورت سواره و سرباز و اسب. یک رکن تخت را مجسمه افریقا را ساخته اند
که صورت اهل مصر و عمامه‌ها و اهل سودان و فیل. و یک رکن تخت را مجسمه آسیا را
ساخته اند که صورت عرب و هندی و چین و شتر و شکل ایرانی را شکل یک شخص شاعری
ساخته اند که کلاه پوست بر سر اوست و قلمدانی در کمر دارد و کتابی در بغل گرفته
و قلمی در دست اوست میگویند صورت فردوسی است. و یک رکن تخت را مجسمه امریک
که ینگی دنیا باشد درست کرده اند صورت گاو و اسب و آدمهای وحشیهای آنجا و
کسانیکه حالا تربیت یافته اند. و مقصود از این مجسمها که در چهار رکن تخت ساخته اند
اینست که دولت انگلیس تصرف در این چهار قطعه و مرکز دنیا دارد. در امریک که
تصرف کامل دارد. اروپ که پای تخت و مملکت خود اوست مثل لندن و اسکاتلند
و افریقا که مصر و سودان باشد و تصرف کامل دارد و در آسیا که هندوستان
و افغانستان باشد تصرف دارد. رودخانه طمس که از وسط شهر لندن عبور میکند
بقدر صد و پنجاه ذرع عرض دارد و از جنوب بشمال حرکت میکند و پلهای بسیار
بر روی آن رودخانه زده پلهای آجری و پلهای سنگی و پلهای آهنی و پل آویخته
و پلی که از زیر رودخانه ساخته اند که در اول راه پیاده بود و حالا راه آهن از زیر
رودخانه حرکت میکند. و در شهر لندن سه نوع راه آهن دارد. یکی آنکه در میان
کوچها محاذی زمین است که بخانه‌ها و محلها که زمین آن مسطح است عبور میکند
و یک راه دیگر از روی بامها و بلندیها پلها بسته اند که راه آهن عبور میکند برای
محلهای بلند که در بلندیها و تپه‌ها ساخته شده است. و یک راه دیگر از زیر
زمین است که بمحلها کود و پست حرکت میکند و راه زیر زمین در همه جای شهر لندن
عبور میکند و در زیر خانه‌ها و کوچه‌ها و باغها عبور میکند ولی در بسیار از جاها
تاریک است و همه اوقات چراغ کالسکه بخار میسوزد و روشن است و در آن کالسکها
بسیار دود و بخار دارد و لباس و صورت شخص را کبود سیاه و کثیف میشود ولی چون
در لندن از بس جمعیت است و آمد و شد میشود مردم لابدند که در این راه حرکت

ذکر رودخانه طمس و انواع راه آهن که در شهر لندن میکنند

در بیان عمارتها و کلیساها و کتابخانهای شهر لندن

کنند والا کالسکه و درشکه کفاف مردم را نمیدهد و دیگر آنکه قیمت راه آهن خیلی
ارزان تر از کرایه کالسکه و درشکه است بواسطه وسعت طول و عرض شهر
و عمارتهای لندن بیشتر از آجر است و حالا عمارتهائی که میسازند هم را جدا
جدا میسازند که بهم متصل نیست حتی اگر بقدر نیم ذرع هم باشد بهم اتصال
نمیدهند و فاصله میدهند و علیحده علیحده میسازند عمارتهای قدیم لندن
همه از سنگ تراشیده است و هفت مرتبه و هشت مرتبه است ولی عمارتها را از
آجر میسازند و چهار مرتبه است، و عمارات لندن شبیه بعمارتهای پاریس است
جلو عمارتها را رنگ سرخ و سبز و آبی و بادنجانی میکنند، و جمیع در بخانها را
دو ستون یا چهار ستون سنگی مثل سایبان درست میکنند که در بخانه
کرمی ایستند از باران محفوظ باشند، و کلیساهای بزرگ قدیمی در شهر لندن
بسیار است که سنگتراشیهای خوب و منبتهای مرغوب در انجا بکار برده اند،
و کتابخانه لندن بسیار بزرگ و عالی است و عمارت و سردر و جلوخان کتابخانه بسیار
مرتفع و با سنگهای بزرگ و ستونهای عالی هشت ذرعی ساخته اند و وضع عمارت
کتابخانه اینست که در وسط عمارت جائیست و گنبدیست بسیار بزرگ که چهل
ذرع در چهل ذرع طول و عرض اوست و سقف او تماما از بلور است و آن گنبد
مدور است و دورتا دور آن قفسه ها و مرتبها ساخته اند که در انها کتاب چیده اند
که هشتاد هزار جلد کتاب در آن قفسها چیده شده و در میان گنبد تختی از
چوب ساخته اند و رئیس کتابخانه در انجا می نشیند و اطراف تخت بطور دایره
مانند صندلیها گذارده اند و بقدر دو هزار نفر جمعیت در انجا نشسته از روی
کتابها چیز مینویسند و در اطراف گنبد کتابخانه اطاقهای بسیار بزرگ است
که چهار مرتبه است و از زمین تا بسقف اطاقها کتابها را بترتیب چیده اند و
کتابخانه هر ولایتی علیحده علیحده است، کتابخانه روس، کتابخانه زبان المان،
کتابخانه فرانسه، کتابخانه چین، کتابخانه هند، کتابخانه عربی، کتابخانه فارسی،

در بیان آثار و مجسمه‌ها [illegible]

کتابخانه ترکی، و در هر مملکتی هر کتابی که بوده بزحمت زیاد تحصیل نموده آورده اند
و در آن کتابخانه گذارده اند، کتابهای عربی و فارسی که در آن کتابخانه هست همه آن کتابها
خطی است کتابهائیست که حالا ابدا در عربستان و ایران پیدا نمیشود بطول زمان
کتابها را از هزار سال قبل کم کم از کتابخانهای ایران و عربستان خریده و تحصیل
نموده اند و در آن کتابخانه ضبط نموده اند و چنان کتابهائیست که حالا هیچوجه در
ایران و عربستان یافت نمیشود و نسخه آن بدست نمیاید، فهرست کتابهای عربی
و فارسی را که اسم باسم چاپ زده اند و در کتابخانه ملاحظه شد از صد جلد کتاب
متجاوز بود بسیار کتابها از خط کوفی و کاغذ پوست آهو و جلدهای قیمتی و از هر
نوع کتاب نسخهای متعدد تحصیل نموده اند و حالا نیز هر کتابیکه در ایران و عربستان
تصنیف شود یا چاپ شود همان سال باید در کتابخانه حاضر باشد، و کتاب کیمیای
سعادت را جناب مؤید الملک در کتابخانه لندن تحصیل نمودند، و قرآنهای خطی که
در مصر و شام و ایران نوشته شده در آن کتابخانه بسیار است و نیز تفسیرهای بسیار
تاریخ هر کس بخواهد در آن کتابخانه تحصیل علم نماید یا از روی کتابی بنویسد با کمال
میل بی ممانعت اذن میدهند که تمام روز در انجا برود و از روی هر کتابیکه میخواهد
بنویسد و در آن کتابخانه مردمان صاحب علم بسیارند که هر زبانی را میخوانند حتی
زبان گبری قدیم را میخوانند که در سنگهای تخت جمشید در پنجهزار سال قبل نوشته اند
و در عمارت کتابخانه آثارهای قدیمه از سنگ قبر کهنه که در او تاریخهای قدیمی نوشته اند
و سکه های کهنه از هر ولایتی بسیار است، تاریخ حکایت و تفصیل کتابخانه لندن
خیلی مفصل است که بوصف نمی آید، وضع عمارت مادام توسو از اینقرار است
عمارتیست که در انجا مجسمها ساخته اند از موم که صورت سلاطین قدیم را از موم
ساخته اند و چنان رنگ زده اند و نقاشی نموده اند و از شیشه چشم برای آن مجسمها
قرار داده اند که هیچوجه با انسان زنده تفاوت ندارد و لباس برانها پوشانیده اند
و همچنین صورت زنها را طوری ساخته اند و لباس برانها پوشانیده اند که خیلی

بشخص مشتبه میشود که آیا این صورت حقیقی است یا که از موم است؛ صورت
ملکه حالای انگلستان را با ولیعهد و صدر اعظم و رجال دولت را از موم ساخته
و لباس مخصوص حالیه آنها را بر آن مجسمها پوشانیده اند که بعینه صورتها مثل
صورت خود ملکه و ولیعهد بنظر می آید و صورت سلاطین مملکتهای دیگر را
ساخته اند حتی صورت اعلیحضرت ناصر الدین شاه را از موم ساخته اند ولی درست
بد و بی شباهت و سیاه رنگ و کوتاه قد ساخته اند؛ و مادام توسو کردنی [?] بوده
و مخترع این کار بوده صورت دختری از موم ساخته و لباس بر او پوشانیده و آن
صورت را بر روی تختی خوابانیده و دست آن صورت را بر روی پیشانی خود صورت
گذارده مثل آنکه کسی در خواب باشد و دست دیگر را بر روی سینه او گذارده و
تدبیری در شکم مجسمه نموده که شخص که نگاه میکند آن مجسمه دختر مثل آدم خواب
نفس میکشد و پیراهن روی سینه او حرکت میکند؛ و مادام توسو صورت خود را
از موم ساخته و لباس بر خود پوشانیده و بر بالای سر آن دختر ایستاده و بطور
تعجب نگاه میکند که این صنعت را من باین خوبی تکمیل کرده ام؛ صورت امرای
افغانستان و امیر شیرعلی خان و نواب و راجه های هند را نیز در آنجا از موم ساخته اند
و لباس و کلاه خودشان را با آنها پوشانیده اند؛ و حالا این مجسمه سازی را در
فرنگستان خیلی ترقی داده اند بطوری مجسمه را خوب میسازند و حرکات و سکنات
شخص را بر او ترتیب میدهند که از دور مثل آدم زنده بنظر می آید؛ باری سنگ
مخروطی که از سودان آورده بودند و مدتها در اسکندریه در لب دریا افتاده بود
دولت انگلیس آن سنگ را از خدیو مصر خواهش نموده بزحمت زیاد بلندن
آورده و در لب رودخانه طمس تختی از سنگ بسته اند و آن سنگ را بر روی تخت
نصب نموده اند لکن سنگ را بیست و پنجاه سال قبل از تولد حضرت عیسی تراشیده اند
و بر روی آن سنگ از خط مرغی نوشته اند و سی ذرع ارتفاع دارد که یکپارچه است
و مانند آن سنگ یکی در اسلامبول در میدان سلطان احمد نصب است و یکی از

دکان بزرگ لندن

آنها در پاریس در میدان جلو باغ توئیلری نصب است و این هر سه سنگ بهم
شبیه است و یک شکل است و مربع مخروطی است و کلفتی پای سنگ دو ذرع
در دو ذرع است و بالای سنگ بقدر یک چهارک در یک چهارک میشود و این
سنگها از آثار سر قبرهای بزرگان سودان و آن صفحات بوده است؛ در شهر
لندن دکان بسیار بزرگیست که بقدر چهارصد اطاق بسیار بزرگ دارد و آن
چهار مرتبه است و اطاقها بهم دیگر راه دارد و بعضی اطاقها صد ذرع طول
دارد و از هر نوع اجناس و اشیاء که در دنیا یافت میشود در آنجا موجود است
و میفروشند؛ مثلا یک اطاق بزرگ الماس و جواهرات میفروشند یک اطاق
حصیر میفروشند یک اطاق قماش و پارچه های ابریشمی میفروشند یک اطاق
اسب و گاو میفروشند یک اطاق فرش میفروشند یک اطاق آینه میفروشند
یک اطاق گوشت میفروشند یک اطاق نان و یک اطاق گل میفروشند؛ باری
هر چه در دنیا تصور نمایند در آنجا حاضر و موجود است که هر کس هر چه بخواهد
و سراغ بگیرد باید در آنجا باشد حتی اگر کسی زن بخواهد یا نوکر بخواهد در آنجا
موجود است حکایت آن دکان عجیب است؛ باری وضع صنایع و کارخانجات لندن
و تمام انگلستان از جمیع مملکتهای فرنگستان بهتر و بالاتر است و هنوز فرنگیها
بتکمیل اهل انگلیس نشده اند و صنایع آنها خیلی ترقی کرده است و بسیار ممتاز است

شرح حال مستر برون

مستر بروفن جوانیست بیست و پنجسال از اهل شهر میتوکاستل که در شمال
لندن واقع است و در آنجا معدن ذغال سنگ بسیار است و جوان بسیار با
هوش و با فهم و با ادبیست زبان فارسی را خوب تحصیل نموده و زبان عربی را خوب
و فصیح میگوید و زبان ترکی را نیز بسیار خوب میداند مدتی در اسلامبول بوده
و زبان ترکی در آنجا یاد گرفته و خیلی میل دارد بالسنه شرقیه و بسیار مایل است
بمذهب اسلام و در خدمت آقا میرزا محمد باقر بونانی شیرازی تحصیل زبان فارسی
و کمالات نموده در شهر لندن هنگام توقف حقیر در لندن هر روز و هر شب بر حقیر

خواهش حقیر بمنزل فقیر می‌آمد و بسیار بسیار از معاشرت و مجالست او خوشدل شدم
و بسیار طالب علم و طالب فهم و کمالاتست و ذوق عرفان و خلوت او بسیار است
و طالب معانی و اسرار صوفیه است و خیلی میل دارد بصحبت ایران بیاید برای
تکمیل زبان فارسی و فهمیدن بعضی مطالب عرفان و بسیار مأنوس و خوش اخلاق است
خواهری در شهر مینوکاستل دارد که خواهر دومی اوست او هم خیلی میل دارد بسیاحت
و گردش دنیا و آمدن بایران و پدر مستر برونی مرد بسیار معتبریست و در شهر
مینوکاستل حکومت و ریاست دارد و حقیر باو کاغذی نوشتم در تمجید و توصیف
مستر برونی و او هم جوابی بسیار خوب بحقیر نوشته است و مستر برونی در علم طب
مهارت تام دارد و اسم پدر مستر برونی بنجامین جیمس براون است و حقیر برای
خوش آمدن او از او و میل او باسلام و هوش و کمالات مستر برونی را مظهر علی
نام دادم که انشاء الله تعالی از برکت این اسم مبارک او هدایت و ارشاد
براه راست و صراط مستقیم ملت اسلام و دین محمدی صلوات الله وسلامه علیه بیابد

و این چند بیت در تمجید شهر لندن و تعریف میرزا ملکم خان ناظم الدوله سفیر ایران مقیم لندن گفته شد

بیا بدیده تحقیق یکدمی بنگر / بشهر لندن و اینگونه صاحبان هنر
سواد اعظم دنیاست شهر لندن از آن / که فضل و علم و کمال است اندرو مضمر
بروزگار و جهان هرگز اینچنین شهری / نبوده شهر چو لندن بخوان کتاب سیر
تمام خلقش دارای صنعت و کمال / تمام اهلش با علم و فضل و دانش و فر
ز مشک موی بتان مانند کشور تاتار / ز ماه روی بتان مانند خلخ و کشمر
زلال رودش کوثر بود همه شکر / ز سبزه کوهش کوثر بود همه اخضر
بهر طرف گذری راه آهنست و بخار / بهر طرف نگری سیم تلگراف و خبر
همه ز تفرج و عیش است اندرین ملکت / همه نشاط و سرور است اندرین کشور
همه لطافت و حسن است و دلبری و جمال / همه ملاحت روی است و خوبی منظر
چمن چمن زد دریا چمن بهر کناره راه / دمن دمن گل و لاله بکوچه و معبر

بباغ و راغش چشمان نرگس و عبهر / چو بر سپهر درخشنده مشتری و قمر
ببوستانش ببینی هزار گونه میوه / بباغهایش ببینی هزار گونه ثمر
بکوچه‌هایش ببینی هزار گونه چراغ / ز شمع و مشعل و گاز و چراغ برق و شرر
همه مسیحی نژاد و همه مسیحائی / بود بر این همه مردم مسیح پیغمبر
بروز یکشنبه اندر کلیسیای بزرگ / همی بپایند قومی بصدق دین پرور
ببسته بر کمر خویش آن یکی زنار / کشیده آن دگری طیلسان دین بر سر
کشیده شکل مسیحا بروی چوب صلیب / که گاه بوسه زنندش گهی نهند بسر
میان شهر یکی پارک همچو باغ بهشت / که نیست در همه دهر باغ ازو بهتر
برای گردش روزی شدم بباغ درون / یکی مجسمه دیدم میان باغ اندر
همی بگفتم کین کیست وین مجسمه چیست / که اینهمه بپرورش ساختند و باز بود
مرا بگفت یکی کین بده رفیق ملک / انیس و مونس بوده است و هم ورا شوهر
همی بپرسیدم کو از نژاد و نام چه بود / مرا بگفت که بوده است نام او آلبر
همی انیس ملک بوده است و شوهر او / که بوده است ولیعهد را بزرگ پدر
سفیر اعظم این ملک ناظم الدوله / که کس بیاد ندارد چنین سفیر دگر
بعقل و دانش باشد ارسطوی دوران / بفهم و دانش ازو نیست در جهان برتر
رموز دولت و اسرار ملک و پلتیک / همی بداند از هر سفیر افزون تر
بلند رتبه و فیروز بخت و خوش سیرت / بلند طالع و با همت و بلند اختر
کمال و فضل ورا من چگونه شرح دهم / وجود اوست سراپا کمال و فضل و هنر
چنانکه اعظم هر ملک انگلستانست / بود سفیرش از هر سفیر اعظم تر
یکی سرای مر او راست همچو قصر بهشت / که زر و آینه هستش همه در و پیکر
در آن سرای یکی گوهری عفیف و نجیب / که پور و دخت ورا او بود همی مادر
ورا یکی پسری نام او فریدون خان / که قوت دل و جانست و نور چشم و بصر
بعقل و دانش و ادراک فهم و دانائی / تبارک الله ازین پور و مرحبا بپدر

از حرکت از لندن به پاریس و تفصیل چراغان و جشن جمهوریت

پاری روز پنجشنبه بیست و دوم شوال سنه ۱۳۰۴ قبل از ظهر از لندن حرکت کرده
مستر برونی بمشایعت آمده با منشی باشی و حسینقلیخان در خدمت جناب مؤید
الملک در کالسکه راه آهن نشسته بمسافت چهار ساعت بلب دریا رسیده و در کشتی
نشسته بحمد الله دریا بار بکمال آرامی دو ساعت در دریا حرکت کرده وارد خاک فرانسه
شدیم و از لب دریا نیز کالسکه بخار حاضر بود فوراً سوار بر کالسکه شده و حرکت نموده
بعد از دو ساعت وارد شهر پاریس شدیم در استاسیون پیاده شده کالسکه اسبی
گرفته سوار شده در خیابان اونومارسه که خانه کرایه داشتیم وارد شدیم خدمتکار
که الکن نام دارد و زن بسیار مقدسه ایست و میگوید من هنوز باکره ام و شوهر
نکرده ام و از معقولیت و آرامی او میشود قبول نمود پاری چراغ منزل را روشن
نموده فوراً غذا حاضر ساختند بعد از صرف غذا بتماشای چراغان شهر رفتیم
تفصیل چراغان شهر اینست که هنگامیکه مملکت فرانسه از تصرف سلاطین بیرون
آمده و انعقاد جمهوری بر پا شده آن روز و شب را جشن و عید میگیرند و شهر را
آئین می بندند و تمام شهر را چراغان میکنند و میان کوچه ها و گذرها را تختها
زده و اطراف تختها بیدقهای الوان بلند نصب نموده و دور تا دور تخت را
چراغهای بسیار از گاز روشن نموده اند و بر روی تخت یک دسته موزیکانچی نشسته
موزیکان میزنند و در دور تخت زن و مرد و دختر و پسر بکمال آزادی و اختیار
دست همدیگر را گرفته رقص و سماع میکنند و بانواع و اقسام خوانندگیها
مینمایند و جمعیت و ازدحام بسیار در اطراف این تخت ایستاده و همدیگر
تماشا نموده و عشرت مینمایند و جلو هر خانه چراغهای بسیار روشن نموده و
بیدقهای زیاده الوان بدر خانها و عمارتها و بالاخانها نصب نموده اند و
شب را جمیع مردم شهر در حرکت و گردش و تماشا میباشند و مخصوصا خیابان
شانزه لیزه را طوری چراغان میکنند که از تعریف و توصیف خارج است
مثلاً فانوسهای چراغ گاز که هر ده ذرع به ده ذرع در خیابان نصب است و همیشه

اوقات میسوزد و شبها روشن است در آن شب مخصوص از سر هر فانوسی بفانوس
دیگر لوله مفتول مانند از سرب میکشند که آن مفتول سرب مجوف است و بر
روی لوله سرب حباب لامپائی بقطار نصب نموده اند تنگ بتنگ هم و تمام این
حبابها را از قوه گاز که در لوله سرب راه داده روشنی میابد و تمام خیابانها
روشن است و سر فانوسهای خیابان از ابتدای جاده لاله زده اند که از قوه گاز روشن است
و از هر فانوسی بفانوس دیگر بر روی لوله سرب پنجاه حباب زده اند و سر درها و درختها
از چراغ و لاله ترتیب داده اند و دور تا دور طاق ارک دو طرف و جنوب را از چراغ گاز
روشن کرده اند و نیز دور تا دور عمارت اپرا را بسیار چراغان نموده و اطراف
و گنبد کلیساها را از دور دیوار مملو چراغ گاز و لاله نموده اند و میدان پلاس ده
کنکرد که در آن میدان میل سنگی مصر است بیرون از حساب چراغها و لاله ها و مفتولهای
چراغ از گاز روشن نموده اند و بر روی پلهای رود خانه سن میلها نصب نموده اند
و از میلی بمیل دیگر با لوله سرب مجوف کشیده لاله های لامپا نصب نموده همه را
روشن نموده اند و لاله و لامپاها را بعضی سرخ و زرد و سبز نموده اند و عمارت تراکه
رو که عمارت بسیار بزرگیست از روی گنبد و اطراف گنبد و ایوانها و سر درها و کنگره ها
و مناره ها و غرفه ها تماما چراغهای الوان همه با لاله از گاز روشن نموده بودند و
دور تا دور حوضها را از دیک بزرگ هم از لوله گاز روشن کرده و تمام فواره های
حوضها و کنار حوضها در جشن بود و میدان جلو تراکه رو که میدان مشق است
و حالا بنای ایکسپوزسیون گذاشته اند آتش بازی مفصلی نموده و مجمع درختهای
خیابانهای اطراف و باغچه های جلو تراکه رو فانوسهای کاغذی آویخته بودند که
از حد و حساب و شمار و اندازه بیرون بود و جمیع مردم شهر پیاده در کوچه ها و خیابانها
زن و مرد حرکت میکردند و پلیس ایستاده و نمیگذارد که کسی با کالسکه عبور کند چرا
که با وجود آن خیابانهای وسیع و کوچه های گشاد از شدت جمعیت و ازدحام
کوچه و خیابان تنگ شده بود و تمام این مردم دو روز در جنگل بادبلن مشغول عیش

وعشرت بودند ونیز جمیع شهرهای فرانسه ودهات وآبادیها کوچك نیز بقدر
وسع خود آتش بازی وچراغان برای عید جمهوری برپا کرده اند واین عیدرا
درفرانسه بسیار بزرك میکیرند وملت جمهوری که اعتقاد بسلطنت وپادشاه ندارند
درفرانسه خیلی قوت کرفته اند وکار ازپیش برده اند وهر روز قوت وترویج بانعقاد
مجلس جمهوری میدهند * وتفصیل مجلس جمهوری اینست که عمارتیست بسیار
بزرك کنبد مانند که بقدر هفتصد عدد صندلی درآنجا بترتیب کذارده اند و
جمیع عقلای مملکت فرانسه وشهر پاریس درآن مجلس حاضر شده بر روی آن صندلیها
می نشینند ورئیس جمهوری که اسم او موسیو کروی است در یك صندلی نشسته
مقابل این جمعیت وامنای دولت درنزدیك او بر روی صندلیها نشسته اند مثلا
حاکمی را میخواهند درشهری نصب کنند یا معزول نمایند باید جمیع این هفتصد نفر
راضی باشند یا میخواهند قشون بجائی بفرستند یا میخواهند درجائی عمارتی بسازند
باید تمام آن جمعیت راضی باشند * ووضع رضامندی آنها اینست که دریك امری
جمعی راضی هستند وجمعی دیکر راضی نیستند باهم نزاع وجدال نمیکنند قرار داده اند
که هرکس درآن امر راضی است صندوقی دربسته درآنجا کذارده اند هرکه راضی بآن
امراست یك کلوله سفیدی درآن صندوق می اندازد وهرکه درآن امر ناراضی است
یك کلوله سیاه درآن صندوق می اندازد بعد ازآن درصندوق را کشوده کلولهارا
میشمارند اکر کلوله سیاه بیشتر ازکلوله سفید است آن امررا موقوف میکنند واکر
کلوله سفید بیشتر ازکلوله سیاه است آن امر وحکم را اجاری میکنند حتی اکر
یك کلوله ازیکطرف زیادتر باشد حق بآن جانب میدهند ودراینصورت ابدا
نزاع وجدال دریك امری باهمدیکر ندارند وباکمال اتحاد امر مملکت را میکذرانند
امسال درپاریس موسیو بولانژه که سپهسالار ورئیس قشون کل مملکت فرانسه
بود درضمن بخود را وخیال داشت بلکه سلطنت داشت وبسیاری ازمردم
میل بریاست او داشتند ملت جمهور ازاین اندیشه او اطلاع بهم رسانیده

وضع مجلس جمهوری پاریس وکیفیت حکومت ایشان

درآن

درآن مجلس بزرك مشورت نموده اورا ازریاست قشون معزول نمودند وچند
روزی درشهر پاریس بود بعد ازآن اورا بجائی دیکر فرستادند وکسانیکه خواهان
ودوستان او بودند ازاینمعنی بسیار دلتنك شدند وشبها وروزها بطور مستی و
سرخوشی درکوچه وبازار صداها بلند میکردند که بولانژه سلامت باشد ومااورا
طالبیم وپلیس این نوع مردم را منع میکردند وبازدرکوچه دیکر صداها بلند میکردند
که بولانژه سلامت باشد وصورت بولانژه رابطرزهای خوب کشیده یا عکس انداخته
بعزت واحترام میفروختند ولی چون بولانژه آدم بیدین دهری مذهبی است ملت
متدین فرانسه اورا طالب نبودند ومیل بریاست او نداشتند حتی شنیدم که او مدعی
کلیساها وکشیشها واستخفاف کشیشها را طالب بوده * باری هنوز که ششماه است
اورا عزل نموده اند مردم اسم اورا بطور خواهانی میبرند وبازدرپاریس وتمام فرانسه زیاد
مردم هستند که طالب سلطنت وپادشاه میباشند ومایلند که همان سلسله
طایفه ناپلیون را سلطان کنند ولی هنوز اینقدر قوت نکرفته اند ولی مردم میکویند
عنقریب بازدولت فرانسه لابدند که پادشاه وسلطانی برای خود امتیاز بدهند
والا مملکتشان ازدست میرود ونمیتوانند بی پادشاه غلبه بردشمن بیابند *
باری امسال هوای تابستان پاریس را طوری مشاهده نمودم ودیدم که درهیچ
مملکتی وهیچ ییلاقی چنان هوای خوبی ندیده بودم بسیار هوای معتدل خوشی که
بوصف نمی آید ییلاقات شمیران وطهران واصفهان ومشهد مقدس را تماما دیده ام
یاروز کرم است وشب زیاد سرد ولی پاریس هوا بسیار اعتدال دارد درتابستان
جمیع مردم شب دراطاق میخوابند ولحاف بروی خود می اندازند وروزها ماهوت
میپوشند وابدا نه شب ونه روز پشه بهم نمیرسد وابدا مکس درخانها وکوچه ها و
بازارها بهم نمیرسد هوا بسیار ملایم مثل هوای بهار تر وتازه وباطراوت وبا
خضارت وخرمی وسبزی ولی هرقدر هوای پاریس تعریف وتوصیف دارد همان
قدر ایش مذمت دارد بقدری ابرهای پاریس سنکین وناکوار است که حد ندارد

درتوصیف هوای تابستان پاریس

آب خوراک پاریس که با سرب آب کرده است از شدت سنگینی و ناگواری با وجود دیگر
ابزارها اسباب و کارخانها چند مرتبه تصفیه میکنند و بطورها بر اصاف میکنند که ابدا
درد ندارد و آلودگی و ناصافی با ذره بین در آب پیدا نمیشود با وجود این ابدا گوارا
نیست؛ وجه مگس و زنبور نبودن در شهر پاریس و بیرون شهر اینست که در شهر
و اطراف شهر ابدا درخت میوه نشانیده اند و نیز ابدا در شهر و اطراف شهر کثافات
ریخته نشده است آنچه درخت در شهر پاریس است در باغها و کوچهها و خانهها و
خیابانها تماما درختهای جنگلی است که محض از برای سایه نشانیده اند در تمام
شهر پاریس که با هزار درخت میوه نباشد و نیز در بیرون شهر و اطراف شهر و جنگلها
و باغچهها و تفرجگاهها تماما درخت جنگلی نشانیده اند و زمینها را تماما چمن کاشته اند
که گرد و خاک نداشته باشد و نهر و جوب و گود بطرز ایران در شهر پاریس در خیابانها
و باغها و باغچهها و خانهها ابدا نیست در بیرون شهر پاریس منبع بسیار بلندی
ساخته اند که از رودخانه سن با چرخ بخار آب کشیده در آن منبع میبرند که در آن منبع
ابر برجکها صاف مینمایند و آن منبع مشرف است بر جمیع شهر پاریس و عمارتهای
هفتم مرتبه و هشتم مرتبه و بلندیها و تپهها و از آن منبع لولهها کشیده اند تا بشهر پاریس
و در زیر کوچهها تماما لولهها زان آب هست که سر لولهها را از زمین بیرون آورده در او
پیچی و شیری قرار داده اند که آب بیرون بیاید و هر وقت آب میخواهند پیچ و شیر
لولهها را باز کرده لولهٔ آبپاش مانندی بر آن لوله زمین گذارده آب بدرختها میپاشند
و سبزه و گلها و چمنها بطور آبپاش آب میدهند که معلوم باشد که آنچه باغ و باغچه
و خیابان و جنگل بادبلن و گلکاریها هر چه هست تماما را با آبپاش آب میدهند
که آب جاری ابدا در جائی دیده نمیشود ولی آب آن منبع بزرگ بقدری زور دارد
که لولهٔ آبپاش را که بر آن لوله زمین میگذارند بقدر سی ذرع آب ارتفاع میکند
و زمین و درخت را آب میدهد و آب میپاشد کوچهها و خیابانهای پاریس که هر کدام
یکفرسخ تا دو فرسخ طول دارد و تمام آنرا درخت نشانیده اند آب را از همان لولهها

کیفیت درختکاری و باغات [illegible] پاریس

بعض

زمینی با آبپاش آب میدهند و آبپاشی کوچه و خیابانها را از همان آبپاش زمینی
آب میپاشند و آنچه چمن کاشته اند و جنگل مصنوعی مثل بادبولن و سایر جنگلها
تماما از آب دستی و آبپاش آب میدهند و درختها را هر وقت از آب شسته و
پاک و پاکیزه و بی گرد و خاکست و از این جهت هوای پاریس همه وقت باطراوتست ولی
درختهای بلوط که برای سایه در خیابانهای شهر نشانیده اند ماه اول تابستان
خزان میشود و بعد دوباره در ماه اول پائیز برگ و گل میکند باری تفصیل تمیزی
و پاک و پاکیزگی و خوب نگاه داشتن شهر پاریس بگفتن و تقریر و نوشتن نمیاید
و نیز زراعت سبزیکاری و کاهو و پیاز و خربزه و خیار و سایر را تماما با آبپاش
آب میدهند و گندم و جو و سایر زراعات آنها از دیمست و درخت انگور را خیلی
تنگ تنگ مینشانند و درخت انگورشان خیلی باریک و نازکست بکلفتی شصت
دست که هر درختی سه خوشه یا چهار خوشه دارد و هر درختی یک چوب بپای او
کوفته درخت را با او بسته اند و اکثر سبزیها و خیار و خربزه و کلم را در صحراها هنگام
میکارند هر بته خربزه و هر بته کلم را یک شیشه حباب مانند بر روی آن بته میگذارند
که برودت و سرما بآن اذیت نکند تا آن بته قوت بگیرد اینست که کرمک و طالبی
و خیار پاریس خیلی زود بعمل میآید که خیلی زود میکارند و او را در زیر شیشه بعمل
میآورند تا آنکه هوا که خوب شد از زیر شیشه بیرون میآورند و با آفتاب تربیت
میدهند در صحراها و جاهای زراعت سبزیکاریها زمین هست که صد هزار
حباب شیشه در آنجا بر روی سبزیها و بتهها گذارده اند و حبابهای شیشه بسیار
بزرگ و سنگین و کلفت است اینست که خربزه را دانه چهارده قران و خیار را دانه
یک قران میفروشند میوههای شیرین پاریس یکی آلو زرد است یکی آلو سیاه است
که خیلی شیرین و لذیذ است طالبی پاریس بهتر از طهرانست هلوی بسیار شیرین
دارد گیلاس و آلو بالوی خوب دارد ولی انگورش بسیار بد است همه انگورهای پاریس
دانههای گرد و خوشههای بهم چسبیده و بهم پیوسته دارد و دانههای کوچک دارد

کیفیت سبزیکاری و زراعت و [illegible] پاریس

وانکور سیاه و سفید خوشهاشان مثل هم است وانکور عسکری و مهره وانکورهائی
که دانهای آن کشیده و دراز است یافت نمیشود خربزه بسیار خوب بپاریس میاورند
از مملکتهای خارج از الجری و جزایر وطونس و اسپانیول وارزانتر از طالبی خود
پاریس میفروشند و خربزهٔ اسپانیول پوستش سبز است مثل خربزهٔ سوسکی
اصفهان ولی بسیار شیرین نیست و در پاریس انواع و اقسام کاهوهای خوب
دارد و هم نازکست و ممتاز است نعنا، و تره نیست ولی اسفناج و ترخان و جعفری
و سایر سبزی الات و فور دارد و در دزاعتگاههای و صحراها مارچوبه بسیار بعمل
میاورند و بخوردن مارچوبه خیلی عادت دارند و در حقیقت چیز لذیذیست
و زردک و شلغم در همه اوقات و در همه فصول هست و زردک و شلغم را در جمیع
غذاها میپزند و میخورند و دو نوع زردک در پاریس هست یکنوع مثل زردکهای
ایران و نوع دیگر بسیار کوچک است بقدر تخم مرغ و در گرمخانهای پاریس اناناس
بعمل میاورند ولی گرانست بتهٔ اناناس مثل بتهٔ گل زنبق است و در میان او
اناناس بیرون میاید اناناس میوهٔ بسیار خوش طعم مقوی خوبیست و میوهٔ انجا
گرمسیرانست ؛ نواب والا احتشام السلطنه ابوالنصر میرزا که از ایران از جانب اعلیحضرت پادشاه برای تهنیت عید پنجاهم سلطنت ملکه بانگلیس تشریف بردند
چون خود حقیر در لندن بودم در هنگام عید و جشن ملکه نواب حسام السلطنه
بسیار خوب حرکت مینمودند و با اجزای سلطنت ملکه و کسان او خوب از عهدهٔ
پذیرائی و همصحبتی و معاشرت و موافقت بر میامدند و مورد تحسین و تعریف بزرگان
لندن شده بودند و در مهمانخانهها خیلی بطور بزرگی و اداب سلطنتی و نجابت
حرکت مینمودند حتی شنیدم گفته بودند که حسام السلطنه گویا از خود اقوام و اجزای
سلطنت ملکه است و مردم خیلی او را دوست میداشتند و احترام مینمودند
و بسیار از برای حسام السلطنه مهمانیها و پذیرائیهای خوب نمودند و ملکه انگلیس
نسبت بحسام السلطنه بسیار التفات و احترام نمودند و اجزای حسام السلطنه یکی

ذکر رفتن نواب حسام السلطنه به لندن و پاریس

حاجی میرزا علیخان ؛ دیگر میرزا محمدخان پسر میرزا محسن نطنزی ؛ و دیگری حاجی عطا
خان ؛ و دیگری اوانوس خان ارمنی مترجم بود ؛ باری مراجعت از لندن نواب حسام
السلطنه بپاریس تشریف اورده مدت ده روز توقف نمودند در همان عمارتیکه جناب
مؤید الملک منزل داشتند در یکی از مرتبههای انجا منزل نمودند در مرتبه چهارم
عمارت و هر روزه سرکار ایشانرا ملاقات مینمودم سه نفر از ادمهای خود را با اسباب
خود از راه مارسیل روانه نموده که در باطوم منتظر سرکار حسام السلطنه بشوند و خود
سرکار حسام السلطنه روز یازدهم ماه ذیقعده از پاریس حرکت کرده حاجی میرزا علیخان
در خدمت ایشان بود حقیر و جناب مؤید الملک و حاجی محمد میرزا مشایعت ایشان تا
براه اهن رفتیم ایشان از راه برلن در کالسکهٔ بخار نشسته حرکت نمودند و گویا مدت
ده روز در برلن توقف نموده از انجا بطرف مسکو تشریف برده چند روزی در
انجا توقف نموده بباطوم تشریف برده که انشاء الله بایران تشریف ببرند ؛ حقیر
بعضی اسباب و خورده ریز از پاریس بد فعات و کم کم خریده بودم برای زنها و اطفال
و در صندوق گذارده بودم از نواب حسام السلطنه خواهش نمودم که این صندوقها
یا صندوقهای خودشان بفرمایند حمل نموده ادمها بایران ببرند با کمال میل قبول فرمودند
باری صندوقها را اندرون نشر با حلبی و بیرون انرا با مشمع بسته و محکم نموده بدست
حاجی عطابیک سپرده که از راه مارسیل و اسلامبول بباطوم برده و انشاء الله
بطهران برده در خانهٔ حقیر بدست نور الدین محمد برسانند ؛ حاجی محمد حسن
اصفهانی امین دار الضرب که مرد مشهور و معروف و تاجر متمولی است امسال از
طهران حرکت نموده با سید جمال الدین افغانی از راه مازندران بسمت اشرفند
امل امده در فاصله بند خزر و ننک ابون در لب دریا فرنگی که نام او محمود اباد است
ملکی خود میخرند و بخیال انکه از محمود اباد تا به امل که سه فرسخ است راه اهن و
شمندفر بسازند بیاد کوبه میایند و از بادکوبه بتفلیس و از تفلیس با جناب سید جمال
الدین بمسکو تشریف میبرند که کمپانی و استاد راه اهن را تعیین نموده معاهده نمایند

ذکر رفتن حاجی محمد حسن امین دار الضرب با سید جمال الدین افغانی

که راه آهن از مازندران بطهران ساخته شود در مسکو چنان کمپانی پیدا نمیشود
و اگر هم میشود با تعهدات شاقه مشکله که از برای دولت ایران ضرر داشته حاجی
محمد حسن قبول ننموده اند از مسکو به بلجیک تشریف آورده جناب سید جمال الدین را
در مسکو گذارده خودشان با میرزا جعفر برادر حاجی سیاح و حاجی محمد رحیم برادر
حاجی محمد حسن که از کارخانه باستقبال ایشان رفته بود در بلجیک چند روزی
توقف نموده با کمپانی مخصوصی قرار و مدار داده اند و آهنی خریده اند که از
محمود آباد ملکی حاجی محمد حسن تا به آمل راه آهن کشیده شود ولی مخارج راه
و آهن تماما از خود حاجی محمد حسن باشد. باری اینقرار را در بلجیک داده
بپاریس آمدند و در بلجیک نیز با کمپانی علاحده قرار داده بودند که با حاجی
محمد حسن شراکت نموده از لب دریای مازندران تا بطهران راه آهن بکشند بعد
از قرار و مدار کمپانی جواب داده بود که دولت شما معتبر نیست و بپادشاه شما
نمیتوان اعتبار نمود و قول او راست نیست. باز حاجی محمد حسن کمپانی دیگر
دیده معاهده و قرار و مدار داده او قبول نموده قرار داده بودند که حاجی محمد
حسن که از پاریس مراجعت به بلجیک نماید کار را تمام کنند و کمپانی آدم بفرستند
در ایران و راه را ببینند. حاجی محمد حسن که بپاریس آمد از بلجیک از جانب کمپانی
تلگرافی رسید که قول پادشاه و کسان شما معتبر نیست و ما نمیتوانیم با شما
شرکت و رفاقت کار بکنیم. باری کار منحصر شد باینکه حاجی محمد حسن هفت
سه فرسخ راه از محمود آباد تا به آمل که آهن آنرا در بلجیک خریده بود بتلگراف
با طهران مخابره نمود که چون آهنی از بلجیک خریده شده باید از راه روسیه بایران
بیاید و باید دولت ایران از دولت روسیه اذن بگیرند که دولت روسیه گمرک
این آهن را نگیرد. باری حاجی محمد حسن این تلگراف را بایران زده از پاریس با
حاجی محمد رحیم و میرزا جعفر برادر حاجی سیاح به کارخانه که نزدیک مارسیل است
که خانه و عیال و دولت و زندگی و تجارت حاجی محمد رحیم در آنجاست رفته و

گفتگوی حاجی محمد حسن با کمپانیان در باب راه آهن ایران

مدت بیست روز در کارخانه توقف نموده و در شهر لیون قدری چینی و اسباب
تجارت خریده بپاریس مراجعت نموده و باز در همان هوتل برزه که اول منزل
نموده بودند منزل نمودند و جواب تلگراف از جانب اعلیحضرت پادشاه ایران
آمد که آهن را از بلجیک حاجی محمد حسن حرکت بدهد و دولت روسیه مطالبه
گمرک نخواهد نمود. باری حاجی محمد حسن روز هفتم ماه ذیحجه از پاریس حرکت
کرده به بلجیک رفته که انشاء الله آهن را حرکت داده که از محمود آباد به آمل راه
آهن کشیده شود. حاجی محمد حسن لباس خود را در پاریس تغییر داده بود و
شلوار و جبه تفره و کلاه و سرداری و دستمال گردن با خود داشتند ولی نماز
و طهارت را ترک نکرده بودند گوشت و ذبیحه فرنگستان را الا بدا نمیخوردند.
جناب شیخ محمد بیرم که از مشایخ و بزرگان طونس الخضرا است بواسطه در پاریس
ایشان را ملاقات نمودم بسیار مرد فاضل باسواد و بطریقه قادریه و جهت آمدن
ایشان بپاریس این بوده که مدت یازده سال است که ناخوشی کبد و سینه و ضعف
بنیه داشتند و علاجها و دواها نموده بهبودی حاصل نشده است مکرر بپاریس
آمده و نزد حکما و اطبا معالجه نموده این سفر چهارم است که بپاریس آمده اند و در نزد
شارکو حکیم معروف استعلاج نموده عاقبت تجویز مرفین نموده اند که استعمال
نماید. مرفین جوهر تریاک است با آب در زدک سوزنی بیکموضع از بدن خود فرو
برده و بدن خود را سوراخ نموده با آب در زدک مرفین را داخل جلد بدن خود مینماید
و اندکی از درد و وجع آسوده میشود میگفت از اول روزی یکدفعه مرفین را با آب
در زدک داخل بدن مینمودم و کم کم زیاد نمودم بروزی پنجاه مرتبه رسید حالا بعد
از چهار ماه معالجه روزی ده دفعه مرفین ببدن میزنم و شیشه مرفین و لوله آب
در زدک همه اوقات در جیب و بود و حالا جناب شیخ محمد بیرم بجهة منازعه با یکی از
حکام طونس جلای وطن نموده در قاهره مصر متوطن میباشند و عیال و اولاد ایشان
در مصر بند و حالا مدت شش سال است که طونس از تصرف دولت عثمانی خارج شده

شرح حال شیخ محمد بیرم

میدهند و در روی صندلی و نیمکتهای مخمل و اطلس پهلوی خود می‌نشانند،
شماره و عدد سگ در پاریس بقدر جمعیت خلق پاریس میشود و سگها بیموقع در
اطاق و حیاط فضله نمی‌اندازند و همیشه پاک و تمیزند و در شهر با وجود این همه سگ
صدای سگ و غاو غاو در شهر شنیده نمیشود و سگ را انیس و جلیس بطور مصاحب
با خود دارند و الا این همه دوستی و مهربانی با سگ در این مدت توقف در پاریس
چیزی نفهمیدم این‌که میگویند که سگها بسیار هوش دارند و کارهای غریب
عجیب از آنها بروز میکند خاصه در بازیها و بازیخانها، و شنیدم بعضی زنها در
پاریس هستند که سگها را تربیت داده اند که فرج آنها را با زبان می‌لیسد و آن زنها
از آن لیسیدن لذت میبرند و از این جهت آن سگها را دوست میدارند و بعضی
زنهای دیگر هستند که سگها را عادت داده اند که با آنها جماع میکنند العهدة
علی الراوی این فقرات را در پاریس بسیار شنیده ام، در پاریس در خانها گربهای
بسیار خوب براق دیده ام گربه خودسر و بی صاحب و بدگل ابداً در شهر دیده
نمیشود هر چه گربه هست صاحب دارد و گربه قیمتی است و گربها کمتر از خانها
بیرون می‌آیند و گربهای پاریس خیلی بزرگ و خوش ترکیب میشوند هر جا هر گربه
خوبی در هر ولایت بوده تحصیل نموده اند و آورده اند ولی گربه بزیادی سگ نیست
در پاریس و شاش و فضله سگ را نجس نمیدانند، فصل تابستان که در پاریس که
نیمه اسد شد هوا تغییر کرد و بارندگی بسیار شد و هوا بشدت سرد شد که حقیر
مثل زمستان پیراهن پشمی پوشیدم و شب برای خوابیدن در باطاق در بستم
و هوا بسیار باطراوت و خوب و مفرح شد و با وجود خوبی هوای پاریس مردم شهر
فصل تابستان اکثر بزرگان و اعیان به ییلاقات و کوهها و دهات و لب دریا میروند
برای تغییر هوا و تغییر وضع بعضی ییلاقات خیلی نزدیک شهر پاریس است که
نیم ساعت با راه آهن میروند مثل، سن ژرمن، و بودی وار، و مزن لافیت، و در آن
ییلاقات عمارتها و کوشکها و باغها و باغچها و چمنها و گل کاریها ساخته اند

کیفیت زنهای شهر پاریس

ذکر ییلاقات شهر پاریس

بلغ

که بیکجهتی خیلی باصفاتر از شهر پاریس است و برای سرماه تابستان مردم
عمارتها را کرایه میکنند و نیز تمامی بزرگان از خود ییلاقات بسیار عالی دارند
جناب وزیر مختار در ییلاق مزن لافیت که در نیم ساعتی شهر پاریس واقع است
خانه و کوشکی اجاره نموده خود و عیال و پسرها تماماً در آنجا تشریف داشتند
و چند دفعه جناب مؤتمن الملک و حقیر را بآن ییلاق دعوت نمودند و با راه آهن
رفتیم از صبح تا بشام در آنجا بوده شب را مراجعت بشهر پاریس نمودیم، یکروز جناب
وزیر کالسکه اسبی خود را حاضر نموده خود و جناب مؤتمن الملک و حقیر و میرزا
عبدالله مترجم در کالسکه نشسته در منزل مزن لافیت رفتیم بتماشای خیابان سلطنتی
و جنگل سن ژرمن که در حقیقت خیلی سیاحت و تماشا داشت خیابانی سلاطین
قدیم در سن ژرمن ساخته اند در روی بلندی کوه که عرض آن خیابان پنجاه ذرع است
و طول آن نیم فرسنگ است و یک سمت خیابان بجنگل متصل است و یک سمت
خیابان را در این نیم فرسنگ با سنگ تراشیده سنگ بند نموده اند و خیابان را
مسطح نموده اند و زمین خیابان تماماً چمن است و چشم انداز خیابان جمیع صحرا و
چمن و آبادی اطراف شهر پاریس است که نمایان است و در شهر سن ژرمن عمارت
سلطنتی دارد که از ایام قدیم مانده در حالا تعمیر مینمایند و عمارت عالی است
و دور او خندق داشته از سنگ تراشیده و در سن ژرمن عمارتهای بسیار عالی
دارد و جنگل سن ژرمن چهار فرسنگ دوره اوست و درختهای بسیار کهنه و بزرگ
دارد و خیابانهای بسیار طولانی و وسیع در آن جنگل ساخته اند و در هر موقعی
در وسط خیابان دایره ساخته اند که شش خیابان از آن دایره جدا میشود و زمین
جنگل را چنان صاف و پاک نموده اند که بجز چمن و سبزه و علفهای کوتاه دیگر
چیزی سبز نیست و سنگلاخ و خار و پست و بلند در آن جنگل ابداً نگذارده اند
تمام آن جنگل را بقاعده یک باغ مرتبی ساخته اند و یک سمت جنگل را دیواری
از مفتول بقدر دو ذرع ارتفاع بافته اند که یکفرسنگ دور تا دور آن دیوار مفتولی

صفت سن ژرمن و اوتیل و ییلاقات پاریس

میشود ودران جنکل قرقاول ودراج وبلدرچین ومرغهای دیکر هست وکسی
ماذون نیست درانجنکل که دوران دیوار مفتولی دارد برود که ان قطعه زمین جنکل
مخصوصا در اجاره کسی است ودر وقت مخصوص هر وقت بخواهد قرقاول ودراج
انجا را شکار میکند وزیادتی انرا در بازار میفروشد وخیابانهای جنکل تماما
شاهرو خوش هوا وبی کرد وخاک وبی کل وباطلاق همه خیابانها را مخصوصا ساخته اند
وریک ریخته اند ودران جنکل ابدا حیوان درنده وسبع یافت نمیشود مثل کرک
وپلنک وشغال ومار وعقرب وحشرات الارض ولی خرکوش دران جنکل بسیار است
که همان روز در حین حرکت در جنکل خرکوش بزرک وکوچک بسیار مشاهده شد
سنجرمن ومزن لافیت ویوژی وارد درسمت شمال شهر پاریس است وخانه و
ییلاق استاد مارتین خیاط مسیحی که در طهران مشهور بود در یوژی واراست
مخصوصا یکروز نواب حسام السلطنه وحقیر وحاجی میرزا علیخان وحاجی محمد میرزا را
بخانه خود دعوت نموده کوشکی وعمارتی وباغچه دارد محقر وباصفا زن او فارسی
میداند شناسباب واوضاع زندکی او خوبست ویکی از ییلاقات خوب پاریس شهر
فنتن بلن است که طرف جنوب شهر واقع است ودر بین راه مارسیل است ویک
ساعت با کالسکه بخار بشهر فاصله دارد وباغ وباغات وبساتین خوب درانجا
هست وبسیاری از اعاظم واکابر شهر پاریس برای ییلاق بانجا میروند وخانه
وعمارات وکوشکهای بسیار عالی خوب درانجا ساخته اند که مردم کرایه میدهند
وجنکل بسیار بزرکی در فنتن بلن هست که بقدر پنجفرسخ دوره اوست و
درختهای بسیار بزرک وقوی دران جنکل هست وخیابانهای بسیار خوب طولانی
درانجنکل ساخته اند یکروز مخصوصا با جناب مؤید الملک وحاجی محمد میرزا واقا
سید حسین طبیب کاشانی ومیرزا عبدالله از پاریس با راه اهن رفتیم بتماشای شهر
فنتن بلن وجنکل انجا وکالسکه بزرکی کرفته نشستیم وتمام ان جنکل را کردش و
تماشا نمودیم کوهها ودره ها وپستی وبلندیهای بسیار باصفا درانجنکل دارد

صفت فنتن بلن و ییلاق تهران

تولید

وبسیار مردم شهر پاریس وشهرهای دیکر برای تفرج وتماشا وکردش بجنکل
فنتن بلن میایند ودران جنکل ابدا حیوانات موذی وسباع ودرنده یافت نمیشوند
ودرمیان جنکل پهلوی تپه سنکهای بسیار بزرک بروی هم ریخته ویک سنک
بسیار بزرکی که ده ذرع در ده ذرع طول وعرض وقطر اوست برروی سنکی
دیکر کذارده بطوریکه یکنفر که بروی ان سنک میرود وان سنک را با پا حرکت میدهد
ان سنک با ان بزرکی میجنبد وحرکت میکند. اعلیحضرت ناصر الدین شاه که بپاریس
تشریف برده بودند مخصوصا برای تفرج وتماشا وتغییر هوا سه روز در شهر فنتن
بلن توقف فرموده بودند وهر روزه را دران خیابانهای جنکل حرکت میکرده اند
خیابانهای ان جنکل را تماما شوسه نموده وبا سنک تراشیده کنارهای خیابانها را
ساخته اند وهمیشه اوقات مستحفظ وپلیس سواره وپیاده دران جنکل حرکت
میکند وخیابانها را همه وقت تمیز وپاک نکاه میدارند خیابانهای جنکل تمیزی
خیابانها وکوچهای شهر پاریس است. جناب معین الملک سفیر کبیر مقیم اسلامبول
برای معالجه ومداوای مزاج از اسلامبول حرکت بیکی از شهرهای نمسه که کالس باد
نام دارد ودرانجا اب معدنی بسیار خوب هست چند روزی توقف نمودند
جناب ناظم الدوله نیز از لندن حرکت کرده درهمان شهر کالس باد برای علاج مزاج
خود بجهة اب معدن تشریف بردند وهمچنین جناب نریمان خان وزیر مختار نمسه
درهمان کالس باد برای اب رفته بودند بعد از چندی جناب معین الملک وملکم
خان ناظم الدوله ونریمانخان هر سه بپاریس تشریف اوردند ودر کراند هوتل منزل
نمودند حقیر ملاقات انها را فوز عظیم دانسته بدیدن انها رفتم واز ملاقات
انها بسیار خوش کذشت چرا که مدتی بود اهل زبان واشنائی ندیده بودم که با
او صحبت بدارم. تا ری چند روزی در پاریس جمعیت احباب بود جناب معاون
الملک نیز چون برای معالجه بکالس باد تشریف برده بودند با میرزا محمد موسیو
مراجعت بپاریس نمودند واکثر اوقات ایشان را ملاقات مینمودم ملکم خان

حرکت اعلیحضرت ناصر الدین شاه بفنتن بلن و ورود ... بپاریس

ناظم الدوله سه روز در پاریس توقف نموده بلندن رفتند خبر عزل جناب مشیر الدوله
بواسطه تلگراف رسید و بعضی از ایرانیها بسیار خوشحال و مسرور شدند چرا که
سابقا بسیار اظهار نارضائی از وضع وزارت جناب مشیر الدوله مینمودند
و از نرسانیدن مواجب با نها خیلی شکایت داشتند این خبر عزل اسباب فرح و
وجد آنها شد و خبر عزل ایشان برای دوستان ناگوار آمد باری مامورین سفرای
خارجه ایران را در اینجا ملاقات کردم جناب سفیر کبیر معین الملک جناب ناظم الدوله
وجناب نظر آقا و جناب نریمان خان همگی بدیدن جناب مؤتمن الملک آمدند حاجی
محمد خان جنرال قونسول مصر که شرح حال او را در روز توقف مصر نوشته بودم
از منسوبان جناب معین الملک بود و آدم بسیار زرنگ دانای با هوش و فرانسه دان
و پلتیک دان و تربیت شده مدتی در مصر قونسول بوده در همان اوقاتی که در مصر
بودم در ماه ربیع الثانی سنه ۱۳۰۴ ناخوش شد و بعد که کم کم ناخوشی او شدت نموده
از مصر باسلامبول رفته از آنجا باب معدن نمسه رفته در آنجا ورم کبدش بهم رسانید
اطبای آنجا پهلوی او را شکافته جراحت اندرون او را بیرون می آورند باز دوم مرتبه
اندرون او ماده میکند و جراحت می بندد عاقبت برحمت خدا مرد عیال او از
اهل پاریس است پسر او حسن خان نام دارد بیست سال میشود زبان نمسه
و فرانسه و انگلیسی و المانی را خوب میداند ولی فارسی را درست حرف نمیزند
حسنخان پسر او با والده اش بمصر مراجعت میکنند و نعش حاجی محمد خان را باسلامبول
میبرند که در قبرستان اهل اسلام شیعه دفن نمایند اهالی تبعه ایران که در مصر
بودند از حاجی محمد خان مرحوم اظهار نارضامندی مینمودند خدا او را ببخشد و رحمت
کند باری جناب معین الملک چند روزی در پاریس توقف فرموده روز هفتم
ماه محرم سنه ۱۳۰۵ از پاریس حرکت نموده از راه وینه باسلامبول تشریف بردند
وجناب معاون الملک روز جمعه نوزدهم محرم از اسلامبول حرکت کرده ایشان
نیز از راه وینه باسلامبول تشریف بردند

این

این تمجید نامه را محض دوستی و هم ملتی برای جناب اسد پاشا سفیر
کبیر دولت عثمانی مقیم پاریس گفته شده است در ماه محرم سنه ۱۳۰۵

امروز مرا میری در رهگذر آمد — بس عاقل و دانا و ادیبی مفتخر آمد
گفتم که بود میر که آثار جلالت — از چهره و رخسارش اندر نظر آمد
گفتند اسد پاشاست این میر معظم — کاندر همه دهر همی مشتهر آمد
خنکار ورا داده سفیری کبیری — چون او ز وزیران دگر معتبر آمد
خنکار فرستاده ورا سوی اروپا — کز پارلمنت و پلتیک با خبر آمد
در پارلمنت آنچه که گویند و نویسند — از معنی و اسرار همه با خبر آمد
هم حامی دین باشد و هم حافظ دولت — در حب وطن خواهی بس مقتدر آمد
در جود و سخاوت ز علی یافته میراث — در عدل و مروت ز نژاد عمر آمد
در بخشش و احسان و زر و دوست نوازی — دستش ز پی بذل ترازوی زر آمد
چشمش ز پی مهر چو خورشید درخشان — نطقش ز پی لطف چو کان شکر آمد
صد مدح و ثنا گفتن باید پدر او را — کز آن پدر با فضل همچون پسر آمد

این چند بیت را نیز در ماه شعبان ۱۳۰۴ برای حسینقلیخان نواب شیرازی
گفته شده و از پاریس بلندن فرستاده شد در اینجا نگاشته میشود

یاری که مرا بود به از جان و به از تن — دور از بر ما رفت ز پاریس بلندن
دیدی که چسان رفت و مرا یاد نکرد او — پیغام و سلامی نفرستاد سوی من
ننوشت کلامی و پیامی نفرستاد — با آنکه ادیبی نامه نوشتن است بهر فن
ما راست دلی نرم تر از موم بر آتش — او راست دلی سخت تر از سنگ و ز آهن
از دوری و از فرقت آن یار نکوروی — اکنون شده پاریس مرا یکسره گلخن
پاریس گلستان ارم بود چو او بود — او رفت و مرا شهر شده چون چه بیژن
باز آی و مرا از غم و اندوه رها کن — تا شادی و شور آرم در کوچه و برزن
یا آنکه مرا زود طلب کن بر خویش — تا رقص کنان آیم از اینجای بلندن

با شادی و عیش و شعف و خرّم و خندان … در خدمت تو سازم یکچندی مسکن
نواب حسینخان که همی بارو امین است … باید دل و جان را بکف او بسپردن
پیرزاده آزاده که درویش تو گشته است … سلطان جهان گشته چون قیصر و بهمن

ایضا دو سه بیت دیگر بنظم آمد ولی تمام نشد در اینموقع نوشته می شود

ما را زغم یار دلی هست مشوّش … زان زلف پریشیده وزان روی چو آتش
ایمطرب دلساز کن آن نغمه جانسوز … ای ساقی مهرو بده آن باده بیغش
یکر طل گرانم ده از آن باده گلرنگ … تا آزاد شوم وا رهم از قید و کشاکش

باری بافرخان همشیره زاده جناب مخبر الدوله که از طهران آمده بود یعنی او را جناب امین السلطان فرستاده بودند بپاریس و خاک چینی که در اطراف طهران یافته بودند بیافرخان داده بودند که بیاورد بپاریس و در کارخانه سور که کارخانه چینی سازی اول پاریس است آنخاک را امتحان کنند و از آنخاک ظروف چینی بسازند چون بافرخان زبان فرانسه مبتدی است و در علم شیمی در مدرسه دار الفنون طهران سالهای سال تحصیل نموده بود باین واسطه او را انتخاب نموده بپاریس فرستاده بودند اولا چون در عمر خود ابدا سفر نکرده بود و خاصه سفر فرنکستان نیامده بود هنگام آمدن بپاریس در بین راه از قرار دیگر خود او نقل میکرد در کالسکه راه آهن برای ادرار روزی بیرون می آید برای حاجتی کالسکه همان دقیقه حرکت کرده اسباب و اوضاع و نوشتجات او در کالسکه راه آهن میماند بعد بکالسکه دیگر سوار شده بپاریس می آید حکیمباشی طولوزون از ورود بافرخان بپاریس خبر داد حقیر هم محض همولایتی و هم زبانی بملاقات و دیدن او رفتم چون باطاق او وارد شدم از ورود حقیر بسیار مشعوف شد قدری نشستم و صحبت از کار و حرکت و ورود خود نقل میکرد ملاحظه کردم دیدم که هر دقیقه یکمرتبه شیشه در نزد او گذارده که از عرقهای تند سیر آتشی فرنگی در او است جرعه جرعه میخورد و بعضی ظرفها از نان و کباب و بعضی چیزها نزد او است قدری عرق خورده

لقمه نان میخورد من گفتم شما مشغول غذا خوردن و نهار خود باشید جواب داد که این نان و نهار من همیشه موجود و حاضر است و سبک خوردن من همین طور است باری بسیار حالتهای سرخوشانه و مستی و بیهوشی و کیجی از او بروز میکرد و بسیار اظهار نفرت از آمدن بپاریس و پشیمانی مینمود باری اسم منزل خود را باو دادم دو روز بعد بمنزل جناب مؤید الملک آمد باز در سر نهار شراب و عرق زیاد صرف مینمود و صحبتهای سست مینمود کالسکه چی او بیرون در منتظر او بود که بافرخان با او جواب بدهد یا برود ابدا بافرخان جواب نمیداد با و گفتند معطلی کالسکه چی خیلی ضرر دارد او را ول کنید برود بافرخان گفت من او را ول کرده ام او مرا ول نمیکند و بسیار از روی خوراکها و غذاهای ایران مینمود و یکی یکی را اسم میبرد و افسوس میخورد بعد از آن از آنجا حرکت کرده بمنزل خود رفت در بین راه و دالان و پلههای عمارت باز جرعه جرعه از شیشه جیب خود عرق میخورد غافت کالسکه چی مبلغ دو تومان از او گرفت یکروز جناب وزیر مختار فرمودند که بافرخان ناخوش شده است حقیر و علیقلیخان فورا بمنزل او رفتیم باز در اطاق خود نشسته و مشغول عرق خوردن است و در روی میز کاغذی مینویسد گفت این کاغذ وصیت نامه من است که خدمت جناب مخبر الدوله مینویسم من حالت خود را چنان می بینم که از ناخوشی اسهالی که عارض شده خواهم مرد قدری باو دلداری داده از منزل او رفتیم باری در داراواسط محرّم باتفاق میرزا احمد عکاس بدیدن او رفتیم زن سرایدار هوتل تکلیف کرد که در اطاق من بنشینید در اطاق او نشستیم تفصیل حالت بافرخان و عرق زیاد خوردن او و بیهوش شدن و افتادن در اطاق و سر و صورت او زخم شدن میگفت روزی پنج شیشه عرق میخورد خواستیم او را منع کنم خود او میرفت و یا باز عرق میخرید و میخورد شبی که بسیار حالت او پریشان شد در اطاق خود را بسته صبح خبری از او نرسید بعد از آنکه پرسش او رفتیم مرحوم شده بود باری نعش او سه روز در آنجا مانده جناب وزیر مختار

بعزت تمام کالسکه مخصوص حاضر نموده و حاجی میرزا محمد خراسانی که الحق خیلی
مرد متدین خوبیست و شاهزاده حاجی میرزا محمد و آقا سید حسین طبیب کاشانی
تشییع جنازه نموده او را بقبرستان بزرگ پاریس برده و در زمینی که مخصوص اهل
اسلام است آدم مخصوص از اهل اسلام آورده او را غسل داده و کفن نموده دفن
کردند خدا رحم کند و خدا نکند که مسلمانی در اینجاها بمیرد که نجس و ناپاک میمیرد
روز پنجشنبه بیست و پنجم ماه محرم سنه ۱۳۰۵ در پاریس جعفر و میرزا عبدالله و علیقلیخان
رفتیم بتماشای قصابخانه پاریس قصابخانه در داخل شهر پاریس است و در طرف
شمال شهر واقع است باتفاق موسی ماسر که خود او قصاب و صاحب دکان و
مرد متمول و آدم بسیار معقولی است با کالسکه راه آهن داخل شهر سوار شده
رفتیم داخل قصابخانه شده اولا بزرگی حیاط و عمارت قصابخانه اینست که خیابانهای
پر درخت و کوچهای وسیع و مستقیم و همه با فرهیز در آن قصابخانه هست و
عمارت قصابخانه تماما از سنگ تراشیده و آهن است و بیشتر سقف عمارات از
بلور است و دویست و نود اطاق در آن قصابخانه هست و دور تا دور عمارت
و خیابانها و کوچها و اطاقها هزار و هفتصد ذرع است و آنچه گوسفند و گاو
و گوساله و خوک وارد قصابخانه میشود در هر هفته از این قرار است
گوسفند که تمام بره دو ساله است ۵۰ هزار گاو نر الی ۱۰ هزار گوساله
۳۵۰۰ خوک ۶ هزار و این حیوانات را که وارد قصابخانه مینمایند همه
بترتیب و بقاعده وارد شده تمام آنها جای مخصوص و موقع علیحده دارند گاو
و گوسفند و گوساله را جدا جدا نموده در موقع و موضع خود نگاه میدارند و در
میدانیکه دوره آن میدان هزار و هفتصد ذرع است و جمیع آن میدان مسقف است
که پایهای بسیار بلند و ستونهای قوی از آهن بلند نموده و سقف آن میدان
تماما از بلور است و نیز در آن میدان مسقف کوچها و خیابانها قرار داده اند
که فاصله جای گاو و گوسفند و گوساله کوچهای وسیع است و زمین آن میدان را

کیفیت قصابخانه پاریس

تماما از سنگ تراشیده فرش نموده اند و گوسفندها که وارد آن میدان مسقف
مینمایند درهم و برهم و بیقاعده وارد نمیکنند قفسها و عاقلها ساخته اند که هر کدام
قفس بیست گوسفند در او جا میگیرد و گوسفندها را بقطار در آن قفس نموده
سرهای گوسفندها همه بقطار و عقبشان بقطار است و در آن میدان مسقف
آن گوسفندها تماما در قفس میباشند و تمام آنها بیست عدد بیست عدد در جای
مخصوص خودند که هر قصابی که میخواهد بخرد در آن قفسها گوسفندها را نشان
زده از رنگ آبی و سرخ و زرد و سیاه که معلوم باشد و گاوها نیز در قفسهای
بزرگتر جا دارند و بقطار بسته شده اند و همچنین گوساله و خوک و برای کشتن نیز
جای مخصوص دارد که اطاقی است طولانی و سقف آن از بلور است و زمین آنرا
از رنگ و قیر جوشانیده مثل زمین حمام ساخته اند و دایم در آنجا آب صاف جاری است
که کثیف نشود و وضع کشتن گوسفند چنانست که چهار پایه طولانی از چوب
ساخته اند که ارتفاع آن سر چهار پایه بلند است و روی چهار پایه را از چوب شبکه ساخته اند
و گوسفند را بر روی آن چهار پایه خوابانیده سر او را می برند ولی دست و پای او را
نمی بندند و در زیر کردن آنها ظرف طولانی بقدر چهار پایه گذارده اند که خون
آنها تماما در آن ظرف میریزد و ابدا هدر نمیرود و با کاردهای تیز و تند بیک برش
سر گوسفند را میبرند و در اطاقها آدمها ایستاده اند که بقدر دو دقیقه با مهارت
تمام یک گوسفند را پوست میکنند و آدم مخصوص در اطاقها ایستاده اند و
اطاقها را با لوله آبپاش زمینش را دایم میشویند که ابدا در آن قصابخانه تعفن
و کثافت جمع نمیشود و عملجات اندرون قصابخانه هزار و چهارصد نفرند
و گاو را هنگام کشتن در اول حربه دارند مثل پیکان بسیار قوی و سخت و محکم
در اول بقوت تمام آن حربه را بپیشانی گاو میزنند که بمجرد زدن گاو بزمین می
افتد و بیحس میشود بعد از آنکه گاو بزمین افتاد سر او را میبرند و پوست او را
کنده متفرق می سازند و گوساله را نیز مثل گوسفند میکشند و وضع

کشتن خوک چنانست که در اول خوک را خوابانیده پهلوی کردن او رگیست سوراخ
میکنند خون بسیاری از کردن او آمده بزمین می افتد بعد از آن موهای آنها را
با کارد میکنند برای ماهوت پاک کن وضبط مینمایند و خوکها را در همانجا سفال
کندم حاضر نموده بزیر و روی خوکها ریخته آتش میزنند که آنچه مو و پشم در بدن
آنها هست بسوزد و پاک شود و بعد از آن این شش هزار خوک را در اطاقی که پنجاه
ذرع طول و عرض دارد بقطار بقناره ها آویزان نموده بدن آنها را با صابون
زنها میشویند چرا که پوست خوک را مثل گوسفند نمیشود بیرون آورد و بسیار
نازک است مانند پوست مرغ و خوکهائی که در آن قصابخانه دیده شد تماما
سفید و گوشت آنها بسیار بزرگ بود و بطوری فربه بودند که نمیتوانستند
راه بروند و خون گاو و گوسفند و خوکها را گرفته در ظرفها ریخته در کارخانها
برای چند کار بکار میبرند یکی برای صاف کردن شراب و آبجو یکی برای
صاف کردن ابریشم و جوهرهای دیگر از او میگیرند و گاوهائی که در آنجا
دیده شد بسیار بزرگ و فربه بودند که یکی بقدر هفتصد و پنجاه کیلو بوزن
پاریس که سیصد و پنجاه من بوزن تبریز باشد و کم و بیش و استخوانهای
گاوها را جمع نموده برای دستۀ کارد و چاقو و آنچه میشود از استخوان ساخت
بکار میبرد و باز ماباقی استخوانها را روغن گرفته برای مصرفها و خاصیتها
بکار میبرند، و شمارۀ دکان قصابی در شهر پاریس هفتصد دکان است که
زمین و دیوار دکان تماما از سنگ مرمر است و بسیار پاک و پاکیزه و تمیز نگاه میدارند
و گوشت گاو و گوساله از گوشت گوسفند ارزانتر است و هر موقعی از گوشت
قیمتی علیحده دارد کیلو که نیم من تبریز باشد بقیمت شش فرانک تا دو فرانک
بتفاوت دارد و قیمت گذارده اند، و مالیات گوشت هر کیلوئی دو شاهی
نیم است، و گاو و گوسفند را بعد از کشتن همانجا قپان نموده از روی وزن
آن مالیات میگیرند و کمرک گوسفند و گاو آنچه از خارج یعنی از ولایتهای

خارج داخل خاک فرانسه میشود، از گاوی سی فرانک میگیرند، و از گوسفند
پنج فرانک، گوسفند و گاو و بره از خارج وارد شهر پاریس میشود از اینقرار است
از ایطالیا گاو از الجزیر گوسفند از ساردن گاو از هلاند گاو از المان گاو
و گوسفند از روسیه گوسفند از رومانی گوسفند در خود فرانسه گوسفند
و گاو بسیار است باری گاو و گوسفندها را که در قصابخانه کشته بعد از آن
از هر دکان شهر گالسکه‌های بسیار خوب بزرگ تمیز با آدم مخصوص فرستاده
گوسفند کشته را در گالسکه گذارده بیست عدد یا بیشتر یا کمتر و بر روی آنها
پارچه سفید بسیار پاکی انداخته که ابدا گوشت نمایان نیست بعد از آنکه وارد
دکان قصابی نموده بقنارها آویزان میکنند و قصاب یهود در پاریس علیحده است
ولی در همان قصابخانه هستند روزی پنجاه گوسفند و گاو و خوراک یهودیهای
پاریس است چون ملت یهود ذبح غیر خود را ابدا نمیخورند لابد باید از ملت یهود
و از اولاد هرون قصاب داشته باشند باری وضع نظم و ترتیب قصابی و
قصابخانه شهر بوصف نمیاید عمارت قصابخانه بعظمت و بزرگی عمارتهای
خوب سلطنتی است و باطراف اطاقها و خیابانها بقدر صد جا تمبر سرباز با کمال
ادب ایستاده است و پلیسها و مستحفظها در آنجا برای نظم ایستاده اند

راقم این سفرنامه که بنده از خاک عنبرنکهت رشید این قصیده را در تمجید شهر
پاریس بنظم آورده انشاء نمود

چشم بگشا بیا ببین انوار — سوی پاریس از در و دیوار
دیده را زین خود بگشای — تا ببینی ز هر طرف اسرار
سر آزادگان و آزادی — حق نموده بر ایشان اظهار
همگی خواجه‌های آزادند — نیست مملوک جمله‌شان احرار
همه شهر پادشاه وشند — هم زن و مرد و هم صغار و کبار
همه دارای شغل و کار خودند — نیست در شهر یک نفر بیکار

همه دارای مکنت و ثروت   همه با مال و دولت بسیار
همگی صاحبان منصب و شغل   همه سرکرده و همه سالار
شهری آراسته چو خلد برین   باغی آراسته چو باغ بهار
شهری از دلبران کرور کرور   قصری از گلرخان هزار هزار
شب ز بس مشعل است و شمع و چراغ   نیست فرقی میان لیل و نهار
یکطرف سیم تلگراف و خبر   یکطرف راه آهن است و بخار
ماهرویان و گلعذاران را   بنگر از هر طرف قطار قطار
کوچه هائی همه چو باغ ارم   هر طرف بر نشسته سرو و چنار
در خیابان و کوچه ها بینی   کرسی و صندلی دو بیست هزار
همه جا لنگها پر از دلبر   همه جا نورها پر از دلدار
وه چه جا لنگرها چو حجله حور   وه چه جا نورهای خوش رفتار
از ترموا و آبنوس بسی   هست چندانکه نایدی بشمار
ز اول شهر تا بآخر شهر   در خیابان و کوچه و بلوار
کوشکها جمله ز قصر بهشت   میبرندش همی یمین و یسار
جمله پر ز حوریان جنان   دور آن جمله بر نشسته قطار
هر طرف بنگری گل و نسرین   هر طرف بنگری گل و گلزار
یکطرف باغهای چون جنگل   یکطرف بوستان پر اثمار
بوستانی پر از نکو رویان   جنگلی پر ز آهوی تاتار
چمن اندر چمن ز لاله و گل   سبزه در سبزه هر بن دیوار
از گل و عطر و بوی ریحانها   گشته تا پرنس طبله عطار
آن یکی در سماع از بربط   آن دگر در نشاط از مزمار
شغلشان عیش و عشرت و شادی   کارشان وجد و رقص و بوس و کنار
همگی سرو قد و سیمین بر   همگی لاله روی و ماه عذار

هر یکی

هر یکی از یکی دگر بهتر   از یکی بر شمر تو تا بهزار
همه سیمین عذار و مشکین موی   همه شیرین کلام و خوش گفتار
دلربائی چو ماه در صورت   مهوشانی چو سرو در رفتار
ماه را کی بود چنین صورت   سرو را کی بود چنین رفتار
همه چون بلبلان خوش آواز   همه چون طوطیان شکرخوار
همه در هم بهم چو شکر و گل   همه با هم بهم چو دلبر و یار
آن یکی دست آن گرفته بدست   آن یکی یار خود گرفته کنار
هر چه گوئی بجان و دل شنوند   بر زبانشان نیامده انکار
همه خندان لب و شکفته دهن   همه غبغب ترنج و پستان نار
آن یکی زلف بر شکسته بهم   آن دگر موی طره کرده چو مار
آن یکی بر نهاده موی ببر   آن دگر برفشانده مشک تتار
کس نداند که چیست انده و غم   کس نداند که غم چه و غمخوار
تا نپنداری تو خود نه بینی تو   نکنی بر کلام من اقرار
همه با هم موافق و یکدل   همه با هم شفیق با هم یار
همه با هم انیس و مونس و دوست   همه با هم رفیق و همدم و یار
همه خوشحال و خرم و خندان   همه خوشخوی و خوشدل و هشیار
آزادیشان چگونه شرح دهم   همه با تربیت همه با وقار
همه با هم بمهر و لطف و خوشی   نیست کس را برای کس آزار
همگی راست گوی و راست کلام   همگی نیک خوی و خوش کردار
راست گویند و راست کردارند   راستیشان شده همیشه شعار
هر چه گیرند و هر چه بفروشند   راست گویند در همه بازار
کس نگوید کلام نامربوط   نشنود کس کلام ناهنجار
مهربانی و لطف و خوشخوئی   همه بر یکدگر کنند ایثار

همه روحانی و مسیحائی — همه درکیش و دین خود هشیار
همه خلق عیسوی مذهب — همه شهر عیسوی آثار
در کلیسا برای خدمت دین — هر کشیشی نموده استظهار
آن یکی طیلسان کشیده ببر — آن یکی بسته بر کمر زنار
در کلیسای نتردم دیدم — معتکف مردمی نماز گذار
صورتی نقش کرده بر لوحی — شکل عیسی کشیده بر سر دار
سجده گاه همه همان صورت — قبله گاه همه همان دیوار
از سر صدق و از سر اخلاص — همه در دین خویش برخوردار
همه پاک و منزه و خوش خو — همه عیسی صفت همه اخیار
همه در کار خویشتن محکم — همه در شغل خویشتن مختار
کارشان منتظم ز کمپانی — شغلشان در رواج از تجار
همه در مشورت بهم همرای — همه در گفتگو بهم هم کار
همه با عقل و هوش و با تدبیر — همه با علم و دانش و افکار
همه شان پادشاه و سلطانند — زین سبب نیست سلطنت در کار
شهرشان منضبط نه با سلطان — فوجشان منتظم نه با سردار
قومی از عاقلان و دانایان — متفق میروند در دربار
مجلسی منعقد برای همه — می نشینند متحد گفتار
عدد مجلسی ز هفتصد تن — همگان عاقلان کارگذار
متفق قول و متفق کارند — متفق رای و متفق گفتار
گفتگو میکنند در هر امر — مشورت میزنند در هر کار
نام این جمع و نام این مجلس — گشته جمهور در همه اقطار
هم مملکت فرانسه را — قوم جمهور میدهند مدار
بعد لوئی فلیپ و ناپلیون — کس نکرده بسلطنت اقرار

همه سلطان دولت خویشند — همگی پادشاه و ملک مدار
همه مختار ملک و مال خودند — نیست کس را بملک کس آزار
از ره علم و از ره دانش — نیست کاری برایشان دشوار
هیچشان نیست کبر و بخل و حسد — نزدشان نیست ظلم و جور و فشار
همه شان ساده گی و آرامی است — می ندانند هیچ ناهموار
شهر پاریس چون بهشت گل است — آن گلی کز ندیده با خود خار
از ره علم و از ره بینش — پیرزاده بگفته این اشعار
شعر من چونکه مدح پاریس است — تو بخوان و بجان و دل بسپار
گفتم این شعرها مه شعبان — سال هجری هزار و سیصد و چار
پس فرستادم از برای شما — همچو یک قطره آب سوی بحار
قصد من شعر نیست مطلب اوست — مطلبش را ز شعر من بردار
مطلبش را چو برگرفتی تو — بی معانی شمار این اشعار

در اواخر ماه شوال ۱۳۰۴ که جناب حاجی محمد حسن امین دار الضرب برای ساختن راه آهن در ایران بپاریس آمده بودند چند روزی در هوتل برزه منزل نمودند حاجی محمد رحیم برادر ایشان و سرکار آقا میرزا جعفر برادر حاجی سیاح باتفاق ایشان بودند حاجی محمد حسن از حقیر خواهش نمودند که قصیده تمجید نامه پاریس را برای من بنویس که از برای مذاکره و یادداشت نسخه در نزد من باشد حقیر هم قصیده را برای ایشان نوشتم و همان وزن و قافیه چند بیتی در توصیف و تمجید و تشویق جناب حاجی معزی الیه نوشتم و بایشان تقدیم نمودم و آن ابیات اینست

گوش بگشای تا ز مطلع نو — گویمت شعر چون در شهوار
ساقیا باده بیا و بیار — مطربا نغمه بزن بر تار
شاد باشید و شادی آغازید — تا که شادی کنیم در هر کار
شاد باشید تا که مژده دهم — بر شما از ورود فخر کبار

فخر دوران امین دار الضرب / که بود قدوهٔ اولوا الابصار
حبذا مردمی و مردی او / حبذا صاحبان غیرت و عار
هست در این زمان نخستین مرد / هست در این زمانه از اخیار
از ره دین و از ره آیین / الحق امروز اوست از ابرار
هست او یک حکیم دانایی / گرچه خود را نموده از تجار
صاحب فهم و فضل و دانایی / تاجری را بخود نموده شعار
در همه کارها امین شه است / اوست در کارهای شه مختار
دولتش باشد از حساب برون / مکنت او برون ز حد و شمار
زر و نقره بخانه اش خرمن / لعل و یاقوت پیش او خروار
در همه کار عقل او استاد / در همه شغل هوش او معیار
آمده در اروپ از ایران / سوی پاریس با دو صد افکار
تا بایران همی روانه کند / آهن و اوستاد و چرخ بخار
که ز مازندران بسازد راه / تا بطهران ز دشت و کوه و گذار
گرچه راهیست صعب بس مشکل / گرچه کوهیست سخت و ناهموار
لیک عزمش ز کوه سخت تر است / کوه را بر دراند از سوفار
برکند کوه را هم از همت / بشکند کوه را هم از مسمار
کوه چه بود به پیش عزم قویش / تا بدانی خداست او را یار
گر بایران شمندفر سازد / همه ایران شوند برخوردار
مردم مرده را کند زنده / مردم خواب را کند بیدار
سلطنت را همی قوی سازد / مملکت را همی دهد مقدار
هر کسی را بکار وا دارد / می نماند بمملکت بیکار
هر فقیری غنی شود از مال / هر غنی گنج بخشد از دینار
پیر زاده نکرده مدح کسی / شاعری را بخود نکرده شعار

بکر

لیک باشد دعای تو واجب / که دعایت کنیم در اسحار
یا الها مدد بکارش کن / تا نگردد خفیف در انظار
گر بخوانی تو ذکر الحی القیوم / بس اثرها بیابی از اذکار
صد و پنجاه و شش عدد دارد / عددش را بیاد خویش سپار
تا که این هر سه وقت برخوانی / وقت صبح و شب و بوقت نهار

بعد از آنکه توقف در پاریس بطول انجامید در کمال پریشانی خواطر و افسردگی دل در نهایت اندوه این چند بیت را انشاد نمود

پاریس چه زندان بلا و سقر آمد / زین غصه و زین غم که مرا زین سفر آمد
پاریس مرا دار حزن گشته و اندوه / این دار حزن کاش که زیر و زبر آمد
از بسکه شب و روز غم و غصه کشیدم / جان و تنم از غصه و غم در خطر آمد
گفتم که سفر کردم و سودی بنمایم / از درد و غم او همه سودم ضرر آمد
از دوری و از فرقت آن یار نکوروی / این زحمت و رنج سفرم بی ثمر آمد
از درد و غبار غم و اندوه و ملالت / آئینهٔ صاف دل من در کدر آمد
هر ساعت و هر روز غم و درد و بلایی / هر روز ز دیروزم صد ره بتر آمد
گر در همه عمر کنم مدح تو با دوست / بس مدح و ثنای تو همی مختصر آمد
بس ناله و اندوه مکن از غم گردون / کین رنج و غم تو ز قضا و قدر آمد
هر کس که ز سودای غم تو خبری یافت / از هستی و سودای جهان بیخبر آمد
ای کاش که دل را دجالی بنمودی / تا شکر بگویم که این غصه سر آمد
عمریست که اندر غم هجر تو ملولم / افسوس که عمرم ز غم تو در بدر آمد
هر کس که ز خاک سر کویت اثری یافت / از کون و مکان و دو جهان بی اثر آمد
ای لیلی جان هر که ترا دید در اول / مجنون شد و از شهر و مکان در بدر آمد

بعد از نه ماه توقف در پاریس که دلها افسرده و خواطرها پژمرده و خاطرها پریشان شده بود و شهر پاریس با آن نظافت و لطافت و صفا مثل زندان پر از مار و عقرب

حرکت از پاریس بطرف بلجیک و آلمان

بنظر می آمد باری توجه بائمه اطهار علیهم السلم جسته و توسل باولیاء خدا نموده جناب مؤید الملک راضی و مایل بحرکت از پاریس شدند روز پنجشنبه ۲ ماه صفر المظفر ۱۳۳۵ از پاریس حرکت کرده شش ساعت از شب گذشته وارد استاسیون راه آهن شده که از راه برلن والمان حرکت میکند بلیت گرفته جناب نظر آقای وزیر مختار و حاجی محمد میرزا نایب اول سفارت و حاجی میرزا محمد خراسانی فیروزه فروش و میرزا احمد عکاس تا سر راه آهن مشایعت نموده با همگی خدا حافظ و وداع نموده جناب مؤید الملک و حقیر و آقا سید حسین طبیب کاشانی و میرزا عبدالله مترجم و علیقلیخان بحمدالله با کمال سلامتی در کالسکه راه آهن نشسته فورا حرکت نموده شکر خدا را بجای آوردم که از پاریس بیرون امدم باری وقتی که راه آهن از خاک فرانسه گذشته وارد خاک بلجیک شده مملکت بلجیک بسیار آباد و معمور است مثل مملکت ایطالیا زراعت و آبادی و خانه و باغ و بستان متصل بهمدیگر است در صد فرسخ راه آبادی و خانه و باغ کویا مثل یک عمارت دولتی است خانها همه عالی و باغها تماما منظم و زراعتها با ترتیب و در آن صحراها ابدا جای ساده و بی زراعت و خرابه و سنگلاخ و دره نداشت شهر پای تخت بلجیک بروکسل است که شهر بسیار بزرگیست و شهر لیج نیز شهر بسیار بزرگیست و در مملکت بلجیک معدن آهن بسیار دارد و بقدری کارخانه آهن آب کنی دیدم که شرح و تفصیل آن بسیار طول انجامید که چه قسم سنگ آهن را در کوره ها آب میکنند و چه قسم آهن را صاف میکنند و فولاد میسازند و آهن مملکت بلجیک با کثر شهرهای فرنکستان میرود و آهنهائیکه در کشتیها و خطوط راه آهن صرف میشود خیلی از بلجیک میرود و کمپانیهای متعدد در بلجیک دارد اگر چه مملکت بلجیک از سایر ولایتهای فرنکستان کوچکتر است ولی کارخانهای ماهوت بافی و حریر و پارچه های ابریشم بسیار دارد و در شهر هلومنی کلیسای بسیار معتبر دارد که حجاری خوب و بنائی و معماریهای

ورود ببرلن و ملاقات با میرزا رضاخان وزیر مختار ایران

خوب در آن کلیسا بکار برده اند و از کلیساهای معروف دنیاست باری از خاک بلجیک عبور نموده وارد خاک پروس شدیم و شهرها و دهاتهای خوب و آبادیهای معتبر در بین راه ملاحظه شده روز جمعه را در راه و شب شنبه پنج ساعت از شب گذشته وارد شهر برلن شدیم که مسافت راه از پاریس به برلن بیست و سه ساعت شد از کالسکه راه آهن بیرون آمده در هوتل ساتران که نزدیک استاسیون راه آهن است در آنجا منزل نمودیم هوتل سان تران بسیار بزرگست پانصد و پنجاه اطاق دارد و هفتصد رختخواب نظیف دارد شب را در هوتل توقف نمودیم صبح روز شنبه حقیر و آقا سید حسین بکالسکه اسبی سوار شده رفتیم بسفارتخانه ایران منزل میرزا رضاخان وزیر مختار ایشان را ملاقات نمودیم میرزا حسنخان پسر جناب صدیق الملک که نایب اول سفارتست و جوان بسیار معقولی است تشریف داشت با جناب میرزا رضاخان چون سابقه آشنائی داشتم خیلی از ورود و ملاقات مسرور شدند و حقیر از ملاقات ایشان خوشم آمد الحق سفارتخانه را بسیار خوب و مرتب ترتیب داده اند اولا عمارت سفارتخانه در جای بسیار خوب شهر واقع است و در کنار پارک معروف برلن که خانهای اعیان و اشراف و مردمان معتبر شهر در آنجا منزل دارند و مبل و اسباب سفارتخانه تماما از پارچه ها و اسبابهای ایرانیست از قبیل شالهای ترمه کرمانی خوب و قلمکار و کلیچه دوزیهای خوب رشت و همه را بطور سلیقه درست کرده بودند باری جناب میرزا رضاخان و میرزا حسنخان و حقیر و میرزا سید حسین باتفاق برخواستیم و به هوتل آمده میرزا رضاخان جناب مؤید الملک را ملاقات نمودند و باز نهار را مراجعت بسفارتخانه نموده با جناب مؤید الملک نهار صرف شده شب را با میرزا حسنخان در خیابانهای شهر قدری گردش کردیم و در عمارت طبیعی که حیوانات بحری در آنجا بودند مارها و ماهیها و تمساح و نباتات دریائی که هم ریشه بزمین دارد و هم مثل کرم ماهی حرکت دارد تماشا کردیم آن عمارت را مثل غارهای کوهها

ساخته بودند و روشنی آنجا از چراغ برق بود و یک استخوان تمام بدن ماهی
در آنجا بود که در دهان آن ماهی که روی زمین افتاده بود بیست صندلی بر دور
هم گذارده بودند و میزی در وسط آن بود که مخصوصاً حقیر در آن صندلی نشستم
که گشادی دهان آن ماهی بیست ذرع متجاوز بوده است، باری بعد از
تماشای آنجا قدری در خیابان بزرگ شهر گردش کردیم تمیزی و پاکی شهر برلن
کمتر از پاریس نیست، روز دیگر در خدمت جناب مؤید الملک و میرزا رضا خان
بتماشای اسلحه خانه رفتیم که در آن اسلحه خانه اسبابهای خوب و تفنگ و توپهایی
بود که پروسها در هنگام جنگ و نزاع با اهل فرانسه از فرانسه‌ها بغلبه گرفته‌اند
عمارت اسلحه خانه بسیار بزرگست دو مرتبه است تحتانی و فوقانی مرتبه تحتانی
توپ و تفنگ و اسبابهای سنگین و وزین است که بترتیب تمام در آنجا گذارده اند
و بعد رسیدگی بتوپ در آنجا دیده شد که دهان این توپها همه معیوب و شکسته
بود که در وقت نزاع از توپخانه پروسها گلوله انداخته اند بدهان توپهای فرانسه
معلوم میشود که اسباب حرب و علم جنگ پروسها در آن مدت عمر بیش از فرانسها
بوده است، و در عمارت فوقانی اسلحه خانه بقدر ده هزار متجاوز لباس سر تا پای آهن
و فولاد که در ایام قبل جنگ جوانها و پهلوانها بر خود میپوشانیدند که از سر و
گردن و صورت و سینه و پشت و پهلو و ران و پاها و دستها تماما از آهن و
فولاد دور فرو رفته بوده است که خود را در وقت جنگ غرق آهن و فولاد مینموده اند
و بمیدان معرکه میرفته اند آنچه از آن لباسها در آن ایام داشته اند محفوظ نموده
و حالا همه را در خزینه و انبار و اسلحه خانه ضبط نموده اند و آنها را پاک و صیقلی
نگاه داشته اند و نیزه‌ها و قداره‌ها و شمشیرهای آنوقت را با سایر حربه‌های
که در ایام قدیم متداول بوده است حالا در آن اسلحه خانه حاضر و آماده برای
تماشای مردم گذارده بودند که مردم بدانند در آن ایام با چه نوع حربه و اسباب
نزاع میکرده اند و حالا وضع علم و صنعت چه قسم ترقی نموده است و در یک

سمت عمارت اسلحه خانه وضع شهرهای فرانسه را که پروس بغلبه از فرانسه
گرفته ساخته اند و وضع ساختن طرزه و شبیه شهر اینست که مثل نقشه شهر که
بر روی کاغذ میکشند یک تختی ساخته اند از چوب که شش ذرع در شش
ذرع طول و عرض اوست و شبیه عمارات و کوچه‌ها را با باغات و خندق تماما
از چوب کوچک ساخته اند شکل خانه‌ها را خیلی کوچک کوچک از چوب تراشیده
و رنگ زده اند و بقطار در آن روی تخت گذارده و نصب نموده اند و پستی و
بلندی شهر را در روی آن تخت نموده اند و نیز وضع خندق شهر را نموده اند
و وضع قشون و منزلگاه قشون و زمین صحرای اطراف قشون را با درختها و جنگلها
در روی تخت دیگر ساخته اند حتی چادرها و وضع اردو را و حالا که مردم داخل
آن اسلحه خانه میشوند معلوم میشود و می بینند که پروسها و فرانسها در چه زمین
بوده اند و وضع جنگ آنها چه قسم بوده است و چه نوع غلبه نموده اند بر فرانسها
و در حقیقت حالا نیز در شهر برلن وضع سواره و سرباز پروسها خیلی بهتر و
اعلاتر از سرباز و قشون فرانسها ست جمیع قشون و سواره و سرباز پروس نیده
و شجاع و تربیت شده است حتی پلیسهائی که در شهر راه میروند سواره و پیاده
بسیار شجاع و جوانهای خوب قوی هیکل و خوش لباسند، باری در میان
شهر برلن پارک بسیار بزرگی است که درختهای جنگلی بسیار کهنه در آنجا
و خیابانهای وسیع برای سواره و پیاده در آن باغ باطراف ساخته اند و حوض
و در باچه نیز دارد و نیمکتها و صندلیها در آن پارک بسیار گذارده اند و اطراف
پارک دور تا دور کوچه و خیابان که محل عبور و مرور مردم است و خانه‌های
اعیان و اشراف شهر نیز دور تا دور پارک است و عمارتهای اطراف پارک را
بسیار خوب و مزین ساخته اند و سفارتخانه ایران که خود میرزا رضا خان ترتیب
داده در کنار همان پارک است و جای بسیار باصفائی است و هر روز جمعه و عیدهای
اسلامی و عید نوروز و عید مولود اعلیحضرت شاه بیدق شیر و خورشید

ذکر عمارت اسلحه خانه برلن و [illegible] فرانسه

ذکر پارک [illegible] برلن

ایرانرا میکشند و در سایر شهرهای اروپ مثل پاریس و لندن و وینه
و اسلامبل بیدق شیر و خورشید دولت ایرانرا معمول نیست که بکشند
این بیدق کشی در شهر برلن معمول شده است قونسول سفارت ایران که
حرمان کیلکا نام دارد و صاحب دو کرور دولت ست و خانم عیال او صاحب
دو کرور دولت ست و هر دو نجیب و معقولند و میرزا رضا خان باطلاع و
صوابدید وزرای پروس او را قونسول و سفیر ایران قرار داده اند و از نجبای
شهر برلن است یکشب قونسول جناب مؤید الملک و حقیر را بخانه خود دعوت
نمودند میرزا رضا خان وزیر مختار و میرزا حسنخان نایب اول و پیشخدمت الملک
و آقا سید حسین طبیب کاشانی بودند بخانه قونسول رفتیم خانه ملکی خود قونسول
بود خانه بسیار عالی ضیافت ملوکانه خوب نمود خدا لامدت سه چهار سال است
که قونسول عیال گرفته است و او را اولادی بظهور نرسیده است نذرها
و نیازها کرده است و بیمارخانه مخصوصی ساخته که از خود مخارج میدهد
برای انکه خدا باو اولادی بدهد از حقیر خواهش نموده که یك دعائی برای انها
بنویسیم که همراه داشته باشند که انشاء الله از برکت اسامی بزرگان و دعای اهل
اسلام و ایمان او را اولادی پیدا شود بنده هم که امدم نوشته برای انها فرستادم
انشاء الله امید دارم که خدا باو اولادی بدهد قونسول در شب مهمانی
مخصوصا کلاه ایرانی بر سر گذارده بود و بکلاه ایرانی افتخار مینمود یك شب در
برلن میرزا رضا خان وزیر مختار و جناب مؤید الملک و حقیر و میرزا سید حسین را
بمجلس سرك که در انجا اسب بازی میکنند که پسرها و دخترها در روی اسبها
بازی میکنند و تفصیل سرك را در شرح احوالات پاریس نوشته ام دعوت نمودند
که الحق بسیار خوب سرك بود که بتحریر و تقریر نمی اید و در عمارت پهلوی سفارت
خانه صراف متمولی منزل دارد که از طایفه یهودیهای انجاست و ان صراف زنی
دارد که نقاش بسیار معروفه ایست حقیر را ان زن در کوچه دیده رفقه بمیرزا رضا خان

تفصیل دعوت قونسول ... جناب مؤید الملک و حقیر ... را

نوشته و استدعا نموده که میخواهم صورت فلانی را پرده بسازم و نقاشی کنم و برای
خود یادگار نگاه بدارم چرا که من صورت اهل مشرق را ندارم و نساخته ام باری
بدعوت ان زن با جناب مؤید الملک و میرزا رضا خان بدیدن صراف و زن او
رفتیم از بس نجیب و معقول بودند و اجاب اصرار نمودند حقیر را راضی نمودند که
دو روز روزی دو ساعت در منزل او رفته از روی صورت حقیر پرده بسازد
باری دو روز متواتر با میرزا رضا خان رفتیم بخانه ان زن صراف شربت و شیرینی
حاضر نموده کمال پذیرائی و احترامات بعمل اورده دستگاه و اسباب نقاشی
خود را حاضر نموده از روی صورت حقیر نقاشی مینمود و هر نیمساعت میگفت
که هرگاه خسته شده اید برخیزید و در اطاق راه بروید و شیرینی و میوه و شربت
میل کنید باز دو مرتبه مشغول نقاشی صورت میشد تا دو روز کار پرده صورت
بانجام رسید روز دوم صورت خود را بحقیر یادگار داده وداع نمودیم هوای
برلن مثل هوای پاریس است اب برلن خیلی تعریف ندارد کوچه و خیابانهای
وسیع خیلی ندارد بجز یك خیابان وسیع دارد که خانه امپراطور در ان خیابان است
و در یکطرف پارك بزرك یك میل سنگی بسیار بلندی ساخته اند و اطراف ان میل
ستونهای سنگی سماق صیقلی نصب کرده اند و سه مرتبه دور تا دور میل
سنگی را از توپهائی که در هنگام جنگی که پروسها با فرانسه کرده اند ان توپها را
بقطار دور تا دور میل سنگی نصب نموده اند و روی توپها را با طلا رنگ کرده اند
و زنجیری بدور ان توپها بسته اند که از دور شکل ان میل سنگی مثل یك ستون
جواهر دار مینماید و در پائین میل سنگی تختی بسیار بزرك ساخته اند که تمام دور
ان تخت از سنك مرمر الوانست و دور تا دور ان تخت را با غنچه ها و گل کاریها
نموده اند و ان میل سنگی و ان تخت و باغچه ها را یادگار جنك پروس با فرانسه
نام نهاده اند و ملت پروس مفاخرت مینماید که همچنان دولتی با چنان دولت
بزرگی غلبه نموده باری جناب مؤید الملک از وزیر مختار خواهش نمودند که طبیب

شرح حال صراف و زن او که صورت حقیر را نقاشی کرده است

ذکر میل سنگی که در برلن نصب است

ورود بشهر وین و ملاقات با نریمانخان سفیر ایران

مشهور معروف که در علم عصب شناسی ماهر است او را آورده اند جناب مؤید
الملک را دید و اطمینان داد و گفت که اگر شما در برلن بمانید من شما را دو ماهه
علاج میکنم بشرط آنکه ابداً بخیال خود حرکت نکنید خواب و خوراک و حرکات شما
باختیار من باشد جناب مؤید الملک بگفتگوی طبیب و اصرار میرزا رضاخان
خیلی میل بماندن و توقف در برلن بهم رسانیدند و خیال داشتند بجناب صاحب
دیوان تلگراف بزنند و اخبار بدهند که تنخواه و تدارک بفرستند و خود جناب مؤید
الملک بقدر دو ماه تنها در برلن توقف و مداوا نمایند باری هر قسم بود جناب
ایشانرا از این خیال منصرف نموده روز چهارشنبه هشتم ماه صفر سنه ۱۳۰۵ هفت ساعت
از شب گذشته در راه آهن حاضر شدیم جناب میرزا رضاخان و میرزا حسن تا سر راه
مشایعت نمودند دو شب اول در برلن در هوتل تان ترال بودیم و سه شب دیگر در
هوتل بربنیش که در خیابان امپراطور و نزدیک سرای سلطنتی بود و اسم رودخانه
وسط شهر برلن شپره است باری راه آهن حرکت نموده بعد از پانزده ساعت در
روز پنجشنبه وارد شهر وین شدیم چون از برلن خدمت جناب نریمان خان وزیر
مختار دولت ایران تلگراف حرکت خود را زده بودیم جناب نریمان خان در سر راه
آهن حاضر بودند بمجرد ورود کالسکه بخار به وین جناب نریمانخان حضور بهم
رسانیدند و با کمال بشاشت و خوشحالی و مسرت پذیرائی نموده کالسکه مخصوص
حاضر نموده با جناب مؤید الملک در کالسکه نشستیم و بمنزل و سفارتخانه ایشان
رفتیم و منزل را در گراند هوتل که در نزدیکی سفارتخانه است قرار داده اند
شبها و روزها را در سفارتخانه در منزل نریمانخان شام و نهار صرف میشود و
در وقت خواب بگراند هوتل میرویم ولی بیشتر اوقات را با سرکار نریمان خان بسیر
و گردش میگذرانیم والحق منتهای مهمان نوازی و مهربانی و محبت را مینمایند
سفارتخانه خود را جناب نریمان خان وزیر مختار بسیار مزین و خوب با چراغهای
بسیار و مبلهای فرنگی و ایرانی و مخصوصا از فرش ایرانی و ظروف ایرانی و قطعات

وتصویرات

ذکر احوال اتباع سفارتخانه ایران در وین

و تصویرات و پارچه های خوب ایران از هر قبیل اسباب زینت سفارتخانه قرار
داده و نیز بعضی اسبابها و صندلیها و نیمکتها و میزهای بسیار خوب در سفارت
خانه بود که نریمان خان از اسبابهای ملکه اسپانیول خریده اند و یک عیال و دو
دختر بزرگ از خود دارند و همشیره و چند نفر عمال و خدمتکار متعدد
مرد و زن در سفارتخانه دارند وصورت مرحوم حاجی میرزا آقاسی را با بعضی
از قطعات خوشنویسهای ایران در اطاق خود داشت نظر آویچ نام که آدم
بسیار معقول خوبیست از کسان و کارگذاران سفارتخانه است و هر روزه
برای خدمات و زحمات حقیر و جناب مؤید الملک حاضر میشد و نوکرهای
نریمانخان یکی چرانی نام بود که از ارامنه کردستان است و فارسی و ترکی
و زبان نمسه و فرانسه و کلدانی میداند دیگر الدوف است که او نیز از
ارامنه است و ترکی میداند نظر آویچ هشت زبان را خوب میداند ترکی
نمسه، فرانسه، ارمنی، روسی، انگلیسی، کلدانی، ایطالیائی، نریمانخان
بسیار با همت و با سخاوت طبع است از قراریکه خود او میگوید مبلغ بیست
و پنجهزار تومان حالا قرض دارد آدم بسیار خوش صحبت و با ادراک و با
فهمی است و با سلیقه و در علم طبیعی با اطلاع است و قواعد و قوانین اهل
فرنگستانرا می پسندد باری شهر وینه بسیار شهر بزرگ با صفائیست و
سه کرور جمعیت دارد و کوچه و خیابانهارا بسیار خوب ساخته اند بیست
سال قبل که حقیر بوین آمده بودم تا بحال خیلی تفاوت بهم رسانیده و
خیلی شهر آباد و معمور شده است و عمارتهای بسیار عالی و معتبر در شهر
ساخته اند یعنی عمارتهارا بقدری معتبر و عالی و بزرگ ساخته اند
که میشود ترجیح بعمارتهای شهر پاریس داد مثل عمارت هوتل دویل که در
شهر وین ساخته اند از هر جهة عالی تر و بزرگتر از عمارت هوتل دویل پاریس است
عمارت هوتل دویل یعنی عمارت حکومت شهر که کلانتر و وزیر شهر و حاکم

شهر در آنجامی نشینند و محاکمه مینمایند اطاق بسیار بزرگی در هوتل دوپل
وین ساخته اند که دو هزار نفر در آنجا میتوانند بنشینند و ستونهای
سنگی و حجاریهای بسیار معتبر در آن عمارت نموده اند که بوصف نمی آید
و مناره ساعتی در سر در عمارت هوتل دوپل ساخته اند که صد ذرع تمام
ارتفاع دارد و نیز در آن عمارت اسلحه خانه و اسبابهای کهنه قدیمی در آنجا گذارده اند
و اسباب زره و کلاه خود و اسباب آهن و فولاد که در ایام قدیم از برای تمام
بدن آدم ساخته اند در آن عمارت بسیار بود و تفنگها و شمشیرها که در جنگها
از طرف دشمن گرفته اند حاضر نموده همه را بقاعده در اطاقهای آن عمارت گذارده اند
و نیز بیدقهائیکه در جنگ با دولت عثمانی و شکست دادن بآنها گرفته همه را
حاضر داشته در آن عمارت گذارده و آویزان نموده بودند چند تا از آن بیدقها
که اسم مبارک حضرت رسول صلعم و اسامی خلفاء و اسم مبارک حضرت شاه اولیاء
و اسم سعد الدین ولی در آن بیدق ثبت بود گویا در آن جنگ با عثمانیها رئیس
قشون عثمانی قره عثمان پاشا بوده است که حالا سر عثمان پاشا را یعنی
استخوان سر او را آورده و در زیر آئینه گذارده برای یادگار وندگاه جنگ؛
نادری عمارت هوتل دوپل خیلی متصل بقدر دو هزار اطاق و دالانهای وسیع
و پلهای بسیار وسیع دارد و آن عمارت هشت طبقه است و تمام آن عمارت از
سنگ تراشیده است؛ نادری عمارت خوب که در وینه تازه ساخته اند عمارت
موزه اسبابست و عمارت شورتی خانه است و مریضخانه های بزرگ است و تیاتر
بسیار بزرگ ساخته اند؛ شهر قدیم وینه در ایام قدیم مثل شهرهای ایران خندق
و دیوار و خاکریز داشته است حالا مثل شهر طهران قدیم خندق را از خاک پر کرده اند
ولی خیابان بسیار خوب که بقدر هشتاد ذرع و بعضی جاهای آن بقدر صد ذرع
عرض قرار داده اند و راه کالسکه و راه پیاده رو و خیابانهای چهار ردیف درخت
و نیمکتها در پای درختها قرار داده اند و زمین خاکریز شهر را بقیمت گران فروخته اند

[illegible]

ومردم

و مردم خانه و عمارتهائیکه در جای خاکریز ساخته اند بسیار خوب و عالی
و بقاعده مثل عمارتهای خوب پاریس ساخته اند که در حقیقت بهترین جاها
و آبادترین جاهای شهر وین همین دور تا دور شهر قدیم است و نیز خیابانهای
دیگر که بسیار وسیع و بزرگ و کوچه های عالی در وین بسیار است و کلیساهای
معتبر متعدد دارد و نیز یک کلیسای خیلی بزرگ دارد که حالا هشتصد سال است
ساخته اند بسیار خوب حجاری نموده اند گلدسته جای ناقوس و یکصد و بیست
ذرع ارتفاع دارد که خیلی حجاریهای مزین در آنجا نموده اند و نیز حمامهای
بسیار بزرگ در شهر وینه دیدم که ابدا در جای دیگر ندیده بودم مخصوصا دو
حمام بزرگ در آنجا هست که از حد تعریف و توصیف خارج است که یکی از
آنها خیلی بزرگست نه شبیه بحمامهای ایرانست و نه شبیه بحمامهای اسلامبول است
مثلا آن عمارتست بسیار بزرگ چهار مرتبه بقدر سیصد اطاق دارد و سر در
آن عمارت حمام بسیار عالی و مرتفع و ستونهای سنگ سماق و سنگهای
الوان در آنجا بکار برده اند در گرمابس اول حمام اطاقی است که تمام دیوار آن
از آئینه است و زنی در آنجا نشسته که هر کس میخواهد داخل حمام بشود تذکره
و بلیت با آن شخص بدهد و پول را اول میگیرد و بعد از آن شخص داخل گرمابس
دوم میشود در آنجا گرمابی است که دور تا دور آن نیمکتها و صندلیها گذارده اند
و آئینه های بسیار بزرگ بدیوار نصب کرده اند و سقف آن گرمابس تمام از بلور است
و در آن گرمابس زنی نشسته که تذکره و بلیت را از شخص میگیرد و شخص داخل
دالانی وسیع میشود که در آن دالان بقدر سی اطاق دارد که در هر اطاقی
نیمکتها و صندلیها گذارده در آنجا لباس خود را میکند و لنگی بسته آدمی همراه
او می آید و شخص را داخل حمام مینماید یعنی وارد جائی میشود که در آنجا یک
حوض مدور بسیار بزرگ ساخته اند تمام از سنگ مرمر الوان و اطراف آن
حوض را از ستونهای سنگ سماق الوان نصب نموده اند و سقف آنجا

[illegible]

تماما از بلور است و دور تا دور آن حوض پله ها ساخته اند شخص داخل آن
حوض آب میشود آب گرم بسیار ملایمی که هر روزه آن آب را عوض مینمایند
و از آن حوض بیرون آمده وارد یک اطاق میشود که هوای آن قدری گرم است
یعنی به بخار گرم نموده اند قدری نشسته در روی صندلیها و از آنجا باطاقی
دیگر میرود که از آن گرمتر است باز قدری ایستاده تا بر روی صندلی می‌نشیند
باز به اطاق دیگر میرود که خیلی گرم و پر از بخار است ولی بخار حمام را چنان
خوب اندازه گرفته اند که ابدا از او سر صداع حاصل نمیشود و از آن اطاق
خیلی گرم باز اطاقی است بسیار بسیار گرم و پر از بخار بطوریکه نمیشود بقدر
دو دقیقه در آنجا مکث و تامل نمود فورا حقیر بیرون آمدم ولی بدن شخص
از آن بخارها و حرارتهای حمام چنان نرم و ملایم میشود و چرک و عرق بدن طوری
پاک میشود که ابدا چرک در بدن نمیماند که هیچ حاجت لازم بکیسه کشیدن نیست
همینقدر که قدری صابون زدند بدن شخص بکلی پاک و تمیز میشود. باری
از اطاقهای گرمخانه که شخص بیرون آمد وارد حیاط مسقفی میشود که چهار
حوض بسیار بزرگ در آنجا یعنی در میان آن حیاط است یکی آب ملول دارد
یکی از آن قدری از آن سردتر یکی دیگر قدری سردتر و آب آن حوضها بقدری
صاف و پاک و روشن است که کمتر در چشمه چنان آبی دیده میشود چرا که این
آبهای حمامها را تماما بقوه بخار صاف مینمایند که جرم و کثافت ولا ندارد
و در جمیع اطاقها و کنار حوضهای گرم و سرد چیزی در سقف اطاق قرار داده اند
مثل لوله آب پاش ولی خیلی بزرگتر که از آن آب پاشها هر کدام آب گرم و ملول
و سرد و بسیار سرد هر گاه شخص بخواهد شیر آنرا باز میکند و از آن آب پاش
آب بر شخص میریزد و بطوری آب بقوت از آن لوله ها فرو میریزد که گویا
هر دانه و چکیده آبی خیلی بسختی میریزد حوضهای مفصل بسیار بزرگ در
آن حمام هست از آب گرم و سرد و ملول و بسیار گرم و بسیار جوش و بسیار

بسیار سرد و هر کدام از برای خاصیتی و مرضی و علاجی ساخته شده است
و نیز اطاقهای دیگر دارد که علاحده علیحده هر کدام حوضی از مرمر در آنجا
ساخته اند که شخص اگر بخواهد تنها در حمام برود در آن اطاق را باز میکند
و آن حوض خالیست و زمین و دوره حوض را از آجر چینی سفید ساخته اند
و آب ملایم بهر اندازه که شخص لازم داشته باشد از لوله شیر در آن حوض
یعنی از آن خزینه پر میکنند و نیمکت و صندلی در اطاق رخت کن آنجا حاضر
گذارده اند و قطیفه ها و دستمالها و شانه خیلی نفیس و صابون و سایر ملزومات
حمام در آنجا حاضر است و از این نوع اطاق مخصوص در آن حمام بسیار است
هم برای یکنفر و هم برای دو نفر که زن و مرد با هم داخل آن اطاق میشوند و قیمت
این نوع اطاقها از سایر جاهای حمام گرانتر است و نیز بعینه دیگر از برای
حمام مردانه ذکر و شرح داده شد همین طور یکسمت حمام بهمین بزرگی و
مفصلی حوضها و اطاقها و جاهای مفصل برای زنها ساخته اند و چهار حوضها
و خزینه های متعدد در حمام زنانه نیز دارد و از برای اطاقهای زنانه و مردانه
فرشهای عالی بسیار خوب در رخت کن حمام انداخته و پرده های قیمتی اعلا
آویخته اند و در آن حمام اطاقهای علیحده هست که قبل از دخول در حمام استادها
حاضرند که ریش و صورت میتراشند و اطاقهای دیگر هست که در آنجا ناخن
دست و پا را میگیرند و مزد ناخن گرفتن و سر و صورت تراشیدن علیحده است
یعنی غیر از پول آب حمام است و دخول حمام با همه مخارج از مرتبه اعلا که در
درجه فوق با او خدمت کنند و اذن گردش در تمام عمارت حمام داشته باشد
چهار قران بیشتر نیست و آبهای حمام را چرخ بخار گرم میکند با ذغال سنگ
و با قوه چرخ آب در لوله ها میرود و قسمت حوضها و خزینه ها میشود و آب
خزینه ها و حوضها همه اوقات جاریست در هر روزه وقت عصر تمام آن حمام را
هر چه حوض و خزینه دارد بکلی آب را عوض میکنند و از نو آب در حوضها

وخونریز میزنند؛ تیاتری تفصیل آن حمامهای شهر وینه طوریست که هرچه شرح وبسط بدهم کم است در شهرهای فرنکستان چنان حمامها دیده نشده وتا بحال در جائی نساخته اند؛ ودر شهر وینه تیاترو بازی کرخانه وسرک اسب متعدد دارد وعمارت اپرای وینه را مثل از اپرای پاریس ساخته اند بسیار عالی وبزرك وبیرون واندرون عمارت را بسیار قشنک بنا کرده اند ودر اندرون عمارت برای اهل تماشا هشت مرتبه جای نشیمن دارد که غرفها وحجرها ومنزلها را همه بروی یکدیکر ساخته اند وجمیع صندلیها ونیمکتها تماما همه از مخمل کلی قرمز است؛ یکشب جناب نریمان خان وزیر مختار جناب مؤتمن الملك وحضرات آقا سید حسین ومیرزا عبد الله را بتیاتر اپرا دعوت نموده غرفه مخصوص کرفته همه دریك جا نشستیم جمعیت بسیار در میان تیاترو غرفها واطراف از اعیان واشراف شهر نشسته بودند بازی آن شب در تیاتر جنك ونزاع ما بین علم وجهل بود یك دختر بسیار خوشکل وجیه را لباسهای فاخر پوشانیده تمام لباس آن از حریر چهره رنك ودبر وسینه وبازوی آن دختر جواهرات الوان زده وکردن بند ها همه از جواهر تا بروی سینه آن او یخه ونیز سینه وکردن او تا روی پستانها باز وصورتی بسیار شفاف وبراق وبکمال زیبائی وآرایش خود را آراسته وآن دختر را علم نام نهاده اند ویك مرد کریه منظر بسیار بدشکل سیاه رنکی که لباس سیاه چرك کثیف در بر کرده وریش او کوسج وموهای او بسیار بد ترکیب وچانه باریك وکونه های برآمده وچشمهای کود رفته وصدای مهیب ونام آن شخص را جهل کذارده اند در اول بازی شخصی وارد بازیکرخانه میشود ومیخواهد اختراع کالسکه بخار وکشتی بخار نماید وبیان علم خود را مینماید بهر کسی علم خود را بیان میکند ودختریکه صورت علم است تقویت از او میکند ودلداری باو میدهد که علم ودانش خود را در دنیا رواج بده که علم تو اسباب آبادی مملکت وآسایش مردم خواهد بود ووضع دنیا از این

دانش وعلم تو تغییرات کلی خواهد نمود واز برای بنی نوع انسان ترقیات کلی حاصل خواهد شد؛ بازی علم شخص مخترع بخار را دلداری وتقویت نموده میرود؛ بعد از آن جهل میآید وبمردم عوام میکوید که این شخص که مدعی علم بخار وکالسکه اسبی وکشتی بخار است مرد پست دروغکو وبیهوده ایست شما کوش بقول وفعل او ندهید واسباب کار وشغل او را برهم بزنید وخراب کنید ونکذارید خیال وفکر خود را بروز بدهد؛ بازی شخص جهل جمعی از مردم را دور خود جمع نموده واین مردم را در بازیکرخانها لباسهای مختلف رنك بسیار بد پوشانیده اند چرا که تقویت بجهل مینمایند این اشخاص متفق شده براه نمائی جهل اسباب وآلات شخص مخترع بخار را خراب وپریشان نموده برهم میکنند وجهل از این معنی خوشحالی نموده با اتباع خود موعظها ونصیحتها نموده که مبادا کوش بحرف علم بدهید بازی شخص مخترع بخار با کمال اندوه وپریشانی خیال در کوشه نشسته متفکر که چرا نتوانستم علم خود را بروز ونشر بدهم ومردم عوام نکذاردند علم خود را در دنیا رواج بدهم در آن وقت دختر وجیهه که صورت علم بود باز از بکیمت (؟) بازیکرخانه با صورت نورانی عبور مینماید ونظرش بشخص مخترع بخار می افتد او را غمکین ومحزون می بیند او را دلداری داده با جهل مناز عه بسیاری مینماید وجمعی از مردمان معقول را با او همراه (؟) شد ترویج علم بخار را داده راه آهن میسازند وکشتی بخار میسازند واز شهری بشهری واز مملکتی به مملکتی حرکت میکنند ومردم از این معنی خوشحالیها مینمایند وبرای این شادمانی ترویج ونشر علم یکدفعه دختر علم اخبار نموده بقدر شصت نفر دختر بسیار خوشکل وجیه که تمام آنها لباسهای حریر الوان پوشیده وبقدر شصت نفر پسرهای بسیار خوشکل آنها نیز لباسهای الوان مختلف بر خود پوشیده وبقدر صد نفر دیکر مردها وزنها که هر کدام لباسهای هر مملکتی را بر خود

تشکیل تماشای علم و جهل [illegible]

پوشیده وارد صحن ایوان تیاتر میشوند و بدستور العمل دختر علم این جمعیت
دخترها و پسرها و زنها و مردها باهم رقصهای مختلف مینمایند و سازها
میزنند و هر دختر و پسری دست همدیگر را گرفته شادیها و عیشها مینمایند
گاهی دو تا دو تا میرقصند و گاهی ده تا ده تا گاهی با جمعیت گاهی درهم و
گاهی برهم و جمیع دخترها تماما جواهر بسیار برخود زده اند و خود را پیراسته
نموده زلفهای بعضی مجعد و بعضی پریشان بعضی بافته و بعضی باز گیسها
بلند همه بدنبال آویخته هر کدام بنوعی رقص مینمایند بعد از آنکه رقص تمام
شد پردهٔ تیاتر افتاده مردم قدری حرکت کرده شربت و شیرینی خورده
باز زنگ اخبار را زده باز مردم جمع شده در سر جای خود هر کس می نشیند
باز نغمهٔ دیگر میزنند شخص دیگر با لباس مخصوص می آید و با مردم صحبت
میدارد و اظهار علم تلگراف مینماید که من چنان علمی و صنعتی اختراع
نموده ام که از شهر بشهر و مملکتی به مملکتی بطرفة العین خبر میرسانم و خبر
میگیرم باز دختر علم با آن وجاهت و لطافت آمده و با مردم صحبتها داشته
و گفتگوها نموده که این شخص مخترع تلگراف مرد بسیار راستگو و درست قول
و حرفها و را بپسندید و او را تقویت نمائید که بهره و منفعتها از کار او خواهید
برد بعد از آن شخص مخترع تلگراف مشغول ساختن سیم و قوهٔ تلگراف شده
جهل در این بین خبر شده جمعی را با خود همراه نموده که شما گوش بحرف
دختر علم ندهید که این دختر بسیار جادوگر و ساحر این محال است که با
اسباب و آلات از شهری بشهری خبر و پیغام کرده شود بیائید و این شخص را
بزنید و از این شهر بیرون کنید باری جمعی مردم نادان جمع شده شخص
مخترع علم تلگراف را صدمه و آزار بسیار رسانیده او را از شهر بیرون می
کنند بشهر دیگر میرود دختر علم در آن شهر او را ملاقات نموده از او
دلجوئی نموده که من تقویت در کار تو میکنم دختر علم در آن شهر جمعی را تحریک

شده بمخبرات و توضیحات از وضع تلگراف نموده و این جمع را با خود برد تا شهر
لشکر جهل را شکست داده جهل را از شهر بیرون کرده علم تلگراف را رواج
داده و بعد از آنکه مردم دیدند قوهٔ تلگراف از مشرق بمغرب خبر میدهد و خبر
میبرد و از برای مردم اسباب آسایش و سهولت کار شد و در این دوره
زمان اختراع این علم از چیزهای عجیب روزگار بود برای تشکر این نعمت و
بروز این علم باید شادی و عیش و خوشی نمود دختر علم با جمعی از دخترها
و پسرها را جمع نموده با لباسهای مختلف الوان طوری دیگر و رنگی دیگر
با جمعی زن و مرد خاص و عام اهل نظام و اهل علم کلا را بعیش و شادی و
رقص مشغول مینماید مدتی در تیاتر دخترها و پسرها و زنها و مردها باهم
میرقصند و شادی مینمایند باز پردهٔ تیاتر افتاده شخص مخترع الکتری
که قوهٔ برق است او به تیاتر می آید و اظهار علم مینماید او نیز همین قسم بیان
مطلب و علم خود را نموده مردم گوش بحرف او نداده او را کتک و یاوه گو شمرده
تا آنکه عاقبت دختر علم از این معنی خبر شده تقویت از کار او نموده کار او را رواج
میدهد و باز برای این شادمانی اختراع این علم دختر علم همان طرز و طوری
که بیان شد سازها و نوازها و رقصها دخترها و پسرها مینمایند باری
هفت قسم بازی در آن شب در تیاتر نمودند همه را بازی علم و جهل نام نهاده
بودند و مقصود آنها از این بازیها همه بازی و لهو و لعب نیست مقصود
فهمانیدن و بیان نمودن بمردم است که علم بر جهل تفوق دارد و باید
مردم در تحصیل علم بکوشند و ترویج علم نمایند که هر جا که علم کمتر است
مملکت خرابتر و مردمش فقیر و بیچاره ترند حالا که مملکت اروپا آباد شده است
و مردمش تماما با مکنت و ثروت شده اند جهت رواج علم و تکمیل علم است
در این صورت باید کوشید و تحصیل علم نمود و گوش بحرف جهل نداد
باری اگرچه وضع ظاهر بازیگرخانهای فرنگستان لهو و لعب و لغو بایست

[illegible]

ولی برای خود آنها نصایح و تنبیهات را مجتمع نموده اند و بطور حسن قصص
و حکایات را بمردم میفهمانند و مردم را از کار آگاه مینمایند، باری شهر
تبریز بسیار شهر پاک و پاکیزه و خانه‌های خوب و عمارتهای مرغوب ساخته اند
از بیست سال قبل که حقیر به تبریز آمده ام بسیار آبادتر و معمور شده است
میرزا احمد عکاس در بازار آدرس شخص عکاسی را که در تبریز است بحقیر
داد که در آنجا عکس بیندازم روزی بر لالهزار ویچ بآن عکاسخانه رفته سه نوع
عکس انداختم و صاحب آن عکاسخانه دختریست بسیار وجیه و با ملاحت و
صباحت در همه شهر تبریز چشم سیاه و ابروی سیاه مانند آن دختر کمتر دیده
شده است بیشتر آن مردم برای تماشای آن دختر بآن عکاسخانه رفته عکس
می اندازند و آن دختر عکس خود را انداخته بطرزهای خوب بزرگ و کوچک
و بیرون عکاسخانه در حیاط و کوچه آویزان نموده که مردم بعد از مشاهده
آن صورت بطلب آن آمده هر که بخواهد باز عکس می اندازد و دکان عکاسخانه
رواج کامل دارد، و در شهر تبریز دو سربازخانه بسیار بزرگ دارد که هر کدام
بیست هزار سرباز در آنجا مسکن دارند و وضع سربازخانه را مثل قلعه‌های
ایران ساخته اند یعنی سر دو چهار برج ولی عمارت سربازخانه را پنج مرتبه
و چهار مرتبه ساخته اند و تماما از آجر است، باغ سلطنتی در بیرون شهر
تبریز است که او را شمرون میگویند از باغهای قدیم شهر تبریز است و عمارت
سلطنتی در آنجا ساخته که یکروز با میرزا عبدالله و علی قلیخان و لادزاد ویچ
رفته آن باغ را و عمارات سلطنتی آنجا را مفصل تماشا نمودیم حوضها و
فواره‌ها را و یک سمت باغ کوه و تپه بلند پست که روی آن تپه طالار دیگر بسیار
بزرگ و دو ایوان در جنبین آن ساخته اند که در آن طالار که میروند جمیع شهر
تبریز و صحراها و باغات اطراف نمایانست و وحوش و طیور و حیوانات برّی
و بحری از هر قبیل در آن باغ بسیار است و در یکسمت باغ گرمخانه‌های متعدد

ذکر عکاسخانه و سربازخانه و باغ دولتی تبریز

دارد

دارد که تمام عمارت گرمخانه از آهن و بلور است و بسیار خوب و عالی ساخته اند
و در آن گرمخانه درختهای گرمسیری از قبیل خرما و نارجیل و جوز هندی
بسیار بزرگ بوده و گلها نیکه از ینگی دنیا آورده بودند و خیابانهای آن
باغ شمیرانرا تماما دو طرف درخت نارون نزدیک نشانیده و از پای درخت شاخه
داده و از پای درخت سمت خیابانرا با مقراض چیده اند بطوری که گویا آن
درختها بنظر تا آخر خیابان یک دیوار سبز بلندیست حتی سر درختها را
یکنوع صاف و مسطح مقراض نموده اند که ابدا بقدر ذره پستی و بلندی
و اعوجاج ندارد و از هر طرف خیابانهای خوب طولانی در آن باغ هست
همه خوب است، در شهر تبریز اطبا و حکمای معروف زیاد دارد از آنجمله حکیم لولاک
که در مدت سی سال قبل در طهران حکیم مخصوص اعلیحضرت ناصر الدین شاه
بود و بعد از آن حکیمباشی طولوزان بطهران حکیم لولاک بولایت که نمسه و شهر
وینه باشد مراجعت نمود بسیار آدم خوبی است و زبان فارسی را خوب میداند
و بسیار درست و مربوط تکلم مینماید عیال او نیز قدری فارسی میداند
ولی عربی را بهتر تکلم مینماید ولی حکیم لولاک اولاد ندارد و عیال او اولاد
برای او نشده است و بسیار از اهل ایران و ایرانی خوشش می آید تا حقیر در
وینه بودم هر روزه مخصوصا بدیدن حقیر می آمد در بیست سال قبل که به
وینه آمده بودم او را ملاقات کرده ام قدری پیر و شکسته شده است دو
دفعه بخانه او بدیدن رفتم خیلی مسرور و خوشحال شد اعلیحضرت همایون
در تاریخ ۱۲۷۲ در شمیران طهران صورت حکیم لولاک را با قلم مداد کشیده اند
بقدری شبیه اوست که گویا مثل عکس است و در آنوقت حکیم لولاک را لباس
ایرانی و سرداری پوشانیده و کلاه بلند که در اول در ایران متداول بوده
بر سر او بوده است و دستخط مبارک شاه در پهلوی صورت بود که زیارت
نمودم و حکیم لولاک در وینه دو دفعه حقیر را میل زد و در حقیقت بسیار

ذکر اطبا و حکمای تبریز

بسهولت وخوبی میل را فرو برد یك روز هم باصرار وسعی و میل را بدست
خود حقیر داده و بحقیر اموخت که چطور میل را فرو ببرد که در جائیکه لازم شد
و حکیمی پیدا نشد خود علم میل زدن را داشته باشی ، نادری الطبّای وینه
جناب مؤید الملك را دیدند و تعهّد نمودند که ما شما را دوماه علاج
میکنیم بشرط انکه در وینه بمانید و بدستور العمل ما انچه بگوئیم عمل بکنید
لابدّا جناب مؤید الملك بقول انها عمل نموده قرار دادند که مدّت دوماه
در وینه توقف نمایند جناب نریمانخان هم میل جناب مؤید الملك را بتوقف
دیدند تصدیق درماندن و توقف ایشان نمودند میرزا سید حسین جناب هم
که خود مایل بماندن فرنگستان بودند تصدیق درماندن ایشان نموده ولی
حکیم لولاك از توقف جناب مؤید الملك ابدا تصدیق نداشت بلکه منع مینمود
و مذمّت میکرد و میگفت که ماندن ایشان در فرنگستان بیهوده است و
ابن الطبّا بیجهت وندانسته ایشانرا معطل میکنند در هر صورت قرار براین شد
که جناب مؤید الملك وآقا سید حسین و علی قلیخان در وینه در مریضخانه
مخصوص توقف نموده تا دوماه برای علاج وحقیر و میرزا عبد الله از وینه
حرکت نموده باسلامبول برویم حقیر هم ابدا توقف جناب مؤید الملك را در
وینه تصدیق ننمودم و صحه نگذاردم از بس خود ایشان میل بمشاهده وملاقات
و مذاکره با احبّا داشتند راضی بتوقف شدند روز دوشنبه بیستم ماه صفر
با کمال شعف و شوق از وینه با میرزا عبد الله حرکت کرده جناب مؤید الملك
تذکره راه را التفات فرموده و برای خرجی حقیر و میرزا عبد الله از وینه تا
اسلامبول وجهی لطف نموده با جناب ایشان وداع نموده براه آهن امدیم و
جناب نریمانخان و ذبیح خان تا استاسیون راه اهن مشایعت نموده احترامات
بعمل اورده سه ساعت از ظهر گذشته دوشنبه ۲۰ صفر راه اهن حرکت کرده
با جناب نریمانخان و لارا اوبج وآقا سید حسین و علی قلیخان وداع نموده

کالسکه

کالسکه حرکت کرده سه ساعت بنصف شب مانده وارد شهر پست شدیم
و در هوتل نزدیکی راه منزل گرفته قدری راه رفته شام خوردیم و شب را
استراحت نموده صبح را با میرزا عبد الله از منزل حرکت کرده یك جوان یهودی
که نام او سلیمان بود و اهل اسلامبول و ترکی زبان و زبان فرانسه هم میدانست
دلیل راه شده جمیع شهر پست را گردش نموده مخصوصا پل بزرگی که در روی
طونه بسته اند که او را پل اوبخته میگویند که سه چشمه است و دو ستون
درمیان اب زده اند که چشمه وسط دویست ذرع تمام یکدهنه است و
چشمهای کنار هر کدام هشتاد ذرع وان پل را تماما از اهن بسته اند وان
پل اوبخته است باسبابهای بسیار بزرك از اهن نه مثل زنجیر طوری دیگر
که به بیان نمی اید و چنان پلی در تمام فرنگستان دیده نشده در لندن و وینه
و پاریس پل اوبخته بسیار است ولی باین دهنه دویست ذرع دیده
نشده است و سمت شمال شهر پست کوهی است که بروی ان کوه عمارت
دولتی وخانه و عمارت مردم بسیار است و کوه مرتفع وبلندی است و با
پلها خیلی صعب و مشکل است بالا رفتن و پائین امدن حالا راه اهنی
و کالسکه ساخته اند که بقوه بخار کالسکه از ان کوه بلند بالا میرود و پائین
حقیر تا انجا اینچنان راه ندیده بودم که بچه قسم کالسکه از کوه باین بلندی بسرعت
تمام بالا میرود و همانطور از سرازیری بسرعت پائین می اید و دو راه قرار
داده که یکی کالسکه بالا برود یکی پائین میرود و تنابها از مفتول محکم به
غرغره ها بسته اند که کالسکه را بالا میبرد و پائین می اورد خیلی بطور راحت
حقیر بسیار تعجب کردم و در ان کالسکه نشستیم با میرزا عبد الله و تا بالای کوه
رفتیم و تماشای عمارت دولتی و اطراف شهر را نموده پائین امدیم و درمیان
شهر و اطراف شهر گردش و حرکت کرده الحق شهر پست از بیست سال قبل
تا بحال بسیار اباد شده است کوچه ها و خانه های بسیار عالی مثل کوچه و خانهای

پاریس در شهر پست بسیار ساخته اند که خیلی تعریف دارد؛ باری یکشب
در شهر پست توقف نموده روز سه شنبه بیست و یکم ماه صفر در وقت صبح از شهر
پست حرکت کرده در راه آهن نشسته مدت نوزده ساعت در راه بوده روز
چهارشنبه سه ساعت بظهر مانده وارد شهر بوکارست شدیم جمیع راه از وین
تا پست و از پست تا بوکارست تماما صحرا و کوهها و درهها زراعت و آبادی
متصل بیکدیگر بود که ابدا ذرع زمین ساده بی زراعت در این راهها دیده
نشد و جمیع زراعتها هم از دیم و لیکن همان از رطوبت هوا و بارندگی میروید
و بعمل میآید و در این صفحات غیر از گندم و جو ذرت که در طهران بلال میگویند
بسیار زراعت میکنند و درخت و خوشه ذرت بسیار بلند و بزرگ میشود و در
شهر وین و اطراف مملکت و نیز زراعت چغندر بسیار میشود محض از برای
شکر و قند که قند و شکر عمده تماما از جوهر چغندر است؛ باری شهر بوکارست
پای تخت رومانی است که رومانیها در قبل افلاق و بغدان میگفتند و در جزو
مملکت عثمانی بوده و کم کم رومانیها خود را مجزی نموده از تبعه بودن دولت عثمانی
خارج شده اند و حالا شاه آنها یکی از اقوام امپراطور نمسه است و اهل نظام
و سرباز رومانیها بسیار خوش ترکیب و خوش لباس و شجاع اند و جمیع سربازها
و صاحب منصبان آنها زبده و جوانهای بسیار خوب میباشند سه چهار نفر
صاحب منصب سرباز هنگام آمدن از پست به بوکارست در کالسکه راه آهن
با هم نشسته بودیم از قرار تقریر آنها مدرسه های نظامی خوب در مملکت رومانی
ساخته اند و زبان فرانسه را در مملکت خود داده اند و فرانسه را بفصاحت
با همدیگر تکلم مینمایند و در بین راه و در شهر هرچه اهل نظام دیدیم تماما
جوانهای بلند قد و خوش لباس و تمیز خیلی از سربازهای فرانسه بهتر بودند
کمتر از نظام پروس نبودند؛ رومانیها تماما عیسوی مذهبند و زمین و ملک
آنها بسیار آباد و معمور است و شهر بوکارست را تازه تعمیر میکنند و کوچه

و خیابانها و خانه های عالی در آنجا ساخته و میسازند حتی تیاتر و تماشاخانه
متعدد در آنجا ساخته اند و نیز اهل اروپ یعنی اهل پاریس و لندن در آنجا
منزل گرفته اند و اسباب آبادی آنجا شده اند؛ باری شب را در شهر بوکارست
در هوتل او تون منزل نموده روز را با میرزا عبدالله در شهر گردش نموده
شخصی که اهل بوکارست بود و در باغچه ملی قدری نشسته با او صحبت میداشتیم
نقل مینمود که اهالی رومانی فطرةً ملت فرانسه را بسیار دوست میدارند
از آن سبب است بزرگ و کوچک آنها زبان فرانسه را تحصیل میکنند و رومانیها
اصل باطنا دولت عثمانی را دوست میدارند و تاسف میخورند که چرا در
جنگ اخری روس با عثمانی آنها موافقت با رومانیها نکرده که رومانی
ملتزم شد که طرف دولت روس را بگیرد و رومانی در این مدت از هر جهت
ترقی کامل نموده اند و جهت ترقی آنها آوردن راه آهن بمملکت خود است
که بتمامی دهات و قصبه های رومانی راه آهن کشیده شده است و کلاه
مردمان رومانی بعینه مثل کلاه اهل ایران شبیه است ولی کلاه را از پوست
میسازند نه از ماهوت بعضی کلاهها قدری بلند است و سر کلاه را مثل
قدیم تو میشکنند و بعضی کلاههایی کم و زیاد مثل کلاه معمولی حالای مردمان
ایران است و زنهای آنها مثل چرکسی میمانند خیلی بدگل و کثیف و هوای
رومانی بسیار سرد است که درخت انگور را مثل بعضی صفحات ایران در
زمستان زیر خاک محفوظ مینمایند باری یکشب در شهر بوکارست توقف
نموده چهار ساعت بظهر مانده سوار بر کالسکه بخار شده سه ساعت در
راه بوده یکساعت قبل از ظهر بشهر ژورژو که از ملک رومانی و از افلاق
و بغدان است و در کنار رودخانه طونه واقع است وارد شدیم شهر بسیار
کثیف متعفن و مردمان کثیف و کوچهای پر از گل گاو و گوسفند و الاغ در
گلهای کوچه ها در هم و بر هم دیدیم فورا کالسکه اسبی گرفته سوار شدیم و

ذکر مختصری از احوالات رومانیان

بلب رودخانه طونه آمده بکشتی بخار نشستیم شخص ارمنی که از اهل ارومیه
تبریز بود و نایب کشتیبانان کشتی بود و نام او کیرکور بود و مدتها بود در آن
صفحات بوده و زبان فارسی میدانست گفت که ما از اهل ایران هستیم محبت
واحترام بعمل آورده جای ما را در کشتی معین نموده فورا چائی بسبک ایران
برای حقیر و میرزا عبدالله حاضر نموده کشتی حرکت نموده مقابل اسکله شهر
ژرژوا شهر ادرس چیق است مدت نیم ساعت کشتی در رودخانه طونه
حرکت نموده با سکله ادرس چیق رسیدیم همان شخص ارمنی ارومیه اسبابهای
ما را برداشته راه نمائی نموده وارد شهر ادرس چیق شدیم در کاروان هوتل که
او را اصلاح خانه میگویند منزل نمودیم که این هوتل را در ایام قبل مدحت پاشا
ساخته ؛ باری اسباب خود را در اطاق هوتل گذارده با میرزا عبدالله بتماشای
شهر ادرس چیق رفتیم در کوچه و بازار شهر گردش نموده از مدت بیست سال قبل
که حقیر بادرس چیق آمده بودم ابدا تغییر نکرده و آباد نشده است بهمان وضع
وخرابی و کثافت باقی است ؛ باری چند نفر از اهل ایران را در ادرس چیق دیده
با آنها اظهار آشنائی نموده بعضی بقال بعضی نجار بودند در بین که در کوچه
راه میرفتیم شخصی ایرانی در کالسکه نشسته عبور مینمود حقیر و میرزا عبدالله را
دیده کالسکه خود را نگاه داشته و از کالسکه پیاده شده تکلیف نمود که بیائید
و در کالسکه من بنشینید و بمنزل من بیائید چون اصرار نمود و اصرار او از روی
محبت بود رفتیم و در کالسکه نشسته بمنزل او که قهوه خانه چائی پزی بود رفتیم شخصی
سید جلیل نام داشت بسن سی و پنجسال بسیار جوان خوش ترکیب بلند قد چشم
و ابروی سیاه خالی منش از قرار یکه خود او میگفت مدت بیست سال متجاوز
بوده که در صفحات ملک روم مشغول کسب بوده و مراجعت بولایت و وطن خود
ننموده و بسیار وطن پرست و ملت دوست بوده حقیر و میرزا عبدالله را که از
دور دیده دانسته که ما از اهل ایران باید باشیم بر خود واجب دانسته که باید

برای ما پذیرائی و محبت و مهربانی بنماید ؛ باری قدری در قهوه خانه نشسته
باز ما را برداشته در جائیکه طبخ او مینمایند و غذاهای خوب میپزند فرمایش داد
از برای ما نهار و مطبوخ حاضر نموده با خود او نهار بسیار لذیذ خوب خوردیم
حقیر تا بآن روز مدت ده ماه متجاوز بود که در فرنگستان ابدا گوشت گوسفند
نخورده بودم آن روز در سفره او خوردم ؛ باری سید جلیل تا شب از مهمانی و
محبت و همراهی نموده بعضی از ایرانیهای دیگر که در ادرس چیق بودند که بعضی
اصفهانی و بعضی اهل سنندج و بعضی تبریزی و سلماسی و همدانی هم حاضر
شدند و اظهار مهربانی و محبت نمودند شب را در هوتل استراحت نمودیم
شهر ادرس چیق بیست و هفت مسجد دارد و حالا میخواهند بیست و سه مسجد
آن را خراب کنند و کوچه و راه بسازند ادرس چیق در جزو ولایت طونه بوده بعد
از محاربه دولت عثمانی با روس شهر ادرس چیق و شهر و بندر ولیسرا با صوفیان
از دولت عثمانی مجزی نموده و از آنها انتزاع نموده دول اروپا بزرگ و حاکمی
و بیکلربیکی برای این مملکت قرار داده که در حقیقت حالا دولت کوچکی
شده که او را بلغارستان میگویند و شصت هزار قشون با لباس و حربه دارد
که حاضر مشق و نظام میباشند و اهالی اسلامی که در ادرس چیق مسکن دارند
خیلی ضعیف و بی احترامند ولی وضع مذهب و آئین خود را از دست نداده اند
مسجد و نماز خود را ترک ننموده اند عفت و عصمت خود را بجای خود دارند همین
قدر است که حاکم و صاحب ملک آنها عیسوی مذهب است مدت بیست
سال قبل که حقیر بفرنگستان میرفتم و بادرس چیق آمدم مدحت پاشای معروف
در ادرس چیق برای ساختن شهر و نظافت کوچها آمده بود و او را ملاقات
نمودم بعضی آبادیها و بناها هنوز از او باقی است و معروف است ادرس چیق
بقدر بیست هزار خانوار جمعیت دارد از ادرس چیق تا بوینه از راه آب یعنی
از طونه با کشتی میروند که در سفر قبل هنگام رفتن و آمدن بپاریس با کشتی

وضع شهر ادرس چیق و مذهب و بناهای آنجا

ازراه آب در طونه عبور نمودم ولی حالا از ادرس چیق از طونه عبور نموده بعد از
نیم ساعت وشهر ثرد واکر طرف شمال رود خانه طونه است عبور نموده بسر
فرده راه آهن ساخته اند تا بفرنکستان میرود ولی بار احمال و اثقال بسیار با
کشتی از رود خانه طونه بر بست و وینه و سایر جاهای فرنکستان میرود رود
خانه طونه را فرنکیها دانوب میکویند رود خانه بسیار عریضی است هزار ذرع
عرض او میشود آب و شیرین و کوارا است ولی ابدا از برای زراعت لازم نمیشود
چراکه زمینهای اطراف رود خانه طونه تماما از دیم زراعت میشود منفعت و
مداخل رود خانه طونه از عبور و مرور کشتی ها و بار کشتی است ؛ باری شب را
در ادرس چیق توقف نموده صبح کالسکه اسبی کرفته اول رفتیم منزل آقا سید جلیل
وداع نموده فاصله ادرس چیق تا باسکله راه آهن بقدر ربع ساعت میشود
وارد شده سوار بر کالسکه بخار شده مدت هشت ساعت در راه بوده بعد از
بیست جا کالسکه راه آهن ایستاده بار کرفته و آدم برداشته دوباره حرکت
میکرد شخص کن و بکری که اصلا از اهل ایطالیا بوده و نایب ضابط کالسکه
بخار بود و جوان بسیار معقول و زبان فرانسه دان با ما آشنا شده داخل کالسکه
شده صحبت میداشت از ادرس چیق تا بروادنه جمیع راه زراعت و آبادی متصل
بهم که ابدا صحرای صاف بی زراعت دیده نشد و ندیدیم و تمام زراعت آنجا از
دیم است و باغ انکور نیز بسیار داشت و درخت زردالو و کیلاس و سیب بسیار
دیده شد و درخت امرود جنکلی بسیار دیدیم ولی از سالی که راه آهن از ادرس چیق
تا بروادنه ساخته اند تا بحال ابدا آباد و معمور نشده است بلکه خرابتر و پریشان
تر است عجب است که آب و آبادی در جائیکه خیلی مستعد هر نوع آبادی هست
چرا آباد و معمور نشده است جویا شدم و جهت را پرسیدم کفتند که جهت آباد
نشدن محاربه روس با عثمانی بوده که آبادی این جاها بتعویق افتاده است
ولی کسی دیکر میکفت که رعیت و زارعین این جا حکومت و صاحب ملک جبر و

ظلم مینمایند با ینجهت آباد و معمور نشده است از ادرس چیق تا بوانه چه
زمینهای سبز و خرم و چه جنکلهای خوش وضع چراکاهها و چشمه‌های خوب و چه
سبزه های پی در پی که خیلی ممتاز و خوب بود و آنچه ده و قصبه در بین راه دیده
شد بیشتر از اهل اسلام بودند و مساجد و مناره های بلند در دهات و قصبه ها
ساخته اند و در آن جنکلها و سبزه ها خرکوش و کبک و دراج بسیار بودند ؛
باری بعد از سه ساعت حرکت کالسکه بخار و نیم ساعت از شب کذشته وارد
شهر وارنه شدیم شخص کن و بکری که و نشان بادانی نام داشت راه نمائی نمود
کالسکه اسبی کرفتیم و باهم در کالسکه نشسته از استاسیون رفتیم باندرون
شهر وارنه در خان احمد افندی منزل نمودیم کن و بکری که ضابط راه آهن بود
و در بین راه از ادرس چیق تا بوارنه کاهی در کالسکه ما می نشست و صحبت میداشت
یکدفعه فورا دل دردی باو عارض شد بطوری که رنکش تغییر کرد که نزدیک بود
زبان او بند شود دو روز قبل میرزا عبدالله حب نبات مصری بحقیر داده بود در
جیب خود داشتم فورا حاضر نمود باو دادم قدری مکید و آب دهان خود را فرو
داده بحمدالله بتوجه اولیاء بهتر شد ؛ باری خان احمد افندی جای بسیار خوب
مثل هوتل و منزلکاههای فرنکستان ساخته است اطاقها و رختخوابهای
متعدد همه پاک و پاکیزه و تمیز که هر روزه آستر لحاف و متکا را عوض میکنند مدت
دو شب در آن هوتل منزل نمودم و روزها را با میرزا عبدالله در شهر وارنه و
اطراف شهر کردش میکردیم شهر وارنه نسبت بقبل بسیار آباد و معمور شده است
خانهای بسیار خوب و عمارتهای مرغوب ساخته اند مکتب خانه دولتی ساخته
شده که دویست نفر شاکرد در آنجا زبان فرانسه میخوانند و مریضخانه معتبر
دارد و سربازخانه بزرک ساخته اند و از قدیم نیز سربازخانه داشته است و
درمیان شهر چشمه آبی دیدم که سنک بسیار بلندی بالای چشمه نصب نموده
بودند و بخط نستعلیق بسیار خوب بر روی سنک بیتها نوشته بودند و آن

[illegible]

سنگرا باسم سلطان محمود در سنه ۱۲۵۰ در سر انچشمه نصب نموده اند، باری
بعد از دو روز و دو شب توقف در ترابزون روز یکشنبه بیست و ششم ماه صفر وقت عصر
از هوتل حرکت کرده دو سه نفر از اهل ایران که در ترابزون آشنا شده بودیم و از اهل
سلماس و کردستان سنندج بودند مشایعت نموده تا لب دریا آمدند با میرزا
عبدالله با آنها وداع نموده در واپور وارد شدیم و منزل گرفته قدری نشستیم
واپور بسیار متعفن بود و هنوز حرکت نکرده چون دریا تموج داشت حالت
بعضی منقلب شده در واپور قی میکردند دو ساعت از شب گذشته واپور
حرکت کرده دریا کمال انقلاب را داشت حقیر همانجائیکه برای خود قرار داده
بودم در قمره خوابیده بودم و هم از این حالت قی و انقلاب حوال بودم و ابداً نتوانستم
سر خود را بردارم و واپور طوری کج و معوج میشد که با حالت خوابیدن شخص
نمیتوانست بند شود با زمیغلطید کسانیکه در اطراف قمره و اطاق کشتی بودند
زن و مرد تماماً با صداهای عجیب و غریب قی میکردند و نالهها مینمودند و
بعضی گریه میکردند و موجهای بزرگ داخل سطح کشتی میشد و صداهای
بلند بگوش میرسید و آب و موج کشتی را بسیار تکان میداد گذشته از آنکه
کشتی کج و معوج میشد تکان او بیشتر صدمه میزد و تا بصبح واهمه و خوف
از برای جمیع اهل کشتی بود و بوی بد کشتی و تعفن قیهائیکه مردم کرده بودند
بیشتر حالتها را منقلب میساخت و نیز در اطاق کشتی منفذ نداشت مثل
حبسخانه بوی بد و تعفن دمبدم زیاد میشد و حالت شخص متنفر میشد
تا آنکه نزدیک صبح دریا قدری آرام گرفت و کشتی بکناره نزدیک شد و روز دوشنبه
صبح از روزنه اطاق کشتی نمایان شد حقیر فورا بیرون رفتم و در بام کشتی
قدری راه رفتم و استنشاق هوای جدید نمودم و از تعفن هوای اندرون
کشتی خلاص شدیم و دریا نیز کم کم آرام گرفت و اول طلوع آفتاب کشتی
وارد بغاز اسلامبول شد بحمدالله دریا بکلی از انقلاب افتاد و کشتی بکمال

حرکت کشتی از ترابوزان
بطرف اسلامبول

آرامی و آهستگی حرکت کرده زن و مرد بسیاری در سطح و بام و اندرون و
اطاقهای کشتی بودند همه آن بیچارهها شب از این حالت خراب تا بصبح سر برده بودند
باری کشتی که وارد بغاز شد خیلی با آرامی حرکت میکرد و با وجود یکه تا آن شد بد
می آمد حقیر چیزی بر نداشتم در همان زیر بام آن نشستم و از شدت تعفن نتوانستم
باندرون کشتی بروم، قاعده آنستکه هر کشتی که از خارج وارد بغاز میشود
باید بایستد و مکث کند و تذکره بدهد و در کناره بغاز توپخانهها و سربازخانهها
برای این کار ساخته اند که کشتی نمیتواند بی اذن و اجازه داخل بغاز بشود تا
آدمی از خارج بیاید و اندرون کشتی را ملاحظه کند و ببیند و خواطر جمع شود
که کشتی حربی و جنگی نباشد و اسباب حرب و اشخاص جنگی در آن کشتی نباشند
آنوقت اذن بدهد و تذکره بدهد که کشتی داخل بغاز شده باسلامبول
برود، باری بعد از اذن و تذکره دادن کشتی حرکت کرده خیلی یواش یواش
بعد از دو ساعت تمام وارد اسکله گمرکخانه اسلامبول شده در آنجا لنگر
انداخت قایقچیها از اطراف بالای کشتی آمده کسانیکه در کشتی بودند
همه را بیرون بردند حقیر و میرزا عبدالله نیز یک قایق مخصوص گرفته اسباب
خود را در آن گذارده در قایق نشستیم و از اسکله گمرکخانه بیرون رفتیم در
گمرکخانه اسلامبول در باب اسباب و مخلفات خیلی دقت و رسیدگی
کنند و شخص را معطل مینمایند و اسباب شخص را از هم میپاشند و متفرق
مینمایند و بهم میریزند، باری پس از دیدن گمرک تحمالی گرفته اسبابها را
حمل نموده شخصی حاضر شده که من هوتل و منزل خوب دارم منزل من بیائید
همراه او رفته در نزدیک گمرکخانه هوتل و منزل اسلامی اطاقی تعیین نموده
اسبابها را در آنجا گذاردیم و با میرزا عبدالله بسفارتخانه دولت علیه ایران
رفتیم که خدمت جناب سفیر کبیر معین الملک برسیم وارد سفارتخانه شدیم
در اطاق سرکار میرزا فرج الله خان که مترجم فرانسه و از منسوبان جناب

ورود باسلامبول روز سه شنبه ۲۷
ماه صفر

معین الملک وجوان بسیار معقولیست وارد شدم حاجی محمد خان که نوکر
قدیم مرحوم میرزا سپهسالار بود در آنجا بود حقیر را دید کمال احترامات بعمل
آورده قدری نشسته صحبت داشتیم معلوم شد که جناب معین الملک در یالی
تشریف دارند بعد از ساعتی تشریف آوردند جناب ایشان را ملاقات نموده بسیار
اظهار مسرت و التفات فرمودند و نیز سرکار حاجی میرزا نجفقلیخان با لحاظ ترجمان
و سرکار میرزا جواد خان سرتیپ که از منسوبان خود جناب معین الملک میباشند
والحق آدم بسیار با خلق و ادب و انسانیت هستند با ایشان دوستی و آشنائی
شد جناب معین الملک فرمودند که شما هنوز از یالی که ییلاق اسلامبول است بشهر
نیامده اید بهتر آنست که شما بر یالی بیائید و چند روز دیگر که در آنجا هستیم با هم
باشیم حقیر گفتم دو روزه در شهر برای رفتن حمام و بعضی کارهای دیگر باید بمانم
بعد شرفیاب میشوم قبول فرمودند سرکار حاجی میرزا نجفقلیخان فرمودند که در
این دو شب باید در منزل من توقف نمائید قبول نمودم و باتفاق ایشان بمنزل
ایشان رفتیم چون صندوق اسباب و رخوت خود را از وین یکسره براه آهن داده
بودم که در اسلامبول دریافت نمایم دو صندوق از حقیر بود و یکی از میرزا عبدالله
بعد از آنکه دو مرتبه بکشتی رفتم که صندوقها را بگیرم کشتیبان و تحویلدار کشتی
میگوید که از شما دو صندوق در نزد ما هست هر چه با و میگویم سه صندوق است
قبول نمیکند عاقبت میرزا عبدالله میگوید در ثبتی که در نزد شما هست وزن
صندوقها چه قدر است هر قدر در ثبت وزن آنها نوشته شده بما تحویل بدهید
چرا که این دو صندوق آنقدر وزن ندارد عاقبت قبول کردند ولی صندوق حاضر
نبود در کشتی و در انبارهای کشتی تجسس نمودند صندوق پیدا نشد همان دو
صندوق که موجود بود دادند و یک قبضی دادند که صندوق دیگر را فردا پیدا
کرده بیائید و بگیرید فردای آن روز باز میرزا عبدالله بتنهائی رفته در کشتی معلوم
میشود که شخصی در کشتی این صندوق را با اسباب خود بیرون میبرد بگمرکخانه

که داخل میکند گمرکچیها با و میگویند که در او را باز کن که اسباب ترا ملاحظه
نمائیم میگوید کلیدش در نزد من نیست گمرکچیها از او میپرسند که اسباب صندوق
چه چیز است از گفتن عاجز میشود و معلوم میشود که صندوق از او نیست و در
گمرکخانه ضبط میکنند تا آنکه آدم از کشتی می آید و اطلاع میدهد که یک صندوق
باشتباه بیرون برده اند نگذارید یکی ببرد که صاحبش پیدا شده است
باری میرزا عبدالله در گمرکخانه رفته صندوق حقیر را با و میدهند و حقیر هر چه
لباس و اسباب داشتم در میان آن صندوق بود حالا گمرکچیها بمیرزا عبدالله
میگویند که اگر صندوق از تو است بگو ببینیم در او چه چیز است میرزا عبدالله قدری
دستپاچه شده مکث میکند چون بعضی اسبابهای حقیر را دیده بود میداند
میگوید قبای بلند الجه و اسباب و لباس ماهوت میگویند قبای تو و لباس تو
که لباس کوتاه و اهل نظام است نباید قبای الجه از تو باشد میگوید در پاریس
من لباس خود را تغییر دادم و الا لباس من همیشه بلند بوده است باری هر قسم
بوده صندوق را از دست سارق و گمرکچیها گرفته بمنزل آورده و بحمدالله چیزی
از او مفقود نشده بود لباس و اسباب خود را برداشته با میرزا عبدالله بحمام
رفتیم و بحمدالله تعالی از چرک و نجاست فرنگستان خود را در حمام اسلام تمیز
و پاک کرده غسل بجا آورده شکرها نموده حمدها خوانده بسلامتی و پاکی از
حمام بیرون آمدیم و بعد از دو شب توقف در منزل حاجی نجفقلیخان روز سیم باتفاق
ایشان و میرزا عبدالله رفتیم بیالی خدمت جناب معین الملک بسیار اظهار التفات
و مسرت نمودند دو شب در یالی مانده باز بشهر معاودت نموده و در خانه حاجی
نجفقلیخان آمده بعد از دو روز دیگر میرزا عبدالله را تذکره گرفته روانه ایران نموده
باز معاودت بیالی نمودم یالی جناب معین الملک در موقع امیرگان است نزدیک
یالی اسمعیل پاشا خدیو مصر الحق جناب معین الملک منزل یالی را بسیار خوب
و مزین و عالی و بزرگ ساخته اند اندرونی و باغچه اندرونی و کل کارهای خوب

سنك فرشهای الوان وکوشك مرتفع ومنزلكاه برای اتباع سفارت ومبل وپردها
واسبابهای بسیار مزین قیمتی برای عمارت بالی ترتیب داده اند واز قرار یکه خود جناب
معین الملك میفرمودند واز سایرین هم شنیدم قیمت زمین وعمارت وبنائی بالی تا
بحال هجده هزار لیره عثمانی شده است بغیر از مخارج مبل واسباب وپرده وغلفات
منزل والحق بیش از اینها ارزش وقیمت دارد واز جاهای معتبر وعمارتهای عالی و
تعریفی شده است بلکه سایر سفرای خارجه چنان عمارت باصفائی در اسلامبول خاصه
درکنار بغاز ندارند وچنان اتفاق افتاده که هوای اینموضع بالی جناب معین الملك
از اکثر بالی وموضعهای دیکر بغاز خوش هواتر وبهتر است وبالی وسرای اسمعیل پاشای
مصری که در پهلوی بالی جناب معین الملك است خیلی بزرك ومفصل است وعمارتهای
متعدد وکوشکها وباغچهای بزرك ونارنجستانهای متعدد در انجاست ودر حقیقت
عمارت بالی اسمعیل پاشا یکی از عمارتهای سلطنتی است از بس مفصل وبزرك است
سلطانی با اتباع وخدم وحشم خود در ان عمارت بالی مسکن بکیرد وباغ بسیار بزرکی
که از همه نوع اشجار در انجا بعمل اورده اند ومرتبه ها وفراز ونشیبها در ان باغ ساخته اند
که اکر در فرنکستان بزحمتهای زیاد بطور مصنوعی باغ وتپه ها درست میکنند و
ابشارها میسازند وحوضها ولاکها ترتیب میدهند از بالی اسمعیل پاشا چون
درکنار بغاز ودر دامنه کوه وتپه واقع است پست وبلند وفراز ونشیبش از روی
حقیقت وراستی وبطور طبیعی ساخته وامادهٔ خدائیست ومرتبه بمرتبه کوشکها
وعمارتها در هر مرتبه ساخته اند ونهرها وفوارها وحوضها ترتیب داده اند وانواع
واقسام کل کاریها وباغچه بندیها نموده اند اکرچه حالا بعد از عزل اسمعیل پاشا
از مصر بالی وعمارت ان در اسلامبول خیلی مندرس وپریشان شده ولی از
عظمت وبزرکی نیفتاده است یك قسمت از ان عمارت را شریف عبد الله که برادر
شریف عون شریف حالیه مکهٔ معظمه است نشسته وقسمتی از ان را حسن پاشا
پسر خود اسمعیل پاشا که برادر توفیق پاشا خدیو حالیه مصر است در انجا نشسته است

ذکر کنار بغاز اطاقات عمارت متعلقه [illegible] در اسلامبول و [illegible] عمارت جناب معین الملك و عمارت اسمعیل پاشا

وما بقی عمارت بالی با اسباب وپرده وصندلیها خالی ودر بسته مانده است و
در اطراف عمارت بالی کوچه وخیابانهای بسیار وسیع خوب ساخته اند واطراف
خیابانها را تماما درخت کاشته وکوهها ودرههای پست وبلند را بزحمت زیاد
صاف ومسطح نموده راه بسیار خوب کالسکه رو از بالی خود تا بغلاطیه وبك اقلی
ساخته وچنان محکم وخوب شوسه نموده که تا بحال با وجود یکه ابدا راه را تعمیر
نموده اند خراب نشده است ودر پهلوی بالی خود باغچه بسیار خوبی ساخته
برای تفرج مردم که هر کسی باختیار رود ازاد در ان باغچه برای کردش وحرکت وتفرج
بنماید ودر ان باغچه قهوه خانهای بسیار خوب وحوضهای خوب ترتیب داده است
ونیز در ان باغچه تیاتر وتماشاخانه ساخته که برای مشغولیات مردم هر روز
در انجا جمع میشوند وان باغچه نیز در بالای بلندی کوه ومشرف بر بغاز است
اکر اسمعیل پاشا تا بحال در اسلامبول میبود وبجای انکه در مملکت خارج
اورا توقیف وتبعید نموده اند در اسلامبول تمکن داشت بمیل وسلیقه وپول
خود اطراف اسلامبول را خیلی اباد ومزین میساخت حیف از چنان وجودیکه
از مملکت اسلام خارج شده وعمر وپول خود را بیجا وبیهوده خرج میکند وقدر اورا
نمیدانند باری بعد از یکهفته توقف در بالی در خدمت جناب معین الملك
بشهر اسلامبول امده در سفارتخانه منزل از برای حقیر قرار دادند شب وروز را
در خدمت جناب ایشان بسر میبرد

اتباع سفارت علیهٔ ایران خود جناب اقای معین الملك از جانب دولت علیهٔ
ایران در اسلامبول سفیر کبیرند وحالا مدت پانزده سال است که در اسلامبول
سفیر ومقیم میباشند واز همه سفرای خارج در اسلامبول محترم ترند چرا که هر سفیری
که کهنه تر وقدیمی تر شد در یکشهری او محترم تر است ودر مجالس ومحافل مهمانی
وضیافتها ومجالس دولتی صدر بر جمیع سفرا می نشیند وحالا در اسلامبول
سفیری که پانزده سال دائما توقف داشته باشد منحصر بجناب معین الملك است

والحق سلوک ورفتار ایشان در ایام مدت در اسلامبول بسیار خوب وبقاعده
ومعقولانه بوده وهست وبا مردم خارجه وداخله بسیار خوب سلوک نموده اند
وتبعه ایران کسانیکه در اسلامبول توقف دارند ودر خارج اسلامبول یعنی
در مملکت عثمانی متمکن ومتوقف اند از سلوک وریاست وبزرگی جناب معین
الملک خیلی راضی وشاکرند ونیز سفرای ووزرای خارجه که در اسلامبول میباشند
کمال وثوق واعتماد واحترام بجناب معین الملک دارند ودر علم پلیتیک دولتی
خیلی باخبر وبا اطلاع هستند وزبان فرانسه را کاملا میدانند وزبان ترکی عثمانی را
خوب میخوانند ومینویسند ومیدانند وسواد عربی وفارسی را مهارت تمام دارند
وخط نستعلیق خوب مینویسند وطبع شعر خوب دارند واهل ذوق وصاحب اخلاق
حمیده میباشند ونیز حضرت سلطان حمید خان یعنی خنکار روم کمال وثوق و
اعتماد والتفات مخصوص بجناب معین الملک دارند بلکه از سایر وزرا وسفرای خارجه
جناب معین الملک را بیشتر التفات واعتماد میفرمایند که اسباب حسد سایر سفرا شده است
وجناب ایشان بسیار متدین ودرویش منش وبی تکبر وبا هر کس بطور مهربانی ومحبت
سلوک ورفتار مینمایند وصاحب یکنفر اولاد اناث میباشند وحال سن آن دختر به حد
چهارده سالست ودختر بسیار تربیت شده ومعقول ودانا وآگاه ودارای کمالات و
دانای زبان فرانسه وزبان ترکی عثمانی وزبان فارسی است وعیال جناب ایشان از طایفه
نجبای چرکس وبسیار عفیفه ومعقوله وبا رقت قلب ومقدس میباشند وغذا یعنی شام
ونهار را در سر میز میآورند بعضی بدست وبعضی بکارد وچنگال میخورند وخورش
وپلو وغذاهای ایرانی وعثمانی وفرنگی هر سه نوع را خوب میپزند واتباع سفارت و
هر کس باشد بی تکلف در سر میز حاضر میشود وبرای هر یکی غذا موجود است
ومستشار اول سفارت سنیه ایران سرکار فخامت شعار آقا میرزا جواد خان میباشد
که دارای کمالات جلیله وصفات پسندیده واخلاق حمیده میباشند وزبان فرانسه را
کاملا میدانند ونیز روسی را خوب میدانند وزبان ترکی عثمانی را خوب تکلم مینمایند

ذکر اجزای سفارتخانه ایران در اسلامبول

ومینویسند ومیخوانند والحق بسیار خوش احوال وخوش مشرب وشیرین کلام میباشند
وکارها وامورات سپرده بایشان کمال انتظام را دارد وبا مردم خارجه یعنی فرنگیها
خیلی خوب وبقاعده خودشان آمیزش وملاقات وپذیرائی مینمایند وهر کسی از
ملاقات ومعاشرت ایشان بهره وفیض میبرد ونیز با جمیع کمال مهربانی ودرویش
نوازی ومحبت بجامیآورند وبسیار خوش عقیده ومتدین ورقیق القلب میباشند
وصاحب یک اولاد ذکورند که اسم ایشان میرزا صادق خان است ووالده میرزا صادق خان
همشیره جناب معین الملک بوده که حالا مدتیست که مرحوم شده اند ومیرزا صادق خان
الحق بقدری خوب تربیت شده اند که ما فوق آن متصور نیست مدتی در اسلامبول
در مدرسه سلطانی تحصیل علم زبان فرانسه وترکی را نموده اند وحالا در سفارت
ایران در خدمت جناب معین الملک مصدر خیلی کارها وشغلها ومامورتیها میباشند
وچه فرد معقول ومحجوب ودانا وشیرین کلام وخوش ذوق میباشند وجناب معین
کمال اطمینان وخواطر جمعی را بایشان دارند ولی خود سرکار میرزا جواد خان مستشار
یک عیالی از کسان عثمانی دارند ولی از او اولادی بظهور نرسیده است وبجز میرزا
صادق خان اولادی ندارند وحقیر در ایام مدت که در اسلامبول بودم بیشتر اوقات را
بمعاشرت ورفاقت ودوستی ومحبت سرکار میرزا جواد خان مستشار بسر میبردم و
از معاشرت ومحبت ایشان بسیار بحقیر خوش میگذشت
میرزا فرج الله خان پسرزاده مرحوم حاجی سید حسین معروف تبریزی است یعنی
خالوزاده جناب معین الملک است جوانیست سن بیست سال بسیار معقول ومودب
وبا عقل وصاحب زبان وخط فرانسه وترکی عثمانی وشغل ومنصب ودر سفارتخانه
ومنزل ایشانهم در سفارتخانه است
میرزا اسد الله خان پسر آقا میرزا رضی وزیر وظایف آذربایجان الحق جوان آراسته و
پیراسته ومعقول ومدت یازده سالست که در اسلامبول تحصیل زبان وخط فرانسه
نموده وزبان ترکی اسلامبول را خوب میدانند ودر سفارتخانه شغل ومنصب دارند

قونسولخانهٔ ایران که در نزدیکی سفارتخانه است و حالا جناب معین‌الملک آنجا را
خوب ساخته‌اند محل حکومت و قونسولگری و مرافعه و محاکمه و داوری تبعهٔ دولت
ایران است و حالا قونسول جنرال آنجا که بعرض و داد مردم میرسد آقا نوریخان که از
ارامنهٔ ازمیر است و والدهٔ او از تبعهٔ ایران بوده و خود او نیز بسیار آدم خوب تربیت
تربیت شده و آگاه و معقول و با اخلاق خیلی بخوبی و پاکیزه بمعاملات و گفتگوهای
تبعه رسیدگی نموده بعرض جناب معین‌الملک میرساند و قونسولخانهٔ ایران و
کسانیکه در آنجا مشغول کار میباشند خیلی منظم و بقاعده است و بطور عدالت
و خوبی حرکت مینمایند

آرتاکی‌خان یعنی سوروز خان پسر زن نریمانخان وزیر مختار نمسه است حالا در سفارتخانهٔ
ایران در اسلامبول آمده منصب باش ترجمانی باو داده‌اند بسیار جوان معقول و تربیت
شده است زبان فرانسه را خوب میداند و ترکی را تکلم میکند ولی هنوز نمیتواند بنویسد
در سفارتخانه مشغول کارهای سفارتی است

حاجی آقاخان که مدتهاست یعنی چهل سال است در اسلامبول میباشند و پیر مرد
شده و زنهای متعدد گرفته و همه اوقات در سفارتخانه مصدر شغل و امر بوده و حالا
نیز خیلی کارها از او بر میآید و در کار خود کوتاهی و مسامحه نمینماید و اهل تبریز است

ولی در بیست سال قبل که حقیر در اسلامبول بودم در زمان مشیرالدوله مرحوم وضع
سفارتخانه و قونسولخانه تا بحال خیلی تفاوت نکرده است در آنزمان از چند جهت پول زیاد
و دخل معتبر و اعتبار زیاد برای قونسولخانه بود و تجار معتبر با پول ایرانی در اسلامبول
بودند و وضع اسلامبول مثل حالا خراب و پریشان نبود مردم عثمانی و تبعهٔ ایرانی
خیلی با پول و با دارا بودند و معاملات و داد و ستد بسیار میشد و قونسولخانه خیلی
گشایش میکشید حالا تبعهٔ ایران هر چه دیدم و تفحص و ملاحظه نمودم یکنفر آدم معتبر با پول
ندیدم خیلی مردمان بیپا و بیمایه در اسلامبول جمع شده‌اند سابق براین تجار خیلی
معتبر از اهل ایران در اسلامبول توقف داشتند و تجارت مینمودند از آنها ابدا

کم مانده است

تجار ایرانی مقیم اسلامبول

کمی مانده است بجز یکنفر حاجی محمد محسن آقای اصفهانی که ایشانهم گویا از زمانه کسر
آورده‌اند و انزوی و گوشه‌نشینی را اختیار نموده‌اند و اسباب و دستگاه تجارت را
بهم پیچیده با یکنفر پسر بزرگ خود را کنار نموده‌اند و خودشان خانهٔ شهری که در اسلامبول
داشته‌اند واگذاشته در طرف اسکودار که سمت آسیای اسلامبول است محلی است که
آنجا را احمد پاشا میگویند خانه خریده‌اند و با عیال تازهٔ خود در آنجا منزل گرفته‌اند
یکروز مخصوص در روز عید با باشجاع‌الدین حاجی محمد محسن آقا از جناب معین‌الملک
و اتباع سفارت و حقیر را نیز دعوت نموده بمنزل ایشان رفتیم و نهار را در آنجا صرف
نموده وقت عصر را مراجعت باسلامبول نموده از ملاحظهٔ خانه و وضع حاجی محسن
آقا معلوم میشود که آن مایه و مکنتی که در سابق داشته‌اند حالا از برای ایشان
نمانده است ! از کسان معقول خوب که از تجار سابق در خان والده هنوز برقرارند
حاجی میرجعفر آقای تاجر تبریزی میباشند که ایشان چهار پسر دارند یکی حاجی میرقاسم
و یکی حاجی میرمحمد آقا و یکی حاجی میرآقا و یکی دیگر حاجی میرنعمة‌الله است که او از والدهٔ
دیگر است و همیشه اوقات یکی از آنها در اسلامبول در حجرهٔ مخصوص همیشگی خودشان
در خان والده مشغول تجارت و کسب میباشند این سفر که حقیر باسلامبول آمدم
حاجی میرمحمد آقا در اسلامبول بودند بعد از چند روز حاجی میرآقا از تبریز آمدند که
حاجی میرمحمد آقا بتبریز بروند حاجی میرجعفر آقا از منتخبین و دوستان و محبان و مخلصان
و معتقدان مرحوم مبرور حاجی میرزا صفا رحمة‌الله علیه بودند و جناب حاجی میرزا صفا
مرحوم بسیار بسیار حاجی میرزا جعفر را دوست میداشتند و هر وقت باسلامبول تشریف
میآوردند بیشتر بمنزل حاجی میرزا جعفر تشریف میبردند و برکت در تجارت و کسب
ایشانرا حاجی میرزا صفا دعا مینمودند و امسال گذشته حاجی میرجعفر آقا از تبریز بعزم
زیارت مکهٔ معظمه و مدینهٔ منوره باسلامبول آمده بودند و بمکه و مدینه مشرف شده
باز مراجعت باسلامبول نموده بتبریز عود مینمایند ! مردی است بسیار مقدس و
متدین و با تقوی و با طهارت و راست و امین در این روزگار چنان آدمی مختصر است

و تازگی دارد ؛ باری حقیر نیز بسبک مرحوم حاجی میرزا صفا بیشتر اوقات را در خانه و الله
دفتر عزل و حجره حاجی میرزا محمد آقا و حاجی میرزا آقا پسرهای حاجی میرجعفر آقا میرفتم یکروز
جناب معین الملک و جناب مؤید الملک و میرزا جوادخان مستشار سفارت
و جناب مرات و جمعی دیگر را وعده گرفتند در حجره نهار بسیار خوبی ضیافت نمودند
از قراریکه حاجی میرمحمد آقا میگفتند سالهای قبل وضع معامله دادوستد
تجارت خودشان از اسلامبول بتبریز سالی هفتاد هزار لیره عثمانی
میشده و حالا سالی سی چهل هزار لیره معامله مینمایند یعنی ماهوت و
منقال و حریر و چیت و چلوار بتبریز میفرستند و در بیست ماه تنخواه این
اجناس بر نمیگردد و باسلامبول نمیاید و از انجهة تجارت و کسب تجار اسلامبول
کم شده است تجار دیگر در اسلامبول میباشند هم بیمایه پوسیده و لنگند مثل تجار
ایرانی که در بمبئی تعریف شد و در مصر میباشند بکفر انها حالا در اسلامبول
نیستند حالا اکثرا تیکه در اسلامبول تجارت مینمایند کلا نایب و دست فروش
و وکیل تجار میباشند که در تبریز و در طهران میباشند و الاکثرا نی یعنی تجار دیگر
در اسلامبول هستند از خود مایه کامل ندارند ؛ باری مؤید الملک چون برای
تکمیل معالجه در شهر وین پای تخت نمسه مانده بودند بعد از چهل روز توقف در
وین از حکما و اطبای انجا نیز مأیوس شده از وین حرکت نمودند و روز حرکت از
وین ایشان را جناب زعیم‌الخان باسلامبول خدمت جناب معین الملک تلگراف
زده که روز پنجشنبه بیست و ششم ماه ربیع الاول وارد اسلامبول خواهند شد
جناب معین الملک قایق سر جفته (مخصوص) خود را فرستاده از بالی آورده‌اند و در اسکله
حاضر نمودند و دو کالسکه دو اسبی خود را حاضر نمودند صبح بسیار زود روز
پنجشنبه حقیر و آوانوس خان جنرال قونسول دولت علیه ایران با هم یکجا سوار
کالسکه شده بموقع سرکه اسکله‌چی دفتر پیاده شدیم و از انجا سوار قایق مخصوص
جناب معین الملک شده در ان حین کشتی نمسه وارد شده ما هم بکشتی رسیدیم

قایقرا

قایقرا نگاه داشته حقیر و آوانوس خان ببالای کشتی رفته جناب مؤید الملک را
در قمره روی سطح ملاقات نموده مصافحه و معانقه بجا آورده آقا سید حسین
حکیمباشی و علیقلیخان را دیدم و نیز از ملاقات ایشان مسرت و خوشحالی دست
داده باتفاق جناب مؤید الملک و حکیمباشی و علیقلیخان و آوانوس خان از کشتی
فرود آمده در قایق نشستیم و باسکله رسیده کالسکه حاضر بوده در کالسکه نشستیم
و بمسافت کم بسفارتخانه ایران رسیدیم و در اطاق مخصوص جناب معین الملک
وارد شدند جناب معین الملک از اندرون خود بیرون آمده جناب مؤید الملک را
پذیرائی و محبت و مهربانی فرموده جناب شیخ مرات نیز تشریف داشتند و درویش
میرزا حسین قزوینی که جوانیست با ذوق و با طبع و شعر را خوب میسازد حاضر
شده یک قصیده بالا بلندی برای مبارکباد ورود جناب مؤید الملک خوانده و
یک قصیده دیگر برای تمجیدات و مدایح جناب معین الملک گفته هر دو را به
آواز بلند خوانده ؛ باری منزل مخصوص در همان سفارتخانه در مرتبه دوم سفارت
که جای بهتر و پاکیزه تر از همه اطاقها بوده و اطاق مخصوص و تخت خواب تمیز
و از هر جهة مزین و پاکیزه و چشم انداز اطاق بغاز و اسکودار و یک اقلی بود
منزل جناب مؤید الملک را در ان اطاق قرار دادند و شام و نهار را در سر میز با
خود جناب معین الملک و جمیع اجزاء و اتباع سفارت یکجا صرف مینمودیم
و جناب معین الملک کمال مهربانی و مهمان داری و ضیافت را بعمل میاوردند
ورود جناب مؤید الملک را از برای حضرت سلطان خبر داده قرار براین دادند
که روز جمعه بعد از نماز و فراغت از نماز جناب مؤید الملک را بحضور خنکار
یعنی سلطان روم ببرند ؛ باری از سفارتخانه جناب معین الملک و جناب مؤید
الملک هر دو در کالسکه مخصوص خود سوار شده و کالسکه‌چی و پیشخدمت
مخصوص را لباسهای رسمی دولتی پوشانیده از سفارتخانه بطرف عمارت سلطان
که انجا را عمارت یولدوز میگویند حرکت نمودند در ان عمارت وارد شدند و در

ورود جناب مؤید الملک [illegible] باسلامبول

رفتن جناب مؤید الملک بحضور سلطان

اطاق مخصوص لحظه توقف نموده حضرت سلطان جناب معین الملک و مؤید الملک را
بحضور خود احضار فرمود منتهای التفات و مرحمت و مهربانی نسبت بایشان
نموده حتی در ورود باطاق خنکارتا نصف اطاق بایشان استقبال نموده خود
سلطان در نیمکت نشسته جنابان معین الملک و مؤید الملک را در روی صندلی
نشانیده و بسیار سؤال و جوابهای خوب فرموده حتی در تناخوشی و درد سر
جناب مؤید الملک را پرسیده و حضرت سلطان فرمودند که من هم مدتی درد سر
شدید داشتم و کم کم خود علاج شد و آب سرد هر روزه بسر خود میریزم خیلی
افاقه مینماید و بعد فرموده بودند بعضی علاجها هست که فرنگیها معتقد
نیستند ولی ما ها معتقد هستیم و آن نفس پاک مردمان مقدس است که اگر
بشما توجه و نفس نمایند البته درد سر شما خوب خواهد شد جناب مؤید الملک
خدمت خونکار عرض کردند که توجهات قدسیه اعلیحضرت سلطانی نیز اسباب
شفا خواهد بود سلطان از این عبارت خوششان آمده دعا فرمودند ؛ باری
جنابان معین الملک و مؤید الملک از حضور حضرت سلطان مرخص شده باز
حضرت سلطان تا نزدیک در اطاق مشایعت نموده منتهای ادب و بزرگی را
بجا آورده بودند باز در اطاق دیگر جنابان را نشانیده بودند و بعد از آن از جانب
حضرت سلطان یک نشان بسیار خوب از درجه اول مجیدی تمثال از برای
جناب مؤید الملک فوراً التفات فرمودند و با ز اظهار مرحمت و التفات شاهانه
فوق العاده نمودند جناب مؤید الملک نشان را با خود برداشته با جناب معین الملک
بسفارتخانه مراجعت نمودند ؛ باری همان روز جمعه بیستم ربیع الثانی حقیر از
منزل برای گردش و حرکت رفتم منزل جناب میرزا آقای صاحب قلم که از اهل دولت علیه
ایرانست و بسیار آدم نجیب معقول و خوشنویس در خط نستعلیق است مرد بسیار
خوش اخلاق و خوش احوال سن او بقدر چهل سال بیشتر نیست ولی ریش او
تمام سفید شده است خط نستعلیق را بسیار شیرین و با مزه مینویسد ؛ باری

شرح حال آقای صاحب قلم و دیدن کردن ایشان

قدری در منزل صاحب قلم نشستم اثنا درد کمری از حقیر پیدا شد برخواستم و بمنزل
آمدم و در سفارتخانه در اطاقی که منزل داشتم وضو گرفته نماز ظهر و عصر را خواندم
ولی کم کم درد کمرم بطوری شدت کرد که بزحمت زیاد برکوع و سجود رفتم آخر نماز
بطوری شد که نتوانستم برخیزم و یا بنشینم یا حرکت کنم عاقبت یکی از کسان سفارتخانه
که حاضر بودند گفتم که رختخواب حاضر نموده دو نفر آمدند و حقیر را بزحمت
زیاد حرکت داده برداشتند و در رختخواب گذاردند خواباندند از روز تا شب
و تا فردا صبح درد کمر شدت داشت و طوری شده بود که نمیتوانستم حرکت کنم
و بغلطم و از دستی بدست دیگر بخوابم تا آنکه بتوانم بنشینم ممکن نشد ؛ باری وقت
صبح جناب معین الملک باطاق حقیر آمده خیلی اظهار التفات و مهربانی فرموده
فرستادند و یک حکیمی که نام او ابوزیان است آوردند و آن حکیم فرستاده حجامی
حاضر نموده و آن حجام را حکیم امر نموده شش عدد شیشه حجامت در کمر حقیر
گذارده باد کش نمودند و بعد از آن حجامت نموده از کمر حقیر خون گرفتند و روی
حجامت را روغن مخصوص آورده مالیدند که بسیار مفید است و کمر حقیر را
بستند از روز و آن شب را نیز باز بهمان درد و شدت مبتلا بودم و هیچ بهبودی
از حجامت حاصل نشد باز فردای آن روز حکیم ابوزیان آمده گفت من حالا شما را
چاره مینمایم و حرکت میدهم ؛ باری شیشه بسیار کوچک و تلمبه با خود آورده
کمر حقیر را باز نموده از آن شیشه و تلمبه از جوهر تریاک که آنرا مرفین میگویند
بقدر صد یک چکیده با سوزن مجوفی بکمر حقیر فرو برده مرفین را داخل پوست
بدن حقیر نموده فوراً از برای حقیر صداع و گیجی بسیار شدیدی حاصل شده
بطوریکه نزدیک بود بیهوش بشوم و حالت تهوع برای حقیر پیدا شده و
بقسمیکه لباسهای حقیر از عرق تر شده بعد از آن حکیم ابوزیان دست حقیر را
گرفته از رختخواب بلند نمود و بقدر ده قدم در اطاق حرکت داده ولی
حالت خود را حقیر نمیدانستم از شدت کیف و گیجی مرفین باری باز درد

خواب خوابیدم و انحالت از جوهر مرفین از صبح تا دو ساعت از شب گذشته
در وجود حقیر باقی بود و نتوانستم غذا بخورم و میل بچیزی نداشتم و نیز گفتند که
هر روزه روزی چهار حب تجویز نموده میخوردم مدت یکهفته تمام در رختخواب
تا شدت درد کمر خوابیده بودم ولی کم کم طوری شد که نمیتوانستم بیحمایت و کمک
دو نفر از زمین برخیزم و راه بروم و نمیتوانستم ابداً خم بشوم تا باید راست بنشینم
تا راست راه بروم بعد از یکهفته تمام بحمد الله تعالی از رختخواب برخاستم
و بحمام رفتم و در حمام نیز با روغن کافور و بعضی اجزای دیگر حقیر را مالش دادند
و بعد از حمام نیز بمنزل آمده باز در رختخواب خوابیدم و خدمتکار حقیر شذاکی
نام شخص عیسوی که در سفارتخانه با عیال خود مشغول خدمات سفارتخانه بودند
هر شب و هر روز خدمت و مواظبت حقیر را مینمودند و ابداً در خدمتگذاری
کوتاهی و غفلت نمینمودند و بطور خوشنودی و مسرت از حقیر دلجوئی نموده
خدمت مینمودند و جناب معین الملک هر روزه روزی دو دفعه و سه دفعه
بمنزل حقیر و در بستر حقیر حاضر میشدند و دلجوئی و احوال پرسی مینمودند
و عیال ایشان نیز هر روزه بواسطه شیر خواجه از حقیر احوال پرسی مینمودند
تا دی سه روز بعد از حمام باز درد کمر عود نمود و بطوری شدت نمود که از
اول صد مقابل بدتر و سخت تر شد که قدرت بر حرکت نداشتم و ترسیدم که بکلی
افلیج بشوم و تا کمر حقیر از حرکت بیفتد حکیم ابوزبان روز بعد از حمام پارچه
مشمعی حاضر نموده بکمر حقیر چسبانیدند که مدت ده روز باید این مشمع در
کمر چسبیده باشد با وجود چسبیدن مشمع و خوردن گنه گنه درد کمر ساعت
بساعت شدید تر و بدتر میشد تا یکشب بطوری شد که نمیتوانستم بنشینم
تا حرکت کنم تا از حقیر زحمت زیاد برداشتند در رختخواب خوابانیدند شب را
تا بصبح با درد بسر بردم وقت صبح علیقلیخان که در این سفر از شیراز تا بفرنگستان
همراه بودیم وارد اطاق شده با و اظهار نمودم که شما قدری کمر مرا مالش بدهید

بقوت و زور زیاد چند دست کمر حقیر را مالیده بعد از آن که از مالیدن
فارغ شد حقیر دیدم کمرم بهتر شده و میتوانم حرکت کنم و بحمد الله تعالی درد
ساکت شده حتی بطور دیگر از رختخواب برخواستم و نشستم و قدری راه
رفتم و حرکت کردم و شکر و حمد خدا بر انجای آوردم و همان روز آقا عباسعلی صاحب
تاجر کازرونی جناب مؤید الملک جمیع را مهمان کرده بود سوار درشکه شده در
خان والده در مرتبه فوقانی بمنزل ایشان رفته نهار خوب ترتیب داده صرف
شد جناب حاجی مرات نیز تشریف داشتند و آقا حسینعلی نیز حضور داشت
سرکار حاجی میرزا حسن خان نیز تشریف داشتند وقت عصر مراجعت بسفارتخانه
با سرکار حاجی میرزا حسن خان بحمد الله پیاده بمنزل آمدیم آقا میرزا حبیب اصفهانی
که شرح حالات او ذکر خواهد شد کمربند قرمزی که چهار انگشت پهنا و دو
ذرع طول او بود برای حقیر آورده که بر روی پیراهن بکمر ببندم که در حقیقت
کمربند استخوانهای کمر و چاربند را خوب نگاه میدارد و برای راه رفتن و نشستن
و سرما آن کمربند خیلی اسباب حفظ کمر است و باز جناب معین الملک پارچه
سفیدی از پشم التفات فرموده که در زیر کمربند دور کمر بپیچید که کمربند را بر روی
پارچه پشمی ببندم و بحمد الله روز بروز کمرم بهتر شد و از برکت سید الشهداء
درد کمر شفا یافت و نیز آقا میرزا حبیب عصای کلفت بسیار خوبی که سر او چوگانست
و سر دیگر او که بزمین گذارده میشود پیکانی است برای حقیر نیز آورده
که در برخواستن از زمین و راه رفتن آن عصا در دست حقیر باشد و تکیه گاه
و قوت دست باشد این روزها بحمد الله تعالی کمر حقیر بعد از حمام دوم و
کندن مشمع از کمر و مالش زیاد در حمام خیلی بهتر شده است و هر روزه امید
واری ببهبودی آن دارم **شرح احوال آقا میرزا حبیب** میرزا حبیب از اهل اصفهان است
در مدت بیست سال قبل در زمان ریاست میرزا محمد خان سپهسالار چند نفر را
بیدنامی دهری بودن از طهران نفی نمودند از انجمله میرزا حبیب نیز از آن بدنامی

از طهران فرار نموده که که خود را باسلامبول رسانیده در زمان سفارت مرحوم
مشیرالدوله حاجی میرزا حسینخان مرحوم باسلامبول وارد شده جناب مشیرالدوله
نسبت بمیرزا حبیب اظهار مهربانی و التفات نمیفرمودند میرزا حبیب چون در
سواد عربی و فارسی مهارت تمام داشت و زبان ترکی را نیز مهیا نمود خود را
بمعلمی و استادی زبان فارسی در اسلامبول راه میبرد و بواسطه تبعه دولت
عثمانی شده صاحب مواجب و مرسوم شده و زبان فرانسه را نیز تحصیل نموده
از روی علم دانای زبان فرانسه شده و عیال و خانه و زندگی برای خود در اسلامبول
فراهم آورده صاحب یکنفر پسر شد که اسم او کمال افندی است و حالا بیش هفده
سال دارد و در مدرسه سلطانی مشغول تحصیل علم نظامی و سایر علوم میباشد
ولی والده کمال را طلاق داده حالا عیال دیگر گرفته که از طایفه چرکس است
و دو نفر پسر از این عیال چرکس دارد که یکی جمال و یکی جلال نام دارد و آقا میرزا
حبیب الحق حالا در اسلامبول منحصر است در علم و فضل و ادبیت و معارف
و شعر و دانستن لغات عربی و فارسی و نوشتن ترکی اسلامبولی و فرانسه و
حالا در دایره وزارت معارف منصب و رتبه دارد و ماهی بیست و چهل تومان
باو مواجب میدهند و از هر جهت آسوده و راحت است و در بعضی جاهای دیگر
تدریس نموده و جیره نقد باو میدهند و نیز در معلم خانه ایرانیها تدریس مینماید
و از آنجا نیز بیست و شش لیره در هر ماهی میگیرند و آقا میرزا حبیب چون حالا
مدتی است که در اسلامبول میباشند معروف و مشهورند و اکثر پاشاها
و معتبرین و محترمین و اهل فضل عثمانی آقا میرزا حبیب را میشناسند و محترم
میدارند و اکثر اوقات بسفارتخانه خدمت جناب معین الملک میرسند و
ایشان نیز با آقا میرزا حبیب وثوق و التفات دارند و میرزا حبیب یکشب حقیر
و حاجی میرزا حسنخان را در خانه خود دعوت نمودند منتهای ضیافت و مهمان
داری را نموده و اسباب و کتابهای خوب و مرقعهای مرغوب که که در

شرح حال میرزا حبیب اصفهانی

اسلامبول بدست آورده همه را بایشان داده تماشا نمودیم و نیز کتابهای
از اشعار عربی و فارسی که خیلی تازگی داشت در کتابخانهای اسلامبول
تحصیل نموده و در نزد خود داشت و ترجمه کتاب حاجی بابا را از فرانسه بفارسی
نموده بسیار خوب از عهده برآمده و آن کتاب بقدر چهل هزار بیت متجاوز
میشود و انشاءات که از خود گفته و کتابها نوشته که الفاظهای خوب و
مرغوب را بطور مضحکه جمع و طبع نموده است مثل ابر نامه و چارکاه کش که
اصطلاحات مخصوص که در ایران متداول است و الفاظ و لغاتیکه در افواه
عوام و خواص است و کسی آنها را ننوشته است و با انشاء در آورده است آنها را
ضبط و جمع نموده که در حقیقت آن کتابها مجموعه لغات گم شده و از دست رفته است
و کتاب ابو اسحق اطعمه و کتاب البسه و کتاب عبید زاکانی را جمع نموده و چاپ زده است
و کتاب البسه ابدا در ایران یافت نمیشود در کتابخانهای اسلامبول تحصیل
نموده است ولی چون میرزا حبیب در جوانی با مردمان لامذهب و بیدین و بی
پروا از این راه رفته طبع او هنوز میل بان عوالمهای لهو و لعب و شوخی و مزاح
دارد و با وجود این همه کمالات و معارف که با اوست خیلی میل بالفاظ هرزه و
لغویات دارد واقعا اگر میرزا حبیب قدری حالات معنویت و روحانیت و
حقایق الهی با او بود وحید عصر خود بود حیف که خیالات و خیال او در علم و کمال
کج و معوج رفته است و از طبیعت و مجاز ابدا تجاوز ننموده است و بمجلس شخص
کامل روحانی نرسیده است با زامید هست که بباطن اولیای خدا و ائمه اطهار
بروحانیت و سعادت فایض شود ولی میرزا حبیب با وجودیکه سالهای مدید است
که در اسلامبول توطن دارد و معاشرت تام او با اهل اسلامبول است و معاش
و گذران او نیز از دولت و از اهل اسلامبول است و میرسد با ز تعصب و غیرت او در وطن
دوستی و حمایت و ایرانی بودن خود باقی است و از وضع ایرانی و زبان فارسی
و قواعد و قوانین ایران و ایرانیان بسیار خوش دارد

وضع شهر اسلامبول

وضع حالیه شهر اسلامبول مدت بیست سال قبل که در اسلامبول بودم تا
حال که این سفر مراجعت نمودم خیلی وضع اسلامبول تغییر بهم رسانیده است بعد
از جنگ و منازعه دولت روس با دولت عثمانی و خرابی و پریشانی مردم وضع و
اسلوب شهر خیلی خراب و پریشان و کثیف شده و مردمش پریشان و فقیر بنظر
می‌آیند و کوچه و خیابانهای شهر همان وضع سابق برقرار است بلکه خرابتر و بی
ترتیب‌تر شده است بخصوص محله‌های سمت اسلامبول هر قدر سوخته است
نتوانسته‌اند دو مرتبه بنا زنند و در وسط محله‌ها خیلی خرابه و جاهای کثیف بهم
رسیده و سنگ فرش و متن کوچه‌ها و خیابانها بسیار خراب و پریشان شده است
مخصوصا در هنگام برف و باران و گل از شدت کثافت نمیتوان در کوچه‌ها عبور
و مرور نمود و سنگ فرش کوچه‌ها نیز از سنگهای بزرگ و کوچک بی ترتیب بهم وصل
هم فرش نموده‌اند و در هنگام راه رفتن در کوچه‌ها پای شخص بسیار صدمه میخورد
مگر دو سه کوچه را که خط راه آهن برای ترموا کشیده‌اند و آن دو کوچه را شوسه
نموده کنارانرا سنگ صاف تراشیده فرش نموده‌اند ولی بسیار پریشان و مغشوش است
ولی سمت دیگر که محله فرنگیهاست و بیک اوقلی میگویند کوچه‌های آنرا سنگ تراشیده
فرش نموده‌اند و در هنگام گل و باران مستحفظین کوچه گل و شل آنرا پاک و تمیز
نموده نمیگذارند کثیف بماند و نیز خانهای طرف فرنگیها بیشتر از سنگ و آجر است
و خیلی قشنگ و خوب ساخته‌اند و وضع شهر اسلامبول با غلاطه و بیک اوقلی
که محله فرنگیهاست بسیار بسیار تفاوت دارد که هیچ چه نسبت بهم دیگر ندارد
یعنی از خرابی و کثیفی اسلامبول و پاکی و پاکیزگی محله فرنگیها چون در اسلامبول
بیشتر مسلمانان منزل دارند و بیشتر مسلمانان فقیر و بیچاره هستند در این
صورت نمیتوانند خود از عهده نظافت و پاکی و تمیزی شهر برآیند و از جانب
دولت نیز در این باب اعانت و همراهی در دست نمیشود در اینصورت کثیف
و مخروبه مانده و چون در محله فرنگیها بیشتر مردمان دولتمند و سفرا و وزرای

خارجه

شرح حال مهاجرین رومیلی

خارجه منزل دارند لابدا کوچه و خیابانهای آن طرف محله فرنگیها پاک و تمیز است
و چون در هنگام منازعه دولت روس با دولت عثمانی مملکت افلاق و بغدان
که حالا رومانی میگویند و مملکت بلغارستان از تصرف دولت عثمانی انتزاع شد
و آنها بنفسه هر کدام برای خود مملکتی مستقل شدند و پادشاه علیحده دارند و
اهالی مملکت رومانی و بلغارستان چون بیشتر عیسوی مذهب بودند مسلمانانی
که در آنجاها توقف داشتند و صاحب ملک و خانه و ضیاع و عقار بودند بعد
از شکست دولت عثمانی و خارج شدن آن مملکتها و شهرها از دست دولت عثمانی
بیشتر آن مسلمانان نتوانستند در آنجاها بمانند و مسکن نمایند لابد و لاعلاج
از خانه و ملک خود گذشته هجرت نمودند و باسلامبول آمدند و املاک و خانه
خود را بعضی از اصل گذشته بعضی بصفر بها بعضی ربع بها فروخته مهاجرت نموده
باسلامبول آمدند و فقرا و متوسطین مردم باز در آنجاها هنوز سکنی دارند و از زمان
نزاع دو دولت تا بحال همه وقت از مملکت رومانی و بلغارستان مردم مهاجرت نموده
وارد اسلامبول میشوند و از جانب دولت عثمانی در اسلامبول مجلسی تعیین نموده اند
و از برای مهاجرین که از خارج وارد اسلامبول میشوند جا و مکان تعیین مینمایند
و هر دسته و هر طایفه را بجائی و بشهری میفرستند و مکان و منزل برای آنها
قرار میدهند بسیاری از مهاجرین را بصفحات ازمیر و آیدین و مانوسا فرستاده اند
و از قراریکه میگویند این جمعیت مهاجرین خیلی اسباب آبادی آن صفحات شده اند
و جمعی از مهاجرین را بطرف قونیه و انگوریه و آق سرای و بطرف بورسا و آدنه
و قیصریه و بطرفهای آسیای دولت عثمانی متفرق ساخته اند و آنها را جا و مکان
داده اند و هنوز نیز هر روزه از هر طرف یعنی از طرف بلغارستان باز مهاجرین
و فقرا از خانه و زندگی خود گذشته وارد اسلامبول میشوند و در آن مجلس
مخصوص نیز هر روزه جمعی از وکلاء و رجال دولت جمع شده که رئیس آنها
رضا پاشای شیعه است که در بیست سال قبل از جانب دولت عثمانی بسفارت

ایران مأمور شده بود؛ در بعضی کوچه‌ها و خیابانهای شهر اسلامبول جمعی
فقرا با چوب و تخته و سنگ اطاقهای بسیار کوچک برای خود ساخته‌اند و سکنی
نموده‌اند و خیلی بزحمت و عسرت و سختی زندگی و گذران مینمایند و هنوز
از جانب دولت برای آنها جا و مکان و منزل در جائی معین نشده است هنوز
پریشان و سرگردان در خرابه‌ها و ویرانها مانده‌اند اگرچه این جمعیت مهاجرین
از یکطرف خیلی اسباب ضرر و خسارت برای خودشان و دولت شده‌اند ولی
ولی تمام آنها بهر طرف و بهر زمین که وارد شده‌اند آنجا را آباد و معمور نموده‌اند
که حالا زمین ساده و بی زراعت در مملکت آسیای دولت عثمانی نمانده تمام آنرا
همین مهاجرین آباد نموده‌اند حقیقةً رأفت و مهربانی که دولت عثمانی برعیت
و اهالی مملکت خود دارد خیلی اسباب امیدواری مردم شده است حالا مدت
ده سال متجاوز است که دولت مبلغهای گزاف برای متفرقین و مهاجرین و
فقرا و مجروحین مخارج نموده و همه وقت و هر روز مهربانی و دلجوئی از مردم
مینمایند و خسارتیکه در جنگ بمردم رسیده میدهد و از برای فرداً فرد
رعیت و عسکر خود رعایت و دستگیری مینماید و دلجوئی و ملاحظه بی اندازه
بعامه مردم میکند و پول و معاش و منزل بهریک میدهد و از پرسش حال
هریک غفلت نمینماید و در دادرسی کوتاهی نمیکند و رعیت پروری را بطور
کامل مجری میدارد و وضع اسلامیت و ترحم را بعموم ناس خاصه فقرا و مهاجرین
مرعی و منظور میدارد؛ حیف و افسوس که وزرای عصر سلطان عبدالعزیز
مرحوم بی ادبی و جسارت و قتل و تکبر در کشتن سلطان عبدالعزیز نمودند
اسباب اندیشه و خوف و واهمهٔ اعلیحضرت سلطان عبدالحمید شده و حالا
این بیچاره از وزرای خود و نزدیکان خود اندیشهٔ کامل دارد و همه وقت حالت
سلطان با خوف و واهمه است و بطوری شدت احتیاط و واهمه بر او مستولی
شده که هر سالی دو دفعه از سرای سلطنتی خود بهوس و تفرج بیرون نمی آید

وگردش

وگردش و سواری نمیکند مگر اینکه روزهای جمعه برای نماز بمسجدی که
در پهلوی سرای خود ساخته و اسم آن مسجد را جامع نور لامع نهاده می آید
و نماز گذارده بعد از نماز فوراً بسرای خود مراجعت نموده تا هفته دیگر بجائی
حرکت نمیکند؛ چند فوج سرباز مسلح و مکمل در اطراف سرای خود جا و مکان و
سربازخانه ساخته و منزل داده که مستحفظ مخصوص خود اعلیحضرت سلطان
میباشند و آن افواج سرباز را خود سلطان سرپرستی مینماید و شام و نهار
آن افواج را در سربازخانها پخته میدهند و اسباب زندگی و معاش سربازها
در منتهای آسودگی و راحت است و سلطان آن افواج را مخصوص خود نموده
و هر روزه از آنها احوال پرسی مینماید حتی بعضی اوقات بدیدن سربازها
رفته روی سربازها را میبوسد و ملاطفت و مهربانی مینماید و انعام و پول
زیاد بآنها میدهد و شبها در منزل و سرای خود دو سر مرتبه جای خود را
از ترس و واهمه تغییر میدهد که مبادا کسی قصد کشتن آنرا نماید و مردمان
امین متدین با خود دارد و کسانیکه مواظب خدمات و پیشخدمت خاصه او
میباشند آنها را تجربه نموده و امتحان کرده و قبول نموده است و اعلیحضرت
سلطان عبدالحمید بسیار با اخلاق حمیده و صفات پسندیده و بی تکبر و درویش
منش و با سخاوت و مهربان و رؤف است و جمیع اهالی مملکت از سلطان راضی
و شاکرند و ابداً باحدی جبر و ظلم و تعدی روا ندارد و چنان بر مردم و رجال
دولت و وزرای خود مسلط است که ابداً یکی از آنها جرأت ندارند بخانه
همدیگر بروند و بازدید نمایند در مجلس نجوی و سرگوشی با همدیگر بنمایند چراکه
در جمیع مجالس جاسوس و آدم مخفی از جانب اعلیحضرت سلطان حاضر است
و از برای سلطان خبر میبرد که امروز کی چه گفت و کی چه کرد و کی چه خیال
دارد بمجرد دیگر سلطان از کسی اندیشه ناک شد و گمان بد در حق کسی برد بی
درنگ وزرا از منصب معزول نموده بخارج اسلامبول برده در یکی از شهرهای

دو ونفی مینماید و دیگر ابدا نزد سلطان کسی نمیتواند از او وساطت وتوسطی
نماید که آن واسطه را نیز سلطان غضب میفرماید در این صورت جمیع مردم شهر
اسلامبول از اعلی وادنی باحتیاط ومعقولیت حرکت کرده کسی با کسی آمیزش
زیاد نمیکند مخصوصا وزراء ورجال دولت بی اذن سلطان ساعتی با هم یکجا
نمی نشینند مگر در باب عالی که انجا دیوانخانه ودفترخانه ومنزل صدر اعظم ووزرای
امور خارجه وسایر وزرای دولت است ودر هر اطاقی هر روزی یک جاسوس مخصوصی
از جانب حضرت سلطان حاضر است ولکن آن جاسوس را نمیشناسند که وزراء
از نوکرهای خودشان اندیشه واحتیاط میکنند که مبادا همین جاسوس سلطان
باشد واز برای سلطان خبر ببرد، وخانه وسرای سلطنتی که سلطان محمود وسلطان
مجید وسلطان عبدالعزیز می نشستند انجا را میمون ندانسته بکلی آنها را ترک نموده
بقدر دو هزار قدم از لب دریا و بغاز دور تر در بالای یک بلندی که مشرف بر دریای مرمره
و بغاز است وآن عمارت را یلدوز میگویند حالا در آنجا نشسته اند درون و بیرونی و
عمارتهای متعدد در پهلوی عمارت خود ساخته است ونیز کسانیکه از معتمدین و
محرمهای خود میداند در نزدیکی سرای خود زمین وجا داده وخانه برای آنها
ساخته است حتی برای رضا پاشای شیعه در نزدیکی سرای خود خانه بسیار خوبی
از نو ساخته والتفات فرموده، ورضا پاشا در هنگام سفارت با ایران رضا
بیک بود سلطان عبدالحمید او را لقب پاشائی داده وحالا در نزد سلطان بسیار
مقرب ومعتبر است وحضرت سلطان بسیار با او التفات ومرحمت میفرمایند و
اسرار وموزات سلطنتی را با او مشورت میفرمایند حتی مکرر در اندرون رضا
پاشا را احضار نموده وبا او مشورتهای بزرگ نموده است شب وروز خود را
رضا پاشا بحضور سلطان میگذراند وتا بمنزل خود میاید فورا از جانب سلطان
آدم آمده او را احضار نموده بحضور میبرد والتفاتها ومرحمتهای بسیار برضا پاشا
میفرمایند وده سرتبه حضرت سلطان خواست که رضا پاشا را صدر اعظم نماید

رضا پاشا قبول ننمود چرا که در امور صدارت بسا کارهاست که بر رضای سلطان
میشود وموافق طبع وسلیقه سلطان نیست وسلطان کتمان میکند عاقبت که سلطان
در دل میگیرد واو را از نظر مرحمت می اندازد واو را معزول میکند در آن وقت آن
مرحمت ومهربانی ومحرمیت اول بدست نمی آید در اینصورت رضا پاشا با وجود
میل واصرار حضرت سلطان شغل ومنصب صدارت را قبول ننمود ودر حقیقت
حالا بطور رفاقت ودوستی در خدمت حضرت سلطان میرود، در ایام سلطنت
حضرت سلطان عبدالحمید با وجود اینهمه خسارتها وآن نزاعها وضررها وتلف شدن
قشون زیاد وکشته شدن سرباز وسوار حالا باز بقدر هشت صد هزار سرباز و
سوار مسلح ومکمل حاضر وآماده تربیت شده دارد که الحق چنان سرباز وچنین
جوانها کمتر در دنیا دیده شده وتمام این عساکر را دولت با جیره ومواجب
ولباس خوب نگاه میدارد ومنوچهر میشود وحالا عسکر دولت عثمانی از هر جهه
مقابل با عساکر سایر دولتهای اروپ دارد واز عساکر هیچکدام کمتر نیست همه
جوانهای قابل وخوش ترکیب وشجاع وتربیت یافته ودر مشق نظام کامل وبا اسلحه
بسیار خوب حاضر وآماده جنگ، چون در اسلامبول اعلیحضرت سلطان در هر جمعه
بمسجد برای نماز جمعه تشریف میبرند وبعد از نماز در همان جنب مسجد تمام قشون که
در اسلامبول مقیمند بسلام اعلیحضرت سلطان می آیند وجمیع امنای دولت تماما
لباس رسمی ونشان در آن سلام حاضر میشوند، یکروز جمعه حقیر در خدمت جناب
مؤید الملک وحاجی میرزا حسنخان ومیرزا صادقخان نیز همراه بودند از آنجا بتماشای
سلام لق سلطان رفتیم که الحق تماشا داشت رضا پاشا خود بحضور سلطان رفت
ومخصوصا سلیمان افندی که از منسوبان وداماد خودشان است وجوانیست زیبا
وبطریقت سلسله علیه بکتاشی مشرف شده ومنصب اجودانی سواره مخصوص سلطان را
دارد برای پذیرائی ورا نمائی همراه نموده با جناب مؤید الملک سوار بر کالسکه شده رفتیم
در نزدیک مسجد یکسر سلطان آن مسجد را در جنب سرای سلطنتی خود ساخته اند وآن

در تماشا در رضا پاشا با اتفاق ایشان

مسجد را جامع نور لامع نام نهاده است سواره نظام و سرباز بسیاری در اطراف آن
جامع مشاهده شد به نزدیک جامع که رسیدیم از کالسکه پیاده شده به زحمت
زیاد از داخل جمعیت و ازدحام عسکر و مردم تماشاچی خارج شده در عمارت
مخصوص که روبروی جامع ساخته‌اند برای کسان محترمی از خارجه و ایلچیها
و سفیرها که میخواهند سلام جمعه و قشون و سان قشون را ببینند ما را وارد
کردند در آنجا عمارتیست فوقانی مشرف بر خیابانهای اطراف جامع و حیاط جامع
باری در اطاق داخل شدیم که ایلچی فرانسه با خانم زن خودش در آن اطاق برای
تماشای سلام آمده بودند با چهار نفر از صاحب‌منصبان سفارت فرانسه
باری در روی صندلی که مشرف بر بیرون عمارت بود نشستیم عمارت سلطان
بر روی تپه و بلندی ساخته شده رو بمغرب که مشرف بیغاز و دریای مارماره است
و خیابانهای اطراف عمارتهای سلطان چون در بلندی و پستی تپه واقع است
خیلی سراشیب و سربالاست و دور تا دور حیاط جامع چمن و درختهای
سرو و چنار کوتاه کاشته‌اند و دیوار اطراف جامع از محجر آهن است مشبک
و در جمیع خیابانهای اطراف عمارت سلطان و خیابانهای اطراف جامع
صف بصف سواره نظام و سرباز با لباسها و وضعهای مختلف ایستاده‌اند
و خیابانها را آب و جاروب نموده‌اند و ریگهای بسیار نرم ریخته‌اند که بسیار
مزین و خوب صفا داده‌اند و در یکطرف کناره بیرون حیاط جامع جمعیت
بسیاری از زن و مرد و کالسکها و زنهای اعیان و اشراف برای تماشای
قشون و سلام جمعه سلطان آمده‌اند باری رئیس کل قشون با اجودان باشی
از نو آمده ترتیب ایستادن سرباز و سواره را داده همه را بجای خود منظم نموده
بعد از آن مؤذن بالای مناره رفته اذان ظهر را گفته بعد از آن سه کالسکه بزرگ
از سرای سلطان بیرون آمد که حرم سلطان و والده سلطان در آن کالسکها
نشسته بودند و اطراف کالسکها خواجه و حرمسراها بطور احترام احاطه

کرده

کیفیت نماز جمعه و سلام عام سلطان عثمانی

کرده کالسکها را آورده در پهلوی مسجد نگاه داشته اسبهای کالسکها را باز
نموده کالسکها را بی اسب نگاه داشتند و حرم سلطان هم آن طور در کالسکها
نشسته بودند و برای تماشای سلام منتظر بودند بعد از آن شیپور کشیدند
حضرت سلطان از سرای بیرون تشریف آوردند اولا بقدر چهل نفر پیشخدمتها
که لباسهای زردوزی پوشیده بودند و شلوار و جلیقه آنها بطرز مخصوص
و فینه آنها را با کلابتون دوخته بودند جلو سلطان راه میرفتند بعد از آن
کالسکه سلطان که دو اسب با آن بسته بودند نمایان شد حضرت سلطان در
کالسکه نشسته دو نفر از رجال دولت خودشان که یکی نامق پاشا بود و دیگری
در روبروی سلطان در کالسکه نشسته بودند شخص سلطان صورتی باریک
دارد و قامتی باندازه و ریشی سیاه و قرمز خیلی بی ترتیب و ساده که شاید هیچ
آرایشی نداشت و بقدر یک قبضه ریش و یک پالتو پوستی در بر داشت
باری در پهلوی کالسکه سلطان و دنبال کالسکه بقدر دویست نفر از رجال
دولت و اعیان و اشراف و صاحب‌منصبان نظامی و غیرنظامی و نظام بحری
با لباسهای رسمی و نشانها راه میرفتند و هنگام عبور سلطان از جلو نظامها
همه سلام نظامی داده با آواز بلند میگفتند پادشاهیم چوق یاشا یعنی پادشاه
ما خیلی عمر بکند و زنده باشد باری سلطان با کالسکه تا در مسجد رفته از آنجا
پیاده شده بمسجد داخل شده در اندرون مسجد برای سلطان غرفه مخصوصی
ساخته‌اند که سلطان در آنجا تشریف برده اقتدا بامام مسجد نموده نماز میگذارد
و عموم مردم مثل سایر مساجد صف بسته در پشت سر امام نماز میگذارند
و بعد منبر رفته خطبه خوانده و بعد از تحیات و سلام خطبه را باسم سلطان ختم
مینماید و نیز بعد از خطبه جمعی از عرفا و فقرا و درویشان در همان مسجد در
حضور سلطان بطور جمع حلقه ذکر گرفته ذکر جلی میخوانند و مدتی مشغول
ذکر میشوند و بعد از ذکر سلطان را دعا میکنند چون خود سلطان از سلسله

وطریقه شاذلی است و شیخ و مرشد مخصوص دارد و سلطان در نزدیکی عمارت
سلطنتی خود برای پیر و مرشد خود تکیه و بارگاه بسیار خوب ساخته که
جمعی از درویش در آن تکیه منزل دارند و نیز از برای شیخ در پهلوی تکیه
عمارت اندرونی بسیار خوب ساخته که عیال شیخ در آنجا منزل دارند و مستمری
و معاش بسیار از برای تکیه و درویش تکیه و شیخ قرار داده است · باری بعد
از فراغت از نماز حضرت سلطان در یکی از اطاقهای مسجد که مشرف بر حیاط
مسجد است و بقدر دو ذرع از زمین بلند تر است تشریف آورده نشستند
و مقابل روی سلطان در حیاط مسجد بقدر صد نفر موزیکانچی ایستاده موزیکان
میزدند و جمیع نظام سرباز فوج فوج تماما بطور نظام دسته بدسته از جلو
سلطان گذشته سلام میدادند و بعد از آنکه سربازها سلام خود را داده افواج
سواره دسته بدسته از جلو سلطان عبور نموده سلام دادند و لباس و
اسباب و کفش و فینه سربازها و تفنگ و یراق آنها بقدری پاک و پاکیزه و
تمیز بود که از توصیف خارج است و تفنگها تماما سوزنی و بعضی از افواج
یعنی فوج خاصه سلطان عمامه سبز بر سر داشتند و عمامه سبز را مانند
عقال و رشته که اعراب بر سر می بندند بر سر بسته بودند و در جلو هر فوجی
چهار نفر بیرق دار اول راه میرفتند و سواره ها تماما با لباس و اسلحه خوب
و اسبهای خوب فربه و هر فوج سواره همه را اسبهای یکرنگ داده مثلا یک
فوج را تمام اسب کهر فوجی را تماما اسب کبود فوجی دیگر اسب قره و همچنین
هر فوجی رنگ اسبان علاحده بود و لباسها و زینهای خوب و تفنگ و
یراقهای مرغوب · چون سلطان در هر جمعه حکما بمسجد تشریف می آورند
و افواج سرباز و سواره نیز باید بسلام و سان حاضر شوند در این صورت
از هر جهت نظام دولت عثمانی منظم و با ترتیب و خوش لباس و تمیزند حتی
سربازها قبل از آنکه از خیابان بیرون مسجد بخواهند بحضور سلطان بروند

و در قبله کنند چند نفر حاضر شده لباس سربازها را با ماهوت پاک کن تمیز
میکردند و گرد کفش آن سربازها را نیز پاک میکردند · باری هنگام تشریف
فرمائی سلطان بمسجد آدمی مخصوص در اطاق که جناب مؤید الملک تشریف
داشتند آمد و تحقیق نمود که در اطاق کیست و اسامی همه را پرسید و از برای
سلطان خبر برد بعد از آن از جانب سلطان آدمی مخصوص که قاپوچی بیک نام که
پیشخدمت مخصوص سلطانست آمد و از جانب سلطان از ایلچی فرانسه و خانم عیال
او و مؤید الملک و حقیر احوالپرسی نمود و اظهار التفات و مرحمت سلطان را
رسانید و ما هم نیز اظهار تشکر و دعاگوئی نسبت بحضرت سلطان نمودیم
باری بعد از آنکه سان قشون تمام شد از برای سلطان یک درشکه دو اسبه حاضر
نمودند و سلطان از مسجد بیرون تشریف آورده در درشکه نشسته و عنان اسبهای
درشکه را بدست خود گرفته و برای خودشان تشریف بردند و نیز کالسکهای
خانمهای حرم را اسب بسته با خواجهها برای خود معاودت کردند خلاصه
آمدن سلطان بمسجد و نماز گذاردن و سان نظام و قشون را در هر جمعه در مسجد
دیدن جهات عدیده دارد یکی آنکه مقصود از این نظام و سرباز برای حفظ
مملکت و ملت اسلام است و یکی آنکه این حشمت و نظام را بمسجد آوردن برای
احترام مذهب و آئین اسلام است و نیز آنکه سلطان از برای خود این نظام و قشون را
ترتیب داده و این تجمل را از برای خواهش نفس خود قرار نداده است پس معلوم
باشد که این قشون و این نظام و این ترتیبات و مخارج از برای احترامات و شعائر
اسلام و مذهب محمدی است و حفظ ثغور اسلام است در این صورت مردم
برانگانی بپادشاه خدمت میکنند چرا که پادشاه خود را خادم ملت و مذهب
اسلام میداند و نظام و قشون دولت عثمانی بسیار محترم و معزز و خوش لباس
و شام و نهار را نهار را در سربازخانهها پخته میدهند و لباس سرباز را دولت میشوید
و در سربازخانهها حمام و مسجد نیز دارد و امام مخصوص دارند و همه نماز میگذارند

وهفته‌ها هفته سر وصورت آنها را تراشیده واصلاح مینمایند ودست وصورت
آنها همیشه پاک وپاکیزه است وسربازها در کوچه وبازار خیلی
معزز ومحترمند وابدا سرباز شغلی وکسبی در بازار وکوچه نمیکنند ومشغول کار دیگر
نمیشوند، ونیز دولت عثمانی نظام بحری بسیار دارد از توپچی وسرباز وکشتیهای
جنگی زره پوش که آن کشتیها را تماما از آهن ساخته اند بقدر بیست وپنج کشتی
جنگی دارد که تمام آن کشتیها با توپ واسلحه وتوپچی وسربازها که تمام آن سربازها
در آن کشتیها مشق سربازی مینمایند وهم آن سربازها وتوپچیها در علم سباحت
وشنا ودر دریا رفتن وکشتیبانی ماهرند ودیگر فنون بحری دولت عثمانی
خیلی معتبر است وآن کشتیهای زره پوش آهنی همیشه اوقات در بغاز اسلامبول
حاضرند وسالی چند کرور تومان مخارج آن کشتیها وسربازها وتوپچیها وعمله‌جات
آن کشتیها است وکشتیهای جنگی ترکیب وشکلش غیر از کشتیهای رسمی تجارتی است
محکمتر وبزرگتر وبا اسباب وتوپهای بسیار بزرک که سر توپها را بقطار از اطراف
کشتی در بیرون نمایانست، ونیز در اسلامبول مدرسهای نظامی بسیار است
که هر مدرسه هزار نفر شاگرد وبیشتر وکمتر در آنها درس وعلم نظامی تحصیل
مینمایند وهمه آنها را از دولت لباس مخصوص ممتاز وخوراک میدهند
وشش نفر شاگرد دیگر سلطان از ایران خواستند که در اسلامبول تحصیل علم
نظامی نمایند واعلیحضرت همایونی از طهران آنها را فرستادند در یکی از
مدرسهای نظامی که در کنار بغاز است در طرف اناطولی ومدرسه بسیار
معتبر بیست وهشتصد نفر شاگرد در آنجا هست شاگردهای ایرانی در آنجا
میباشند ومخصوصا بآنها اطاق مخصوص برای خواب داده اند وبسیار بآنها
احترام واعزاز مینمایند ونیز از جانب اعلیحضرت سلطان مخارج مخصوص بآنها
داده میشود واسامی آن شاگردها اینست، محمد حسینخان پسر حاجی میرزا علی
اکبرخان غفاری، محب علیخان پسر میرزا حسنخان نواده مرحوم آقا رحیم تجارتخانه،

عباسقلیخان، وجعفرقلیخان پسرهای طهماسب قلیخان کلانتر، شیخ بهائی پسر
ابو الحسن میرزا مشهور بشیخ رئیس، محمد تقیخان پسر مرحوم محمد آقای سرتیپ
برادر جناب معین الملک این شش نفر در مدرسه نظامی در اسلامبول تحصیل
علم زبان فرانسه وجغرافیا ونقشه وهندسه وعلم نظامی وزبان وخط ترکی مینمایند
والحق بسیار تربیت یافته اند واز فراد دیگر از خود این اشخاص ملکوت فوق شنیدم
بسیار با آنها خوش میگذرد ونیز خوب مشغول تحصیل میباشند وگاهی از ایام
در شبهای جمعه رخصت گرفته مخصوصا بسفارتخانه آمده خدمت جناب معین
الملک میباشند وجناب معین الملک نیز کمال التفات ومواظبت نسبت به
آنها دارند ودر مدرسه در پنجوقت در صف جماعت نماز میگذارند وابدا نمی
توانند از نماز گذاردن غفلت نمایند، محمد تقیخان پسر مرحوم محمد آقا را دیدم شلوار
او را تو پیش پاره بود گفتم چرا گفت از بس نماز میخوانم در جمیع مدرسهای نظامی
وغیر نظامی دقیقه از نماز غفلت ندارند واگر شاگردی تنبلی کند ومسامحه
نماید وبنماز حاضر نشود دو روز او را در محبس مینمایند، در اسلامبول
آدم بی نماز کمتر دیده میشود امنای دولت وبزرگان تماما هنگام ظهر بمسجدها
داخل میشوند ونماز میگذارند برخلاف ایران که شان بزرگان نیست که در
مساجد نماز گذارند ومساجد را محترم بدارند، وضع حالت حالیه مردم
اسلامبول حالا در باب مذهب واین بیشتر مردم برای معاشرت ومجاورت
با ایرانیها وشیعه‌ها شیعی مذهب شده اند بعضی محب خانواده نبوت خود را
میدانند بعضی بطریقه علیه بکتاشی که آنها نیز شیعه وجعفری مذهبند و
بعضی از پاشاها ومردمان معقول باسواد ومتشخص چنان در تشیع سخت
محکم ومتعصب شده اند که در ایران چنان اشخاص با صدق وادب کمتر دیده
میشود کاظم پاشا که یکی از رجال دولت ومرد با فضل وباکمال است هر ساله
مخصوص یک مرثیه در تعزیه‌داری حضرت سید الشهداء عم بنظم میکند و

بطبع رسانیده بمردم میدهد که خود را و مردم را داخل ثواب کرده باشد
اولاً که ما بین تشیع و شیوع مذهب اثنی عشری را در اسلامبول و سایر
ولایات دوم مرحوم مبرور حاجی میرزا صفا اعلی الله مقامه در مدت چهل
سال تمام کمر کمر بجنگی و از راه علم و فضل و اخلاق حمیده و دانش رواج
دادند و ثانیاً مرحوم مبرور سپهسالار حاجی میرزا حسینخان بسیار در این
باب اصرار و ابرام داشتند و براه نمائی مرحوم حاجی میرزا صفا تألیف قلوب
نموده با علما و مشایخ و بزرگان دین آمیزش نموده و تعزیه داری حضرت سید
الشهداء را هر ساله در ماه محرم در اسلامبول رواج داده و حالا نیز در
این مدت مدید بجهت زیادی جمعیت شیعه در اسلامبول که از اهل ایران و
اهل روس میباشند هر ساله در محرم خاصه در عاشورا در کاروانسراها
روضه خوانی و تعزیه داری مفصل مینمایند و مخصوصاً در شب عاشورا
بقدر هزار نفر متجاوز از اهل آذربایجان و سایر بلاد ایران و اهل تفلیس و
قراباغ و گنجه و شیروان که بتصرف روس است تماما سر خود را با قمه زخم
زده و لباس سفید پوشیده و خونها از سر آنها جاری و یا حسین یا حسین
گویان در کوچه و بازار و کاروانسراها گردش مینمایند و مردم اسلامبول
از زن و مرد با کمال خضوع و خشوع در کاروانسراها برای تعزیه داری
حاضر میشوند و گریه ها و زاریها میکنند و نیز این شیوه تعزیه داری و
صدق و اخلاص مردم ایران را بخانواده رسالت می پسندند در این صورت
بعد از مشاهده این حالت هر که باشد با هر حالت تغییر حالی برای او
حاصل میشود. درویش بکتاشی یکی از اهل تسنن گفته بود که چرا شما از
برای اولاد خلفای ثلاث تعزیه داری نمیکنید و این نوع احترامات نمیدارید
و مردم چرا از برای آنها مدیحه و مرثیه نگفته اند و آثاری از اخلاف آنها
نیست درویش دیگر گفته بود از آن اسلاف نباید خلفی بماند و بهتر آنکه

تعزیه داری حضرت سید الشهداء در اسلامبول

نمانده است. لباس زنهای عثمانی حالا بیشتر لباسشان مثل زنهای
فرنگی شده است و فستان و زیر جامه بلند میپوشند و بعضی مثل ایام قدیم
بسر و روی خود چارقد و دستمالی از تنزیب نازک میکشند که با وجود آن
گردن و صورت آنها تماما از زیر تنزیب نمایانست و فرجی لباسی است که
مانند جبه آستین گشاد میماند زنها او را در کوچه و بازار در روی لباس
خود در عوض چادر بر سر یعنی در بر میکنند. و در این اوقات بیشتر زنهای
اسلامبول چادر سیاه مثل چادرهای زنهای ایرانی بر سر میکنند و کمر چادر را
از طرف توی چادر می بندند مانند اینکه کمربند بسته باشند و بر روی صورت
خود یک دستمال کلاغی می اندازند که بعضی دستمالها سیاه و بعضی سفید و
بعضی گلدار و چادر آنها بعضی از جنس چادرهای ایرانی است و بعضی اطلس
قرمز و بعضی چادر سیاه و بعضی اطلس سیاه و بعضی از الوان و بعضی
اطلس محرمات چادر میکنند هر کس بسلیقه خود هر چه بخواهد چادر درست
میکند و متوسطین بعضی چادر شب سفید مخصوص چادر میکنند و چیکی
نمیکند دیگر زنهای اسلامبول بکلی رو نخواهند گرفت و مثل زنهای فرنگی
روی باز در کوچه و بازار راه خواهند رفت چرا که حالا نیز بسیار از زنها
روی باز در کوچه حرکت میکنند و زنهای اعیان و اشراف اسلامبول در
بعضی مجالس و محافل کسانیکه دیدن آنها می آیند ابدا رو نمیگیرند حتی در
محله فرنگیها که میروند بکلی روی خود را باز میکنند و برای خرید و فروش
که در بازار میروند و در دکانها مینشینند ابدا رو نمیگیرند و حالا از اینجهت
در اسلامبول در زنهای اهل اسلام خیلی هرزه و بی ناموس پیدا شده است
و خیلی زنها مثل فرنگستان جلف شده اند و کارخانهای جنده در اسلامبول
پیدا شده است و پلیس و دولت نیز خیلی ابرام در ممانعت ندارند و در ایام
قبل اگر مردی بخانه زنی میرفت یا آنکه زنی بخانه مردی برای هرزه گی میرفت

وضع لباس و کلاغی زنان اسلامبول

هر گاه قراول و پلیس شهر خبر میشدند امام محله و کدخدای محله و پلیس و کزمه
تا جمعی جمع شده بدر آن میخانه رفته در را باز میکردند و آن زن و مرد هرزه را
با هر لباس و هر قسمی که بودند از خانه بیرون می آوردند و علی رؤس الاشهاد
از کوچه و بازار دنبال کلانتر شهر میبردند و زن و مرد هر دو را حبس و جریمه میکردند
و این عمل را باسقون میگفتند حالا نیز باز این عمل باسقون هست و ترک
نشده است ولی نه بشدت قدیم اما در محله بیک اغلی که محله فرنگیهاست
مثل فرنگستان بسیار هرزه و جنده و بی ناموس و کارخانه و جنده خانه هست
و ابدا نه از جانب دولت و نه از جانب ملت ممانعتی نیست حتی گاهی زنها
بلباس زنهای فرنگیها شده از محله اسلامبول بمحله فرنگیها رفته داخل جنده
خانه شده مشغول هرزگی میشوند و نیز بسیاری از اهل اسلامبول زن و مرد
بی دین و لا مذهب بجهة کثرت معاشرت با فرنگیها بی تقوی و آئین شده اند
و اینها را الافرنگ میگویند شام و نهار خود را در سر میز میخورند و شراب
عرق را آشکار مینوشند و نماز نمیگذارند و روزه نمیگیرند ولی سایر مردم مثل
علما و مردمان معقول اهل اسلامبول بطرز قدیم خود غذای شام و نهار را
در روی مجوعه گذارده میخورند مثلا چهارپایه کوتاهی در وسط اطاق گذارده
مجوعه بزرگی بر روی چهارپایه میگذارند و اشخاص باید دور مجوعه نشسته و مقابل
هر کس در روی مجوعه پارچه از نان گذارده با یک قاشق و ظرف غذا را یکی یکی
در وسط مجوعه گذارده همه آن جمعیتی که در سر مجوعه نشسته اند با قاشق از
آن یک ظرف غذا میخورند و بعد از آنکه آن ظرف را صرف نمودند صاحبخانه
اشاره نموده ظرف خالی را برداشته ظرفی دیگر از غذا در وسط مجوعه میگذارند
همچنین تا آخر غذا ظرف غذا را یکی یکی در مجوعه میگذارند و هر کس از فقیر و غنی
دست خود را بعد از صرف غذا باید با صابون بشوید و در هر خانه در دالان
جلو منقل یک سنگ آب مخصوص و آب پاک دست نخورده در آنجا هست

ذکر بعضی عادات و اخلاق اهل اسلامبول

که شیری

که شیری بر او نصب نموده که برای وضو و دست شستن از آن شیر آب وضو
میگیرند و دست میشویند بازی نظافت و پاکیزگی در ملت عثمانی خاصه
در اسلامبول خیلی تعریف دارد بطوریکه فرنگیها با این پایه هنوز پاکیزگی
ندارند و با این راحت نیستند چرا که فرنگیها هنوز طهارت گرفتن را یاد
نگرفته اند و نجاسات را نجس نمیدانند و نیز حمامهای اسلامبول
بقدری پاک و پاکیزه و تمیز است که حد ندارد اولا در سربینه حمام جای
بسیار بزرگیست که زمین وسط آن از سنگ مرمر سفید فرش است و اطراف
آن تشک و پشتیهای مزین گذارده اند و خدمتکارهای خوب حاضر شده اند
شخص که لباس خود را کند لنگ بسیار تمیزی باو داده و قطیفه باو پوشانیده
کفشی از چوب بپا نموده بکمال احترام او را میبرند در ما بین اندرون و سر حمام
در آنجا هوای بسیار معتدلی دارد و تشکها و مندرها در آنجا ترتیب داده اند
شخص را در آنجا می نشانند تا آنکه در را میشود کم کم قدری که نشست هوای آن
ما بین برای شخص عرق می آورد بعد از آن جوانهای تمیز و معقول حاضرند
یکی می آید و شخص را مالش میدهد بقدر نیم ساعت بعد از آن دست شخص را
گرفته باز کفش چوبی را بپا نموده در اندرون حمام برده حمام بسیار بزرگ
روشن و سقف بلند در وسط حمام از سنگ مرمر سفید تخت بسیار خوبی
ساخته اند لنگی و زیر اندازی حاضر نموده شخص را دو مرتبه در آنجا خوابانیده
از نو مالش میدهند بعد از مالش در اطراف صحن حمام اطاقهای کوچک
دارد که هر کدام یک سنگاب و دو شیر آب سرد و گرم دارد در آنجا باز لنگی
انداخته شخص را در آنجا برده کیسه میکشند بعد از آن صابون زده دلاک از
نزد شخص میرود بعد از آن خود شخص شیرهای آب سرد و گرم را باز نموده و
زمین آن اطاق را پاک و تمیز نموده موافق سلیقه خود غسل نموده بعد از آنکه
کارش تمام شد اشاره و صدائی نموده فورا قطیفه آورده شخص را پوشانیده

تفصیل حمامهای اسلامبول

وکفش چوبی بپا نموده باز در مابین رفتن قدری در آنجا نشسته آن لنگ
و قطیفه را از نو تغییر داده قطیفهٔ سفیدتر و لطیفتر آورده و بشخص پوشانیده
شخص را میبرند در جائیکه لباس خود را کنده بود یعنی در سر حمام و رختکن
در روی آن تشکها خوابیده و دراز شده باز جوانی خوشکل و تمیز آمده
بقدر نیم ساعت شخص را مالش داده بعد از آن وقتیکه رطوبت و عرق
شخص بکلی خشک شد آنجوان لباس را بر تن شخص میپوشاند بعد از آن
انعام و مزد حمام بقدر شش قران بیشتر نمیشود این شرح و تفصیل
حمامهای اسلامبولست که در هیچ ولایتی چنان اسباب راحت و تمیزی
میسر نمیشود از هر جهت شخص در این حمامها راحت شده و پاک و پاکیزه و
خواطر جمع بیرون میآید؛ در اسلامبول مدرسه بسیار دارد و علما و
طلاب تحصیل علم فقه و اصول مینمایند و معاش و مخارج طلاب و مدرسین
خیلی بقاعده میرسانند و طلاب در مدرسه‌های اسلامبول بسیار
خوش لباس و تمیزند و قاعدهٔ خواندن درس طلاب اینستکه هر بیست نفر
تا سی نفر طلبه یک مدرس دارند آن مدرس میآید در یکی از مسجدهای
بزرگ مثل مسجد ایاصوفیا یا مسجد سلطان احمد و تشک بسیار کلفتی
از اطلس دوخته اند مدرس بر روی او می نشیند و رحلی در جلو او گذارده اند
مدرس کتاب را در روی رحل گذارده جمیع طلاب و شاگردها در جلو
روی مدرس حلقه زده مدرس بصدای بلند درس میگوید؛ و در
جامع سلطان سلیمانخان که بزرگترین جامعهای اسلامبول است
بقدر هشتاد تشک و رحل مدرس در آنجا هست که طلاب مدرسها
در آنجا درس میخوانند که بر روی هم بقدر سه هزار نفر طلبه در آنجا حاضر
میشوند ولی اینهمه طلاب بیشتر از اهل دهات و از بیرون شهر
اسلامبول میباشند و این طلاب در حقیقت بعضی از ولایت و وطن

کیفیت احوال طلاب و مدرسین شهر اسلامبول

خود از ترس آنکه آنها را دولت سرباز بگیرد فرار کرده و گریخته اند و
خود را بلباس طلبه در آورده اند و در اسلامبول آسوده شده اند ولی
کمتر تربیت شده با سواد میشود؛ و بیشتر اهل اسلامبول حنفی مذهب اند
و نیز خود سلطان و عموم علما و رجال دولت در قاعده و مذهب حنفی
رفتار مینمایند؛ و در شهر اسلامبول تکایای فقرا و درویش بسیار است
از هر سلسله و طبقه و طایفه و طریقه تکیهٔ مخصوص دارند و تکیه‌های آنها
بسیار خوب و با مخارج و ایراد و مستمری است و دولت با آنکه از موقوفه
بتکیه مخارج میرساند تا آنکه از جیب خود مخارج تکیه را میدهد و هر نوع
درویش در اسلامبول بسیار محترم و معززند و هر یک طریقه در ایام
هفته یکروز مخصوص ذکر دارند که درویشها جمع شده در اطاق ذکر حلقه
زده ذکر میگیرند و اسامی تکیه‌ها و درویشها و طریقه‌ها از این قرار است
طریقهٔ بکتاشی که شیعهٔ اثنی عشری و جعفریند؛ طریقهٔ مولوی یعنی مولوی رومی
صاحب مثنوی؛ طریقهٔ قادری؛ طریقهٔ نقشبندی؛ طریقهٔ رفاعی
طریقهٔ خلوتی؛ طریقهٔ جلوی؛ طریقهٔ سعد الدین؛ طریقهٔ چشتی؛
طریقهٔ شاذلی که سلطان روم از آن طریقه است؛ طریقهٔ شعبانی؛ طریقهٔ بدوی
طریقهٔ اثنی عشری طریقه اینستکه مخالفاس ندارند؛ طریقهٔ گلشنی؛
و نیز بسیاری دیگر طریقه‌ها هست که آنها را فراموش کرده و ندانستم جمیع
این طریقه‌ها هر کدام جداگانه تکیه‌های متعدد دارند و هر تکیه شیخ علاحده
دارند و هر تکیه درویش بسیار دارد و درویشها شبها در تکیه‌ها میخوابند
و درویشها ابدا در اسلامبول تکدی نمیکنند و بجهت گدائی نمیروند و
زن و مرد اسلامبول هر کدام بیک طریقه و یک تکیه معتقد میباشند و بطور
اعتقاد دعا از شیخ تکیه میگیرند و در اسلامبول شش تکیه مولوی هست
که همهٔ آنها شیخ علیحده دارند یکی از آن تکیه‌ها در بیک اغلی در محلهٔ فرنگیها تکیه

بسیار عالی است که همه اعیان و اشراف در روز سماع و ذکر در آن تکیه میروند
سابقا تکیه مولوی در بیک اغلی شیخی داشت که اسم او قدرت الله افندی بود
و بسیار آدم معقول و شیخ با تقوی و نفس بود در آن ایام سنه ۱۲۹۵ در خدمت
مرحوم حاجی میرزا صفا رحمة الله علیه برای افتتاح ذکر و سماع با آن تکیه و
و دیدن شیخ قدرت الله میرفتیم و آن شیخ قدرت الله افندی تولدش
بعد از فوت والده اش شده است هنگام گذاردن در قبر و از این جهة
او را قدرت الله نام نهاده اند و شیخ قدرت الله بقدر هشتاد سال
عمر کرده چندی قبل مرحوم شده پسر او عطاء الله افندی است جوانی
بود بسیار با سواد و با فضل دانای زبان فارسی و ترکی و زبان فرانسه
و در علم نی زدن ماهر و در نواختن قانون و ارغنون با کمال مهارت و در
فنون موسیقی با بهره است، باری بعد از رحلت قدرت الله افندی
پدر خود واسطها انگیخته از جانب شیخ المشایخ کل که در قونیه در تکیه
و مقبره مبارکه مولانا می نشیند اذن و اجازه خواسته در اسلامبول
در همان تکیه بجای پدر خود شیخ میشود بعد از آنکه کم کم بجهة مجاورت با فرنگیها
و معاشرت با آنها وضع درویشی خود را از دست داده داخل فراموشخانه
شده و مهمانیها و ضیافتها از آن طبقه و آن طایفه نموده اسباب و اوضاعی
که در تکیه داشته از قبیل کتابخانه و اسبابهای دیگر همه را فروخته و
مخارج فرنگیها نموده و خود عطاء الله نیز نکبت او را گرفته مثل افلیج و
تشنج با خوشیها گرفته حالا با وجودیکه سنی ندارد مثل آدمهای پیر
هفتاد ساله بنظر می آید و نمیتواند راه برود، و چون تکیه موقوفات
و مستغلات بسیار دارد تا زیاده از صد نفر درویش در آن تکیه مقیمند
که شام و نهار و قهوه و چای و لباس از آن تکیه با آنها میرسد و با زهفته
دو روز را که جمعه و سه شنبه باشد سماع مینمایند و مردم از اهل اسلام

ذکر تکایای اسلامبول و شرح حال مشایخ و فقرا و ذکر صوفیه

دوره

و فرنگی در آن تکیه برای استماع ذکر و مشاهده وضع رقص و سماع جمع
میشوند و بعد از سماع عطاء الله افندی از سماع که فارغ شد در کریاس
منزل خود نشسته جمع کثیری از زنان و اطفال اعیان و اشراف و فقرا حاضر
شده هر کدام را عطاء الله افندی دعا میخواند و دعا میدهد و ناخوشها
و مریضها نیز همه دعا میگیرند و هر کس بقدر همت و قدرت خود پول و
شیرینی برای شیخ نیاز میدهند و این هیات در هر جمعه بعد از سماع
بوقوع میرسد، و نیز سایر تکایائیکه در اسلامبول هست مردم
برای استشفا و طلب دعای خیر از فقرا و شیخ تکیه دعاها میگیرند و نیازها
میدهند و بسیار بفقرا ارادت و اعتقاد دارند، جمیع این طریقه
و تکایا که نام برده شد تماما در شهر اسلامبول است مگر تکیه بکتاشیها
که در خارج شهر و در بیرون دروازه است چرا که عثمانیها بکتاشیها را
شیعه و رافضی میدانند و کمتر بخود راه میدهند ولی بقدر صد
هزار نفر متجاوز از مردم خاص و عام و پاشایان اعتقاد و ارادت بسلسله
علیه بکتاشی دارند و طایفه ارناود که مردمان شجاع و دلیرند تماما
معتقد بسلسله بکتاشیند و سلسله بکتاشیها مردم سنی و غیر طریقه خود را
باطاق ذکر خود راه نمیدهند چرا که در سایر تکایا لوحه ها و نوشتها باسم
خلفا بسیار است و در تکیه بکتاشیها بجز اسم مبارک ائمه اطهار دیگر
اسمی نیست، مساجد بزرگ شهر اسلامبول چند عدد است یکی مسجد
ایاصوفیه است که در اول کلیسا بوده و در زمان افتتاح سلطان محمد فاتح
اسلامبول آن کلیسا را مسجد ساخته و حالا مدت چهارصد سال است
بل متجاوز که مسجد است و در آنجا نماز میگذارند و چنان عمارت و بنائی در
جمیع دنیا ساخته نشده که شرح توان داد بنائی و بزرگی آن مسجد و ستونهای
سنگ سماق و حجاری آن مسجد در جائی دیگر نیست، مسجد دیگر جامع

سلطان سلیمان است که بعضی از جامع زاهد و قشنگتر از جامع ایا
صوفی میدانند خیلی بزرگ و عالی است چهار ستون بسیار بزرگ در
میان مسجد بکار برده اند که در جای دیگر دیده نشده توی حیاط مسجد
که مسقف و مفروش است نود قدم است که شصت ذرع باشد و طاق
او بسیار بلند است و چند هزار قندیل و چراغ دارند هر شب روشن میشود

روز پنجشنبه بیست و چهارم ماه جمادی الثانیه سنه ۱۳۰۵

دو ساعت بغروب مانده از سفارت سنیه دولت علیه ایران با جناب مؤید الملک
و حاجی میرزا حسنخان از جناب معین الملک و اتباع سفارت وداع نموده و جمعی
از تجار ایرانی که در آن روز اتفاقا برای امر مخصوصی بسفارت آمده بودند از آن
جمله حاجی محمد حسن شیرازی و حاجی میرزا آقا پسر حاجی میرجعفر آقای تبریزی و آقا
میرزا علی اکبر برادرزاده حاجی سید محمود اصفهانی با جمعی دیگر از آنها خدا
حافظ نموده جناب معین الملک و جناب مؤید الملک در کالسکه نشسته تا به
اسکله مشهور به بشکطاش اسکله‌سی مشایعت آمده جناب معین الملک دم اسکله از
کالسکه پیاده شده با کمال التفات و ادب و مهربانی وداع و روبوسیها
نموده با میرزا جعفرخان مستشار سفارت مراجعت نمودند ولی سایر اتباع
سفارت که میرزا صادق خان پسر میرزا جوادخان و میرزا اسدالله خان و
میرزا فرج الله خان و آوانوس خان و حاجی محمد محسن آقای تاجر و حاجی محمد خان
و آقا حسینعلی و آقا محمد طاهر مدیر روزنامه اختر و جناب صاحب قلم و آقا عبد
الحسین تاجر و آقا عباسعلی صاحب کازرونی و آقا شیخ محمد یزدی و درویش حسین
قزوینی تماما بقایقها نشسته بکشتی آمدند و بقدر نیم ساعت در کشتی توقف
نمودند و جناب معین الملک قایق سرخفته مخصوص خود را حاضر نموده
جناب مؤید الملک و حاجی میرزا حسنخان و حقیر و علیقلیخان در آن قایق
نشسته بکشتی وارد شدیم و با فرد افرد از احباب و دوستان مذکور وداع

نموده

نموده و با کمال میل و محبت و مهربانی روبوسی همدیگر را بوسیده مخصوصا با
میرزا صادق خان پسر میرزا جوادخان وصیتها و مکالمها نموده همه مراجعت
باسلامبول نموده اند این واپور از کمپانی مخصوص نمسه است واپور بسیار
منظم تمیز خوبی است جمعیت زن و مرد مسافر در واپور بسیار است بعضی
مسلم بعضی ارامنه و روم و فرنگی و یهود و یکزن خواننده فرنگی که از اهل
فرانسه است و طفل کوچک دو ساله با خود دارد با زن خدمتکار در نمره اول
واپور منزل دارد و جناب مؤید الملک در نمره اول منزل نموده و سرکار حاجی
میرزا حسنخان و حقیر و علیقلیخان و میرزا آقاخان کرمانی در نمره دوم یک
ساعت بغروب مانده واپور از بغاز اسلامبول حرکت نموده با وجود یکه هوا
بسیار گرد بود و باد شدید می آمد بحمد الله تعالی کشتی بکمال آرامی و بی تلاطم
حرکت میکند ولی چون چهار ماه بود در واپور ننشسته بودم این شب اول
قدری حالت منقلب شده و حالت تهوع هم رسیده نتوانستم بنشینم و شام
و غذا نیز صرف نشد همه شب را تا بصبح در نمره خوابیده بودم و هم منزلهای
نمره ما چند نفر زن و مرد یهود بودند و دو سه نفر عیسوی و دو سه نفر زن
و مرد مسلمان باری بحمد الله تعالی واپور بسلامت از دریای مارماره گذشته
اول صبح باسکله گلی پلی که سمت رومیلی و خاک اروپ است رسیده بقدر
نیم ساعت واپور مکث نموده لنگر انداخته کاغذ پست را رسانیده بعضی اشخاص
از واپور بیرون رفته بعضی داخل واپور شده واپور حرکت کرد و بعد از ساعتی
باسکله چناق قلعه‌سی رسیده که از خاک آسیا و اناطولی حساب میشود و آنجا
نیز قلعه سلطانی میگویند باستیانها و محکمه‌ها و سنگرها و توپها در دو طرف
بغاز چناق قلعه‌سی ترتیب داده چون فاصله بحر مارماره و بحر ابیض بغاز نسبت
بقدر ده فرسنگ طول و نیم فرسنگ و بعضی جاها یکفرسنگ عرض و هر واپوری که از بحر
ابیض میخواهد داخل این بغاز شده که بدریای مرمره و اسلامبول و بحر اسود

برود در مقابل قلعهٔ سلطانی لابد باید بایستد و تذکرهٔ اذن دخول با و داده
داخل بغاز بشود و الا بی اذن هیچ جهر کشتی نمیتواند داخل بغاز بشود
در قلعهٔ سلطانی سرباز خانهٔ معتبر و توپخانه و خسته خانه از جانب دولت
عثمانی ساخته اند باری یکساعت از روز گذشته واپور از قلعهٔ سلطانی
حرکت نموده وقت ظهر بجزیرهٔ بقچه رسیده که بزبان ترکی بقچه اده سی میگویند
اده بزبان ترکی جزیره را میگویند جزیرهٔ بقچه جای بسیار خوبیست آبادی بسیار
دارد و آسیابهای بادی نیز در اطراف شهرهای اسکله ساخته بودند که همه
در حرکت بود قدری واپور در اینجا توقف نموده قدری بار داده و بار گرفته
و بعضی مردم و مسافر از واپور خارج و داخل شده واپور حرکت کرده وقت
غروب بجزیرهٔ مدللی رسیده چون واپور بعد شش ساعت در اینجا
توقف مینمود برای گردش و تماشای شهر و اسکلهٔ جزیرهٔ مدللی قایق گرفته
جناب مؤید الملک و میرزا حسنخان و آقا میرزا آقاخان و علیقلیخان و محمد شفیع
آدم میرزا حسنخان سوار قایق شده باسکلهٔ شهر مدللی وارد شدیم چون
جناب فخری بیک که سابقاً در ایران از جانب دولت عثمانی سفیر کبیر بود
اکنون در جزیرهٔ مدللی حاکم و متصرفست و از جهة سابقهٔ آشنائی حقیر
با ایشان میل نمودم که ایشان را ملاقات نمایم در دم اسکله احوال منزل
ایشان را جویا شده شخص ارمنی که رئیس پلیس شهر بود اطلاع یافته بفخری
بیک خبر داده جناب مؤید الملک و حاجی میرزا حسنخان و میرزا آقاخان و حقیر
باتفاق رفتیم منزل فخری بیک منزل او بقدر پانصد قدم از لب دریا دور بود
خانهٔ حکومتی ولی بسیار محقر و مختصر ملتفت فوقانی نشسته بود او را ملاقات
نموده از ملاقات همگی اظهار بشاشت و خورسندی نموده پسر او که علیخان
نام دارد و تولد او در شمیران طهران است و حالا سن او هشت سال میشود
او را خبر کرده وامد و دست میرزا بوسیده طفل شیرینی است فخری بیک

با او بزبان فرانسه تکلم مینمود و والدهٔ او که زبان فارسی را در ایران تحصیل
نموده است بزبان فارسی با او تکلم مینماید زبان رومی و ارمنی نیز میداند
زبان ترکی هم که زبان خود اوست که حالا این طفل هشت ساله را او دانای
هشت زبان است فخری بیک مدت هفت سال در ایران بسفارت کبری
مأمور بوده و از ایران که معزول شده و باسلامبول آمده او را مستشار وزارت
خارجهٔ اسلامبول نمودند و چندی که دارای این شغل بود خیلی بطور رشادت
و جسارت حرکت میکرد و حالا چند مدتی است که او را حاکم و متصرف کل
جزیرهٔ مدللی نموده اند و الحق از قراریکه میگویند بسیار اسباب آبادی و تعمیر
این جزیره شده است در جمیع قصبه و دهات این جزیره راههای شوسهٔ بسیار
خوب ساخته و نیز اسکلهٔ نزدیک که حاکم نشین است کنار دریا را تماماً با سنگهای
تراشیده خیابانها و کوچه های خوب ساخته و راهها و کوچه ها را پاک و
پاکیزه و تمیز نموده است و گمرکخانه و انبارها و جاهای بسیار خوب در
کنار اسکلهٔ شهر ساخته است باری بزرگی جزیرهٔ مدللی یعنی اطراف
و دور تا دور جزیره بقدر بیست و چهار ساعت بحرکت واپور است و جمعیت
و اهالی این جزیره صد و بیست هزار نفوس است که صد هزار از آن عیسوی
مذهبند و بیست هزار از آن اهل اسلام و قلیلی یهود و اشجار زیتون در کوهها
و صحراهای مدللی بسیار است که تمام آن زیتون را روغن گرفته بفرنگستان
میبرند که مبلغ ۲۰ هزار لیرهٔ عثمانی گمرک روغن زیتون آنجاست ۱۵۰ هزار
لیره مالیات تمام جزیرهٔ مدللی میشود جزیرهٔ مدللی از جزیرهٔ خیو آبادتر
و معمورتر است حالا بعد از جزیرهٔ کریت دولت عثمانی جزیرهٔ آبادتر و بزرگتر
از جزیرهٔ مدللی ندارد و در این جزیره اسبهای بسیار کوچک دیده میشود که
بقدر کرهٔ الاغ کوچک و بسیار خوشگل و خوش ترکیب و نیز در جزیرهٔ مدللی
اشجار و زراعت زهر قبیل خوب میشود و هوای آنجا نسبت باسلامبول بهتر است

ذکر جزیرهٔ مدللی و ملاقات فخری بیک

باری بعد در ربع ساعت در منزل فخری بیک توقف نموده فخری بیک صندل
مخصوص خود را حاضر نموده با همراهان در صندل نشسته بواپور آمدیم و قدری
لوروپیا زود غال از بازار خریده محمد شفیع آدم حاجی میرزا حسینخان بکشتی
آورده چنان لوری با مزه و خوب که ببعضی مشتبه شده بود که سرشیر باکره است
باری نصف شب لنگر واپور را کشیده حرکت نموده از جزیره مدللی تا بازمیر
شش ساعت با واپور راه است واپور خیلی باهستگی حرکت نموده اول طلوع
آفتاب واپور وارد لیجان و نزدیک شهر ازمیر رسیده و چون کمپانی فرانسه
مخصوص قدری از دریای کنار اسکله را دیوار سنگی کشیده که از دریا راهی برای
آنجا قرار داده که کشتیهای بزرگ از دریا آمده داخل آن محوطه میشوند
که در وقت تموج دریا از تلاطم کشتیها محفوظ باشند و کمپانی برای ساختن
این حوض متصل بدریا بقدر ٥٠٠ هزار لیرۀ عثمانی خرج نموده و حالا هر
کشتی که داخل آن حوض میشود حق دخول خود را داده وارد میشود و دو
سال دیگر شخص کمپانی مبلغ پانصد هزار لیرۀ که خرج نموده با منفعت
و حق زحمت خود برداشته این محل با مداخل آن حق دولت عثمانی خواهد
شد، و لیجان و خلیج ازمیر بقدر چهار فرسخ طول و عرض او میشود که از
دریا خارج شده و شکل هلالی بهم رسانیده و در حقیقت اطراف این
خلیج تماما آباد است و خانها و باغها و بستانها ساخته اند، باری
چون اوانوس خان که حالا ژنرال قونسول و مامور قونسولخانۀ اسلامبول است
و اصلا از اهل ازمیر است و پسر یعقوب بیک ارمنی است که سابقا یعقوب بیک
در ازمیر قونسول بوده و حالا نیز قونسولخانۀ ازمیر در اختیار اوانوس
خانست که از جانب خود حاجی میرزا مهدی نامی را در ازمیر بجای خود نایب
گذارده و حاجی میرزا مهدی چند روزی است بناخوشی استسقاء و تشنج
مبتلا شده است، باری اوانوس خان از اسلامبول حرکت جناب مؤتمن

الملکرا

الملک را با ازمیر بمترجم خود تلگراف نموده اول صبح که واپور وارد ازمیر
شد دو نفر مترجم که یکی دیگران و دیگری ادنین که با یک نفر فراش در قایق
مخصوص نشسته و بیدق شیر و خورشید نشان ایران زده وارد واپور شدند
جناب مؤتمن الملک و حاجی میرزا حسینخان و حقیر و میرزا آقاخان و علیقلیخان
تماما از واپور بیرون آمده در آن قایق نشسته باسکله وارد شدیم و در کالسکه
نشسته بقونسولخانه رفته قدری توقف نموده صرف چای و قهوه کرده
همشیرۀ اوانوس خان آمده پذیرائی نموده از آنجا بخانۀ دیگران رفته قدری
در خانه او نشسته شیرینی و قهوه صرف شد کمال مهربانی نموده از آنجا
بخانۀ ادنین مترجم رفته قدری در خانۀ او نشسته والدۀ پیری داشت باز
همشیره در مجلس آمده باز قهوه و شیرینی صرف شده از آنجا برخواسته به
کالسکه نشسته بشهر و اطراف شهر گردش کرده الحق وضع شهر ازمیر خیلی
خوب و با ترتیب و کوچهای تمیز و سنگ فرشهای مرغوب و خانهای
عالی و در ازمیر مخصوصا در هر خانه ابتدا یک دالانی برای خانههاشان
قرار داده اند که خیلی با صفا و سلیقه است اولا در خانه را از شبکۀ آهن
ساخته اند و همه را از شیشۀ الوان ترتیب داده اند و زمین دالان بقدر
چهار پله از زمین کوچه بلندتر است و دالانها بتفاوت بعضی سه ذرع و بعضی
دو ذرع و بعضی بیشتر و کمتر عرض دارد و طول دالان نیز بتفاوت است
هر کسی بقدر وسع خود دالان خانۀ خود را وسیع و طولانی و بزرگ قرار
داده است و فرش دالان از مرمر سفید صیقلی است و میزها و صندلیها
در دالان گذارده اند و عقب دالان مقابل در بخانه حیاط خانه نمایانست
درخت نارنج و پرتقال و لیمو در مقابل در نشانیده اند که سبزۀ درختها
از دالان و در خانه نمایانست و دو سمت دالان اطاق نشیمن است و
خانهها دو مرتبه و سه مرتبه است و همه خانهها را از سنگ و آجر میسازند

[illegible marginal note]

باری وضع الان خانه‌های ازمیر در هیچ شهری و ولایتی نیست مخصوص
خود آنجاست اما کوچه‌های شهر ازمیر همه پاک و پاکیزه و بسیار تمیز است
مخصوصاً حالا که کوچه و خیابان جلو دریا را طوری خوب و پاکیزه ساخته‌اند
که بهترین جاهای با صفای ازمیر است و عمارتها و قهوه خانه و هوتل و تیاترها
و دکاکین بسیار خوب در کنار دریا ساخته‌اند و زمین خیابان جلو عمارتهای
کنار دریا به قدر بیست ذرع و سی ذرع عرض متجاوز است که خط راه آهن برای
شمندفر و ترموا هر دو هست و ترموا که هم ساعت در حرکت است و در ازمیر
دو خط راه آهن برای شمندفر است یکی به شهر آیدین میرود و دیگری به شهر
تالوسا که هر کدام سه ساعت راه شمندفر است ؛ و در ازمیر اجناس و ارزاق
از هر جا ارزان‌تر و وافرتر است و هر نوع مردم و کسبه در ازمیر کسب و تجارت
دارند چرا که کشتیهای بزرگ از جمیع ولایات فرنگستان به ازمیر برای داد و
ستد و تجارت می‌آید و راه آهن و شمندفر نیز دارد و شتر و قاطر و الاغ
نیز در کار است و شخص با هر نوع میتواند در ازمیر گذران نماید و هوای
ازمیر نسبت به اسلامبول خیلی ملایم‌تر و بهتر است و مرکبات بسیار یافت
میشود و درخت انجیر به قدری در ازمیر و اطراف ازمیر فراوان است که انجیر
خشک ازمیر به جمیع مملکت فرنگستان میرود هر نوع جعبه‌ها و قوطیها ساخته
و انجیرها را با کمال سلیقه در قوطیها چیده به ولایات میبرند و انجیر ازمیر
خیلی درشت و شیرین و بزرگ میشود که انجیر خشک ازمیر از انجیرهای
تازه هر جا بزرگتر است و جمعیت ازمیر دویست هزار نفر است که صد و پنجاه
هزار آن عیسوی مذهب‌اند و پنجاه هزار آن اهل اسلام و عیسویان رومی
و ارمنی و گرک و قدری فرنگی‌اند و نیز نان و گوشت و ماست و پنیر و سایر
اطعمه در ازمیر بسیار وفور دارد و مردمانش صاحب حسن و خوش صورت‌اند
و مساجد و مدارس متعدد بسیار خوب نیز دارد ؛ باری وقت غروب آفتاب

وضع خانه‌ها و شهر ازمیر

روز پنجشنبه

از ازمیر واپور حرکت کرده شب را به جزیره سغز رسیدیم قدری در آنجا واپور
مکث نموده از آنجا حرکت کرده دریا منقلب شده و حال ما را منقلب نموده
و جمیع اهل واپور به حالت قی صداها و ناله‌ها میکردند که کسی کسی را نمی‌شناخت
و هر کسی خود را گم کرده و به حال خود مشغول بود ؛ حقیر خیلی حالم پریشان
شد و قی بسیار نمودم ؛ روز یکشنبه وقت عصر واپور به جزیره لارس رسیده در
آنجا به قدر دو ساعت مکث نموده قدری بار داده و بار گرفت جزیره لارس
نیز آبادی بسیار دارد و اهالی آنجا تماماً عیسویند خانه‌های آنجا را طبقه به طبقه
بر روی هم ساخته‌اند و جلو خانه‌های خود را سفید کرده‌اند و خانه‌ها بیشتر
سه طبقه و چهار طبقه است و درخت زیتون نیز در این جزیره بسیار ؛ باری
واپور وقت غروب از آنجا حرکت کرد شب را ساعت چهار به جزیره رادوس رسیده
در آنجا نیز به قدر دو ساعت توقف نموده بعضی اشخاص که در واپور بودند در
رادوس پیاده شده واپور حرکت نموده ؛ روز دوشنبه و شب سه‌شنبه را دریا تا
منتهای انقلاب را بهم رسانید که حالتهای همه منقلب و پریشان شده با زوقها
و ناله‌ها کرده آن روز و شب را کسی قوه برخاستن و نشستن و راه رفتن نداشت
همه را در غرفه واپور خوابیده بودم و شب سه‌شنبه را به طوری حالت حقیر منقلب
شده که نتوانستم بخوابم و نتوانستم راه بروم و نه غذا خوردیم تمام را به حال افتاده
بودم تا صبح سه‌شنبه که هوا بحمدالله تعالی آرام گرفت و دریا از انقلاب افتاد
و شهر اسکندریه از دور نمایان شد و دلها اطمینان بهم رسانید و خواطرها جمع
شد و جسدهای مرده که در واپور از شدت انقلاب و تلاطم از حس و حرکت
افتاده بود زنده شدند و برخاستند و بحمدالله تعالی هوا صاف شد و آسمان
نمایان شد و اسکندریه از دور پیدا گشت و مردمی که در واپور بودند همه به جنبش
آمده همه به حالت شعف و سرور آمدند ؛ باری کم کم واپور تا نزدیک ظهر

وارد لیمان اسکندریه شد، چون هر واپوری که وارد اسکندریه میشود لابد
باید یک قلاووز مخصوص از اسکندریه بیاید و راه نمائی واپور نماید که واپور
داخل لیمان شود و این منصب قلاووزی مخصوص یک طایفه است در اسکندریه
که کسی دیگر نمیتوانند راهنمائی کند چرا که محمد علی پاشای خدیو سابق مصر تقدیر
ربع فرسخ کنار دریا را بطور مارپیچ سنگهای بخته کرده زیر آب نمایان نیست
و اگر کسی نداند و راه را بقاعده نیاید کشتی در حرکت بسنگ خورده لابد می‌شکند
در اینصورت بی اذن و بی راه نمائی قلاووز اسکندریه هیچ واپوری نمیتوانند
داخل اسکندریه بشود، باری چون در ازمیر تلگراف بحاجی عبد الغفار تاجر
تبریزی زده بودیم که روز سه شنبه وارد اسکندریه میشویم حاجی عبد الغفار
و حسن بیک نایب قونسول اسکندریه با بعضی تجار ایرانی که ساکن اسکندریه
میباشند بمجرد ورود واپور باسکله وارد واپور شدند و همراه دیدن نموده از
واپور پیاده شده در قایق نشسته از آب بحمد الله تعالی بسلامت بیرون آمدیم
و در کنار اسکله نشسته بشهر اسکندریه وارد شده بخانه حاجی محمد اسکندریه که
منزل معین نموده بودند وارد شدیم و تجار ایرانی تا آنخانه همراه آمده دیدن
جناب مؤید الملک را نمودند و حاجی عبد الغفار آب گوشت ایرانی طبخ نموده
با ماست و نان خوب حاضر نموده صرف نمودیم، حرکت از اسلامبول تا باسکندریه
پنج شب و چهار روز و نیم طول کشیده که شب جمعه از اسلامبول حرکت کرده
روز سه شنبه سلخ ماه جمادی الثانی ۱۳۰۵ وقت ظهر وارد اسکندریه شدیم
چون همان روز ورود باسکندریه عثمان پاشا حافظ شهر یعنی حاکم شهر اسکندریه
دختر حسین پاشای اسکندریه را برای پسر خود میگرفت و تدارکات و ضیافت
ملوکانه و جشن مفصل ترتیب داده و محمد حسن بیک را که از جانب دولت
علیه ایران در اسکندریه قونسول است دعوت نموده بودند محمد حسن بیک
اظهار نموده بودند که چون جناب مؤید الملک با جمعی از اسلامبول تشریف آورده اند

من لابد باید برای پذیرائی ایشان در نزد ایشان باشم در این بین از جانب
عثمان پاشا پدر داماد و حسین پاشا پدر عروس دو نفر آدم معقول و صاحب
منصب با رقعه های دعوت نامه آمدند و با کمال ادب و احترام و تمنا جناب مؤید
الملک و حاجی میرزا حسنخان و حقیر و میرزا آقاخان را دعوت بمجلس ضیافت عروسی
نموده جناب مؤید الملک تشریف نبردند و چون حقیر خواستم وضع سور و
عروسی و عیش و عشرت بزرگان اعراب و اهل اسکندریه را ببینم و تماشا کنم
دعوت ایشانرا قبول نمودم، باری یکساعت بغروب مانده حقیر باتفاق حاجی
میرزا حسنخان و میرزا آقاخان و حاجی عبد الغفار و محمد حسن بیک قونسول و
حاجی محمد ایرانی رفتیم بخانه عروسی در ابتدای کوچه جمع کثیری ایستاده بودند و
سرباز و ضبطیه و پلیس بسیار در کنار کوچه ایستاده بودند و چند نفر برای بلدیت
واردین در سر راه ایستاده بودند بمجرد ورود ما ها دو نفر در جلو راه افتاده راه
نمائی نموده از یک کوچه وسیعی گذرانیده که تمام آن کوچه پر از صندلیها و نیمکتها
و کرسیها و مردم بر روی آنها نشسته بودند از آنها عبور نموده در ایوان جمعیت
کرسی حاضر بود تکلیف نمودند که در آن کرسی بنشینید بعد از چند دقیقه نشستن
و قهوه خوردن بخوردن شام احضار نمودند از آنجا برخواسته بحیاط خانه وارد
شدیم و بعد دست افتابه لگن در آنجا گذارده بودند و چند نفر ایستاده و
حوله های پاک و تازه در سر دست خود گرفته هر کس دست خود را شسته حوله
بدست گرفته وارد حیاط و خانه دیگر شدیم در آن حیاط بقدر صد میز گذارده
و روی هر میزی مجموعه بسیار بزرگی و دور هر میزی هشت عدد صندلی گذارده
مهماندارها یکی از میزها را تکلیف نموده با همراهان در روی صندلیها در دور
میز نشستیم در میز نانها و قاشقها باطراف مجموعه گذارده و ظرفی از آب گوشت
مرغ در وسط مجموعه گذارده که یک مرغ در آن کاسه آب گوشت گذارده بودند
هر کس با قاشق قدری از آب گوشت خورده آن کاسه را برداشتند بعد از آن یک

قاب بسیار بزرگی در میان مجموعه گذاردند که یک بره بریان کرده افروخته
پخته ماکول در آن قاب بود هر یک قدری از گوشت بره خورده باز آن قاب را
برداشته ظرفی دیگر از دلمه آنکنار در مجموعه گذارده از آن ظرف دلمه قدری
خورده باز برداشته ظرفی که از کباب بود گذاردند باز ظرفی دیگر از حلویات
گذارده باز قدری از آن غذا صرف شده ظرفی دیگر از گوشت پخته که هم را بریان
و افروخته کرده بودند در مجموعه گذارده بعد از آن ظرفی بزرگ از حلوا و شیرینی
آوردند بعد از خوردن شیرینی آخر از همه یک ظرفی از پلو عربی آوردند که آن پلو را
در ظرف سفالی که پخته بودند در مجلس آوردند بعضی ظرف کوچکی برای هر مجموعه علیحده
علیحده گذارده بودند شماره ظرف غذاها در هر مجموعه بیست ظرف متجاوز بود و غذای
ظروف هر مجموعه خوراک پنجاه نفر متجاوز بود و همه غذاها ماکول و تمیز و پاکیزه و
باسلیقه بود دو نفر از یهودیهای معتبر اهل اسکندریه در آن شب دعوت
داشتند و اتفاقاً آن بیچاره ها آن شب در سر میز با ما نشسته بودند و چون
طایفه یهود گوشت ذبیحه غیر ملت خود را نمیخورند در سر میز و مجموعه ابداً
دست بغذا نزدند؛ باری بعد از غذا خوردن باز دستها را شسته در مرتبه
فوقانی عمارت در بالاخانه نشسته عثمان پاشا پدر داماد برای پذیرائی
آمده قدری با ماها صحبت داشت آدم باهوش و باجوهره بنظر آمد از قراری
که خود او میگفت در خدمت مرحوم سنگلاخ قدری زبان فارسی خوانده
و فارسی را میفهمید و میدانست ولی کمتر تکلم میکرد؛ باری از یکساعت
بغروب مانده تا چهار ساعت از شب گذشته مسافرین را میهمانداری مینمودند
و مردم را غذا میدادند معلوم شد که در آن شب مردم شهر را از هر طبقه دعوت
نموده بودند که عدد تمام آنها شش هزار و هفتصد نفر میهمان که در شبی دو
هزار و دویست نفر متجاوز مردم بغیر از سرباز و پلیس و خدمتکار و سقا و
قهوه چی و پیشخدمت شام و نهار صرف مینمودند؛ باری بعد از صرف

شام از آنجا حرکت کرده قدری در میدان منشیه اسکندریه که بهترین
جاها و باصفاترین مکانهای شهر اسکندریه است و چراغها و شیشه ها
در میان و اطراف میدان همه شب روشن است و دکانها و مغازه ها و هتلها
و خانه های بسیار عالی در اطراف آن میدان ساخته اند در آن میدان حرکت
کرده و از آنجا بمغازه حاجی محمد یزدی که از تجار ایرانی و مرد معتبر درست
کار است و در سفر سابق با او آشنا شده بودم در مغازه و حجره او رفته قدری
نشستیم مغازه بسیار باصفا و الحق خیلی باصفا و خوش وضع مغازه را نگاه
دارند مثل مغازه های فرنگستان اسباب و اجناس دکان را چیده و ترتیب داده اند
باری بعد از گردش و حرکت در میدان باز با سرکار حاجی میرزا حسنخان و میرزا آقا
خان و محمد حسن بیک قونسول و حاجی محمد ایرانی بخانه عروس وارد شدیم وضع
جشن عروسی در آن شب اینست که برای ازدحام و جمعیت مردم حسین پاشای
پدر عروس کوچه درخانه خود را مزین نموده دو طرف کوچه را بفاصله پنج ذرع طول
چادر زده بودند و با پارچه چادر را از خانه یعنی توردی در خانه بودند که هر خانه
و توری از رنگ قرمز و سفید و آبی بود و بیدقهای سرخ و سبز و رنگارنگ
بدر و دیوارها آویخته بودند و چلچراغها و فانوسهای بلور بسیار در سقف کوچه
و در زیر چادرها آویزان کرده بودند و یک سمت راه کوچه را مسدود نموده که کسی
عبور نتواند که هر کس از یک سمت داخل شود و زمین کوچه را نیمکتها و کرسیها
و صندلیها گذارده و جمعیت کثیری بر روی آنها نشسته بودند و نیز در حیاط خانه
همچنین صندلیها و نیمکتها گذارده بودند و در یکسمت کوچه تختی بسته بودند
خیلی مرتفع و جمعی از نوازندگان تار و عود و سنطور و نای و دف مینواختند
و دو سه نفر خواننده که بلحن عرب استاد عصر خود بودند میخواندند و با ساز هم ساز
بودند و هر کدام از آن خواننده ها بیمثل و نظیر بودند مخصوصاً یکنفر خواننده که
نام او را عبده میگفتند و در خوانندگی وحید عصر خود بود در آن چند شب عروسی

اورا از مصر دعوت نموده و از برای او پدر داماد انگشتر الماس که قیمت
آن یکصد لیرای مصری که چهار صد تومان ایران باشد حاضر کرده بود
و عبده جوانیست سیاه چرده بسن سی سال ولی بسیار خوش صوت و در
علم موسیقی استاد و حالا در مصر و اسکندریه در نزد خواص و عوام محترم
و معروف است و وضع خواندن او چنان بود که هر گاه میخواست بنا بخواندن
کند و شعری بیان نماید و صدائی بلند کند از جمیع مردم صدای آه آه بلند میشد
که نمیگذاردند شعر را با نتها برساند و تمام کند معلوم شد که وضع خواندن
اعراب چنانست که خواننده تا بخواهد بنای خواندن بگذارد خواطرخواهان
و دوستان او از برای تشویق و تمجید او باین عبارت اظهار بشاشت و خوشحالی
خود را بگفتن آه آه اظهار مینمایند و نمیگذارند که خواننده مطلب و شعر را
باخر برساند ولی معلوم بود که عبده صوت بخاری را خیلی خوب میخواند ¦ و نیز
یک جوان دیگری در زمرهٔ آن خواننده‌ها بود و نام او یوسف بود که صوت
بسیار خوبی داشت که حقیر صوت او را ترجیح بصوت عبده دادم ¦ باری آن
شب را برای تماشا و سیاحت و دیدن وضع عروسی و عیش و عشرت بزرگان
اسکندریه تا ساعت هفت از شب گذشته در منزل عشرتگاه و عروسیخانه
ماندیم و حقیر از وضع مهمانداری و مهمان نوازی و ضیافت آنها بسیار خوشم
آمد و وضع آزادی و معقولیت آن مجلس بکمال خوبی بود و پدر داماد و پدر
عروس با وجود یکه دولتی و پاشائی داشتند و از بزرگان و حاکم شهر بودند
با مردم مثل مردم حرکت مینمودند و ابدا تکبر و نخوت و خودپسندی نداشتند
و هر کسی را از خاص و عام پذیرائی و محبت و احترام میکردند و پدر داماد
و عروس در یکجای مخصوص نمینشستند همه را میان جمعیت در گردش و
حرکت بودند و مشغول پذیرائی و تعارف و خصوصیت با مردم بودند ¦
باری شب سیم عروسی چهار ساعت از شب گذشته داماد را از خانه

کیفیت عروسی و داماد در اسکندریه

خود بخانهٔ عروس ببرند چرا که پدر عروس خانهٔ بسیار بزرگ عالی
مخصوصا برای دختر خود ساخته بود و در آنجا اسباب عیش و عروسی گسترده
بود یکصد نفر لاله‌ها بدست گرفته همه را شمع زده و روشن نموده و
نیز مشعلها روشن کرده و چهار چار بزرگ که هر کدام هشت شاخه چراغ
داشت بدست گرفته یک دسته سرباز موزیکانچی و سازنده و خواننده‌ها
دسته بدسته بدر خانهٔ داماد حاضر شده داماد را با این تفصیل از خانهٔ
خود بیرون آورده و جمعی از بزرگان و اعیان همراه داماد حاضر بودند
این چراغها و مشعلها و چارها را در جلو داماد بقطار و نظام ترتیب داده
و گاهی موزیکان نواخته و گاهی سازنده‌ها ساز زده داماد را باطراف محله
خود کوچه بکوچه میگردانیدند و داماد جوان بسیار خوش شکلی بسن هجده
ساله صورتی سفید و تنی سمین داشت و خیلی با طنازی و رعنائی در
میان مردم راه میرفت و گاهی بجبین خود نظرها میکرد و التفاتها مینمود
و مردم از اطراف کوچه‌ها ایستاده بودند و خیلی میل داشتند که داماد را
ببینند و تماشا کنند و نیز داماد قابل ملاقات و تماشا بود و آثار نجابت و
بزرگی در رخسار او مشاهده میشد و صباحت منظر داشت و بینندگان را
از ملاقات او سرور و شعف حاصل میشد و شاباش و آفرینها بزبان عربی
مردم برای داماد میگفتند ¦ باری تا دو ساعت تمام داماد را در محله و
کوچه‌ها با مشعل و لاله و چراغ و موزیکان و سازهای دهنی گردانیدند تا
عاقبت داماد را بخانهٔ عروس وارد کردند و نیز از قراریکه تحقیق نمودم
وضع دست بدست دادن داماد و عروس همان سبک ایران و مشرق زمین است
یکروز در اسکندریه با سرکار میرزا حسنخان سوار درشکه شده بگردش
و تماشا رفته در کنار نهر محمودی عبور نموده که در آن کنار نهر بزرگان و اعیان
شهر اسکندریه و خدیو و فرنگیها باغات بسیار خوب ساخته‌اند از آنجمله

ذکر باغات اسکندریه

شخص عیسوی از اهل یونان که تبعه روس بود باغ بسیار خوبی در پهلوی شهر
محمودی ساخته داخل باغ شدیم خیابانهای بسیار باصفا و تمیز از هر سمت باغ
ترتیب داده و در کنار خیابانها مجسمها بطرز فرنگستان در موقعها گذارده و
حوضها و آبگیرها در جا بجای باغ ساخته و از هر قبیل اشجار میوه دار و بیمیوه
و درخت سایه دار و درختهای گل و عشقه‌های خوش رنگ زرد و سرخ بدیوارها
کشیده و اشجار مرکبات از هر قبیل قطعه بقطعه در آن باغ نشانیده و نیز میوه‌های
ایرانی از قبیل زرد آلو و گوجه و توت و سیب و هلو در آن باغ بعمل آورده
و انگورستان بسیار بزرگ ترتیب داده و عمارتها و کوشکها با نواع و اقسام در
آن باغ ساخته و درختهای هندوستانی نیز از هر قبیل در آن باغ آورده و از
هر قبیل وحوش و طیور در آن باغ نگاه داشته و در باغ را باز گذاشته و هر
نوع مردم داخل باغ شده مسلم و فرنگی زن و مرد داخل باغ شده و در هر
گوشه و خیابان باغ گردش نموده و کسی ابدا ممانعت نمی‌نمودند و خود صاحب
باغ پیرمرد و ریش سفید داشت و با مردم با کمال معقولیت حرکت میکرد و
دوستان و مردم را در باغ میگردانید و گردش میداد و مهربانی مینمود و نیز
دختری داشت بسن دوازده سال بسیار خوش شکل و خوش آب و رنگ و خوش
قد و اندام با خود او در هر جای باغ حرکت میکرد و دختر نیز با مردم مهربانی
و پذیرائی مینمود و زمین باغ و خیابانها بقدری پاک و تمیز بود که ما فوق آن
متصور نیست چنان آب پاشی و جاروب کرده بودند که ابدا کثافت و ناتمیزی
دیده نمیشد و ریگ بسیار تمیزی در خیابانها ریخته بودند که ابدا بپای پیادها
صدمه وارد نمی آمد و با وجود اینهمه مردم و تماشاچیها و حرکت در باغ گویا
ابدا کسی در این باغ راه نرفته و از درستی و معقولیت مردم ابدا در باغ صدا
و هیاهوی بلند نمیشد و هر کسی با دوست و رفیق خود حرکت میکرد و مستحفظین
باغ در خیابانها ایستاده مردم را راهنمائی در اطراف باغ مینمودند و هیچ

حرکت از اسکندریه به مصر و ورود به مصر

تماشا و خواهش از مردم نداشتند و صاحب باغ را در نزدیکی عمارت وسط باغ
ملاقات نمودم و هنگام بیرون آمدن از باغ نیز نزدیک در باغ ایستاده و
با مردم مهربانی مینمود بجناب حاجی میرزا حسنخان بسیار خوش آمد گفت و
ما هم نیز از باغ و وضع او بسیار تعریف و توصیف نمودیم و مخصوصا با او گفتم
که من شرح حالات و معقولیت و تماشای شما را و تعریف باغ شما را در سیاحت نامه
خود مینویسم خیلی اظهار ممنونیت نموده خواهش نمود که فردا قبل از ظهر بیائید
بخانه من که در آنجا باغچه‌ها و گلهای خوب و اسبابهای تمیز و چیزهای مرغوب
دارم تماشا کنید و کاغذ اسم خود را داد و تاکید در رفتن بخانه خود نمود چون
فردای آن روز روز حرکت از اسکندریه به مصر بود فرصت و مجال رفتن بخانه آن
شخص نشد | باری بعد از سه روز و سه شب توقف در اسکندریه روز جمعه قبل
از ظهر حرکت کرده بعضی از احباب مشایعت نمودند یعنی حاجی عبد الغفار
و حاجی محمد صاحب خانه و حاجی محمد یزدی تا باستاسیون راه آهن آمدند که
راه گرفتیم بحمد الله تعالی ببلامتی در راه آهن یعنی در کالسکه نشسته از اسکندریه
حرکت نموده کالسکه در چند استاسیون ایستاده و در هر استاسیون لحظه
میکوبید ایستاده آدم و بار و آدم خارج و داخل شده بعد از چهار ساعت وارد
مصر شدیم | چون حرکت جناب مؤید الملک را از اسکندریه محمد حسن بیک قونسول
اسکندریه و حاجی عبد الغفار بسرکار حاجی میرزا نجفقلیخان و حاجی محمد حسن
کازرونی خبر داده بودند در ورود مصر کالسکه راه آهن که ایستاد سرکار حاجی میرزا
نجفقلیخان قونسول جنرال و حاجی محمد حسن کازرونی و حاجی میرزا افضل تاجر
شیرازی و حاجی آقا بزرگ و حاجی میرزا رفیع و حاجی میرزا مهدی طبیب تبریزی
با جمعی دیگر از تجار ایرانی در سر راه آهن حاضر و منتظر ورود ما ها بودند از
کالسکه پیاده شده با همه روبوسیها نموده بکالسکه اسبی سوار شده با آن جمعیت
بقونسولخانه منزل حاجی میرزا نجفقلیخان رفتیم و نهار را در آنجا صرف نمودیم

حاجی میرزا نجفقلیخان را عزم جزم خیال و نیتشان این بود که جناب مؤید الملک
و همراهان را در قونسولخانه منزل بدهند و مدت توقف در مصر را مهمان نمایند
و از هر نوع تدارکات حاضر نموده بود تا از اطاق و منزل و تخت و لحاف و پشه‌بندها
حقیر که نیت حاجی میرزا نجفقلی را ملتفت شدم با ایشان گفتم که از برای تمام اسباب
مهمانداری موجود نیست و از برای شما زحمت دارد و از کار و شغل دولتی خود
باز میمانید بهتر آنست که راضی شوید که جناب مؤید الملک و همراهان باز بخانهٔ
حاجی محمدحسن منزل نمایند یعنی خیلی بر حاجی میرزا نجفقلیخان شاق و ناگوار
بود و بهتنا و نمی‌گنجید که بگذارد جناب مؤید الملک بجای دیگر منزل نمایند هر
قسم بود حقیر او را راضی نمودم و بعد از نهار بخانهٔ حاجی محمدحسن رفته منزل را در
آنجا قرار دادند ٬ تاریخ روز جمعه وقت عصر وارد خانهٔ حاجی محمدحسن شده
حمد و شکر خدا را بجای آوردیم که بعد از مدت شانزده ماه تمام دریاها و صحراها
و مملکتها را پیموده و عبور نموده باز بهمان جای اول مراجعت نمودیم همانطور
کسانیکه در سال قبل در اینخانه بودند بحمدالله سلامت بودند خود جناب حاجی
محمدحسن که وصف و تعریف و تمجید ایشان ببیان و تعریف نمیگنجد و پسر ایشان
آقا غلامحسین که ماشاءالله تبارک پارچهٔ محبت و صدق و صفا و مهربانی و خوش
رویی و آقا عبدالکریم که عموزادهٔ حاجی محمدحسن که سرشتهٔ ادب و مهربانی
و محبت است والحق بسیار خوب تربیت شده و سالها در هندوستان تجارت
داشته و حالا مدتیست که در مصر وکالت و محل تجارت مخصوص دارند تجارت
و معامله مینمایند و حاجی آقا که در حقیقت سرشتهٔ شرم و حیا و ادب است و خالهزادهٔ
حاجی محمدحسن میباشند و آقا عبدالجواد پسر کوچک حاجی محمدحسن که والده
او چرکس است بحمدالله سلامت او را دیدیم و آقا بشیر که جوانیست هجده
سال و حبشی و خواجه و معقول و خدمتکن و با ادب و محبوب دربار کفلاح
و از اهل مصر است بحمدالله تعالی همه را در اینخانه سلامت دیدیم و شکر خدا را بجا
آوردیم

در تعریف کسان و [illegible] حاجی محمدحسن

آوردیم ٬ تاریخ منزل را بسیار مزین نموده و سریرها و پشه‌بندها برای خوابیدن
هر یک قرار داده و نیز از برای حاجی میرزا حسنخان و آقا میرزا آقاخان اطاقی علیحده
و مخصوص ترتیب داده با سریر و پشه‌بند و هر روز و هر شب نهار و شامهای
خوب در خانه طبخ نموده و هر شب را بقدر ده نفر از تجار وعده گرفته در سر
سفره و میز شام میخوردند ٬ تاریخ روز دوشنبه را با حاجی میرزا حسنخان و
آقا میرزا آقاخان بحمام رفته که آن حمام را حمام شکریه میگویند آب آن
بسیار تاریک و ناپاکیزه و تمیز بود و روان بود ولی خدمتکارهای آن بسیار
بد و قطیفه‌های آن بسیار چرک و کثیف بود و حمام را نشسته بودند و خوب
نگاه نداشته بودند ٬ تاریخ روز سه‌شنبه هفتم ماه رجب اول صبح که تحویل
شمس ببرج حمل میشد حقیر صبح زود از منزل برخواسته رفتم بمقام و روضه
حضرت سیدنا الحسین و در آن روضهٔ مطهره ماندم تا تحویل سال شد
بعد از زیارت نماز خواندم و شکر و حمد خدا را بجای آوردم و همت از
بزرگان و اولیای خدا و ائمهٔ هدی خواستم و از روضهٔ مطهره بیرون
آمدم و در بیرون در اولخان خلیل حاجی مصطفای شیرازی که سالهاست
در مصر توقف دارد و شغل و کار او نویسندگی لوحه و قطعه است و بسیار
آدم خوبیست و طبع شعر نیز دارد قدری در نزد او نشسته فنجان چای
خورده شیرینی عید را در نزد او صرف کرده بمنزل آمدم چون جناب
حاجی محمدحسن برای برادرزادهٔ خود که در بغداد مرحوم شده بود عزادار
بودند و خود حاجی محمدحسن و کسان او هنوز لباس سیاه برای عزا پوشیده
بودند جناب مؤید الملک باصرار حاجی را با کسان ایشان از لباس عزا بیرون
آوردند ٬ تاریخ چون ورود جناب مؤید الملک را باسکندریه و مصر در
روزنامه‌های عربی و ترکی و فرانسه نوشته بودند و توفیق پاشای خدیو نیز
ورود ایشانرا میدانستند حاجی میرزا نجفقلیخان با جناب خدیو قرار ملاقات

جناب مؤید الملک را اراده براینکه روز سه شنبه دو ساعت قبل از ظهر جناب
مؤید الملک با حاجی میرزا نجفقلیخان در سرای عابدین که از عمارتهای بسیار
عالی دولتی است سرکار خدیو را ملاقات نمایند؛ باری سرکار خدیو کالسکه
مخصوص خود را که دو اسب کهر بسیار بزرگ بر او بسته بودند و دو کالسکه‌چی
مقطع با لباسهای مزین و دو شاطر با لباسهای زردوزی که در جلو کالسکه
برسم مصر میدوند حاضر شده و از قونسولخانه جناب مؤید الملک و حاجی میرزا
نجفقلیخان سوار بر کالسکه شده و شاطرها در جلو کالسکه بسبک عربی دو طرف
کالسکه میدویدند تا آنکه در میدان جلو عمارت خدیوی رسیدند جمعی از
سرباز مخصوصا بطور نظام ایستاده اول همه پیشفنگ سلام زدند و بعد از آن
یک دسته موزیکانچی در میدان جلو عمارت وا داشته بودند که هنگام پیاده
شدن جناب مؤید الملک از کالسکه موزیکانچی بنغمه ایرانی سلام با موزیکان
زدند و جناب مؤید الملک هنگام بالا رفتن در عمارت خدیوی سرکار خدیو تا
بیرون اطاق استقبال نموده بکمال مهربانی و پذیرائی نموده دست ایشان را گرفته
از اطاق مخصوص خود برده هر دو در روی یک نیمکت نشسته و حاجی میرزا نجفقلیخان
در صندلی علیحده و سرکار خدیو بسیار اظهار خوش آمد گفتند چند بیتی از اشعار
سعدی که از بوستان است خوانده با بعضی از شعرها که در گلستان شیخ است
و فرموده بود که من فارسی خوانده‌ام و میفهمم ولی نمیتوانم تکلم کنم؛ باری قهوه
خورده از منزل خدیو بیرون آمده با خدیو تا بیرون اطاق مشایعت نموده منتهای
ادب و احترام بعمل آورده جناب مؤید الملک و حاجی میرزا نجفقلیخان باز سوار بر
همان کالسکه شده بهمان ترتیب بقونسولخانه مراجعت نموده بمجرد ورود خبر
دادند که سرکار خدیو همین حالا بباز دید جناب مؤید الملک بقونسولخانه تشریف
می آورند؛ باری همان کالسکه را برده سرکار خدیو در آن نشسته با ذوالفقار پاشای
تشریفاتچی وارد قونسولخانه شدند جناب مؤید الملک و حاجی میرزا نجفقلیخان

ذکر ملاقات جناب مؤید الملک با خدیو مصر

بادن

تا بیرون در عمارت استقبال سرکار خدیو را نموده ایشان را از پله‌ها بالا آورده
وارد اطاق نموده و سرکار خدیو بقدر نیم ساعت در قونسولخانه توقف نموده
صحبت داشته و محبت نموده باز روز دوشنبه هفته بعد را از جناب مؤید الملک
وعده گرفته که نهار صرف نمایند؛ باری بعد از نیم ساعت توقف و اظهار مهربانی
و خوش آمد بجناب مؤید الملک سرکار خدیو برخاسته تشریف بردند باز جناب
مؤید الملک و حاجی میرزا نجفقلیخان تا بیرون در عمارت مشایعت نمودند
و بعد از آن با بعضی از آقایان تجار و احباب در قونسولخانه نهار صرف شده
جناب مؤید الملک بمنزل حاجی محمد حسن تشریف بردند؛ باری بعد از ظهر
برای دیدن عید جمعی از تجار و آقایان تبعه ایران در قونسولخانه جمع شده حاجی
میرزا نجفقلیخان لباس رسمی خود را پوشیده شمشیر بسته و نشانهای خود را
زده و نیز خانبابک که مترجم اول قونسولخانه است و عبود بیک و جرجی بیک
که مترجم دوم قونسولگری است این دو نفر نیز لباس رسمی پوشیده و نشان زده
و شمشیر بسته وارد اطاق شدند سرکار حاجی میرزا نجفقلیخان در صدر اطاق
ایستاده فرمایش میکنند و اظهار شکر و حمد بجا می آورند و مبارکبادی بعموم
مردم و آقایان میگویند و در صندلیها نشستند و خانبابک در یمین و
جرجی در یسار ایشان نیز در روی صندلی نشسته اظهار خورسندی و بشاشت
از این عید نوروزی می نمایند و چون در سالهای قبل و در ایام سابق اتفاق
نیفتاده بود که وقتی سرکار خدیو مصر بخانه و منزل خارجه و قونسولگریها
تشریف ببرند و این تشریف آوردن خدیو بقونسولخانه محض بجهت جناب
مؤید الملک بوده و از این جهت اسباب سرفرازی و احترام و شهرت و عزت
حاجی میرزا نجفقلیخان میشود و حاجی میرزا نجفقلیخان بسیار از آن روز
عید اظهار خورسندی مینمودند و خوشحال بودند و در حقیقت آن روز
بسیار خوش گذشت و شربت و شیرینی صرف شده مردم آمد و شد مینمودند

وتا وقت عصر دیدن مینمودند نوبر پاشا که در مصر منصب صدارت
و وزارت خارجه و دیوان عدالت با اوست و مردی زرنگ و کارآمد و
پلتیک دانست روز بعد از عید را بقونسولخانه برای دیدن جناب مؤید
الملک آمده ایشانرا ملاقات نمودند فردای آنروز جناب مؤید الملک و
حاجی میرزا نجفقلیخان و حقیر و جناب مترجم متفقاً رفتیم بدیدن نوبر پاشا
چون برای تهنیت عید ملکه انگلیس نوبر پاشا بلندن آمده بود و یکشب
در منزل مهمانی ملکم خان سفیر ایران حقیر نوبر پاشا را ملاقات کرده بودم
و با او صحبتها داشته بودم فی الجمله از اینجهت سابقهٔ آشنائی بود ملاقات
حقیر را از حاجی میرزا نجفقلیخان خواهش نموده بود از اینجهت حقیر بدیدن
او رفتم باری در سرای بسیار عالی که آن عمارت مخصوص وزارت خارجه است
وارد شدیم اطاقهای بزرگ و مبلهای خوب و پردههای قیمتی در آن عمارت
دیده شد نوبر پاشا را خبر دادند و از اطاق مخصوص خود بیرون آمد و با
جناب مؤید الملک و حاجی میرزا نجفقلیخان و حقیر دست داده و دست گرفته
و اظهار مسرت نموده وارد اطاق خود نمود چون ثقل سامعه دارد و گوش
چپ او خیلی سنگین است گوش راستش قدری میشنود مهمانان و مسافرین را
بطرف راست خود مینشانند و در وقت استماع کلام دست خود را بدور گوش
خود لوله نموده که صدای حرف را اخذ نماید باری قدری صحبت داشت
و مهربانی نمود و میگفت که من اصلم از اهل ایرانست و پدران ما از اهل
قراباغ بوده اند و حالا بقدر صد سالست که بصفحات عثمانی آمده و در
ازمیر مسکن گرفته ایم و نوبر پاشا از اهل ازمیر است و از ارامنهٔ آنجاست
و مردی با هوش و شعور و در امورات دولتی خیلی با اطلاع است باری
از منزل او برخواستیم تا بیرون در مشایعت نموده خداحافظ کرده سوار بر
کالسکه شده بمنزل آمدیم یکروز را با جناب مؤید الملک و حاجی محمد حسن

ذکر مسجد عمرو عاص و فاصلهٔ قاهره و مصر عتیق

کازرونی و حاجی میرزا رفیع اصفهانی از منزل بکالسکه سوار شده مخصوصا
بعزم تماشا و دیدن مسجد عمرو عاص رفتیم مسجد عمرو عاص در مصر عتیق واقع است
و مصر عتیق با قاهره بقدر سه ربع فرسخ راه است و مصر عتیق حالا بکلی
خراب و ویرانست از قاهره یعنی از مصر حالا تا بمسجد عمرو عاص کوچهها را
سنگفرش و شوسه نموده و آب میپاشند و تمیز نگاه میدارند ولی نزدیک
مسجد و اطراف مسجد بسیار تلهای خراب و ویرانهای بسیار و خاکها و خاک
روبهها ریخته و بسیار کثیف و پر از گرد و خاک است و جای آباد و معموری ندارد
و مسجد عمرو عاص در میان آن خرابها و ویرانها مگر آنکه بعضی خانهای دهاتی
فلاحها برای خود ساخته اند و بیرون مسجد دکان کوزهگری بسیار است که
کوزهٔ آبخوری مصر را در آنجا درست میکنند باری در مسجد را تماما بسته است
مگر در ایام ماه رمضان یعنی جمعهٔ آخر ماه رمضان و رسم اهل مصر چنانست
که جمعیت بسیاری از قاهره و اطراف آمده در آن مسجد نماز میگذارند وارد
مسجد شده طرز عمارت و وضع مسجد بمسجد الحرام شبیه است مسجد بسیار
بزرگی است دو سمت آن بکلی خراب شده طرف قبلهٔ آن هنوز آباد و ستونها و
سقف آن برپاست شمارهٔ ستونهای مرمر سفید که در آن مسجد بکار برده اند
از طرف طول بیست و یک ستون است و از طرف عرض هفت ستون قرار
داده اند و روی ستونها را از طرف عرض طاق سنگی زده اند و سقف مسجد را
تماما از چوب پوشانیده اند و سر ستونها را تماما بطرز خوب منبت و
سنگتراشی خوب نموده اند و ستونهای سنگی از شدت کهنگی بعضی شکسته
و بعضی ترک شده و بعضی خرد شده و ورقهای سنگ از ستونها ریخته
و با پرچ شده و در دالان سمت چپ قبلهٔ مسجد قبری بود که بدور آن
ستونها و محجر چوبی داشت گفتند قبر پسر عمرو عاص است طول مسجد مسقف
یکصد و بیست ذرع است و عرض آن سی ذرع و حیاط مسجد صد ذرع در

صد ذرع است و نیز دو طرف دیگر مسجد چهار ردیف ستون سنگ عرض
و بیست ستون سنگ طول مسقف بوده و حالا بکلی خراب شده و ستونهای
او را بخارج برده اند ولی ته ستونهای آنها هنوز تماما بجاست و از طرف در
مسجد که داخل میشوند یک ردیف ستون داشته که حالا برپاست و در میان
مسجد یک شادروان یعنی یک حوض مسقفی دارد برای وضو و یک درخت خرمای
بلند و یک درخت عقاقیا در میان مسجد حالا برپاست و زمین مسجد در جای
مسقف همه را از سنگ تراشیده فرش نموده اند و زمین حیاط هم خاکی است
و حصیرهای بسیار در کنار مسجد بهم گفتند برای همان یکروز جمعه ماه رمضان است
که مردم برای نماز می آیند و در زیر طاق مسجد چاه آبی بود که زنها با ظرف کوزه
آب میکشیدند و برای شفا بمردم میخورانیدند حقیر هم خوردم آب آن شور بود دو
نفر زن فرنگی با یک مرد در مسجد آمدند و یکی از آن زنها نقاش بود و در جای
نشسته صورت مسجد و آثار آنرا برای خود نقش بر میداشت و معلوم بود که
بسیار خوب نقاشی است مسجد عمرو عاص اول بنائیست که در مصر از اسلام
ساخته شده و از قرار دیگر ناصر خسرو علوی در سفرنامه خود نوشته بعد از عمرو
عاص اولاد او خواستند که مسجد را بمردم بفروشند که مسجد ملک ما و ارث ماست
بعد از آن پادشاه آنزمان نمیگذارد اولاد عمرو مسجد را خراب کنند از آنها بهای
گزاف میخرد و تا حال برپاست و حالا آبادی مصر عتیق منحصر است بمسجد عمرو عاص
و بس ؛ باری بعد از تماشای مسجد مراجعت بشهر نموده بزیارت حضرت زینب
رفته زیارت نموده بعد از زیارت بدیدن حاجی میرزا حسین طبیب گیلانی رفتیم
شرح حالات حاجی میرزا حسین را در سفرهای قبل یعنی سال گذشته نوشته بودم
که آدم پاکدین متدین مقدس با تقوائی است قدری در حجره او نشسته از ورود
جناب مؤید الملک و حقیر بسیار اظهار بشاشت نموده قهوه آورده صرف شد
و از هر طرف صحبتها داشته از حالات حاجی میرزا حسین چنان مشاهده میشد

که قدری خیالات او پریشان شده بود و ناخوشی دماغی بهم رسانیده بود
و خیال او چنان بود که چندی از مصر حرکت کند و بطرف بیروت برود حتی گفت
چنین خیالی دارم اگر اجل مهلت بدهد ؛ باری از منزل حاجی میرزا حسین حرکت
نموده رفتیم بزیارت روضه سیدنا الحسین در آن روضه مطهره زیارت خوانده
و همت خواسته بمنزل آمدیم شب را حاجی میرزا فضل الله تاجر پسر مرحوم حاجی
میرزا جواد جناب مؤید الملک و حاجی میرزا نجفقلیخان و حقیر و حاجی محمد حسن
و جمعی از تجار و معتبرین را بخانه خود دعوت نموده الحق مهمانی و پذیرائی بسیار
خوبی نموده شام را در میز چیده بودند و غذا را بطرز اروپا پخته بودند ؛ باری
بعد از صرف شام ساعت پنج از شب بمنزل مراجعت نمودیم ؛ صبح روز یکشنبه
سیزدهم ماه رجب سنه ۱۳۰۵ اول صبح در منزل نشسته کاغذ باسلامبول مینوشتم
آقا غلام حسین پسر حاجی محمد حسن به اطاق وارد شده مذکور نمود که حاجی
میرزا حسین طبیب گیلانی دیشب مرحوم شده این خبر خیلی بحالت حقیر اثر کرد چرا
که دیروز در منزل او بدیدن رفته بودیم و با کمال صحت نشسته بود و صحبت میداشت
چه شد که یکدفعه و بغتة فوت شده است بعد معلوم شد که شب از شدت
گرمی هوا از اطاق بیرون آمده در خروجی اطاق در مهتابی فوقانی میخوابد در
نصف شب برخواسته غفلة از خروجی عمارت که بقدر ده ذرع ارتفاع دارد به
پائین افتاده است عیال او برخواسته می بیند که حاجی میرزا حسین در جای خود
نیست بعد می بیند که از بالا بپائین افتاده است کسان خود را خبر کرده حاجی
میرزا حسین را که هنوز زنده بوده و میگوید خوف مکنید مرا باکی نیست او را از
کوچه بخانه میآورند قدری آب میخورد بمجرد خوردن آب جان بجان آفرین تسلیم
میکند ؛ باری او را با اعزاز و احترام تمام ایرانیها و تجارها جمع شده تشییع جنازه
نموده او را در بیرون شهر در قبرستان معروف دفن مینمایند خدا او را رحمت
کند که بسیار ملت پرست و خیرخواه خوبی بود یک پسر ده ساله و چهار دختر

کوچک که هر کدام نه ساله و هشت ساله و کمتر دارند و عیال او بسیار زن
معقوله‌ایست و از محرمات خانه اسمعیل پاشاست که مادر عیال او و حالا زنده است
و ماهی بیست جنیه مصری از طرف خدیوی باو میدهند، تاریخ فوت او
بسیار بجهر اثر کرده و بیوفائی دنیا خیلی تعجب کردم و متوسل باولیای خدا
و ائمه اطهار شدم که خدا شخص را از آفات و بلیات نگه دارد، تاریخ شب
شنبه را حاجی میرزا رفیع جناب مؤید الملک را با جمعی از آقایان و تجار بخانه
خود دعوت نموده حقیر هم در آن مجلس بودم جمعیت کثیری شب حاضر شده بودند
و چراغها و چلچراغهای زیاد روشن کرده بودند و در دو اطاق میز شام ترتیب
داده بودند و خوراکها و غذاهای خوب ماکول پخته بودند و شربت و شیرینی
و ترشی و دوغ خوب حاضر نموده بودند و غذاهای خوب طبخ نموده بودند و در
آن شب بسیار خوش گذشت، عزیز الدین خان که اصلاً از اهل کابل و از طایفه
جوان شیر و شیعه مذهب است و حالا در لاهور که یکی از شهرهای هندوستان است
منزل دارد برای گردش و سیاحت از هندوستان بمصر آمده که بعد از چند
روز باسلامبول رفته در آنجا بقدر ده روز توقف نموده از آنجا از راه وین و
برلن بپاریس رفته و از آنجا بلندن چند روزی توقف نموده از راه ایطالیا
باز باسکندریه و مصر آمده بعزم زیارت بمکه معظمه مشرف شده از آنجا
بزیارت مدینه منوره مشرف شد از راه جبل بزیارت عتبات بود عزیز
الدین جوان بسیار خوب و شیعه متعصب است و از اقوام و خویشان حسین
علیخان سپهسالار افغانستان است که سابقاً ان سپهسالار امیر شیر علی
خان بوده و حالا در طهران مسکن، تاریخ حاجی آقا بزرگ تاجر شیرازی پسر
حاجی محمد علی نواب یکشب جناب مؤید الملک را با جمعی از تجار دعوت
نموده والحق ضیافت خوبی نموده و شبی دیگر هم حاجی محمد خراسانی تاجر ساکن
مصر با برادر خود حاجی میرزا علی اکبر که این دو برادر از اهل شیراز میباشند

ولی آنها را خراسانی مینامند در وکاله و در خانه خود مهمانی مفصل نموده چراغها
و لالها و جارهای بسیار روشن نموده از هر طبقه از تجار را در آن شب دعوت نموده
و غذاها و خوراکهای بسیار خوب طبخ نموده الحق بهمه کس در آن شب خوش گذشت
و ضیافت دل نشین و پسندیده خوبی بود بقدر صد نفر میهمان و از تجار و آقایان
ایرانی و بعضی مصری در آن شب حاضر بودند تجار ایرانی کسانیکه در مصر ساکنند
تعزیه داری تجار ایرانی که در مصر
مردمان معقول متمول و با مایه و مکنت و ثروتند و اکثر آنها سراهای خوب
و عمارتهای مرغوب دارند و با کالسکه و نوکر و خدمتکار میباشند و در
بعضی مهمانیها و با الهاء سرکار خدیو مصر تجار ایران را در آن مجلس خود دعوت
مینماید و با آنها احترام و التفات مینماید و قانون تعزیه داری که تجار ایران
در مصر مینمایند اینست که خانه بزرگی اگرفته در و دیوار آنرا سیاه پوش
نموده دهه اول محرم عاشورا را در آنخانه تعزیه داری مینمایند و شام و
نهار و غلیان و چای بمردم میدهند و از اهل مصر و خارج هر کسی داخل
آن حسینیه شده استماع ذکر مصیبت مینماید این اوقات حاجی محمد حسن کازرونی
در اندرون شهر مصر خانه خریده و آن خانه را مخصوصاً برای تکیه و تعزیه
داری حضرت سید الشهداء علیه السلام ترتیب داده و وقف نموده است
که هر ساله در آن خانه تعزیه داری مینمایند، اعتقاد و اخلاص اهل مصر
بخانواده رسالت و ائمه اطهار بیش از سایر ممالک عثمانی است و بیشتر
تولا و توسل بظهور میرسانند یکی از آنکه مقام و بارگاه حضرت سیدنا
الحسین که در شهر مصر واقع است بسیار محترم میدارند و دیگر مقام حضرت
زینب علیها سلام که آن مقام نیز در شهر مصر واقع است و این دو مقام را
خیلی محترم و معزز و باشکوه و اعتقادگاه میدارند و یکی دیگر مقام سید
احمد بدوی است که در شهر طنطه واقع است حضرت سید احمد بدوی
از اولاد امام محمد تقی علیه السلام است و بیشتر از اهالی مصر مرید و معتقد

بطریقه و سلسله حضرت سید احمد بدوی میباشند و شهر طنطا پانزده فرسخ
بشهر قاهره مصر فاصله دارد و هر ساله سر مولود از برای سید احمد بدوی
در طنطا میگیرند که یکی از آن مولودها بقدری ازدحام و جمعیت در طنطا میشود
که از حد و شماره افزون میشود و بقدری که تمام از اطراف بر مصر مردمی که
معتقد بطریقه سید احمد بدوی میباشند زن و مرد و سلسله و قبیله زیارت
و مولود می آیند و مکرر دیده شده که بقدری رش مقابل جمعیت حاج که در مکه
معظمه جمع میشوند در طنطا برای مولود جمع میشوند و در آن ایام مولود از
هر ولایت از خارج مصر از بلاد عثمانی و فرنگستان و جاهای دیگر و شامات
برای تماشا و تجارت در طنطا جمع میشوند و هر کسی هر نوع متاع و قماش و
جنسی که دارد در آن ایام مولود بفروش میرسانند و مردم مصر که از سلسله
و طریقه بدوی میباشند از چهل منزل از راه خشکی با شتر و کجاوه منزل بمنزل
با عیال و اولاد خود زیارت می آیند و آن روز مخصوص عید که روز طواف
و طایفه بدویها محض ثواب باید طواف نمایند زن و مرد با انواع و اقسام و
اشکال مختلف طواف مینمایند و خود را هر طایفه بشکل مسخره ساخته لباس
مختلف پوشیده طواف میکنند مثلا جمعی خود را بلباس زنانه زیور داده و
لباس زن پوشیده دسته دسته با ساز و سرنا و دهل حرکت میکنند و جمعی زن
خود را بلباس مردانه در آورده با ساز و سرناها و دهلها طواف میکنند و جمعی
زن در حالت رقص در کوچه با اطفال خود طواف میکنند و بعضی سوار بر شتر
شده روی شتر بحالت رقص طواف میکنند و جمعی دیگر بر الاغها سوار شده
بحالت رقص طواف مینمایند و جمعی دیگر بشکل شتر را تشبیح نموده و مجوف هیکل
انداخته و بشبیح کان طواف مینمایند و جمعی دیگر دیگهای بسیار بزرگ بر شتر
بسته و زنها در جوف دیگ رفته و ایستاده رقص مینمایند و طواف میکنند
و جمعی دیگر وارونه بر الاغ سوار شده رقص میکنند و جمعی دیگر بر الاغ سوار

شده

[illegible]

شده و یکپارچه از تا پلنگ کاو و پهن نموده و آنرا خشک کرده رو بروی خود نگاه
داشته تماشا مینمایند و یک استخوان دست الاغ مرده بدست خود گرفته بجای
میل سرمه دان و بچشم میکشد و بیشتر مردم کلاه کاغذی قرمز بر سر میگذارند
یعنی جمیع اطفال طایفه و سلسله بدوی در آن ایام مولود کلاه کاغذی از کاغذ
قرمز بر سر میگذارند و در آن روز مولود که هر طبقه و هر طایفه خود را بشکلی
مخصوص ساخته با سازها و سرناها و طبلها بدور عمارت و گنبد حضرت سید
احمد بدوی طواف مینمایند و نیز جمعی دیگر از مردم در اوایل این سلسله با
صداهای بلند بذکر لا اله الا الله و ذکرهای دیگر متذکرند و نیز با سازها
با خود دارند و طواف مینمایند و بعد از گذشتن این همه مردم در آن روز شیخ
بزرگ سلسله را سوار بر یک اسب سفیدی نموده و یک عمامه بسر او گذارده اند
بسیار بزرگ که با دچار آن عمامه از پوست و انبان است و نیز تحت الحنک از
پوست زیر گردن خود بسته و روی عمامه خود را تماما از میخ نعل الاغ و یابو
کوبیده که متن عمامه را بقدری از میخ ملتها و کوبیده اند حتی تحت الحنک میخها
کوبیده اند و در آن روز مشاهده نمودم که آن عمامه بر سر آن شیخ بقدری سنگین
و وزین شده بود که نمیتوانست آن عمامه را بر سر خود نگاه بدارد تا بدی شیخ را
جمعی در روی آن اسب بطور احترام نگاه داشته اند و آن شیخ خود را بحالت
اغما و خلسه نشان میدهد و مردم از اطراف دست و پای شیخ را میبوسند
تا بدی در آن روز مخصوص که روز آخر عید است در آن کوچه و ممر عبور آن مردم
مسخره و شیخ بقدری جمعیت میشود که در هیچ تماشاخانه چنان ازدحام و
جمعیت نمیشود و قسم راست طایفه بدوی نیست که بحیات سید احمد بدوی
که محال است با این قسم و ذکر اسم سید احمد بدوی کسی دروغ بگوید و در
این مدت یکماه تا روز عید مولود سید احمد در اطراف شهر طنطا چادرها
زده اند و بازارها ساخته اند و اسباب عیش و عشرت از هر نوع فراهم آورده اند

ومردم مشغول عیش وعشرتند وزنهای مسلمین از طایفهٔ بدوی روی باز
واشکارا در چادرها رقص میکنند وساز میزنند وشراب وعرق وچرس وبنگ
وتریاک وفسق وفجور از هر نوع در ان ایام مولود سید احمد بدوی مباح است
وتمام مردم در ان ایام بلهو ولعب مشغولند ؛ باری در مصر چند پارچه
اسباب که ان اسبابها را کسوه میکویند از حضرت رسول صلی الله علیه واله
مانده از قبیل خرقهٔ مبارک حضرت ومسواک وشانهٔ مبارک وچند عدد
موی لحیهٔ مبارک وقران بخط حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب صلوات
الله وسلامه علیه وقران بخط عثمان این اشیاء از زمان سلاطین قدیم مصر
در خزینه بوده وهیچ اوقات دست بدست داده اند وبطور یقین معلوم
که این اشیاء از حضرت رسولست چرا که تاریخ این اسباب از زمانیکه سلاطین
فاطمیون در مصر سلطنت داشته اند این اسباب در خزانهٔ مصر بوده تا
بحال واین اسبابها همه وقت در صندوقها واطاقها محترم بوده وخادم
ومتولی داشته واطاق ومنزل این اسبابها همه وقت زیارتگاه بوده امسال
چون ان عمارتیکه انرا عمارت حکومت واوقاف میکویند از جانب دولت انکلیس
نیز ادمی ورئیسی برای مداخله کارهای موقوفه باید بنشیند خدیو وحکومت
مصر بملاحظه اینکه ورود شخص انکلیس وخارج مذهب در این عمارتی
که اسباب شریف حضرت رسول(ص) در انجاست خلاف احترام است قرار
براین دادند که این اسبابها را از ان عمارت حکومت حرکت داده بمقام
مبارک حضرت سیدنا الحسین ببرند ودر انجا در اطاقی بکذارند که هم از
محل حکومت دور باشد وهم جمیع مردم بتوانند از بیرون اطاق اسبابها را
زیارت نمایند ؛ باری یکروز مخصوص سرکار خدیو جمیع قشون را خبر کرده
با صاحبمنصبان نظامی وتمام ارباب لباس رسمی از ابتدای عمارت حکومتی
مصر تا مقام حضرت سیدنا الحسین که تقریباً چهارصد قدم است ودو

ذکر اشیاء متعلقه بحضرت رسول صلعم
محفوظ است در مصر

طرف

طرف کوچه وبازار را سرباز وسوار ترتیب داده واز هر طبقه وسلسله از علما
وساداة ومشایخ ودرویشها وطلاب دسته بدسته با علمها وبیدقهای
لا اله الا الله محمد رسول الله بدست کرفته وهمراه ان جمعیت با صدای بلند
ذکر خوانان وصلوات کویان از در عمارت حکومتی حرکت کرده بطرف زیارت
سیدنا الحسین روانه شدند واسبابها را هر کدام در جعبهٔ طلائی کذارده
وجعبه را در بقچهٔ زری بسته هر یک چیز را بدست یکنفر از رجال دولت
داده با کمال احترام ان شخص ان جعبه را بر سر دست خود کرفته از عمارت
حکومتی بیرون اوردند اول جمعیت ومشایخ وعلما وبیدقها وساداة
بعمارت وبارکاه سیدنا الحسین رسیده که اسبابها را از عمارت حرکت داده اند
وبا این احترامات ملتی ودولتی جعبه اسبابها را دست بدست داده
بمقام وبارکاه سیدنا الحسین رسانیدند ودر پهلوی کنبد وحرم مبارک
در مقامی کذارده اند ودربان ومتولی مخصوص برای ان اسبابها قرار داده اند
ودر روزهای سه شنبه در انمقام را باز نموده از پشت شیشه وشبکه ان
اسبابها که در جوف جعبه است زیارت مینمایند ولی اسبابها را
ابدا از جعبه وصندوق بیرون نمی اورند که دست کسی به انها برسد همه وقت
جعبه ها سربسته است در انروز در مصر عجب جمعیت وازدحام در
کوچه ها وبازارها وبامها ومرتبه های فوقانی وتحتانی عمارتها نشسته بودند
که مافوق نداشت از فرنکی ومصری وترک ویهود وفلاح ؛ باری بحمد الله تعالی
که شئونات اسلامی را در این بلاد خیلی محترم میدارند ونزد اهل این مملکت
خیلی اهمیت دارد وبحمد الله تعالی که مذهب اسلام ومسلمانی در بلاد مصر
هنوز ابدا خللی وشکستی بهم نرسانیده است ومدرسها از علما وفضلا در
تحصیل علوم دینیه مشغولند وبا وجود مداخله وامیزش با فرنکیها ابدا خدشه
در مذهب وعقاید وخیالات انها بهم نرسیده است ورفتن بمسجد ونماز پنجوقت

خود را ترك نکرده اند و در روزهای جمعه در مساجد خاصه در جامع جنب
حرم سیدنا الحسین برای نماز جمعه جمعیت بسیار میشود میشود و سرکار حاجی
در هر جمعه یا در جامع سیدنا الحسین یا در جامع زینبیه برای نماز جمعه حاضر
میشوند ٭ تاری چون حاجی آقا حسین اخوی مدت هفت سال متجاوز بود
که از طهران حرکت کرده و برای سیاحت گردش مینمود مدتی در صفحات
آذربایجان ارومیه و خوی توقف نموده هنگامیکه با مرحوم سپهسالار حاجی
میرزا حسینخان برای منازعه و اغتشاش شیخ عبیدالله کرد بآذربایجان رفته
بودیم حاجی آقا حسین را دو مرتبه ملاقات نمودم که در خانه محمد صادقخان
سرهنگ پسر حاجی پاشاخان منزل داشته مدت پانزده روز توقف در ارومیه
هر روزه حاجی آقا حسین را ملاقات مینمودم و توصیه با او مینمودم که سفر روم
نماید و بزیارت مکه معظمه مشرف شود و مدینه منوره را زیارت کند و خدمت
بزرگان و مشایخ کبار برسد ٭ تاری بعد از چندی از راه خوی و تفلیس به
اسلامبول آمده مدتی در خانه سرکار حاجی میرزا نجفقلیخان جنرال قونسول
منزل نموده ایشان منتهای مهمان نوازی و درویش دوستی نسبت بحاجی
آقا حسین معمول میداشتند بعد از مدت توقف از اسلامبول بمصر آمده
باتفاق جناب حاجی میرزا مهدی قاضی پسر مرحوم میرزا هاشم آقای تبریزی
بمکه معظمه و مدینه منوره مشرف شده و از زیارت مراجعت بمصر نموده
و چندی در مصر توقف داشته در خانه جناب حاجی میرزا رفیع تاجر اصفهانی
مشهور بمشکی و از مصر از راه اسکندریه حرکت کرده بزیارت بیت المقدس
مشرف شده و چندی در بیت المقدس و قدس خلیل مشرف بوده و از قدس
خلیل ببیروت و شام رفته و در شام قدری توقف نموده قدری بسیاحت و
تماشای بناهای بعلبک سیر نموده مدت سه سال تازه در بیروت توقف
نموده و منزل مخصوصی در بیروت برای خود ترتیب داده با کمال خوبی و

معقولیت

معقولیت و درویش منشی با مردم سلوك نموده و وجه معاش و گذران خود را
از نوشتن لوحه و ترکیب و قطعه خط نستعلیق گذرانیده سال گذشته که حقیر
از ایران بطرف مصر آمدم شرح حالات خود را کاغذی بحاجی آقا حسین نوشتم
و گفتم که تا مراجعت ما از فرنگستان شما در بیروت توقف داشته باشید ٭
تاری از فرنگستان نیز هر چندی یکدفعه بحاجی آقا حسین کاغذ مینوشتم و از حالات
خود با ایشان خبر میدادم و از ایشان خبر میگرفتم ٭ تاری بعد از مراجعت از فرنگستان
باسلامبول و مصر بواسطه تلگراف حاجی آقا حسین را اخبار کرده بمصر آمدند
هنگام ورود ایشان بمصر اتفاقا در همان روز برای حقیر یك کدورت و دلتنگی
فوق العاده رخ داده بود که ما فوق آن متصور نمیشد و بسیار افسرده و دلتنگ
شده بودم و صبح را از خانه حاجی محمد حسن که در آنجا منزل داشتم حرکت کرده بقونسول
خانه منزل حاجی میرزا نجفقلیخان میرفتم در بین راه در اوزبکیه حاجی محمد غواص
قونسولخانه را دیدم مژده داد که حاجی آقا حسین امروز وقت عصر وارد
مصر خواهند شد از این خبر بسیار شعف و سرور برای حقیر رخ داد و شعف
نمودم و واقعا با آن حالت کسالت و کدورتیکه در آن روز برای حقیر روی
داده بود اگر این خبر ورود حاجی آقا حسین بحقیر نمیرسید البته ناخوش
میشدم ٭ تاری جرجی بیك ترجمان قونسولخانه کالسکه مخصوص گرفته
در محطه راه آهن منتظر شده بعد از ورود حاجی آقا حسین را برداشته به
قونسولخانه آورد ٭ روز سیزدهم نوروز حاجی آقا حسین وارد مصر و قونسول
خانه شدند الحق از ورود حاجی آقا حسین بسیار خوشوقت و مسرور شدم
و شکر خداوند را بجای آوردم ٭ قصر النیل عمارت بسیار بزرگیست در
کنار رود نیل که آن عمارت را ساخته و حالا عسکر و قشون انگلیس
در آن عمارت منزل دارند و در اول نیز آن عمارت را محض از برای سربازخانه
ساخته بودند آن عمارت سه مرتبه است و گنجایش ده هزار نفر جمعیت دارد و

ورود حاجی آقا حسین بمصر از فرنگستان

میشود و از پهلوی عمارت قصر النیل اسمعیل پاشا خدیو سابق مصر پل
بسیار بزرگی بر روی رود نیل بسته که طول آن نیل چهارصد و سی ذرع است
که ششصد و پنجاه قدم تمام است و هشت پایه از برای پل قرار داده اند و پایه های
آن پل را که از قعر رود نیل آورده اند تماما از سنگ تراشیده است و کلفتی
پایه از دو ذرع متجاوز است و سقف پل را مسطح پوشانیده اند از تخته های
آهن و عرض پل دوازده ذرع است و دیواره و شبکه در کنار پل قرار داده
و حایل نموده اند بقدر دو ذرع تماما از تنکه های آهن بسیار محکم و ابدا چوب
و تخته در پل کار نکرده اند و زمین روی پل را از سنگ ریزه شوسه نموده اند
و کناره پل یعنی پیاده رو را سنگهای مرمر سفید فرش نموده اند و دو پایه بزرگ
از برای ابتدای روی پل قرار داده اند مثل دروازه مانند و دو پایه دیگر از
برای طرف دیگر پل ساخته اند و روی پایه ها را مسطح نموده اند و هر کدام
یک شیر بسیار بزرگ از فلز ساخته بترکیب و هیأتی که شیر دو دست بر زمین
گذارد و روی پای خود نشسته و روی شیرها بطرف بیرون پل است و از
قصر النیل که وارد پل میشوند و از روی پل میگذرند چشمه روی پل را قسمی
ساخته اند که تمام سقف یکدهنه و چشمه پل که پنجاه ذرع متجاوز است روزی یک
دفعه باز می کنند برای آمد و شد کشتیهای آتشی و بادی که در رود نیل کار
میکنند و این سقف دهنه پل را چنان ساخته اند که یکنفر باز میکند و می بندد
و در باز نمودن و بستن خیلی زود باز و بسته میشود و هر روز در وقت ظهر
پل را میگشایند و می بندند و اطراف پل را چراغ گاز قرار داده اند که شب
روشن است والحق پل بسیار خوبی است و خیلی ممتاز و محکم ساخته شده است
و بقدر چهار کرور خرج ساختن پل شده است آبادی از طرف شهر که به پل
میرسند و از پل عبور مینمایند جائیست که آنجا را جزیره مینامند یعنی صحرائیست
که اسمعیل پاشای خدیو سابق مصر دور آن صحرا را خیابان ساخته و درختها

[illegible]

عقاقیا

عقاقیا و درختهای جنگلی سایر را نشانیده و میان آن صحرا را بعضی
جاها درختهای مرکبات و درخت میوه جات و درختهای دیگر نشانیده و
نیز قطعه از آن زمین را انگورستان ساخته و یک قطعه از آن صحرا را برای میدان
اسب دوانی قرار داده و عمارتی از چوب ساخته و فرنگیها و عربها اسب
دوانی شرط را در آن میدان اسب دوانی مینمایند و روزهای جمعه و یکشنبه
که روزهای تعطیل است مرد و زن مسلم و عیسوی و فرنگی و یهود سوار بر
کالسکه ها شده در آن خیابانهای اطراف جزیره گردش مینمایند و هواخوری می
کنند و خیابانهای اطراف جزیره را هر روز آب میپاشند و تمیز نگاه میدارند
و نیز اسمعیل پاشا خدیو سابق مصر در پهلوی جزیره عمارت بسیار بزرگ
عالی ساخته که تا بحال در مصر چنان عمارتی ساخته نشده است از سنگ تراشیها
و حجاریها و اسبابهای اطاق و مبل و چلچراغها و آینه ها و از هر نوع اشجار
و وحوش و طیور و سباع در آن باغ موجود است الحق وضع عمارات جدید
مصر و آبادیهای خارجه مصر و کوچه ها و خیابانها و میدانها و باغها و باغچه ها
و اشجار و اثمار و بازار مصر از هر جهه بهتر از اسلامبول شده است شهر اسلامبول را
نمیشود نسبت بمصر داد بلکه عمارتهای اسلامبول نسبت بعمارات مصر مثل
عمارتهای دهات خرابه است چرا که عمارتهای اسلامبول را بیشتر از چوب و
تخته ساخته اند و عمارتهای مصر تماما از سنگ تراشیده ساخته شده است
و تمیزی و پاکی و پاکیزگی کوچه های مصر هیچ نسبت با اسلامبول ندارد با
وجود یکه شهر مصر سراسر گرد و خاک و کثافت است با وجود آن دایم الاوقات
عرادها و اسبها مشغول آب پاشی شهرند و نمیگذارند شهر کثیف بماند حتی
کوچه ها و خیابانها که تا یکفرسخ و دو فرسخ از شهر خارج میشود هم وقت و
هر روز آب میپاشند و تمیز نگاه میدارند و این عمل نظام شهر و حکومت شهر
خیلی منظم است و بعضی درخت و اشجار در مصر هست که در دوازده ماه سال

سبز و خرم است مگر بهنگام بهار خزان میشود و برگ آنها میریزد و ماه دوم بهار برگ نو می‌آورد بر خلاف سایر ولایات که درختها در فصل پائیز و زمستان خزان میشود و فصل خزان مصر در بهار است   در پنجم ماه شعبان ۱۳۰۵ یکروز در مصر اول صبح در کوچه راه میرفتم طفلی بسن نه ساله نزد حقیر آمد و سلام کرد و پرسید که شما اهل ایران باید باشید گفتم بلی گفت من از اهل خراسانم یعنی از اهل سبزوار و پدر من میرزا محمد علی نام دارد و خودم میرزا محمد اسمعیل نام دارم و من شیرخواره بوده ام که والده من فوت شده است و پدر من بعزم زیارت مکه معظمه از ایران باسلامبول آمد و چند روزی در اسلامبول توقف نموده حالا مدت هشت ماه است که در مصر توقف داریم و من در مکتبخانه میروم و درس میخوانم چون مکتب اعراب مصری بسیار کثیف و نجس است و اطفال مصری بسیار بی ادبند من نتوانستم در مکتبخانه بمانم لابدا از مکتبخانه طفره زدم و بیرون آمدم معلوم شد دو روز است از مکتب خانه گریخته و پدرا و از او خبر ندارد ولی ماشاء الله این طفل بقدری با طلاقت لسان و با هوش و شیرین بیان بود که بسیار تعجب کردم اکثر از قران مجید را از بر داشت و با کمال فصاحت و قراءت میخواند و صرف میر و صمدیه را در نزد پدر خود و نزد معلم میخواند و در این مدت هشت ماه توقف در مصر زبان عربی مصری را بسیار خوب تکلم میکرد که ابدا غلط حرف نمیزد و مسائل دینی و مذهبی خود را بسیار خوب میدانست و امر بمعروف و نهی از منکر میکرد مثلا ببعضی میگفت که تراشیدن ریش حرام است و معاشرت و مجالست با غیر اسلام مکروه و تعصب در اسلام و اسلامیت و تشیع داشت و بسیار تبری از وضع مذهب یهود و نصاری داشت و در مصر در سب و طعن بعضی تقیه میکرد   باری قدری با او صحبت داشتم و بمنزل خود که خانه حاجی محمد حسن کازرونی بود او را بردم و قدری چای و نان خورده او را در اندرون شهر مصر بردم که پدر او را دیده

ملاقات نمودن طفل خراسانی در مصر و احوال اطفال ایران

اورا

او را بپدرش بسپارم در بین راه مقبره بود که مردم مصر هنگام عبور اینجا بآن مقبره فاتحه میخوانند حقیر هم ایستادم که فاتحه بخوانم میگفت شما چرا فاتحه میخوانید و وقت خود را ضایع میکنید چرا که معلوم نیست که صاحب این قبر اهل صلاح بوده بیا بگذریم و فاتحه مخوان باری او را بردم در منزل حاجی ستار کرمانی حاجی آقا حسین اخوی نیز همانجا آمدند و از وضع تکلم آن طفل بسیار خوششان آمد و خیلی تکلم با آن طفل نمودند ساعتی گذشته میرزا محمد علی پدر آن طفل آمد و او را بدست پدر سپردیم پدر او نیز آدم مقدس معقول متدینی بود و قدری سواد مقدمات داشت سفارش آن طفل را بپدرش نمودم که حیف است طفل با این هوش و شعور خراب و باطل شود و بسیار افسوس خوردم که این طفل با این استعداد و جوهره کاش اسبابی فراهم می‌آمد که معلم و مکتبی میداشت که او را تربیت کنند که هر کاری او را بدارند در آن کار و شغل و علم شخص اول خواهد شد اگر تحصیل علم طب نماید افلاطون زمان خود خواهد شد و اگر در علم نظام تحصیل کند سردار و سپهسالار عسکر خواهد شد در هر صورت هر صنعتی او را بگذارند منتهای درجه علم را تحصیل خواهد نمود هزار حیف و هزار افسوس این هوش و شعور را بیجا و بیمعنی هدر خواهد داد خیلی که ترقی بکند نوحه خوان و روضه خوان بدی خواهد شد که گذران خود را از کلاشی و تکدی بگذراند و اطفال ایران تماما با این همه ذکاوت و فطانتی که دارند از بی تربیتی و بی بزرگتری و بیمعلمی دست شکسته و بیعلم بزرگ میشوند که نه بکار دین میخورند و نه بکار دولت و از این نوع اطفال با هوش در ایران بسیارند که از همه ممالک اروپ مثل اطفال ایران با هوش و شعور و استعداد دیده نمیشود ولی از شدت مواظبت و معلم و معلمخانه‌ها و سعی و کوشش دولت و ملت در تربیت اطفال و نظم و ترتیب مکتب خانه‌ها اطفال ممالک اروپ طوری ترقی میکنند که ما فوق آن متصور نیست

عکاسی اندازهٔ عکس و قیمت آن حال عبدالله عکاس

خالا در فرنکستان از ده هزار نفر یکنفر بی سواد یافت نمیشود همه مردم از فقیر
وغنی واعلا وادنا صاحب خط و سواد و دانستن علم هندسه و جغرافیا و
نقشه و ریاضی و حساب میباشند زن و مرد صاحب سواد و صاحب علوم
مختلفه اند افسوس و صد هزار افسوس که هنوز بختها هالی مملکت ایران خوابیده
و مردمش بیهنر و بی علم و بی کمال تربیت میشوند و در تدارک تحصیل علم
و کمال نیستند خدا انشاء الله لطف خود را شامل حال انها نماید ما عبدالله
فرد که مرد معروفی است در علم عکاسی و سالهای سال در اسلامبول از برای
سلطان عکاسی مینمود در سنهٔ ۱۲۸۵ حقیر در اسلامبول نزد او عکس برداشته بودم
امسال او را در مصر دیدم که دستگاه عکاسی داشت جناب مؤید الملک و خاجه
میرزا حسنخان در منزل او عکس برداشتند حقیر هم عکس کوچکی برداشتم عبدالله
عکاس حقیر را شناخته اظهار اشنائی و مهربانی نمود و کفت که من برای خود
از تو باید یک عکس بزرک بگیرم و یکدانه از ان بتو هدیه بدهم تا دری از ان
عکس بزرک برداشته یکدانه بحقیر تعارف کرد که دانه عکسی هفده قران
قیمت دارد یک دانه ازانها سرکار خاجی میرزا نجفقلیخان جنرال قونسول
مصر برداشته عبدالله سعی داشت که عکاس باشی خدیو مصر بشود
عبدالله بسیار مرد معروفی است در عکاسی و سن او بهفتاد رشصت سال
میشود و هنوز زن و عیال ندارد پرسیدم چرا زن نگرفته میکفت برادرم
عیال کرفته و اولاد بسیار دارد و چشم برادرم کور شده است من باید تحصیل
معاش تمام و مخارج برادرم و عیال او تمام در این صورت خودم نمیتوانم
عیال بگیرم ولی از قرار یکه میکفتند ادم عشق باز و بازی کری بنظر می امد
و مذهبش ارامنهٔ اسلامبول است و او را عبدالله افندی میکویند
آقا عبدالحسین امین التجار شیرازی که ساکن بمبئی و در هندوستان
مرد معروفیست از انجا حرکت کرده بعزم زیارت مکهٔ معظمه و مدینهٔ منوره

شرح ورود آقا عبدالحسین امین التجار بمصر

از راه جده بمدینهٔ منوره مشرف شده و بعد از ده روز توقف در مدینهٔ منوره
باز مراجعت بجده نموده و از انجا بسویس امده جمعی از تجار و معتبرین ایرانی که
مقیم مصر و اسکندریه میباشند تا بسویس باستقبال آقا عبدالحسین رفته و
چهار روز در بندر سویس منتظر ورود آقا عبدالحسین شده وارد سویس شده
با کمال عزت و احترام آقا عبدالحسین را از سویس حرکت داده کالسکه مخصوص
از شمندوفر کرفته جمعیت مستقبلین باتفاق آقا عبدالحسین وارد مصر شده
و نیز در محطهٔ مصر جمعی از ایرانی و عرب و ترک حاضر و ورود آقا عبدالحسین
شده ایشانرا با کمال اعزاز و احترام وارد و پذیرائی نموده شب اول وارد در خانهٔ
خاجی میرزا فضل الله پسر مرحوم خاجی میرزا جواد ضیافت نموده بقدر پانصد
نفر جمعیت را از عرب و ایرانی و ترک و یهود و عیسوی مهمانی نموده یعنی
از اول شب تا ساعت پنج از شب گذشته مردم را شام میدادند و فردا شب را
در خانهٔ خاجی آقا بزرک که عموزادهٔ آقا عبدالحسین است در انجا ضیافت
کامل نموده و در شب سیم در اندرون شهر مصر خانهٔ خاجی یوسف نمازی ضیافت
نمودند حقیر در خانهٔ خاجی یوسف نمازی شب را موعود بودم الحق مهمانی را
خوبی نموده بودند آقا عبدالحسین خیال و نیت دارد که از مصر حرکت کرده به
اسکندریه برود و از انجا بمارسیل رفته و از انجا بپاریس رفته و از انجا بلندن
از لندن ببرلن و وین و مسکو رفته باز مراجعت بمصر نموده خود را در ماه ذیحجه
بزیارت بیت الله و مکهٔ معظمه و مناسک حج برساند امروز هشتم ماه شعبان است
تا این همه خیال و مسافرت و رفتن و دیدن و سیاحت شهرها و مملکتها انشاءالله
بمقصود و مرام و حج خواهد رسید و آقا عبدالحسین را در دو ماه قبل از جانب دولت
ایران لقب ملک التجاری بایشان داده اند در قاهرهٔ مصر تکیهٔ مولوی معتبریست
که خالا شیخ و بزرک انجا حسین عزمی دده است مرد پیر بسن هشتاد سال دنیا
با فهم و دانش و عاقل و فقیر و عارف و با سواد و دانای مثنوی شریف و کتب عرفا

[illegible] تکیه مولوی و ملاقات شیخ حسین
عزمی شیخ تکیه در مصر

واقطاب و با طبع سلیم و اخلاق حمیده و صفات پسندیده روز جمعه ما را
در تکیه مجلس سماع منعقد میشود و جمعی از فقرای تربیت شده مولوی در
حوضه سماع خانه سماع مینمایند و بسیاری از مردم معتبرین و علمای شهر
مصر در تکیه حاضر میشوند و شیخ حسین عزمی شیخ تکیه سه پسر بزرگ دارد
که هر سه در کمال و اخلاق حسنه و صفات پسندیده و عرفان و وضع پسران پدرند
هر کدام بجای خود دارای کمالات و معرفتند، نام پسر بزرگ علی شمس الدین است
نام پسر وسط محمد بهاء الدین است، نام پسر سیم احمد جلال الدین است
علی شمس الدین پسر بزرگ حالا شیخ تکیه گلی بلی است چون اصلا خود شیخ
حسین از اهل گلی بلی و ترک است در بیست سال قبل که شیخ ابرهیم شیخ
تکیه مولوی مصر مرحوم شد شیخ حسین را در تکیه مصر شیخ نمودند و دختر
مرحوم شیخ ابرهیم را پسر دوم شیخ حسین که بهاء الدین نام دارد بزنی گرفته
و حالا سه چهار اولاد ذکور از او دارد شیخ مرحوم یعنی شیخ ابرهیم مولوی را
در بیست سال قبل در مصر دیده بودم میگفتند از اولاد سید علی سیاه
پوش که او از اهل همدان بوده، بادی حقیر از ملاقات شیخ حسین عزمی و
پسرهای او بسیار خوشم آمد بلکه در این مدت در میان فقرا و عرفای مولوی
مثل شیخ حسین و پسرهای ایشان ندیده بودم و خیلی بهره و فیض از صحبت و
حضور ایشان بردم و یکروز جمعه مخصوصا با سرکار حاجی میرزا حسن و حاجی
نیاز علی کرمانی و حاجی آقا حسین رفتیم بسماع مولوی خانه بعد از سماع رفتیم
بخدمت جناب شیخ جناب قاضی کل شهر مصر که پیر مردی است و درویش
دوست حضور داشت در خدمت شیخ قدری نشسته و کسب فیض نموده از
منزل و اطاق شیخ برخواسته بمنزل پسر دوم محمد بهاء الدین رفته و در اطاق
ایشان در همان تکیه بقدر یکساعت نشسته مثنوی خواندیم و وجدها و سرورها
نموده و عرفانها گفته از اطاق او برخواسته رفتیم باطاق پسر سوم جلال الدین

در اطاق

در اطاق او ساعتی نشسته جمعی از فقرا و عرفا حضور داشتند ماشاء الله
همه فقیر و درویش و با علم و دانا دانای زبان عربی و ترکی و فارسی و داشتن
نخبه کلمات عرفا و درویش منش بعد از آن خدا حافظ نموده سرکار حاجی
میرزا حسنخان بمیل خواطر خود سه لوحه بسیار بزرگ بخط نستعلیق اسم سه
پسرهای جناب شیخ مولوی را با کمال خوبی نوشته و تزیین داده از برای ایشان
هدیه بردند و با کمال ممنونیت قبول نمودند باز روز جمعه دیگر بمنزل جناب
شیخ رفته در مجلس سماع و ذکر حاضر شدیم بعد از سماع با حاجی آقا حسین
اخوی رفتیم در اطاق مخصوص جناب شیخ در آن روز آقا عبد الحسین امین التجار
و بعضی تجار ایرانی آمده در سماع حاضر شده بودند و بعد از سماع هم در
اطاق شیخ خدمت جناب شیخ رسیده استفاضه نمودند، بادی آن روز را
بقدر سه ساعت تمام حقیر و حاجی آقا حسین و حاجی درویش نیاز کرمانی
خدمت جناب شیخ ماندیم و جناب شیخ صحبت میداشتند فرمایشات و کلمات
شیخ گویا مثنوی نثر است که بیان میفرمودند بسیار متین و شیرین و بقاعده
فقیر و درویش و از روی حقیقت و بینائی و دانش صحبت میداشتند واقعا
یکساعت استماع صحبت و فرمایشات جناب شیخ و بودن در خدمت ایشان
با انکشاف مطالب غامضه و حل نکته‌های مشکله شد که کمتر از کتب دیگر
شنیده بودم و ملاقات جناب شیخ حقیر را روحی تازه و فرحی بی اندازه بخشید
و شکرها کردم که بحمد الله در این دوره که مردم مفتون و مجبور نفس و نکار
ظاهر شده اند چنان اشخاص بزرگ و دانا یافت میشوند که یکساعت ملاقات
با آنها تلافی معاشرتها و مجالستهای ظاهر پرستان را مینماید و آن روز را
بعد از رخصت از خدمت جناب شیخ بخدمت پسرهای ایشان رسیده هر سه
پسر در یک اطاق حاضر بودند باز بقدر سه ساعت در خدمت آنها نشسته
الحق یکی از دیگری بهتر جوهر عرفان و چکیده معرفت و حقیقت درویشی

وسرا با محبت وهم دانا وبا فضل ودر عربی وفارسی فصیح وبلیغ ودر مطالب
عرفا مسلط وباخبر واطلاع وباحالت واخلاق حسنه از روز مثنوی بها خوانده
شد وقت عصر که حقیر برخواستم نماز بخوانم در مسجد تکیه نماز خواندم پسر بزرگ
جناب شیخ که علی شمس الدین نام دارد حقیر را برداشته اطاقها ومنزلهای درویشهای
متعلقین تکیه را بحقیر نشان داده واطاق ذکر را که عموم فقرا در آنجا ذکر میخوانند
وهر روزه در آنجا جمع میشوند که جای هر درویش وهر فقیر مرتب خود در آن اطاق
معین است بعد از آن کارخانه ومطبخ تکیه را نشان داده بعد از آن با طاق دیگر
برده که آن اطاق را ذکر صباح میگویند حقیر را در آن اطاق داخل نموده گفت
این اطاق اطاقیست که هر روز صبح درویشهای مخصوص بعد از نماز صبح در این
اطاق داخل شده جناب شیخ صدر مجلس مینشینند وسایر فقرا ودراویش
مخصوص دور تا دور اطاق نشسته با حضور تمام مشغول ذکر خفی میشوند
وبعد از ذکر دوازده امام را جلی میخوانند ومراتب تشیع را بعد از ذکر با نجام
میرسانند وتولی وتبری را ختم میکنند ومیگفت سایر مردم وکسان نامحرم
در این اطاق ابدا راه ندارند ومیگفت ظاهر طریقه مولوی در صفحات روم
ومصر طریقه اهل سنت است برای امیزش ومعاشرت واحتیاج با مردم
ولی در باطن وسر طریقه ما مولویها علویست وتبرا وتولای ما بمنتهای کمال
مقصود او این بود که از این چند دفعه معاشرت وامیزش با انها مبادا حقیر
گمان بکنم که انها در پرده ظاهر مانده اند وهنوز در تعصب مذهب مقید ند
پرده را از روی کار برداشت ومطلب را اشکار بیان نمود که درویش واهل الله
وفقیر وعارف ومجاهد باید در تولی وتبری محکم وثابت باشد چرا که رشته فقر
ودرویشی وشجره مبارکه عرفان وحقیقت وخدا پرستی هم منتهی میشود به
شاه اولیاء وراه منحصر است باین صراط وباین طریق وغیر از این راه جمیع راهها
راه ضلالت وگمراهی است تاری فقیر از معاشرت چند دفعه با مولویها در

مصر خیلی بهره وفیض بردم وکسب معانی وحقیقت نمودم روز شنبه
بیست وچهارم شهر شعبان ۱۳۳۵ حاجی میرزا فضل الله پسر مرحوم حاجی میرزا
جواد شیرازی تاجر واقا عبد الحسین امین التجار با جمعی از تجار ایرانی بعدد
سی نفر میهمان دعوت نموده بتماشا وسیاحت گنبد هرمان حقیر واقا حسین
وحاجی درویش بابا کرمانی را نیز دعوت نموده بعد دوازده کالسکهای
خوب حاضر نموده از قاهره مصر دو ساعت از روز گذشته حرکت کرده ودو
ساعت مسافت از مصر تا بگنبد هرمان است در آنجا دو عمارت خوبی که
نیمکتها وصندلیها حاضر است در آنجا نشسته حاجی میرزا فضل الله نهاری
بسیار مفصل خوبی ترتیب داده که الحق چنان نهار وغذائی در شهر کمتر دیده
شده بود با کمال وفور وبا سلیقه وتمیز ظروف واسباب بسیار از شهر بار کرده
وهمراه اورده بودند بعد از انکه اهل مجلس که سی نفر میهمان بودند ودر سر میز
غذا خوردند بعد از ان نوکرها وکالسکه چیها بعد از ان اعرابی که از اهل ده گنبد
هرمان بودند تماما از غذا سیر شدند همه مردم متنعم وشیرینیها وشیرینیها
حاضر نموده بودند وبعد چهار صد عدد پرتقال همراه اورده بودند که وقت
عصر همه ان جمعیت پرتقال صرف نمودند وظرف سیب بسیار خوب اورده با
وجودیکه پنجاه روز از عید نوروز میگذرد سیب سال گذشته را خوب نگاه
داشته صرف نمودند ویک سبد پسته بو داده همراه اورده بودند که سبد
پسته را نزد همراهان برده هر کسی قدری برای خود برداشته که تنقل نماید
تاری وقت عصر بعضی بتماشای اندرون وبیرون گنبد هرمان رفتند
ولی اقا عبد الحسین امین التجار نیز باندرون گنبد رفتند ونیز بالای گنبد
حقیر باز در ان روز مساحت نمودم ودور گنبد را قدم زدم وذرع کردم هر
ضلعی بضلع دیگر ششصد وسی قدم است که تمام بی کم وزیاد دویست وبیست ذرع
هر طرف میشود وارتفاع گنبد نیز دویست وبیست ذرع است واز زمین

ذکر رفتن با جمعی از اعیان به گنبد هرمان

بنا را بطور مثلث مخروطی بالا رفته که در بیرون کنبد چهار مثلث نمایانست
باری در آن روز بسیار بهمکی خوش کذشت و هوا نیز مساعد بود یکساعت
بغروب مانده از آنجا حرکت کرده یکساعت از شب کذشته وارد شهر مصر
شده در خیابان شب‌زاد درخانه حاجی آقا بزرک در آن شب با همان جمعیت مهمان
شدیم و بحمدالله تعالی بخوبی و خوشی کذشت جناب مؤید الملک نیز در آن
شب با حاجی محمد حسن کازرونی تشریف داشتند باری در پهلوی رود
نیل اسمعیل پاشای خدیو سابق مصر باغ بسیار بزرکی ساخته که آن باغ را
باغ جزیره میکویند و آن باغ تماما تماشاکاه است با کالسکه و عمارت بسیار
بزرکی با تکلیف در آن باغ ساخته که یکی از عمارتهای خوب نمره اول فرنکستان
محسوب میشود و اسبابها و پرده‌ها و مبلهای آن عمارت را تماما از فرنکستان
آورده اند پرده‌های بسیار کرانبها که پرده دو هزار و سه هزار تومان و
جارها و چلچراغهای بسیار قیمتی و هنکامیکه آن اسبابهای اطاق و عمارت را
از فرنکستان آورده اند بعضی در اطاقها کذارده بعضی هنوز در صندوقها
و جعبه‌ها و کاغذها پیچیده که اسمعیل پاشا را از خدیوی مصر معزول
مینمایند هنوز آن اسبابها در آن عمارت ریخته و پاشیده است و بر سر
جای خود نکذارده اند و حکومت مصر و خدیو حالیه قوه آنرا نداشته که آن
عمارت را با آن اسباب مزین نموده نکاه بدارد حالا آن عمارت با آن اسبابها
تماشاکاه خاص و عام شده و کسانیکه از خارجه می‌آیند مخصوصا میروند
و آن عمارت و آن باغ تماشا مینمایند و از دنیا و از وضع بی اعتباری دنیا
عبرت میکیرند یکروز از حکومت اذن کرفتند که جناب مؤید الملک و جناب
میرزا نجفقلیخان قونسول مصر و حقیر و حاجی آقا حسین برویم تماشا و سیاحت
آن باغ و عمارت باری حاجی درویش بنا کذارد که ماها را از منزل با خود برداشته
بقونسولخانه رفتیم با جناب مؤید الملک که باتفاق حاجی میرزا نجفقلیخان

بکالسکه نشسته بآن عمارت و باغ برویم در وقت نشستن کالسکه حاجی خان
قونسول فرمودند که درویش نباید بیاید و نباید همراه ما باشد و
اظهار انزجار خواطر از حاجی درویش نمودند جناب مؤید الملک و حقیر
و حاجی میرزا حسن از وضع تکلم قونسول خوش نداشتیم که چرا مانع درویش
شدند باری درخانه کالسکه‌ها حاضر نموده از برای رفتن در باغ حاجی میرزا
نجفقلیخان و جناب مؤید الملک در کالسکه نشستند حقیر کفتم شما بروید ما از
عقب میرسیم و حقیر چون از وضع تکلم حاجی میرزا نجفقلیخان نسبت بدرویش
بسیار بدم آمد با درویش و حاجی آقا حسین و حاجی میرزا حسنخان همراه آنها
نرفته و رنجیده خواطر شده همان روز را بتکیه مولویها رفته کسب فیض از آن
محفل و از آن مجلس نمودیم و این نرفتن با حاجی قونسول نسبت باو تربیت بود
که بعد از آن کسیکه با کسی همراه است ورا نمیرسد که بکوید او نیاید و او نباید
و این عمل از پستی همت و خودپسندی او شد باری هوای مصر حالا که
پنجاه روز از عید نوروز میکذرد چنان معتدل و خوبست که در همه ولایات
ایران چنان هوای خوب ندیده بودم اکثر از روزها بارندکی میشود و شبها
هوا بسیار سرد میشود و بجز خیار میوه دیکر بدست نیامده است و چنان
هوای خوبی در مصر که کسی بخاطر دارد مخصوصا امروز صبح حقیر در آفتاب
نشسته مشغول بتحریر سفرنامه میباشم باری در قاهره مصر دو شم النسیم دارند یکی
شم النسیم علماست که روز اول ربیع که اول نوروز عجم است که آنروز علما و بزرکان
ملت اسلام و عیسوی برای استشمام هوا بباغها و صحراها میروند و آنروز را
عید میکیرند و روز پنجاهم عید نوروز را شم النسیم عام میکویند که در
آنروز اهل اسلام و عیسوی و موسوی در مصر از اعلی و ادنی صغیر و
کبیر فقیر و غنی لباس نو پوشیده هر کسی با عیال و اولاد و کسان خود به
باغها رفته و عیش و عشرتها مینمایند در آنروز در باغهای مصر از بابت

دکر شم النسیم و عید کرفتن ادیان مختلفه
در مصر

پول ورود بباغ چهار هزار تومان و پنجهزار تومان صاحب باغ دخل
مینماید بخاطر رسید که در طهران در باغ جنت و گلشن روز سیزده نوروز
سلطانی برای ورود مردم بباغ جناب علاء الملک یک چاتمه سرباز دم در پاس
باغ گذارده و از صبح تا بشام بزحمت زیاد که از مردی یکپول یکپول گرفتند وقت عصر
هنوز سیزده قران پول سیاه جمع شده بود چهار نفر باغبان و آن چاتمه سرباز
آن مبلغ سیزده قران را خدمت جناب علاء الملک برده که ایشان بمصرف
خود برسانند باری وضع شم النسیم مصر خیلی تماشا دارد در جمیع باغها مردم
با ساز و سرنا و نی و رباب و چنگ مشغول عیش و عشرتند و در کنار رود نیل
در هر موقعی که درخت و سایه دارد دسته دسته و جوق جوق زن و مرد با اولادها
و عیالهای خود نشسته و عشرت مینمایند و در آن روز عیسویها تخم مرغ سرخ کرده
بسیار میخرند و میخورند و بهمدیگر تعارف مینمایند و دسته‌های گل بهمدیگر
میفرستند و در مصر در خانها و گذرها و کوچها مردم با ساز و سرنا عیش میکنند
و شم النسیم میگیرند و در آن روز قیمت و کرایه کالسکه و درشکه و الاغ دو چندان
و سه چندان میشود و امسال در روز شم النسیم هوای مصر بسیار با طراوت و
ابر و سایه بود و با نسیم خوش بود و بمردم بسیار خوش گذشت حقیر و حاجی آقا حسین
نیز بکالسکه سوار شده در اکثر جاهای خوب گردش و تماشا نموده شب را بمنزل
حاجی محمد حسن کازرونی که منزل خودمان بود حاجی عبد الحسین امین التجار مهمان
بودند و حاجی محمد حسن جمیع عمارت و حیاط را چراغها روشن نموده بقدر شصت
نفر از تجار و معتبرین ایرانیرا دعوت نموده شام بسیار مفصلی ترتیب داده در
دو اطاق میز شام چیده بودند و بمهمانها بسیار خوش گذشت و پذیرائی و
مهمانی خیلی خوب شد در شهر مصر عادت و قانون است که از اعلی و ادنی مردم
سوار بر الاغ میشوند و در مصر الاغهای بسیار خوب هست که در جاهای
دیگر چنان الاغها دیده نشده قیمت الاغ در مصر تا بهزار و پانصد تومان

دیده شده الاغهای رسمی صد تومان قیمت دارد الاغهای بازاری که همه
کس سوار میشود سی تومان و بیست تومان کمتر نیست و الاغ را در مصر اصلاح
میکنند یعنی دلاک مخصوص دارد که با مقراض مخصوص موی بدن الاغ را می
چینند مگر زیر پالان را میگذارند ما بقی بدن را از پشت سم الاغ تا بزانو و ران
و پهلو و گردن و گوش و کفل و سر و گردن تمام را صاف و پاکیزه و یکدست موی
آنرا میچینند و بعضی جاهای الاغ را مثل زانو و دور چشم را خطها و نقشها
از مو میگذارند برای خوشگلی و اول بطوری موی الاغ را از ته میچینند که
گوشت الاغ و رنگ بدن آن نمایان میشود و الاغهای سواری را در بچگی
سر گوشهای آنها را بهم میدوزند که مدتی دوخته است که گوش آن راست
بایستد مثل گوش خرگوش بعد از آن که مدتی گوش کره الاغ بهمان حالت سخت
شد گوش آنرا از دوختگی باز مینمایند بعد از آن همه وقت گوش الاغ سرپا
ایستاده است و خوشگل مینماید الاغی که گوشش افتاده است و را سواری نمی
شوند و او را الاغ باری میگویند و بعضی قاطرهای سواری را نیز موی بدن
آنرا با مقراض میچینند و بدن آنرا از مو ساده مینمایند این عادت مخصوص
مصر است و فرنگیها که در مصر می آیند از زن و مرد میل میکنند که سوار
الاغ شوند و سواری الاغ را دوست میدارند و با وجودیکه کالسکها و
درشکها دارند سوار بر الاغ کرایه بازار میشوند و هر الاغی صاحبش به
همراه او می آید و هر طور که الاغ میرود صاحبش با پای برهنه دنبال
الاغ میدود و فرنگیها در الاغ سواری لذت میبرند و خیلی پول و کرایه
میدهند و در جمیع شهر مصر در سر گذرها الاغهای بسیار خوب ایستاده
و هر الاغی صاحبش پهلویش ایستاده شخص که یک الاغ میخواهد فوراً بیست
الاغ حاضر میکنند و میگویند از من بگیر دیگری میگوید از من بگیر و سواری
الاغ در مصر عیب نیست عادت شهر است چون زمین شهر مصر تمام خاکی

ونرم است سواری به الاغ راحت است والاغهارا درکوچهها تند میرانند
بطوریکه شخص در سواری واهمه افتادن مینماید ولی کمتر کسی از الاغ می افتد
ودر مصر چنان عادت است که اعیان واشراف خارجه وداخله در جلو کالسکه
خود باید یکنفر یا دونفر شاطر بیندازند که آن شاطرها با پای برهنه همان تندی
که اسبهای کالسکه راه میروند آن شاطرها باید بدوند ولباس آن شاطرها یک
پیراهن سفید بلند نیست که ملیله جر بیقه که پشت وپیش آنرا از کلابتون بسیار
خوب سرمه دوزی کرده اند وکلابتان وپولکهای بسیار در ضمن آن دوخته اند
پوشیده وفینه قرمزی با منگوله بلندی بر سر گذارده چوبی بدست گرفته با پای
برهنه در جلو کالسکه میدوند چون زمین مصر خاک نرم است مطمئن وخواطر
جمعند که سنگ وریگ بپای آنها نمیرود بلکه اکثر زن ومرد فقیر وغنی با پای برهنه
راه میروند ودر مصر کنیزهای حبشی بسیار خوب دیده شده که در کالسکهها
سوار میشوند وبا جلال حرکت میکنند ولباسهای فاخر میپوشند تا اگر در
کوچه راه میروند خیلی با طمأنینه ووقار حرکت مینمایند وچادرهای قیمتی بسر
میکنند وروبند مصری هم بند ند پرسیدم که اینها کیستند معلوم شد که
اینها خانمهای بزرگانند نه اینکه کنیز وخدمتکارند بعضی بزرگان واعیان
عیال مخصوصشان همین کنیزهای حبشی اند ودر مصر کنیز حبشی وغلام وکنیز
سواحلی وسودانی وسواکنی بسیارند وکنیز وغلامهای بسیار سیاه دیده
شده که صورت آنها از سیاهی برق میزند ! شیخ محمد بیرم را که در پاریس ملاقات
کرده بودم ودر اسکندریه دیدن حقیر تشریف آورده بمصر که وارد شدم دو
دفعه خدمت ایشان رسیدم یکدفعه با سرکار حاجی میرزا حسنخان ودفعه دیگر
با حاجی میرزا نجفقلیخان بخانه ایشان رفتیم مرد بسیار فاضل کامل عاقل سیّا
ذان میباشند اکثر جاهای فرنگستانرا بطور تحقیق ومکرر سیاحت فرموده اند
وسیاحت نامه عربی خود ایشان نوشته اند ویکی از آن کتاب سیاحتنامه راکه

وضع سواری لشکر وکنیزهای حبشی در مصر

چاپ زده اند بحقیر نیاز فرمودند وکتابهای دیگر نیز خود تصنیف نموده اند
ودر خانه خود دستگاه چاپخانه دارند که کتابهای تصنیف خودرا چاپ میزنند
وپسرهای بزرگ با کمال دارند وعربی را خوب تکلم مینمایند ودر شهر مصر
بسیار معروف ومشهورند ! روز پنجشنبه بیست ونهم ماه شعبان وقت عصر
با جناب مؤتمن الملک وحاجی آقا حسین وحاجی درویش نیاز بدیدن شیخ مولوی
در تکیه مولویها رفتیم در بین راه در سکه محمد علی پاشا که بطرف قلعه مصر میرود
دیدیم جمعیت وازدحام بسیاری از سرباز وسواره نظام وموزیکان وطبل و
نقاره وسرنا با جمعی از اعیان وبزرگان شهر ومشایخ وکدخدایان ودرویشها
پیاده حرکت میکنند وجمعیت بسیاری از زن ومرد همراه این جمعیت افتاده جلو
آهسته آهسته وقدم بقدم در کوچه حرکت میکنند وبعد دسته کالسکه نجبا وزاد
بزرگان وخانمهای شهر وزن ومرد فرنگی در کالسکهها نشسته همراه این جمعیت
حرکت مینمایند پرسیدیم که این حکایت وازدحام چیست عسکر وسوار وساز
ونقاره چیست گفتند که در مصر عادت است که شب اول ماه رمضان برای رؤیت
هلال رمضان ومحض تعظیم شعائر اسلام مشایخ کبار ملت وبزرگان دولت با
کمال احترام میروند در قلعه شهر که در بلندی وروی تپه وکوه واقع است که در
آنجا ماه را رؤیت کنند وبیایند نزد قاضی شهر وشهادت بدهند که ماه دیده شده
وقاضی حکم بدهد که فردا اول ماه رمضان است وبعد از آنکه بر قاضی ثابت شد
فرمایش میدهد وتوپ می اندازند وجارچی در شهر جار میکشد که صیام صیام
صیام وفردای آنروز مردم مصر همه بیکدیگر تبریک نامه مینویسند وهمه بیکدیگر مبارکباد
ماه رمضانرا میگویند چرا که این ماه را رمضان المبارک میگویند ! وهمچنان در
شب آخر ماه این جمعیت وازدحام بزرگان واعیان شهر با همان کبکبه وجلال
تمام مشایخ هر طبقه از شهر مصر حرکت کرده بقلعه مصر میروند برای استهلال
با دیگر تعظیمات شعائر اسلام را طوریکه در مصر میکنند در جای دیگر ندیده ام

ذکر بعضی آداب اهل مصر

در شهر مصر عادت عموم مردم اعلی و ادنی چنانست که اول صبح باید یکنفر قاری
قرآن که با قراءت و فصیح قرآن را تلاوت میکند بیاید و در حیاط خانه آنها در
موقع مخصوصی که از برای آن قاری جا و مکان معین نموده اند بنشیند و یک حزب
قرآن بصوت خوش بخواند و از برای آن قاری ماهانه قرار داده اند که هر ماهه او
چیزی میدهند و در وقت آمدن قاری در خانه و خواندن قرآن هر که در خانه است
باید سر جای خود بنشیند و هیچ کس با همدیگر تکلم نکنند و ابدا حرف نزنند برای
احترام کلام مجید و هر چند کلمه که قاری تلاوت نمود و آن آیه را ختم کرد مستمعین که
نشسته اند بیکزبان میگویند الله الله یعنی تصدیق داریم و چنین است و در
مصر حافظ قرآن بسیار است و قاری قرآن را حافظ میگویند و در هر مهمانی
و ضیافت باید افتتاح بخواندن قرآن باشد حتی در عروسیها نیز باید اول حافظ
قرآن قراءت قرآن نماید و اکثر از اهل مصر بیشتر از قرآن را از حفظ دارند
و شاهد قول خود را در تکلم از کلمات قرآن بیان مینمایند میگویند برکت و وسعتی
که در مملکت مصر است و مردمش در خوشی و با وفور نعمت و ثروت زیست
و زندگی مینمایند همه از اینستکه تعظیم و تکریم قرآن مجید را بطور خوب نگاه
میدارند و نیز ایرانیها و تجار دیگر در مصر توقف دارند هر کدام برسم اهل مصر
یکنفر حافظ قرآن هر روز صبح در منزل آنها حاضر شده قراءت قرآن مینمایند
و در مصر بعضی زنهای خوش صوت هستند که آنها نیز حافظ قرآن میباشند
و بطوری قرآن را بصوت خوش میخوانند که ما فوق آن متصور نیست و خیلی
زن و مرد اعمی حافظ قرآن میشوند که در مجالس آنها را دعوت بقراءت مینمایند
و آنها بسیار محترمند و قراءت قرآن با نواع و اقسام بطور علم و قاعده در مصر
میدانند و میخوانند و در مجلسها و محفلها و در مدرسها و مسجدها خیلی جمعیت
مقابله قرآن مینمایند و از همدیگر تعلیم قراءت میگیرند الحق در شهر مصر
ابدا وضع تعظیم و تکریم شعائر اسلام از دست نرفته و با وجودیکه ملت اجنبی

در شهر مصر و اسکندریه بسیار آمده اند و خانه و زندگی و آمیزش با اهل
اسلام دارند ولی ابدا حالت اهل مصر تفاوت و تغییری بهم نرسانیده و تزلزلی
در دین و آئین و اسلامیت آنها پیدا نشده و با وجودیکه اهل مصر اکثر کارکن و
نوکر فرنگیها شده اند ابدا در وضع مذهب و آئین اسلامیت آنها خللی بهم
نرسیده و فرنگیها اثر هیچ بخود نداده اند و مذهب و آئین و رسم آنها را خیلی
شنیع و بد میشمارند بلکه هنوز در این مدت مدید مصریها لباس خود را تغییر
نداده اند و بوضع اسلامیت خود باقی اند و تقلید با جنبی را جایز نمیدانند و
اسم مبارک حضرت رسول را هر وقت و در زبان خود ساختند در مکالمه جاری
مینمایند و در مکالمه ها و جواب و سؤال لفظ صل علی النبی بسیار میگویند
باری چون مدت دو ماه متجاوز در مصر توقف نمودیم و منزل در حاجی محمد حسن
کازرونی بود خود حاجی محمد حسن و کسان او از زیاد ماندن مهمان در خانه او
بسیار از تجار خواطر هم رسانیده چرا که جناب مؤید الملک و حقیر و علیقلیخان
و حاجی میرزا حسنخان و میرزا آقاخان و سه نفر نوکر دیگر همه روزه شام و نهار
و چای را در آنجا صرف مینمودند از آن گذشته شب و روز مردم آشنا و دوست
بدیدن جناب مؤید الملک می آمدند و در سر شام و نهار حاضر میشدند و هر
شب را حاجی محمد حسن چهار قاب پلو طبخ نموده برای سفره جناب مؤید الملک حاضر
مینمود ولی چون حاجی محمد حسن مرد تاجر و کاسبی است از قراریکه میگفتند و خود
ملاحظه نمودیم صبح زود از خانه بیرون رفته بر وکاله که محل کسب و تجارت او است
نشسته و نهار را نان و پنیر با آب گوشتی خورده سه ساعت از شب گذشته بخانه
خود آمده و کمتر روز خانه خود را دیده با وجودیکه وکاله و محل کسب و تجارت او
در اندرون شهر مصر است و بسیار جای کثیف و متعفن و تنگ و تاریک است
و نمیشود یکساعت در آنجا مکث نمود حاجی محمد حسن عمر خود را در مدت چهل
سال در آن جای تنگ بسر برده و خانه و کوشک او که در بیرون شهر است و

[illegible]

عمارت سه مرتبه بسیار باصفائی دارد و باغ و باغچه آن خانه بسیار ممتاز است
و حوض آب و کاه و چاه و آب روان نیز در آن خانه هست و زمین اطاقهای آن
خانه تماما از سنگ مرمر سفید است خاجی محمد حسن بیچاره شبها را دیگر در آنخانه
سیر و امیز بنظر دارد و از توقف داشتن جناب مؤید الملک در آن خانه لابد بود
که برای پنج برای روزها را قدری در خانه بماند از این جهة بعضی ادمهای
او نیز برای خدمت جناب مؤید الملک از کار خود باز مانده کسب آنها از دست
آنها رفته بود * باری از اینجهة خاجی محمد حسن بودن جناب مؤید الملک را در
خانه خود خیلی بر خود سخت میدانست و اکثر روزها عبوس و متغیر بود و کم
که بزبان امد که چرا اینقدر در خانه من مانده اند من مردی هستم تاجر و کاسب
باری خیلی بنظر او این مخارج و مهمانداری عظیم و گران می امد و جناب مؤید
الملک چون بقدر پانصد تومان تنخواه از پاریس حواله کرده خاجی محمد حسن
داده بود باز در مصر بقدر پانصد تومان دیگر برات برای مخارج راه میخواستند
که خاجی محمد حسن بدهد خاجی محمد حسن هم امروز و فردا کرده پول نمیداد و
هر روز یک جواب سخت تلخ میداد که پولی که در پاریس داده ام هنوز رد نکرده اند
که من باز باید پانصد تومان دیگر بدهم و از اینجهة اوقات او بسیار تلخ بود
باری تا روز اخر که قرار بود پول بدهد و جناب مؤید الملک از خانه حرکت
کنند یکزبان و یک حرف گفت که من یکدینار پول نمیدهم و میل هم ندارم که در
خانه من باشید و خیلی بی روئی و خنکی کرد جناب مؤید الملک شب را از خانه
او قهر کردند و بخانه خاجی میرزا مهدی طبیب شیرازی تشریف بردند و حقیر
شب را در تکیه مغربی نزد خاجی نصیر افندی خوابیدم باری خاجی محمد حسن
از قهر جناب مؤید الملک خبر شده خود بخانه خاجی میرزا مهدی رفته جناب
مؤید الملک را بخانه خود برده و تعهد کرده که تنخواه برای مخارج راه بجناب
مؤید الملک بدهد الحق در خانه خاجی محمد حسن از هر جهة غذاها را بد طبخ

حرکت از مصر به اسکندریه

میکردند که هیچ چیز نمیشد غذاها را دست کشاورده که در عمر خود چنان غذاها
نخورده بودم * باری روز شنبه غرهٔ ماه شعبان ۱۳۰۵ قرار براین شد که حقیر
و خاجی اقا حسین اول از مصر باسکندریه برویم تا انکه فردا جناب مؤید الملک
حرکت کنند روز شنبه بعد از ظهر با خاجی اقا حسین بر سر محطه امده سرکار
خاجی میرزا نجفقلیخان جنرال قونسول بمشایعت امده خاجی نیاز درویش
کرمانی و اقا غلامحسین پسر خاجی محمد حسن و بشیر خواجه با ایشان روبوسی و
خدا حافظ نموده شمندوفر حرکت نموده بحمد الله با کمال سلامتی و خوشی
هوا یکساعت از شب گذشته وارد اسکندریه شدیم چون خاجی میرزا نجف
قلیخان حرکت حقیر را از مصر بقونسولخانه اسکندریه خبر داده بودند عباس
غواص در محطه اسکندریه خاضر شده بود بکالسکه نشسته اسباب ها را در
کالسکه گذارده بقهوه خانه و هوتل خاجی حسین ایرانی شبستری وارد شدیم
در مرتبه فوقانی اطاقی مفروش با دو سریر جای خواب بسیار تمیز و خوب
در انجا نشسته بعد از چند دقیقه جناب خاجی سید محسن تبریزی مرندی که
از مصر باسلامبول تشریف میبردند در آن هوتل منزل داشتند وارد شدند
با خاجی میرزا مهدی دکتر شیرازی که سالها است در اسکندریه است با دو
سه نفر از ایرانیهای دیگر قدری نشستند و از همان منزل قهوه خانه شام طلبیدیم
سرد یک غذای بسیار خوب با نان ماکول مرغوب خاضر نموده شام صرف شد
نماز را خوانده در همان سریرها خوابیدیم و امروز صبح را قبل از طلوع بیدار شدیم
نماز را خوانده و دعای صباح را نیز خوانده مشغول نوشتن سفرنامه شده ام تا از فردا
چه پیش بیاید و خدا چه خواسته باشد * سرکار میرزا حسنخان در همان شب
یکشنبه از مصر حرکت نموده بتنهائی دو ساعت از شب گذشته وارد اسکندریه
شده در خانه خاجی محمد پسر مرحوم عباس اقا منزل نمودند * جناب مؤید الملک شب
دوشنبه یکساعت از شب گذشته وارد اسکندریه شدند با علیقلیخان و خاجی

درویش نیاز کرمانی و در هوتل خدیوی که هوتل مشهور بزرگیست منزل نمودند
باری چون در اسکندریه در سفر قبل که بمصر میرفتیم شرح حالات آنجا را نوشته
بودم دیگر در این سفر تازه ندیدیم که قابل شرح و بسط باشد یکروز با حاجی آقا
حسین و حاجی میرزا حسنخان ببازار غرب که آنرا سوق مغربی میگویند و در آنجا
از اهل طونس بسیارند بازار بسیار بقدر دویست ذرع طول و مسقف و زمین
آن از سنگ مرمر فرش است و عرض آن بازار سه ذرع بیشتر نیست ولی بسیار تمیز
و پاک و پاکیزه چرا که در آن بازار حیوان یعنی اسب و الاغ وارد نمیشود و متاع آن
بازار پتو و احرام پشمی مغربی است که انواع و اقسام پتوهای بزرگ و کوچک دارند
پتوهائی که طول آن شش ذرع و عرض آن دو ذرع و نیم بعضی سفید یکدست
و بعضی قرمز و سفید و آبی و شال کمر پشمی سفید و عبای سفید مغربی نیز در
آن بازار هست ولی بجز اسباب مغربی پشمی دیگر چیزی در آن بازار یافت نمیشود
حقیر و حاجی آقا حسین هرکدام دو زوج پتوهای قرمز و سفید خریدیم بقیمت
بیست و سه فرانک که هر یک زوج پتو بیست و سه فرانک قیمت که از برای
سفر بهترین لباسهاست بزرگ و گرم و محکم و نجیب و کارکن است باری یکروز
با جناب مؤید الملک سوار بر کالسکه شده وقت عصر بطرف شهر محمودیه رفته
در همان باغ شخص فرنگی که در سفر سابق شرح خوبی و تمیزی آن باغ را نوشته ام
گردش نمودیم فصل گل و ریاحین آن باغ بود درختهای مو سبز شده بود و درخت
زردآلو و گوجه هم پر بار و خیابانهای طولانی که ردیف بردیف از گلهای الوان
ترتیب داده بودند الحق باغ بقدری باصفا و پر گل و با طراوت بود که بتعریف و
توصیف نمی آید و در آنروز در آن باغ درخت انگوری دیدم که برگ آن شبیه برگ
درخت انجیر بود یعنی همان رنگ و همان کلفتی و ضخیمی اگر در آن درخت خوشه
انگور نمیدیدم ابدا قبول نمیکردم که این درخت انگور است ولی خوشه های آن
بسیار بزرگ نبود و دانه های آن گرد است آن دو روز در آن باغ گردش و تماشا

کرده

کرده جناب مؤید الملک از وضع آن باغ و تمیزی و طراوت و گل و ریاحین آن
باغ بسیار خوششان آمد و باغی دیگر در عقب آن باغ دیدیم که بقدر پانصد جریب
بیشتر بود که تمام آن زراعت سیب زمینی و نیشکر و بادنجان و سایر زراعتهای
دیگر و زراعت سیب زمینی را دقت نمودم و ملاحظه کردم که تمام آنرا جوب و مرز
ساخته بودند و جوبها نیم ذرع عرض داشت و مرزها یک ذرع عرض و سیب زمینیرا
در وسط مرز دو ردیف کاشته بودند و سیب زمینی آن بسیار بزرگ و درشت
شده بود باری نواب مستطاب والا معتمد الدوله فرهاد میرزا هنگام تشریف داشتن
باسکندریه هر روزه برای گردش همین باغ تشریف آورده و تفرج مینمودند
باری آنروز را صاحب باغ حاضر نبود ولی دختر آنرا دیدیم و اظهار مهربانی
نسبت باو نموده پیغام و سلام رسانیدیم باری بعد از پنج روز توقف در اسکندریه
روز جمعه هفتم ماه رمضان سنه ۱۳۰۵ قبل از ظهر از اسکندریه حرکت کرده
بوافور نمسه آمده چون تذکره وافور را حاجی محمد پسر عباس آقا گرفته برای
منفعت خود جاهای هر یک را در وافور نمره بیست گرفته و قیمت آنرا خود برداشته
در وافور جای هر یک تنگ و سخت گذشت باری حاجی میرزا مهدی طبیب شیرازی
که سالهاست در اسکندریه است و مرد خود پسند جسور حراف است که هر کس
از هر جا و هر چیز صحبت بدارد او چنان اظهار اطلاع و دانائی در آن مطلب مینماید
که گویا از خلقت آن مطلب و کار او باخبر بوده و اطلاع داشته نصیر الدوله
ترکی بنظر آمد تا بوافور مشایعت آمده و جمعی دیگر و حاجی نیاز کرمانی که
الحق در این سفر مصر در این مدت دو ماه توقف در مصر دست از کار و
بار خود برداشته همه را مشغول خدمات هر یک بوده منتهای محبت و مهربانی را
بعمل آورده از مصر باسکندریه آمده در اسکندریه خدمتها کرده بعضی مخارجها
نموده تا بوافور مشایعت آمده کسب و شغل حاجی نیاز کرمانی اینست که یک
جعبه که روی آنرا شیشه انداخته که آنرا جعبه جام میگویند قدری انگشتر فیروزه

ولعل و بعضی یاقوتهای الوان و زمرد و سنگهای دیگر در ان جبیر گذارده
ان جبیر را در سر دست گرفته در کوچه و بازار و خانها گردانیده ان سنگها
و دانهای فیروزه و زمرد را فروخته معاش خود را بخوبی میگذرانند و بعضی
اوقات که مشتری خوبی هم برسانند و انها بقیمت اعلا میفروشند ما بیرو بقدر
دویست تومان متجاوز داشت این کسب وسیله و اسباب بی نیازی حاجی
درویش نیاز است از مردم باری با حاجی درویش نیاز روبوسی و خداحافظ
کرده کشتی نیکمینا بعث مده بودند هم مراجعت کرده و فورا حرکت نمود
دریا بحمد الله بکمال ارامی و خوبی بی فرتینه و تلاطم حرکت کرده حقیر و حاجی اقا
حسین در یک حجره مخصوص منزل داشتیم اگرچه جای ما تنگ بود ولی چون منزل
مخصوص بود اسوده بودیم باری شب را راحت در کشتی حرکت کرده فردا روز

ورود کشتی به پرت سعید

شنبه وقت صبح وارد پرت سعید شد باری پرت سعید جائیست که در زمان سعید
پاشای پسر ابراهیم پاشای مصری موسیو لسپس فرانسوی برای کشودن قنال و راه
باز نمودن بحر ابیض بحر احمر این موقع پرت سعید را بنای شهر نمود پرت در
زبان فرانسه بمعنی در است یعنی دربست که سعید پاشا باز نموده از این
بحر بان بحر پرت سعید ابتدای غنال است و در لب بحر ابیض واقع شده است
و شهر بسیار قشنگ باسلیقه شده است کوچهای مستقیم و با صفا و عمارتهای
بسیار عالی و باسلیقه ساخته شده و زمین شهر پرت سعید جائیست که تمام
از زمین ریک روان است و ابدا جای زراعت و آبادی نیست و ابدا در ان
زمین اب نبوده و اب چاه انجا نیز بسیار تلخ و شور است و از راه خشکی بمصر
و اسکندریه بقدر پنجاه فرسخ طول و مسافت دارد و از رود نیل نیز بسیار
دور است یعنی بقدر سی فرسخ مسافت است و حالا با لوله اهن از رود نیل
با قوه بخار اب از نیل کشیده در لوله اهن ریخته از این مسافت سی فرسخ
راه اب وارد شهر پرت سعید شده اول شهر را در یکموقع مخصوصی

صاف نموده وارد لولهای دیگر شده قسمت محلها و خانها و کوچهها
میشود و بیشتر جمعیت اهل شهر عیسوی و فرنگی اند و محله اهل اسلام
نیز در سمتی دیگر شهر واقع است از شهر پرت سعید از شهر پرت سعید
که ابتدای غنال است تا بشهر سویس که انتهای غنال است و در لب بحر
احمر است چهل فرسخ مسافت است که تمام ان صحرای ریگزار بی آبادی است
و نهر یکه عرض ان پنجاه ذرع است که انرا غنال میگویند از پرت سعید کنده اند
تا بسویس که حالا بحر ابیض و احمر متصل شده است و در سی سال قبل
موسیو لسپس اهل فرانسه که اول مهندس دنیاست در این خیال افتاده که

ذکر غنال که بحر ابیض و احمر را متصل نموده اند

میشود و ممکن است که بحر ابیض و احمر را راه باز نمود و متصل کرد بقوت
کمپانیهای متعدد کرورها و ملیونها پولهای گزاف خرج شده تا انکه این
غنال ساخته شد و این دو بحر متصل شد و مشکل این کار ان بود که چون
این صحرا تماما ریک روان است و نمیشود در انجا زیست نمود و با بیل و
کلنگ نمیشود در ان صحرا کار کرد چرا که اگر یک بیل ریک از زمین بردارند
چون ریک روانست به اندک تموج هوا فورا جای انرا از ریک پر میکند
و در ان صحرا بادهای قوی می اید و گودالهای عمیق را از ریک پر میکند
تا انکه تلها و تپهها را از ریک پر میسازد باری از ابتدای لب دریا بنا
نموده خاک را با اب باهم برداشته با چرخ بخار و غنال را ساخته و بقدری
عمیق نموده که وافورهای بسیار بزرک حالا از ان غنال عبور مینماید و قبل
از انکه غنال را باز نمایند از لندن و سایر جاهای فرنکستان که میخواستند
از راه دریا بطرف چین و هندوستان و ایران بروند لابد باید از دور مملکت
افریق گذشته بعد از شش ماه مسافت در دریا بیکی از شهرهای هندوستان
برسند و بسیار زحمت و مخارج داشت و بطول زمان سفری اتفاق می
افتاد حالا بجهة کشودن غنال و اتصال بحر ابیض و احمر راه هر جا و هر

مملکت نزدیک و آسان شده و بکمال سهولت و نزدیکی میشود حرکت نمود
و همیشه اوقات از جلو پرت سعید واپورهای بزرگ عظیم که از تمامی فرنگستان
بطرف چین و هندوستان میروند و از ایران و بغداد و بصره بطرف اسلامبول
و فرنگستان می آیند و در جلو پرت سعید جمیع کشتیهای بزرگ بقدر دویست که
در شهرهای بزرگ فرنگستان و اسلامبول دیده شد و حالا پرت سعید
از جاهای بسیار معتبر دنیا شده و از راه اسلامبول بمکه معظمه و مدینه منوره
نیز خیلی نزدیک شده است و بیست فرسخ فاصله از پرت سعید در کنار
غنال شهر اسمعیلیه است که شهر بسیار خوبیست و از مصر با سمعیلیه راه
آهن است و از آنجا به پرت سعید حالا کمپانی خیال دارد که راه آهن بسازد
و از جهة عبور و مرور کشتی از طرف پرت سعید و آبادی آنجا خیلی از آبادی
مصر و اسکندریه کاهیده و کم شده آنروز را واپور در پرت سعید از صبح
الی عصر توقف نموده حقیر و حاجی آقا حسین و حاجی میرزا حسنخان و میرزا
آقاخان و حاجی میرزا علیخان قزوینی از واپور بیرون رفته بسیار در اطراف
شهر و در اندرون شهر گردش و تماشا نموده وقت نهار را خواستیم نهار
بخوریم در پی جای امنی میگشتیم که بطور راحت و آزادی و طرز ایرانی نهار
خورده باشیم بشخص قایقچی گفتیم جائی و منزل خلوتی برای ما حاضر نما
که در آنجا نهار صرف بشود شخص قایقچی گفت بهتر آنستکه اسباب نهار
خود را برداشته بیایید در قایق من بنشینید و بادبانی برای شما یعنی
سایبانی درست میکنم و شما را در وسط آب گردش میدهم و شما هم تفرج
تماشا و هم مشغول غذا خوردن باشید همه قبول نموده بقایق او رفتیم و غذای
بسیار خوبی صرف شده تماشای غنال را نمودیم و کارخانه و چرخ بخاری
از دور دیدیم که در کنار غنال ساخته بودند پرسیدیم که این از برای چیست
گفت کارخانه یخ سازیست قایق ما را بکنار برده همراه از قایق بیرون آمده

در آن

ذکر ساختن یخ مصنوعی

در آن کارخانه وارد شده تماشای ساختن یخ نمودیم تفصیل ساختن یخ
اینستکه شوره و نشادر را در صندوق مدور طولانی ریخته و نفس و بادی
بقوت چرخ بخار در آن صندوق نموده و آن نشادر و شوره را با آب داخل
نموده وارد حوضی ساخته و در آن حوض بقدر صد عدد جعبه که هر کدام
سه چهار یک در سه چهار یک طول و عرض واست و کلفتی آن یکوجب از فلز
روح و سرب است آب شیرین در آن جعبه ریخته و آن جعبه ها در آن حوضی که
آب نشادر و شوره در او است آویزان میباشد و آن جعبه ها بقوه بخار دائم
در حرکت و مدت دو ساعت و نیم فاصله آن آب در جعبه ها می بندد و یخ
میکند و یخ آن بطوری بلوری و صاف میشود که منتهای صفا و خوبی را
دارد بعد از آنکه یخ بست یخ را از جعبه ها بیرون آورده در یک انبار یخ بترتیب
و قاعده گذارده از جانب شهر آمده هر کس میخواهد میخرد و نیز یخ آن کارخانه را
اهل واپورهائیکه از پرت سعید عبور میکنند میخرند یک جوان عرب که
از کارگذاران کارخانه بود جمیع کارخانه و وضع یخ ساختن را نشان داد
و تماشای خوبی کردیم باری در حین گردش در غنال واپور بسیار بزرگی
دیدیم که قشون بسیاری در آن واپور بود پرسیدیم که این واپور از کدام دولت است
و از کجا می آید معلوم شد که این واپور قشون دولت ایطالیاست که بجنگ
حبشه رفته بود یعنی در پهلوی حبشه در لب دریا جائیست که آنجا را سواح
میگویند دولت ایطالیا مدتها است با آنها محاربه و نزاع دارد و قشونها
بکشتن داده و پولهای گزاف خرج کرده که بلکه آن زمین و ملک و آن مردم را
بتصرف خود در آورده هنوز بمقصود خود نرسیده و شکستها خورده و صدمه ها
از اهل سواح باو وارد آمده اهل سواح تماما سیاه رنگند و بیشتر آنها اهل
اسلامند سواح در کنار دریای محیط و قطعه از افریقا است دولت ایطالیا
میخواهد که تصرفی در آن قطعه زمین داشته باشد هنوز موفق نشده است

تاری قشون و عسکر بکر در آن واپور دیدیم همه زرد و ضعیف و ناخوش
و بد لباس و پریشان از سواخ مراجعت نموده با یطالیا میرفتند شخص قابچی
میکفت دو روز بکرا این واپور با این قشون از ایطالیا بپرت سعید وارد شد
و عازم رفتن بسواخ بود همه جوانهای رعنا و پر دماغ از فرنکستان آمده و جنک
ندیده بخیال آنکه بسواخ میروند و سواخ جائیست که تا مردمان وحشی بی تربیت
و بی سلاح و بی اسباب حرب و جنک میکنند و لابدا آنها را شکست خواهند داد
از آن سربازها پرسیدیم شما کجا میروید با کمال شدت و شجاعت و رشادت جواب
میدادند بسواخ میرویم که شمشیر بکشیم و آدم بکشیم حالا که مراجعت کرده اند
و شکست خورده اند و مجروح و زخمی شده اند و ناخوش برکشته اند از آنها می پرسیم
از کجا می آیید خیلی بطور آهسته میکویند از سواخ می آئیم تاری در لنکرکاه پرت
سعید از جمیع دنیا واپورهای بسیار بزرک معتبر می آیند و عبور مینمایند که
چنین واپورها هرکز با سلامبول وارد نمیشود و متاع هر مملکت در بازار پرت سعید
یافت میشود و منزلکاههای خوب و هوتلهای مرغوب و قهوه خانهای خوب
در پرت سعید ساخته اند و تماشاخانها و تیاترهای نیز برپا نموده اند و مناره
بسیار بلندی در پرت سعید در لب دریا ساخته اند که شبها در سر آن مناره چراغ
روشن نموده برای راهنمائی کشتیها در دریا و در آن هنکامیکه غنال را میساختند
و راه را از دریا میکشودند برای کنار غنال سنکهای مصنوعی ساخته اند که هر کدام
چهار ذرع طول و دو ذرع عرض و قطر دارد و آن سنکها را با آهک و ریک ساخته اند
و تمام آهک آن سنکها را از فرنکستان آورده اند و در همان پهلوی غنال آبهمان
ریکهای روان ممزوج و مخلوط نموده و جوش داده قالبهای بزرک ساختن ریک
و آهک ممزوج را در آن قالبها میختند بعد از آنکه بست و محکم شد چون زیر آن
قالبها غرغره و عرابه دارد و از روی خط راه آهن کذارده آنها را حرکت داده بر
لب غنال آورده بعد از آن بقوة چرخ جرثقیل آن سنکها را بر داشته در قایق بسیار

صحبت با جمعی سربازهای ایطالیا که از جنک طرابلس مراجعت کرده اند

بزرکی کذارده در لب غنال و در کنار دریا هر جا میخواهند میکذارند و آن سنکها
هر قدر در آب بیشتر میماند سخت تر و محکمتر میشود تاری از اهل ایران نیز چند
نفری در پرت سعید هستند و کسب و تجارت مینمایند میرزا آقای سید شیرازی
که مدتها در بمبئی تجارت داشت و حقیر در بودن بلن ایشانرا ملاقات کرده بود
امسال برای ملاقات حاجی سید حسن شیرازی تاجر که ساکن بیروت میباشند
ببیروت آمده بودند حاجی سید حسن خالوی میرزا آقاست و عموزاده میرزا علی
محمد باب میباشد میرزا آقا بعد از توقف در بیروت و دیدن حاجی سید حسن به
عکا رفته ملاقات با بیهای آنجا را نموده از عکا به پرت سعید آمده حاجی محمد
یزدی که او نیز از طایفه جدیده بابیه است و در اسکندریه تجارت اجناس و قماش
فرنکی دارد و مغازه باصفائی ترتیب داده برای ملاقات آقا میرزا آقا با همان
واپوری که ما ها از اسکندریه بپرت سعید می آمدیم حاجی محمد نیز در آن واپور
بودند و بپرت سعید آمده محض ملاقات آقا میرزا آقا و نیز حاجی سید حسن شیرازی
که در مصر تجارت نیل دارد از مصر از راه اسمعیلیه بپرت سعید آمده برای ملاقات
میرزا آقا و مقصود آنها این بود که در پرت سعید از برای میرزا آقا دکان کسب و
محل تجارتی باز نمایند تاری میرزا آقا در واپور آمده دیدن نموده و چون در محله
مسلمانها منزل داشت با جناب مؤید الملک و حاجی آقا حسین و حاجی میرزا حسین
خان و آقا میرزا آقا علی و علیقلیخان سوار بر الاغهای خوب شده بباز دید آقا میرزا
آقا رفتیم و قدری نشسته مراجعت بواپور نموده دو ساعت بغروب مانده واپور
حرکت کرده شب را واپور با کمال آرامی حرکت کرد بحمد الله تعالی اول صبح وارد اسکله
یافا شدیم چون چند نفر از طرف هندوستان برای زیارت مکه معظمه آمده بودند
و هنوز وقت حج نشده بود از پرت سعید در آن واپور آمده در یافا پیاده شدند
برای زیارت بیت المقدس تاری جناب مؤید الملک بسیار میل بزیارت بیت
المقدس داشتند چون بعضی همراهان بدهمتی نمودند و اسباب ممانعت فراهم

ورود به بندر یافا

آورده و در رفتن و بیرون آمدن از واپور سستی نمودند خیال جناب مؤید الملک
در رفتن زیارت بیت المقدس سست شد و عجالةً تشریف نبردند و این دفعه را
موقوف نمودند و قرار دادند که ان شاء الله اگر قسمت شد دفعه دیگر مخصوصاً
از اینجا آمده بزیارت بیت المقدس میرویم و خیلی مایه افسوس است که کسی تا اینجا
بیاید و بزیارت بیت المقدس نرود حقیر در سفر قبل یعنی در بیست سال قبل بیت
المقدس و خلیل الرحمن را زیارت نموده ام و ان شاء الله تفصیل حالات و وضع آنجا را
بطور خوب خواهم نوشت ۶ تاری توتنول تا فرکرسا بعضی آشنائی با حاجی میرزا حسن
خان داشت خبر شده بواپور آمده حاجی میرزا حسن و حاجی آقا حسین و میرزا آقا خان
از واپور بیرون رفته در شهر یافه قدری گردش نموده و قدری نان و خوردنی
و پرتقال با خود گرفته بواپور آورده واپور بعد از ظهر حرکت کرده یکساعت
بغروب مانده باسکله حیفا رسیده بعد از چهار ساعت در آنجا توقف نمود
جمع کثیری از زن و مرد عیسوی و مسلمان و یهود در کشتی بوده در حیفا
وارد شدند و واپور بار داده و بار گرفته سه ساعت از شب گذشته حرکت
کرده حیفا تا عکا از راه خشکی سه فرسخ مسافت دارد عکا جائیست یعنی قصبه است
و قلعه بسیار محکمی دارد و در لب دریا واقع است ولی محل اسکله واپور و
کشتی آتشی نیست و عکا جائیست که بابیها را آنجا محبوس کرده و میرزا حسین علی
و پسرهایش یعنی عباس افندی و میرزا محمد علی و میرزا بدیع و میرزا ضیاء
و سایر اتباع بابیها را آنجا میباشند باری واپور همه را در نزدیک کناره
حرکت کرده بطوریکه آبادیهای کوه و صحراها در واپور نمایان بود و از حیفا
تا بیروت تمام کوه و صحراها آباد و معمور و با زراعت دیده شد ۶ تاری
وقت صبح واپور وارد اسکله بیروت گشته بمجرد تأمل و مکث واپور حاجی
آقا حسین از واپور بیرون رفته آقا میرزا امان الله که در قونسولخانه منشی است
ملاقات نموده و حسنخان پسر حاجی محمد خان را خبر داده حسنخان بقاعده

فرنگیها

ورود به بیروت و کوه لبنان

فرنگیها چون تا بعد صبح بخوابد دیر از خواب بیدار شده خود را نتوانست به
واپور برساند حاجی آقا حسین با میرزا امان الله بواپور آمدند ۶ تاری از
واپور بیرون آمده در اول اسکله در دم گمرکخانه قدری معطل شده بکالسکه
سوار شده جناب مؤید الملک بهوتل تشریف بردند حقیر بقونسولخانه
رفتم دیدم هنوز تازه حسنخان از خواب بیدار میشود از ورود جناب مؤید
الملک و پذیرائی نکردن و بواپور و اسکله نیامدن خیلی افسرده شده ولی
چون بیخبر بوده در این کارها تدارک نداشت او را ملامت نکردم ۶ تاری منزل را در منشیه
بیروت در هوتل نادیر که هوتل بسیار بزرگ خوبی است قرار دادیم روز ورود
ببیروت دوشنبه دهم ماه رمضان حاجی محمد جمله دار شیرازی در بیروت
بود با پسرش حاجی علی و منزل او در خان سرسق خان سرسق جائیست که
حاجی آقا حسین مدت نوزده ماه در آنجا منزل داشته جای تمیز با صفائی است
شب را حقیر و حاجی آقا حسین در خان سرسق در منزل حاجی محمد آقا شام
صرف نمودیم فردای آن روز را با حاجی آقا حسین در حمام رفته خود را از کثافت
واپور و نجاست راه شسته لباس خود را تغییر داده قدری در شهر بیروت
گردش و تماشا کردیم جناب مؤید الملک با حسنخان قونسول بکالسکه نشسته
بجبل لبنان تشریف بردند و شب را در خانه حسنخان بضیافت دعوت داشتیم
و جمیع همراهان نیز آنجا بودند و الحق تدارک بسیار مفصلی گرفته ضیافت
بسیار خوبی نمود ۶ وقت عصر آقا میرزا محسن پسر حاجی سید حسن یزدی
کالسکه حاضر نموده باتفاق سوار شده رفتیم بتماشای اطراف شهر بیروت
و دامنه کوه لبنان الحق کوه لبنان که متصل و نزدیک بیروت است عجب
کوه باصفا و آبادیست جمیع کوه زراعت و درخت و خانه و عمارتهای بسیار
خوب و راهها و جادههای ساخته و نهرهای جاری که در جائی مثل کوه لبنان
دیده شده مگر کوهستان ایطالیا که در سفرنامه تعریف آنرا نوشته ام جائی

دیگر مثل جبل لبنان این زراعت و آبادی ندیده ام جمیع درّه‌ها و بلندیها و
دامنه جبل از هر طرف و هر کنار زراعتها و باغها و آبادی است و خانه‌های آنها
اکثر از سنگ تراشیده است و خانه‌های جبل هم بطرز کوشک مانند دو مرتبه است
و بعضی جاها خانه‌ها را نزدیک هم ساخته اند و بعضی فرد فرد و جدا جدا بنا
کرده اند و زراعت جو و گندم آن جبل از دیم است ولی درخت توت که ابریشم
و انار و زردآلو را آب میدهند و در جبل هر نوع زراعت مینمایند و در دامنه
کوه نخل خرما بسیار است و درخت گردو و پسته و زیتون و انار و توت و زردآلو
و سیب و سایر اشجار و انگور هست و در بیروت درخت کاج را صنوبر میگویند
و بار و میوه دارد مانند بادام و آنرا میخورند مثل بادام لذت دارد و آن مغز را
در غذاها و خورشها بسیار مخلوط مینمایند و درخت انجیر صباره که انجیر خار
باشد در بیروت بسیار است و مرکبات پرتقال و نارنج و لیمو نیز بسیار است
و عمارتهای بیروت تماما از سنگ تراشیده است و ابدا عمارت آجری و خشتی
دیده نشد و حالا شهر بیروت از شهرهای بسیار معتبر شده در مملکت عثمانی
حالا شهری باآبادی و معموری بیروت کم است اگرچه شهر ازمیر خیلی آباد است
ولی ازمیر بطول زمان آباد شده است و بیروت مدت بیست سال است که
آباد شده چرا که بیست سال قبل خود حقیر مدتی در بیروت بودم و ابدا این آبادیهای
حالا را ندیده بودم و حالا عمارتها و مکتبخانه‌ها و مریضخانه‌ها و مدرسه‌های نظامی
بطور فرنگستان و مهمانخانه‌های بسیار عالی ساخته اند و کوچه‌های وسیع و
چراغ گاز و آب صاف کرده بطور فرنگستان که با لوله‌های سرب بجمیع خانه‌ها جاری
نموده اند و باغچه‌های مزین و گردشگاه‌های خوب و از فرنگستان هم اوقات عمده
برای تفرج و تغییر هوا به بیروت می‌آیند و مدت سه ماه و چهار ماه توقف
مینمایند تاریخ شب پنجشنبه را حاجی سید محسن یزدی جناب مؤید الملک
و حقیر و حاجی آقا حسین و حاجی میرزا حسنخان و سایرین را بخانه خود دعوت نموده

حسنخان

حسنخان قونسول نیز در آن دعوت بود حاجی سید حسن از اهل شهر یزد است
ولی مدتی در بیروت ساکن بود و چهار پسر دارد که یکی آقا سید علی نام دارد و
داماد میرزا حسینعلی بابی است و پسر دیگر میرزا محسن نام دارد و با وجود یکه
مدتها است از یزد خارج شده اند هنوز خیلی بلهجه یزد تکلم میکنند حاجی سید
حسن سن هفتاد و چهار سال دارد مرد پیر است با ریش سفید و قد کوتاه
و بسیار آهسته تکلم مینماید و فضل و سواد نیز دارد و خانه بسیار خوبی در
بیروت کرایه نموده کمتر از خانه بیرون می‌آید و امروز او بیشتر با طایفه بابیها است
و جناب مؤید الملک آگاه از این دعوت داشتند احمد هنبل پسر حاجی
محمود هنبل که مترجم قونسولگری ایران است در بیروت و آدم با مکنت و
ثروتیست و شغل پدر و خود او شال کریست یعنی ریسمان فروشی و
ریسمانی که آنها در دکان دارند و میفروشند ریسمان کتان است برای طناب
از هر نوع ریسمان باریک و کلفت دارند و همیشه اوقات پنجاه نفر فعله در
کارخانه خود برای تابیدن ریسمان دارند و اصل کتان را در شام میکارند
و علف کتان مانند علف شاهدانه است که هر سال میکارند و شاخه
و بته آن خیلی بلند میشود و در ساقه و شاخه آن هرچه هست ریسمان بعمل
می‌آورند تاریخ یکشنبه حاجی احمد هنبل جناب مؤید الملک و حقیر و حاجی
آقا حسین و حاجی میرزا حسنخان و میرزا آقا و جمعی دیگر را با حسنخان قونسول
بخانه خود دعوت نموده مهمانی و پذیرائی بسیار خوب نمود و شام و غذا را
در سر میز چیده بودند و قاعده بیروت و شام اینست که دو سفره و دو میز
از برای شام خوردن قرار میدهند یکی از برای غذای پختنی از هر قبیل میز
دیگری از برای شیرینی و میوه و فرنی و شیر برنج بعد از آنکه از سر میز که غذای
پختنی در او بود سیر شدند و برخواستند صاحبخانه تکلیف میکند که
بسم الله برخیزید و بروید در سر میز شیرینی و میوه تناول نمائید تاریخ

احمد هنبل

خانه احمد هتل بسیار خانه با صفا و پر درخت و با حوض آب و اطاقهای بزرگ
و فرش اطاقها تماما از سنك مرمر است حاجی محمود پدر حاجی احمد هتل این
هفتاد سال است یك پسر او حاجی احمد است و چهل سال دارد پسری دیگر
که سن دو سال داشت و در اطاق راه میرفت و آن طفل کوچك خیلی شیرین و
با مزه بود؛ شعرای ایرانی بقدر بیست نفر در بیروت بیشتر نیستند که معروف
آنها حاجی سید حسن و پسرهای او هستند دیگر حاجی بابای شیرازی است
دیگری حاجی محمود تبریزیست دیگری آقا محمد حسین اصفهانی است حاجی محمود
شغل او حکاکی است و بعضی اسبابهای عقیق در دکان خود حاضر نموده فرنگیها
میخرند و بعضی از آنها قیمتی و اسبابهای کهنه و سکه های کهنه تحصیل نموده
و از ابریشم و سود و صیدا و بعلبك تحصیل نموده بقیمتهای گزاف فرنگیها
از او میخرند و از این شغل و کسب خود صاحب دایر و مکنت شده است و دو
خانه خریده است و عیالی از اهل بیروت دارد و صاحب پنج دختر و یك پسر است
یکشب حقیر و حاجی آقا حسین و حاجی میرزا حسن و سایرین را در خانه خود
دعوت نموده غذاهای ایرانی بسیار خوب طبخ نموده و فراهم آورده الحق بسیار
خوش گذشت آدم بسیار با خلق و مقدس و متدین و پاك و پاکیزه است
میرزا باقر بواناتی که بوانات یکی از بلوك فارس است آدمیست دانا و عالم زبان
انگلیسی و عبرانی و عربی و فرانسه و فارسی که زبان خود او ست انگلیسی و عبرانیرا
طوری خوب تحصیل نموده و دانا و عالم است که علما و دانایان انگلیسی محتاج
او هستند و او را در علم زبان دانی استاد کامل میدانند و در مشکلات زبان
با او رجوع مینمایند و کتابها و رسالها و مطلبها در زبان انگلیسی ترجمه
کرده است و نیز در زبان عبرانی طوری مهارت و قدرت دارد که علما و بزرگان
یهود و نصاری تصدیق بر اعلمیت او دارند و تتبع او در کتب یهود بطوریست
که حالا منحصر بفرد است و در حین مکالمه با یهودیها بزبان عبرانی نمیتوانند

تمیز بدهند و بشناسند که میرزا باقر از اهل کجاست و از چه طایفه است
و شعرها و قصیدها و غزلها بزبان عبرانی گفته که همه یهودیها در فصاحت و بلاغت
او تصدیق مینمایند و نیز در زبان عربی بسیار فصیح است و نیز در فارسی چنان
اصطلاحات و لغتها را خوب میداند که او را دانا و لغت دان فارسی است؛ تفصیل
حالات میرزا باقر اینست که در اول سن خود بجهة معاشرت با طایفه و سلسله
نصاری از دین اسلام تجری جسته مذهب عیسویرا قبول میکند و در خواندن کتاب
انجیل و کلمات و قاعده و قانون عیسویان مهارت کامل بهم میرساند و آن مذهب را
حق دانسته مردم را دعوت بدین مسیح مینماید و بعد از مدتهای مدید که در مذهب
نصاری غورها و غوصها کرده و مطلبها فهمیده و دانشها تحصیل نموده از روی
تحقیق و یقین دانسته و فهمیده که مذهب و طریقه طایفه نصاری بسیار بی پا و
بیمعنی است و کتاب آسمانی آنها که انجیل است کتابیست که بعد از حضرت عیسی
بعضی مردم بسلیقه و خیال خود ساخته اند و این مطالب انجیل حالیه طایفه نصاری
کتاب آسمانی نیست کلماتیست که از روی هوا و هوس هر کسی در دوره خود ساخته
و نشر داده است و همه مذهب و آئین نصاری بدو کلمه است یکی مسئله تثلیث است
که اب و ابن و روح القدس باشد و دیگر مسئله صلیب است که حضرت عیسی را
بصلیب زده اند و صلیب را حالا عیسویها نزد خود خیلی معتبر میدانند و محترم
میدارند و انجیل مخصوصی که کلمات خدائی یا فرمایشات حضرت عیسی باشد
نیست و فرمایشی از حضرت عیسی ابدا چیزی در دست ندارند؛ باری آقا میرزا
باقر بعد از تحقیق مطلب از مذهب نصاری منحرف شده مذهب یهود را قبول
نموده موسوی مذهب میشود و مدتهای مدید در مذهب موسوی کتابها نوشته
و مطلبها نشر داده و سلیقه ها بکار برده و در عبرانی مطلبهای خوب فهمیده
و همه اوقات خود را با علما و بزرگان یهود بسر برده و اساس مذاهب و ادیان
و آئین مذهب یهود را دانسته و مدتی مدید در بغداد و هندوستان در مذهب

شرح حال میرزا باقر

یهود از علمای مخصوص آنها بوده و مردم را ترغیب و تحریص بدین یهود نموده
و اطلاعات و تتبعات در توریه بهم رسانیده و توراة و کتب انبیای بنی اسرائیل را
حفظ نموده و ورد زبان خود ساخته و جای خود را همیشه اوقات در کنیسه‌های
یهود قرار داده و مهارت تام در علم کتب سماوی بهم رسانیده بعد از مدتی که
خوب فهمیده و دانسته که مذهب یهود مذهبی است سخت و کهنه و طریقه ایست
منسوخ شده و قواعدش خراب شده از آن مذهب خود را خارج نموده
آقا میرزا باقر لامذهب صرف میشود و او را میرزا باقر کافر مینامند و مدتی لامذهب
شده داخل هیچ مذهبی و تابع نمیشود تا آنکه حضرت رسول صلی الله علیه
و آله و سلم را در خواب زیارت میکند اظهار تلطف و مهربانی نسبت باو
میفرمایند و او را از بند ضلالت و جهالت رهانیده مظهر توجه و لطف میفرمایند
و میرزا باقر رجوع بخواندن قرآن مجید و تلاوت آن نموده چون در علم عربی
مهارت و تتبع داشته وقت خود را صرف بخواندن تفسیر قرآن نموده و کلمات
و آیات قرآن مجید را مطابق با کلمات و آیات و روایات توریه و انجیل نموده
و نیز مطالبی که در توراة خوانده در باب بروز و ظهور حضرت مسیح و حضرت
رسول صلی الله علیه و آله و سلم بطور تحقیق و یقین استدراک نموده و کلمات
و آیاتی که در توریه در آمدن رسولی که محمد نام دارد و در چه زمان میآید آنها را
کشف نموده و در تصدیق و عقیده اسلامیت افزوده و وقت و عمر خود را بتمامه
صرف خواندن توریه و انجیل و قرآن مجید نموده تا آنکه دین مبین اسلام از روی
تحقیق و یقین براو کشف و محقق شده و مدتی که در بغداد بوده با هر که از علمای
و موسویان نشسته آنها را بدلایل و براهین از روی قواعد توریه و انجیل دعوت
باسلام نموده و خیلی مردم را مسلمان نموده و قرآن مجید را بعلمای یهود و نصاری
درس داده و فهمانیده و بعد از آن برای شغل مترجمی زبان انگلیسی بلندن رفته
و مدت پنجسال در شهر لندن توقف نموده و بزبان انگلیسی مردم را دعوت بدین

اسلام

اسلام نموده و بسیاری از انگلیسها را در دین اسلام آورده و آنها را از روی تحقیق
و یقین فهمانیده که دین یهود و نصاری بعد از بروز و ظهور محمد رسول الله صلی
الله علیه و آله و سلم منسوخ و قاعده و قانون آنها بی پا و بیمعنی شده و بسیاری را
از کشیشها و مردمان دیگر را بدلایل عقلی و نقلی و براهین محکم عقاید آنها را
شکست داده میل آنها را بقبول مذهب اسلام آورده و روزنامه‌ها در باب ترویج
مذهب اسلام بزبان انگلیسی در لندن چاپ زده و در کوچه و بازار و گذرها
بمردم داده و ورقه‌های دیگر چاپ زده با این مضمون که انکسر الصلیب و مات
الخنزیر و خیالات مردم لندن را در این صحبتها پریشان کرده و بعد رد و تثبیت
هر را دمجاو ورقه‌ها چاپ زده و بمردم منتشر کرده و بعضی کشیشها از
اینمعنی و مطلب مستحضر شده میرزا باقر را در کوچه و بازار دگرفته کتک
بسیاری باو میزنند و باز او دست از کار خود بر نداشته و ورقه‌های خود را
بمردم میداده و بسیاری از زن و مرد انگلیسی را بمیل و رغبت بدین
مبین اسلام آورده. هنگامیکه حقیر در لندن بودم و مستر بروفی را
ملاقات نمودم که او از شاگردها و تربیت یافته‌های میرزا باقر بود
چنان معتقد و مقید بدین اسلام شده بود که مافوق آن متصور نمی آید
و از بابت اسلام خود خیلی مشعوف و مسرور بود و صحبت و ذکر و فکر خود را
منحصر بصحبت اسلامیت و مذهب و آئین میداشت و الحق مستر بروفی بسیار
با شوق و شعور و شعف بود و قرآن مجید را در نزد میرزا باقر در لندن بسیار خوب
و تفسیر آنرا بقدر دانائی خود تحصیل نموده بود و کلمات عرفا و حکما و مردمان
خدا را از بر کرده و خیلی عزیز میداشت و خیلی میل و آرزو داشت که از لندن
سفر کند و بایران برود برای تکمیل زبان فارسی و استحکام آئین و مذهب اسلام
و مکتوبهائیکه بحقیر نوشته معلوم میشود که چقدر شوق و میل بقواعد و قانون
دین مبین اسلام دارد خاصه بطریقه عرفا و صوفیه و مردمان خداپرست. تا بدی

میرزا باقر بعد از مدت پنجسال توقف در لندن چون دختری داشت بسن هجده
سال و در مدرسه لندن تحصیل زبان انگلیسی و بعضی کمالات نموده بطوری
که در مدرسه معلم و مدرس شده آن دختر بناخوشی سل و دق مبتلا شده برای
تغییر آب و هوا دختر خود را برداشته به بیروت آورده بعد از مدت قلیلی دختر
او در بیروت مرحوم شده بعد از آن میرزا باقر در بیروت از طایفه عرب بیروتی
زنی گرفته که حالا یک پسر از او دارد که او را اسحق نام نهاده و پسری که از زن
سابق اوست نام او میرزا اسمعیل است بسن چهارده سال و میرزا اسمعیل
دانای زبان انگلیسی و عربی و عبرانی و فارسی و فرانسه است و بسیار جوان
باهوش و با اطلاع از وضع ادیان مختلفه و تواریخ امتهای سلف است
باری حالا میرزا باقر در بیروت شغلش منحصر است باینکه دایم الاوقات صحبت
از ادیان مختلفه میدارد و رد بر آنها میگوید و موسویان و عیسویان را دعوت
بدین اسلام مینماید و چنان مشاهده شد که میرزا باقر نفسش بهر کس برسد
او را از دین خود تغییر داده مسلمان میسازد الحق در دین اسلام میرزا
باقر خیلی با غیرت و با حمیت است و همتش هم واحد شده و در مجالس و محافل
حرفی و صحبتی نمیدارد بجز اینکه میخواهد مردم یهود و نصاری را بدین
اسلام دعوت نماید و چون زبان عبرانی را خوب میداند و اطلاعات و
تتبعات کامل در توریه و کتب انبیای سلف دارد یهودیها خیلی زود
بدام او افتاده دعوت او را قبول میکنند و مسلمان میگردند در بیروت
جوانی که نام او شمعون بود و پسر شخص یهودی که در بیروت قونسول از جانب
دولت ایرانست میرزا باقر را ملاقات نموده میرزا باقر بدفعه اول چند کلمه
با زبان عبرانی با او تکلم نمود و او را بدون جوان یهود فردای آنروز بطلب
میرزا باقر آمده قدری با میرزا باقر صحبت داشت و آنجوان با فضل و دانش
و دانا بزبان عربی و عبرانی و فرانسه باری مجلس دوم که آنجوان میرزا باقر را

[illegible]

ملاقات نمود و بدلایل و براهین از روی توریه مطلب را باو حالی نمود بطوریکه
میرزا باقر تلقین اسلام باو نماید آنجوان آمد حضور جناب مؤید الملک و میرزا
باقر و بعضی دیگر برخواسته و بزبان آشکار و بلند گفت که اشهد ان لا اله الا
الله و اشهد ان موسی کلیم الله و اشهد ان عیسی روح الله و اشهد ان محمدا
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و چون موسویها حضرت عیسی را نیز
در نبوت قبول ندارند او شهادت بنبوت موسی و عیسی و حضرت رسول
داده خود را مسلمان دانست و دست همه را در مجلس بوسیده و بشرف اسلام
مشرف شد و اظهار تشکر نموده نشست و واسطه سعادت او بشرف دین
اسلام جناب مؤید الملک بود که در ورود ایشان به بیروت هر روزه این جوان
نزد ایشان می آمد و میرزا باقر نیز آنجا حاضر بود و چون طایفه یهود گوشت
و روغن و پنیر غیر خود را ابدا نمیخورند و دست نمیزنند آنجوان همان شب با جمعیت
ما ها غذا خورد و شب دیگر که در بیروت در خانه حاجی محمود حکاک مهمان
بودیم او را نیز همراه برده در سر سفره حاضر شده همه باو تهنیت گفتند و نیز
خود را مسلمان پاک دانسته با همه بطور صفا و یگانگی حرکت کرده صحبت میداشت
و آنجوان حالا در مدرسه بیروت در علم طب و سایر علوم تکمیل شده و باو
نوشته ترقی داده اند و پدر او بسیار صاحب دولت و مکنت است و میگفت
که در سر من خیالات بسیار و بلند است امیدوارم بروم بقدس شریف و مردم
یهودی که در بیت المقدس میباشند آنها را دعوت بدین اسلام نمایم باری
در آن چند روزی که در بیروت بودیم آنجوان جدید الاسلام دقیقه از نزد
ما ها بجائی دیگر نمیرفت و یکروز جوان دیگر را از طایفه یهود با خود آورد
که بکلمات و بیانات میرزا باقر گوش کند و مذهب اسلام را قبول نماید
باری الحق میرزا باقر در این دوره وجودش خیلی مغتنم است چرا که بسیار مردمان
از طایفه یهود و نصاری بکلمات و بیانات او مردم سست عنصر را از راه برده

واز اسلامیت خارج نموده بیدین مینمایند واز اهل اسلام از جهت بی علمی و بی
اطلاعی و بی تتبعی زود از مذهب خود خارج شده بسیاری از دین اسلام خارج
میشوند و بسیاری از مردم ایران و ترک که چشمشان بنقش و نگار ظاهر است
واز معنی و حقیقت دورند در این صفحات خارجه رود از آئین و مذهب خود
خارج شده بیدین میشوند خاصه اگر با مردم لاابالی و لامذهب بنشینند خود را
میبازند و پریشان خیال میشوند و مذهب و آئین خود را تخفیف میدهند
میرزا باقر الحق وجودش خیلی لازم است که نمیگذارد کسی در این صفحات به
حرفهای پوسیده مردم بیدین لاابالی رشته اعتقاد و آئین و مذهب خود را
از دست بدهد ولی حالا میرزا باقر خود نیز مرد بیست ناکامل چرا که همین قدر
دانا بقواعد و قوانین دانستن زبان عبرانی و کلمات توریت و کتب انبیای سلف است
و نیز تفسیر قرآن مجید را بسلیقه خود ساخته و معنی مینماید و تتبع در اخبار و احادیث
و معنی آیات بطور دیگر از ائمه طاهرین و بزرگان دین رسیده ندارد همینقدر
از پیش خود چیزی درک کرده و خوانده است و تولی و تبرای او هنوز محکم
نشده و در این باب اهمیتی ندارد و تولی و تبری را معتبر نمیداند و تقدس
و تقوی نیز با خود ندارد و مردی متشرع نیست روزه میشود و نماز نمیکند
و معنی ولایت و امامت را نمیداند همان توسل او بکلمات مخصوص قرآن
مجید است در این صفحات خارجه خوب است میرزا باقر چون زبان مختلفه
عربی و عبرانی و انگلیسی میداند مردم یهود و نصاری را دعوت باسلام
نماید و بعد از آن شخص عالم فاضل مقدس با تقوای آن مردم جدید الاسلام را
آداب شریعت بیاموزد و بتولی و تبرا اصلاح نماید والا میرزا باقر یک نفر
یهود یا نصاری را که مسلمان کرد آنها مسلمانی میشوند مثل خود میرزا باقر
میرزا باقر مسلمان متشرع نیست خودش نیز یهود و ارمنی است که مسلمان
شده پاکی و تمیزی و قانون و قواعد شریعت و نماز و وضو و سایر قواعد یکم

[illegible]

در مذهب اسلام هست با خود ندارد ولی جد و جهد بکند میرزا باقر در نشر
و ترویج مذهب اسلام دارد در عمر خود تا بحالا ندیده ام انشاء الله بحالت
و این نیت اسباب نجات و رستگاری او خواهد شد و امید هست که کم کم
با معاشرت مردمان مقدس و با تقوی میرزا باقر حالت قدس و تقوی هم رسانند
شیخ محمد عبده که از اهل مصر و از علما و فقها و متکلمین است و مدتها در لندن
بوده و محرر روزنامه عروة الوثقی بوده با سید جمال الدین افغانی دوست
و رفیق بوده و حالا در بیروت مقیم است و مدرس علم حکمت و تفسیر قرآن است
و مرد بیست با تقوی و تقدس و صاحب علم و قانون شریعت و با اخلاق حمیده
چون از زیارت بیت المقدس مراجعت نموده بود در روز حرکت از بیروت با جناب
مؤید الملک و میرزا باقر و حاجی آقا حسین بدیدن او رفتیم و از صحبت او مستفیض شدیم
بادی روز دوشنبه هفدهم شهر رمضان سنه ۱۳۰۵ از بیروت دو ساعت به
غروب مانده حرکت کرده حسنخان قونسول با میرزا امان الله و آقا محمد حسین اصفهانی
تا ربع فرسخ بمشایعت آمده مراجعت به بیروت نمودند از بیروت کالسکه مخصوص
برای رفتن بشام جناب مؤید الملک کرایه نمودند بمبلغ دوازده نپلئون ۲۴۰ فرانک
میشود که آن کالسکه جای چهار نفر دارد جناب مؤید الملک و حقیر و حاجی آقا حسین
و علیقلیخان در کالسکه نشسته روانه شدیم از بیروت تا بشام راه را یک نفر از
کمپانیهای فرانسه شوسه نموده و در هر دو فرسخ یک منزلگاه خوب ساخته که
اسبهای کالسکه را تغییر بدهند از بیروت که لب دریاست جمیع راه رو ببالا میرود
و تمام راه کوه و دره است و الحق راه را بسیار خوب صاف و مسطح نموده اند
ولی راه را قدری تنگ ساخته اند و این کوه که راه بشام از او عبور مینماید او را
جبل لبنان میگویند و تمام راه آنچه بنظر می آید کوه و دره و بلندیها و پستیها همه را
مرتبه ها بسته درخت توت بجهت کرم ابریشم و انجیر و زیتون و سایر اشجار نشانده اند
و چنان کوه و دره ها را آباد و معمور نموده اند که ابدا قطعه زمین و خرابه ندارد

حرکت از بیروت بطرف شام

کوه و درّه‌ها یافت نمیشود چون جناب مؤیّد الملک خیال تماشا و سیاحت بعلبک را داشتند در وسط راه شام که انجا را شترک میکویند و شترک جای پر اب و با صفا و خوش هوا نیست شب را در منزل شترک که اطاق و هوتل پاک و پاکیزه داشت منزل نمودیم و صبح روز سه شنبه را کالسکه مخصوص کرفته از شترک روانه بعلبک شدیم کرایه کالسکه هشتاد فرانک [از منزل شترک تا بعلبک] مسافت پنج ساعت راه است و این مسافت راه یکطرف جبل لبنان است و یکطرف جبل شام و فاصله این دو جبل سه فرسخ است و تمام این صحرا ابادی و زراعت و ده و خانه است و زراعت انها بیشتر جو و کندم است عدس و نخود نیز میکارند و اشجار انجا بیشتر درخت توت کرم است و باغات انکور بسیار دارد دامنه کوه و تپه و درّه‌ها غرس نموده اند و جمیع این اشجار توت کرم است و درخت انکور را هم بعمل اورده اند که ابدا اب بانها نمیدهند و این اشجار را بسیار بقاعده و با سلیقه بعمل می اورند و درخت انکور را بقدر دو ذرع ساقه میدهند و ساقه انرا روی زمین میخوابانند و شاخهای درخت انکور را روی زمین پهن میکنند و دو شاخهای کوتاه که هر کدام نیم ذرع است در زیر شاخهای درخت انکور میکذارند باین وضع درخت انکور را ابدا در جائی دیکر ندیده بودم همه شاخهای خوابیده بقطار و هم دیکر خوابانیده اند و بترتیب بزمین انداخته اند و اطراف باغات انها ابدا حدّ و حدود و دیوار و حصاری ندارد درختهای انکور را مثل انکه بته خربزه و کدو را در زمین بکارند و شاخه و برک ان روی زمین پهن شده باشد از دور ان شکل و ان قسم بنظر می امد و درختهای انکور را هم بقطار و بخط مستقیم نشانیده اند و اشجار دیکر از قبیل زردالو و سیب و الو و کردو نیز در انجاها بسیار است و هوای صفحه شترک تا بعلبک خیلی ییلاقیت دارد دو کوه دو طرف ان در تابستان همیشه برف دارد و در ان صحرا بیش از دو رود خانه دیکر انی ندیدیم و با وجود این کوههای مرتفع پر برف چشمه و رود خانه کمتر دیده شد

ولی بقدری این صحرای وسیع با صفا و با نزهت و سبز و خرم و اباد است که بوصف و تحریر نمی اید تا دری یکساعت از ظهر کذشته وارد بعلبک شده در هوتل روبا منزل نمودیم قدری استراحت نموده وقت عصر حسن تحسین قایم مقام یعنی حاکم بعلبک بدیدن جناب مؤیّد الملک امده تلکرافی نشان داد که از والی کری شام باو خبر داده بودند که قایم مقام بدیدن مؤیّد الملک بیاید و اظهار تعارف و خدمت نماید و تشریفات غیر رسمی بعمل اورد حسن تحسین قایمقام بسیار ادم خوش اخلاق خوش صحبت خوش محاوره ایست بعد از قدری پرسش و اظهار مهربانی نموده دو نفر ظبطیه همراه نموده بتماشای قلعه بعلبک رفتیم

تفصیل و شرح دادن قلعه بعلبک را هر چه بخواهم بیان نمایم و بتحریر و تقریر در اورم زبان و بیان حقیر از وصف و شرح ان عاجز است بلکه باید شخص مهندس باشد و معمار باشد و نقاش باشد و حجار باشد و علم جر اثقال بداند تا انکه بتواند صد هزار یک از وضع عمارت و حجاری بنای بعلبک را بیان و تحریر در اورد اوّلا قلعه ایست بقدر سه هزار ذرع دوره او میشود و دیوار انرا از سنکهای بسیار عظیم ساخته اند که بزرکترین سنکهائیکه در دیوار قلعه بکار برده اند بیست ذرع طول دارد و چهار ذرع عرض و پنج ذرع قطر و بعد از ان سنکهای دیکر که همه ده ذرع در چهار ذرع یا هشت ذرع یا چهار ذرع یا کمتر یا بیشتر و ارتفاع دیوار قلعه حالا بقدر سی ذرع متجاوز نیست بعضی جاها چهل و ابتدای در قلعه که وارد میشوند دالان بسیار بلند طویلی ساخته اند که عرض ان دالان شش ذرع است و طول ان دالان صد و پنجاه ذرع است و دیوار و سقف ان دالان را از ان سنکهای بسیار بزرک بکار برده اند و مرتبه تحتانی قلعه تماما مسقف است و اطاقهای بسیار بزرک و دالانهای وسیع و طویل دارد که بعضی جاها را چراغ باید کردش نمود و این دالانی که ذکر شد که صد و پنجاه ذرع طول

ذکر قلعه بعلبک و عمارات آن

اوست روشنائی آن از در اول و در آخر است دیگر از سقف و جای دیگر روشنی
و روشنائی ندارد بعد از آنکه از دالان طویل وارد قلعه شدند عمارت بسیار
بزرگی ساخته‌اند که آنرا معبد و بتخانه میگویند که محل اصنام بوده است
اطاقی است بقدر چهل ذرع طول و سی ذرع عرض دارد و اطاق را از
سنگهای بسیار بزرگ ساخته‌اند و باطراف اطاق ستونها قرار داده‌اند
و نماها ترتیب داده‌اند و حجاریهای بسیار ظریف و خورده کاریها و صنعتها
در آن حجاریها بکار برده اند که از تصور و عقل خارج است و اشکال مختلف
و صورتها و گل و بتهها و شاخهای انگور و گلها و برگها در آن سنگها حجاری
نموده اند و جمیع آن حجاریها را برجسته و نمایان ساخته اند و حاشیه‌ها
و زنجیره‌ها در دور طاقنماها از سنگ تراشیده اند و طرهٔ بالای عمارت
معبد را تماما از صورت آدم ساخته اند و در سقف درگاه معبد که داخل
میشوند دو صورت ملک ساخته اند که دو پر دارد و در دست گل شاخ صنوبر
بدست آن ملک است و سرستونها و خروجیهای سرستونها را تماما حجاری
و منبت نموده اند و بعضی طاقنماهای داخل معبد را هلالی وار ساخته اند
و بعضی را سنبوسه وار و مثلث پوشانیده اند و ارتفاع سقف اطاق
بقدر بیست ذرع بوده و سقف آن معبد نیز تماما از سنگهای بسیار بزرگ
بوده که حالا بکلی از زلزله خراب شده و ریخته است و بیرون اطاق معبد دور
تا بدور ایوانست که ستونهای بسیار بلند جلو ایوان قرار داده اند که هر
کدام بیست ذرع ارتفاع دارد و آن ستونها سه پارچه یا دو پارچه است
و قطر آن ستونها دو ذرع در دو ذرع است و سقف ایوان دور معبد را
که بر روی ستونهای بلند پوشانیده اند تماما از سنگهای بسیار بزرگ است
که یک سر سنگ بر روی دیوار معبد است و سر دیگر بر روی ستون ایوان آمده
و از سر ستون بقدر دو ذرع گذشته مانند طرهٔ عمارت و شرفهٔ لب عمارت

شده و آن سنگهای سقف را نیز طوری حجاری و ریزه کاری نموده اند که حالا
هیچ استاد کامل حجاری اینطور نمیتواند حجاری نماید و در آن سنگهای سقف
بشکل هشت گوشه و هفت گوشه اشکال اسلیمی سنگ را منبت نموده اند
و گودی منبت را بقدر دو وجب از سنگ را گود نموده اند و در هر گودی یک
صورت زنی ساخته اند و جمیع پیشانی طره‌های عمارت را یعنی برآمدگی طرهٔ
عمارت را از صورت زن تراشیده اند و چنان آن صورتها را بقاعدهٔ نقاشی و استادی
حجاری نموده اند که حالا سرمشق کل استادان فرنگستانست میگویند زلزله
آن ستونها و سرستونها را بکلی خراب کرده و در هم و برهم ریخته و بجز معدودی
از آن ستونها برپا نیست و نیز در سمت دیگر از حیاط قلعه با ستونهای عالیتر
و بزرگتر از آن ستونها و سرستونهای مکلف و منبت بکار برده اند که ارتفاع
آن ستونها از سی ذرع متجاوز است و قطر آن ستونها دو ذرع در دو ذرع است
و آن ستونها نیز سه پارچه و دو پارچه است و سرستونها را بسیار مزین و حجاریها
و خورده کاریهای بسیار خوب بکار برده اند و گلها و شاخه‌های برجسته و شکل
خوشه‌های گندم و جو و انگور بکار برده اند و آن ستونهای قوی و بزرگ را
هر کدام سه ذرع فاصله قرار داده اند و سنگهائی که بر روی ستونهای
بزرگ نصب نموده اند چنان ساخته اند که پیشانی عمارت و کتیبهٔ جلو عمارت
و طره‌های عمارت و روی طرهٔ عمارت تا لب بام عمارت هم از یکپارچه سنگست
و باز جمیع صورت برآمدگی طرهٔ عمارت هم را بشکل آدم درست کرده اند یعنی
بشکل صورت و بدن زنست و اطراف حیاط آن قلعه را ایوانهای بسیار بزرگ
و اطاقهای عجیب و غریب از همان سنگها و همان حجاریها بنا نموده و ساخته اند
و تمام اطاقها و ایوانها را قرینه و مقابل همدیگر است و از وضع قرینه سازی
نگذشته اند و در آن ایوانها محراب مانند نماها ساخته اند و سقف آن محرابها را
هر کدام بشکل یک مرغی مثل باز که سر خود را از نیزهٔ بالای محراب نموده و بال

خود را بسقف محراب کشوده است و مجسمهٔ شکم آن با زرا با پرهای آن چنان
بخوبی حجاری نموده اند و دمها و پرهای بزرگ و کوچک را نموده اند که بوصف
و تحریر نمی آید و صورت زنی در یک سنگی تراشیده اند که طفل خود را شیر میدهد
و چنان در حجاری نموده اند که یک پستان خود را از پیراهن بیرون آورده طفل را
شیر میدهد و لباسهائیکه حالا زنهای فرنگیهای با سلیقه در جمیع اروپ می
پوشند معلوم میشود که تمام آنها تقلید لباسهای صورتهای عمارت بعلبک است
باری تا بحال معلوم نشده است و کشف نکرده اند که اولا آن ستونها و آن
سنگها را چه نوع و چه قسم و با چه آلات و اسباب با این نوع تراشیده اند و ثانیاً
از معدن سنگ تا بقلعه که بقدر دو هزار قدم است آن سنگهائیکه بیست ذرع
طول و پنج ذرع قطر و عرض دارد چه قسم آورده اند و دیگر آنکه آن سنگها را در
صورتیکه آورده اند با چه اسباب و چه قسم و چه وضع بالای ستونهای چهل
ذرعی گذارده با این ستونها را با چه اسباب و چه قوه بر روی هم نصب نموده اند
و سنگهائیکه بر روی سقفها توان بطور مسطح گذارده اند آنها را چه قسم بالای
عمارت برده اند و سنگهائیکه در آن عمارت بکار برده اند بی گچ و بی آهک و بی
سرب بر روی هم گذارده اند ستونهای بلند را که بر روی هم گذارده اند سنگ
زیر و رو را صاف و صیقلی نموده اند مثل آینه که صافی و صیقلی بودن آنها
بر روی هم اسباب ایستادن آن سنگها است و اگر زلزله آن عمارت را خراب
نمیکرد ابدا الدهر آن عمارت خراب نمیشد حالا معلوم شد که عمارت بعلبک
از هر جهة اول عمارت و بنای دنیاست در حجاری و عظمت و وضع اشکال و
حجاری و سلیقه و متانت سنگ و اختراعات و آنچه بنا و عمارت و حجاری و
صورت و نقاشیهائی که در فرنگستان دیدیم یعنی در لندن و پاریس و
برلین و پایتختها را از روی بنای بعلبک دیده اند و اخذ نموده اند مثلا
لباس حالای زنهای فرنگی و وضع کیس و موی سر آنها و وضع لباس و پیراهن

آنها جمیعا را از روی صورتهای حجاری بعلبک اخذ نموده اند مثلا حالا که
زنهای فرنگی گردن خود را و سینه خود را تا روی پستان باز میگذارند و دستهای
بال و رقص خود را با آن لباس و سینه باز حرکت و جلوه میدهند معلوم میشود
که همین طرز تقلید از صورتهای عمارت بعلبک است و آنچه سر در عمارتها و
حجاری طرّه های عمارتها و گل و بته ساختن و صورتها در طرّه ها ساختن و
مجسمها ساختن جمیعا از روی عمارت بعلبک است آنچه در عمارتهای ایطالیا
و یونان و فرنگستان در حجاریها دیده شد دو هزار سال است و عمارت بعلبک را
مدت پنج هزار سال متجاوز است که ساخته اند پس در این صورت اشکال عمارتهای
کهنه اروپ و مجسمه و اشکال حجاری آنها همه فرع عمارت بعلبک است و عمارت
بعلبک از همه عمارتهای فرنگستان قدیمتر است و تا بحال تاریخی بدست نیامده
که این عمارت را در چه زمان ساخته و کی ساخته و چه قسم ساخته و با چه اسباب
ساخته اند و آبی که از برای اندرون قلعه آورده اند از کوه بکفر سیخی با لوله سنگی
بطرز شتر گلو آورده بودند که حالا آن راه خراب شده است باری آن روز را
در قلعه گردش کامل نموده تا وقت غروب در قلعه تماشا مینمودیم باز بمنزل هوتل
آمده چون حسن تحسین قائم مقام بعلبک تعریف از چای نمود و وضع چای پختن
ایرانیها را خواهش نمود که من بعد از افطار را نزد شما آمده خواهم خورد باری بعد
از افطار آمده برای او چای خوب حاجی آقا حسین و علیقلیخان طبخ نمودند و قائم
مقام بقدر دو ساعت نشسته چون قدری فارسی میدانست گاهی بزبان فارسی
تکلم میکرد و بعضی از اشعار و کتابها را از کتاب و اشعار قاآنی میدانست و اشعار قاآنی را
بر جمیع کتب شعرا ترجیح میداد و بیشتر از اشعار و قصاید قاآنی را از حفظ داشت
و فصیح و درست میخواند تا سر ساعت از شب گذشته نشسته بود بعد از آن
بمنزل خود رفته فورا دسته گلی فرستاده و این شعر را در کاغذی نوشته فرستاده
نه من از بهر زینت شاه من گل دسته آوردم ٭ ز خوبی لاف میزد گل به پیشت دسته آوردم

حقیر نیز بمناسبت حال در جواب کاغذ او شعری از خواجه نوشتم و اظهار تشکر
از مهربانی و محبت او نمودم و شب الحمد لله تعالی در آن هوتل استراحت نموده
صبح را برخواستیم بعد از نماز و خوردن شیر گفتند باید رفت بتماشای رأس العین
چون حاجی آقا حسین در مدت توقف در بیروت دو کرت بسیاحت و تماشای بعلبک
آمده بودند و بدقت تمام اطراف و جاهای بعلبک را اطلاع داشتند براهنمائی حاجی
آقا حسین آنجاها را گردش و تماشا نمودیم باری رأس العین یعنی سر چشمه جائیست
که تمام آب بعلبک از یکموقع جوشیده و از زمین بیرون می آید بقدر دویست سنگ
آب صاف گوارای بسیار خوب و همانجائیکه آب از زمین میجوشد و بیرون می آید
مانند اشرفی و حوض بزرگی است و اطراف و دور آن حوض را چمنهای بسیار خوب
سبز و خرم درست کرده اند که تماشاگاه و تفرجگاه کسانیستکه بر بعلبک می آیند
و مسجد خرابه ایست در پهلوی چشمه آب که قدری از آن آب در آن مسجد عبور مینماید
و آن مسجد را در سنه ششصد و هفت هجری ملک ظاهر که یکی از سلاطین مصر بوده
آن جامع را ساخته و حالا خیلی مخروبه شده بعد از تماشای آن چشمه و آن مسجد
رفتیم بتماشای کوشکی که آنجا را هیکل الزهره میگویند نزدیک همان قلعه بزرگ است
و آن کوشک را از بابت حجاری و بنا و ستونها و بکار بردن سلیقه و استادی مثل
همان عمارت و بنای معبد قلعه است که تعریف شد و از قراریکه میگفتند صورتها
و مجسمهها در آن کوشک بوده که بعضی آنها را به بیروت برده اند و دور تا بدور کوشک
طرف بیرون آن از ستونهای یکپارچه که هر کدام ده ذرع ارتفاع دارد بکار برده اند
و سر ستونهای خیلی منبت و منقش بر آن نصب نموده اند باری بعد از تماشای
کوشک هیکل الزهره رفتیم بتماشای مسجد دیگر که از بناهای ابو عبیده جراح است
که در اوایل اسلام ساخته اند مسجد بسیار بزرگیست و شبستان بسیار بزرگ
که ستونهای آنرا تماما از سنگهای مرمر و سماق ساخته اند و بکار برده اند و حیاط
وسیع و حوض آب که دور آن حوض نیز از ستونهای سنگ مرمر بطرز تماشا در آن

ذکر چشمهٔ رأس العین و غیره در بعلبک

بوده

بوده و حالا سقف آن مسجد بکلی خراب شده همان ستونها با سر ستونها بر پاست
و در آن مسجد کسی نماز نمیکند و میگویند شیخ سعدی در آن مسجد چندی
معتکف بوده و حالا دو مسجد دیگر در بعلبک هست که معمور است که یکی از
آنها را طایفه شیعه دارند و دیگری را طایفه سنیها نماز میگذارند باری بعد از
دیدن مساجد باز دو مرتبه رفتیم بتماشای قلعه و معبد و باز بدقت تمام اطراف آن
قلعه را گردش و تماشا نموده عجایب و غرایب الهی را سیر نموده که از بنی نوع بشر
چه قدرتها و چه صنعتها بعمل می آید و بظهور میرسد و در ایام قدیم چه علمها و
چه صنعتها بوده که ابدا هنوز حالا نمیدانند و نمیتوانند بظهور برسانند و هنوز
فرنگیها با اینکه هوش و علم و صنایعی که در دنیا بکار میبرند بعضی کارها و صنعتها
در قدیم بوده که حالا هنوز نکته آن پی نبرده اند و از تحقیق آن عاجز مانده و از تماشای
عمارت بعلبک جمیع استادان فرنگستان انگشت عبرت بدندان میگیرند و هنوز
درک نکرده اند که در آن زمان این سنگهای با آن عظمت را با چه قوه و چه علم
و با چه جر اثقال از زمین پنجاه ذرع بالا برده اند و مثل یک آجری بکار برده اند
و بر روی ستونها و سقفها گذارده اند هنوز چیزی تا بحال لاینحل مهندسین
فرنگیها نرسیده که وضع آوردن این سنگها از کوه و بردن آن سنگها را ببالای
ستونها بچه قسم بوده است معلوم میشود که وضع دنیا و مدنیت و علم و
صنعت در پنجهزار سال قبل بیش از حالا کامل بوده است و ترقی داشته
و آلات و اسباب و حرفه و پیشه بهتر از حالا بوده و طرز لباس و آراستن
و پیراستن زنها خود را خیلی بهتر از حالا بوده و ساختن گیس و موی و زلف
و لباس که در سنگها حجاری نموده اند بصورت زن بچه کم و زیاد مثل زنهای
با سلیقه فرنگستان است که حالا در پاریس دیده میشود باری بعد از تماشای
عمارت معبد و قلعه و اطاقها و پلههای آن باز منزل رفته در هوتل نشستیم چون
اهالی بعلبک نصف شیعه مذهبند و نصف دیگر طایفه عیسوی و سنی

وشیعه‌های آنجا بسیار متعصب ومتدین وخوش عقیده اند چون تشریف
آوردن جناب مؤید الملک را شیعه‌های آنجا شنیده بودند چند نفر از علماء و
اعیان وکدخدایان بعلبک بدیدن مؤید الملک آمده خیلی اظهار شعف وسرور
نموده وتأسف میخوردند که چرا تشریف آوردن جناب بعالی را خبر نداشتیم واگر خبر
میداشتیم جمیع طایفه وسلسله شیعه محض افتخار استقبال مینمودیم وجناب
مؤید الملک نیز خیلی اظهار مهربانی بآنها نمودند وتکلیف نمودند که بگروند
جناب مؤید الملک را در بعلبک مهمان نمایند واز قرار دیگر میگفتند بقدر

[ذکر تعصب شیعه‌های بعلبک]

پانزده هزار خانوار شیعه در بعلبک ودر دهات وقصبه وآبادیهای اطراف
بعلبک هستند وحالا مدتیست که شیعه‌های آنجا تقیه نمیکنند بطرز خود
نماز میکنند ومسجد آنها علیحده است ونیز اجزای حکومت وقاضی ومفتی آن
طایفه شیعه است ودر هر شب جمعه تعزیه داری حضرت سید الشهداء علیه السلام را
مینمایند ودر محرم ودهه عاشورا با کمال خضوع وخشوع روضه خوانی وتعزیه
داری مینمایند، حاجی محمد رضا نامی که از اهل بروجرد است ومدت دوازده
سال است که در بعلبک منزل دارد وشغل او چاقو سازی وکارد سازیست
وآدم بسیار محکم ومعقول ومتدین است در آن دو روز که در بعلبک بودیم
حاجی محمد رضا مواظب خدمات ماها بود ودو نفر ایرانی دیگر در بعلبک
بودند ویکنفر دیگر میرزا حسن نام که از اهل طهرانست در بعلبک معلمی مینماید
ولی جمیع مردم آنجا از مسلم وعیسوی از او مذمت مینمودند که آدم بی دین
ولا مذهب وکثیف است قائم مقام میگفت میرزا حسن آدم سفلی است،
بادی آب وهوای بعلبک تعریف بکنم بقدری آب وهوای خوبی دارد که
بهترین جاهای دنیا اطرافش سبز وخرم وباصفا باغات میوه واشجار انگور
بسیار دارد وهوای بعلبک واطرافش طوریست که حالا که سرما از عید نو
روز میگذرد گندم وجو آنجا سبز است وتازه بخوشه آمده واشجار آنجا مثل

اول بهار است وبعضی اشجار خیلی باطراوت ونزهت است وابدا حیوانات
موذی در آنجا دیده نمیشود، بادی از بعلبک قبل از ظهر حرکت کرده باز قائم
مقام بمشایعت آمده چهار نفر سواره چرکس محض احترام جناب مؤید الملک
همراه نموده ولی سوارها را در بیرون قصبه مرخص نمودند، اینمطلب را نابید
بنویسیم که در پهلوی کوهی که دو هزار قدم ببعلبک وقلعه ومعبد فاصله دارد دو
سنکهای آن قلعه وآن ستونها را از آن دامنه کوه کنده وبریده وآورده اند دیدیم
وتماشا نمودیم که چه نوع آن سنکهای عظیم را از معدن بریده اند حالا یک سنکی
که طول آن بیست ذرع تمام است وعرض آن چهار ذرع وقطر آن پنج ذرع است
دور آنرا تراشیده اند واز طول وعرض حجاری آنرا تمام کرده اند ولی هنوز زیر
سنک بزمین کوه چسبیده واز زمین جدا نکرده اند همانطور آن سنک در مدت
پنجهزار سال تا بحال بهمان حالت نیمه ساخته در سر جای خود گذارده ودیبا
کسان در سر آن سنک آمده وعبرتها وتماشاها میکنند وتعجب مینمایند که چه
نوع این سنکها را از جای خود حرکت میداده اند گویا آن قلعه وآن عمارت هنوز
ناتمام بوده که بسیاری از آن سنکها نیمه تراش وناتمام در دامنه آن کوه ریخته
شده است که حالا هزار نفر با اسبابها وزنجیر وطنابها نمیتوانند آن سنکها را
از جای خود بقدر یکوجب حرکت بدهند، بادی از بعلبک تا شتورک بمسافت
چهار ساعت ونیم راه ولی چه راه وچه زمین که از خوبی هوا وسبزه زمین وزراعت
متصل واشجار وباغات انگور وصافی هوا بوصف وتعریف نمی آید در
بین راه بعلبک وشتورک جائیست یعنی قصبه ایست که آنجا را زحله میگویند
که حکومت آن غیر از بعلبک است وقائم مقام دیگر در آنجا حکومت مینماید ورود
وحرکت جناب مؤید الملک را بقائم مقام زحله خبر داده بودند ورود بزحله قائم
مقام آنجا که محمود بیک نام داشت با چند نفر استقبال آمده واصرار وابرام
نمود که بیائید ودر منزل حکومت امشب را منزل نمائید که اسباب راحت واستراحت

برای شما موجود است جناب مؤید الملک قبول ننمودند حتی از کالسکه هم فرود
نیامدند محمود بیک قائم مقام را در کالسکه خود دعوت نموده و نشاندند و قدری
در کالسکه نشسته از او عذرخواهی و اظهار ممنونیت نمودند محمود بیک
از اهل شام بود ولی ترکی تکلم میکرد و حقیر با او صحبت میداشتم؛ باری همه
طور بود عذرخواهی از قائم مقام نمودیم و قائم مقام دفتر اسبهای کالسکه را
تغییر داده تا زدهی است که آنجا را معلقه میگویند از آنجا عبور کرده بفاصله
نیم فرسخ بمنزل شترک رسیدیم شب را در شترک توقف نموده نیمرو تخم مرغ
خورده جناب مؤید الملک گوشت کبوتر و ناردان میل نمودند جناب مؤید الملک
و حاجی آقا حسین در اطاق خوابیدند و از برای حقیر در بیرون اطاق سریری
درست کرده در روی آن سریر خوابیدم ولی شب را از رطوبت هوا روی لحاف
و پتو تماماً تر شده بود و صبح برخاسته خود را پوشانیدم و گرم کردم و نماز خواندم
و دو فنجان شیر گرم خوردم شیرها و مخصوصاً شیر گوسفندهای سمت بعلبک
و شترک بسیار شیرین است مثل آنکه شکر در آن ریخته باشند شخص فرنگی گمان
کرده بود که در ظرف آن شکر ریخته اند قبول نکرده بود و رد کرده بود تا دو سه
مرتبه گفته بود من شیر بی شکر میخورم با او گفته بودند که این شکر ندارد تا آنکه
دیده بود که از پستان گوسفند دوشیده اند تعجب کرده که شیر تا بچه حد شیرین
میشود و حاجی آقا حسین در آن شب کابوس شده بود جناب مؤید الملک او را
بیدار کرده و از آن حالت بد او را رهائی دادند؛ باری تا چهار ساعت از روز
گذشته در شترک که نصف راه بیروت و شام است توقف نموده کالسکه حاضر
نموده سوار شدیم و کالسکه چی که یوسف نام داشت و از نصاری بود والحق
جوان بسیار زرنگ با هوشی بود و ابداً مسامحه و کاهلی در راندن کالسکه نمی
نمود و خود را معطل نمیساخت و کالسکه چی که از شترک به بعلبک همراه بود و از
بعلبک معاودت بشترک نمود بُتروس نام داشت و او نیز از طایفه نصاری

بود و بسیار زرنگ و با شجاعت در کار بود باری از شترک تا بشام که بمسافت
هفت ساعت راه است جمیع راه تماماً زراعت جو و گندم بیشتر جاها یعنی در
کوه و تپه ها از دیمست و مابقی از آب زراعت نموده بودند؛ باری دو ساعت
مانده بشهر شام که آنجا را الهامی میگویند موقعی است آباد و معمور که در آنجا باید
اسب کالسکه را عوض کنند تا آنجا که رسیدیم دیدیم سرکار حاجی میرزا علی اکبرخان
قونسول شام با حاجی احمد بیک نایب قونسول و حاجی علی میرزا بیک برادرزن
حاجی میرزا علی اکبرخان با قیصر بیک نامی سرتیپ با کالسکه مخصوص از جانب
والی شام با دو سه کالسکه دیگر و جمعی دیگر سواره نظام باستقبال جناب مؤید
الملک آمده در آن موقع از کالسکه بیرون آمده قدری نشستیم و شربت و چای صرف
نموده معلوم شد که حاجی میرزا علی اکبرخان و سایرین از صبح تا آن وقت با همراهان
در آنجا منتظر ورود جناب مؤید الملک بودند؛ باری از موقع الهامی سوار شده
قدری گذشته بموقع دُمّر رسیده در آنجا چون پلی بر روی رودخانه شام بسته اند
و اطراف آن پل را قهوه خانها و جاهای باصفا ساخته اند و سبزه و اشجار و نهر و
سایر دارد بسیاری در کنار رودخانه است در آنجا نیز پیاده شده قدری نشسته
باز سوار بر کالسکه بطرف شهر شام رفتیم رودخانه که بشام وارد میشود آن را
رود بَرَده میگویند که از ده فرسخ فاصله ابتدا و سرچشمه آن از وادی برده است
و نزدیک شهر که میرسد هفت قسمت میشود و هر قسمتی از آن اسمی مخصوص
دارد و از ابتدای وادی بَرَده که سرچشمه این رودخانه است کنار رودخانه تماما
دهات معمور و اشجار و آبادیهای خوب و زراعتهای مرغوب است مخصوصا
دو فرسخ مانده بشهر که رودخانه میان دو کوه وارد میشود اطراف رودخانه تماما
باغات باصفا و اشجار و میوه جات بسیار خوب و درخت گردوی بسیار و زردآلو
و بید و انگور بطوریستکه ابداً زمین ساده بی زراعت و بی درخت در اطراف رود
خانه دیده نمیشود؛ باری بقدری اطراف رودخانه از دو فرسخ مانده بشهر تا اول شهر

[illegible] جناب مؤید الملک

باصفا و باطراوت و سبز و خرم است که در هیچ شهری چنان آبادی دیده نشده است
و وضع رودخانه که وارد شهر شام میشود چنانست که در ابتدای شهر آب رود
خانه را از برای هر محله قسمت نموده اند و لوله و راه های سرپوشیده از زیر کوچه و
خیابانها ساخته اند و هر خانه را بقدر وسعت آنخانه لوله آبی قسمت داده اند که
آب جاری دست نخورده صاف بی عیب وارد هر خانه میشود و نیز در آن خانه آبرا
چند قسمت نموده لوله و قسمتی از برای حوض وسط حیاط عمارت و لوله از برای
مطبخ و لوله از برای مبال که دائم الاوقات آب در مبال جاریست و لوله از برای حوضخانه
و لوله از برای طویله و آب خانه کسی بخانه دیگری نمیرود و در خانها آب از حوض
بحوض دیگر نمیرود و آب که از پاشوره حوضها بیرون میرود تماما از زیر آب مبال
عبور نموده کثافات آنجا را شسته راه مخصوصی از برای فاضل آب ساخته اند
که آبهای فاضل آب شهر در آن راه بزرگ ریخته از جمیع کوچه و محلها عبور نموده
بمغرب از بیرون شهر که گذشته آب فاضل آب شهر تمام آن شده در آن زمینها زراعت
مینمایند ، آبادی وضع آبهای در آن شهر شام و حوضها که در جمیع خانها و کوچها
و مسجدها و حمامها و کنارها جاریست در جائی دیده نشده است و آن آب سرد
و گوارا است ، آبادی روز پنجشنبه بیستم شهر رمضان سنه ۱۳۰۵ سه ساعت بغروب مانده
وارد شهر شام شده در قونسولخانه فرود آمدیم شب را سرکار حاجی میرزا علی اکبرخان
تدارک افطار و شام مفصل بسیار خوب ممتازی برای همراهان دیده و موجود
نموده همراهان و مستقبلین افطار نمودند و شام خوردیم ، حاجی میرزا علی اکبر
خان از اهل قزوین و از منسوبان مرحوم سپهسالار حاجی میرزا حسینخان است
مدتی در طربوزان قونسول بوده و مدتی در ارض روم قونسولگری نموده و حالا
مدت شش سال است که در شام قونسولگری دارد حاجی میرزا علی اکبرخان آدم بسیار
نجیب خلیق صاحب صفات حمیده و اخلاق پسندیده و مردی باتوکل است و صاحب عیال
و سیزده اولاد است که هشت پسر و پنج دختر باشد و اسم پسرهای ایشان از اینقرار است

ذکر قونسولخانه و تعریف حاجی میرزا علی اکبرخان

اسدالله خان ، امیرخان ، عبدالله خان ، غلامحسینخان ، رضاخان ،
علیخان ، مظفرخان ، غضنفرخان ، و اسامی دخترها از اینقرار است دختر بزرگ
عجیبه خانم ، غریبه خانم ، پسندخانم ، خدیجه سلطان خانم ، رقیه خانم ،
و یکی دیگر در راه است تا خدا چه نماید و چه بروز کند خداوند انشاءالله وسعت و
فرج و گشایش کلی باو بدهد که معاش او براحت برسد حاجی میرزا علی اکبرخان
در تربیت و تعلیم پسرها و اولاد خود دقت تمام دارند ، میرزا اسدالله خان
صاحب سواد عربی و فارسی و فرانسه ، و امیرخان پسر دوم جوانیست بسیار
باهوش و با عقل و متدین در شهر شام در مدرسه که اهل فرانسه ساخته اند
و هر فرقه در آنجا تعلیم و تعلم میگیرند از آنجمله امیرخان پسر حاجی میرزا علی اکبرخان
در آنجا درس میخواند نماز و تقوای خود را ترک نکرده حتی در ماه رمضان
در آن مدرسه فرنگیها امیرخان روزه میگیرد فرنگیها و معلمهای آن مدرسه گفته
بودند که روزه شدن تو در این مدرسه مناسب نیست بهتر آنست که روزه نشوی
و با سایر شاگردها هم غذا و هم خوراک باشی امیرخان قبول ننموده باز روزه میشود
و معلمهای فرنگی از وضع دیانت و حفظ دینداری امیرخان بسیار خوششان
آمده وضع حالت او را می پسندند و قبول میکنند که او روزه بگیرد بعد از آن وقت
افطار مخصوصا برای او افطار مهیا نموده و وقت سحر او را از خواب بیدار کرده
و سحری برای او حاضر نموده و او را از بعضی از شاگردهای دیگر او را محترم و معزز
داشتند اینست وضع دینداری که شخص در هر حالت و هر مقام باشد و حفظ
مراتب دین و آئین خود را داشته باشد نزد هر طایفه و هر سلسله محترم و معزز
و امین خواهد بود ، وضع جامع اموی در شام جامعیست بسیار بزرگ یک
سمت جامع که سمت قبله است مقصوره و شبستان جامع واقع است که طول
آن صد و پنجاه ذرع است و عرض آن چهل و دو ذرع است و ستونها که
در آن جامع بکار برده اند تماما از سنگ مرمر است و در جلو محراب چهار پایه

کیفیت جامع اموی در شام

بسیار قوی قرار داده اند و گنبد و مقصوره بر روی همان پایهاست و بغیر
از چهار پایه زیر گنبد چهل ستون دارد و هر پاره جامع بقدر دو سه ذرع از زمین
بالا را از سنگهای مرمر الوان مرتب نموده و منقش ساخته اند و زمین جامع
تماما از سنگ مرمر صیقلی است و سقف جامع بجز گنبد مقصوره تماما از
چوب پوشیده شده ولی بسیار مرتفع و خوش نما است و طاقنماها شبکه از جامع
مسقف بحیاط مسجد باز میشود همه را درهای بلند چوبی قرار داده اند و شبها
آن درها را می بندند بجز فرش حصیر قالیها و گلیمهای خوب در جامع گسترده اند
و جامع را بسیار تمیز نگاه میدارند و قندیلهای بسیار و چراغهای متعدد در
جامع آویخته اند که در ماه رمضان تمام آنها را روشن مینمایند و حیاط جامع
از طرف طول صد و شصت و پنج ذرع است و از طرف عرض شصت ذرع و
دو ثلث بود و در حیاط یک ردیف طاقنما است که پایهای آنها از سنگهای مرمر است
و زمین حیاط مسجد تماما از سنگهای مرمر صیقلی است و جامع را چنان پاک
و تمیز نگاه داشته اند که ابدا کثافت و ناتمیزی در گوشه از آن دیده نمیشود و
هرکس که داخل مسجد میشود باید اول در جامع کفش خود را بکند تا بر دارد یا
بکفشدار بسپارد و هرکه بخواهد از این در جامع داخل شود و از آن در خارج
شود باید کفش خود را بیرون آورده دست بگیرد و از در خارج شود ابدا قانون
و قاعده نیست که کسی با کفش در مسجد راه برود یا آب دهان در زمین مسجد
بیندازد و جامع را شش درگاه است و درهای آن بسیار بلند و محکم و از تنکه
آهن بطرز خوب مزین و منبت نموده اند و مناره آن مرتفع و بسیار بلند است
و سه مناره دارد و بطرز کوشک مانند است و در پهلوی مقصوره جامع موقع
و گنبدیست که میگویند سر حضرت یحیای پیغمبر در آنجا مدفون است و خاص و
عام آنجا را زیارت میکنند و از اینجهة آن جامع را جامع یحیی میگویند و چون قبل
از اسلام این جامع کلیسا بوده و در اول فتح شام بقوت شمشیر نصف آن کلیسا را

ذکر مقامات متبرکه در شام

گرفته جامع اسلام نموده اند و نصف آن را بصلح گرفته تمام را جامع نموده اند و
از اینجهة جامع اموی نیز میگویند که خلفای بنی امیه در آن جامع نماز خوانده و
حکومت نموده اند و در پهلوی جامع جائی و مقامیست که سر مبارک حضرت سید
الشهداء علیه السلام را در آنجا گذارده اند و حالا زیارتگاه است و باز در مقام رأس مبارک
مقامیست که حضرت سید سجاد امام زین العابدین در آنجا نماز خوانده اند و حالا
آنجا زیارتگاه است و جامع اموی در میان شهر شام واقع است و دار الاماره
خلفای بنی امیه نیز در پهلوی آن جامع واقع است که حالا شیخ المشایخ شهر در
آنجا می نشیند، و مقبره ملک ظاهر که یکی از سلاطین مصر است در پهلوی جامع
واقع است که حیاط و کتابخانه خوب در آنجا هست و مدرسه در مقابل مقبره
ملک ظاهر است که از قدیم ساخته اند که حالا مفتی شهر در آنجا می نشیند و
در یک سمت شهر شام قبرستان بسیار بزرگ است که آنرا باب الصغیر میگویند
یعنی طرف باب الصغیر است و قبور بسیار از محترمین در آنجا هست که زیارتگاه است
و حقیر آنها را زیارت نمودم، قبر مبارک حضرت سکینه خاتون، قبر مبارک ام حبیبه
زوجه حضرت رسول صلعم، قبر مبارک ام سلمه زوجه حضرت رسول صلعم، قبر مبارک
بلال، قبر مبارک جعفر شوهر حضرت زینب خاتون، و باز مقامیست که میگویند
سر سید الشهداء را در آنجا گذارده اند، قبر عبد الله بن امام جعفر صادق ع
و زینبیه در بیرون شهر شام در یک فرسخ فاصله در طرف شرقی شهر واقع است که
گنبد و بارگاه برای او ساخته اند مقام حضرت زینب خاتون در پهلوی یک
دهی است که قبل از دفن حضرت زینب خاتون آن ده اسم دیگر داشته ولی حالا
آن ده را ستی مینامند باسم مبارک ست زینب ولی مقام و گنبد و بارگاه حضرت
زینب خاتون را خیلی مزین و مکلف ساخته اند بعضی مردم بطول زمان و بذل وجه
مخارج جزئی نموده بر روی قبر مبارک مسجد مانند جائیست ساخته اند و روی
قبر مبارک را گنبد ساخته اند و ضریح آن هنوز از شبکه آهن است و فرش آن حرم

تا چند سال قبل خاکی و پریشان بوده حاجی میرزا حسن‌خان قونسول قدری تنخواه
جمع نموده نصف آن حرم را از سنگ صیقلی فرش نموده بعد از آن حاجی میرزا جواد
اصفهانی که در بمبئی و هندوستان تجارت دارد و مخصوصاً برای تغییر آب و هوا
به بیروت و شام آمده بود سال گذشته بزیارت حضرت زینب خاتون نذر نموده که
بعد از ورود به بمبئی تنخواهی روانه نماید برای تمام نمودن فرش حرم مبارک و بنّاها
و حالا مشغول ساختن و سنگ فرش انجام می‌باشند ؛ و در نزدیک قبر مبارک
یعنی هزار قدم فاصله مقام و قبر مبارک حضرت مقداد است که اطاقی و حیاطی
مخصوص دارد و آنجا را زیارت نمودم و استمداد همت خواستم و در اندرون شهر
شام در محله خراب مقام و قبر مبارک حضرت رقیه است که حالا زیارتگاه است ؛
باری روز عید فطر قبل از طلوع آفتاب با حاجی آقا حسین و حاجی احمد
بیک بجامع یحیی رفتیم در موقعی نشستیم و جزو جماعت شده که کرد اندرون
جامع بقدر ده هزار نفر جمعیت حاضر شده قبل از نماز عید جمعی از مکبّرین
و قاری در موقع بلندی در اندرون جامع نشسته تحیات و سلام گفته و بصدای
بلند الله اکبر الله اکبر گفته باز قدری ساکت شده باز تحیات و سلام و الله اکبر
گفته تا آنکه وقت نماز شده نماز عید را گذارده بعد از آن توپ عید را انداخته
مردم از جامع متفرق شدند و تمام مردم با همدیگر مصافحه و معانقه نمودند
واقعاً وضع قدس و تقوی و مواظبت به وقت نماز را صغیر و کبیر خاص و عام اهل
شام خوب بجا می‌آورند و ابداً غفلت در آداب اسلامیت خود ندارند و امسال
روز عید را جمیع مردم از اعیان و اشراف لباس خود را تغییر داده لباسهای فاخر
پوشیده زن و مرد دید و بازدید مینمایند و بخانه همدیگر میروند و تا سه روز متواتر
عید میگیرند و دکانها را بسته و مردم مراوده اند و در همه خانها شربت و
شیرینی حاضر نموده اند آنروز عید را حقیر و حاجی آقا حسین باتفاق حاجی
میرزا علی اکبر خان جنرال قونسول بدیدن مفتی شهر رفتیم و او را دیدن نمودیم

مفتی آدمیست بسن شصت سال بسیار با حالت و اخلاق حمیده و با ادب و بی
تکبر و نخوت و با فضل و کمال در شام زن و مرد لباس حریر میپوشند و الیجه‌های
خوب در خود شام میبافند و با انواع و اقسام الیجه‌های رنگارنگ حریر و دیبائی
در شام میبافند که در جای دیگر دیده نشده است و در روز عید فطر بیشتر از
مردم از لباسهای حریر و الیجه‌های ابریشمی بسیار خوب پوشیده و بسیار مردم
شام تمیز و پاک و پاکیزه و در لباس با سلیقه‌اند و چرک و کثیف و متعفن نیستند
و در شهر شام حمامهای بسیار خوب هست که بسیار روشن و پاک و زمین حمام
تماماً از سنگ مرمر الوان است و سنگابهای گرم و سرد نیز دارد و اطاقها
و خلوتها در حمامها ساخته اند و لنگها و قطیفه‌های تمیز بسیار خوب متعدد
دارد که در هنگام بیرون آمدن از حمام سه دفعه قطیفه‌ها را تغییر میدهند
و در اکثر خانه‌های شام زمین حیاط و اطاقها را از سنگ مرمر الوان فرش نموده اند
و هر روز زمین اطاقها و حیاطها را شست و شو مینمایند ؛ چون در جمیع خانه‌های
شام حوضهای آب روان هست شست و شو و تمیزی خانه‌ها آسان است و وضع
خانه‌ها و کوچه‌های شهر خیلی شبیه بخانه‌ها و کوچه‌های شهرهای ایران است و
کوچه‌های شهر بیشتر سنگست و کج است و کوچه‌ها هم دربند دارد و کوچه‌ها
هم دروازه و در دارد گویا در زمانیکه امنیت در شهر نبوده از برای هر کوچه
دربند و دروازه ساخته اند که شبها دروازه دربندها را می‌بسته اند و درب
خانه‌های شام تماماً یک لنگه و کوتاه و تنگ است هیچ در خانه از یک ذرع
گشادتر ندیدیم مگر بعضی خانه‌های معدودی که تازه ساخته اند قدری گشاد
ساخته اند و در خانه‌ها را بسیار محکم و دولا و میخکوب میسازند حتی بعضی در خانه‌ها را
بر روی تخته در تخته آهن کوبیده اند و از دالان خانه تا بحیاط خانه و اطاقها تماماً
از سنگ مرمر صیقلی فرش نموده اند و بعضی خانه‌های اعیان و اشراف شهر از
طایفه اسلام و یهود و عیسوی هست که بسیار مزین و مکلف ساخته اند

در هر خانه یک اطاق بزرگ که سقف آن را خیلی بلند ساخته اند و آن را قاعه میگویند
و حوض آب روان در وسط آن قاعه ساخته اند و سقف اطاقها هم از چوبست
و مقرنسهای سقف را از چوب ساخته اند و منقش نموده اند و خانه یکی از
یهودیهای شام که شمعا نام دارد و خانه مشهور و معروف شهر شام است و
هرکس تماشای آنخانه میرود یکروز باتفاق مؤید الملک و حاجی میرزا علی اکبرخان
رفتیم بتماشای آنخانه خود صاحب خانه فوت شده نوهٔ او حاضر بود در خانه را
گشوده داخل شدیم آنخانه یک اطاق خوبی دارد که تمام آن اطاق را از سنگ
مرمر سفید ساخته اند و کف زمین اطاق را از سنگهای مرمر الوان قیمتی گل و بته
ساخته و حجاری نموده که گویا یک طاقه شال کل دوزی بزمین انداخته اند
طول آن اطاق نه ذرع و عرض آن پنج ذرع است و آینه های قدی که در آن
اطاق نصب نموده اند قاب آینه ها و کنارهٔ آینه ها از سنگ مرمر سفید است
که سنگ را بصافی و خوبی چوب تراشیده و صیقل داده اند و از زمین اطاق
تا پای سقف اطاق طاقچه ها و دور درگاه ها را جمیعا از سنگ مرمر گل و بته
جسته و مجسمهای گل تراشیده اند بطوری که در اثر آن گچ بری را باین سهولت
نمینمایند و نیز سنگهای الوان قیمتی در آن نقشه ها بکار برده اند و بجز عمل
حجاری و سنگ الوان دیگر در آن اطاق نقاشی و زینت دیگر نداشت و حوضی
که از برای آن اطاق قرار داده اند از یکپارچه سنگ مرمر سفید است که بطور
شش دایره تراشیده اند و صورت شش شیر از سنگ مرمر سفید تراشیده اند
که آن شیرها در سر پا نشسته اند و آن حوض شش گوشه را بر روی سر آن شیرها
نصب نموده اند و زیر حوض را نیز با پیر بسیار خوشگلی قرار داده اند و در
وسط حوض صورت مجسمه دو ماری ساخته اند که بهم پیچیده اند و در روی آن
مارها را فواره ترتیب داده اند و زیر پای آن شیرها را هر کدام صورت یک
حیوانی ساخته اند مثل بره یا گوزن که آن شیرها پای خود را بر روی سر آنها

گذارده

گذارده اند و آب از جمیع دهان آن شیرها و بره و گوزن و آن مارها و اطراف
حوض فواره مانند میریزد و در بعضی دیوارهای آن اطاق را از سنگهای الوان
بطرز کاشی معرق ساخته اند یا از صدف معرق نموده اند که صدف را در سنگ
نشانیده اند و بقدر چهارده هزار لیرهٔ عثمانی مخارج حجاری آن اطاق شده و
آن اطاق را در مدت هفت سال ساخته اند و آن اطاق در شام و در مصر و در
جاهای دیگر از اطاقهای مشهور و معروف است و هرکس بشام می‌آید از فرنگی
وغیره لابد باید بتماشای آن اطاق برود حتی ولیعهد انگلیس و ایطالیا که بشام
رفته بودند بتماشای آن رفته و از وضع حجاری و مهندسی آن اطاق تعجب کرده
بودند ولی عمر صاحب آن کفاف ننموده حیاط آن خانه را تمام نکرده است !!
و نیز یهودیست موسی نام بخانه او رفته خانه و حیاط و عمارت او را تماشا نموده
و از آنجا بخانهٔ مایر نام یهودی رفتیم که مایر بزبان عبرانی بمعنی ضوع است
خانهٔ او نیز بسیار عالی یعنی هم تعریفات خانهای شام در حجاری و فرش سنگ
خانهاست که از مرمر الوان صیقلی کردن پایها ساخته اند ولی وضع خانها و
عمارتها و اطاقها تعریف ندارد برای آنکه اطاقهای آن عمارتها خیلی بزرگ
نیست و در اطاقها از یک ذرع گشاده نیست و اطاقها هم دو مرتبه است نصف
اطاق را بعد یک ذرع یا نیم ذرع از نصفه دیگر مرتفعه ساخته اند نصفه
پائین را از سنگ مرمر منقش و حجاری نموده اند و نصفه دیگر را زمین مفروش
نموده مسند و پشتی و تشک گذارده اند مایر یهودی میگفت که وقتی که ولیعهد
انگلیس بتماشای اطاق من آمد خیلی تعجب کرد و گفت که مهندس و حجار این اطاق را
بیاورند تا او را ببینم رفتند و یک آدم پیرمرد که چشم او مجروح و لباس او مندرس
آورده گفتند مهندس و حجار این اطاق این شخص است ولیعهد قبول نکرد
بود که این نوع حجاری و نقشه و ترکیب بندی را با چه اسباب و با چه علم این
شخص ساخته است آنشخص یک دانه ذوغال بدست گرفته در حضور ولیعهد

انگلیس انواع و اقسام نقشه‌ها و ترکیبها ساخته بود که بسیار اسباب تعجب
فرنگیها شده و فرنگیها عکس آن اطاقها و حجاره‌ها برداشته با خود برده بودند
و در خانهٔ مایر افندی مسجد مخصوصی ساخته که تورات و کتابهای دیگر از کتب
ملّی آنها در اطراف آن اطاق مسجد گذارده بود و دولاب مخصوصی در طرف
قبلهٔ آن مسجد واقع بود که در آن دولاب را گشوده توراتی کبیر را که بر روی پوست
آهو نوشته بودند و لوله مانند در صندوقی گذارده که آن صندوق بطرز قبل
غلیان در سرپا گذارده و تمام تورات را بطور لوله کاغذ نوشته و در آن قاب گذارده
و لوله و پیچ قرار داده اند که آن لوله نوشته در جوف قاب خود باز شود و بسته
و پیچیده شود و آن قاب و صندوق تورات را از سنگ نقره و طلا تذهیب و تزیین
ساخته اند و همه اوقات باید در مساجد یهود شب و روز آدم باشد و مسجد و
محل عبادت را نباید تنها و خلوت بگذارند و هرگاه جمعیت مسجد بقدر ده نفر شد
باید نماز را بجماعت بگذارند و الا فرادی نماز خود را میخوانند و نیز در همان
نزدیکی خانه مسجدی بزرگ در محلّهٔ یهود بود که حیاط و صحن و شبستان داشت
در آنجا رفته و یهودیها در آن مسجد حاضر بودند و در وسط آن شبستان قبه و
کرسی گذارده که علمای آنها در روی قبه و کرسی نشسته تورات میخوانند و سایرین
گوش میدهند و بعد از دیدن آن مسجد نیز بخانهٔ خومان افندی یهودی رفته
که حالا خومان منصب مترجمی دولت و قونسولخانهٔ ایران در شام دارد خانهٔ او نیز خانه
خیلی قشنگ دو مرتبه چشم انداز عمارتش باغ بسیار خوب بود و دو زن داشت
یکی از یهودیهای شام یکی از اهل اسکندریه و فرنگی منش ؛ و نیز خانهای مسلمین
شام هر کدام از یکی دیگر خوبتر بعینه همه تعریفات خانها در حجاری سنگهای مرمر الوان
صیقلی است از آنجمله خانهٔ حاجی سلیم افندی که از خانه‌های بسیار خوب شام است از
بزرگی و حجاری و زینت و خانهٔ حسن افندی برادر سلیم افندی که او را لقب پاشائی
بر او داده که مرحوم حسام السلطنه در هنگام مراجعت از مکهٔ معظمه در آن خانه

منزل کرده بودند ؛ یادی خانهٔ او نیز بسیار مزیّن و مکلّف از حجاری است و در آن خانها
از چینیهای کهنهٔ هفت صد ساله و بیشتر و کمتر از قاب و قدح و کاسه و بشقاب و
گلدان و ظروف دیگر بسیار است و اسباب زینت آن اطاقها از همان چینیهای کهنه است
و چینی کهنه که در شام است در جای دیگر کمتر دیده شده است میگویند آن
چینی است که در زمان مغول و یزید ملعون از چین آورده اند ولی مصطفی
افندی سباعی زاده میگفت قبل از آنکه سلطان محمود غزنوی هندوستان
برود و فتح هندوستان نماید هنوز راه تجارت هند و چین باز نشده بود
و چینی از طرف چین و هند بشام نیامده بود این چینیها از زمان سلطان
محمود است ببعد ولی هر چه هست حالا از آن نوع چینیها را از چین نمی‌آورند
و با وجود دیگران چینیها را بسیار گران میخرند و در نزد فرنگیها نیز این چینیها
خیلی مرغوب و مطلوب است و از هر جا بدست بیاورند تحصیل نموده بفرنگستان
برده زینت اوطاق و مجالس خود مینمایند حالا ابداً از آن نوع چینیها از
چین نمی‌آورند ؛ در طرف شمال شهر شام جبلی است که او را جبل صالحیه
میگویند یعنی محل و مقبرهٔ صلحاست و حضرت محیی الدین اعرابی نیز در آن
جبل مدفون است و گنبد و بارگاه و مسجد خوبی در سر قبر شیخ محیی الدین
ساخته اند و حالا صالحیه محلهٔ معتبری است و شهر شام از خانه و باغ و دکان
و بازار متصل بمحلهٔ صالحیه شده و هوای آنجا از شهر شام بهتر است و قبور
بسیاری از بزرگان و اولیاء در آنجا هست ؛ در سفر قبل که بشام آمده بودم
از شهر تا محله و مقبرهٔ محیی الدین کوچه و راه بسیار کثیف و خرابی بود ولی حالا
کوچه‌ها را شوسه و سنگ فرش نموده و خانهای بسیار خوب در اطراف
خیابان و کوچه ساخته و حالا روضه و قبر محیی الدین زیارتگاه خاص و عام است
در این دفعه نیز با جناب مؤید الملک و حاجی میرزا علی اکبر خان و حاجی آقا
حسین بزیارت قبر محیی الدین رفته زیارت خواندیم و همت از تربت ایشان

خواستیم ؛ قبر محیی الدین تا زمان سلطان سلیم که یکی از سلاطین عثمانی بوده
وخود بشام آمد آن قبر مخفی وپنهان بود وآن زمان ورود سلطان سلیم قبر نمایان
شد وسنگ قبر از خاک بیرون آمد وگنبد وبارگاه برروی قبر ساختند و
میگویند این کلام از خود محیی الدین است که اذا دخلت السین بالشین ظهر قبر
المحیی الدین که دخول سلطان سلیم بشام ظهور قبر محیی الدین شده است حضرت
شیخ محیی الدین را شیخ اکبر مینامند واز اهل طونس بوده که یکی از بلاد مغرب
بعضی رسالها وتصانیف وکتب از محیی الدین درشام هست که هنوز در جای
دیگر دیده نشده واز شام بخارج نرفته در یکی از رسالهای خود نوشته این
حدیث شریف را که انا مدینة العلم وعلی بابها ومحیی الدین بوابها

تفصیل وضع حرکت محمل شریف حضرت رسول صلعم از شام بمکهٔ معظمه

هرساله مقرر است که از اسلامبول شخص امینی معتبر را صره امین نام نهاده
مبلغ هفتصد هزار تومان پول نقد در صندوقها ذخیره بصره امین میسپارند
ونیز بیست یخدان وصندوق از لباسهای ابریشمی وعباهای خوب وبسط
ترتیب داده تا صندوقهای شمعهای مومی بزرگ وکوچک که شمع بزرگ آن
بقدر دو ذرع طول دارد ؛ باری اینمبلغ تنخواه را با لباسها وشمعها همراه
شخص صره امین با وافور مخصوص از اسلامبول حرکت داده بکمال احترام وارد
بیروت شده برای ورود صره امین توپها انداخته اعیان واشراف ووالی شهر
باستقبال صره امین آمده صره امین را از وافور بشهر بیروت آورده بعد از
یک یا دو روز بعد با عسکر واحترامات صره امین را با تنخواه واسباب بشام
روانه نموده اهل شام ووالی وارکان باستقبال صره امین آمده تشریفات
محترمانه برای او بعمل آورده او را وارد شهر شام مینمایند چند روزی در شام
مانده تدارکات سفر مکه را گرفته منتظر حاج شده که از اطراف حاجها جمع شده
عازم مکهٔ معظمه میشوند ؛ امسال که حقیر درشام بودم وبدقت تمام ملاحظه

نمودم

نمودم اینست که روز سیم ماه شوال با هزار تشریفات وموزیکان وسواره
نظام وعسکر صندوقهای شمع که باید بحرمین شریفین برود از شهر شام حرکت
دادند وروز چهارم ماه شوال سنجاق شریف یعنی علم وبیدق شریف را که باید
همراه محمل برود با همان تشریفات واحترامات وتوپ انداختن وسواره ونظام
از شهر بیرون میبرند وروز پنجم شهر شوال روز حرکت محمل شریف حضرت رسول است
محل محمل درشام درسرای عسکریه در جای محترم گذارده مثل کجاوهٔ شتر است
از اول صبح از ابتدای عسکریه که در وسط شهر شام است تا دو فرسخ راه که
از شام خارج میشود عسکر پیاده وسواره واهل معلم خانها وهر نوع نظام در
کنار کوچها بترتیب قرار میدهند وجمیع اهل شام از اهل اسلام وموسوی
وعیسوی از زن ومرد خواب را بر خود حرام کرده برای تماشای حرکت محمل در
کنار کوچها وبامها وبالاخانها ودکانها جاها را کرایه کرده حاضر میشوند ودر این
دو فرسخ چنان جا بر مردم تنگ میشود که از شدت جمعیت تماشائیان محل عبور
ومرور سخت وتنگ میشود بعد از آن رجال دولت از وزرای شهر ووالی شهر
وسر عسکر که اورا مشیر پاشا میگویند با طبلها وموزیکانها بطور احترام از جلو
محمل حرکت کرده ومخزنه که باید همراه امین صره باشد وباسعید پاشای محافظ
حاج همه فرد فرد در کالسکه ها نشسته کجاوه ها وتخت صره امین را که خیلی تزیین
وخوش گل ساخته اند وبر قاطر بسته اند عبور داده بعد از آن مشایخ شهر وعلما
وخطبا وشیخ الاسلام لباسهای فاخر پوشیده وعمامهای خز بر سر بسته وجبههای
کلابتون دوزی پوشیده سوار بر اسب شده حرکت میکنند بعد از آن جمعی از معقولین
ومعتبرین اهل نظام وصاحبمنصبان نظامی بقدر دویست نفر پیاده یک
دسته شده لا اله الا الله ومحمد رسول الله گویان با کمال آرامی حرکت کرده
بعد از آن محمل شریف را بر شتری بسته روی آن محمل را روپوشی از پارچه که تمام
آن از کلابتون اصل دوخته وبندها وطرهها از نقره وطلا بر آن بسته اند قیمة

از طلا بر بالای محمل نصب نموده اند و بچهار رکن محمل مثل چهار رکن ضریح چهار
قندیل طلا قرار داده اند و دامنه پوش محمل تا روی شتر را گرفته خیلی زینت
و خوش گل و مجلل و محترم محمل را بر شتر بسته مهار شتر را کشیده حرکت میدهند
همین طور محمل شریف را در کوچه در میان آن همه جمعیت حرکت داده تمام مردم از ملاقات
و زیارت محمل شریف سلام و صلوات فرستاده در حقیقت آن روز حرکت محمل شریف
روز عید بزرگی است که از برای خاص و عام است و بعد از آن صره امینی و سعید
پاشای محافظ محمل شریف را برده در سر منزلی شهر شام که محلی است که آنجا را
مضرب میگویند تا مدتی میمانند که جمیع حاج در آنجا جمع شوند مضرب محلی است
که جمیع حجاج که از اطراف بر و بحر و ایران و ترکستان و عربستان می آیند در آنجا
جمع میشوند و تدارکات راه حج را دیده از آنجا عازم حرمین شریفین میشوند
الحق دولت عثمانی از احترامات فوق العاده و مخارجی که از برای حرمین شریفین
و حرکت محمل شریف و فرستادن امین الصره و محافظ و سواره و توپ و مخارج
راه حج مینماید خیلی جای آن دارد که ملت اسلام بدوام دولت عثمانی از صمیم
قلب دعا کنند چرا که با وجود شکستها و ضررها که دولت عثمانی از دول خارجه
خورده ابدا از مخارج و احترامات این راه نکاهیده و نکاسته است والحق در
مقابل فرنگیهای بی دین و مردمان بی عقیده کافر کیش این احترامات و اعزازات
دولت برای آئین و مذهب خیلی اسباب شکرگذاری و ممنونیت است واقعا
هر ساله را بمبلغ هفتصد هزار تومان که از اسلامبول بصره امین سپرده میشود
و بشام می آورند و از دروازه شام که بطرف مکه معظمه و مدینه میروند در مدت
چهل روز تمام در جمیع منازل باعراب بادیه نشین وظیفه و مستمری داده میشود
تا ورود بمدینه تمام و سادات و امام و مؤذن و متولی و کلیددار و جاروب
کش حرم هر ساله را باید از این تنخواه داده شود و از مدینه منوره نیز تا بمکه معظمه
که ده منزل راه است در راه باعراب از زن و مرد خلعت و پول و مستمری میدهند

واقعا

ذکر منافعی که از حاج باهل شام

واقعا دوام دولت عثمانی که حالا مدت هفتصد سال است با وجود اینهمه
دشمنها و جنگها و شکستها و ضررها که هنوز برپاست بجهة خدمت با صدق و
راستی است که نسبت بحرمین شریفین مینمایند و هر ساله بجهة آمدن حجاج
از طرق مختلفه بشام از برای کسبه و مردم شام اسباب گشایش میشود و خرید
و فروش و معامله بسیار مینمایند و اهل شام آمدن حاج را خیلی غنیمت میشمارند
مثلا آنچه حاجی وارد شام میشود و مال سواری دارد از اسب و قاطر و الاغ
در بازار میفروشند که با حمل شتر بروند لابد باید مال خود را ارزان بفروشد
از اینجهة بمردم شام منفعتی میرسد و آنچه حاج از شام بسمت مدینه منوره و مکه
معظمه میروند آذوقه چهل منزل را لابدا باید از شام بخرند از نان و برنج و روغن و
سایر ملزومات و نیز مردم حاجی که بشام می آیند البسه و پارچه های حریر و قماشهای
دیگر در شام بسیار میخرند و دیگر آنکه این جمعیت حاجی که بشام وارد میشوند
اهل شام آنها را در خانهای خود منزل میدهند و از هر یکنفر آدم پنج قران کرایه
منزل میگیرند و دیگر آنکه حمله دارها که حاجیها را از شام بمکه میبرند از هر یک
پول گزاف میگیرند و حاجیها را با کجاوه و تخت روان با شتر و قاطر حرکت میدهند
و نیز هنگام ورود حاج بشام سراج و پالان دوز و فرش فروش و چادر دوز
و غیره بازارشان رونق و رواج بهم میرسانند و هنگام ورود حاجی بشام کسانیکه
خانه خود را میخواهند بحاجی کرایه بدهند دو منزل و سه منزل باستقبال حاجیها
میروند و شیرینی و تعارف برای حاجیها میبرند و حاجیها را دعوت بخانه خود
مینمایند و هر خانه چهل نفر و پنجاه نفر حاجی منزل میدهند و هر یکنفر حاجی که
بخواهد در بازار خرید و فروش نماید چون در شهر نابلد است یکنفر از صاحب
خانه همراه او رفته راهنمائی در خرید و فروش او مینماید و از طرفین معامله
ده یک باو عاید میشود و دیگر آنکه صاحب خانه هر یکنفر حاجی که در خانه او منزل
دارند از حمله دار یکقران میگیرد که حاجی را تشویق بآن حمله دار نماید

وضع قونسولگری و قونسولخانهٔ شام اولا قونسولگری شام از جانب دولت
ایران مواجب بسیار قلیلی داده و گذران و معاش قونسول هر ساله از ذهاب
و ایاب حاجیهاست از شام بمکه و از مکه بشام و ثانیا از بابت وجه ثبت تذکرهٔ حاجیها
هر یکنفر پنجقران قونسول میگیرد و ثالثا از بابت فروش مالهای حاجیها در بازار
هر مالی پنجهزار قونسول میگیرد و دیگر از کسانیکه حاجی در خانهٔ آنها منزل دارند
از هر یکنفر حاجی پنجقران از صاحبخانه میگیرد و دیگر آنکه از حمله‌دار یکنفر حاجی بر
میدارد از بابت یکنفر حاجی یک لیرهٔ عثمانی از او میگیرد و هنگام ورود حاجیها
بشام از جانب قونسول چند نفر آدم معقول با چند نفر سواره از جانب حکومت شام
باستقبال الحاج رفته حاجیها را بطور احترام وارد شهر مینمایند و در بین راه
حلب و حما و حمص و ارض روم نیز مستحفظین راه و سواره کمال محافظت و خدمت
نسبت بحاج مینمایند و چون تبعهٔ ایران در شام بسیار کم است قونسول شام
شغلی و کاری در شام ندارد مگر آنکه هر ساله دو دفعه در ایاب و ذهاب حاج
متوجه امورات حاج میشود که کسی بانها تعدی و بیحسابی ننماید و حاجیهای
بیچاره که از اقصی بلاد ایران بشام می‌آیند و رسم و راه و عادت راه حج را نمیدانند
بدام چاووشها و قاطرچیها و قهوه‌چیها و مردم بی‌پا و بیمعنی افتاده حاجیها را
بزحمت می‌اندازند مثلا شخص چاووش از اصفهان یا از قزوین و زنجان شخص
حاجی را مکفی نموده که من تورا از قزوین بمکه میبرم و پول حاجی را از دست او گرفته
شخص حاجی هم چون راه و طریقه را نمیدانند و از وضع مکه رفتن و رسم و آئین بی
خبر است جان و مال خود را باو سپرده خود را تسلیم چاووش مینماید بعد از
آنکه دو ماه و سه ماه راه خود را بشام میرسانند آن شخص چاووش یا قاطرچی که
پولهای حاجی را از دست او گرفته حاجی بیچاره در شام نمیداند چه بکند و چه قسم
و با چه کس بمکه برود چرا که آن چاووش قوه ندارد شتر کرایه کند و حمل ببندد
و از شام تا بمکه که چهل منزل است حاجی را برساند و نیز پولهائیکه از حاجیها

[illegible]

گرفته

گرفته از ایران تا بشام خرجها کرده و خودنمائیها نموده حالا چیزی بدست ندارد
و شخص حاجی نیز چون پول پیش بچاووش داده و مکفای او شده نمیتواند [illegible]
دیگری برود پس در اینصورت نه چاووش میتواند حاجی را ببرد و نه حاجی پول
دارد که با کسی دیگر برود از اینجهة خیلی منازعه و مجادله ما بین حاجی و چاووش
و قاطرچی در شام واقع میشود در روز اول که حاجی بیچاره میخواهد از یکی از
شهرهای ایران بمکه برود شخص چاووش یا قاطرچی حاجی بیچاره را تطمیع نموده
و مرغبات چیده که من شما را با سهل وجهی بطور ارزان و خوب بی زحمت زیارت
مکهٔ معظمه و مدینهٔ منوره میبرم که خون از دماغ شما نریزد و ابدا شما مداخله
بمخارج راه و کاه و جو و خرجهای دیگر نداشته باشید من خودم در راه نوکری
شما را میکنم و زحمت شما با من است شما راحت باشید و خود را آسوده کنید
من چنان شما را بمکه میبرم و بیاورم که از خانهٔ خودتان راحت تر و آسوده تر باشید
این حرفها را شخص قاطرچی و چاووش در سر کرسی یا در سر سفره و یا پای بخاری
یا در خانه و باغ برای حاجی وصف العیش نموده و حاجی بیچاره را گول زده
از منزل و مکان خود بیرون آورده و بتحقیق و یقین فهمیده که حاجی بیچاره
چه قدر پول و وجه نقد همراه خود دارد در بین راه شخص چاووش و قاطرچی
بهر وسیله و بهانه که باشد که قاطر من شل شده است و باید قاطر بخرم یا
در این منزل آذوقه گران است کم کم پول از حاجی بیچاره برسم قرض میگیرد
حاجی هم نمیتواند با او جواب بدهد لابدا پول بچاووش میدهد که چاووش
از او راضی باشد، باری حاجی بیچاره که وارد شام میشود می‌بیند که عجب
خبطی کرده و عجب گولی خورده که خود را اسیر و گرفتار چاووش نموده بدبخت
و پا افتاده در این سمت و آن سمت رفته در پی چاره جوئی و علاج کار خود و
عاقبت بدام چند نفر شتردار و قاطرچی ایرانی که در شام سالهای سال است
توطن و مسکن دارند و از دزد سرگردنه بدترند حاجیها دوچار آنها شده

انها با زبان نرم و صدای نازک و کلمات موافق دل حاجی بیان میکند حاجی
بیچاره شرحی از بد رفتاری و دروغ گوئیهای چاووش و قاطرچی که او را از
ایران اورده بیان مینماید و اظهار دلتنگی از انها میکند ان شتردار ایرانی
بحاجی میگوید که ابدا غصه مخورید و دلتنگ مباشید که من خودم نوکر خودت
و من کار و کسبم خدمت بمردمان معقول است مثل شما و ابدا توقع و تمنا از
کسی ندارم شما هیچ غصه نخورید نقلی ندارد راه مکه است از این ضررها
بسیار است من خودم شترهای بسیاری دارم که مخصوص همین کار است
من شما را با کمال راحتی و اسودگی بمکه میبرم که سر شما درد نگیرد حالا شما
بنقد چه قدر پول دارید بمن بگوئید من شما را اسوده میکنم حاجی بیچاره از
ترس انکه مبادا بمکه نرسد و از راه باز بماند و کسیرا نمیشناسد و ان شخص را
همزبان و اهل مملکت و دوست خود می بیند صدق حال خود را باو میگوید
که چه قدر پول همراه دارد شخص شتردار میگوید بسیار خوب حالا اسوده باشید
و بیائید برویم بخانه با حاجی بیچاره بخانه خود میرود شربت و شیرینی و چای
باو داده غلیانهای پی در پی باو داده بلکه شب هم او را مهمان نموده پلو و ابگوشتی
باو خورانیده حاجی را مجبول خود مینماید در صورتیکه شتردارا ابدا شتر ندارد
قدری از ان حاجی پول گرفته میرود چند شتر دیار را از عربهای بدوی کرایه
نموده چند نفر حاجی را همین طور گول زده پولی از انها گرفته حاجیها را براه مکه
حرکت میدهد این شخص شتردار بی پای بیمایه در بین راه مکه از شام الی مدینه
از برای هر چیز معطل و سرگردان میشود از برای اب و اذوقه و نداشتن شتر
و حاجی بیچاره باز در بین راه بزحمت بیشتر و زیادتر از اول می افتد و نمیداند چه
کند و محاکمه کار خود را بکی عارض شود و اظهار نماید ؛ باری حاجی بیچاره که
از ایران حرکت میکند برای زیارت حرمین شریفین بدام هزار قاطرچی و چاووش
و حمله دار و شتردار و مکه کی افتاده تا بمکه وارد شود کاش ممکن میشد که

در ایران از جانب دولت یک قرار کلی بدهند که حرکت حاج یک میزان و
نظمی داشته باشد که بدست مردمان بی سر و پای بیمایه قطاع الطریق
نیفتند و حاجی بیچاره هر یکنفر اسیر یک قاطرچی و یک چاووش نشوند و نیز
از جانب دولت ایران بقونسولگری شام امر و حکم شود که حاجی را حمله دار
مخصوص معتبر حرکت داده در حمل خود ببرد و قهوه چی و دزد و شتردار دوچا
و قاطرچی حاجی را گول نزنند و در راه صد مرض بحاجی بیچاره وارد نیاورند
باری با این مطلب باید خود را راضی نمود که چون رفتن حج باید بزحمت و مشقت
باشد و صد مرض و خسارت و دوری راه و بیخوابی و ناراحتی اسباب
حج قبول خواهد شد ؛ وضع باغات و اشجار اطراف شهر شام یعنی از دروازه
شام هر طرفی دو فرسخ باغات و اشجار دارد که مسافت هشت فرسخ دوره باغات
اطراف شهر شام میشود اولا باغات شام تماما طبیعی و بی ترتیب و بیقاعده است
بجز کوچه های بزرک که از دروازه ها خارج میشود یک دیوار یک ذرعی از گل
ساخته اند دیگر سایر باغها ابدا دیوار ندارد و در باغها خیابان بندی و
باغچه بندی و درختهای مستقیم ندارد همه درهم و برهم و بی ترتیب ساخته
شده و بیشتر درختهای باغها درخت زرد الو و گردو است درخت زرد الو
بزرگی درخت گردو میشود همه درختها شاخه بلند و پر شاخه زرد الوی خوب که
انرا قیسی میگویند سفید رنگ میشود و شیرین و لطیف است و بعضی زرد الو
دیگر هست که درشت و لطیف است ولی شیرین نیست و اهم درخت زرد الوئی
که در شام است برای انست که زرد الوها را شیره گرفته یعنی بطور خام و نیز پخته
انها را افشرده در یک غربال اهنی که بر روی حوضی گذارده اند و شیره زرد الو
از غربال خارج شده در حوض جمع شده بعد از ان برداشته در روی تختههای
دراز میریزند و در افتاب خشک کرده بعد از دو روز که خشک شد در روی درختها
و بندها باز خشک کرده بعد از ان صندوقها حاضر نموده پارچه های خشکشده را

ذکر باغات و اشجار شهر شام

که فخر الدین میگویند و در ایران لواشک میمانند که هر پارچه لواشک دو ذرع
قد دارد بر روی آنها روغن زیت مالیده در میان صندوق بزرگ چیده جلو
بر بیروت میبرند و از آنجا بکشتیها بار شده بمصر و فرنگستان میرود و هستهٔ
آنها را روغن گرفته میسوزانند؛ و نیز اشجار گردو در باغات شام بسیار است
و گردوهای ممتاز سفید بسیار خوب دارد که تمام آن بفرنگستان میرود و در
بعضی باغات درخت انجیر دیده شد ببلندی درخت گردو و انجیر خوب در شام
هست؛ و نیز درخت توت در شام بسیار است ولی توت سفید بیدانه در
شام کمتر دیدم جمیع توت شام بنفش رنگ و سیاه رنگست و خیلی لطیف و نازک است
ولی شیرینی آن کم است و شاه توت نیز دارد و انار و سیب و گوجه و گلابی خوب
در شام بسیار است و با وجود یکه در شام اشجار مرکبات خیلی خوب میشود بجز
در خانها دیگر در باغها ابدا درخت لیمو و نارنج و پرتقال ندیدم میگویند سرما
میزند و مردم در باغها ابدا خانه و عمارت و محل تفرج نساخته اند و کمتر بباغها
منزل میکنند و با وجود یکه هوای باغهای شام از اکثر ییلاقات ایران بهتر است
و در جمیع باغات نهرهای آب روان موجود است و درختها همه شاداب و خرم و
سبز است و کسی برای آب نزاع و دعوی ندارد و باینحال در شام کسی رغبت
و میل ننموده که عمارت و جائی و باغچه گل کاری و جاهای باسلیقه در باغها
بسازد با وجود یکه این همه آب و نهرهای جاری که در شام دیده شد در جای
دیگر مشاهده نشده است و جای آن دارد که هر کسی در بیرون شهر محلی و جائی
باسلیقه برای تفرج خود بسازد و بنا کند معلوم میشود که اولا مردم شام
بجهة آنکه هوای خود اندرون شهر بسیار خوبست و منزلهای خوب دارند
محتاج بخارج نمیشوند و دیگر آنکه اهل شام بیشتر کسبه و تجارند و فرصت آن
نمیکنند که از شهر بیرون بیایند مگر آنکه در بیرون یکی از دروازه های شهر که
باب یونان نام دارد و نزدیک بمحله ارامنه است بقدر ده باغ که همه آن باغها در

خانه و نهر جاری دارد آنجاها را قهوه خانه قرار داده اند و در ایام هفته دو روز
که روز یکشنبه و دوشنبه باشد جمعیت عیسویان از مرد و زن از ظهر ببعد
بآن باغها آمده تفرج مینمایند و نیز طایفه موسوی زن و مرد در این باغها
جمعیت میکنند و از جوانهای اهل اسلام نیز در آن باغها میروند بطوریکه جمعیت
در آن باغ ها میشود که هر باغی دو هزار و سه هزار نفر جمعیت زن و مرد جمع میشوند
و صندلیها و نیمکتها گذارده قهوه و شربت میخورند و وضع نشستن آن مردم
بر آن صندلیها خیلی خوشگل است چون لباس و چادر زنهای عیسویان تماما
پارچه سفید است یعنی از چلوار سفید و چادرهای خود را بسیار تمیز و
پاکیزه نگاه میدارند و در هنگام نشستن در قهوه خانها و باغها جوقه جوقه
و دسته دسته در روی صندلیها نشسته مثل آنکه دسته گل نرگسی در یکجا
گذارده باشند اکثر آنها وجیه و خوشگل و خوش چشم و خوش رنگ و صورت
و دست آنها شسته و سر آنها بی چارقد ولی چادر سفید خود را روی سر انداخته
روی آنها باز است و گردن بند و زلف و اسباب زینت سر و سینه آنها تماما پیداست
والحق صاحبان حسن در شهر شام بیشتر از جاهای دیگر دیده شده است
و در بعضی باغهای قهوه خانه که مردم جمع میشوند یک دسته سازنده و خواننده
عربی حاضر شده ساز و نواز حاضر نموده برای مشغولیت مردم حاضر و آماده اند
در شهر شام محله ایست که آنرا محله خراب میگویند که تمام اهل آن محله شیعه اثنی
عشریند و بسیار مردمان متعصب و مقدس و مردمان معقول دارد بقدر ده
هزار نفر جمعیت دارند میگویند بعد از زمان امیر تیمور گورکان که شام را
قتل عام کرد طایفه شیعه مذهب کم کم از طرف بعلبک و حلب و جبل عامل
در شام جمع شدند و مردم شیعه در شام مسجد مخصوصی دارند که در آنجا تقیه
نمیکنند و شیخ محمد حسین نامی که از علماء طایفه شیعه است بسیار آدم معقول
و با فضل و سواد و خیلی مقدس و با تقوی است و مردمان متمول و تجار با دولت

ومکنت نیز در طایفه شیعه شام هست از آن جمله حاجی عباس و حاجی یوسف
و حاجی جواد که خانهای خوب و باغ و بستان و اسباب تجارت میباشند یک شب
حاجی عباس جناب مؤتمن الملک را دعوت نموده حاجی میرزا علی اکبر خان و حاجی میرزا
حسنخان و حقیر و حاجی آقا حسین و جمعی دیگر را بخانه خود دعوت نموده ضیافت
ملوکانه بطور ایران سفره را در زمین گسترده غذاها و خوراکهای خوب
پخته و حاضر کرده بودند و خانه او اطاقهای بسیار خوب و فرشهای قیمتی
و چراغهای فراوان داشت و فرش خانه و بعضی اطاقها و دالانهای آنخانه
تماما از سنگ مرمر صیقلی الوان بود و اشجار مرکبات و درختهای گل الوان
در خانه او دیده شد ؛ حاجی میرزا علی اکبر خان قونسول یکشب جناب مؤتمن الملک
و حقیر و حاجی آقا حسین را بخانه خود دعوت نموده الحق ضیافت و مهمانداری
بسیار خوبی نموده در آن شب بمهمانها بسیار خوش گذشت دو نفر مرد یهودی و
یکنفر زن یهودیه بر سیم شام که آنها را الاتیه میگویند حاضر نموده سنتور و تار
زده بلحن عربی و صوت خوش ترنم و طرب نمودند میرزا عنقای شاعر خراسانی
که سالها است در شام توطن دارد و آدم بسیار معقول لبیب و عیال او از طایفه
شیعه های شامی است حالا مدتی است که معلم پسرهای حاجی میرزا علی اکبر خان
قونسول است و باسواد و در معلمی با سلیقه و جمیع اولاد و پسرهای حاجی میرزا علی
اکبر خان را با خط و با سواد نموده و شعر را نیز خوب میگوید و سلیم افندی قوتلی
که از بزرگان و معتبرین شام است و خانه بسیار خوب و باغ و بساتین بسیار خوب
دارد و با ایرانیها همیشه اوقات خلطه و آمیزش تمام دارد و خدمت مرحوم حاجی
میرزا اصفا رحمه الله اخلاص داشته و حاجی مرحوم هنگام ورود بشام در خانه او
خیلی تشریف میبرده اند و دو پسر دارد یکی عثمان نام دارد یکی ابرهیم میگویند من
در نزد اهل سنت ابو عثمانم و در نزد اهل تشیع ابو ابرهیم ولی میل و رغبت او
بشیعه ها و کثرت آمیزش او با شیعه ها معلوم میشود که شیعه بودن او غلبه دارد

که رفتن بانجا موقوف بتصدیقها و تصدیق از دولت شده

بر حقی بودن او و همیشه احادیث و آیات را از ائمه اطهار و شاه اولیاء بیان
میکند و مقر است او بشاه اولیاء امیر المؤمنین علیه السلام است و ابرهیم
افندی پسر او الحق جوان بسیار خوب با اخلاق حمیده است و معاشرت و دوستی
او با اهل تشیع است و همیشه اوقات سلیم افندی با ایرانیان و کسانیکه بشام
می آیند خدمت میکند و محبت مینماید احمد افندی نام که برادرزاده اوست
یعنی پسر مرحوم سعید افندی برای مشایعت حاجی میرزا حسنخان بباغ آمده
بود صحبت از جناس و شعر ا شد این شعر را بمناسبت خواند

لیس التکحل فی عینین کالکحل ولا امین علی الاشراف مثل علی

وجه گفتن این شعر آن شده که در طرابلس شخصی بوده علی نام که نقیب شرفا
و سادات طرابلس بوده او را عزل نموده اند و شخص دیگر امین نام را نقیب
سادات نموده اند اهل طرابلس راضی بنقابت امین افندی نشده عرض
حال داده با زحکومت اسلامبول علی افندی را بنقابت خواستند از حکومت
اسلامبول نیز قبول شده با ز دو مرتبه علی افندی را بنقابت سادات طرابلس
میفرستند بمناسبت این عزل و نصب این شعر فوق را گفته اند ؛ تا بحی
در شام هنوز تریاک کاری ابدا معمول نشده مگر خشخاش را برای خوردن
و دوا زراعت مینمایند و با وجود اقتضای آب و زراعت ابدا تریاک کاری معمول
نشده است در این سال که حقیر در شام بودم درویش حسین نام اصفهانی
که از طایفه ملک و از سلسله زندیه است و مدتها سرباز بوده در فوج اصفهان
و در هنگامیکه اعلیحضرت همایونی در سفر ثانی بفرنگستان تشریف میبردند
و بعضی سربازها را بدنام کردند که سنگ بکالسکه شاه زده بودند بعضی
از آن سربازها را مقصر انگاشته و تنبیه نمودند درویش حسین از طهران گریخته
و برشت رفته و از آنجا بطور درویشی بصفحات ملک روم آمده بشام وارد
شده چون علم تریاک گرفتن را میدانست یکقطعه زمینی که در باغات شام

خشخاش کاشته بودند از صاحب باغ اذن گرفته تیغ میزنند و تریاک بسیار
خوبی گرفته نصف از برای خود و نصف بصاحب زراعت میدهد؛ درویش
حسین حالا درویش خوش حالت قلندر منشی است سر برهنه حرکت میکند
خرقهٔ پارهٔ بر دوش دارد و هر چه بدست می آورد تا بساير درویشها صرف میکند
و خیلی خوش مشرب و شیرین سخن است و ابدا سواد ندارد و کلمات را بطور
عوام اهل اصفهان بیان میکند مثلا هندوانه را هنجوم میگوید صرفه را صفره
میگوید تا چند نفر درویش دیگر که یکی از اهل خراسان یکی از اهل کرمانشهان
یکی طهرانی و یکی از اهل شیراز است همراه بودند ولی درویش حسین سر باز
از همه آنها درویشتر و قلندرتر بود؛ باری مدت بیست روز در شام توقف
نموده و منزل در خانه حاجی محمد آقای حمله دار شیرازی قرار داده خانه حاجی
محمد آقا خانه ایست که سابقا عباسقلی خان قزوینی قونسول شام بوده مالک
بود بعد از آن حاجی محمد آقا از عباسقلیخان بقیمت نازل یعنی چهارصد لیرهٔ
عثمانی از عباسقلیخان ابتیاع نموده و هزار لیره قیمت دارد آن خانه اطاقهای
خوب دارد و قاعد بزرگ سر صفه دارد که در اکثر خانهای شام چنین قاعد
کمتر دیده شده و حجاریهای خوب و نقاشیهای مرغوب در آنخانه بکار برده اند
و در حیاط و قاعد و اطاق دیگر و مطبخ و مبال و حوض آب جاری دارد و حاجی
محمد آقا الحق منتهای مهمانداری و مهربانی و محبت را نسبت بجناب مؤید الملک
و همراهان بجا آورده سر بر های خواب برای فرد افرد حاضر نموده شام و نهار
هر روزه ترتیب داده خود و پسرش حاجی علی و خالهزاده اش حاجی باشی
دقیقه از خدمت و مواظبت کوتاهی و غفلت نمی نمودند و حاجی محمد آقا آن
خانه خیلی مزین نموده فرشها و مسندهای اطلس و حریر برای اطاقها و ایوانها
آن خانه قرار داده حاجی محمد آقا دو پسر و یک دختر دارد یک پسر او حاجی خلیل
نام دارد که او صاحب دو زن است و پسر دیگر حاجی علی است که زبان عربی

دارا

تعریف خانه حاجی محمد آقای حمله دار

و ترکی و فرانسه میداند و حاجی محمد آقا مرد بیست خیلی باتدبیر و با عقل و
هوش و پر خیال و حالا مدت بیست و پنج سال است که شغل او حمله داری است
که هر ساله جمعی از حاج را از شام بر داشته بمکه میبرد و مراجعت میدهد
و شغلش منحصر بهمین کار است؛ باری جناب مؤید الملک هنگام حرکت از شام
حاجی محمد آقا دو عدد ساعت طلای بسیار خوب یکی بحاجی محمد آقا و یکی به
پسر او حاجی علی التفات فرمودند؛ باری روز پنجشنبه یازدهم ماه شوال
از شام از خانه حاجی محمد آقای حمله دار حرکت نموده در بیرون دروازهٔ باب
بونان در یکی از باغهای آنجا نقل مکان نموده که آن باغ را متاخ میگویند و
چهار شب در آن باغ توقف نموده روز چهارشنبه هفدهم ماه شوال وقت
عصر از آن باغ حرکت کرده جمعی از احباب و فقرا و درویش بمشایعت آمده
روانه شدیم حاجی عباس شیرازی برادرزادهٔ میرزا محمد رضا خان قوام خالبه
شیراز که از مکاریهای مشهور است و سالها است که در شام شغل او
منحصر بمکاری گری است و مرد بسیار زرنگ حراف لوطی منشی است با حاجی
داداش تبریزی که او نیز ساکن شام است و شغل او نیز مکاری بودن است
از شام الی بغداد از آن دو نفر مال کرایه نموده قاطری پنج لیرهٔ عثمانی جناب
مؤید الملک چهارده قاطر کرایه نموده و تختی از برای جناب مؤید الملک حاضر
نموده از برای تخت پنج قاطر حاضر نموده سایرین همه سوار یابو و قاطر شدیم
سرکار حاجی میرزا حسنخان نیز از حاجی عباس و حاجی داداش تبریز راس مال
کرایه نموده حاجی میرزا علیخان قزوینی نیز باتفاق ایشان بوده چون طریق
شام الی بغداد قدری ناامن و مخوف است و احتمال دزد و راهزن دارد
از جانب حکومت و والی گری شام پنج نفر سوار از ظابطیه چرکس مامور شده
که همراه جناب مؤید الملک تا سر منزل همراه بیایند و بعد در هر منزل
باز تغییر سوارها داده شده از هر منزلی سوار همراه باشد رئیس سوارهای کمیه

مکاری که از شام تا بغداد

از شام همراه شد نه جوانی بود از ظاهر قبیه چرا کسیر عمر بیك نام که در طفولیت در نزد یکی از حرمهای سلطان محمود جد سلطان حمید خان بوده که سن آن ضعیفه بقدر صد و بیست سال شده بود بعد از مرحوم شدن آن زن کنیزان و خدمتکاران او را هر کدام بجائی قسمت کرده و فرستاده اند از انجمله این شخص عمر بیك را بشام فرستاده اند که مشغول خدمت باشد حالا در شام در جزو دسته‌ای سوار نظام است و محض احترام با چهار نفر دیگر در خدمت جناب مؤید الملك روانه نمودند عمر بیك بسیار جوان معقول آرام نجیب است معلوم است که در خانواده سلطنت تربیت شده است آثار بزرگ منشی از حالت او هویدا و آشکار است باری چه نویسم از وضع بی نظمی و بی ترتیبی مکاریها و وضع حاجی عباس در ابتدای کار از ساعتی که از باغ مناخ شام حرکت کردیم و براه افتادیم تا منزل اول که قصیر نام دارد دو سه ساعت راه شش ساعت طول کشید چرا که دقیقه بدقیقه بار قاطرها و یابوها می افتاد بارها نریسمان داشتند و نه بند مالها نه افسار داشتند و نه دهنه و در میان حاجی عباس و حاجی داداش بعجله بارها را بار کرده خود آنها مراجعت بشام نموده که بعد خود را بقافله برسانند تخت روانی که جناب مؤید الملك سوار شده بودند حاجی محمد آقای حمله دار بمبلغ هفت لیره فروخته بود شکسته و بهم پاشیده و مغشوش بی طناب و بی تسمه و بی چراغ باری شب تاریك در کوچه باغهای شام از یك طرف تخت کج میشد و می افتاد و جناب مؤید الملك با حالت ناخوشی دایم در اضطراب بودند علیقلیخان بیچاره صد دفعه از مال خود پیاده شده که تخت را راست کند بار قاطر کج شده می افتاد یك بار را راست میکردند بار دیگر بزمین می افتاد و صندوقها شکسته طنابها پاره میشد چهار نفر مشغول بار کردن صندوق میشدند قاطری دیگر از راه خارج شده در گودال می افتاد یکی میرفت که قاطر را بیاورد یابوی دیگر از راه بیرون میرفت و بار او می افتاد باری

در این سر ساعت راه شش ساعت مشغول زحمت و مرارت بودیم عاقبت پنج ساعت از شب گذشته وارد قریه قصیر شدیم بزحمت زیاد چادرها را زده بعد از صرف شام استراحت نموده صبح جناب مؤید الملك مکتوبی بحاجی میرزا علی اکبر خان قونسول نوشتند که حاجی عباس و حاجی داداش را با ملزومات راه روانه نمایند شخصی از اهل قصیر حاضر شده مکتوب را از قصیر بشام رسانید بعد از شش ساعت مراجعت نموده و روز بسیار هوا گرم شد و چون چادرها را در لب نهر آب روان زده بودند بعد از ظهر در آب رفته بحمد الله تعالی تغییر حالتی پیدا شده از شام الی قصیر در این سر ساعت تمام اطراف راه باغات و اشجار از هر نوع و نهرهای جاری که چنین راه ابدا از اشجار خالی نبود و بیشتر اشجار قصیر باغات انگور است بقدری که بحساب راست نمی آید گاوهای شام بسیار بزرگ و قوی هیکل اند و دست و پای آنها شبیه بدست و پای اسب میباشد و گاوی ده من تبریز شیر میدهد و بزهای شام نیز بسیار بزرگ میشوند و دو من شیر میدهند و در شهر شام چنان عادت و رسم است که هر روز صبح تا بظهر در جمیع کوچهها دسته بدسته صد عدد و پنجاه عدد از بز شیرده در کوچهها میگردانند و جار میکشند حلیب حلیب و هر که شیر میخواهد فورا برای او میدوشند و شیر آن بزها بسیار خوش طعم و خوش مزه است در قصیر قلعه و قراولخانه معتبری از سنگ ساخته اند و همیشه اوقات یکنفر سلطان با پنجاه نفر سوار نظام و پیاده در آن قلعه حاضر و آماده برای کشیك راه میباشند باری روز پنجشنبه هجدهم را در قصیر توقف نموده پنج ساعت از شب گذشته بارها را بار نموده از قصیر حرکت کرده بمسافت پنج ساعت راه وقت طلوع آفتاب روز جمعه را بمنزل قطیفه رسیدیم و نیز در بین راه قلعه بود که آنرا خان ایاش میگفتند در آن خان هم اوقات بیست نفر سرباز سواره برای قراولی و مستحفظی راه حاضرند و کشیك میکشند قطیفه دهی است

[illegible]

بقدر سیصد خانوار جمعیت دارد مسجد و مناره و حمام نیز در آن ده هست قلعه
سنگی بسیار محکم برای نشیمن سرباز و سوار در قطیفه ساخته‌اند و همیشه اوقات
بقدر صد نفر سوار و سرباز در قطیفه حاضر کشیک میباشند در قطیفه باغات
زردآلو و سایر میوه جات هست ولی بیشتر اشجار آنجا درخت انگور است و
بقدری اهل آنجا بی سلیقه و کثیفند که حد ندارد باغات کج و معوج و درختهای
بی ترتیب زنهای اهل قطیفه هم قبای بلند میپوشند مثل مرد معلوم میشود
که از هر جهت مدنیت و ترتیب و سلیقه با بیضه‌جات اطراف شام نیامده که
اشجار و زراعت آنها بی نظم و ترتیب و مردم و اشخاص آنجا هم دور از ترتیب
و کثیف در اطراف قطیفه کوهها و تپه‌های پست و بلند هست و در کوه
و تپه‌ها زراعت دیم مینمایند و قطعه قطعه زمینهای اطراف قطیفه را
در دامنه‌های کوه و تپه‌ها را درخت انجیر نشانیده‌اند که با آب و باران و
رطوبت هوا و زمین سبز است و ابدا آب بآن درختها نمیدهند و درختهای
انجیر دیم آنجا بسیار بزرگ و قوی میشود ولی پای درختهای انجیر را هر ساله
شخم میکنند و خار و علف آنرا میکنند و درختهای انجیر را از گیاه و علف ساده
نگاه میدارند آب قطیفه از چشمه است و بقدر چهار سنگ میشود ولی
میگویند ناگوار است خرچنگ و غورباقه در آن آب بسیار است ولی بثر بسیار
سرد است چند نفر سید و شریف در قطیفه دیده شد ولی بطریق اهل سنت
باری روز جمعه نوزدهم را تمام روز در قطیفه در یک باغی که ابدا در نداشت
و محل عبور از برای آن باغ نبود منزل نموده یعنی فورا سرکار حاجی میرزا حسنخان
راه مخصوص و پلی برای ورود بآن باغ ساختند و در آن باغ شدیم و در آن باغ
چادر زده شب را در آن باغ بسر برده سه ساعت از شب گذشته حاجی عباس
و حاجی دادا ش از شام وارد قطیفه شدند روز شنبه بیستم را نیز در قطیفه
توقف و لنگ نمودیم عمر بیک از قطیفه برجی رود دفتر چهار نفر از سوارها

اعراب با خود آورده فرار ولی خود را تسلیم بآنها نموده خود با چهار نفر سوار که
هر کس که با او بودند مراجعت بشام نمودند جناب مؤید الملک برای تعارف
او دو طاقه شال خراسانی به عمر بیک التفات نمودند کسانیکه در این سفر
از شام الی بغداد همراه هستند آشپز جوانیست هاشم نام اصلا از اهل
شیراز است سابقا در نزد یکی از تجار شیرازی در بوشهر آشپزی کرده بیک
جهتی از بوشهر به بغداد آمده و از بغداد بشام آمده از شام جناب مؤید الملک
برای آشپزی او را نگاه داشتند آشپز خوبیست ولی خیلی از خودش راضی
و بسیار فضول است آبدار حاجی یوسف نام است از اهل کابل جوانیست
نجیب و بدبخت حاجی درویش علی که اصلا از اهل کرمانشاهان است و ساکن
کاظمین و حالا مدت شش سال است که بطور درویشی در ممالک اناطولی و
شام سیاحت و درویشی نموده در این سفر از شام در این قافله همراه است و
عازم بغداد است درویش بسیار زرنگ و خدمتکنی است چند نفر مرد
و دو نفر زن از شیعه‌های اهل شام برای زیارت عتبات عالیات از شام
حرکت نموده در این قافله همراه میباشند باری شب را در قطیفه خوابیده شش
ساعت از شب گذشته از آنجا حرکت نموده بمسافت پنج ساعت راه روز یک
شنبه بیست و یکم را بقریه عتیبه رسیدیم و در یک باغی که درخت زردآلو و
سیب و گردو و انجیر داشت در سایه آن درختها منزل گرفته ولی چادر نزدیم
آب عتیبه از قنات است بقدر صد خانوار جمعیت دارد از قطیفه بفاصله یک
فرسخ قریه ایست که آنرا معظمیه میگویند بقدر صد خانوار جمعیت دارد
و باغات و اشجار انگور در آنجا بسیار است و بعد از دو فرسخ فاصله بقریه
رسیدیم که آنرا جیرود میگویند بقدر هزار خانوار جمعیت دارد جای بسیار
معتبر و حاکم نشین است یعنی قایم مقام در آنجا می‌نشیند خانهای خوب رعیتی
و باغات و اشجار انگور بسیار دارد که تمام انگور آنجا را شیره میسازند و باغات

انگور زرد آب مید هند و توت کرمابریشم در آنجا بسیار است و در صحرای
زراعت جبرود کلرنک که کافشه باشد بسیار کاشته بودند و کل آنرا جمع نموده
بشام میبردند برای رنگ ریسمان و ابریشم و اهل قصیر و قطیفه و جبرود و عتیبه
تماما مسلمان میباشند در عتیبه علیقلیخان برغاله خریده هاشم آشپز آبگوشت
بسیار خوبی طبخ نموده صرف شد مسافت از شام تا قصیر سه ساعت،
از قصیر تا قطیفه پنج ساعت، از قطیفه تا عتیبه چهار ساعت، از عتیبه تا
قریتین چهارده ساعت، یادی چند روز است که مزاج حقیر ناخوش شده
و نفخ شدیدی در شکم بهم رسیده و معده مغشوش شده است و سنگینی شکم
و نفخ آن حقیر را صدمه میزند و هر چه میخوردم فورا نفخ حاصل میشود خداوند
انشاء الله شفای عاجل لطف فرماید، یادی روز یکشنبه بیست و یکم را
یکساعت بغروب مانده از عتیبه حرکت کرده روز دوشنبه بیست و دویم
دو ساعت از روز گذشته وارد قریتین شدیم که مسافت راه از عتیبه تا
قریتین چهارده ساعت تمام بود ولی چه نویسیم از صدمه راه و سواری مال
و بیدار بودن در روی مال و نخوابیدن شب و تکان جوان و در این مسافت
چهارده ساعت ابدا در کوه و صحرا آبادی و زراعت و آب جاری و آب چاه
نبود از اینجهة این مسافت بعید را یکسره حرکت کردند صبح وقت طلوع آفتاب
که هنوز دو ساعت بقریتین مانده بود دیدیم از دور اشجار بسیار و هر یک
اندازه در تپه‌ها و دره‌ها متفرق نمایانست همه اهل قافله مسرور شدند
که حالا منزل نزدیک شده است و بدرخت و آب جاری خواهیم رسید بعد
از آنکه نزدیک رسیدیم معلوم شد که آن اشجار یک اندازه که از دور نمایان
بود همه شترهائی پر بار بودند که در تپه و دره ها چرا میکردند و بارهاهم
تنباکوی اصفهان بود که از راه بغداد بشام میبردند و از دور بنظر ما اشجار
مینمود از شدت میل رسیدن بمنزل و خسته شدن از سواری و راه زیاد

یادی بعد از دو ساعت با هزار خستگی و زحمت در صورتیکه در شب هنگام
سواری چهار دفعه از روی مال در شرف افتادن شدم از شدت کسالت
و بیخوابی سرکار حاجی میرزا حسنخان یکدفعه خیلی بشدت از مال افتادند و
حاجی میرزا علیخان نیز از مال افتاده پای ایشان صدمه زیاد خورد در
آنشب کمتر کسی بود که از روی مال نیفتاده همراه اهل قافله خسته و مانده
و بیحال و بیجان وارد منزل قریتین شدند مگر جناب مؤتمن الملک که بحمد
الله در آن شب در توی تخت روان بکمال راحت تمام شب را خوابیدند و
استراحت کامل نمودند و ابدا از حالت اهل قافله و افتادن و برخواستن مردم
از روی مالها خبر نداشتند وقت صبح با کمال تردماغی و خوشحالی وارد قریتین
شده از تخت روان خود بیرون آمدند تمام شب را همراه تخت جناب ایشان
همراه اوقات شش هفت نفر متوجه بودند، عبد الواحد، مراد قاطرچی،
درویش علی، دو نفر حاجی شامی، فرهاد سیاه، علیقلیخان، یادی در
قریتین در خانه شیخ فیاض که از بزرگان و مشایخ قریتین است منزل نمودیم
شیخ فیاض خود بسفر رفته بود ولی کسان و اقوام او حاضر شده منتهای مهمان
داری و نوازش نمودند و معلوم شد که خانه شیخ فیاض در قریتین مضیف
خانه است و هر کس از غربا و مترددین که بقریتین وارد میشود وارد آن
خانه شده متکفل و متحمل مخارج و زحمات میشوند و بطور اعراب و رسم مهمان
داری و مهمان نوازی مینمایند قریتین هزار خانوار جمعیت دارد و زراعت
آنجا جو و گندم است و باغات و اشجار انگور بسیار دارند و قریتین هر طرف
بیست فرسخ و سی فرسخ و پانزده فرسخ مسافت دارد و هوای آنجا معتدل است
و اهل آنجا تماما عرب میباشند ولی مردمان معقول و نجیب اند و از دولت
هر ساله بقدر ده نفر سرباز از روی فهرست از قریتین میگیرند و اهل آنجا رغبت
و میل سرباز میشوند و سربازی و جهاد را ثواب میدانند، شیخ طیفود

که یکی از مشایخ قریتین و از منسوبان شیخ فیاض است و صاحب سی پسر است
بدیدن جناب مؤید الملک آمده بسیار آدم معقولی است چون در شام مذکور
نموده بودند که در نزدیکی قریتین جائیست که آنجا را حمام ابو الزیاح میگویند و
کسانیکه بعضی ناخوشیهای عصبانی دارند در آن حمام رفته رفع ناخوشی
آنها میشود. بادی ورود بقریتین جناب مؤید الملک تدارک رفتن بآن حمام را
دیده شیخ طیفور را با پسر او که محمد نام داشت با عموزادهٔ خود که سلیم نام داشت
با چهار نفر سوارهای شکرا ازعشیر همراه آمده بودند همراه برداشته و تدارک
و ملزومات سه روزه را فراهم آورده سرکار حاجی میرزا حسنخان و حاجی
میرزا علیخان و حقیر و حاجی آقا حسین و حاجی عباس از قریتین حرکت کرده
بمسافت سه ساعت بقریهٔ قنشر رسیدیم روز سه شنبه بیست و سیم قریهٔ قنشر
بقدر بیست خانوار جمعیت دارد و اهالی آنجا هم عرب بدوی اند و سابق بر
این هر کس بآن حمام میرفته از ناامنی راه و راهزنی اعراب لابد بایستی بقدر
صد نفر سواره و جمعیت همراه داشته باشد ولی حالا بجهة سعی و اهتمام
و مواظبت دولت و سرباز و سواره و قراول که در راهها گذارده اند امنیت کامل
بهم رسانیده است و هر کسی با امنیت و راحت در انصفحات حرکت میکند.
بادی از قریهٔ قنشر تا بحمام یک فرسخ راه است حمام در روی کوه سنگی است
که ارتفاع کوه تا سطح زمین بقدر صد ذرع است. وضع حمام عمارتی بزرگ
از سنگ تراشیده ساخته بودند که صحن و حیاط داشته و اطراف آن عمارت
اطاقها و منزلگاهها داشته که حالا آن عمارت و اطاقها بکلی خراب و منهدم
شده و بجز سنگ شکسته و سر آثار پایه و بنا دیگر چیزی باقی نمانده و در
وسط آن حیاط خرابه جائیست که بقدر چهار پله سرازیر رفته اول اطاقی
بوده سه ذرع طول و سه ذرع عرض و از آن اطاق درگاه کوتاهی است که داخل
اطاق دیگر میشوند که آن اطاق پنج ذرع طول و سه ذرع عرض دارد و در وسط

کیفیت حمام ابو الزیاج

آن اطاق دوم سوراخ چاهیست که بقدر یک وجب دورهٔ آن سوراخ است
و دور آن سوراخ را از سنگ ساخته اند و از آن سوراخ دایم الاوقات بشدت
تمام بخار بیرون میآید و بخار آن ابدا بوی بد ندارد مثل سماوریست که
آب آن جوش آمده باشد و صدای جوش آب از آن سوراخ چاه بگوش میرسد
و شخص که در آن اطاق بخار وارد میشود از بخار چاه بدن شخص بعرق میآید
و بطوری عرق میکند که از سر و رو و بدن شخص عرق جاری میشود و وضع
حرکت بخار از چاه مثل آنستکه از سوراخی باد بشدت داخل اطاق میشود
پارچه و لنگ و لباس که در روی چاه نگاه میدارند بخاری که از چاه بیرون می
آید او را بشدت حرکت میدهد و همیشه اوقات از سقف اطاق بخاریکه
متصاعد میشود چکیده شده آب بزمین میچکد و هوای آن اطاق مثل هوای
حمام است بمحض دیدن فورا عرق میکند و شخص نمیتواند بقدر ربع ساعت
در آن اطاق بخار توقف کند روز اول که در آن اطاق داخل شدیم جناب مؤید
الملک یازده دقیقه توقف نمودند و حقیر و سایرین ده دقیقه و روز دویم
جناب مؤید الملک پانزده دقیقه و حقیر ده دقیقه و سایرین قدری بیشتر و
روز دوم یعنی چهارشنبه بیست و چهارم وقت عصر که خواستیم در آن اطاق
بخار برویم بقدری هوای آن اطاق گرم شده بود و بخار بشدتی از چاه بیرون
میآمد که ممکن نبود بیش از ده دقیقه و پنج دقیقه توقف نمود جناب مؤید
الملک هشت دقیقه توقف نمودند و زمین آن بشدتی گرم و داغ شده بود
که نمیشد پا را بزمین گذارد در آن خرابه‌های آن عمارت مارهای بسیار قوی
دارد که همان روز دوم در آن موقع بخار سه مار بزرگ دیده شد و همان روز
وقت عصر که همه لباسهای خود را کنده و بعضی داخل اطاق بخار شده بودیم
و بعضی در اطاق اول نشسته بودیم که مار بسیار قوی از سوراخ سنگ درگاه
اطاق بخار بیرون آمده در اطاق اول وارد شده از پهلوی فرش و لباسها عبور

کرده دور اطاق گردش کرده داخل شکافهای سنگ شده از اطاق بیرون رفت
ولی بحمد الله متعرض کسی نشد در آن سنگلاخها در زیر هر سنگی ماری خوابیده
همه آن عمارت و خرابه معدن و محل مار است ولی بحمد الله جانور دیگر دیده نشد
باری روز پنجشنبه بیست و پنجم دو ساعت از روز گذشته باز در اطاق بخار داخل
شده هوای اطاق بخار بسیار ملایم بود بطوری که ابداً نسبت بروز قبل نداشت
حتی طوری بود که حقیر بیست و پنج دقیقه در آن اطاق پهلوی چاه بخار ایستادم
و حرارت آن صدمه بحقیر نرسانید و جناب مؤید الملک ربع ساعت در آن
اطاق توقف نمودند اعراب آنجا میگفتند که در ایام هفته طوری میشود که یک
روز حرارت آن چاه بخار کمتر میشود و هوای آنجا سرد میشود و باید این کلمه را
گفت که با ابو الزیاح حماملت بارد بعد از آن بخار آن چاه گرم بیرون می آید و در
آن روز که حقیر در آن اطاق بخار بودم و هوا و بخار آنجا سرد بود شیخ طیفور و سلیم
عموزاده او و حسین جبرودی در آن اطاق دور چاه نشسته بودند و دستهای
خود را بهم میزدند و با چاه و بخار صحبت میداشتند و با ابو الزیاح میگفتند که
و دست میزدند که حمام گرم شود بادی چادرها را در صد قدم فاصله حمام
زده بودند ولی از شدت باد چادرها و میخ چادرها بزمین بند نمیشد هوای
آنجا و قریه قنش بهترین هوای ییلاقات هر جاست چنان هوای معتدلی
حقیر در جائی ندیده بودم هوای آنجا مثل هوای اول بهار است میگویند در
بهار بقدری گل و لالههای رنگارنگ در آن صحرا سبز میشود که در جائی دیگر
نیست تعجب در اینجاست که در صحرای اطراف و کوههای قنش و کوه حمام ابداً
آب و زراعت و آبادی نیست و یک شاخه درخت دیده نمیشود و گیاه و علف آن
صحرا نیز بجز بوتههای بسیار کوچک دیگر چیزی نیست مگر در آن صحرا و درهها
شوره و اشنان بسیار است که اهل قریه قنش آن شورهها را جمع نموده غلیاب
میسازند و بشام و طرابلس برده میفروشند و گذران و معاش اهل قریه قنش

از غلیاب

از غلیاب سازی است و قلیلی گاو و گوسفند نیز دارند و آب قریه قنش از
چشمه ایست که از زیر سنگ بیرون می آید مسافت حماه و حمص تا حمام که در
شمال حمام واقع است چهارده فرسخ است و تا سود مود که طرف مشرق حمام است
بیست و چهار ساعت است و دو قریه دیگر که قعقوم و جباه نام دارد در طرف
شرقی حمام است قریتین در طرف جنوب حمام واقعست و قریه قنش در غرب
حمام واقع است و در وسط قریه قنش عمارت و بنائی بوده که تمام آن از سنگ
تراشیده است و حجاری آن بسیار از روی علم و قاعده بوده و سنگهای خیلی
خوب در آنجا بکار برده اند و حجاری آن اطاق شبیه بعمارتهای کهنه خیلی قدیم است
میگویند بتکده بوده است و در پهلوی عمارت خرابه حمام آب انبار بسیار بزرگی
بوده که بقدر بیست پایه و ستون داشته که همه را از سنگ تراشیده ساخته و
سقف زده بوده اند که حالا خراب شده است و آب آن انبار را از بیست فرسخ
راه از بلاد بعلبک آورده اند و تمام آن مجرای آب را با آهک و ساروج ساخته اند
و بعد از آنکه آب انبار از آب پر میشده زیادی آب بطرف منازل سود مود رفته در
در آنجا سکنه آنجا صرف مینموده اند و چون این حمام بخار از هر طرف بجمیع آبادیهای
اطراف دور است از اینجهت مردم بهره و فیض از آن حمام نمیبرند مگر معدودی از
شام و حلب و حما و حمص و قریههای اطراف در آن حمام میروند ولی از وضع عمارات
و حجاری و آب انبار و بنای اطراف حمام بخار معلوم میشود که در ایام قدیم
بسیار اهمیت داشته و مخصوصاً برای استشفاء امراض در آن حمام می آمدند
و منزل میکردند و حالا مدتهاست بجهة نا امنی و قطاع الطریق و اعراب
بدوی اطراف مردم عبور و مرور کمتر مینمایند و چون اعراب جبل دزدی و
اعراب بدوی صحرانشین همیشه اوقات باهم نزاع مینمایند و محل نزاع آنها
در اطراف حمام است از این جهة حمام کم کم خراب شده است و اعراب بدوی
همیشه اوقات از قریههای اطراف حمام اخوه میگرفته اند و با طراف قریهها

ودهات تاخت وتاراج مینمودند ولی حالا دولت عثمانی سعی واهتمام نموده
اعراب را تأدیب وتنبیه نموده اخوه را موقوف نموده اند وحالا مردم
از شرارت اعراب مصون ومحفوظند؛ امروز وقتی که از منزلگاه رفتند که
تا مشک آب بیاورند در قریه قنشره یکی از اعراب آنجا بشیخ طیفور پیغام داده
بود که شخصی از اعراب بدوی بقریه قنشره آمده که از دزدها وراهزنهاست
شیخ طیفور محمد پسر خود را با عموزاده خود سلیم بقریه قنشره فرستاده در بین
راه تا زیکفر آدم دیگر از اهل قریه قنشره بعجله آمده که پنجاه نفر سوار عرب در
پهلوی ده حاضرند ومعلوم نیست برای چه آمده اند ولی خیال آنها تاخت
وتاراج است یکی از آن سوارها یک تفنگ دارد وسایرین با قداره وشمشیر
ونیزه میباشند شیخ طیفور وسواره های جیره دی که قراول ومستحفظ بودند
جمع آوری کرده حاضر جنگ شدند وشیخ طیفور با آدمی که از قریه قنشره آمده
بود با اعراب راهزن پیغام داده که اگر شما آمده اید که بجای دیگر بروید که
راه زنی وتاراج نمائید ما را با شما حرفی وسخنی نیست پی کار خود بروید
واگر خیال شما در اینست که طمع ودستبردی بمهمانهای ما بزنید ما تا جان
در بدن داریم وتا میتوانیم با شما جنگ میکنیم ومیکشیم وکشته میشویم ونمی
گذاریم شما دستبردی بمهمانهای ما بزنید تا دیگر آن شخص را نزد اعراب روانه
نموده که پیغام او را برساند تا دیگر از برای همه همراهان خیال وحشت واضطراب
از آمدن آن اعراب بهم رسید تا دیگر بعد از ساعت چهار از شب گذشته آن
آدم از قریه قنشره مراجعت نموده مذکور نمود که آن اعراب حرکت خود را نگفتند
که مقصود ما چیست وبکجا میرویم ولی از پهلوی ده حرکت کرده رفتند شیخ
طیفور وسایر سوارها تا بصبح کشیک کشیده نخوابیدند؛ امروز که روز جمعه
بیست وششم شهر شوال است بحمد الله تعالی بسلامتی اول صبح از خواب
برخواسته تا از لباس خود را کنده وارد حمام شده هوای حمام امروز بسیار

معتدل بود که حقیر بیست وسه دقیقه در اطاق بخار توقف نمودم وعرق زیاد
نمودم وبعد جناب مؤتمن الملک وحاجی میرزا حسنخان وحاجی آقا حسین بحمام
رفتند وهمان روز را از حمام حرکت کرده تا بقریتین رفتیم سه ساعت بغروب
مانده وارد قریتین شدیم شب را در قریتین توقف نموده روز شنبه بیست
وهفتم چهار ساعت بغروب مانده از قریتین حرکت کرده بمسافت هشت
ساعت تمام یعنی چهار ساعت از شب گذشته وارد قصر الحیر شدیم قصر
الحیر درمیان بیابان بی آب وآبادانی واقعست جای خرابیست در ایام
قدیم چاه آبی داشته که حالا بکلی خراب شده واز قریتین تا مقام قصر الحیر
صحرای صاف بی آب که تا چشم کار میکند ابدا آبادی ندارد وچنان آن صحرا
مسطح وصاف است که معلوم نیست پستی وبلندی زمین بکدام سمت است
تا دیگر سه ساعت در قصر الحیر توقف نموده ما لهارا حاجی عباس مکاری
جو داده چون آب در آن منزل یافت نمیشد ساعت هفت از شب یکشنبه
بیست وهشتم از قصر الحیر حرکت نموده بعد از هشت ساعت راه وقت طلوع
آفتاب بقلعه بیضا رسیدیم قلعه بیضا قراولخانه ایست که پانزده نفر سرباز
در آنجا بجهت مستحفظی راه دایم الاوقات توقف دارند وکشیک میکشند
چون از قریتین تا بقصر الحیر واز قصر الحیر تا به بیضا وسود مورد راهها همیشه
اوقات مخوف است واعراب صفار که شغل آنها دزدی وراهزنی است
وآنها را فضولی کند که دزدیرا آنها شیوه خود نموده میگویند فضائی کنیم
وثواب میدانند تا دیگر چهار نفر سواره نظامی که از عشره تا قریتین همراه
بودند از قریتین مرخص شده واز قریتین پنج نفر سرباز نظامی که از قراولهای
مخصوص قریتین میباشند ورئیس آنها عبدالله است از قریتین همراه آمده
ومال سواری آنها قاطر بوده وشیخ صالح نام که از مشایخ سود مورد است
ومدت بیگاه بوده که در شام بوده در قریتین وارد شده او نیز همراه بود

مادیان کهری داشت سوار شده خیلی آدم با شجاعت و خوشحال زرنگ
تفنگ بر دوش و قداره بر کمر همیشه همراه قافله حاضر و کشیک میکشید
و بسیار آدم شیرین و خوشحالی بود، تا دیروز ورود بقلعه بیضا بجهة آفتاب
و گرمی هوا همراهان صدمه گرما خورده حین ورود جناب مؤید الملک
در بالاخانه قراولخانه تشریف آورده استراحت نموده و بعد از ظهر باز
گرما و حرارت آفتاب اثر کرده حقیر در سر چاهی که در بیرون قراولخانه
آب میکشیدند و بگوسفند و سایر حیوانات آب میدادند در آنجا عریان
شده دو دلو بزرگ آب بر سر حقیر ریختند و بسیار تازه و فرحناک شده از آن
شدت گرما و صدمه راه بحال آمده حالت دیگرگون پیدا کردم بعد از
آنجناب مؤید الملک بلب چاه تشریف آوردند و دو دلو آب از چاه کشیده
بر سر ایشان ریختند و از آن گرمای راه و حرارت باد سام فی الجمله بحال آمده
و لباسهای خود را تغییر داده سرتاپا لباسها را بحاجی یوسف آبدار التفات
فرمودند و لباس دیگر پوشیدند و در حقیقت از روز ورود تا نوقت محرم و عازم
عتبات عالیات شدند امروز در حقیقت بوضع اعراب از هر جهة حرکت
نموده از بابت خوراک و پوشاک و نشستن و با جمعیت بودن و واقعا بعد
از مراجعت از حمام ابوالزیاح حالت جناب مؤید الملک خیلی بهتر و خوبتر
شده است مخصوصا در روز عصر را بقدر سه ساعت از تخت روان پیاده
شده سوار بر اسب سرکار حاجی میرزا حسنخان شده بقدر سه ساعت بیشتر
سواری نمودند، تا دیروز سه ساعت از شب گذشته از قلعه بیضا حرکت
نموده بعد از هشت ساعت مسافت راه صبح روز دوشنبه بیست و نهم
وارد تودمور شدیم شرح تودمور را باید مفصل نوشت ولی بقدر فرصت
و وقت ندارم بجهة گرمی هوا و خستگی راه و نخوابیدن شبها، تودمور
شهریست که ابتدا در پنجهزار سال قبل آباد و معتبر بوده و از وضع بنا و طرز

شهر

ذکر شهر تودمور و آثار قدیمه آن

شهر طوری است که هنوز بنائی و معماری و حجاری فرنگستان باین پایه ها
نرسیده و تکمیل نشده است تا زمان حضرت سلیمان این شهر تودمور
در کمال آبادی بوده بعد حضرت سلیمان بعضی بناها بر این شهر افزوده اند
که بعضی آثارها و سنگها از بناهای حضرت سلیمان مانده است و بعد از
آن شهر تودمور معمور بوده تا زمان حضرت شاه اولیاء علی بن ابیطالب علیه السلام
که محمد حنفیه را مأمور بفتح شهر تودمور فرمودند شهر را بی جنگ فتح نموده
و بعد حضرت امیر علیه السلام خود بشهر تودمور تشریف میبرند و مسجدی در
شهر تودمور بنا مینمایند و بعد از آن بطول زمان شهر تودمور را اعراب
بدوی صحرانشین تاخت و تاراج مینمایند و بکلی خراب و ویران و منهدم
میکنند و سکنه آنجا بکلی متفرق میشوند و شهر خراب میشود و حالا بقدر
دویست خانوار جمعیت عرب فلاح بیشتر در آنجا مسکن ندارند و یک چشمه
آبی که آب گوگرد میگویند و از زیر کوه بیرون می آید دیگر آبی و قناتی نداشته
مگر حالا یک قنات کوچکی جاری نموده اند، شهر تودمور آنچه حالا بنظر
می آید بقدر سه ربع فرسخ دوره آن میشود و آثار دیگر از آن باقی است تمام
بنای آن از سنگهای بزرگ و ستونهای عالی که با کمال علم و صنعت نقاشی
آن سنگها و ستونها را حجاری نموده اند و چنان معلوم میشود که این سه
ربع فرسخ راه تماما دستگاه و عمارت و سرای سلطنت بوده است از سر درها
عمارات و کوشکها و کرباسها و دالانهای وسیع و خیابانهای بزرگ و جمیع
ستونها و سرستونها را مزین و مکلف به کاریها و حجاریها نموده اند که
حالا بعضی بطول زمان منهدم شده و بعضی نمایان است و خراب نشده از گل
و بته ها و برگها و شاخها و میوه ها و اشکالی که بر سنگها حجاری نموده اند معلوم
میشود که اینها در جزو علم نقاشی و حجاری و معماری استاد بوده اند و جمیع ستونها
سنگی را آنچه بکار برده اند تماما صیقلی و شفاف و براق است و بعضی ستونها

یکپارچه و دو پارچه و سه پارچه و بعضی ستونهای بسیار بزرگ را شش پارچه
و هفت پارچه و هشت پارچه بر روی هم گذارده اند ولی ستونها و سرستونهائی
که در ایام قدیم یعنی پنج هزار سال قبل بوده معلوم و آشکار است چرا که آن
نوع حجاری غیر از ستونهای حالا است که بر پا است ستونهای قدیم بسیار بزرگ
و قوی بوده و وضع حجاری آنها با سبک و شکل دیگر مشاهده شده معلوم میشود
که در هر قرنی در شهر نودمور بر بنا و آبادی شهر یکی از سلاطین آنجا می افزوده اند
و حالا ستونهائیکه در شهر بر پا است هزار ستون متجاوز است و بقدر پانصد
هزار ستون و سرستون و ته ستون متجاوز در زمین شهر و صحرای اطراف شهر
ریخته و متفرق شده است پیدا و آشکار است که چند هزار ستون و سرستونهای
قوی و بزرگ و کوچک بعضی در زیر خاک است که قدری از آنها نمایان است و
سیلابها که بشهر آمده و بادها و خاکها ئیکه وزیده همه آن عمارات و سنگها را در
زیر خاک پنهان کرده است و مردم و سکنه آنجا بطول زمان هر سنگی را بجائی
برده و شکسته و نیز زلزله ها ئیکه آمده شهر را بکلی پریشان و متفرق ساخته
حالا که شهر پاریس مشهور و معروف کره ارض است از آبادی و معموریت و
سلیقه و بنائی و حجاری معلوم میشود که عشری از اعشار علم و سلیقه که در نودمور
بکار برده اند هنوز در پاریس بآن ترقی و کمال نرسیده اند و دیگر آنکه شهر پاریس
با آن بزرگی هنوز بقدر ده یک ستونها و سنگها ئیکه در نودمور بکار برده اند
در پاریس موجود نیست و چنان ستونها و سرستونها ئیکه یکی از آنها اگر در شهرهای
فرنگستان باشد اسباب و آثار عتیقه آنرا میشمارند و بقیمتهای گزاف آنرا میخرند
که وضع حجاری ستونهای نودمور کلا سرمشق حجاریهای تمام فرنگستان است
و کمتر از این در شهر نودمور قلعه مانند جائی دارند که در وسط شهر واقع
و عمارت سلطنتی در آن قلعه واقعست و از برای آن قلعه سردری ساخته اند بسیار
عالی و سنگهای چنین در درگاه قلعه نه ذرع طول و شش ذرع عرض دارد و یکپارچه است

و سنگ

و سنگ بالای در قلعه نیز یکپارچه است و تمام سنگها را حجاری و نقاشی و ریزه
کاریهای بسیار خوب نموده اند و در میان قلعه یک اطاقی بوده که پنجاه ذرع طول
و سی ذرع عرض و در دو طرف طول هر سمت یک شاه نشین داشته و کریاس و درگاه
آن اطاق را بسیار مزین و عالی ساخته اند و آن اطاق معبد آن شهر بوده و فاصله
آن سنگها را تماما ازور فمز سرب محکم کرده اند و اطراف آن اطاق معبد را ایوانی
قرار داده اند و ستونهای بسیار عالی حجاره دار قاشقی مانند دور تا بدور ایوان
نصب نموده اند و فاصله هر ستونی بستون دیگر پنج ذرع فاصله است و سنگهائی
بر روی ستونها انداخته اند از ستونی بستون دیگر یکپارچه است و جمیع این
سنگها منبت و نقاشی کرده و ریزه کاری نموده و نیز طول و عرض قلعه که معبد
در وسط اوست دویست ذرع در دویست ذرع است و دیوار آن قلعه تماما
از سنگهای صیقلی است و دور ردیف ایوان مانند ستونهای بسیار بلند
دور بیرون تمام قلعه بکار برده اند بقدری وضع معماری و مهندسی قلعه را
بطرز خوش و شکل خوب ساخته اند که بعقل راست نمی آید و زمین قلعه را
تماما از سنگهای بسیار بزرگ فرش نموده اند و سردر اطاق معبد بقدر سی
ذرع ارتفاع دارد و سنگهای اطراف سردر و سقف سردر را از جمیع سنگهای
عمارت بلندتر و بزرگتر ساخته اند و درگاه اطاق معبد مثل درگاه اطاقهائی
که حالا در فرنگستان معمول است و میسازند و سقف درگاهها مسطح ولی دور
درگاه را بطور سنبوسه و مثلث حجاری نموده و از سنگ خروجی داده اند و طرحها
و شبکه ها قرار داده اند معلوم میشود که آنچه حالا فرنگیها در معماری و حجاری
و نقاشی در عمارتهای خود بکار میبرند نقشه عمارتهای نودمور و بعلبک است
اگر چه آثار و بنای بعلبک کمتر از آثار نودمور است ولی در بعلبک آنچه هست
آثاریست که هنوز عقل در تصور ساختن آن حیرت دارد و یک سنگ بزرگ
آن در نودمور دیده نشده است و معلوم نیست که کدام کهنه تر و قدیمتر است

تادری معلوم میشود که علم مهندسی و معماری و نقاشی و نجاری و جراثقال در
ایام قدیم بمنتها درجه کمال بوده و هنوز علم حالا بان درجه نرسیده است و تعجب
در اینجاست که شهر تودمور در جائی واقع است که همه جای دنیا یعنی جاهای آباد
دنیا دور است ببغداد بیست منزل دور است بشام ده منزل دور است بحلب
ده منزل فاصله دارد بمدینه منوره و مکه معظمه پنجاه منزل راه است و ابدا در اطراف
و اکناف شهر تودمور ده و قریه و قنات و رودخانه و مزرعه نیست و جنگل
و درخت دیده نمیشود حالا معلوم نیست که شهر باین آبادی و معموری آب
خوراک آنها از کجا بوده و زراعت آنها از چه ممر بوده هیچ چیز معلوم نیست که
رودخانه در اطراف آنجا بوده یا جنگلی داشته که مردم و اهالی آنجا برای طبخ خود
هیزم داشته باشند یا اهل شهر را میوه لازم بوده چه میکرده اند در صحرای
اطراف شهر تودمور نیز آثار قنات و کاریز و رودخانه ابدا دیده نمیشود در صحرای
اطراف تودمور بقدری خشک و بی آب است که حتی بوشن و سبزه صحرائی ندارد
چنان صحرای خشکی تا بحال حقیر ندیده ام باید گفت در وقتی که شهر تودمور آباد
و معمور بوده رودخانها و جنگلها و قناتهای جاری و زراعتهای بیحساب داشته
که اینهمه مردم در آنجا زیست داشته اند و دیگر در آن زمان آبادی منحصر باین
شهر نبوده البته دهات و قریه های بسیار و آبادیهای بیشمار در اطراف شهر
بوده که حالا ابدا اثری از آثار آنها پیدا و نمودار نیست و حالا در میان شهر
تودمور یک سنگلاخی است از سنگهای تراشیده و نتراشیده و سنگهائی
که سیل آورده و خاکهائی که بطول زمان باد آورده و مغشوش و پریشان
نموده است حالا فرنگیها از زن و مرد و مهندس و نقاش بسیاحت و تماشای
تودمور می آیند و نقشه و عکس از آن عمارتها و حجاریها برمیدارند و علمها
و دانشها حاصل مینمایند سال گذشته یکی از زنهای پاریس که از اقوام
موسیو کروی رئیس جمهوری ساکن پاریس باشد با جمعی به تودمور آمده

وازان راه

و از آن راه ببغداد رفته شیخ محمد نام که از اهل تودمور است و بسیار مرد
معقولی است همراه خود تا بغداد برده و از آنجا بپاریس و مدت سه ماه
در پاریس او را مهمانداری و پذیرائی نموده اند و شیخ محمد قدری مزاج او
در پاریس ناخوش شده او را عودت بشام میدهند در این سفر شیخ محمد را
در تودمور ملاقات نمودیم قدری فرانسه میدانست و سه زن داشت و
صاحب ملک و خانه بود آن روز توقف در تودمور خدمت جناب مؤید الملک
آمده چون آب چشمه تودمور آب کبریت است و میگویند خاصیتها برای
بدن شخص دارد جناب مؤید الملک و حاجی میرزا حسنخان و سایرین رفتیم
در آن آب بقدر نیم ساعت در آن آب توقف نموده در حین توقف در آن
آب بدن حالت زبری بهم میرساند و قدری بوی کبریت میکند بعد از رفتن
در آب بدقت تمام تماشای بناها و آثار شهر را نموده حقیر آن روز را در خانه
شیخ در اطاق او خوابیدم بجهة گرمی هوا شب را شیخ محمد در خدمت جناب
مؤید الملک شام صرف نموده سه ساعت از شب گذشته از تودمور حرکت
کرده ده نفر سرباز برای کشیک همراه شدند چون از تودمور قدری تنخواه
دولتی برده میبردند با پنجهزار ده نفر سرباز مستعد راه شده شب را راه
طی کرده با کمال بیخوابی و صد مزاحمت بعد از هفت ساعت راه وقت طلوع
آفتاب روز سه شنبه سلخ بقریه اراک رسیدیم و در یک سربازخانه که دو اطاق
داشت و هنوز در و پیکر و آبادی نداشت بار را از مالها فرود آورده و در
آنجا منزل کرده فورا خوابیدم سرکار حاجی میرزا حسنخان نیز تشریف داشتند
جناب مؤید الملک و حاجی آقا حسین در چادر تشریف داشتند هوا امروز
بشدت گرم بود و بادهای خیلی گرم میوزید خدا رحم کند، تا دم وقت
مغرب رؤیت هلال را در قریه اراک هنگام آب ریختن بمشکها در سر چشمه
نمودیم آب اراک بسیار گوارا است تادری سه ساعت از شب گذشته از

[illegible]

اراك حركت كرده بمسافت هشت ساعت را صبح روز چهار شنبه غره ذیقعده
وارد قریه سخنی شدیم و چادر جناب مؤید الملك را در نزدیك آبادی
زده بودند و حقیر و حاجی میرزا حسن خان و حاجی میرزا علیخان آمدیم در قریه
بخانه یك پیره زنی كه نام او ننه بود و شوهر او درویش نام بود خانه را و تمام
كلی و معوج و سقف خانه چوبهای بسیار كج و سیاه و سوخته و لباس زنهای
آنقریه و آن خانه تمام كرباس آبی و آستین پیراهن زنها و مردها بقدر یك ذرع
سنبوسه مثلث و دیزان داشت و در پای زنها و مردهای ده ابداً كفش و
پاپوش دیده نشد تماماً پا برهنه راه میرفتند و بدست و گردن و بازو و سینه
و صورت خود خال سبز می كنند و دست بندهای بسیار كلفت بدست می
نمایند و خوراك آنها تماماً نان جوین است و نان گندم در نزد آنها بسیار
عزیز است و در قریه سخنی شتر بسیار است و گوسفند و بز نیز بسیار است
و دو سر چشمه آب دارد خیلی قلیل و آب آن چشمه ها بسیار گرم است مثل آب
حمام و آن آبها آب گوگرد است و آب چشمه ها بسیار بد بوست مثل مجلای آب
حمامهای ایران كه نزدیك آن نمیشود رفت و آب خوراك آنها تماماً از آن آب
گرم بود، در خانه آن پیره زن كره الاغی بود بسیار كوچك و مانوس و بی مادر
گفتند مادر او را عربهای بدوی سرقت نموده اند و این كره الاغ را با شیر بز
بزرگ كرده ایم از اینجهة كوچك مانده است و آن كره الاغ عادت داشت كه
سر خود را در خمره آب كرده آب میخورد، باری شب را در قریه سخنی توقف نموده
روز پنجشنبه دوم لنگ نموده چون مسافت از سخنی تا منزل دیگر هجده ساعت
راه است بجهة استراحت مالها و دفع خستگی همراهان توقف نموده اهل قریه
سخنی بدنشان سفید است ولی از شدت گرما و حرارت هوا همه سیاه رنگ
شده بودند و گیسهای خود را از پهلوی صورت خود تا قفا او دیزان میکنند
باری پنج ساعت بغروب مانده روز پنجشنبه دوم ذیقعده از سخنی حركت نموده

درصورتیكه

درصورتیكه هوا بشدت گرم و داغ و با شدت حرارت بود كه گویا شعله آتش
از شوری بصورت شخص میخورد خدا رحم كند، باری بمسافت نه ساعت راه
كه چهار ساعت از شب گذشته باشد در وسط بیابان بی آب و علف لا ابدا
برای رفع خستگی مالها و آدمها بارها را فرود آورده بقدر چهار ساعت
تامل نموده مالها را جو داده مردم قدری راحت نموده باز حركت كرده براه
افتادیم از منزل سخنی تا غناغب كه هجده ساعت مسافت دارد ابدا آب و
آبادانی ندارد حتی راه و جاده نمایان نیست روزها بنشانه تپه و كوههای
اطراف حركت كرده شبها را بحكم و نشانه ستاره حركت میكنند و در این صحرا
مكرر آدمها گمشده و تلف شده كه كسی آنها را نیافته است ولی چه نویسم از
شدت گرمی هوا اگر پنج ساعت بغروب مانده بود كه از سخنی حركت كردیم در
شدت گرمی هوا آفتاب در پشت سر چنان حدت داشت و بدن شخص را میسوزانید
كه شخص گیج میشد و باد سام بشدت چنان میوزید كه نمیشد در روی مال سوار
شد حالت شدت حرارت و گرمی هوا و التهاب حالت حقیر را چنان مغشوش
و پریشان كرد كه خود را گم كردم و حالت هوع برای حقیر حاصل شد و بطوری
بدن از آتش هوا میسوخت كه گویا در آتش نشسته ام و حالت عطش و تشنگی
بطوری غلبه نمود كه هر چه آب میخوردم چاره نمیشد و آبها چنان شور و تلخ است
كه رفع تشنگی نمینماید بجز در فرود آمدن و پیاده شدن كوزه آب و مطهره را
بر روی لباس و بجز پیراهن خود و پیراهن و لباس خود را تر نموده و بر روی زمین
غلطان و مدهوش افتاده از آب ریختن زیاد بر خود قدری بحال آمده از آن صحرا
حركت كرده نه ساعت مسافت دیگر كه پنج ساعت از روز گذشته باشد بقلعه
غناغب رسیدیم ولی هزار مرتبه از دیروز هوا بشدت گرمتر بعد از یكساعت
از طلوع آفتاب باد سام بكمال شدت وزیدن گرفت و تمام بیابان را از خاك
و دیك پر غبار نموده و آن بادها و خاك و غبارها چنان سوزنده و داغ بود

[illegible]

که گویا از کوره حدادی ذره های آتش را باد ببدن شخص میزند و خاکها و غبارها
از شدت سوزندگی باد سام مثل خاکستر آتش بسر و صورت شخص خورده
چنان میسوزاند که بیان و تقریر نمی آید باری بعد از هجده ساعت مسافت
راه که از دیروز تا امروز همه را سوار بر مال بودیم و شب را با آنحالت در سر
مال خسته و مانده با امید آنکه حالا بمنزل میرسیم و جائی و مکانی مییابیم
و آسوده و راحت خواهیم شد و آب گوارا خواهیم خورد روز جمعه بیستم ماه پنج
ساعت از روز گذشته وارد قشلاق غباغب شدیم حالا قشلاق غباغب جائیست
در میان صحرا بسیار کوچک دو اطاق و یک بالاخانه و یک طویله دارد حقیر
و حاجی میرزا حسنخان و حاجی آقا حسین و حاجی میرزا علیخان بمجرد رسیدن
بقشلاق از مال فرود آمده رفتیم ببالاخانه دیدیم بالاخانه ایست خرابه درهای
پریشان و شکسته هر دری را سنگی پشت گذارده اند که باز نشود و بجهت شدت
باد سام درهای آن قراولهای آنجا بسته اند و در آن بالاخانه هفت هشت
نفر از آن قراولها از شدت بیحالی خوابیده اند و همه بحال خراب افتاده اند
و باد سام چنان بشدت میوزد که تمام سقف و دیوار و زمین بالاخانه را
حرکت میدهد و از شکستهای درهای بالاخانه گرمی هوا و باد سام داخل
شده بصورت و بدن شخص که میرسید مثل آتش ببدن اثر میکرد حقیر با آن
حالت التهاب و گرمی هوا و بادهای سخت و شدت تشنگی و عطش مانند
آدم مصروع و دیوانه بمجرد رسیدن ببالاخانه افتادم و بیهوش شدم و از
خود رفتم و در آن زمین بالاخانه خراب مثل ماهی در تابه غلط میزدم بعد از آن
از مشک آب قراولها آب بروی پیراهن و بدن و شکم خود ریخته و آب بصورت
خود زده مثل آدمی که بکمال شدت در حالت مطبقه و محرقه باشد و تب شدید
باو عارض شده باشد ناله میکنم و نفس میزنم از بس آب بر خود ریخته بودم قبا
و پیراهن و لباس حقیر با گلهای زمین بالاخانه مخلوط شده گل آلود و کثیف

بود و کـ

و چرک شده مثل کسیکه در گل اورا مالیده باشند و همچنان حاجی میرزا حسنخان
و حاجی آقا حسین و حاجی میرزا علیخان هر کدام در یک گوشه اطاق افتاده و
مینالیدند در این بین جناب مؤید الملک بعد از یکساعت ورود ماها در
منتها درجه شدت هوا و وزیدن باد سام وارد شدند و در آن بالاخانه تشریف
آوردند بالاخانه را یک پارچه جمعیت بیهوش هر کدام بطرفی افتاده و روی زمین
غلطان و کسی با کسی تکلم نمیکند جناب ایشان هم در گوشه آن اطاق روی زمین
بیهوش افتادند نمیدانستند چه بکنند و چه بگویند و چه میخواهند مدتی همانطور
بیهوش و پریشان افتاده قدری از آن آب شور و تلخ چاه میل نموده بر تشنگی
و حرارت افزوده نوکرها و آدمها و مکاریهای بیچاره نه سایه و نه مکان و نه
جائی همانطور در میان بیابان در آن آفتاب گرم و باد سام بزمین افتادند
بعد از مدتی مکاریها برخواستند حیوانها را از آب چاه آب دادند و هر قدر
حیوانها آب میخوردند سیر نمیشدند باری چنان مردم پریشان و بیحال
شدند که کسی بکسی نبود و نمیشد بکسی اظهار نمود که برای من آبی بیاور چرا
که آن شخص هم از شدت خستگی و بیحالی حالت حرکت و تکلم نداشت تا آنکه
بعد از یکساعت قدری بحال آمدیم جناب مؤید الملک فرمودند که از
شربت نارنج که باقی مانده بود آورده با همان آب شور و تلخ آبرا با گوشه شال
عمامه حقیر صاف نموده با شربت داخل نموده قدری نان بایک سمات در آن
شربت ترش و تلخ و شور خیسانیده با اشتها خوردیم و شکر خدا بجا آوردیم
حقیر خود را بلب چاه آب رسانیده از آن عربها خواهش نموده و پول بآنها
داده دو مشک آب از چاه کشیده بسر و بدن حقیر ریختند و از شدت گرمی
هوا بمجرد ریختن آب ببدن فوراً میخشکید باری یکساعت از شب گذشته
بار از قشلاق غباغب حرکت کرده شب را تماماً در راه بوده در چه حالتی که شب قبل
و روز قبل ابداً کسی نخوابیده در روی مال با کسالت و کمردرد و بیحالی و ضعف سوار

شده بمسافت یازده ساعت و در آن شب چهار دفعه تخت کش راه را گم کرده
روز شنبه چهارم سه ساعت از روز گذشته وارد قصبه دیر شدیم و در یک
کاروانسرائی منزل نموده چون در این راه و در منازل میگفتند که در دیر هندوانه
و خیار و سایر میوه جات بسیار است باین خوشی خود را دلداری داده و
وصف العیش نموده این منزل را بعشق هندوانه سبقت نمودیم تا بدیر رسیدیم
بعد از رسیدن بدیر معلوم شد که نه هندوانه است و نه خیار و نه سایر میوه جات
مگر انکه هندوانه دارد ولی هنوز نرسیده است بعد از ورود ما جناب [illegible]
الملک یکساعت بعد وارد دیر شدند و جناب ایشان ببستان و صحرا فرستاده
و حکما هندوانه طلب نموده بقدر شش عدد هندوانه بزرگ آورده اند ولی
چنان سفید و نارس بود که ابدا خوردن نمیتوانست نمود اما چیزیکه نمایم از
لذت آب شط فرات که بقدری آن آب شیرین و گوارا است که هر قدر شخص
از آن بخورد سیر نمیشود روز ورود بدیر را بقدری آب بخوردیم که حساب نداشت
قصبه دیر در لب شط فرات واقعست ولی دیر جائی نیست که حالا بقدر ده
سال است که معمور و آباد شده است قبل از این بجهة اعراب بادیه نشین
و سارقین امنیت نداشته و جای خرابه بوده و زراعت و آبادی آنجا معتبر
نبوده حالا جای معتبر است و بجهة عبور و مرور قافله و مسافرین از راه حلب
ببغداد و از شام ببغداد حالا قصبه دیر خیلی آباد و معمور شده است و
سربازخانه و بیمارخانه و باغ ملتی در آنجا ساخته اند و همه وقت بقدر چهار
صد نفر سرباز و چهارصد نفر سواره جان دارند و بیست نفر توپچی و دو
عراده توپ در دیر حاضر است و از هر طبقه مردم عیسوی و یهود و مسلمانان
و کاسب در قصبه دیر جمع شده اند و بقدر یکصد باب دکان معمور در آنجا
هست ۱ تاریخی منزل را شب در خانه یک شخص ارمنی که جرجیس نام داشت
قرار دادند خانه نوسازی که هنوز در و پنجره نداشت شب را در آن خانه منزل

[illegible]

نموده

نموده روز یکشنبه پنجم نیز در قصبه دیر توقف نموده قدری از خستگی راه
راحت شده خود را در آب فرات شستشو داده از آن آب گوارای مبارک خورده
واقعا هر یکنفر روزی بقدر دو من آب میخوردیم و ابدا صدمه و آزار نمیرسانید
امسال آب فرات بقدری طغیان کرده و فراوان شده بود که زراعت و خانه
و باغ و اشجار قصبه دیر و دهات اطراف آنجا را بکلی خراب و ویران نموده از
اینجهة بعضی زراعت و بستانها خراب شده و ضرر بسیار بانها رسیده است
تاری شب دوشنبه را باز در قصبه دیر توقف نموده روز دوشنبه ششم تا وقت
عصر در دیر تامل نموده سوارهائیکه از تدمر همراه بودند از دیر مرخص
شده مراجعت نمودند از دیر از جانب حکومت دو نفر سوار بجهة محافظت همراه
بودند و در قصبه دیر از جانب حکومت دو نفر بطلب دیدن تذکره را آمده
تذکره ها را ملاحظه نموده ثبت نمودند عبدالواحد عکام تخت کش که از شام
تا قصبه دیر جلو تخت در دست او بود و بسیار جوان بی علم و تنبلی بود حاجی عباس
او را رخصت داده آدمی دیگر برای کشیدن تخت حاضر نمودند و لباسهائیکه
در راه کثیف و گل آلود و چرک شده بود در قصبه دیر داده شستند و در آب
فرات پاک نموده خود را پاک و مطهر ساختیم روز سه شنبه هفتم را نیز در قصبه
دیر توقف نموده سه ساعت از شب گذشته از دیر حرکت کرده بمسافت نه ساعت
راه روز چهارشنبه هشتم بقریه میادین وارد شدیم امسال از شدت طغیان
آب شط فرات طوری خرابی در قصبه دیر و آبادیهای اطراف و زراعات آنجا
بهم رسیده که مافوق آن متصور نیست اهالی آنجا میگفتند که کسی بخاطر
ندارد که شط فرات چنان طغیان کرده باشد جمیع زراعت گندم و جو آنجا را
آب خراب کرده و بکلی ضایع شده بجای جو و گندم ذرت و ارزن کاشته اند
و در بعضی جاهای اطراف و کنار شط فرات حرکت و طغیان آب بقدر ده فرسخ
بیابانها را آب گرفته و مردم بسیاری که متحیر از حرکت آب و طغیان رودخانه بودند

هلاک شده اند و گوسفند و گاو و شتر بسیاری در آب غرق شده اند و ضرر
بسیاری بمردم رسیده است از قصبه دیرکه بمیادین آمدیم معلوم بود که
جمیع راه را آب فرات گرفته و بعد خشک شده بود و در آن صحرا بعضی جاها و
خرابه‌ها ملاحظه شد که بنا و بنیاد آن تماما از آجر و گچ بوده و آبادیهای معتبر
بوده و حالا بکلی خراب شده و قریه میادین عجب جای بزرگ معتبری بوده
که از آثار و خرابهای آنجا معلوم میشود که شهر بسیار عظیم بزرگی بوده است
و جمیع بنا و آثار آنجا تماما از آجر سفید و گچ بوده که حالا آن خرابها را کنده آجر
آنها را بیرون آورده از نو بنا و عمارت میسازند میگویند که حضرت شاه
اولیاء علی بن ابیطالب صلوات الله علیه بجابیر در شهر میادین تشریف آورده
و قلعه آنجا را فتح فرموده اند و حالا مسجد و آثار حضرت امیر ع در پهلوی آن
قلعه هست و موقعی است که آنجا را مشهد علی میگویند در پهلوی قلعه که شاه
اولیاء در آنجا نماز خوانده اند حالا مسجد مانند جائی ساخته اند و نیم فرسخ فاصله
با آبادی میادین است و قبر انس و شبلی نیز در پهلوی آن قلعه است و آن
قلعه هفت طبقه است؛ معلوم میشود که در کنار شط فرات در ایام قدیم جمیعا
آبادی و شهر و قلعه و قصبه و ده بوده و زراعت مینموده اند که حالا بکلی آنها
خراب و ویران و پریشان شده است و خرابی آنجاها بیشتر از اعراب بادیه نشین
آن صفحات است که در تحت نظم و قانون و ترتیب نمی آیند و همیشه اوقات این
صفحات از دست اعراب خراب و ویران مانده است حالا در میادین
همه اوقات بقدر ده پانزده نفر سرباز و سوار مستحفظ حاضر است و حفظ
و حراست عابرین و مردم و سکنه آنجا را مینمایند که اعراب بادیه نشین تعدی
و سرقت نمینمایند سکنه قریه میادین جمیعا عرب میباشند ولی عربهای چرک
کثیف بی لباس و خانهای تنگ خراب زنهای آنها تمام صورت و دست
و پا و گردن خود را خال سبز و کبود میکنند و خود را خراب و ضایع مینمایند

وبطوری

و بطوری لب پائین خود را خال میکنند که گویا لبهای آنها آلوده باجزای سیاه
و نقش و نگارهای بسیار بد بخود می پسندند و حتی مردهای آنها بدن و
دست خود خال کبود میکنند؛ تاری ورود بمیادین با حاجی میرزا حسنخان
و حاجی میرزا علیخان ملتفت در پی منزل گشته جائی بدست نیامد خواستیم
در پای درختهای لب رودخانه منزل کنیم چون با آبادی دور بود ممکن نشد
در کناره در یک سربازخانه خرابه که محل ماموریت و حکومت آنجاست و
قائم مقام آنجا در آن سربازخانه می نشیند لابدا در حیاط آن سربازخانه چادر
زده آنروز را با شدت هوای گرم و گرد و خاک در آنجا منزل نمودیم؛ احمد آقا
نامی که از اهل اروس جق بود و از مهاجرین آنجا بود و از جمله سوارهای
مستحفظ میادین بود جناب مؤید الملک را بقدر نیم ساعت در همان سرباز
خانه در اطاق خود دعوت نموده بعد بچادر تشریف آورده امروز را باز
هندوانه طلب فرمودند آوردند بسیار رسیده و بد بود ولی دفعتا از
شدت حرارت هوا و تشنگی خوردند و شکر خدا را گفتند حاجی میرزا حسنخان
یک قوطی حلبی مربای زردآلوی بسیار خوب همراه داشتند آوردند جناب
مؤید الملک قدری میل نموده و حقیر نیز آنروز را ماست و خیار خوردم
و تا عصر را در آن سربازخانه توقف نموده یکساعت از شب گذشته از
میادین حرکت کرده دو نفر ضبطیه همراه بوده بعد از چهار فرسخ راه نصف
شب راه را گم کرده در کناره شط فرات در یک زمینی که در طغیان آب و
سیل گل بسیار و لای زیاد در آن زمین جمع شده بعد از آنکه گل و لایها
خشک شده در آن زمین شکافها بهم رسیده قسمی که پای اسب در آن شکاف
گلها خشک شده فرو میرفت در آن شب بقدر دو ساعت هر طرف میرفتیم
یا در مرداب رودخانه گرفتار میشدیم یا در آن زمینها که گل و لای در آن
خشک شده و شکاف شکاف شده عاقبت در همان زمین توقف نموده تا

آنکه شفق دمیده صبح شد و هوا روشن شد راه را پیدا کردند، بادی بعد
از دوازده ساعت مسافت راه با زحمت زیاد روز پنجشنبه نهم وارد قشله
صالحیه شدیم قشله صالحیه در کنار رود فرات است و همه وقت چهار نفر
سوار ضبطیه در آنجا میباشند دیگر آبادی و زراعت در آنجا نیست مگر
چند نفر عشایر عرب در اطراف آنجا در چادر می‌نشینند شهر صالحیه در
نیم فرسخ فاصله بقشله است شهر بسیار بزرگی بوده که حالا خراب شده
و خالی از سکنه است ولی دیوار قلعه اطراف شهر باقی است آثارهای
عالی سلطنتی در آن شهر است معلوم میشود که در ایام قدیم در کنار شط
فرات تماما شهر و قصبه و ده بوده و زراعت و آبادی آنها متصل بوده
و حالا بکلی بایر و خراب افتاده است از جهة آنکه شط فرات مثل رود
نیل است و زمین اطراف شط مثل زمین مصر بلکه هوای این صفحات بهتر
از هوای مصر است و از هر نوع زراعت و آبادی در اطراف رود فرات
میتوان نمود بلکه اطراف شط فرات را بقدری که در کنار رود نیل زراعت
و آبادیست میتوان زراعت و آبادی نمود و ملیونها منفعت و سود بر
داشت هزار حیف که دولت عثمانی از این معنی بکلی بیخبر است و ابدا در این
خیال نیست که بآبادی این صفحات بپردازد حتی مهاجرین و کسانیکه از طرف
رومیلی جلای وطن نموده و باسلامبول آمده‌اند آنها را در سمت آناطولی
جا و مسکن میدهند و در اطراف بورسا و ازمیر و غیره آنها را متفرق مینمایند
هرگاه آنها را باطراف شط فرات مسکن و منزل داده زمینهای بایر لم
یزرع و آب وافر بکر بمصرف در دنیا میرسد زراعت نمایند، بادی سه ساعت
از شب گذشته از صالحیه حرکت کرده بمسافت هفت ساعت راه طلوع آفتاب
روز جمعه دهم ماه ذیقعده بسلامتی وارد قریه قلب کمال شدیم قلب کمال [illegible]
پنجاه خانوار جمعیت اعراب دارد و نیز قشله که چهار نفر سواره نظام در آنجا

مستحفظ میباشند اعراب آنجا لباسشان یک پیراهن است مگر بعضی یک
عبائی در روی پیراهن پوشیده‌اند و زنهای آنها پیراهن نپوشیده‌اند و
زراعت آنها در اطراف شط فرات است و هنگام عبور و مرور از شط فرات
مشکی را پر از باد کرده زنها و مردها بروی آن مثل سوار شده با کمال سهولت
بروی آب شناب کرده عبور و مرور مینمایند و جو و کاه و هندوانه و سایر
ملزومات را هم بهمان طور بروی مشکی سوار شده از آب میگذرانند و قریه قلب
کمال در لب شط فرات است از منزل صالحیه قاضی نام ضبطیه بسیار خوب
راه نمائی نموده راه را بطور خوب شب پیدا نموده قافله و همراهان بیزحمت
بحمد الله بمنزل رسیدند در قلب کمال قائم مقام می‌نشینند و محل حکومت
و مأموریت است و شخص شیروانی که رئیس ضبطیه قلب کمال است اسم
او محرم بیک است و مدتها در صفحات ایران در سی سال قبل بر این تجارت
داشته یعنی پوست بره میخریده مخصوصا از شیراز و توقفت آنجا خیلی
ممنون بود و تعریف میکرد و مدت شش ماه در نفس شیراز توقف داشته
محرم بیک آدم جهان گشته و دنیا دیده بود از وضع بی‌نظمی اعراب بدوی
اطراف شط فرات نقل مینمود که چه قدر بی‌نظم و بی‌ترتیب میباشند و ابدا
میل ندارند که اسباب تمدن و آبادی در این صفحات پیدا شود و مکرر
این قشله‌ها شیکه در بین راه حلب و شام و بغداد دولت ساخته و مأمور
و سواره گذارده اعراب بدوی ازدحام و جمعیت نموده خراب کرده‌اند
بادی از قریه قلب کمال دو ساعت از شب گذشته حرکت کرده بعد از
مسافت هفت ساعت وقت طلوع فجر بقشله القائم رسیدیم اول صبح
روز شنبه یازدهم در منزل القائم توقف نموده قشله در لب شط فراتست و در
نزدیکی قشله خرابه نزدیکی است که آنجا شهر بوده و او را القائم میگویند قشله
القائم اول خاک بغداد است مأمور و مستحفظ که از منزل قلب کمال همراه

بودند یکی از آنها حسن و یکی حسین نام داشت و آن مامورها تا منزل القائم
از جانب حکومت حلب و دیر بودند و از این منزل القائم ببعد از جانب حکومت
بغداد خواهد بود در منزل القائم دو نفر سید که یکی سید داود نام داشت
و یکی احمد آقا سید داود مدیر این صفحات و احمد آقا کاتب بود است و
میگویند موافق شجره که در دست داریم سید حسینی میباشیم امروز حقیر
از شدت حرارت هوا و گرمی چهار دفعه در شط فرات خود را در آب شستم
و رفع حرارت نمودم، بادی دو ساعت از شب گذشته از منزل القائم حرکت
کرده تمام شب را در حرکت بوده نصف راه در بیابان و کوه و دره عبور نموده
نصف آخر راه هم را در کنار شط فرات ولی در این راه ابدا زراعت و آبادی
دیده نشد زمینها همه خشک و بی علف و بی گیاه گاه گاهی بشدت باد سام
وزیده مانند حمام گرم با کوره حدادی هوا در صورت و بدن اثر میکرد دو
نفر سواره نظام از منزل القائم همراه بودند که اسم آنها یکی سعدی و یکی
قاسم بود صبح روز یکشنبه دوازدهم بمسافت نه ساعت وارد قشله هنیا
شدیم قشله هنیا جائیست در کنار شط ابدا آبادی و عشایر در اطراف او
نیست همیشه چهار نفر سوار مستحفظ برای قراولی و کشیک حاضرند مکو
در مقابل قشله ساقیه آبی که چرخ را خود آب شط میگرداند زراعت کرده
بودند و آثار ساقیه دیگر بود که خراب شده بود روز را در لب شط فرات چادر
زده دو دفعه در آب رفتم بادی یکساعت از گذشته از منزل هنیا حرکت کرده
بکمال راحتی بحمدالله خواب و حرکت مسئولی نشده صبح روز دوشنبه سیزدهم
وقت طلوع آفتاب بمسافت هشت ساعت وارد قریه انه شدیم قریه انه
در لب شط فرات است طول قریه قدری یکساعت مسافت دارد که خانه‌ها
رعیتی و دهاتی بوضع عربی در لب شط فرات ساخته اند و باغات انجیر و
انار و خرما نیز در اطراف خانه‌ها با زراعتی کمی دارد اشجار مرکبات بعضی

در آنجا

در آنجا دیده شد ولی اهالی آنجا بسیار فقیر و بی بضاعت میباشند ماست
و دوغ و روغن بهیچوجه در آن قریه بقدر دیگر جمعیت دارد نایاب نمیشد
دو سال است که محصول اطراف شط فرات و زراعت آنها را بکلی ملخ خورده
امسال که حاصل و زراعت آنها تا اول بهار خوب شده آب شط فرات طغیان
کرده بکلی زراعت آنها را از اصل معدوم نموده که اثری از آثار زراعت آنها در
زمین نمایان نیست چون میخواستند که یک دو روز در قریه انه توقف نمایند
مجهز نبودن آذوقه یکروز بیشتر توقف ننمودند، قریه انه بقدر هشت هزار
نفر جمعیت دارد طول قریه انه که در کنار شط فرات واقعست بعد از تعیین
و تحقیق دو ساعت و نیم است که در کنار شط خانه و باغ ساخته اند وضع قریه
چنانست که شط فرات در اینموقع در میان دو کوه پیچ خورده است و در
طرفین انه فاصله کوه تا لب شط بقدر دویست ذرع فاصله است و این فاصله
شط را تا کوه آنچه زمین بوده زراعت و باغ و خانه و آبادی ساخته اند پس
معلوم شد که این آبادی انه طولا دو ساعت و نیم است و عرضا دویست
ذرع و بیشتر اشجار آنجا نخیلات خرماست و جمیع نخیلات آنجا پربار که در
جای دیگر چنان نخل پربار ندیده بودم قافله و عابرین که عبور میکنند در
این مسافت طول انه در وسط آبادی عبور مینمایند که چنین راه خانه
و باغ است ولی باغات آنجا بسیار کوچک و دیوارهای کج و معوج و آب
آن باغها را با ساقیه و چرخی که بقوت و جریان خود آب فرات حرکت میدهد
و آب را بالا می‌آورد آب میدهند و ساقیه‌ها شب و روز در گردش است و
کار میکنند ولی در کنار شط این اعراب ساکنین قریه انه از بس نجاست و کثافت
کرده بودند که از گند و تعفن نمیشد تامل و توقف نمایند در جمیع مسافت
طول قریه از تعفن خالی نبود معلوم شد که در خانه‌هاشان مبال و آبریز
ندارند همه در پشت دیوارها و لب آب می نشینند و نجاست و کثافت مینمایند

وحرکت وا با بوذها ایشان از روی شط زن و مرد با مشکهای پر باد است
که در روی او می نشینند و در روی آب عبور مینمایند باری دو ساعت از
شب گذشته از قریه انه حرکت کرده جمیع راه ناهموار و سنگلاخ ولی بیشتر راه
در کنار شط عبور نموده روز سه شنبه چهاردهم بمسافت هفت ساعت صبح وارد
قشله فحیمیه شدیم و در کنار شط چادر زده بحمد الله بسلامتی روز را بسر بردیم چند
دفعه از شدت گرمی هوا خود را در آب شستشو داده واقعا نعمت عظیمی بود آب
فرات در این سفر والا از حرارت بادهای سام همگی هلاک میشدیم سوار
مستحفظ از عانه بفحیمیه اسمعیل نامی بود از منزل فحیمیه دو ساعت از شب
گذشته حرکت کرده بمسافت پنج ساعت راه چهارشنبه پانزدهم بمنزل حدیثه
رسیدیم جمیع راه صحرا تپه و دره و خشک و بی علف و گیاه و خاکها و تپه ها هم
خاک و سنگ گچ گویا در این صحراها ابدا آب دیگر بجز آب شط فرات نیست
در منزل حدیثه آبادی کمی دارد چادرها را در لب شط فرات زده ولی آبادی
وخانهای قریه در زمینی جزیره مانند است در وسط شط فرات زراعت اهالی
پنبه وارزن و ذرت و نخلات خرما نیز بسیار دارد ولی روغن و ماست و پنیر
ابدا در ان قریه یافت نمیشود و اهالی انجا تماما نان ارزن بی نان خورش میخورند
مگر بعضی نان و خرما میخورند و امروز را بجهة اذوقه و خوراک بصعوبت گذشت
و اهالی حدیثه در روی شط در هنگام حرکت از آب کدو ئی با خود برداشته
در روی آب شنو میکنند و با همان کدو از آب میگذرند هر یك از اعراب هنگام
حرکت کدو ئی با خود دارند گویا این کدو اسب سواری یا کشتی یا قایق انهاست
تا در خشکی و روی زمین راه میروند کدو را در بغل گرفته حرکت میکنند و قتی
که میخواهند از آب عبور کرده بسمت دیگر شط بروند کدو را بدست گرفته
بجای مشك از آب عبور مینمایند امروز از شدت گرما و وزیدن باد سام چهار
مرتبه خود را در آب شط فرات انداخته شست و شو نمودیم امروز از هر روز

شدت و حرارت باد سام زیادتر بود همه روز را قطیفه و لنگ و کتان شمد را
از آب تر کرده بر روی خود پوشانیده در چادر میخوابیدیم و اثر مخصوص باد
سام این است که با ان شدت حرارت که مثل شعله آتش میسوزد آب را فورا
سرد مینماید شمد را اگر تر میکردیم و بر روی خود می انداختیم بمجرد وزیدن
باد سام آن شمد سرد شده که در زیر شمد مثل یك سرداب بسیار سردی
میشد و هر گاه رخنه در شمد پیدا میشد حرارت باد سام چنان بیدن اثر
میکرد که گویا شعله آتش ببدن میرسد و میسوزاند باری نعمت این راه مجاوری
شط فرات و آب گوارای ان بود که بحمد الله تعالی هر روز همراه بود و برای
دفع گرما هر روزه خود را بر آب زدن تسلی پیدا دیدیم باری سوار مستحفظ
که از فحیمیه همراه بود اسمش مرقت بود شیخ حدید بن حضرت امام موسی
الکاظم علیه السلام در پهلوی قریه حدیثه مدفون است و در روی قبر مبارك
گنبدی ساخته اند باری از منزل حدیثه دو ساعت از شب گذشته حرکت
کرده با حالت کسالت که از اول منزل تا بصبح حقیر را در روی مال خواب
گرفته چند دفعه نزدیك بافتادن شدم بعد از هشت ساعت مسافت و قت
طلوع صبح روز پنجشنبه شانزدهم ماه ذیقعده وارد صحرای جوه بغدادی
در کنار شط جای بی زراعت و آبادی شدیم زمین بایر سا قیه های خراب
و ابدا خانه و عمارت در ان صحرا نبود تمام روز را در ان صحرا در زیر چادر توقف
نموده باد سام همه روز را بشدت وزیده بطور یکه نمیشد سر را از چادر بیرون
کرد چهار مرتبه خود را در آب شط شست و شو داده با همان لباس تر خوابیده
خود را راحت کردم سواری که از منزل حدیثه همراه بود اسمش جعیر بود
جمیع راه صحرا تماما کوه و دره و سنگلاخ و همه خاك و سنگ ان صحرا گچ و
آهك بود و در این چند روزه اذوقه و خوراکی از هر چیزی تمام شده امروز
ظهر را نان سیاهی با پیاز و خرما صرف شد شب را چلو با بامیه و ساعت دو

از شب از منزل جبّه حرکت و جمیع شب را در راه بوده ولی دور از شط فرات
جمیع صحرا خشک و بی آب و علف و گیاه از شدت بیخوابی و خستگی راه
دو سه دفعه از مال پیاده شده در روی زمین افتاده مرا خواب در میربود
بعد از آن قافله از عقب میرسید باز سوار شده چرت زنان و ناله کنان میرفتیم
حاجی عباسی مکاری سگی داشت که صفات خوب او بسیار بود یکی آنکه
در بین راه اگر یکی از اهل قافله را خواب میگرفت و در کنار راه جاده
میخوابید آن سگ در پهلوی او میخوابید و کشیک او را کشیده تا قافله
باو برسد بعد از آن میرفت حقیر چند دفعه در بین راه خوابیدم و همان
سگ آمده در نزدیک حقیر خوابیده تا آنکه برخواستم و سوار شدم یک
دفعه مخصوصا حقیر را خواب ربوده بود و در کنار راه دیر بیدار شدم سگ
برخواسته و دهان خود را آهسته بدست حقیر زده و صدای نازکی دو سه
دفعه نموده و حقیر را از خواب بیدار نموده حقیر که برخواستم او هم همراه
آمد، بادی صفات حسنه که از برای سگ میشمارند در آن سگ کاملا
موجود بود خلاصه روز جمعه هفدهم وارد قریه حیط شدیم و در عمارتی
که آنرا سرای حکومتی میگویند و جای خرابه کثیفی بود لابد در آنجا منزل
نمودیم قریه حیط بقدر هزار خانوار جمعیت دارد و خانه های آنها در بالای
تپه در روی هم ساخته اند ولی بسیار جای کثیف و متعفن است و اطراف
قریه نیز همه خرابه مانند است و گرد و خاک بسیار در هر طرف موجود است
و در اطراف و نزدیکی قریه حیط چشمه های قیر بسیار است که قیر و آفریز از
آن چشمه ها بیرون می آید و قیرهای آنجا را ضبط نموده و بخیره و با قایقها به بغداد
و بصره برده بفروش میرسانند و از این جهة در آن قریه تعفن و بوی قیر
بسیار است و تمام خانهای قریه حیط تماما از قیر است که صاف و مسطح
نموده بامها را با قیر اندود نموده اند و اشجار و نخیلات در قریه حیط بسیار است

در آنروز

در آنروز توقف در حیط میوه طلب کرده چند دانه خربوزه آوردند بسیار ترش
بود ولی از شدت تشنگی و نخوردن میوه خربوزه های ترش را با کمال شکر
میخوردیم و خیار چنبرهای آنجا قدری از چوب تر تازه تر و انجیر سبز نارس را مثل
باقلوا میخوردیم و تعریف میکردیم و در قریه حیط چیز تازه که دیدیم این بود که
در شط فرات با تور چند عدد ماهی صید کرده بودند هر کدام بقدر دو
ذرع طول و وزن آن هم ده من متجاوز گوشت داشت ماهی بسیار خوب تازه
سفید جناب مؤید الملک یکی از آن ماهی ها را بقیمت هفت قران خریده
فرمودند که بجمیع اهل قافله گوشت آنرا قسمت نمایند در حقیقت آن ماهی را
قربانی نمودند و همه از گوشت آن ماهی خورده و قصاب مخصوص آمده و آن
ماهی را مثل گوسفند از گوشت پوست آنرا سفره مانند بیرون آورده پوست
بسیار کلفتی داشت و آن ماهی بسیار چرب که گویا مثل گوسفند پرواری بود
سوار مستحفظ از جبه تا حیط عبدالله نام داشت مسجدی که در قریه حیط است
در زمان خلافت حضرت شاه اولیاء علیه السلام ساخته شده و مناره آنرا احمد
سفاح ساخته است در قریه حیط تکیه دراویش قادری نیز دارد که شیخ
آنها حالا شیخ محمد است سواد عربی دارد و کتاب طب و حکمت مطالعه
مینمود آدم بشاش و خوشحالی بود تکیه قادری همیشه اوقات ده علم
دایره بدیوار اطاق آویزان است که در ایام ذکر با دف و ساز ذکر میخوانند
و ایام ذکر تکیه قادری حیط روز جمعه است زمین کوچه های حیط را تماما
قیر ریخته اند که گل نشود کوزه های آبخوری آنها از برگ درخت خرما است
اولا با برگ بشکل کوزه آب کوچک یا بزرگ کوزه میسازند یعنی میبافند
یا مثل سبد می چینند بعد از آن با قیر رو و پشت آنرا محکم کرده و مالیده آب
در او میریزند و در خانهای آنها دیدیم که جمیع ظروف آنها از برگ خرما است
که با قیر مالیده اند پشت و روی آنرا مثل طشت رخت شوئی و کاسه و مجمعه

تماما از برگ درخت خرما است که با قیر اندوده نموده که از آنها است در ابتدا
که تازه است قدری از آن ظروف بوی قیر کرده بعد از آن بوی قیر از او رفته و
خوب میشود معلوم میشود که قریه حیط شهر بزرگی بوده و حالا خراب شده
از خرابیهای آنجا معلوم است، تا دو سه ساعت از شب گذشته از قریه
حیط حرکت کرده بمسافت هفت ساعت روز شنبه هجدهم وارد کنار شریعه
فرات که آنجا را دوار میگویند شدیم باغ خرابه بود بقدر بیست درخت
انجیر قوی داشت در سایه آن درختها منزل نموده ولی از شدت باد و طوفان
و گرد و خاک آن روز را نشد در چادر توقف نمود چرا که چادر را باد می انداخت
هر کس شمدی بروی خود انداخته در پای درختی خوابیده از ترس خواب
نمیشد سر را از زیر شمد بیرون کشید جمیع لباس و اسبابها پر از گرد و خاک
شده وقت عصر باز خود را در آب فرات شستشو داده نماز خوانده شکر
خدا را بجا آورده بحمدالله تعالی نشسته ایم و حقیر روزنامه حال مینویسیم در
این صحرا دو سه نفر اعراب عشایر با خار و خاشاک خانه ساخته گاو و گوسفند
و زراعت کمی دارند، و در نزدیکی شریعه که آن مکان را دوار میگویند مقام
و قبر مبارک حضرت سلطان اویس قرنی است که در کنار راه واقع است
و دو نفر مستحفظ در آنجا هست و مردم آن صفحات بکمال صدق و اخلاص
نذر و نیاز برای آن مقام می آورند و آن مقام در فاصله قریه حیط و قریه
رمادی است، تا دو ساعت از شب گذشته از منزل دوار حرکت کرده
بمسافت پنج ساعت قبل از طلوع فجر بمنزل رمادی رسیدیم روز یکشنبه
نوزدهم در قریه رمادی توقف نموده هوای آنجا بسیار معتدل و خوب
و آن قریه پر زراعت و آباد و بقدر چهارصد خانوار جمعیت دارد و اجناس
آنجا ارزان و نخیلات و اشجار و میوه جات از هر نوع در آنجا یافت میشود
تا دو ساعت از شب گذشته از منزل رمادی حرکت کرده بمسافت

تا یزده ساعت روز دوشنبه بیستم وارد قریه فلوجه شده فلوجه موقعی است
که در کنار شط واقع است که روی شط را جسر بسته اند وضع جسر چنانست
که بعرض شط فرات بیست قایق بفاصله بقطار گذارده اند بر روی آب و
قایقها را با زنجیر بهم بسته اند و روی آنها را با تخته و چوب مسطح
نموده اند و مثل پل ساخته مردم و دواب بر روی آن حرکت مینمایند و زمین
و صحرای فاصله شط فرات و شط بغداد را که بمسافت پنج منزل بیشتر
و کمتر است اعراب آن زمین را جزیره مینامند و زمین جنب شط فرات که
متصل است بخاک شام آن را شامی مینامند قریه فلوجه در طرف جزیره واقع است
مسافت از قریه رمادی تا فلوجه تماما زمین آن را آب فرات گرفته بعضی را
مرداب مانند ساخته و آن زمینها تماما جای زراعت و آبادی است
و عشایر بسیاری در آن صحرا منزل دارند و بیشتر حیوانات آنها گاو میش است
و مثل ایلات ایران چادر نشین میباشند و بعضی منزلهای خود را از خار و
خاشاک میسازند، تا دو ساعت از شب گذشته از منزل فلوجه حرکت
کرده چون اطراف فلوجه را آب فرات در هنگام طغیان در صحراها و گودالها
افتاده راه را خراب کرده بود مکاریها راه را گم کرده بقدر دو سه فرسخ راه را غلط
در آن شب در آن صحراها از هر طرفی بیراهه حرکت میکردیم و خیلی اسباب وحشت
و اضطراب اهل قافله بود چرا که اطراف راه همه گل و دریاچه های آب و باتلاق بود
تا آنکه بعد حاجی عباس مکاری راه را جسته براه افتادیم روز سه شنبه بیست و یکم
دو ساعت از روز گذشته وارد صحرائی شدیم که آبادی آنجا بجز یک نهر آب بیشتر
نبود که از آن نهر زراعت و ارزن کاشته بودند در کنار آن نهر چادر زده هوا داشتیم که
آذوقه از هر جهت نایاب باد سام بشدت میوزید هر قسم بود تا بعد از ظهر توقف نمودیم
آن روز را زودتر حرکت کرده بمسافت شش ساعت بجسر خیره رسیدیم که آنجا موقعی است
که شط بغداد عبور میکند و آن جسر را در روی شعبه از شط بسته اند و از آن موقع

جسر تا بکاظمین دو ساعت مسافت است روز چهارشنبه بیست و دوم را تا وقت
غروب در آنموقع منزل و توقف نموده بعضی اعراب در آن موقع جسر دکان از خار و
خاشاک ساخته نان و دوغ و هندوانه میفروختند و انروز را در آن شط بغداد غسل
بجا آورده حرکت کرده از جسر عبور نموده حق جسر را هم سواری دو شاهی بجسربان داده
بعد از دو ساعت مسافت راه بشهر کاظمین علیهما السلام رسیدیم جناب مؤتمن الملک نجل آن
حاجی ملا عباس شیرازی روضه خان منزل نموده حقیر و حاجی آقا حسین در کاروان
سرای سرکاری که والده مرحوم آقاخان محلاتی ساخته منزل ساختیم و شب را در آنجا
توقف نموده صبح روز پنجشنبه بیست و سیم ذیقعده وضو گرفته با کمال خضوع و
خشوع وارد صحن مقدس شده آستانه مقدسه را بوسیده صورت خود را بخاک مبارک آن
آستان ملائک پاسبان مالیده با کمال تعظیم و تکریم شکر خدا و نعت رسول
اکرم را بجا آورده از صحن مقدس وارد ایوان مبارک شده جناب آقا سید صالح
نام که یکی از خدام و زیارت نامه خوان آن مقام مبارک است حاضر شده اذن
دخول را خوانده از در اول آستانه مبارکه را بوسیده داخل رواق مطهر شده
باز در مقابل در دوم اذن دخول خوانده باز آستانه مقدسه را بوسیدیم و
داخل حرم مطهر شدیم و در جلو ضریح مبارک ایستاده آقا سید حسین زیارت
خواندند و زیارت خواندیم و طواف کردیم و ضریح مبارک را بوسیدیم و سجده
کردیم و شکر خدا را بجا آوردیم و مخصوصا حقیر شکرها کردم که بحمدالله تعالی
از آن سفر فرنگستان و آن نجاستها و کثافتها خلاص شده بارض اقدس و بمقام
مقدس و روضه مطهره دو امام بزرگوار مشرف شدیم تا مدتی قبول نمیکردم
و خود را باین سعادت نمیدانستم که باین مکان شریف رسیدم و باین ارزو نائل
شده ام و بحضور مبارک امام ایستاده و زیارت میکنم و چشمم زوار و اهل
اسلام را می بیند و دستم بدر و دیوار حرم مطهر و روضه مبارک و ضریح منور
مقدس امام رسیده مشرف میشوم گویا بدولت ابدی خود را رسانیده ام

ورود بکاظمین علیهما السلام روز پنجشنبه

وبهشت

و بهشت عدن رسیده ام و مستغنی از جمیع خزائن دنیا شده ام تا دیری بعد
از زیارت و طواف و نماز زیارت در طرف بالای سر مبارک ایستاده دست
بدعا برداشته خود و احباب و دوستان و کسان را دعای خیر کرده رخصت گرفته
از روضه مطهره بیرون آمدم و روزها را تا هنگام توقف در آن آستانه مبارکه
مشرف بودم هر روز روزی دو مرتبه صبح و شب را بزیارت مشرف میشدم و
از توقف در کاظمین بسیار مشعوف و مسرور بودم و جناب مستطاب عارف کامل
آقای حاجی سید آقای المشهور بقطب که سالها در مکه معظمه و مدینه منوره
مجاور بودند و حالا دو سال مجاورت است که در عراق عرب و در این اماکن
مقدسه توقف دارند در کاظمین تشریف داشتند همان روز اول را بعد از
زیارت در منزل ایشان که در جنب صحن مقدس و در طرف درب قبله است
خدمتشان رسیدم و از این ملاقات بسیار شعف و سرور روحانی حاصل شد
و صحبت حال در خدمت ایشان داشته شد و از عالم فقر و درویشی سخن گفتیم
و صحبت داشتیم و حظ کردیم و شاد شدیم حاجی میرزا احمد افندی شیرازی
که در خدمت ایشان بودند و صدق و اخلاق حسنه ایشان در خدمت ایشان
بحد کمال است حضور داشتند ایشان را ملاقات نموده جناب آقا نیز بحاجی
میرزا احمد کمال التفات و نوازش دارند کاظمین جای با فرح و با روح است
در کنار شط یعنی دجله بغداد واقع است باغات و اشجار و نخیلات بسیار دارد
و اطراف آن زراعت و سبزه بسیار است و بسیار با صفا و خوش روح است
و هوای کاظمین نسبت بسایر امکنه خیلی بهتر است و صحن مقدس را که سالهای
سال بوده که خراب و ویران و بایر بوده مرحوم نواب فرهاد میرزا معتمدالدوله
پسر عباس میرزای نایب السلطنه مبلغ صد هزار تومان مخارج و زینت نموده و
پیشکش کرده صحن مقدس را دور تا دور حجره ها ساخته اند و روی حجره ها را
نیز مهتابیها و دیوارهای بلند و ایوانها و سردرها و غرفه ها قرار داده اند

وجمیع ایوانها و دیوارها و ستونها را از کاشی الوان ساخته اند و طول و
عرض صحن مقدس بیست و دو حجره است و یک ایوان بزرگ که سردر است
که داخل صحن مقدس میشوند و دو نیم ایوان که در زاویه واقع است و زمین
صحن مقدس را تماما سنگ تراشیده فرش نموده است و اخراجات و سرکاری
بنائی را بدست حاجی محمد هادی استرآبادی که یکی از تجار امین معتبر ایرانی
که اصلا از اهل استرآباد است نموده است والحق بسیار خوب بنائی
نموده است و اصل گنبد و رواق و ایوان مطهر در وسط صحن مقدس است
و باطراف گنبد مطهر چهار مناره بسیار خوش ترکیب ساخته اند که مناره ها را
از شرفه تا سر مناره با خشت طلا ساخته اند و گنبد مطهر نیز طلا است و بنای
گنبد مطهر از شاه اسمعیل صفویه است و دو گنبد در پهلوی همدیگر ساخته اند
که داخل هر دو گنبد یک محل است و از بیرون دو گنبد نمایان است و از برای
هر دو امام یک ضریح قرار داده اند و ضریح را در فاصله دو گنبد قرار داده اند
و گنبد و رواق اطراف را بسیار خوب و خوش ترکیب ساخته اند و نیز شاه اسمعیل
در پشت سر مبارک مسجدی ساخته که حالا هنوز آن مسجد در تصرف اهل تسنن است
در جلو گنبد مطهر در طرف قبله ایوان بسیار عالی که ستونهای مرتفع از چوب
در جلو ایوان نصب نموده اند و تمام ایوان را آینه بری نموده اند یکی از تجار
ایرانی ساخته و جلو در دیگر داخل گنبد مطهر میشود طلا است و نیز ایوانی
دیگر در پایین پای مبارک ساخته اند که جلو آن ایوان نیز ستونهای بلند
از چوب نصب نموده اند این ایوانها هم با ایوان جلو گنبد حضرت عبدالعظیم
شبیه است باری وضع صحن مقدس و وضع گنبد و مناره های کاظمین علیهما السلام
از اکثر اماکن متبرکه بزرگتر و بهتر است و مردم کاظمین خانهای خود را بکمال
بزوار کرایه میدهند و خدام بزوار کمال مهربانی و محبت مینمایند مگر بعضی
زوار از شدت تعصب و دنیا دوستی میخواهند نذری و نیازی بخدام ندهند

ذکر بنای صحن مقدس و گنبد و مناره حرم مطهر کاظمین علیهما السلام

و خدام

و خدام چون امر معاش مخصوصی ندارند و لابد راه معاش آنها از زوار است
ناچار زوار با آنها خدمت کنند خدمه از خدمت کوتاهی نمیکنند ولی زوار از بذل
همت تقصیر مینمایند چون مسافت از کاظمین تا بغداد بقدر یکساعت است
و آن راه را مدت ده سال است که خط آهن کشیده اند و هر روزه هر نیم ساعت
یک فقره از کاظمین ببغداد و از بغداد بکاظمین کالسکه حرکت میکند و بمدت سه
ربع ساعت بمنزل میرسند و آن کالسکه را دو اسب حرکت میدهند و در کالسکه در
اندرون و بالای آن بقدر پنجاه نفر یا بیشتر جمعیت می نشینند و بسهولت آن
دو اسب میکشند و از هر آدمی دو قرش میگیرند که شش شاهی ایران باشد باری
یک روز را با حاجی آقا حسین ببغداد رفته بدیدن جناب حاجی محمد علی خوئی که ظاهرا
از تجار و معنا از اهل الله و اهل ذکر و مرتاض و اهل معنی میباشند چون در
بیروت با حاجی آقا حسین اخوی سابقه آشنائی داشتند باتفاق در بغداد
در خانه و منزل حاجی درویش علی بغدادی خدمت ایشان رسیده بسیار از
معاشرت و محبت ایشان حظ کردیم و آن روز را نیز بدیدن سرکار میرزا محمود خان
مشیر الوزاره قونسول بغداد رفته ایشان را دیدن نمودم الحق منزل ایشان بسیار
با صفا و در کنار شط هوای بسیار خوب چشم انداز عمارت رو بشط چوب بیدق
و علم ایرانی را در وسط عمارت نصب نموده چوب بسیار بلند و با شکوه با طنابها
و ریسمانها باطراف خانه محکم کرده میرزا محمود خان بسیار آدم ظریف نجیبی از اهل
خدمت مرحوم استاد غلامرضا رسیده و بشرف فقر مشرف شده و واقعا فقیر
منش و متدین و درویش دوست و با مذهب و خوش عقیده با وجود یکه سالها
سال در فرنگستان توقف داشته اند نیت و اعتقادشان بکمال درستی و استحکام است
باری بعد از ملاقات مشیر الوزاره باز بمنزل حاجی محمد علی آمده نهار در خدمت
ایشان و حاجی درویش علی صرف نموده عصر را باز بکاظمین مراجعت نمودیم باز
روز دیگر را سرکار مشیر الوزاره حقیر و حاجی آقا حسین را در بغداد بخانه خود

دعوت نموده یعنی شبی را جناب حاجی سید علی آقای قطب و سرکار حاجی میرزا حسن خان
و حاجی میرزا علیخان و حاجی میرزا احمد عبادو و شیرازی در میان قونسولخانه
منزل حاجی میرزا محمود خان دیگ جوش درویشانه طبخ نموده صرف شد
و شب در همانجا بیتوته بعمل آمد والحق بسیار خوش گذشت. وضع شهر
بغداد اولا آثار قدیم و عمارات کهنه که از خلفا و سلاطین که در بغداد توقف
داشته اند ابدا نیست جمیع آبادی شهر بغداد تازه است و خانها و بناهائی
که در شهر بغداد ساخته اند از آجر کهنه ها نیست که از بناها و عمارتهای کهنه
خراب برداشته اند و حالا عمارت میسازند وضع شهر بغداد بسیار بد و
کثیف و بد سلیقه و عمارتهای ناموزون و بی قاعده و کوچه های کج و معوج
و کثیف و تنگ و بازارهای پست و کوتاه و تنگ و قهوه خانهای عربی بی
قاعده جسر یکی بر روی دجله بسته اند بسیار کج و شکسته و خراب و کثیف
در حقیقت شهریست از آجر پاره کهنه و شکسته ساخته شده مثلا پاره آجرهائی
که هر کدام از هشت یک آجر کوچکتر آنها را دیوار خانه ساخته اند و بند آنها را
با گل و گچ نکشیده و محکم نکرده اند همانطور دیوارهای خانها از آن پاره
آجرهای کهنه کثیف ساخته شده و خانهای بی وضع و قانون و در بعضی از جاهائی
کنار شط اهالی بغداد مثل اعراب بادیه نشینها و کثافتها ریخته اند و بوی
بد و تعفن بسیار همیشه اوقات بدماغ میرسد و خیلی مردم اول صبح در کنار
شط تخلیه نموده و لباس را نجس کرده پای برهنه داخل آب شده طهارت میگیرند
تعریف شهر بغداد همان خانهائیست که در کنار شط ساخته شده و مشرف بر
شط است ولی آن خانها را نیز بسیار بد و بی سلیقه ساخته اند مگر چند خانه که
آنها قدری خوبست از آنجمله یکی خانه نواب عباس میرزای نایب السلطنه که حالا
ملک ایرانست که در هنگام توقف در بغداد آن خانه را خود ساخته بسلیقه خود
بنائی نموده اند و یکی سرای حکومتی است که مدحت پاشا ساخته است و یکی

و قونسو

قونسولخانه ایرانست و دو سه تا از خانه دیگر تا بقیه خانها قابل تعریف نیست
در اطراف شهر بغداد باغات و اشجار و نخیلات بسیار هست و اشجار مرکبات
از هر قبیل موجود است ولی باغات با صفا و منزه کم است حقیر تا بحال شهری
بکثافت و بی سلیقگی شهر بغداد ندیده بودم مسجد و مدرسه نیز متعدد دارد
بوضع مساجد و مدرسهای ایران ولی قابل تعریف و نوشتن نیست. قبور بعضی
از علما و مومنین در شهر بغداد هست و قبر بی بی زبیده زن هرون الرشید
در بیرون شهر بغداد است باری قدری سیاحت و تماشای شهر بغداد را
نمود باز مراجعت بکاظمین نموده چند روز دیگر در حضرت کاظمین مشغول زیارت
بوده جناب فضائل مآب آقا میرزا سید محمد مشهور به آقا کوچک پسر مرحوم آقا
سید صادق را ملاقات نموده چون مدتی است که در سر من رای توقف دارند
و تحصیل علم مینمایند برای بعضی مهمات بکاظمین با عیال خود تشریف آورده
خدمت جناب ایشان رسیدیم و از ملاقات جناب ایشان محظوظ شدم. و نیز
نایب الصدر پسر مرحوم حاجی ملاباشی اصفهانی که مدت سه سال است بواسطه
بی التفاتی سرکار ظل السلطان با عیال و اتباع در عتبات عالیات توقف
دارند ملاقات نمودم و از ملاقات ایشان خوش داشتم عیال خود را با پسرهای خود
روانه اصفهان نموده خود در عتبات توقف نموده اند جناب مؤتمن الملک میرزا مصطفی
پسر مرحوم میرزا سعید خان وزیر دول خارجه با عیال و کسان خود محض زیارت
بعتبات عالیات آمده در کاظمین ایشان را ملاقات نمودم و از ملاقات ایشان
مسرور شدم یکروز در صحن حضرت کاظمین نگین مهر ثبت ایشان را حقیر جستم
و بایشان دادم معلوم شد دسته مهر ثبت ایشان با بعضی انگشتر و اسباب
از جیب ایشان افتاده و گم شده است. باری زوار بسیار از هر طرف وارد کاظمین
علیهما السلام میشدند مخصوصا از سمت زنگبار زوار بسیار آمده بودند که بیشتر آنها
شیعه اسمعیلی و از سلسله و طایفه و معتقدین مرحوم آقاخان محلاتی بودند

با زن و اطفال خود بزیارت می‌آیند ولی بعضی از آنها ابدا نماز نمیکذارند و سبک
عبادت و تقوی ندارند همین قدر در هنگام مشرف شدن بحرم دست و
پای خود را شسته و وضو داده لباس خود را تغییر داده بحرم مشرف میشوند
و دو سه نفر شامی دیدم که از طرف حما و حمص می‌آیند و در همان کاروانسرا که
حقیر منزل داشتم بودند و مبلغ بیست و پنجهزار لیرهٔ انکلیسی وجوهات
شیعیان و مخلصین مرحوم آقاخان که در سمت حما و حمص منزل دارند برای سلطان
محمد شاه پسر علیشاه به بمبئی نیاز میبردند با کمال اخلاص و اعتقاد در کاظمین
برای منزلگاه زوار کاروانسراهای متعدد خوب ساخته اند و مردم نیز خانهای
خود را بزوار کرایه میدهند ؛ باری بعد از دوازده روز توقف در کاظمین
علیهما السلام در روز پنجم ذیحجه ۱۳۰۵ وقت نماز مغرب از کاظمین حرکت کرده بعزم
زیارت کربلای معلا با جناب مؤید الملک و حاجی آقا حسین بفاصلهٔ دو
فرسخ بمحسر خیر رسیدیم در آنجا قدری توقف کرده از آنجا حرکت نموده به
فاصلهٔ دو فرسخ بمکانی رسیدیم که امسال طغیان آب فرات آنجا را فرو کرفته
دریاچه مانند ساخته کسی نمیتوانست پیاده و یا سواره از آن آب عبور نماید
جمعیت بسیاری از زوار در کنار آن آب توقف نموده بعضی باب میزدند
مال و قاطر و کجاوه و یا زنها در آب می‌افتاد و مملو از کل میشد تا آنکه وقت
صبح قفه‌ها حاضر نموده بارها را در قفه کذارده مالها را باب زدند و از
آب عبور کردیم باز بعد از نیم فرسخ دریاچه دیکر از آب و کل حاضر بود که در
آنجا نیز قفه و طراده حاضر شده در او نشستیم و از آب کذشتیم ولی بعضی
مردم بیچاره یا از بی پولی و یا از دناءت و خست مال خود و کجاوه خود را
بکل و آب زده و در آب ببرد رآمده کجاوه و زنها از مال افتاده و قاطر بیچاره
پایش در کل فرو رفته غرق کل میشدند و مدت سه چهار ساعت با زحمت
بسیار زنها را از کل بیرون آورده کجاوه‌ها را از قاطر باز نموده قاطر را

ورود بکاظمین و حرکت بکربلا و وقایع

از کل

از کل بیرون می‌آوردند ولی حالتی از آن زوار از زن و مرد مشاهده میکردم
که با وجود آن همه زحمت و مشقت چون عازم زیارت حضرت ابا عبد الله ع
بودند ابدا مشقت و زحمت بآنها نمی‌نمود و مسرور و مشعوف بودند که کویا
عاشقی در طلب معشوق خود میرود ؛ باری از آن کلها و آبها کذشته وقت
ظهر را وارد منزل محمودیه شدیم که از کاظمین تا محمودیه نه ساعت راه است
محمودیه کاروانسرائیست که آنرا از آجر ساخته اند و خانهای اعراب نیز در اطراف
کاروانسرا هست دکان و قهوه خانه و آب جاری نیز از آب فرات هست آنروز
را آنجا توقف نموده دو ساعت از شب کذشته حرکت کرده بمسافت شش ساعت
راه بقریهٔ مصیب رسیدیم نایب کارپردازی مصیب که آدمی فقیر و خوش رو
و خدمت کزار است باستقبال آمده راه نمائی نموده مالها را از جسر مصیب
کذرانیده در کنار جسر بارها را از مال فرود آورده چون از مصیب تا بکربلای
معلا شش ساعت راه است از راه خشکی و نهر حسینیه که از مصیب جدا شده
از شط فرات بکربلا میرود طراده‌ها حاضر است که زوار را بکربلا میبرد ؛ باری
طراده اجاره نموده به بیست و چهار قران جناب مؤید الملک و حقیر و حاجی آقا
حسین و علیقلیخان و درویش حریر و مهدی قزوینی در طراده نشسته رو
بکربلا رفتیم چهار نفر عرب بی زیر جامه با چوبها و پاروهای بلند طراده را
حرکت داده بمدت هفت ساعت بکربلای معلا رسیدیم ولی اطراف نهر
حسینیه جمیعا آباد و معمور و با زراعت و نخیلات فراوان و قریه و خانه و
کاومیشهای بزرک قوی هیکل چاق در نهر هر موقعی پنجاه عدد و سی عدد
خوابیده بودند که در جای دیکر چنین کاومیشها ندیده بودم ؛ باری در نزدیک
پل در جنب شهر کربلا از طراده پیاده شده حقیر و حاجی آقا حسین در همان نهر
از آب فرات غسل بجا آورده و نیت زیارت نموده جناب مؤید الملک تا مشهدی
محمد با افرادم حاجی میرزا عبد الله خان بخانه حاجی خان تشریف بردند و حقیر

تا حاجی آقا حسین بکاروانسرای فرود آمدیم و ورود بکاروانسرا در وقتی بود که مجتهد بی نمازی و بی طهارتی جواب گفتم و خود را حاضر و آماده نموده بطرف صحن مقدس بعزم زیارت حرکت نمودم وارد صحن مقدس حضرت خامس آل عبا شده آستانهٔ مبارکه بوسیده تعظیم و تکریم بجا آورده از طرف رواق پائین پای مبارک در کفش کن سید محمود زیارت نامه خوان اذن دخول خوانده وارد رواق مطهر شدیم و نزد در مقابل روی مبارک تا نزد در درگاه دوم اذن دخول خوانده آستانهٔ مبارکه را بوسیده داخل روضهٔ مطهره شدیم آقا سید محمود زیارت خوانده حالتی با خود مشاهده کردم که گویا بهشت عدن را دیده و زیارت کردم و اطمینان قلب برای حقیر حاصل شد که مافوق آن متصور نمی آید و آن غلق و اضطرابی که در ایام مسافرت فرنگستان و بر و بحر داشتم بکلی دفع شد و آن وحشت و ترس و خوفی که از برای حقیر بود بملاقات و زیارت ضریح مطهر بکلی از قلب حقیر برداشته شد الحمد لله رب العالمین و صد هزار مرتبه شکر چند روز قبل از ورود بکاظمین و کربلا این غزل خواجه علیه الرحمه بزبان حقیر جاری

روز هجران و شب فرقت یار آخر شد ... زدم این فال و گذشت اختر و کار آخر شد
آن پریشانی شبهای دراز و غم دل ... همه در سایهٔ گیسوی نگار آخر شد

باری این غزل تا آخر مناسب حال حقیر بود که میخواندم و حظ میکردم بحمد الله تعالی که آن ظلمتهای ظاهری و باطنی و آن کدورتهای معنوی و آن قبوضتها و گرفتگیهای توقف در فرنگستان بیک مشرف شدن بزیارت قبر مبارک و ضریح مطهر ائمهٔ اطهار سلام الله علیهم اجمعین دفع شد و اقعا زیارت قبر مبارک حضرت سید الشهداء علیه السلام کیمیای سعادت است که هر وجود بیکره در غرقاب و ظلمتکدهٔ نفس گرفتار باشد بتوجه و التفات آنحضرت دفع کدورتها و تاریکیهای آن میشود باز الحمد لله رب العالمین و باز صد هزار مرتبه شکر خدا را که عمر دم و زنده مانده و بمقصود خود رسیدم و بزیارت آن امام همام و آن شفیع امت محمدی

تشرف بروضهٔ مطهره حضرت عباس علیه السلام

مشرف شدم و اقعا آن مقام مبارک و تربت طیبه طاهرهٔ شریفه سجده گاه خاص و عام و مطاف انام در همه روزگار و ایام خواهد بود خواجه میفرماید

بر زمینی که نشان کف پای تو بود ... سالها سجده صاحبنظران خواهد بود

باری بعد از زیارت حضرت سید الشهداء علیه السلام زیارت حضرت علی اکبر را خوانده بعد از آن زیارت شهداء علیهم السلام را خوانده بعد از آن در پشت سر مبارک زیارت خوانده بعد از آن در بالای سر مبارک زیارت خوانده و دست بدعا برداشته استغفار و دعا کردم بدرگاه خدا و بعد از آن دو رکعت نماز زیارت خواندیم و احباب و دوستان و والدین و کسانرا دعا کرده ضریح مطهر را بوسیده و بعد از آن قبر مبارک حبیب بن مظاهر اسدی را زیارت نموده آستانهٔ مقدسه را بوسیده از روضهٔ مطهره بیرون آمده بطرف صحن مقدس حضرت ابو الفضل العباس روانه شده داخل صحن مقدس گردیده آستانهٔ مبارکه را بوسیده و بهمان قسم بعد از اذن دخول از در اول و دوم وارد حرم مطهر شده زیارت خواندیم و ضریح مبارک را بوسیده طلب همت از آن قبر مبارک نمودیم و رخصت گرفته از آن مقام منور بیرون آمده بمنزل آمدیم چون کاروانسرائیکه منزل گرفته بودیم در شهر نو و محلهٔ نو بود و از مرکز شهر که صحن مقدس باشد مسافت داشت و دور بود بعد از ماندن یکشب در تجسس منزل بر آمده عاقبت در کاروانسرای آقا سید تقی دده بکتاشی که نزدیک بصحن مقدس است در بالاخانه منزل گرفته مستاجر کاروانسرا مشهدی صفر شیرازی آدم خلیق و رفتار خوبی بود منزل خوبی معین نموده بعضی خدمات را خود بجا آورده و دلالی را آنجا مشهدی مهدی قزوینی است باری چون هوا بسیار گرم بود و منزل کاروانسرا حبس و گرم و جمعیت بسیاری در آن کاروانسرا از زوار مازندرانی بسیار بودند بطوریکه راه عبور و مرور در آن کاروانسرا مشکل بود و روزها برای خوابیدن بقدری هوا گرم بود که شخص نزدیک بهلاکت میرسید تا آنکه روز بروز از وضع منزل و گرمی و تنگی

وشلوغی انجا بحاجی عبدالله خان صحبت داشتم فورا گفتند که خانه در نزدیک
صحن مقدس درطرف باب سدر خانه خوبیست وکسی در انجا نیست وخالی از سکنه است
بهتر انست که انخانه را ببینید واگر پسند بید در انجا منزل نمائید بادی بعد از
دیدن که الحق بسیار خانه خوب و پر یورت و دو سرداب بسیار خوب و دو حوض اب
وچاه اب وبام مرتفع ومتصل بصحن مقدس ان خانه را قبول نموده شب عرفه را در ان
خانه منزل نمودیم وبحمدالله تعالی از هر جهة وسعت جا وخوبی مکان داشت وهمان
روز را باطلاع حاجی ملا حسین خراسانی مهدی نام نهاوندی را که جوانی است بیست
بیست و دو سال بسمت خدمت ونوکری با خود نگاه داشتم ان خانه در اول از
حاجی ابرهیم خان مرحوم پدر مرحوم حاجی قوام شیرازی بوده بعد بورثه رسیده
حالا از فخر الحاجیه همشیره جناب صاحب دیوانست اجارهٔ ان خانه در سالی سی
وپنج تومانست ولی حقیر را انجا تا در انجا منزل دادند جناب مؤید الملک شبها را
در خانه حاجی عبدالله خان که در شهر نو است وخانه بزرک و وسیعی است وبام مرتفع
وهوای خوب دارد منزل داشتند وروزها را از صبح تا بشام در شهر قدیم در جنب
صحن مقدس حضرت سید الشهدا خانه که در ظاهر زعفرانی خانه ضیاء السلطنه
بودند وحالا ملکی حاجی عبدالله خانست تشریف داشتند اطاقهای بسیار
خوب وسرداب وایوانهای مزین دارد ٭ وضع شهر کربلای معلا اولا شهر در
ایام قدیم یعنی تا بیست سال قبل شهر بسیار کوچک وتنک وخانه های سه
مرتبه وچهار مرتبه وحیاطهای بی سلیقه وتاریک ودالانهای معوج وتنک
در زمان والی گری مدحت پاشا و (در بغداد) عراق عرب حکم نمود شهر کربلا را وسعت
داده وکوچه های وسیع مستقیم ترتیب داده از هر طرف بطور سلیقه وهندسه
خانها وکوچها را ساختند والحق حالا شهر تازه وکوچه های جدید کربلا
خیلی از بغداد بهتر است وامتیاز دارد که کوچه های تازه تماما هره واجر
فرش است وکوچها هر کدام بقدر بیست ذرع عرض دارد وهر کوچها چراغ

دارد

[illegible]

دارد وچهارسوهای خوب وخانها تماما اجری اگرچه در کربلا ونجف ابدا
خانه از خشت خام ندیده ام هرچه بنائی وعمارت ساختند همه از اجر پخته است
سرایه وعمارت حکومتی را نیز در اخر خیابان وکوچه شهر ساخته اند ونیز
حالا در شهر نو کاروانسراها ومنزلگاه های بسیار خوب برای زوار ساخته اند
که هر کاروانسرائی پانصد نفر و هزار نفر جمعیت میکیرد که تمام کاروانسراها
با اطاقهای خوب ودرهای محکم وحوض اب وچاه اب وظرفهای اب شیرین
واز برای مال طویلهای خوب در کاروانسراها ساخته اند وبامهای مسطح
در همه کاروانسراها برای خوابیدن زوار ترتیب داده اند ونیز خانهای بسیار
خوب بزرک وکوچک از برای زوار ساخته اند که کرایه میدهند وبحمدالله
تعالی حالا از برای زوار از هر جهة در شهر کربلا اسباب راحت واسایش
موجود است وخانه ومنزل از برای هر نوع مردم وهر کروه فقیر وغنی حاضر
واماده است ولی باز هم خانهائیکه در شهر نو ساخته اند بجهة صرفه همه را
کوچک وتنک ساخته اند مکر چند خانه معروف ومشهور که یکی از ان خانهای
بزرک خانه وباغ حاجی میرزا کریم صراف شیرازی است که مبلغ چهل هزار
تومان در کربلا مخارج خانه وباغ وکاروانسرای او شده است وتمام عمارتها
اورا از اجر وکچ ساخته اند اندرونی وبیرونی خیلی بزرک وخلوتهای متعدد
واطاقهای بسیار وبالاخانها وایوانهای وسیع برای خانه خود قرار داده اند
میرزا علی محمد سیدعزیز بیست از اهل شیراز ادم بسیار معقول ومؤدب
وامین است واز جانب جناب حاجی میرزا کریم مباشر کارها وبنائیها وساختن
عمارتهاست زمین خانه وعمارت وباغ وکاروانسرای حاجی میرزا کریم بقدر
پانصد هزار ذرع است بادی در کوچهای کربلا مرتبه بمرتبه وکذا دیکر هر شب
چراغ وفانوس از جانب حکومت شهر روشن مینمایند وکوچها را هر روز قبل
از صبح جاروب میکنند وتمیز مینمایند میکفتند زمین همین محله وشهر نو

در کربلا تا چند سال قبل دریا بود که از طغیان آب فرات طوری آب جمع میشد
که مانند دریا میشد که طراده در آن دریاچه حرکت میکرد که طراده و کشتی
کوچک بنجف و حله میرفت حالا آن ممر آب را سد نموده آن زمینها را خانه
و باغ و جای زراعت کرده اند و هر جا که نزدیک بشهر بوده خانه ساخته اند
آبادی حالای کربلا خیلی از بغداد بهتر است و نیز وضع شهر کربلا از بغداد
خوشگل تر و با ترتیب تر است مگر آنکه امتیاز بغداد بودن دجله است که
در وسط شهر میگذرد با وجود آن هر گاه آب فرات آب جاری در شهر کربلا
بیاورند که در کوچه ها و خانها مثل مصر و بیروت هر کوچه و خانه آب جاری
باشد از هر جهت شهر کربلا ترجیح بر سایر شهرهای عراق عرب دارد ولی صد
هزار حیف که دولت علیه عثمانی ابدا روی التفات و توجه او با آبادی و تعمیرات
ممالک عراق عرب نیست یا اینکه ملتفت نیست و نمیداند که همچنین آب و
زمینی در ممالک او هست که بهتر از رود نیل و زمین مصر است چنان این زمینها
و این دو نهر فرات و دجله بغداد را بایر و خراب و بیهوده از دست داده اند
که تصور دارید ابدا از جانب حکومت بغداد و کربلا بقدر ذره مقید و معتقد
آبادی و معموریت زمین و آب کربلا و نجف و کاظمین نیستند با وجود یکه حالا
در اطراف شهر کربلا از هر طرفی دو فرسخ باغات و اشجار و نخیلات و مرکبات
بعمل آورده اند در حقیقت از خوبی زمین و آب و اندک توجهی از رعیت اینهمه
اشجار بعمل آمده و آباد شده بدستور العمل رعیتهای یزدی و اصفهانی و
عربهای بی تربیت این آبادی و زراعت شده و هیچ جهة تقویت از جانب حکومت
یک نفر رعیت و زارع تا بحال نشده است که نهری جاری نماید و آبی بزمینی
بیاورد و کمکی بزارعین و رعیت نماید و پولی از خود خرج کند بلکه تا بتوانند
اسباب شکستگی کار و تعویق و توهین امورات و شغل زارع و رعیت بیچاره
بشود و در کار آنها ضرر و خسارت وارد بیاورد دولت عثمانی میتوانست که از

آب و زمین عراق عرب کرورها و ملیونها دخل بردارد و منفعتها ببرد همین
قدر آدمها و مستحفظها در سر زراعت و زمین رعیت بیچاره نشانیده که هر کس
بعد از زحمت زیاد از زراعت خود چیزی بعمل آورده از او ده یک و خمس بگیرد
مثلا از هر درخت خرما هر سال ده شاهی مالیات میگیرد و بعد از آن که خرمای
آنرا جمع نمودند آدم حاکم حاضر است و ده یک آنرا از روی وزن میگیرد بعد از
آنکه مال رعیت وارد شهر شد از خرما و اجناس دیگر گمرک میگیرد خلاصه چیزی
از برای رعیت بیچاره باقی نمیماند و با وجود اینها روز بروز رو بآبادی و زیادی
زراعت است از قراری که میگفتند حالا در اطراف شهر کربلا بقدر یک کرور
نخل خرما دارد که مالیات میدهند و درختها را هر ساله می شمارند و هر نخلی که
تازه ببار رسیده از او مالیات میگیرند از هر نوع میوه از انار و مرکبات و هندوانه
حتی خیار سبز و خیار چنبر و کدو که وارد شهر میشود گمرک از او میگیرند و از چیزی
نمیگذرند و برعیت سخت میگیرند و تقویت بامورات رعیت نمینمایند ولی
باغات کربلا بسیار بی ترتیب و بی سلیقه و بیقاعده ساخته شده در حقیقت
بوضع عربی ساخته شده است بسیار کثیف و درهم و برهم و از هر نوع درخت
داخل هم نشانیده اند خیابان و گردو ابدا در باغها نساخته اند و درختها را
مستقیم نشانیده اند زمین باغها گودال و پست و بلند ولی از بس زمین کربلا
خوب است و قوت دارد اشجاری دیگر در کربلا دیده ام در جای دیگر دیده نشده است
اولا نخل خرما خیلی قوی و پربار میشود بعد از آن درخت انجیر خیلی بزرگ میشود
و اشجار مرکبات از هر قبیل در کربلا موجود است از پرتقال و لیموی ترش و
شیرین و بالنک که خیلی درشت میشود و درخت آنها بقدر درخت توت
بزرگ میشود و پربار میگردد و نیز اشجار انار در کربلا بسیار است و انار ممتاز
بسیار خوب در کربلا هست و بقدری انار کربلا آبدار و خوش طعم میشود که
انار را ابدا در جای دیگر مثل آنجا دیده نشده و انارهای ملس در کربلا فراوان است

[illegible]

و در کربلا انار از هر جا ارزانتر است بادنجان و بامیه در کربلا بسیار میشود
و درخت بامیه بقد ربشر و شاخه کوچك میشود و بادنجان کربلا بسیار نازك
و لذیذ است و هندوانهای شیرین دارد و در همه فصل خیار چنبر تازه سبز
فراوان است و بطیخ چیزیست مثل خیار چنبر و سبز خیلی بلند که بعضی بقدر
یکمن وزن دارد ولی طعم آن ترش مزه است و مزاج آن بسیار سرد است و برای
تبرید اهل کربلا مخصوصا اعراب بسیار از آن بطیخ میخورند و مطبوع طبع
آنهاست و در هر جا خیار چنبر بعمل میآورند در پای درختها و در زمین دیم و
در کنار رودخانه و نهرها خیار سبز را خیار آبی میگویند در اول بهار رود از
پائیز بعمل میآورند تره و نعناع و سایر سبزیهاالآن در کربلا موجود است
و از هر چیز ارزانتر و وافرتر رطب و خرماست و رطبهای خوب از هر قسم در کربلا موجود است

روز جمعه پانزدهم ماه ذیحجه سنه ۱۳۰۵ از کربلای معلا عزم زیارت و رفتن بنجف اشرف
نموده باز از حاجی عباس مکاری مال کرفته با مهدی نهاوندی از منزل حرکت
کرده رفتیم بخانه حاجی عبدالله خان و در آنجا تا ساعت چهار از شب کذشته معطل
شده بعد از آن با جناب مؤتمن الملك و حاجی عبدالله خان براه افتادیم و از دروازه
شهر کربلا بیرون رفتیم زوار دیکری همراه بودند که بنجف اشرف مشرف میشدند
شب را تمام در راه بودیم همه مردم با کمال شوق و محبت و عشق تمام سواره و پیاده
مترنمانه و متبسمانه و جان فشانانه حرکت میکردند بمسافت هفت ساعت راه
صبح روز شنبه شانزدهم ماه ذیحجه وارد خان شور شدیم خان شور جائیست یعنی
کاروانسرای بسیار بزرکیست که پنج حیاط دارد و حجره و ایوان و طویلههای بسیار
در او ساختهاند که هر قدر زوار وارد در آنجا وارد بشود جا دارد و علاف و بقال متعدد
دارد که کاه و جو و نان و ماست و روغن و کوشت را در آنجا میفروشند و زنهای
اعراب نیز نانهای خانکی بجهت برای زوار میآورند و از آن میفروشند و میوه از
قبیل خیار و خربوزه عربی و هندوانه نیز یافت میشود و آب کاروانسرا از آب فرات

حرکت از کربلای معلی بطرف نجف اشرف

که از پهلوی آنجا میکذرد و نهر بزرکی است از فرات باری تا وقت غروب در آنجا
مکث و تامل نموده نماز مغرب و عشا را خوانده از کاروانسرای شور حرکت کرده همه
زوار تمام شب را با کمال وجد کویا بطرف معشوق و معبود حقیقی حرکت میکنند
سراز پا نشناخته لبیك کویان بسوی خانه خدا میرفتند و هر قدمی که میکذاردیم دیکر
تازه و جانی نو در بدنها پیدا میشد قدم زنان و تسبیح کویان شاکرانه و منذکرانه
آمدیم تا بطلوع فجر که کنبد منور و مطهر از دور نمایان شد و سیاهی شب بنورانیت
روز مبدل کشت و نور ولایت از افق حقیقت طلوع نمود دلها شاد و چشمها روشن
شد کم کم نزدیکتر رسیدیم و سور و حصار شهر نجف اشرف نمودار کشت تا آنکه
باول وادی السلام رسیدیم و بر آن وادی که در حقیقت نمونه از بهشت و نشانه
از وادی ایمن است وارد شدیم که قبور مؤمنین و موحدین و اولیاء و اتقیاء در آنجاست
الحق چنان قبرستان با روح و چنان شهرستان خاموشانی در جائی دیده نشده
در حقیقت هر کس از شیعیان مرتضی علی جان و جسم ناقابل خود را در آن آستان مبارك
بفدا آورده و خاکستر آن وادی حقیقت نموده و بخاك سپرده جسم عاریه آورده
و حیات ابدی یافته کویا اموات آن قبرستان زنده و کویا چشمشان بینا است و
بنور ولایت مرتضوی اسرار عالم حقیقت با آنها هویداست باری زیارت آن
قبور پر نور را نموده و ایستاده با کمال ادب فاتحه و توحید را از سر اخلاص قرائت
و تلاوت نموده و از باطن بزرکان آن سرزمین همت خواسته بعد از آن در بلندی
زمین بیرون دروازه نماز صبح را بجا آورده تا آنکه دروازه شهر نجف را باز نمودند
و داخل شهر شدیم و براه نمائی حاجی بلال غلام حاجی محمد علی بکاروانسرای حاجی
ملا قنبر وارد شدیم در مرتبه فوقانی اطاقی کرفته بعد از آن خود را شست و شو
داده در حوض آبی در آن کاروانسرا غسل زیارت نموده و براه نمائی و دلالت
جناب آقا سید حسین زیارتنامه خوان بسمت صحن مقدس و حرم مطهر رفتیم
چون در کربلای معلا آقا سید حسن خادم که از سلسله خراسانیان است و آقا سید حسین

ورود بنجف اشرف و زیارت وادی السلام

که از سلسله رفاعی است هر دو وارد منزل حقیر آمدند که زیارت حضرت شاه ولایت
ما برای شما بخوانیم ورود بنجف اشرف برای آنکه هیچکدام دلتنگ نشوند گفتم یکی
از شماها زیارت نامه خوان حقیر باشید و یکی برای حاجی آقا حسین قرار براین شد
که آقا سید حسین برای حقیر زیارت بخوانند و آقا سید حسن برای حاجی آقا
حسین باری باتفاق آقا سید حسین از در قبله صحن مقدس وارد شده
آستانه مبارک را بوسیده در جلو صحن ایستاده آقا سید حسین اذن دخول و
سلام خوانده حرکت کردیم از در رواق باز ایستاده و سلام داده و اذن دخول
طلبیده داخل رواق مطهر شدم و آستانه مبارک را بوسیده روی و چشم
خود را بان زمین مبارک مالیده حرکت کرده مقابل در گنبد و حرم مطهر
ایستاده باز آقا سید حسین سلام نموده و اذن دخول طلبیده و جبهه خود را
بان زمین و آستان مبارک سوده عاجزانه و عبیدانه مانند بنده گناهکاری که
بحضور سلطان مقتدر مشرف شود وارد حرم مطهر شدم و اول در پایین پای
مبارک زیارت خواندم و بعد از آن در پشت سر مبارک زیارت نمودم بعد از آن
در بالای سر مبارک بعد از آن در پیش روی مبارک ایستاده سلام داده زیارت
نمودم بعد از آن نماز زیارت خوانده از حرم مطهر بیرون آمده گویی را دارا
شدم و بهشت عدن رسیدم و چنان اطمینان قلبی برای حقیر حاصل شد
که ما فوق آن متصور نیست و شکرها و حمدها نمودم که بحمد الله تعالی نمردم و زنده
ماندم و خود را در حضور ضریح منور مطهر شاه اولیاء دیدم سجده ها کردم و
وجدها برای حقیر رخ نمود باز گفتم که بحمد الله تعالی که بخورشید رسیدیم و غبار
آخر شد آن ظلمتها و تاریکیها و کسالتهای سفر فرنگستان که سال گذشته برای
حقیر حاصل بود بحمد الله تعالی از وجود این اراضی مقدسه و این اماکن متبرکه
و این روضات مطهره خاصه در حضور ضریح منور مطهر حضرت شاه اولیاء رفع
آن کسالتها شد خلاصه بعد از بیرون آمدن از حرم مطهر و صحن مقدس بمنزل

تشرف باستان مقدس و مطهر شاه اولیاء

آمده و شب را در منزل سرکار نجفقلی خان قاجار پسر مرحوم محمد باقرخان بیگلربیگی
بودم و روز دوم را در صحن مقدس در بام کفشداری که با جناب حاجی سید علی آقا
نشسته بودیم جناب مستطاب آقا سید محمد جواد کلیددار حضرت تشریف آوردند
و بعد از معرفی و شناسایی بنای اظهار مهربانی و التفات نسبت بحقیر فرموده
صحبت و گفتگو از منزل حقیر شد جناب آقای کلیددار فرمودند که منزل شما
در کاروانسرا مناسب نیست که تنگ است و هوای آنجا گرم و بشما بد میگذرد
بهتر آنستکه خانه که در جنب خانه منست و حالا کسی در آنجا نیست و جای وسیع خوبیست
بیائید و در آنجا منزل نمائید فورا آدمی همراه نموده خانه را نشان دادند و حقیر
پسندیدم و منزل را در آن خانه نمودم آن خانه اصلا از آقا سید ابوالحسن نامی است
باری جناب آقا سید جواد کلیددار باشی الحق خودشان و پسرهاشان بقدری
اظهار التفات و مرحمت نسبت بحقیر و حاجی آقا حسین نمودند که حد ندارد و هر
روزه بوسیله و اسمی اظهار مهربانی و ملاطفت مینمودند پسر بزرگ ایشان آقا
سید حسن است پسر دوم جناب ایشان آقا سید علی است پسر سیم آقا سید عبد
الهادی است پسر بزرگ صاحب زن و اولادند و دو پسر دیگر هر دو معقوده
و نامزد دارند الحق پدر و پسرها همه صاحب اخلاق حمیده و صفات پسندیده
و دارای حالات خوب میباشند معنی سیادت و آقایی و اولاد پیغمبری در اینها است
باری جمیع ایام را بملاقات جناب آقا سید جواد و آقازادگان میگذشت
وضع آداب زیارت و آستانه بوسی و مشرف شدن بحرم محترم شاه اولیاء چنان
بود که دو ساعت تا یکساعت بطلوع صبح مانده از منزل وضو گرفته وارد صحن
مقدس و داخل حرم مطهر شده و بعد از سلام دادن و تعظیم و تکریم و طواف
ضریح مقدس در پشت سر مبارک نشسته مشغول زیارت و اذکار و اوراد خود
شده تا طلوع صبح بعد از آن نماز صبح را خوانده و بعد از نماز دعای صباح را قرائت
نموده رخصت از حضور حضرت گرفته از حرم مطهر بیرون آمده بدید و بازدید

دوستان و احباب میرفتم و چون مرحوم حاجی قوام شیرازی مدرسه در
نجف اشرف بنا نموده و ناتمام بوده جناب صاحب دیوان مرشد تحتانی آن
مدرسه را باتمام رسانیده کاشی کاری آنرا تمام نموده و آن مدرسه را مسکون
و طلبه نشین نموده و آن مدرسه را مدرسه فخریه نام نهاده و مدت ده روز
در آن مدرسه روضه خوانی مینمایند و جناب حاجی میرزا عبد الله خان مواظب
امورات مدرسه و روضه خوانی آن مدرسه میباشند هر روزه وقت صبح
برای استماع ذکر مصیبت حضرت خامس آل عبا در آن مدرسه میرفتم دو نفر
روضه خوان که یکی شیخ محمد پسر عبد و که بسیار روضه خوان فصیح درست
خوانی بی ریا نیست و صرف روضه را عربی میخوانند و بسیار مردم از استماع
ذکر مصیبت و روضه خوانی او گریه مینمایند و زبان او موثر و مبکی است میگفتند
که پدر شیخ محمد روضه خوان از الواط و اوباش شهر نجف اشرف بوده که از دست
شرارت او بسیار کسان بآزار و صدمه بوده اند و عاقبت او را بتیرها گرفتند
و بقتل رسانیدند و مردم از شر او آسوده شدند ولی پسر او شیخ محمد است
و سن او چهل سال است بسیار آدم معقول و روضه خوان با سواد معروفی
و مردم بسیار مایل باستماع روضه او میباشند و قاعده مردم نجف اشرف است
که روضه خوانی که روضه را تمام کرد بعضی مردم که دوستان و احباب آن
روضه خوان میباشند هنگام بزیر آمدن از منبر جمع کثیری از مجلس برخواسته
همراه او بیرون میروند ٭ باری وضع مدرسه فخریه اینست که هر حجره دو
نفر طلبه در آن منزل دارند و هر دو نفر یازده قران ماهانه قرار داده اند
که با آنها برسد و از قراریکه میگفتند در هر سالی بیست و شش قران بیشتر
با آنها نمیرسد و مدرس آن مدرسه جناب حاجی میرزا حبیب الله رشتی اند ولی
تدریس نمیفرمایند ٭ شخصی ملا محمد نام ملقب بفاضل از اهل تبریز که مدت
شش سال است از تبریز آمده و در نجف اشرف مجاور شده و تحصیل علم مینماید

ودر باطن

و در باطن مشغول ریاضت و مجاهده نفس است و در آن مدرسه جناب صاحب
دیوان منزل دارد الحق آدم بسیار با صفا و با روحانیت است و درک عالم
روحانیت را بسیار طالب است و با حضور قلب بعضی عوالم را از برکت امام
عصر عجل الله فرجه درک نموده است ٭ در حقیقت نجف اشرف دار العلم است
و دار السلطنه علوم الهی است و بسیاری از مردمان معقول متدین در آستانه
مبارکه تحصیل علم دینیه مینمایند و حالا متداول شده که از جمیع شهرهای ایران
طلاب و سادات تازه بنجف اشرف بیایند و مدتها مجاور شده تحصیل علم
نمایند و مردمان عالم و مجتهدین کامل در آستانه مبارکه شاه اولیا متوقف
و مجاورند که در عصر خود ممتازند از آنجمله جناب آقای حاجی میرزا حبیب الله رشتی
و حاجی ایروانی و شیخ کاظمینی و جمعی دیگر و جناب آقا میرزا ابو القاسم پسر جناب
امام جمعه حالیه طهران در نجف اشرف تحصیل علم مینمایند و الحق جوان بسیار
معقول و آثار نجابت و سیادت از سیمای ایشان مشاهده میشود و مدرسه های
متعدد در نجف اشرف هست از آنجمله مدرسه صدر مرحوم یعنی حاجی محمد حسین خان
صدر اصفهانی که قبر خود او در همان مدرسه است و طلاب نیز در آن مدرسه
تحصیل مینمایند و موقوفه آن مدرسه در دست جناب حاجی اسد خان که حالا
ملقب بناظم الشریعه میباشند هست و الحق حاجی اسد خان بسیار آدم معقول
متدینی است ٭ باری همه اوقات از طلاب و اهل علم در نجف اشرف بقدر هشت
هزار نفر میباشند و نیز بقدر چهار هزار نفر از طلاب عرب در نجف اشرف تحصیل
علم مینمایند و دائم الاوقات در حرم مطهر و صحن مقدس از علما و طلاب مملوند
با عمامه های بسیار بزرگ و همیشه در هنگام نماز در صبح و ظهر و عصر در صحن
مقدس و رواق مطهر از علما متعدد جدا جدا امامت نموده و پشت سر هر کدام
جمعی ایستاده نماز میگذارند که تا بقدر بیست نفر مجاور از عالم و مجتهد در وقت
نماز پیشوائی مینمایند و وضع علم و تدریس آنها و تحصیل علم طلاب از یکرشته

تعریف از طلاب و علمای نجف اشرف

ویکی این است که آن فقه و اصول است و دیگر ابدا تحصیل علمی و دانشی نمی‌نمایند
و بیشتر طلاب بیک جاده و بیک روش تحصیل علم نموده اند و علمی و دانشی از
علم حکمت و علم حال دارا نیستند و بیشتر آنها برای ریاست دنیا و پیشوائی
عوام الناس زحمت میکشند که خود را مقبول طباع بسازند و اگر کسی بخواهد با
آنها از معارف و روحانیت و علم معنی و مجاهدهٔ نفس صحبت بدارد بی بهره اند حتی
منکر شوند و شخص را ممنوع میدارند از صحبت حقیقت ! باری بسیار بی خبرند از علوم خارجه
و اگر کسی بخواهد از وضع ادیان خارجه و مذاهب مختلفه با آنها صحبت بدارد بی علم
و بی بهره اند و نمیتوانند از عهدهٔ مکالمه بر آیند ! باری بقیهٔ مطلب با شد در صحبت
دیگر جناب حاجی میرزا حبیب الله رشتی که از فحول علما و بزرگان و رئیس اهل علم و
در نجف اشرف در نزد علمای دیگر او مسلم کل است و در همهٔ ایران مشهور و معروف
روزی در صحن مقدس شاه اولیاء هنگام عبور که بنماز مغرب و عشا در بام مسجد
تشریف میبردند ملاقات شد در کمال خلوص و ارادت غائبانه خدمت جناب ایشان
با ایشان مصافحه نموده با حاجی آقا حسین اخوی دست ایشان را بوسیده و باتفاق
ایشان ببام مسجد در محل نماز وارد شده جناب ایشان در سر جای خود نشسته حقیر
و حاجی آقا حسین نیز در یمین و پهلوی ایشان نشستیم و جناب ایشان مشغول خواندن
ذکر بودند و تکلم نمیفرمودند بعد از آنکه ذکر را خواندند از حقیر احوال پرسیدند
که تو کیستی و از کجا می آئی و نام تو چیست حقیر عرض کردم که مرا حاجی پیرزاده میگویند
و از سمت مصر و شام می آیم فرمودند که حاجی پیرزادهٔ معروف شما هستید عرض
کردم بلی بعضی فرمایشات و صحبتها از سفر حقیر و سیاحت صفحات روم و مصر و
شام را جویا شدند و حقیر بقدر بینائی و دانش خود خدمت ایشان معروض میداشتم
بعد از آن از حاجی آقا حسین جویا شدند که او کیست گفتم برادر هستیم فرمودند که
چرا حاجی آقا حسین مو بر سر ندارد و سر او ساده است و سر شما طوری دیگر و مو
و گیس دارد گفتم که حقیر برای سیاحت و سفر و درویشی موی سر را اسباب راحت

ذکر ملاقات با فحل علما جناب حاجی میرزا حبیب الله رشتی

و آسوده کی از سؤال و جواب خلق دارند چون میپرسند که تو کیستی ملائی یا حکیمی
یا تاجری در صورت مو داشتن بسر در هنگام سیاحت و سفر در منازل و محافل
شخص را که از دور می بینند میگویند این درویش است دیگر پرسش و سؤال نمینمایند
و شخص آسوده حرکت میکند باری نماز مغرب و عشا را اقتدا با ایشان کرده و در
منزل خود رفتیم روز دیگر وقت مغرب بخدمت ایشان رسیده نماز را با جماعت
در خدمت ایشان خواندیم و جمعی از علما و طلاب و مردم دیگر با ایشان اقتدا نمودند
باری روز دوم یکی از محررین و مخلصین جناب ایشان که ملا علی اکبر نام دارد و
از اهل سمنان است و اظهار سابقهٔ آشنائی با حقیر مینمود بحقیر گفت که در ایام
پنجشنبه جناب آقا در خانهٔ خود وقت صبح مجلس روضه خوانی دارند بهتر آنستکه
برای ملاقات جناب آقا و استماع ذکر مصیبت بخانهٔ ایشان بیائید و درک فیوضات
نمائید خلاصه روز پنجشنبه را بنا بوعده حقیر و حاجی آقا حسین و جناب حاجی میرزا
احمد افندی شیرازی متفقا بخانهٔ جناب حاجی میرزا حبیب الله رفته خانهٔ محقری
در مرتبهٔ فوقانی که یک حیاط و چهار اطاق داشت جمعی از علما و مجتهدین حضور
داشتند و جناب ایشان نیز تشریف داشتند رفتیم و در خدمت ایشان نشستیم بسیار
اظهار التفات و نوازش فرمودند و در همان اطاق ایشان اعیان و اشراف علما
حاضر بودند جناب حاجی میرزا حبیب الله فرمودند که چون ما اهل ظاهریم و توجه و
تکلیف ما بصورت ظاهر است لهذا حاجی پیرزاده را اهل صلاح و تقوی میدانیم
که آداب و قواعد و تکلیفات شرع را بعمل می آورد و ظاهر شرع را از دست نمیدهد
فرمودند ولی نکته در دلم هست که میخواهم بگویم بعد از آن روی مطلب را از حقیر
گردانیده بمحرر خود ملا علی اکبر فرمودند که آن سید معروف رشتی چرا ابخود
شارب خود را نمیزند و در میان علما و سادات راه میرود چرا اگر باید داشتن شارب
و عمامه بر سر داشتن تقبیح علما و طلاب است و توهین حضرت رسول است باو
بگوئید که شارب خود را بزند و سنت رسول را مرعی بدارد چون از برای حقیر

ذکر مجلس روضه خوانی [illegible]

وحاجی آقا حسین برسم فقرا و شیوه درویشان شارب بهامهر و نزده بود علمای
مجلس دانستند که روی حرف جناب آقا بطرف ماها بود که لا بنگاه بشاربهای ما کردند
و خیره خیره بطور تعجب و خشمشان بطرف ما بود که شارب چیست و اینها چرا خلاف
شرع نموده اند و شارب خود را گذارده و نزده اند ماها نیز از توجه و نگاه مردم شرمگین
شده در خود پیچیدیم و بسمت کسی نگاه نمیکردیم که مبادا یکی از علمای مجلس بگوید
جناب آقا شارب حضرات بزرگست و از اندازه خارج است حکم بفرمایید بزنند ٬
باری بعد از این گفتگوها دو نفر روضه خوان عرب بمنبر بالا رفته با کمال فصاحت
و بلاغت و با لحن عربی روضه خوانده همه اهل مجلس را تغییر حال دادند بعد از آن
ملا محمد نام روضه خوانی از اهل کاشان که ساکن نجف اشرف است ومردی فطود
با صدای کلفت بمنبر بالا رفته از وضع مجلس بیخبر بیان نمود السعید سعید فی بطن
امه والشقی شقی فی بطن امه بعد از آن گفت که حضرت شاه اولیاء علی مرتضی
صلوات الله وسلامه علیه در یکی از غزوات و مسافرتها در جائی نشسته بودند
جام آبی دادند بیکی از خدام خود که برو در زیر آن درخت شخصی نشسته و تشنه است
این جام آب را باو بنوشان شخص خادم جام آب را از حضرت امیر گرفته و بپای آن درخت
رفته دید شخص نشسته که ریش او تراشیده و سبیلهای او از بنا گوش او در رفته است
آب را باو نداده و بخدمت حضرت مراجعت نمود حضرت فرمودند که چرا آب را باو
ندادی عرض کرد که حالت و صورت آن شخص را طوری دیدم ریش او را
تراشیده و سبیلهای او را بلند دیدم و وضع او را نپسندیدم لهذا آب را
باو ندادم حضرت امیر فرمودند که برو آب را باو بده تو از باطن او چه خبر داری
هر کسی آن دو ود عاقبت کار که گشت روحانیت و معنویت و اسلامیت بریش
و سبیل و صورت نیست و نباید شخص چشمش بعالم ظاهر صرف باشد ٬
باری شخص ملا محمد روضه خوان شرحی مبسوطی از این قبیل در منبر ذکر نمود و مردم
در آن مجلس همه بکر نگاه میکردند و تعجب مینمودند که در حقیقت کرامت

درویشان شد که بعد از فرمایشات جناب آقا در ایراد داشتن شاهد غیبی
این نوع جواب داده و این مطلب در همه نجف اشرف در نزد علما و سایر مردم گفتگوها
شد و مذاکره مینمودند که جناب حاجی میرزا حبیب الله در داشتن شارب ایراد
نمود فوراً ملا محمد روضه خوان بی اطلاع از وضع مجلس این قصه حضرت امیر را
بیان نمود ٬ باری وضع این مجلس و این گفتگو در عتبات عالیات شهرت گرفت
و همه کس میدانست ٬ باری دیانت و اسلامیت و معنویت و روحانیت بداشتن
موی سبیل و نداشتن ریش نیست بعضی مردم بیچاره خیلی گرفتار عوالم ظاهر و
چیزهای بی معنویند و از عالم معنی و حقیقت دور افتاده اند و اساس دین
و بنیان مذهب را بر این میدانند که کسی سبیل نداشته باشد و ریش داشته باشد

ذکر وضع صحن مقدس و رواق مطهر و حرم منور حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام

وضع صحن مقدس و رواق مطهر و گنبد و حرم منور اولا صحن مقدس را سلاطین
صفویه ساخته اند دور تا دور ایوان و حجره و دو مرتبه است که روی ایوانها و حجره‌ها
نیز ایوان فوقانی و بالاخانه است و جمیع دیوارها و ایوانها و پیشانی ایوان وجودها
کاشی کاری خوب شده است و مکرر کاشی کاریها را تعمیر نموده در زمان نادرشاه
تعمیر شده بعد از آن فخر الدوله تعمیر نموده است بنای ایوان و گنبد و رواق نیز از
بناهای صفویه است که میگویند وضع هندسه و معماری آنرا شیخ بهائی نموده است
و گنبد مطهر در میان صحن واقع است و اطراف دیوار رواق رو بصحن تماما کاشی
کاری است و ایوان مبارک و گنبد مطهر را با دو مناره جنبین ایوان از پایین تا
بالا نادرشاه افشار طلا نموده و بسیار خوب و ممتاز ساخته است و اسم نادرشاه را
در بالای ایوان با طلا نوشته اند که السلطان نادرشاه افشار و دور تا دور گنبد
مطهر رواق بسیار وسیعی است و اطراف رواق نیز اطاقهای کوچک دارد که بطرف
صحن نگاه میکند و مقبره‌های بعضی اشخاص در آنجا هست از آنجمله قبر آقا محمد خان
که اول سلسله سلاطین قاجار است و سقف رواق را حالا تماما از آینه مقرنس و
مصنع نموده اند و حرم مطهر نیز بسیار وسیع و بزرگ است و اندرون حرم

مطهر را بسقف تماما آینه و ازاره حرم را از سنگهائیکه دو ذرع و نیم طول دارد
نصب نموده اند و همه از جنس مرمر است و زمین حرم مطهر نیز بعضی مرمر یزد
و بعضی سنگهای کمرا است که از شدت استعمال نرم و صیقلی شده است و ضریح
منور سه تا است ضریح یکیکه در روی قبر مبارک است از چوب است که کتیبه ها بر دور
او و روی او نوشته اند و ضریح دوم از فولاد است و ضریح سیم از نقره است و
بسیار بزرگست که شش ذرع طول و پنج ذرع عرض دارد و این ضریح نقره را مرحوم
مشیر الملک شیرازی ساخته است الحق بسیار خوب و محکم ساخته اند جناب حاجی
سید جواد کلیددار محض محبت و مهربانی که نسبت بحقیر و حاجی آقا حسین اخوی
داشت یکروز قبل از مرخصی از آستانه مبارکه شاه اولیاء التفات فرموده
در ضریح منور را گشوده حقیر را با حاجی آقا حسین در زیارت اندرون ضریح
مشرف ساخته و از گرد و خاک خالص روی ضریح نیز تبرکا بحقیر محض شرافت التفات
نمود که محض تیمن و تبرک با خود داشته باشم؛ باری روی ناقابل خود را بضریح
مبارک مالیده سلام دادم و زیارت خواندم و ضریح و آستانه مبارک ضریح را
بوسیدم و تشرف جستم و از الطاف الهی متشکر و ممنون شدم که زنده ماندم و در
چنان مکان شریف شرفیاب شدم؛ در حرم مطهر قندیلها از طلا آویزان نیست
و یک قندیلی که در حبابی از بلور است و در روی ضریح مطهر آویزان است میگویند
از علیمرادخان زند است که آن قندیل مکلل از جواهرات است و قیمت آن سیصد هزار
تومان است و مابقی اسباب از جواهرات قیمتی در خزینه حضرت است و در
آن خزینه محکم و ممهور است در هنگام شرفیابی اعلیحضرت ناصرالدین شاه قاجار
در آن خزینه را باز نموده تماشا و زیارت آن اسباب و جواهرات را نموده اند و نیز
بعضی جواهرات و گلهای جواهر را اندرون ضریح نصب نموده اند و نیز چراغها
و چهل چراغها در حرم مطهر هر شب روشن مینمایند ولی چهل چراغیکه از همه بزرگتر
و مفصل تر است که هشت شاخه دارد که سراسر از بلور دارد و در پایین پای حضرت

ذکر زیارت حقیر اندرون ضریح

آویزان است و آن چهل چراغی است که جناب حاجی مهدی ملک التجار بوشهر
پیشکش و نذر حرم مطهر شاه اولیاء نموده است و چون سنگهای ازاره حرم مطهر
و رواق منور شکسته و خراب شده است جناب آقا سید جواد کلیددار نیت آنرا
دارد که بفرستند در فرنگستان از سنگهای مرمر سفید که معدنش در ایطالیاست
و با چرخ بخار و کارخانه سنگ تراشی آن سنگها را بریده و صیقل داده بهر نحو
هر جور و هر قسم سنگ بخواهند در آنجا حاضر است فرمایش داده از آن سنگها
بیاورند و در حرم مطهر و رواق منور نصب نمایند الحق بهترین خیالهاست چرا
که از هر نوع سنگی بهتر و ارزانتر وارد نجف اشرف میشود اگر بخواهند از کرکوت
و موصل سنگ بیاورند اولا نمیتوانند در این صفحات سنگرا صیقل بدهند
و ثانیا سنگ کرکوت سیاه و بدرنگ است و بسیار گران تمام میشود و اگر
بخواهند از سمت ایران و یزد سنگ مرمر بیاورند مسافت راه بسیار است و با
حیوان و اسباب نمیشود سنگ دو ذرع و نیمی را حرکت داد بهتر و اسهل آنستکه
بواسطه تجار مقیم مصر و اسلامبول از سنگهای مرمر ایطالیا هر قد و اندازه که
بخواهند فرمایش داده با کشتی بخار حمل نموده تا بصره بیاورند و از بصره با
کشتیهای کوچک حمل نموده باسانی از روی شط فرات تا مسجد کوفه آورده
از آنجا بسهولت تا آستانه مبارکه میتوان آورد؛ و در شبها چراغهای حرم
مطهر و رواق و ایوانرا بقاعده روشن مینمایند ولی تا چندی قبل ایوانهای
اطراف صحن مقدس بکلی بیچراغ بوده حالا چندیست که چراغهای ایوانها
یکسمت صحن مقدس را از جانب جناب شیخ محمد حسین شیخ الاسلام حالیه شیراز را
روشن مینمایند و یک سمت را از جانب ملک التجار بوشهر و یک سمت را بواسطه
جناب آقا سید علی آقای قطب از جانب محمد علیخان امین السلطنه روشن مینمایند
و نیز ساعت بسیار بزرگ خوبی امین الملک برادر امین السلطان وقف نموده در
بالای ایوان سردر پایین پای مبارک نصب نموده اند که آن ساعت ربع و نیم ساعت

وسه ربع را زده که زنگ آنها جدا است وصدای زنگ آن بسیار بلند است و
صحن مقدس را پنج درگاه است یکی در قبله است که قبر مرحوم شیخ مرتضی علیه الرحمه
در حجره دالان آن درگاه است وقبر مرحوم حاجی سید اسد الله اصفهانی نیز در حجره
مقابل قبر مرحوم شیخ مرتضی است ودرگاه دیگر را درب سلطانی میگویند که در
طرف بالای سر مبارک است ودرگاه دیگر را درب طوسی میگویند که در پشت سر
مبارک واقع است ودرگاه دیگر را درب اخضر میگویند ودرگاه دیگر را درقلی
میگویند که در پایین پای مبارک واقع است که آن درگاه مقابل دروازه شهر
نجف اشرف است که بیشتر زوار از آن درگاه داخل صحن مبارک میشوند وسه
ساعت بزرگ در روی بام سر در همان درگاه است وقبر علیشاه مرحوم پسر
مرحوم آقاخان محلاتی در حجره پهلوی درب طوسی است وحجره سر قبر او را خیلی
مکلف ساخته اند وشبکه وضریح در جلو ایوان او ساخته اند وسنگ قبر او را
از مرمرهای صیقلی ایطالیا آورده وساخته اند وتکیه بکتاشی در سمت بالای
سر مبارک است وتکیه بکتاشی را بسیار خوب ساخته اند وموقوفه بسیاری
از برای آن تکیه قرار داده اند که باید مخارج درویشهای بکتاشی که بزیارت می
آیند بشود حالا بعضی معاندین وحکومت محلیه نجف اشرف املاک وموقوفه
تکیه را ضبط نموده اند وبجز زمینی که در اراضی حله است ومبلغ ششصد تومان
دخل آنست برای تکیه باقی مانده است وآن نیز حالا بدست یک شخص معاند
که درویش وصاحب تکیه شده وامورات تکیه بدست اوست وبا درویشهای
بکتاشی بسیار سخت میگیرد وخیلی بد حرکت میکند وبقدر کفایت بدرویشها
شام ونهار نمیدهد وهمه آن تنخواه تکیه را مخارج خود مینماید وچون مرد سنی است
از اهل تسنن وبسیار متعصب ومبغض ومنکر خاندان اهل بیت از این جهت با
درویشها بد سلوک مینماید ونام او عطا افندی است ومیگویند پدری
داشته بسیار مبغض ومتعصب وسنی سخت که ابداً حب ولایت در دل او

نموده

نبوده همیشه اوقات میگفته خدایا از تقصیر مرتضی علی بگذر واو را بریش سفید
من ببخش چرا که در دنیا خیلی آدم کشته وقتل کرده است حتی آنکه وصیت کرده
بود که نعش او را در نجف اشرف دفن نکنند ودر سر قبر ابو حنیفه ببرند پسر او
نیز بر حسب وصیت پدر جسد نحس او را از نجف اشرف حمل نموده ببغداد برده
در قبرستان ابو حنیفه دفن نموده این تفصیل را از بسیاری از مردم نجف شنیدم
ومحض آن نوشتم که خباثت وظلمت باطنی بعضی مردم تا بچه درجه است یکی از
درویشهای بکتاشی بعد از بردن نعش او را از نجف گفته بود که زحمت ملک
تعالی را کم نمودند چرا که اگر او را در نجف دفن مینمودند ممکن نبود که نعش او
در اینجا باشد او را ملک تعالی بجای دیگر نقل مینمود باری همیشه اوقات
درویشهای بکتاشی که از ولایات بعیده می آیند ولا بد باید در آن تکیه منزل نمایند
از وضع سلوک عطا افندی شکایت دارند یکروز درویشهای تکیه بکتاشی را
بمنزل خود دعوت نموده حاجی آقا حسین دلجوئی برای آنها ترتیب داده
وجمعی از فقراء ومردم دیگر نیز حضور داشتند الحق در آن مجلس بسیار خوش
گذشت ودرویشها بسرور ومسرت روز را گذرانیدند درهنگامیکه حقیر
در نجف اشرف بودم درویشهای بکتاشی از بد سلوکی عطا افندی بحکومت شکایت
نمودند وقاضی شهر در مجلس حکومت حاضر بوده وچون قاضی نیز سنی است از
عطا افندی تقویت نموده مطلب درویشها را رد نموده ودرویشها با رنجش
تمام از مجلس حکومت بیرون آمده بعد از آن مذکور شد که میخواهند سید علی
نامی که شیعه است واز اهل اسلامبول است او را درویش تکیه نمایند که بعد از این
بدرویشها بد نگذرد ودر بالای سر در تکیه بکتاش این شعر را در کاشی نوشته اند
صحن جنان صفاش چو این صحن فاش نیست   بنگر بصحن تکیه بکتاش تاش نیست
ودر بالاخانهای اطراف صحن مقدس بعضی از فقراء ومقدسین وطلاب منزل
دارند ودر جلو ایوان مبارک حوض کوچک وفواره بوده که سابقاً آب جاری در

او بوده برای وضوی مردم ولی حالا آب ندارد، حاجی آقا محمد دهدشتی شیرازی
راه آبی از بیرون دروازه نجف ساخته که با لولههای آهن آب را از نهر فرات کشیده
در صحن در آن حوض جاری نمایند، وضع خانههای شهر نجف اشرف خانهها کلا محقر
و دو مرتبه و حیاطهای تنگ و اطاقهای سقف کوتاه و کوچههای تنگ و در تمام
خانهها چاهی عمیق کنده اند و آب آن چاهها بسیار شور است میگویند آن چاهها
آب را سلاطین صفویه کنده اند و از خارج مثل قنات آب را داخل شهر نموده اند
ولی عمق چاهها پنجاه ذرع متجاوز است و آب را از چاه کشیده در حوضهای خانهها
میریزند برای استعمال وضو و کارهای دیگر و در اکثر خانهها سردابهای بسیار
عمیق کنده اند چرا که هوای نجف اشرف بسیار گرم است و خانهها لابد سرداب لازم
دارد و سردابها بعضی بقدر چهل ذرع عمق دارد و روشنائی آنها از جائیست
که روی سرداب کنده اند و آن سردابها را سرداب سین میگویند و بقدری هوای
آن سردابها سرد است که لابد باید با لباس و لحاف خوابید و آب و میوه را در آن
سردابها میگذارند و بسیار سرد میشود و اهل نجف اشرف دو طایفه اند شکرد
و زمرد و این دو طایفه همیشه اوقات با همدیگر نزاع دارند و همدیگر را میکشند و
سابق بر این چون شهر نجف دیوار و حصار نداشته اعراب بادیه نشین همیشه اوقات
شهر را تاخت و تاراج نموده ساکنین شهر متزلزل بوده اند تا آنکه در زمان فتحعلی
شاه قاجار حاجی محمد حسینخان صدر اعظم مرحوم اصفهانی حصاری از آجر و گچ دور
شهر نجف اشرف کشیده بسیار محکم و سر دروازه برای آن قرار داده اند و از طرف
داخل شهر حصار را بوضع طاقنما ساخته که هر طاقنمائی بقدر یک ذرع و نیم گنج
دارد و روی طاقنماها شرفه بام حصار است که در روی حصار بسهولت میشود
راه رفت و محافظت شهر را نمود و تا چند سال قبل بر این اهالی نجف اشرف برای
آب خوراک بسیار زحمت میکشیدند چرا که نهر فرات بمسافت یک فرسخ متجاوز از شهر
دور بوده و آب شیرین هر مشکی یک قران و دو قران بوده بعد از آن محمد اسمعیل خان

وکیل الملک نوری حاکم کرمان مبلغ شصت هزار تومان نذر کرده که نهری
از شط فرات جدا نموده آب را بنجف اشرف بیاورند بعد از فوت مرحوم وکیل
الملک مرتضی قلیخان پسر او بوصیت پدر عمل نموده آن مبلغ را خدمت مرحوم
حاجی سید اسدالله فرستاده مرحوم ایشان بعد از مدتی نهری از شط فرات
بمسافت چهار فرسخ جدا نموده و آب شیرین از شط فرات بیرون دروازه
شهر نجف آورده و جاری نموده است و دو آسیا در سر آن نهر ساخته اند و
حالا نیز آن آب همیشه اوقات جاری نیست، و در پهلوی شهر نجف اشرف دریاچه
که شش فرسخ دوره آنست و آب آن دریا از طغیان شط فرات است که هنگام
طغیان آب در آن دریاچه آمده و جمع شده است دو سه سال قبل از جانب حکومت
مخل و ممر دیگر آب از شط فرات داخل دریا میشد مسدود نموده اند و بکلی بسته اند
و حالا آب داخل آن دریاچه نمیشود و اطراف آن دریاچه کم کم خشک شده و زمین
اطراف دریاچه را زراعت مینمایند و آن زمینها را املاک سنیه میگویند چرا که
هر زمینی و هر ملکی که از نفس نفیس خود سلطان است آنرا املاک سنیه میگویند
و حالا نهری از زمین پهلوی دریا از شط فرات بریده اند که او را نهر حیدری میگویند
بسیار آب گوارای خوبی دارد و مردم حالا بیشتر از آن نهر آب برای خوردن میآورند
و هر مشکی نیم قرانی که دو شاهی باشد میفروشند و از قرار مذکور بقیه آب دریاچه
کم کم خشک میشود و زمین آنرا زراعت و باغ خواهند ساخت ولی بعضی میگویند
تا آب دریاچه کم شده است هوای شهر نجف گرمتر شده است و در حین کم شدن
آب دریاچه نجف بسیار ماهیهای بزرگ و کوچک بکناره دریا آمده مردم آنها را
بسهولت صید میکردند در نجف اشرف از هر قبیل خرما و رطب خوب موجود است
و خربوزه و هندوانه و خیار چنبر بسیار است، تاریخ جناب آقا سید جواد کلید دار
با وجود آنهمه مهربانیها که خود ایشان و پسرهای ایشان نسبت بحقیر و حاجی آقا
حسین نموده دیروز قبل از مرخصی از آستان مبارک شاه ولایت دو طاقه عبای

مشکی بسیار خوب یکی برای حقیر یکی برای حاجی آقا حسین نیاز فرستاده و کمال
عذرخواهی نموده حقیر این مطلب را و این خلعت را از حضرت شاه اولیاء دانستیم
که بدست آقا سید جواد کلید دار خود باین فقرا مرحمت فرمودند بوسیدیم و
بسر گذاردیم و اسباب و مایه افتخار خود نمودیم و با خود برداشته همراه آوردیم
و شکر خدا را بجا آوردیم که بحمد الله تعالی در نجف اشرف از برکت و توجه شاه
اولیاء بقدری بفقرا خوش گذشت خاصه این خلعت افتخار آخر که مافوق همه
التفاتها گردید و مردم تعجب نموده که هرگز آقا سید جواد کلید دار اسباب
عبائی بکسی تعارف نداده بلکه مردم باو پیشکش و تعارف میدهند این نیست
مگر لطف و مرحمت شاه اولیاء باری روز سه شنبه چهارم محرم سنه ۱۳۰۵ از آستانه
مقدسه حضرت شاه اولیاء رخصت گرفته درون حرم مطهر مشرف شده
زیارت نموده و بدور ضریح مطهر طواف نموده استمداد همت و توجه از آنمکان
شریف خواسته آستانه مبارکه را بوسیده مرخص شدیم و با حاجی آقا حسین قبل
از ظهر از آستانه و صحن مقدس بیرون آمده با زنها مالهای حاجی عباس مکاری
سوار شده بسمت مسجد کوفه روانه شدیم مهدی نهاوندی بسمت نوکری و خدمت
همراه بود مسافت قلعه نجف اشرف تا مسجد کوفه بقدر یکفرسخ متجاوز است و
تا چندی قبل بجهة اغتشاش راه و راه زدن و دزدی اعراب بی تربیت رفتن از
نجف بمسجد کوفه بسیار صعب و مشکل بوده هر دویست قدم فاصله یک برجی
ساخته اند که قراول در آن برجها هر وقت کشیک میکشیدند که اعراب دزد
زوار را اذیت ننمایند و صحرای اطراف شهر نجف تا مسجد کوفه خشک و بی
آب و بی گیاه است زمین آن صحرا همه گچ و پر گرد و خاک است باری مسجد
کوفه وارد شده چون جناب مؤید الملک و حاجی میرزا عبدالله خان وزیر
الحاجیه عیال ایشان یکساعت قبل وارد مسجد شده بودند حقیر و حاجی آقا
حسین نیز در نزد آنها منزل گرفته در طرف قبله پهلوی منبر و محراب بعد از ساعتی

از نجف بمسجد کوفه رفتن

ذکر مسجد کوفه و مسجد سهله

که رفع کسالت و خستگی شده تجدید وضو نموده بزیارت قبر مسلم بن عقیل مشرف
شده و بعد از آن اعمال مسجد کوفه که وارد است بجا آورده الحق مسجد کوفه جای
بزرگان و محل عبادت انبیاء و اولیاء بوده و بسیار مقام محترمی است و بسیار
از مقدسین و فقرا و مرتاضین در آن مسجد کوفه سالها و مدتها مشغول ریاضت
و مجاهده نفس بوده اند و شبها در آن مسجد مشغول ذکر و ورد و عبادت بوده اند
و روحانیتها و اثرها دیده اند مسجد کوفه را مکرر تعمیر کرده و مکرر خراب شده
و باز بعضی ساخته اند حالا نیز خیلی خرابی بهم رسانیده در این اوقات نیز میرزا
ابو القاسم کل باشی اصفهانی از جانب مرحوم حاجی محمد صادق اصفهانی آن
مسجد مبارک را تعمیر و مرمت مینمایند ولی باز ناتمام است طول و عرض مسجد
یکسانست دویست قدم در دویست قدم است باری باغات و زراعت و
اشجار بسیار در نزدیک مسجد کوفه هست که تماما از آب فرات زراعت میشود
خلاصه وقت غروب آفتاب از مسجد کوفه حرکت کرده بسمت مسجد سهله روانه
شدیم که مسافت آن بقدر نیم فرسخ متجاوز است و در بین ملاحظه شد که شهر
کوفه چه قدر بزرگ و عالی بوده و تمام شهر کوفه را از آجر و گچ ساخته بوده اند
و حالا بکلی خراب و ویران شده و بجز مسجد کوفه و مسجد سهله در آن شهر دیگر
آبادی ندارد خلاصه یکساعت از شب گذشته وارد مسجد سهله شدیم مسجد
سهله در میان صحرا واقع است و حالا اطراف مسجد ابدا آبادی ندارد ولی در
هنگامیکه شهر کوفه آباد بوده مسجد سهله در آبادی شهر واقع بوده است و مسجد
سهله نیز بسیار خراب و بایر بوده مرحوم حاجی محمد صادق تاجر اصفهانی ساکن
شیراز آن مسجد را بکلی از بنیان خراب و از نو تعمیر نموده و الحق بسیار با روح و
خوب ساخته بزرگی حیاط مسجد صد ذرع در صد ذرع است خیلی تمیز و پاک و
پاکیزه یکسمت مسجد را حجره و ایوان ساخته اند و سه سمت دیگر طاقنما است
باری شب را در همان مسجد با صفا اعمال وارده آنجا را بجا آورده نماز را خوانده

وشام را صرف نموده از انجا حرکت کرده بمسافت شش ساعت وقت صبح بخان
شور رسیدیم تا نزروز را در انجا مکث نموده دو ساعت از شب گذشته حرکت
کرده از کاروانسرای شور روانه کربلای معلا شدیم روز پنجشنبه ششم محرم
وارد کربلا شده تا ده روز در مهمانخانه مرحوم حاجی قوام که در پهلوی باب سدر است
منزل نمودیم وبحمد الله تعالی ایام عاشورا را همه اوقات در صحن مقدس ورواق
مطهر وروضه منوره حضرت خامس آل عبا علیه آلاف التحیة والثناء مشغول
زیارت وتعزیه داری بوده جمعیت کثیری از اهل ایران وعرب وهندی وشامی
واز بلاد ادرس بزیارت امده در ایام عاشورا خود را بان مکان شریف رسانیده
زیارت نموده درک فیض وسعادت مینمودند وهر طایفه وهر سلسله وهر طبقه
بیکنوع وبیکقسم واهل هر ولایتی یک وضع مخصوصی تعزیه داری مینمودند و
در ان استانه مبارکه وروضه مطهره گریه وزاری بجای اوردند در ان اوقات
بقدر دویست وپنجاه نفر زوار از اهل نایین ودهات اطراف نایین بزیارت
امده بودند ودر شب عاشورا در بالای سر حبیب ابن مظاهر بطور حلقه زن ومرد
نشسته بودند ویکنفر روضه خوان پسر مرحوم ملا رضا علی چاوش در میان ان حلقه وگاهی
بیرون حلقه ایستاده بود ومرثیه وتعزیه وروضه میخواند والحق وضع انها بسیار
مبکی ومؤثر بود ومقصود انها صرف تعزیه داری وگریه بر سید الشهداء علیه السلام
بود ونیز هر طایفه وهر طبقه بوضعی دیگر تعزیه گرفته گریه میکردند. اهل اذربایجان
که وارد عتبات عالیات میشوند خیلی با اسلوب وقاعده وارد شده اولا انتخاب
وبا جمعیت حرکت مینمایند زن ومرد همه تمیز وخوش لباس بخصوص اهل قطعه
اذربایجانی که حالا بدست پادشاه ادرس است مثلا اهل گنجه وقراباغ وشکی
وشیروان وایروان همه با اسبهای خوب وجمعیت زیاد وارد کربلا شده در وقت
صبح وظهر وشب قاعده انها اینست که در کاروانسرائیکه منزل دارند مثل العادة
خود را راحت نموده وغذا صرف نموده با جمعیت وچاوش حسین حسین گویان

باکمال خضوع وخشوع وصدق تمام واخلاص کامل وارد در صحن مقدس شده
در انجا قدری ایستاده ومکث نموده صلوات انها خوانده با تأنی تمام وتعظیم کامل
وارد صحن مقدس شده در میان باز مدتی ایستاده چاوش وروضه خوانی که
همراه دارند چاوشی نموده وروضه خوانده همه واحسین گویان وگریه کنان از وسط
صحن حرکت کرده در نزد کفش کن اول ایوان باز قدری ایستاده ومرثیه خوانده
وارد ایوان مطهر میشوند در ان ایوان نیز باحسین گویان مقابل در رواق که مقابل
ضریح مطهر باشد مدتی می ایستند وتعزیه وروضه میخوانند وگریه میکنند بعد
از ان اذن دخول خوانده استانه مبارکه را بوسیده وارد حرم مطهر شده روضه
خوان وچاوش که همراه دارند بزبان ترکی برای انها بیانی نموده زیارت میکنند
بعد از ان در پایین پای مبارک در پهلوی ضریح منور حضرت علی اکبر ومقابل
ضریح هفتاد ودو تن بطور حلقه می نشینند وروضه خوان انها بزبان ترکی ابتدا
روضه میخواند وبیانات وکلماتی میگوید که بعد از گفتن او کسانیکه نشسته اند
حسین حسین میگویند واز وضع بیانات روضه خوان وحسین حسین گفتن انها
چه جای دلها که سنگ اب گریه می اورند خدا میداند خالی حقیر در یکروز صبح از وضع
عزاداری وروضه انها مشاهده نمودم حالت حقیر را چنان منقلب کرد که هر
وقت ان روز را وان حالت را بخواطر می اوردم حالت حقیر منقلب شده می گریستم و
زاری میکنم. باری مقصود انها فقط بشرف یابی وزیارت وتعزیه داری وگریه
بر سید الشهداء علیه السلام است. وضع زیارت اهل هند چنان است اول که
وارد کربلا میشوند خود را شست وشو داده زن ومرد لباس خود را تغییر داده و
لباسهای پاک وپاکیزه برخود پوشانیده وارد حرم مطهر شده یکنفر زیارت نامه
خوان در جلو انها ایستاده بعد از اذن دخول وطواف دور ضریح در یکسمتی از
حرم مطهر یا رواق منور ان جمعیت زن ومرد در توی هم نشسته وزیارت نامه خوان
نیز نشسته زیارت مفصل برای انها میخواند بیشتر اهل هند را دیدم که زیارتها

[illegible]

نشسته میخوانند زنهای هند بها در بیرون و در منازل و در کاروانسرا رو بخود را
نمیپوشانند ولی هنگامیکه برای زیارت وارد حرم مطهر میشوند چادر و مقنعه
و روبند می بندند. وضع زیارت آمدن اعراب بدوی چنانست که فوج فوج و دسته
دسته زن و مرد و اطفال با پای برهنه وارد صحن مقدس و رواق مطهر شده اولا
در هر جا و هر مکان باشد فرود آمده منزل مینمایند در میان کوچه و میان صحن
و در ایوان مطهر و در رواق اطراف گنبد مطهر زن و مرد و اطفال تنگ بتنگ
یکدیگر می نشینند و میخوابند و کثافت و نجاست و ناتمیزی میکنند و از مستحفظین
و خدام و فراشهای صحن و حرم ابدا کسی بآنها حرف نمیزند و منع نمیکند باختیار خود
حرکت مینمایند و زیارت آنها چنان است که دور ضریح طواف مینمایند و هنگام
طواف با حضرت سید الشهدا علیه السلام تکلم مینمایند و صحبت میدارند میگویند
یا حسین ما پیاده آمدیم پای ما درد آمد امسال زراعت ما خوب نشد پسر من ناخوش است
شفا بده من اولاد ذکور میخواهم یا آنکه پای خود را بکی ضریح میمالد که یا حسین پای من
میخارد پای مرا بخاران دیگری اولاد میخواهد دیگری میگوید مرا بر دشمن من غلبه بده
مکرر علما و متولیها خواسته اند که اعراب را از وضع بی ادبی و کثافت و ورود
آنها بحرم منع نمایند همانشب حضرت سید الشهدا علیه السلام را در خواب دیده اند که منع
زوار مرا ننمائید خود میدانند ما پاک کننده نجاستها و کثافتهای آنهائیم
دخل بشما ندارد. یاری در هنگام زیارت عاشورا و عرفه بقدری از اعراب بلدی
زن و مرد بزیارت می آیند که اهل ایران و اهل کربلا هیچ جز در آن جمعیت معلوم
نمیشوند مثل گوسفند زن و مرد شب و روز در صحن و ایوانها و رواق دراز نشسته
و خوابیده اند و ابدا کسی متعرض آنها نمیشود و لباس مرد آنها یک پیراهن و یک عبا است
و لباس زنهای آنها نیز پیراهن و عبائی بیشتر نیست و جمیع بدن و پا و دست و
بازو و سینه و صورت خود را خال کبود میزنند که جای خالی ندارد و صورت خود را
بقدری خال و خط می کنند که مهوع میشود و لب پائین خود را نیز تماما از خال

سیاه میکنند و بدماغ خود سوراخ میکنند و دانه‌ها و آویزها که از اخرا میکوبند
بدماغ خود می آویزند و بعضی از آویزها را بقدری بزرگ میسازند که روی تمام دهان
آنها را گرفته است. یاری خدام مخصوص حضرت در روز عاشورا دسته شده تماما
با سرهای برهنه در صحن مقدس سینه زنان بصحن شریف حضرت عباس رفته و از آنجا
مراجعت نموده بطرف خیمه گاه رفته علمها و توغها همراه برداشته باز مراجعت بصحن
مقدس حضرت سید الشهدا علیه السلام نموده بعد از آن در میان صحن ایستاده منبری
آورده آقا سید جواد کلیددار در بالای منبر رفته با سر برهنه روضه و مرثیه خوانده
حالتهای مردم تمام منقلب شده و نیز جمعی از طلاب و علما دسته شده طوری و
فجیع دیگر سینه میزنند. و اعراب کربلا نیز با نوحه خوان مخصوص همه بدنهای خود را
عریان نموده طوری سینه میزنند که مافوق آن متصور نیست و نیز یکشخصی است
از اهل کربلا که از عطاران است نوحه و مرثیه عربی را بسیار فصیح و بلیغ میخواند و
جمعی دور او را گرفته در حین خواندن او بوضع مخصوص دم او را میگیرند و سینه میزنند
و نیز در ایام عاشورا و بعد از عاشورا در کاه صحن مقدس در هر طرفی روضه خوانی
بالای منبر رفته روضه میخوانند و عرب و عجم در پای منبر آنها حاضر میشوند. یاری در
صحن مقدس و در ایوان مطهر و در روضه منوره هر جا و هر گوشه تمام مردم مشغول
تعزیه داری و روضه خوانی با کمال صدق و اخلاص و از صمیم قلب برای حضرت خامس
آل عبا جناب سید الشهدا علیه السلام گریه و زاری مینمایند بحقیقه هر کسی وارد زمین کربلا
و آن ارض اقدس و آن صحن مقدس و آن مکان شریف میشود قصدش تعزیه داری
و گریه بر سید الشهدا است عجب زمینی با اثر پر حزن مبکی است زمین کربلا همین و دنیا
و فوق و تحت آنجا تماما گریه و زاری و تعزیه است شعف و سرور و وجد و طرب
در آن مکان ممکن نیست که با شادی و شادمانی و خندیدن در آن زمین موجود
نیست و از بشاشت و سرور شخص پرهیز و احتراز میکند و از حالت ترنم و انبساط
انسان شرمگین و خجل میشود و ناشایسته و قبیح تصور مینماید رفتن بزیارت در

کربلای معلا و تشرف جستن بآن آستان مقدس محض برای گریه و زاری و تعزیه
داری و اندوه و غم است شخص نباید قصدی و نیتی در آن مکان شریف داشته باشد
بانی بنای گنبد و بارگاه و رواق و ایوان را در ایام سابق سلاطین آل بویه ساخته
بودند بعد خرابی بهم رسانیده در این اواخر آقا محمد شاه مرحوم این بنای حالیه را
از نو بنیاد نموده هر چه هست حالا از بناهای مرحوم آقا محمد شاه است والحق
گنبد مطهر و مسجد پشت سر که جزو حرم است با رواق اطراف گنبد و ایوان را
خیلی خوب و پاکیزه ساخته اگرچه گنبد مطهر حضرت سید الشهدا علیه السلام از گنبدهای
سایر ائمه اطهار خیلی کوچکتر است ولی بسیار خوب و پاکیزه ساخته اند سقف
ایوان و اندرون و مسجد و رواق اطراف تماما را آینه مقرنس و مصنع نموده اند
و درهائی که وارد حرم و وارد رواق میشود همه نقره کوب است و ضریح اول و دوم
چوبی و فولاد است و ضریح آخر را فتحعلی شاه مرحوم از نقره ساخته است و با
ضریح حضرت علی اکبر که چسبیده به پائین پای حضرت است و زمین حرم مطهر
و رواق با ازاره های اطراف حرم و رواق تمام از سنگهای مرمر موصل است
که سنگ سیاه و سفید خال خال است و قبر حبیب بن مظاهر اسدی در رواق
واقع است و تکیه بکتاشی در ایام قدیم در رواق مطهر روبروی حضرت بوده بعد
در زمان آقا محمد شاه مرحوم که وضع گنبد و رواق را تغییر داده اند جای تکیه را
نیز تغییر داده اند و در طرف قبله صحن مقدس تکیه بسیار بزرگی ساخته اند
تفصیل درویشهای بکتاشی که در سابق مقیم و مجاور تربت مبارک حضرت سید
الشهدا علیه السلام بوده اند چنانست که آن درویش در هنگامیکه از برای گنبد
مبارک صحن و آبادی نبوده و خادم و کسی معین از برای خدمات حرم نبوده درویش
بکتاش هر شب چراغ روشن نموده از اطاق و رواق نیز خود برای قبر مبارک حضرت
میبرده و این عادت حالا نیز برقرار و موجود است که هر شب اول مغرب باید
از تکیه بکتاشی چراغ و شمعی روشن نموده در فانوس گذارده داخل رواق مطهر

نموده

نموده جمیع شمعهای حرم و رواق را از آن شمع روشن مینمایند بانی از زمان
که سلطان سلیم که یکی از سلاطین عثمانی بوده و بعراق عرب و بغداد آمده بعد از
آن بزیارت کربلای معلا آمده درویش بکتاشی را ساکن و معتکف خیمه گاه می بیند
سلطان بدرویش میگوید چیزی از من بخواه درویش میگوید من از شما چیزی
خواهش ندارم مگر آنکه بفرمائید آبی از نهر فرات آورده بپای سبزه های من
جاری نمایند سلطان حکم نموده که از نهر فرات آب برای درویش جاری کنند
وزرا و کسان سلطان عرض میکنند که از شط فرات تا بکربلا شش فرسخ راه است
و مخارج گزاف لازم است و زحمت زیاد دارد که آبرا از این مسافت بعیده بکربلا
بیاورند سلطان میفرماید هر چه قدر خرج دارد عرض میکنند بقدر یک کیسه پول را
پهلوی هم بگذارند از آنجا تا بکربلا سلطان فرموده بود که از درازی کیسه
یا از عرض کیسه مقصود وزرا از این عرض بسلطان آن بوده که سلطان را از
زیادی مخارج بترسانند و خیال سلطان را از این کار منصرف سازند سلطان
نیز این جواب را از همت شاهانه خود و امتثال فرمایش درویش بکتاشی داده
عاقبت حکم فرمود که نهر بزرگی از آب فرات از طرف مصیب بمسافت شش
فرسخ بکربلا جاری نموده که حالا آن نهر را نهر حسینی میگویند و آبادیهای شهر
کربلا و باغها و بستانها و زراعتها تماما از آن آب نهر حسینی است بانی نفس
بنای درویش چنان ذکر شد خلاصه حالا تکیه بکتاشی که در صحن مقدس واقع
موقوفه گزاف دارد از املاک و باغ و زراعت و خانه و دکان و کاروانسرا و
متولی و شیخ تکیه حالا آقا سید تقی نام است والحق بسیار سید معقولیست
و خدمت فقرا رسیده اگرچه خود اصلا از سلسله نقشبندی بوده ولی در
ایام حیات ترابی بابا بر قبر حاجی بکتاش دفتر دار بخانه خدمت ترابی بابا اذن
و اجازه گرفته که شیخ و رئیس تکیه باشد و پدر او و اجداد او نیز در همین تکیه شیخ بوده اند
و قبر آن درویش بکتاشی در طرف قبله در بیرون صحن مقدس مقابل در قبله مدفون است

وگنبدی بر روی قبر او ساخته اند و تکیه بکتاشیه که حالا بر پاست آقا محمد خان
مرحوم ساخته اند صحن تکیه گنبد مانند است و مسقف است و یک راهرو دالان و
و دو چشمه ایوان بطرف صحن دارد و چند اطاق دیگر در اطراف آن واقع است که
محل و منزل درویشهاست و همه اوقات درویشهای بکتاشی از طرف اسلامبول و
رومیلی و ادنا و دو طرف اناطولی و سر قبر حاجی بکتاش که بزیارت عتبات عالیات
می آیند در آن تکیه منزل مینمایند و شام و نهار و قهوه آنها از موقوفه تکیه است
که آقا سید تقی دده با آنها میرسانند و هر شب در آن تکیه غذای پخته و برنج و
گوشت طبخ میشود و آقا سید تقی دده کمال رعایت و احترام نسبت بدرویشها
مینماید و هنگام رفتن درویشها بعزم زیارت نجف اشرف جزئی مخارج راه با آنها
میدهد و آقا سید تقی دده را یک پسر است سید عباس نام بسیار جوان معقول
مؤدبی است و او پسری دارد سید حسین که سید تقی دده نوه خود را بسیار
دوست میدارد و حالا آقا سید تقی در کربلا مرد حیثیت با دولت و مکنت و
مشهور و معروف و املاک موقوفه که بدست او ست خیلی معمور و آباد کرده است
خود او میگفت که من حالا دو هزار و پانصد نخل خرما دارم که بار میدهند و زراعت
و باغ و اشجار از هر قبیل دارد باری در هنگام توقف در کربلای معلا دو روز
در منزل حقیر ترتیب مجلس دیگجوش داده درویشهای بکتاشی را دعوت نموده
که بعدد بیست نفر بودند و بیست نفر از احباب و فقرا و پسرهای جناب آقا شیخ
زین العابدین مازندرانی نیز حضور داشتند و جناب مؤید الملک تشریف داشتند
ترتیب دیگجوش را حاجی آقا حسین اخوی دادند و مخارج دیگجوش را یکروز
حاجی محمد علی تاجر خوئی که باطنا از فقرا و موحدین است داده و روز دیگر را جناب
مؤید الملک وجه مخارج دیگجوش را لطف نمودند و چنان مجلسی در کربلای معلا
کسی ندیده بود که علما و فقرا و درویش و زاهد در یک مجلس موحدانه و عارفانه
بنشینند و در سر یک سفره حاضر شوند فرش آن مجلس را آقا سید جواد کلیددار داد

تکیه بکتاشی در کربلای معلا

ازصحن

از صحن مقدس فرستاده و دیگ و ظروف و سفره را آقا شیخ موسی از خانه خود
فرستادند باری مقصود حقیر از این مجلس دیگجوش و انعقاد آن جمعیت این بود که
مردم کربلا و علما بدانند که درویشهای بکتاشی شیعه اثنی عشری جعفری مذهبند
و چون ترکی زبانند و فارسی نمیدانند و لباس آنها نیز غیر از لباس اهل کربلا و ایران است
مردم کربلا و ایران تصور میکنند که آنها خارج مذهبند و ابدا از ابتدا تا بحال
از اهل ایران و عرب و علما کسی نسبت بدرویشها اعتنا و التفات نمیکنند آنها را
دعوت بخانه نمیکنند و بجائی ضیافت نمی برند و کسی با آنها آمیزش نمیکند و کسی
دستگیری با آنها نمینماید حتی در آن روز دعوت دیگجوش در منزل حقیر که آقا سید
تقی دده و درویشها و علما و مردم حاضر بودند آقا سید تقی نطقی فرمودند و بیان
نمودند که حالا مدت چهارصد سال است که شیخ بکتاشی با درویشهای بکتاشی
از منزل و تکیه خود ابدا بضیافت و مهمانی بخانه و منزل احدی از اهالی نرفته اند
و این درویشها در کربلا در سر سفره کسی ننشسته اند و تا بحال اتفاق نیفتاده که
من درویشها را با خود بردارم و بخانه کسی وارد شوم این آمدن در اینمجلس امروز
محض از برای خلوص نیت و راستی و محبت حاجی پیرزاده است که او درویشها را
دوست میدارد و ما هم از شدت محبت او در اینمجلس حاضر شدیم جمیع اهل مجلس
آن کسانیکه مقیم کربلا بودند همه تصدیق آقا سید تقی دده را نمودند که ما ابدا
بخاطر نداریم که درویشهای بکتاشی با دده که شیخ آنهاست بجائی بضیافت
رفته باشند این مجلس امروز خاصه شماست حقیر نیز منتها تشکر و اظهار ممنونیت
از تشریف داشتن آقا سید تقی دده و درویشهای بکتاشی در آن مجلس نمودم و تا
هنگام بودن و توقف حقیر بکربلا جناب دده هر روزه بدیدن حقیر تشریف
می آوردند و حقیر از ملاقات و محبت ایشان محظوظ و مسرور میشدم و یکشب
حقیر را با جمعی در تکیه دعوت نموده بره بریان که در شکم او بعضی حبوبات تعبیه
کرده و پخته بودند طبخ کرده بودند خوردیم و هم لذت بردیم باری و یکروز یک ظرف رطب

برای حقیر داده فرستاده بودند که از بزرگی و درشتی حقیر چنان رطبی ندیده
بودم حتی بعضی که در مجلس حاضر بودند گفتند که ما هم ندیده ایم | جناب حاجی سید
علی آقای قطب از دیدن آن رطب تعجب کردند و میل نمودند و بسیار تعریف کردند
نادری یکی از درویشها که نام او درویش ادم بود که از مکهٔ معظمه بسمت جده و شیراز
رفته و در شیراز خدمت میرزا جلال الدین که مجد الاشراف باشند رسیده و الطافها
ممنونیت از ایشان مینمود و از شیراز از راه اصفهان و طهران بزیارت مشهد
مقدس مشرف شده در آن هنگام از زیارت مشهد رضا مراجعت نموده در آن مجلس
دیلیجوش حاضر بود و فارسی را خوب تکلم میکرد و درویش فهمیده بود سایر درویشها
نیز بسیار معقول و مؤدب و با ذکر و ورد بودند | نادری دیگر طرف صحن مقدس
مدرسه ایست که آنرا مدرسهٔ حسنخان میگویند آن مدرسه را بسیار خوب ساخته اند
دیوار و ایوانها دو مرتبه و تماما کاشی کاری ولی آن مدرسه را بسیار بد نگاه
میدارند طوری آن مدرسه متعفن بود که حقیر نتوانستم بایستم و گردش کنم
و آنجا را سیاحت تمام | و مدرسهٔ کوچکی دیگر هست در سر مقبرهٔ مرحوم میرزا
آقاخان صدر اعظم که آنجا نیز خرابه و متعفن است | صحن مقدس را در اوایل
دولت اعلیحضرت ناصر الدین شاه بخواهی التفات فرموده مرحوم شیخ عبد
عبد الحسین طهرانی تعمیر و بنائی و کاشی کاری نموده اند و گویا در آن زمان
بنا و معمار تقلب نموده بنا را بی بنیاد و کاشیها را بیرنگ ساخته اند هم صحن
و حجرات و کاشی کاریها درهم ریخته و مغشوش و خراب شده است گویا مثل آنکه
گچ آن کاشیها و آجرها یخ کرده است و بعد خراب شده است | و نیز یکطرف
صحن سقاخانه ایست که او را سقاخانهٔ نادر سلطان میگویند که آبها با مشک
آورده در آن سقاخانه میریزند برای آشامیدن مردم و در سمت پائین پای
مبارک در صحن مقدس حاجی علینقی نامیست ایرانی بسیار آدم معقول و سقائی
معتبریست که تغارها و خمره ها از آبهای صاف با کمال سلیقه بانواع و اقسام

ذکر چند از بناهای صحن مقدس حضرت سید الشهداء علیه السلام

کرده

سرد نموده شبها را در بالای بام بلند آنرا سرد نگاه داشته و روزها را در چاه
و سردابها نگاه داشته همه اوقات حاجی علینقی آب سرد موجود دارد و هر که بطلبد
در کربلا آب خوب را میفرستد و از حاجی علینقی میگیرد حتی سکنجبین بسیار خوبی
دارد که با آب سرد مردم از او میخرند | نادری گنبد و بارگاه و ایوان و رواق حضرت
در وسط صحن مقدس واقع شده که اطراف صحن بیکنوع گشادگی دارد و ایوان
بزرگیست در صحن در سمت پشت سر مبارک که از بناهای سلاطین صفویه است
که کاشی کاریهای خوب و مزینی دارد که هنوز خراب نشده است و قبر مرحوم میرزا آقا
وزیر مشهور پدر جناب میرزا عیسای وزیر در آنجاست و بهترین جاها و باشکوه ترین
مکانهای صحن مقدس از برای مقبره همان ایوان بزرگست و جلو ایوان پرده بزرگ
دارد ولی حالا مندرس شده و نیز قالی و فرش داشته که حالا پاره شده چراغ آنجا
شبها روشن است متولی و مباشر قبر مرحوم میرزا موسی وزیر جناب فضایل مآب
آقا شیخ موسی پسر مرحوم شیخ محمد حسن قزوینی است که با کمال خوبی مواظبت به
امورات مقبرهٔ مرحوم وزیر دارند و از قراریکه میگفتند مخارج روضه خوانی و چراغ
مقبره از طهران بجناب آقا شیخ موسی میرسید | حاجی میرزا عبد الله خان شیرازی
مدتهاست در کربلا مجاور شده اند و عمامه بر سر گذارده با کمال قدس و تقوی گذران
میکنند هر روز را در حرم مبارک بزیارت حاضر میشوند و دو پسر دارند در شیراز
که یکی محمد صادقخان نام دارد و یکی ابو القاسمخان که در سر املاک و زراعات ایشان
میباشند و عیال ایشان زینب الحاجیه بسیار زن مقدسه با تقوائیست و صاحب
دولت و مکنت زیاد میباشند و در آن هنگام که حقیر در کربلا بودم پیره زنی که نام
او حاجی آقا بود و دختر حاجی اسد الله خان شیرازی بوده بی شوهر و بی اولاد و صاحب
هشتهزار تومان دولت و مکنت ده روز قبل از فوت خود حاجی میرزا عبد الله
خان را وصی خود نموده جمیع دولت و اموال خود را بدانزینبات بحاجی میرزا عبد الله
خان صلح میکند و بعد از فوت او حاجی میرزا عبد الله خان جنازهٔ او را با کمال

احترام و ادب برداشته در بیرون در سه در مقبرهٔ مخصوصی خریده بقیمت چهار
صد تومان و آن زیر را را انجا دفن مینمایند زمین صحن مقدس بسیار خراب و پست
و بلند بوده حاجی محمد صادق تاجر شیرازی تمام زمین صحن را خراب نموده
خاکهای او را بیرون برده و همه زمین را سرداب ساخته برای دفن اموات و زمین صحن را
از سنگ تراشیده فرش نموده ؛ و نیز مرحوم حاجی محمد صادق تاجر شیرازی
صحن مقدس حضرت عباس را بسیار بطور خوب و باشکوه ساخته و تعمیر نموده است
یعنی صحن قدیم حضرت عباس بسیار کوچک و خراب و آجری بوده اولا خانهای دنیا را
خریده و هر طرف صحن را بزرگ و وسیع نموده و دور تا دور ایوانها و در ایوانها حجره‌ها
قرار داده است و از برای حجره‌ها درهای خوب و تمام حجره‌ها و ایوانها و دیوارها
دو مرتبه ساخته و کلا را کاشی کاری خوب نموده است الحق چنان صحن با صفای
خوبی که مانند ندارد و زمین صحن را نیز از سنگ تراشیده فرش نموده است و درگاه
صحن را طرف قبله گرفته بس بسیار بزرگ و در عالی قرار داده است و قبر خود را در
آلان درگاه طرف قبله قرار داده است و قبر او در سردابی است و اطاق روی
سرداب را آینه‌های خوب مزین و گچ بری نموده و چلچراغها و دیوارکوبها بر سر
قبر حاجی محمد صادق قرار داده اند و قاری و خادم در سر قبر او هست خدا انشاء
الله او را رحمت کناد که در جمیع اماکن متبرکه و مشاهد مقدسه یک خلعت و یک
کار خیری و یک بنای معتبری نموده است جائی فرو گذاشت نکرده عجب سعادت
و عجب نیت خالص داشته و عجب نام نیکی برای خود گذاشته که ابد الدهر نام
نیک او در اماکن متبرکه برپاها و بناهاست ؛ گنبد مطهر حضرت عباس خرابی بهم
رسانیده حالا از جانب سلطان روم طبقه روی گنبد را از نو با آجر ساخته کاشی
کاری مینمایند و رواقها را نیز یکی از اهل ایران آینه نموده اند گنبد حضرت عباس
بزرگتر از گنبد مطهر حضرت سید الشهدا است و چهار نخل خرما در طرف قبله
صحن مقدس حضرت عباس است که سابقا در میان خانها بوده که حاجی محمد

کیفیت صحن و کلید و ضریح حضرت عباس علیه السلام

صادق آن خانه‌ها را خریده و خراب کرده و جزو صحن نموده حالا آن نخلهای
خرما در جلو ایوان بقطار واقع شده و صحن مقدس حضرت عباس را پنج درگاه است
و اندرون گنبد را آینه ساخته و ضریح مقدس را از نقره ساخته اند و چون
مردم زوار بسیار نذر و نیاز برای حضرت عباس می آورند و نیت و قصد آنها
اینست که نذر خود را نقدا یا جنسا در اندرون ضریح بیندازند و هر چیزی که
در اندرون ضریح بریزند هنگام گشودن در ضریح از مال کلیددار مخصوص است
که آن وجوهات و نذرهای اندرون ضریح خاصه کلیددار است و ابدا بکسی
رجوع ندارد و اگر زوار نذر خود را بر روضه حضرت عباس وارد کرده و یکی از
خدام را دهد خدام قسمت میکنند و دخلی بکلیددار ندارد ؛ تا دیگر هنگام نذر
آوردن زوار که داخل روضه مطهر میشوند خدام ملتفت حالت آنها شده
اصرار و ابرام مینمایند که نذر خود را در ضریح نیندازید و بما بدهید که قسمت کنیم اگر
قوت خدام رسید که آن نذر را از آن زوار گرفته میان خود قسمت مینمایند و الا
زوار بیشتر اوقات نذر را مخفیا در ضریح می اندازند ؛ شخص زواری را دیدم
که در دستش قدری تنخواه بود و میخواست در ضریح بریزد و چند نفر خادم
دستش را گرفته بودند و ممانعت میکردند که این نذر را بما بده و در ضریح
نریز و آن شخص زوار دست خود را محکم گرفته و قبول نمیکرد که من نذر کرده ام
و لابد باید که این نذر را در ضریح مبارک بریزم و خدام حریفش نشدند و در
ضریح ریخت ؛ تا دیگر فاصله صحن مقدس حضرت سید الشهدا علیه السلام تا صحن
حضرت عباس بقدر چهار صد قدم است و این فاصله بازار مسقف است ولی
بازار تنگ است و از هر نوع بقال و قناد و میوه فروش و نانوا نشسته اند و نیز
دکاکین مهر فروشی و تسبیح و تربت در آن بازار است و در زیر دکاکین مقبره
بعضی علما و سایر مردم است که قاری در آن زیر نشسته و قرائت مینماید و شبها
در زیر دکانها چراغ روشن است در اکثر کوچه‌های کربلا مقبرهٔ مردمان معتبر

و علما و بزرگان ایران است و اطاقهای خوب با قاری و مخارج در سرای مقبرها
نشسته اند. در کربلای معلی بزرگ علما و فقها و مجتهدین جناب حجة الاسلام
شیخ زین العابدین مازندرانی میباشند که الحق در این دوره زاهد و موحد
و عالم منحصر بوجود ایشانست نماز پنجگانه خود را همه اوقات در حرم مطهر حضرت
سید الشهدا علیه السلام بجا می آورند و مؤمنین و مقدسین اقتدا بایشان مینمایند
و سن ایشان حالا بهفتاد و هشتاد متجاوز است و تحصیل علم را در اماکن متبرکه
نموده و عمر خود را در مشاهد مقدسه صرف نموده اند و برای ایشان چهار پسر
با فضل است یکی جناب آقا شیخ حسین که حالا در کربلا رئیس و پیشوا و مقتدای
جمعی از مؤمنین میباشند و دیگر جناب آقا شیخ علی که الحق صاحب اخلاق حمیده
و کمالات و علم و فضل و عرفان و حال میباشند شخص از ملاقات و حضور ایشان
فیض روحانی حاصل مینماید بشاش و خوشحال و با فرح و با انبساط و بی تکبر
و نیز برادر سیم آقا شیخ محمد که ایشان نیز در کمال و فضل و تقوی بی همتا و بی بدل اند
و صاحب حال و عرفان میباشند و پسر چهارم ایشان آقا شیخ عبدالله میباشند
که ایشان نیز با کمال اخلاق حمیده و صفات پسندیده و شکسته نفسی و حالت
فقر و درویشی میباشند و اکثر از کتب عرفا و فقرا را خوانده و از بر دارند و بمناسبت
میخوانند واقعا این اخوان در این دوره نو ظهور میباشند که با وجود داشتن
علم ظاهر را با کمال دقت دارای علوم و اخلاق عرفا و صوفیه نیز میباشند و با
هر طبقه از فقرا و عرفا نشسته کسب حال و عرفان مینمایند و صفات خودبینی و
خودپسندی و غرور و تکبر که علما و طلاب باطل ست ابدا ندارند. جناب آقا
شیخ موسی پسر مرحوم شیخ محمد حسین قزوینی که سالهاست مجاور و ساکن کربلای
معلی میباشند صاحب علم و فضل و حالات خوب و اخلاق حمیده میباشند
و بقدر قوه و استطاعت خود هر کسی بکربلای معلی وارد شود کمال مهربانی و
خدمتگذاری نسبت باو مینمایند و ضیافت و مهمانداری میکنند و مواظب

آقا شیخ زین العابدین مازندرانی

خدمات

خدمات و زحمات هر کسی میشوند و بیرا خدمت مینمایند و همه اوقات در خانه
و سرای او مسافر و مهمان و درویش و رفیق آمد و شد دارند و بسیار با تقوی
و تقدس میباشند و در کربلا از خود خانه و ملک دارند دو برادر دیگر دارند
یکی آقا شیخ یحیی نام دارند که باتفاق آقا سید حسین نایب التولیه مشهد مقدس
در آن آستانه مقدسه حضرت رضا میباشند و برادر دیگر ایشان در شیراز
میباشند. آقا غلامحسین پسر حاجی یوسف علی خرازی که سالهاست در کربلای
معلی منزل دارند و بعضی اموزات روضه خوانی دولتی از جانب اعلیحضرت
ناصر الدین شاه و بعضی چراغ و چهل چراغهائی که از جانب دولت ایران در
روضه مطهره حضرت خامس آل عبا روشن مینمایند بدست آقا غلامحسین است
والحق آقا غلامحسین بسیار آدم معقول درست کار امینی میباشند با صفات
حمیده و اخلاق پسندیده است. نادری مهدی نهاوندی را که بتصدیق و
ضمانت ملا حسین خراسانی کاروانسرادار کاظمین باسم خدمت و نوکری نزد
ما ها مانده بود در نجف و کربلا بعضی تقلبات از او دیده شد در اواخر توقف
کربلا عذر او را خواسته او را از نزد خود اخراج نمودیم و برای خدمت درویش
بشیر نام یزدی که اصلا از غلامهای خانه زاد بعضی از تجار و کسان دیگر بوده
و نزد اسکندر خان حاکم یزد و مرحوم معتمد الممالک بوده و ابراهیم خان نایب اصطبل
غائب او را آزاد نموده درویش نیز بسبک درویشی لباس خود را تغییر داده و به
عتبات عالیات آمده در آن صفحات توقف نموده آدم کم خدمتی را لی است ولی
بسیار عوام و تقدس خشک بی معنی داشت او را همراه خود نگاه داشتیم. بتاریخ
روز سه شنبه هفتم ماه صفر ۱۳۰۶ از کربلا از منزل خود حرکت کرده در حرم مطهر
زیارت خوانده و آستان مبارک را بوسیده بخانه حاجی میرزا عبدالله خان آمده
شیرازی در روضه خوانی ایشان استماع ذکر مصیبت نموده بعد از آن جناب آقا
شیخ علی پسر جناب آقا شیخ زین العابدین و شیخ محمد و شیخ عبدالله و آقا شیخ مهدی

پسر مرحوم آقا شیخ عبدالحسین و آقای آقا شیخ موسی و آقا علامحسین بمشایعت
آمده کمال احترام و محبت بجا آورده آقا غلامحسین سرجعبه شیرینی همراه آورده
بود یادی چون حقیر در کربلای معلی بعد از ایام عاشورا بناخوشی کرد درد شدیدی
مبتلا شدم بطوریکه نمیتوانستم حرکت کنم و بنشینم و یا بپا ایستم و راه بروم و بخوابم
بعد یکهفته با این حالت در بستر افتاده و خوابیده و ناله میکردم و احباب و
رفقا بدیدن حقیر می آمدند ولی برای مداوا بجز اینکه دو دفعه از حب مخصوصی
که در نزد خود داشتم و از بادکوبه آورده بودم خوردم و مزاج لینت بهم رسانیده
قدری حالتم بهتر شد از اینجهت نمیتوانستم سوار مال شوم جناب آقا شیخ موسی
کجاوه مخصوص خود را داده بار و پوش کجاوه کتان و بالشت پر و حقیر و حاجی آقا حسین
در کجاوه نشسته از احباب و دوستان وداع نموده شب را از کربلا حرکت نموده
صبح روز سه شنبه وارد قریه مسیب شدیم از جسر روی شط فرات عبور نموده
در یک خانه منزل نمودیم حاجی رحیمخان صندوقدار که از طهران بزیارت می آمدند
او را در منزل مسیب دیدیم ؛ یادی شب را از مسیب حرکت کرده روز چهارشنبه
چهارم ماه وارد قریه محمودی شده در آنجا نیز در خانه منزل نموده شب را حرکت نموده
صبح روز پنجشنبه پنجم ماه صفر وارد کاظمین شدیم و باز در همان کاروانسرای سید
وارد و در بالاخانه در سفر سابق منزل داشتیم منزل گرفته شب را وضو گرفته بزیارت
مشرف شدیم و فردای آنروز را ببغداد رفته بدیدن آقای مشیر الوزاره رفته چون
روز ششم ماه صفر بود و عید مولود اعلیحضرت ناصرالدین شاه آنروز را بالباس رسمی
پوشیده در کارپرداز خانه جشن گرفته موزیکان و ساز دولتی حاضر نموده اعیان
و اشراف شهر بدیدن مشیر الوزاره می آمدند و تجار ایرانی و اجزای حکومتی بغداد
با لباس رسمی بتهنیت آمده شب را نیز چراغان مفصلی در کارپرداز خانه نمودند
یادی بعد از دیدن مشیر الوزاره بمنزل حاجی درویش علی رفته جناب حاجی محمد علی
تاجر خوئی را دیدن نموده باز بکاظمین مراجعت نمودیم ؛ یادی بعد از ظهر روز جمعه

مؤید الملک تدارک سفر زیارت عسکریین را نمودند و حقیر و حاجی آقا حسین به
اتفاق ایشان حرکت کرده حاجی میرزا احمد شیرازی که در نجف اشرف ساکن است
چون بزیارت عسکریین مشرف نشده بود جناب مؤید الملک حاجی میرزا احمد را با
خود آوردند الحق حاجی میرزا احمد بسیار آدم خوش فطرت و با اخلاق حمیده است
علیقلی خان نیز همراه میباشند ؛ حسن نام برادر زن حاجی ملا عباس کاظمینی برای
خدمت و نوکری در خدمت جناب مؤید الملک است ولی بقدری این حسن نام وقیح
و بی ادب و نامعقول و بی تربیت و هرزه و بد ذات است که در دنیا مثل او
ندیده ام حقیر زن قحبه شنیده بودم ولی در عمر خود ندیده بودم حسن را
مرد قحبه دیدم که در کمال قحبگی و بی روئی که از درجه اول و نمره اول است
خدا انشاءالله انسان را از شر او حفظ کند او نیز در این سفر همراه است
ولی حقیر با او تکلم نمیکنم و روی محبت و مهربانی با او نداده ام ؛ یادی شب را
از کاظمین حرکت کرده چون مکاری قاطر قوی نداشت و نتوانست کجاوه
بردارد لابدا سوار بر قاطر شدیم و در بین راه چند دفعه از قافله عقب مانده
راه را گم کردیم عاقبت وقت صبح بکاروانسرای مشاهده رسیده در آنجا توقف
کردیم از کاظمین تا خان مشاهده پنج ساعت راه است همانروز را در خان مشاهده
توقف نموده شب را با جناب مؤید الملک در بام آن کاروانسرا جای خواب انداخته
استراحت نمودیم و پنج ساعت از شب گذشته از خان مشاهده حرکت کرده به
مسافت پنج ساعت بقریه دوجیل رسیدیم و منزل را در مسجدی قرار داده مسجد
با صفائی که خادم آن مسجد کاظم نامی بود اهالی قریه دوجیل تماما شیعه مذهب
میباشند آنروز را در آنجا توقف نموده در قریه دوجیل انار بسیار خوب دارد
ترش و شیرین حقیر خود هوس نمودم و در باغ یکی از اهالی آنجا رفته بدست خود
انار چیدم و بعد چهار من انار خریده ولی بقیمت گزاف یکمن دو قران آنروز را
زوار دیگر در دوجیل بودند تماما انار خریده خوردند ؛ یادی آخر شب را حرکت

حرکت از کاظمین بسامره

کرده بعد از پنجساعت راه بقریه بلده رسیدیم وچون در بلده منزل وخانگاه و
کاروانسرای ندارد بجز یك کاروانسرای بی سقف حقیر وعلیقلیخان جلو رفته
یك خانه سراغ کرفته صاحبخانه خود از برای زیارت کاظمین رفته بود عیال او
اذن داده در آن خانه منزل کرفتیم اهل بلده تماما شیعه اثنی عشری میباشند
وزنهای آنها بر خلاف اعراب نصفجات با کمال عفت وعصمت وپرهیزکاری
یاری نوروز را در بلده مانده وقت عصر از انجا حرکت کرده شب را بلب دجله رسیدیم
حقیر وحاجی میرزا احمد وعلیقلیخان جلو افتاده راه را کم کردیم در میان جنکل
وخارها ونیزارها افتاده در کودالها وپست وبلندیها کرفتار شدیم عاقبت به
کشت زار وزرات وارد ن رسیدیم که صدای شخص عربی می امد او را بانك زده
امد وراه را از او جویا شده خود آن عرب همراه امده راه نمائی نمود تا بدجله
رسیدیم جمعی از زوار ترك تبریزی از سامره مراجعت مینمودند واز آب عبور
کرده بودند حاضر بودند باری جناب مؤید الملك وحاجی اقا حسین در لب دجله
وارد شده بودند هیمه بکر را پیدا کرده قدری نشستیم تا انکه قفه را حاضر کرده
قفه نشسته از آب عبور کردیم وهمچنین جمیع مالها وبنه را در قفه کذارده از آب عبور
دادند باری همراهان از آب عبور کرده در روی ریکهای کنار دجله در مهتاب
فرش انداخته نشستیم علیقلیخان بمحض رسیدن بر اشپز دستور العمل داده پلو
بسیار خوبی طبخ نموده همان شب صرف شد ونیز زنهای اعراب خربوزه های
خوب آورده خوردیم وصرف شد کرایه قفه که مالها وادمها وبنه را از آب عبور
داده بودند بیست روپیه شد که چهار تومان باشد صاحبان قفه از دولت هزار
لیره عثمانی اجاره نموده اند که مردم زوار را از قفه عبور داده هزار لیره بدولت
بدهند ومابقی هر قدر منفعت کند از خود آنها باشد باری مبلغ کزافی از زوار
میکیرند از ادمی یکقران واز سوار دوقران باری صبح از ان موقع حرکت کرده بسمت
سر من رای روانه شده بمسافت پنجساعت بسر من رای رسیده ولی دو فرسخ مانده

بشهر کنبد مطهر عسکریین علیهما السلم نمایان شده در سر من رای در خان استرابادیها
در بالاخانه آن خان منزل کرفتیم جناب مؤید الملك در یك اطاق حقیر وحاجی اقا حسین
وحاجی میرزا احمد در یك اطاق علیقلیخان وحسن نجیب وشیخ عبد الکریم نام زیارت
نامه خوان کاظمین در یك اطاق روز ورود حقیر وحاجی اقا حسین ودرویش شبیر
لباس خود را بر داشته بلب دجله رفته خود را شسته وشو داده غسل زیارت نموده
لباس خود را تغییر داده پاك ومطهر شده بزیارت حضرت عسکریین علیهما السلم مشرف
شدیم حین زیارت واستان بوسی جناب اقا سید علی کلید دار استانه مبارکه مخصوصا
امده در ضریح مبارکرا کشوده حقیر وحاجی اقا حسین را اذن داده وارد ضریح
مطهر شده در انجا زیارت مخصوص خواندیم وضریح را بوسیده بیرون امدیم فردا
انروز باتفاق جناب مؤید الملك بزیارت مقام حضرت صاحب الامر عجل الله فرجه
در سرداب داخل شده زیارت خواندیم ودر لب همان چاه که حضرت در انجا غایب
شده اند ایستاده وزیارت نمودیم وهمت خواستیم ودو رکعت نماز در همان سرداب
مبارك خوانده بیرون امدیم باری جناب مستطاب حجة الاسلام اقای حاجی میرزا حسن
شیرازی سلمه الله تعالی که در این دوره وزمان در جمیع ملت ومذهب تشیع
در ایران وهند وروم مسلم کل است در زهد وتقوی وورع ودیانت وصلاح
که در عتبات عالیات توقف دارند وحالا مدت پانزده سال است که در سر
من رای امده اند ودر انجا منزل کرده اند ودو پسر دارند ودو دختر که در
خدمت ایشان در خانه علاحده منزل دارند وبقدر صد وپنجاه نفر طلبه و
علمای ایرانی در خدمت ایشان تحصیل علم مینمایند ودر سامره مجاور شده اند
واز ایران وهند وسایر بلاد نخواه ثلث ومال امام را نزد جناب ایشان می اورند
وجناب ایشان خیلی بقاعده وبطور عقل با حکم استخاره بمستحقین التفات
فرمایند وهر کسی را باندازه وضع حالت وچیز التفات میفرمایند وبیشتر
اوقات را در خانه تشریف دارند وکمتر بیرون تشریف می اورند وزوار که بسر من رای

می‌آیند خیلی از ذوی ملاقات و رسیدن خدمت جناب میرزا را مینمایند و همیشه
اوقات در خانهٔ جناب ایشان جمعیت و ازدحام از زوار در بسیار نشسته‌اند و منتظر
شرفیابی خدمت ایشان میباشند و بسیار از مردم تنخواه می‌آورند که خدمت
ایشان بدهند و ایشان قبول نمیکنند و میگویند که خود شما بمستحق بدهید
و بسیار از فقرا و مساکین می‌آیند و از خود جناب میرزا پول میخواهند و همه را
بطور قاعده تنخواه التفات میکنند و جمیع سؤال و جواب و حساب پولها را
و بکسانیکه پول میفرستند خدمت جناب میرزا خود ایشان بخط خودشان مینویسند
و تنخواه که از اطراف خدمت ایشان می‌آید از ده تومان تا ده هزار تومان تا
پنجاه هزار تومان و تماما نزد خود ایشان جمع شده بمستحق میرسانند و بکسان
و اتباع و پسرهای خودشان مثل سایر مردم سلوک مینمایند و تفاوت و ترجیح
قرار نمیدهند و امتیاز نمیدهند و در کربلا و کاظمین و نجف و طهران و شیراز و اصفهان
و سایر بلاد کسانی هستند که از طرف جناب میرزا ماهانه و مرسوم دارند یعنی
از طلاب و فقرا که ماه بماه ماهانه بآنها میرسد و در هر جا جناب میرزا از جانب
خود چند نفر آدم امین و وکیل دارند که با او سؤال و جواب میفرمایند، یکروز
باتفاق جناب مؤید الملک و حاجی آقا حسین و حاجی میرزا احمد از جناب ایشان
وقت خواستیم در حرم خانهٔ ایشان خدمتشان رسیدیم دست ایشان را بوسیده
و نشستیم قدری احوال پرسی فرمودند حقیر عرض کردم بحمد الله در این دوره
مثل جنابعالی شخصی هست که باید اهل زمان بوجود مثل جنابعالی افتخار نمایند
و در حقیقت جنابعالی اسباب امیدواری مردم هستید که مردم با اطمینان قلب
بر مسائل و فرمایشات جنابعالی رجوع مینمایند فرمودند خدا کند که چنین
باشد مردم بحسن ظن خود در حق من چنین خیال میکنند خدا نکند که پرده از
روی کار برافتد و وای از آن روز یکه پرده از کار برداشته شود یوم تبلی السرائر
دو دفعه فرمودند یوم تبلی السرائر، باری صاحب اخلاق حمیده و صفات

پسندیده

پسندیده و بی‌منیت و خودبینی و درویش منش و فروتن صورتی کشیده
قدی متوسط چشم مشکی ریش کم ولی سفید ابروی سفید لبهای کلفت پیشانی
بلند عمامه بسیار کوچک که بقدر سه ذرع از پارچه سبز، در اندرون و اطاق
ایشان بسیار بی‌کلفت و بی‌فرش و بی‌زینت خدمتکار مخصوص ایشان شیخ
عبد الکریم نام است بسیار آدم باحال و باصداقت و در اندرون جناب ایشان
زنی بیشتر نیست که مشغول خدمت ایشان است ولی عیال خود ایشان در خانهٔ حاج رجب
عیال دیگر ایشان فوت شده است، سن ایشان از هشتاد متجاوز است در نهایت
حسن اخلاق جناب ایشان همین قدر دلیل است که جمیع علما و فقهای عصر ایشان
کلا معتقد و مطیع جناب ایشان میباشند و ابدا حسد و بخل نسبت بایشان
ندارند و ریاست و بزرگی ایشان را کلا مسلم دارند و هر نوع اتفاق و نزاعی
و گفتگوئی اگر در سر من رای پیدا شود ابدا جناب میرزا مداخله در آن امر نمیفرمایند
حتی دو سال قبل بعضی الواط و اوباش نسبت بپسر جناب ایشان بیحرمتی کرده
پسر ایشان را زده بودند جناب میرزا ابدا متعرض نشده بودند و فرمایشی در اینباب
باحدی نفرموده بودند، یکنفر برادر دارند که حاجی میرزا اسد الله نام دارد
و در کربلای معلا مسکن دارند و در علم طب کاملند و بسیار آدم معقول و
سلیم النفس بیشتر از مردم کربلا و عراق عرب بطبابت و سلیقه طبی جناب حاجی
میرزا اسد الله معتقد میباشند و بسیار مریضها و ناخوشهای سخت مزمن را علاج
نموده‌اند و همه وقت ناخوش را بطبیعت و مزاج خود وا گذار میکنند و ناخوش را
بدواهای سخت آلوده نمیکنند بچیزهای سهل علاج مینمایند، باری در این دوره
و در این زمان جناب حاجی میرزا حسن از هر جهة شخص اول اهل علم و اخلاق
و سلوک و زهد و تقوی و تدین است، وضع گنبد و بارگاه و صحن مقدس
عسکریین علیهما السلام گنبد مطهر و ایوان و رواق و صحن مقدس را مرحوم احمد خان
دنبلی خوئی ساخته است ولی بنای گنبد مطهر از جمیع گنبدهای اماکن متبرکه

ذکر بنای صحن و ایوان و رواق و گنبد مقدس عسکریین علیهما السلام

بزرگتر و بلندتر است اطراف صحن مقدس ظاهراً تماماً است ولی بی‌حجره و زمین صحن
قبرستان آجری است که شکل قبرها تماماً پیداست و ایوان جلو گنبد را هنوز سقف
نزده‌اند و رواق اطراف گنبد مطهر را از گچ سفید نموده‌اند و فرش ازاره گنبد
مطهر از سنگهای مرمر موصل است و ضریح مطهر از فولاد جوهری است و قبر
مبارک امام علی النقی و امام حسن عسکری علیهما السلام و نرجس خاتون در همان
ضریح فولاد است بقطار و قبر مبارک حلیمه خاتون خواهر امام علی النقی علیه السلام
در پایین پای امام حسن عسکری است و ضریح مخصوص دارد و دیوار و سقف گنبد
مطهر تماماً آیینه‌کاری است میگویند محمدعلی میرزا پسر خاقان مغفور آیینه نموده است
و روی گنبد مطهر را در سنه ۱۲۸۵ اعلیحضرت ناصرالدین شاه فرمایش داده مرحوم
شیخ عبدالحسین طهرانی طلا نموده خشتهای طلا معتبرالممالک در طهران دستور
العمل داده ساخته و بار کرده بسامره آورده بروی گنبد نصب نموده‌اند ولی
حالا گنبد مطهر چندجا شکست خورده و شکافهای واضح پیدا شده که اگر در
این زودیها تعمیر ننمایند بکلی خراب میشود و پایه گنبد و پایه‌های ایوان و رواق را
بسیار محکم ساخته‌اند و احمدخان دنبلی مرحوم تمام مخارج بنای صحن مقدس
و گنبد مطهر را خود خرج نموده و قبر خود احمدخان و برادر و اقوام و اتباع او در
رواق در سرداب مخصوص میباشند و در پشت سر مبارک ایوانیست که میگویند
مسجد حضرت امام علی النقی بوده و حیاط علیحده و صحن مخصوص دارد و مقام
مخصوص حضرت صاحب الامر در اندرون مسجد است که آن مسجد را محمدعلی میرزای
مذکور ساخته در پهلوی گنبد دری است که مثل سرداب مانند بقدر بیست پله
باید پایین رفت بعد از رسیدن پایین پله‌ها یک کریاس کوچکی داخل میشوند
و از آن کریاس بدالانی داخل شده از آن دالان وارد یک اطاق طولانی که بقدر
هشت ذرع طول او است و سه ذرع عرض و زمین آن از سنگ مرمر است و سقف
آنرا از آیینه ساخته‌اند و در آخر آن اطاق یک درگاهی از چوب منبت ساخته‌اند

که چهارچوب آن در را تماماً منبت کرده‌اند و کتیبه آنرا از آیات قرآن نوشته‌اند
و تاریخ آنرا دیدم در سنه ۶۰۶ ساخته‌اند باری از آن درگاه که داخل میشوند یک
اطاق است دو ذرع در دو ذرع و در یک زاویه آن اطاق چاهی است که لب آن
چاه را از سنگ مرمر زرد مربع ساخته‌اند و عمق چاه بقدر پنج ذرع بیشتر
نیست و میگویند حضرت صاحب الامر در آنچاه غایب شده‌اند و زوار در
آن سرداب داخل شده در سر آنچاه ایستاده زیارت میخوانند و لب آن
چاه را میبوسند و بعضی از زوار داخل اندرون چاه شده قدری از خاک
چاه برای تیمن و تبرک با خود برمیدارند و در دوره اطاق دو ذرعی کتیبه
از چوب در زمان ششصد و شش هجری ساخته‌اند که اسامی مبارک ائمه
اطهار را در روی آن کتیبه منبت نموده‌اند باری بحمدالله تعالی زیارت
مقام صاحب الامر را نموده استمداد همت و توجه خواسته دو رکعت نماز در
آن مقام گذارده بیرون آمدیم در ایام توقف در سامره سه دفعه بزیارت
آن مقام مبارک مشرف شدیم باری اهل سامره بیشتر سنی مذهب‌اند مگر
چند نفری حتی اینکه تا چند سال قبل آقا سید علی کلیددار سنی بوده ولی حالا
از قراریکه شیعه‌های سامره میگفتند و خود او مذکور میداشت و خوابهای
خود را نقل میکرد شیعه خالص شده ولی سایر خدام و زیارت‌نامه‌خوانها کلا
سنی‌اند شیخ جواد زیارت‌نامه‌خوان اباعن‌جد شیعه بوده و هست و بسیار
آدم معقولی است و نیز شیخ خلیل و برادرهای او شیعه‌اند آقا سید علی کلید
دار مرد بسیار خوبی با اخلاق حمیده است و بسیار میل و رغبت بسواری و
شکار دارد او برای جناب مؤتمن‌الملک یک عدد شکار آهو تعارف فرستاده بود
و یکروز بخانه او رفتیم خانه او مثل خانه‌های دهاتی است که اسب و قاطر در
وسط حیاط بسته‌اند ولی منزل و بالاخانه‌های مفروش دارد و او را یک دو
پسر هست که پسر بزرگ او نایب کلیددار است و در تیر بلد تیرکه نام او سید

محمد است او نیز سنی است چون بدیدن آمده بود روز دیگر بازدید او رفتم کمال مهمان نوازی و محبت را نموده جمعی از اهل سامره در آن مجلس حاضر بودند باری وضع قصبه سامره اینست که بقدر چهارصد خانوار جمعیت دارد و دیوار اطراف قصبه را یکی از شیعه‌های اهل هند ساخته است تمام دیوار را از آجر و گچ ساخته‌اند و تمام عمارتهای سامره از آجرهائیست که از خرابهای شهر قدیم سامره در آورده‌اند و در عمارات تازه کار کرده و ساخته‌اند میرزا محمدعلی نامی است در سامره که در سابق ایام از جانب دولت ایران نایب آنجا بوده و سه نفر تبعه دارد و یک زنی که علویه است میرزا محمدعلی بسیار آدم مفسد و مغرض و اسباب نفاق و فساد ما بین طلاب و مجاورین اهل سامره است و زوار و کسانیکه زیارت می‌آیند از جانب خود فضولیها نموده مردم بیچاره را متضرر می‌سازد باری وضع شهر قدیم سامره چنانست از قرار خرابهائی که حالا نمایانست طول و عرض شهر بقدر دو فرسخ در دو فرسخ متجاوز است و تمام شهر را از آجر و گچ ساخته‌اند که حالا از آثار و بناهای آن نمایانست و یک مسجد بسیار بزرگی در نزدیکی سامره بوده که حالا دیوار و مناره آن باقی است که طول حیاط مسجد دویست ذرع است و عرض آن صد و پنجاه ذرع و وضع مناره آن چنانست که راه پله آن مناره از بیرون مناره است مثلاً پایه مناره را بسیار بزرگ گرفته‌اند و هر قدر بالا میرود وضع مناره باریک میشود و راه مناره مثل مار پیچ از دور نمایان و پیدا است الامر و دو عمارتها و حمامهای بسیار در شهر قدیم سامره بوده که حالا بکلی خراب و نابود شده و در آن زمان در جلو دجله سدی بسته‌اند و آب دجله را بر روی زمین انداخته داخل شهر سامره آورده در جمیع کوچها و باغها عبور داده‌اند ولی حالا ابداً آثار آن عمارتها و باغها و نهرها نمایان نیست و در اطراف سامره حالا ابداً درخت و آثار زراعت نیست و حالا فاصله قصبه سامره تا لب دجله بقدر پانصد قدم راه است نواب نوازش علیخان که یکی از نوابهای معتبر هند و ستانست

و در آنجا صاحب حکومت و دولت و مکنت میباشد در کربلای معلی املاک بسیار خریده و باغ و بستان و زراعت نموده و قلعه جدید بنا نموده و نیز در سامره املاک بسیار خریده و بقدر صد باب دکان و بازار بسیار خوب اجری ساخته و حالا زن و عیال و کسان او در سامره سکنی دارند والحق بسیار اسباب آبادی و معموریت این صفحات عتبات عالیات میباشند و نواب ناصر علیخان که برادر نواب نوازش علیخانست در کربلا و نجف و کاظمین و سرمن رای مشغول و مباشر بنائی و عمارات آنجا میباشند و بسیار از مردم دستگیری و محبت و مهربانی مینمایند و بسیار خوش عقیده و با خلوص میباشند وضع سامره خیلی بوضع دهات شبیه است اکثر چیزها یافت نمیشود مثلاً پنیر و ماست که در همه جا هست در آنجا نیست مگر در بهار و اکثر چیزها را از کاظمین باید آورد باری چون از سامره بکاظمین بعضی از مردم از راه دجله با کلک میروند وضع کلک چنانست که بقدر پنجاه تا صد خیک را باد کرده بپهلوی هم بسته روی آن خیکها را از چوب و علف نرم و نجه روی آنها را فرش انداخته بر روی آن می نشینند و خیلی براحت و آرامی عرض سه روز و سه شب تا آن کلک از سامره بکاظمین میروند و شبها را در کنار دجله کلک را با دیسمانی بسته بکناره خشکی می بندند و روی کلک را با چوب و علف سایبان درست کرده که از آفتاب محفوظ باشند جناب مؤید الملک تخت روان خود را در کلک آورده‌اند گاهی که هوا سرد میشد در تخت روان استراحت مینمودند حقیر و حاجی آقا حسین و حاجی میرزا احمد و جناب مؤید الملک در یکطرف کلک منزل داشتیم و علیقلیخان و سایر نوکرها در طرف دیگر کلک و خربوزه و هندوانه و اسباب خوراک از هرچیز همراه برداشته بودیم و وضع حرکت کلک در آب بسیار بطور راحت و آسایش است و کلک بسیار بزرگ هست که از کرکوک و موصل گندم و جو به بغداد میبرند که هر کلکی هزار خیک بهم بسته‌اند و بقدر ده هزار و بیست هزار من بار بر روی کلک

حرکت با کلک از سامره بکاظمین

میگذارند و چون در اطراف دجله نزدیک سامره خربوزه و هندوانه بسیار
بعمل میاورند هر روزه کلکهای بسیار مملو از خربوزه و هندوانه از سامره
ببغداد و کاظمین میاورند و بهترین خربوزه های عربستان همان خربوزهٔ
سامره است و اکثر مردم محض از برای خربوزه خوردن بسامره میروند و
اینحرکت از بابت بطیخیه میگویند؛ باری یکشب تا در کلک باد شدید آمد
و کلک را در کناره با ریسمان بستند و حقیر از کلک بیرون آمده در کناره
خوابیدم وقت صبح باز در کلک رفته روانه شدیم اطراف دجله در طرف بعضی
جاها که آب دجله فرو نشسته بود و زمین دجله نمایان شده بود در آن زمینها
برطوبت زمین هندوانه و خربوزه و خیار و لوبیا کاشته بودند و بعضی جاها
در وسط دجله جزیره مانند قطعه قطعه زمین از آب بیرون آمده ولی آن زمینها
تماما ریک بوم است بلکه تمام آنها زمین ریکزار است که آب دجله آورده جمع
شده در آن زمینهای وسط دجله نیز از هر نوع سبزی و خربوزه و هندوانه
کاشته اند و بسیار از زمینهای اطراف دجله هست که بکلی خراب و بایر
افتاده که ابدا در آن زمینها کشت و زراعت ننموده اند با وجود یکه ممکن است
که در کنار دجله از سامره تا بصره آبادیهای بسیار و اشجار و نخیلات و زراعات
فراوان نمود الحق دولت عثمانی در باب آبادی عراق عرب بسیار کاهلی مینماید
و از نظر خود دور انداخته است مگر در کنار دجله بعضی سیاه چادر دیده میشود
که اعراب اندکی زراعت نموده بقدر خود و در آن چادرها سکنی دارند و
بعضی جاها گاو و گوسفند دیده میشود چون اسباب آذوقه و نان که همراه
داشتیم تمام شد لابد کلک را نگاه داشتند و از آن سیاه چادرها رفته قدری
نان جو از آنها خریده صرف مینمودیم و بحمد الله تعالی بسلامتی گذشت وارد
کاظمین شده بارها را از کلک بیرون آورده با حمال بمنزل برده در همان منزل
سابق منزل نمودیم؛ باری جناب آقا سید محمد ملقب بآقا کوچک سلمه الله تعالی

پسر مرحوم آقا سید صادق که مدت هفت سال است در سامره مشغول تحصیل
علم میباشند این اوقات که حقیر بکاظمین مشرف بودم جناب ایشان نیز بجههٔ
بعضی امورات و ناخوشی دو سه نفر اولاد خود از سامره بکاظمین تشریف آورده
بودند اکثر اوقات خدمت جناب ایشان رسیده از فیض صحبت جناب ایشان
مسرور و محظوظ میشدم پسر بزرک ایشان آقا میرزا ابو القاسم ماشاء الله حالا
بزرک شده اند و تحصیل علم مینمایند؛ نواب مستطاب حاجی ابو الفضل میرزا
پسر مرحوم ظل السلطان پسر خاقان مغفور که سالهای سال است در عتبات
عالیات مسکن دارند و خانه و منزل ایشان در کاظمین میباشد و بهترین جا
و نزدیکترین مکان بصحن مقدس خانهٔ سرکار شاهزاده است مرحوم ظل السلطان
در کربلا در رواق مطهر مدفون میباشند عیال سرکار شاهزاده دختر مرحوم
حاجی میرزا هادی جواهری است که صاحب دولت و مکنت زیاد میباشند
ولی از او اولاد ندارند و حالا دو نفر دختر از کرد تیرهای کردستان گرفته اند
که با آنها علاقه و الفت دارند و زندگی و اسباب معاش سرکار شاهزاده
بحمد الله خوب است باغ و زراعت و خانه و حمام و دکان و مستغل دارند و نیز
مواجب از دولت ایران بایشان میرسد و از توقف در عتبات و ماندن در
کاظمین راضی و شاکرند و در هنگام زیارات مخصوصه بنجف اشرف و کربلای
معلی مشرف میشوند و بسیار با ادب و با شرم حضور و با اخلاق حمیده و با
تقوی میباشند؛ باری مراجعت از سر من رای باز در کاظمین ده روز تمام
توقف نموده روز پنجشنبه ستم ماه ربیع الاول با جناب مؤید الملک از کاظمین
حرکت کرده با گاری اسبی ببغداد آمده بکارپرداز خانهٔ سرکار میرزا محمود خان
مشیر الوزاره آمدیم و حاجی آقا حسین اسباب منزل را جمع کرده بار و بنه
با حمال نموده تا جسر بغداد و از آنجا در قفه گذارده بجهاز مجیدی نام انکلیسی
وارد شده اسبابها را در آنجا گذارده جا و مکان برای خود و حقیر معین نموده

حرکت از کاظمین به بغداد و بعضی از [illegible]

ودرویش بشیر را نزد اسبابها گذارده خود حاجی آقا حسین بکاربرداز خانه
آمده متفقا نهار صرف نموده بعد از صرف نهار بدیدن حاجی محمد علی خوئی
رفتیم حاجی آقا حسین شب را در نزد حاجی محمد علی مانده حقیر مراجعت بکار
برداز خانه نمودم وشام را در آنجا صرف نموده سه ساعت از شب گذشته به
اتفاق جناب مؤید الملک ومشیر الوزاره وحاجی میرزا احمد در قفه نشسته بر
جهاز وارد شدیم از برای جناب مؤید الملک در فرسته جای مخصوصی گرفته بودند
حقیر وحاجی آقا حسین در یکجا منزل داشتیم حاجی بشیر را مرخص نموده از جهاز
مراجعت بکاظمین نموده که در همان عتبات عالیات بماند تاریخ قدری آذوقه
واسباب خود برای راه گرفته بودیم مشیر الوزاره نیز همراه حاجی آقا حسین
نان وپلو ودارچین ونبات همراه نموده بود این اسبابها را با خود برداشته جمع
میکنیم اینها از وقریب بیست نفر جمعیتها است تاریخ مشیر الوزاره با حاجی میرزا
احمد وداع نموده در قفه نشسته منزل کاربرداز خانه رفتند شب را جهاز در میان
دجله توقف نموده صبح روز جمعه وقت طلوع آفتاب بنای حرکت را گذارده چون
دجله آب ندارد وهنوز طغیان آب نشده گودی آب کم است وجهاز بسیار به
آهستگی ویواش یواش حرکت میکند اکثر جاها جهاز بگل مینشیند ونمیتوانند
عبور نمایند لابدا عملجات جهاز از جهاز بیرون آمده با زنجیرها وطنابها وتدبیرها
که خود آنها میدانند بحکم کپیتان جهاز را حرکت میدهند تا از بند در ربع فرسخ
جهاز حرکت کرده باز بگل مینشیند تاریخ جهاز بعد دو شش ساعت که از بغداد
دور شده ودر کل نشست طاق کسری وگنبد وبارگاه حضرت سلمان پاک رحمة
الله علیه نمایان شد جناب مؤید الملک از کپیتان خواهش نموده بکاره حاضر
نموده از جهاز بیرون آمدیم وباتفاق جناب مؤید الملک وحاجی آقا حسین وعلی
قلیخان ومیرزا خرم ومیرزا احمد نام از کنار دجله بعد دو هزار قدم دور شده پیاده میرفتیم
تا آنکه بطاق کسری رسیدیم وضع طاق چنانست که بنا ایوان طولانی شده پنجاه

ذرع طول ایوان وبیست وچهار ذرع عرض ایوان وشصت ذرع ارتفاع سقف
ایوان است که این ایوان را طاق کسری میگویند وتمام آنرا از آجر وگچ ساخته اند
وکلفتی پی وپایه آن شش ذرع است ایوان انوشیروان عادل بوده است ودر
اطراف آن طاق عمارتهای بسیار بوده است که حالا بکلی خراب شده وآجرهای
آنرا بکلی برده اند وبعضی چوبهای کلفت در میان دیوار روی اطراف طاق دیده شد
که بعضی خراب شده وافتاده است کپیتان کشتی میگفت که از این چوبهای طاق
کسری برداشته ام وصندلی ومیز ساخته ام برای تماشا وانتیقه ونیز کپیتان
جهاز چهار چوب از همان چوبهای کهنه طاق کسری برای گذاردن عکس ساخته
که آن چهارچوبه را با عکس طاق کسری بجناب مؤید الملک برسم یادگار تقدیم نمود
وجناب مؤید الملک این چند شعر را در حین تماشای آن طاق خواندند از قصیده خاقانی

ما بارگه دادیم این رفت ستم بر ما ... تا خود چه رسد خذلان بر قصر ستمکاران

بعد از تماشای طاق کسری وعبرت از بی اعتباری دنیا رفتیم بزیارت قبر حضرت
سلمان فارسی علیه الرحمه ودر آنجا زیارت خواندیم وهمت خواستیم کلیددار آنجا
حسن نام داشت وچند خانوار در سر قبر سلمان منزل داشتند بعد از آن از راه
غیر معمول مراجعت کردیم که بلب دجله آمده بجهاز وارد شویم راه را گم کرده
در جنگل خار افتاده حقیر وحاجی آقا حسین وخرم ومیرزا رضا بزحمت زیاد در
جای پرخار راه را گم کرده با صد سر ونعب زیاد پاها زخم شده روز روشن از
ترس آنکه مبادا اهل بکر را گم کنیم داریم بکد بکر را صدا میزدیم تا بمنزل یعنی بکنار
دجله رسیدیم دیدیم هنوز جهاز در گل نشسته دوازده نفر زن ومرد مسقطی
شیعه مذهب آنها نیز بعد دو بیست روپیه که پنجومان باشد بکپیتان داده
واذن گرفته بزیارت حضرت سلمان آمدند ودر مراجعت آنها نیز در زمین خار
زار گرفتار شده با ما متصل شدند وبا زحمت زیاد از کنار دجله باز در بکاره نشسته
بجهاز وارد شدیم الحمد لله رب العالمین تاریخ مدت شش روز تمام جهاز

بعد دو پنجاه مرتبه در گل نشستن بزحمت زیاد و مشقت تمام جهاز را از گل بیرون
آورده حرکت میدادند مردم جهاز بعضی از اهل هند و سند و بعضی از اهل شیراز و
اصفهان و کرمان و مسقط و کرکوت و عمارت بودند چون قرار براین بود که جهاز
بمدت سه روز تا چهار روز ببصره برسد بیجهت کم آب معطل شد مردم آذوقه
و نان و آبی که همراه داشتند تمام شد و هر را صرف نموده و جهاز تا بادی نرسید
که مردم آذوقه و خوردنی بخرند خیلی از برای مردم جهاز سخت شد و مردم بی آذوقه
شدند میرزا خرم نام مسکر شیرازی که مرد شاعر ماهری است و نیز شغل و صنعت
مسکری مهارت تمام دارد مدت چند ماه بود که در کاظمین بوده عازم بوشهر بود
و در جهاز همان روز جمعه وقت صبح هنگام حرکت جهاز وارد جهاز شد با زن و دو
دختر خود و ابدا نان و آذوقه و اسباب برای خود همراه نداشتند بخیال آنکه در بین
راه هرجا که جهاز می ایستد میخرند حقیر از نان خود شبها و نانها و اسبابی که همراه داشتم
بمیرزا خرم دادم و بعضی دیگر نان و خورش نداشتند تا اینها همراه نهاد و شام میخوردیم
عاقبت جهاز بجائی نرسید و تا بادی فرود نیامد و آذوقه تمام بکلی تمام شد عملجات
جهاز که از اهل موصل بودند نان لواش خشک برای خود داشتند حاجی آقا حسین نزد
آنها رفته پنج عدد که بعد دو پنج سیر میشد بیک قران خریده صرف نمودیم و شب از
اهل مسقط قدری برنج قرض کرده کته چلو پخته با زمستفقا با همراهان صرف نمودیم تا
آنکه روز ششم جهاز بقریه بغره رسیده اهل جهاز بداد و بیداد آمده که ما هم از گرسنگی
طاقت نداریم و آذوقه و خوراک برای ما ابدا نمانده است لابدا کپیتان جهاز را در مقابل
آن ده نگاه داشته مردم جهاز بعجله تمام بیرون رفته هر کس هرچه بدستش آمد خریده
بود حاجی آقا حسین نیز از جهاز بیرون رفته در ده گردش کردند که نان و آبی بخرند نان
که ابدا بدست نیامده بود قدری گوشت و قدری برنج کرده خریده ولی کپیتان
شیپور جهاز را کشیده صدا بلند کرد که مردم مراجعت بجهاز نمایند مردم بیچاره
از ترس آنکه مبادا بجهاز نرسند بعضی چیز خریده و بعضی نخریده از ده بجهاز مراجعت

نموده و کپیتان جهاز را حرکت داده در صورتیکه حاجی آقا حسین و میرزا خرم
و دو نفر دیگر هنوز در ده معطل اسباب خریدن میباشند بعد از مدتی حاجی
آقا حسین از ده بلب دجله آمده کپیتان بکاره فرستاده حاجی آقا حسین را بجهاز
آورده میرزا خرم باز در ده مانده مشغول آذوقه خریدن میباشد هرچند جهاز صدا
میکند که باز مانده گان بیایند باز میرزا خرم در ده مانده عاقبت آمد در صورتیکه
جهاز خیلی از کناره دور شده اهل ده خرم را در قفه نشانیده او را بجهاز رسانید
خرم را مثل جوال اسباب از قفه بجهاز انداختند؛ باری باز جهاز بعد دو یکساعت
حرکت کرده باز در گل نشست عاقبت لابدا کپیتان بارهای سنگین جهاز را که
بعد دو هزار دخل خرما بود همه را از جهاز بیرون آورده و در بکاره های بادی
گذارده بعد دو یکساعت مسافت در کنار دجله گذارده و کسانیکه در جهاز بودند
بغیر از زن کپیتان تمام را از جهاز پیاده نموده در کنار دجله براه افتادیم و بعد دو
نیم فرسخ حرکت کردیم بعد از آن جهاز را از گل بیرون آورده باز مدت زمانی
معطل شده تا بارخیکهای خرما را بار جهاز نموده بعد جهاز را در کناره آورده
تمام مسافرین داخل جهاز شدیم؛ باری شب هفتم وارد قریه کوت فرنگ شدیم
در آنجا قدری جهاز معطل شده مردم از جهاز بیرون رفتند و قدری آذوقه و
نان خریدند ولی چون نان خمیر کرم شده فطیر که ابدا پخته گی در آن مشاهده نمیشد
بعد دو قران نان خریده برای حقیر آوردند و با کمال لذت و شکر آنها را خوردیم
و قدری برنج در کوت گرفته باز کته چلو پخته صرف شد؛ میرزا مهدی نام سید
حسینی پسر مرحوم حاجی میرزا نصرالله شیرازی که سالها در رنگان ماچین تجارت
داشته و مرحوم حاجی میرزا نصرالله از تجارت دست کشیده بکاظمین آمده مجاور
شده و بعد از مدتی مرحوم میشود چون مال و ما بهر تجارت او در بین رنگان
بوده میرزا مهدی از کاظمین در همین جهاز وارد شده که بهندوستان رفته از
آنجا برنگان برود و الله و برادر او نیز در بین منتظر ورود او میباشند؛ باری

توقف کشتی در کنار نخل

در جهاز در نزدیک هم منزل داریم جوان بسیار معقول نجیب شیرینی میباشد
با ایشان هم غذا و هم خوراک هستیم اهل هند که در جهاز میباشند تماما شیعه
مذهبند و از زیارت عتبات عالیات مراجعت مینمایند و تماما با زن و عیال
و اولاد همراه هند و بسیار مردمان معقول و ارام و زاهد و عابد ند و اکثر زنهای
هندیها هر روزه قرائت قرآن مجید مینمایند و در دماغ زنهای هندیها
آویزهای بسیار بلند است و خلخال پایهای آنها از نقره است و بعضی از پنج سیر
بیشتر وزن دارد و خیلی این خلخالها کلفت و بد ترکیب است ! تاری ازکوت
فرنک شیرا حرکت کرده ببعضی آبادیهای دیگر رسیده ولی این جهاز انکلیسی
در آنجاها نه ایستاد و بحمد الله جهاز بکمال نشست شب هشتم که شب جمعه باشد
هفت ساعت از شب گذشته وارد قریه عماره شد روز قبل عملجات جهاز کشتیکان
تذکره جهاز میدهند و پول میگیرند بعد از تذکره دادن که روز اول ورود به
جهاز بود و عمل خود را کرده اند تا ز دفعه ثانی آمدند و تا رها و اسباب و صندوق
و خورجین مردم را وارسی میکردند و از هر صندوق و اسبابی تا زیک روپیه و دو
دو پیه از مردم بند میشدند و کرایه اسباب میگرفتند تا آمدند بر اسباب و
صندوق ما حاجی محمد علی خوئی از بغداد یک کیسه سر بسته محمود پول بحاجی آقا
حسین امانت داده بود که حاجی آقا حسین آنرا در بصره بدست آقا محمد جواد تاجر
بدهد ! تاری در صندوق را که حاجی آقا حسین باز کرد که رئیس جهاز ملاحظه
نماید کیسه امانت را دیده برداشت و گفت از کیست و چیست و بکجا میبرید
از کجا آورده اید حاجی آقا حسین بطور صداقت قصه را بیان نمود رئیس جهاز
کیسه را نزد کپیتان برده کپیتان ضبط نمود که چون امانت باید در نزد من باشد
چرا شما امانت با خود آورده اید خلاصه بعد از دهای تا موحر هنوز کیسه امانت را
رد نکرده است حقیر ابدا در این سفر تنهای فرنکستان و روم و مصر و هند ندیده
بودم که در جهاز اسباب و صندوق و بنه مردم را کردش کنند و از کسی مؤاخذه

(ضبط قوطی امانات)

کنند یا پول بگیرند این رسم تازه را در این جهاز دیده و بسیار رسم بدیست این رسم
بجز در کمرکخانهای شهرهای دیگر در جای دیگر نیست خلاصه کپیتان جهاز
و عملجات آن بسیار مردمان بی تربیت و بیقاعده اند تعجب در اینجاست که اهل
انکلیس با آن تربیت و آداب و قاعده دانی با این صفحات که میآیند عادت بوضع
این صفحات مینمایند و بی ادب و هرزه میشوند بجز کپیتان و چهار نفر دیگر از
اتباع خود که از اهل انکلیس میباشند ما بقی عملجات جهاز تماما عیسوی
مذهب و از اهل موصلند ولی جوانهای بسیار قوی هیکل و پهلوان اند !
تاری قدری جهاز حرکت کرده بمقامی رسید که مقبره و کنبد و بارکاه عزیر پیغمبر است
و بارکاه و کنبد حضرت عزیر نبی تماما بدست طایفه یهود است و دیوار صحن آن
بارکاه در لب دجله واقع است و عمارت و خانه و اطاقهای خوب در اطراف صحن
حضرت عزیر ساخته اند و متقدسین یهود در آنجا منزل دارند و یهودیها بسیار
نذر و نیاز میدهند بآنجا میآورند چون جهاز در آنجا تأمل نمود مقابل کنبد زیارت خواندند
تاری بعد از مدتی جهاز بقریه کرنه رسید یعنی سه ساعت از شب گذشته کرنه
جائیست که شط فرات و دجله بغداد بهم دیگر متصل میشوند و بحمد الله حالا که
آب دو شط یکی شد دیگر از برای جهاز خطری نماند که بگل بنشیند و معطل
شود جهاز با کمال آرامی و قوت بیخوف و واهمه کل حرکت میکند و بعد از شش
ساعت قبل از طلوع فجر ببصره وارد شد در آن هنگام جهاز بکنار کرجه جهاز
پسته باشد حاضر و منتظر این جهاز بود که اغذ و پسته را از این جهاز کرفته فورا
حرکت کرده بسمت بوشهر و بمبئی روانه شد ! تاری روز که روشن شد مردم
از جهاز بیرون رفتند جناب مؤید الملک و حقیر در جهاز ماندیم و حاجی آقا
حسین را با علیقلیخان روانه بصره نموده بکاربرداز خانه نزد سرکار حاجی میرزا
حسنخان رفتند بعد از آن حاجی میرزا حسنخان و حاجی میرزا علیخان و حاجی آقا
حسین متفقا در قایق نشسته و بسیدق شیر و خورشید نشان ایران زینت یافته زده

(مقابل شدن جهاز با مقبرهٔ عزیر پیغمبر)

بجهاز وارد شد از ملاقات حاجی میرزا حسنخان و حاجی میرزا علیخان کمال
بشاشت و خورسندی بهم رسانیدیم ٭ بادی کپیتان جهاز کپیتان امانت ها
نزد جناب موتمن الملک آورده ادمهای آقا محمد جواد تاجر بجهاز وارد شده
کپیتان امانت را بانها سپردند و از جهاز حرکت کرده در قایق نشسته وارد
شهر بصره شدیم چون وقت جزر آب شط بود و نهر آب نداشت قدری در بالا
خانه منزل آقا محمد جواد تامل نمودیم و تا آنکه آب شط بمد آمده باز در قایق
نشسته بشهر بصره در کنار در خانه وارد شدیم ٭ عمارت و آبادی که در لب
شط ساخته اند که اسکله بصره است و بعضی قونسولهای اجنبی در آنجا
منزل دارند و کمرک خانه در همانجا واقعست آن موقع را مقام علی میگویند ٭ مقام
علی موقعی است که حضرت شاه اولیا صلوات الله و سلامه علیه در هنگام تشریف
آوردن ببصره در این مقام و در آن موقع منزل فرموده و نماز گذارده اند و حالا
آن موقع را صحن و حیاط و اطاق و ضریحی قرار داده اند و زیارتگاه خاص و عام
و هوای مقام علی بجهت مجاورت با شط خیلی بهتر از هوای بصره است مسافت از
مقام علی تا بصره بقدر یک ربع فرسخ میشود و مردم تماما با قایق از نهر آب
میروند ٭ شهر بصره بقدر چهار هزار خانه دارد و عدد نفوس آنجا سی هزار
نفر است و خانهای بصره آنچه از اعیان و اشراف است از آجر ساخته اند و از
متوسطین از خشت خام است و از فقرا و غربا تماما از نی و بوریا بست یعنی دیوار
خانه و اطاقها از نی است و سقف اطاقها را از حصیر پوشانیده اند وضع خانهای
بصره بسبک خانهای بغداد و کربلا است حیاطهای کوچک و عمارات دو مرتبه
ساخته اند و بسیار بی سلیقه و کج و معوج و کوچه‌های شهر کج بعضی خیلی گشاد
بعضی بسیار تنگ و بی ترتیب بعضی مساجد دارد ولی مخروبه و بی سلیقه ساخته
شده مدرسه و جای درس و علم کم است بازار آجری دو سه جا ساخته اند و ما بقی
بازارها دیوار آنها از آجر و سقف آنها از چوب است حالا چند سال است که بصره

خیلی آباد و معمور شده است و دکان و بازار خوب ساخته اند و چند درب مغازه
و دکان بزرگ از برای طایفه نصاری ساخته اند و از هر نوع متاع و اجناس در آن
دکاکین بهم میرسد از اهل ایران نیز در بصره بسیار منزل دارند و کسب و تجارت مینمایند
وضع زراعت و اشجار بصره بیشتر اشجار بصره نخل خرما است که خیلی بسهولت و
آسانی بعمل میآورند و نخل خرما در بصره و اطراف بسیار است در باغات بصره
نهرها ساخته اند که بقدر دو ذرع و یک ذرع عمق دارد و نخل خرما را در پهلوی
آن نهرها کاشته اند و از شط بزرگ نهرهای بزرگ ساخته اند و بباغات و
زمینها وارد کرده اند چون شبانه روزی که بیست و چهار ساعت باشد دو دفعه
آب شط بجهت جزر و مد دریا حرکت میکند و بالا میآید بطوریکه آب شط در نهرها
افتاده وارد باغها و زمینها میشود و در نهرهای باغات و نخلات جاری میشود
و در وقت جزر آبها شکه در پای نخلات و باغات افتاده بکلی بر میگردد باز
طرف عصر در هنگام مد آب باز آب بباغات آمده در پای جمیع نخلات میرود
پس هر روزی دو دفعه آب از شط بپای نخلات آمده و آبیاری نموده باز عود بشط
مینماید و وضع جزر و مد آب دریا خیلی منتظم و بقاعده در ابتدای ماه جزر
و مد آب هنگام طلوع ماه است و کمتر است و در هنگام ایام بدر جزر و مد
آب بیشتر است ٭ بادی نخلات اطراف بصره را در جای دیگر عربستان
ندیده ام یعنی بزیادی نخلات بصره از اول فرنه کوت که بالای شط است که
جزر و مد آب تا بانجا میرسد نخلات است تا اول خور که لب دریاست دو
طرف شط تماما نخلات که هر طرف شط بقدر یک فرسخ طول تماما نخل خرماست
و از ابتدای کوت تا لب خور که چهل فرسخ متجاوز است تماما نخل خرماست که دو
فرسخ عرض و چهل فرسخ طول نخلات بصره و توابع بصره است و از هر قبیل
اشجار در بصره بعمل میاید از قبیل انار و مرکبات و زردالو و توت و نیز شلتوک
برنج بسیار بعمل میآورند و خرما شکر در بصره بعمل میآید بیشتر آن بفرنگستان

مبرود که جهازات بسیار بزرگ از پاریس و لندن و امریک به بصره آمده خرما را
بقاعدهٔ تمام از نخل بریده در جای بسیار تمیز پاک و پاکیزه خرمن نموده زن و
مرد اعراب را حاضر نموده جعبه‌ها و قوطیهای مقوائی خوش شکل با همان جهازها
از فرنگستان آورده خرما را تمیز و منتخب نموده در جعبه‌ها و قوطیها دانه دانه
چیده که سر دانه خرما را بقطار در یک طرف و ته دانه را به یکطرف گذارده کمپانی و
تاجر این کار مخارج گزاف نموده بقدر قیمت اصل خرما دو مقابل خرج نموده
خرما را در جعبه‌ها و قوطیها میگذارند و عملجات و اعرابی که خرما را در جعبه میگذارند
روزی دو من و سه من از آن خرما میخورند و تفریط مینمایند باری از جهت تجارت
خرما بطرف فرنگستان و ینگی دنیا در بصره خرما قیمت بهم رسانیده و مردم از این
جهت متمول شده و املاک و نخیلات خود را زیاد کرده‌اند و خانه و بازار در بصره
از اینجهت آباد و معمور شده است و روز بروز آبادتر و معمورتر خواهد شد شخص
که در شهر بصره راه میرود و گردش مینماید معلوم و محسوس است که آبادی شهر
تازه است و بیشتر از ده سال نیست که شهر رو به آبادی گذارده است و با وجود
این آبادی ممکنست که در بصره ده مقابل اینکه حالا آباد است آبادتر و معمور
ترنمایند چرا که زمین بسیار و آب فراوان دو رود شط فرات و دجله دارد
بادی قبر حسن بصری و طلحه و زبیر در نیم فرسخ فاصله شهر بصره است و امسال
از جانب سلطان روم اسلامبول روپوش و شمعدانهای نقره بزرگ برای قبر طلحه و
زبیر آورده و با کمال ادب و احترام و نظام عسکریان اسبابها را از جهاز بیرون
آورده و والی شهر با اعیان و اشراف آنها در سر قبر حضرات مذکور برده روپوش
قبرها را ترتیب داده و شمعدانها را در آنجا روشن نموده‌اند و مردم بصره بیشتر
اهل سنت و جماعت میباشند و شیعه نیز در بصره از عرب و عجم بسیار دارند
و دو نفر از علمای معتبر شیعه در بصره میباشند که یکی از آنها جناب آقا سید
ناصر میباشند با کمال فضل و زهد و تقوی و تقدس و با علم و دانش و اطلاعات

حمل خرما در قفصها و جعبه‌ها به فرنگستان

تفصیل قبر حسن بصری و طلحه و زبیر در حوالی بصره

کامل

کامل از خارجه و داخله و دیگری جناب آقا سید جواد میباشند که صاحب
علم و فضلند و محل وثوق و اعتماد مردم بصره میباشند، و حاجی ملا رضاخان
سرتیپ که در بصره ساکن که اصلاً از سلسله تجار و مردمان معتبر و آدم معقول
و مدت پانزده سال از جانب دولت ایران در بصره شهبندر و قونسول بوده
و دیگر آقا حسن بهبهانی است که او نیز آدم معقول و با سواد و تاریخدان و خانه
و عمارت خوب در بصره دارد شبی جناب مؤید الملک و حقیر و حاجی آقا حسین
و حاجی میرزا حسنخان و جمعی را در خانه خود دعوت نموده الحق ضیافت و مهمانداری
خوب نموده سفرهٔ مفصل چیده از هر قبیل خورشها و غذاهای بسیار خوب ترتیب
داده و نیز بره بریانی که در شکم او مغزها و لیموناتی ترتیب داده و با برنج طبخ نموده
بسیار با سلیقه و تمیز بعمل آورده بودند در آن شب بحمد الله بهم خوش گذشت آقا
حسن نیز مدتی در بصره وکیل کارپرداز خانه بوده است، حاجی میرزا حسنخان
اصلاً از اهل طهران و در سنه ۱۲۸۸ هجری منشی اول سفارت فوق العاده دولت انگلیس
بوده که برای تحدید حدود بلوچستان و سیستان مامور بودند پس از انجام این مسئله
در سنه ۱۲۹۰ باتفاق جناب حشمة الملک میرزا آقا بنات برای ادای فریضه حج بمکه
معظمه مشرف شده از طریق شام مراجعت مینموده‌اند در عرض راه چشم درد
شدیدی عارضشان شده و چون در یک منزلی شام قریب دو هزار تومان
پول امیر قافله را اعراب دزدیده بودند لهذا خان مشار الیه محض استعلاج
درد دیده و استحصال نقود مسروقه ناگزیر از اقامت شام شده پس از آنکه
پولها پیدا شد و عباسقلیخان بلعبید حاجی میرزا حسنخان متوجه اسلامبول
شده چون شخص مستعد و صاحب خط و ربط بود لهذا جناب معین الملک
در سفارتخانه اسلامبول نخست منصب انشاء و ترجمانی سفارت سنیه را
بعهدهٔ کفایت ایشان مفوض داشته در ظرف چند سال اقامت در اسلامبول
ترقیات فوق العاده نموده و بامتیازات فائقه نایل گشته در این اثنا یکی از

ترجمهٔ احوال حاجی میرزا حسنخان

خانمهای سرای سلطنتی عثمانیه که معمول است محرمانه بشوهر میدهند
قسمت ایشان میشود، هم در آن سال بحسب الاراده سلطانی (تحفة الملوك)
رساله که خان مشار الیه بخط نستعلیق و خیلی ممتاز نوشته بود در معیت
جناب معین الملك بحضور همایونی مشرف و بتوجهات خواطر اعلیحضرت سلطانی
نایل گشته تقدیم مینمایند در مقابل بکتابخانه و عمارت ممتازیکه در مرکز
شهر اسلامبول و متصل بخانه امیر مکه مکرمه شریف عبد المطلب واقع است
بایشان مرحمت فرمودند، هم در آن سال از جانب دولت علیه ایران بمنصب
جنرال قونسولگری حجاز منصوب آمده و در ظرف یکسال ماموریت خدمات
فوق العاده غیر مسبوقة الامثال در راه دولت و ملت ایران در اماکن متبرکه
نموده دست تطاول مباشرین امور حاج و آخذین رسوم و باج را از جان و
مال مردم کوتاه و رسم چراغانی و آتشبازی در منی و عرفات و انتظامات
فایقه در حرکت و اقامت و مسافرت حاج را بموجب تصدیق خاصه و عامه
ناس بنحوی مرعی و مجری داشته اند که ما فوق آن متصور نتواند بود و نیز
تصورات بلند و خیالات ارجمندیکه حالا و استقبالا مایه فوز و فلاح ایرانیان
در آن مرجع مسلمین و مجمع صلحای روی زمین بوده است داشته و دارند
و هنوز با اینکه بمناصب عالی و مراتب رفیع مانند نیابت اول سفارت کبری
و جنرال قونسولگری اسلامبول و منصب سرتیپی و غیره نایل شده باز باتمام
و انجام آن مقاصد عالیه در حجاز و خیالات نافعه در اماکن متبرکه مایل هستند
وفقه الله بنعم التوفیق حقیقة در سیاسیات عالم قدس اسلامیت و نکات
و دقایق ترقیات دولت و ملت اول غیور و نخستین متعصبش دیده ام الجمله
در اسلامبول روزی باتفاق جناب معین و مؤید الملك بمهمانخانه مرحوم
اعلیحضرت سلطانی بصرف ناهار مهمان ایشان بودیم و چون در این اواخر
بمرض (رماتیزم) که بعربی (عرق النساء) گویند مبتلا شده بود و اطباء

بزر

بزرگ اسلامبول و سکونت در یکی از بلاد حاره تجویز شان نموده بودند خود
طالب ماموریت ولایت بصره که بالفعل کارپرداز در سنی ندارد و اهمیت
موقع پیدا کرده است شده مقام آنجا را بجنرال قونسولگری محض احترام ایشان
ترفیع نمودند از اسلامبول متفقا حرکت کرده تا ببصره رسیدیم، بادی چون
جهازیکه بسوی شهر میرود مدت شش روز طول دارد از این جهة در بصره مدتی
کارپرداز خانه حاجی میرزا حسنخان توقف نمودیم الحق سرکار حاجی میرزا حسنخان
کمال ادب و احترام و نوازش و مهمانداری نسبت بجناب مؤید الملك بجای
آورده و نیز نسبت بحقیر و حاجی آقا حسین نهایت مواظبت و محبت را نموده و
از هر جهة پذیرائی و مهمانداری نموده دقیقه کوتاهی و غفلت از زحمت و خدمت
نمودند خود شان و وابستگان و نوکرهای ایشان منتهای مهربانی را بجای آورده
شامهای خوب و ناهارهای مرغوب هر روزه و هر شب طبخ نموده با جمعی صرف
میشد، قبل از آمدن حاجی میرزا حسنخان وضع قونسولگری شهر بصره خیلی
مغشوش و بی نظم بوده تبعه ایرانی که در بصره بوده اند با کمال مفلوکی و بی
اعتنائی و بی بزرگتری بوده اند و مردم اهل بصره نسبت با آنها کمال تعدی
و بیحسابی مینموده اند و هر روزه از جهة جبر و تعدی حکام و مباشرین بصره
تبعه ایران خود را تبعه دولت عثمانی نموده اند بعد از ورود حاجی میرزا حسنخان
جمیع تبعه را رسیدگی نموده هر کس بی جهة از تبعگی خارج شده آنها را برگردانیده
تذکره دولت علیه ایران را باو داده تا از تبعه دولت ایران نموده و نیز در اطراف
بصره هر جائیکه یکنفر ایرانی بوده آنها را باسم و رسم در جزو دفتر کارپرداز خانه
نوشته و تذکره داده و همه ایرانیهای آن صفحات را جمع آوری نموده چشم مردم
خارجه و داخله را بحساب انداخته حکومت و اجزای حکومت و عسکریه تماما
حالا از حاجی میرزا حسنخان احتیاط میکنند و حساب میبرند و ادب میکنند
سالها بوده که مثل حاجی میرزا حسنخان قونسولی در بصره ندیده بودند واقعا

هزار حیف که حاجی میرزا حسنخان در بصره عمر و وقت خود را صرف میکند
چنین شخصی را لازم است که دولت ایران بکارهای بزرگ و بمأموریتهای اهم
مأمور نماید و از دانش و بینش و علم و آداب حاجی میرزا حسنخان بهره‌ها برد
بلکه باید حاجی میرزا حسنخان را بحکومتها و یا بوزیر مختاری دولت مأمور نمایند
وجود او حیف است که در مثل چنین جاها بیهوده صرف شود فقط کمالات او را
دولت باید بیش از این بداند ؛ باری روز پنجشنبه هفدهم ماه ربیع الاول
از منزل بعزم زیارت مقام علی حرکت کرده قدری در شهر بصره در کوچه و بازار
گردش و تماشا نمودیم تا آنکه بمقام علی رسیدیم از بصره تا مقام علی بقدر نیم
فرسخ متجاوز است ؛ وضع مقام علی چنانست که حیاطی است و مسجدی در آنجا
ساخته شده و در طرف محراب مسجد اطاقی است که آنجا را مخصوصا مقام علی
میگویند و مردم از هر طبقه آنجا را زیارت مینمایند باری بعد از زیارت بمنزل
مراجعت نموده شب را حاجی ملا رضا خان که مدتها در بصره قونسول و شهبندر
بوده جناب موید الملك و حقیر و حاجی میرزا حسنخان و حاجی آقا حسین را دعوت
نموده ضیافت بسیار خوبی نمود غذاها و خورشهای بسیار خوب ترتیب داده
بود ؛ جناب آقا سید امین خراسانی که شخص فاضل کامل و در جمیع کمالات و علوم
دستی اولیت دارند و ایشان را در سی سال قبل در طهران در مدرسه دار الشفا
ملاقات کرده بودم امسال ورود بکاظمین و بغداد جناب ایشان را ملاقات
نمودم و از ملاقات جناب ایشان بسیار مسرت بهم رسانیدم گردش دهر و سختی
روزگار و ناملایمات زمان ایشان را پیر و افسرده و دلتنگ کرده ریش ایشان
سفید شده ؛ باری جناب ایشان را با حاجی میرزا حسنخان قونسول بصره آشنا
نمودم و نیز حاجی خان ایشان را ببصره آوردند در آن شب در خانه حاجی ملا رضا خان
تشریف داشتند و از ملاقات ایشان محظوظ شدیم برادرزاده ایشان که سید
مصطفی نام دارد در خدمت جناب ایشان است ؛ باری امسال در این سفر

از بغداد

از بغداد ببصره در بین راه در جهاز در روی دجله بقدری هوا سرد شده که
ما فوق آن متصور نیست کسی تصور نمیکرد که هوای عربستان این قسم سرد بشود
ورود ببصره هوا باز سردتر شد بقسمیکه لباس و بالاپوش ابدا شخص را گرم نمیکرد
و وضع عمارات بصره را طوری ساخته‌اند که همه عمارات تابستانی است دکاکین
متعدد و روزنهای بسیار و ایوانهای سرباز و اطاقهای بی بخاری و نیز منقل
و بخاری هنوز ابدا در بصره یافت میشود و مردم منتظر سرما نیستند شدت سرما
و زندگی سردی هوا طوری شد که شخص نمیتوانست از جای خود برخیزد و تا
آنکه شب نمیتوانست از سرما بخوابد اهل بصره میگفتند ما چنین سرمائی تا بحال
ندیده‌ایم سرمای فوق العاده است بحمد الله تعالی این دو روزه هوا بهتر شد
ولی باز خیلی سرد است ؛ باری بعد از هشت روز توقف در بصره حاجی میرزا
حسنخان منتهای مهمانداری و محبت را بعمل آورده روز جمعه هجدهم ماه ربیع
الاول از بصره حرکت کرده در جهاز تکیل کمپانی مشهور جهاز بکره عربستان نام
دارد وارد شدیم آقا حسن حاجی خلیل و حاجی ملا رضا خان و حاجی میرزا حسنخان
بمشایعت آمده وقت غروب آفتاب داخل جهاز شدیم حضرات که مشایعت
آمده بودند ببصره مراجعت نمودند ولی چه جهازی که همه مسافرتها و دیده
جهازهای بسیار بزرگ و کوچك زهره ولی چنین جهاز کثیف نجس متعفنی
در عمر خود ندیده بودم اولا بقدر دویست راس اسب از بصره بار گرفته بود
برای بردن به بمبئی و اسبها را چنان پهلوی هم بکره بسته بودند که شکم آنها
بهم چسبیده از شدت تنگی جا و معلوم است زیر دست و پای اسبها از پهن
و شاش چه اسباب کثافت و مگس حاصل میشود لکن شنیدم از آن هر کس را از زن
و مرد که تذکره جهاز گرفته وارد جهاز شده بود و مردم بیچاره بیخبر از اینکه در
جهاز ابدا جای یکنفر نیست وارد جهاز میشدند بخیال آنکه جا ممکن خواهد
شد هر کسی ویلان و سرگردان و متحیر که چه کند و کجا بنشیند و کجا بخوابد زن و

حرکت از بصره بطرف بمبئی

مرد محرم و نامحرم خرد و بزرگ نشسته و ایستاده در صورتیکه پول نذکره
جهاز را داده اند و نمیتوانند برگردند حقیر و حاجی آقا حسین و علیقلیخان
و دو سه نفر از احباب دیگر تا سه ساعت از شب گذشته سرگردان و پریشان
در سر پای خود ایستاده که چکنیم و کجا بنشینیم عاقبت در پهلوی اسبها که محل
شاش و پهن اسبها بود دو سه تخته حصیر انداختیم و نشستیم فردای آنروز
که بجزیره رسیدیم باز همان جائی که نشسته بودیم گفتند برخیزید که باید اسب
آنجا بسته شود باز از جزیره چهار اسب دیگر آوردند و در سر جای ما بستند
باری مدت مدیدی با حاجی آقا حسین سرپا ایستاده بودیم که نمیدانستیم
کجا بنشینیم هر قدر به کپیتان التماس میکنیم که جائی بما بدهید میگفت جائی
نیست همین طور باید بنشینید نایب اول کپیتان جهاز که آدم سرخ روئی بود
قساوت قلب و بیرحمی داشت که ما فوق آن متصور نمیشود اتفاقا اگر میخواستیم
کرده بالای بام جزیره قدری راه برویم یا بنشینیم مثل سگ درنده از دوری
آمد و میگفت برخیزید شبانه شدت نفس ما الهام گاهی بر میخواستیم و بالای
بام جزیره میرفتیم باز همان نایب کپیتان دیده بتغیر و تشدد آمده حقیر را مانع
از نشستن میشد همان نایب کپیتان آمد نزد جای حقیر و جای حقیر را
ذرع کرد و گفت تو یک ذرع طول و نیم ذرع عرض جا داری و این جای تو جای
دو نفر است میخواست باز یکنفر دیگر پهلوی حقیر بنشاند باری مثل شمر و
مرغضب آن شخص نسبت بجمیع مردمان جهاز ظلم و تعدی و بیحسابی مینمود
و ابدا وساطت احدی را قبول نمیکرد و از شدت و حرارت و تغیر دقیقه آرام نداشت
وکسی در جهاز جرئت نمیشد که او را ساکت کند مردم را مانند اسیر نگاه
میکرد و کمال بی اعتنائی باعلا و ادنای مردم داشت در همان جهاز حکیمی بود
که نام او کاووس و از طایفه فارسیان بمبئی بود فارسی میدانست و بسیار آدم
معقول خوبی منصب طبابت در جهاز داشت هر که از علیلهای جهاز ناخوش

مردم که در جهاز مسافر بودند نسبت بهمه مهربانی و محبت مینمود و بهر مریض
و بیچاره از سل و ناخوش و چشم درد دوا را بمضایقه میداد و برأفت و دلجوئی
با مردم حرکت میکرد او میگفت که کپیتان جهاز و نایبهای او تماما کسانی
هستند که پدر و مادر ندارند اینها اولاد بی پدرند که در لندن و سایر
شهرهای انگلیس از زنهای هرزه و جنده بعمل آمده اند و دولت این اطفال را
بزرگ میکند و در مدرسها تربیت مینماید و هرکدام از این اطفال را بکاری
و شغلی تعلیم میدهند از انجمله این چند نفر که در جهاز میباشند از کپیتان و
نایب اینها از همان اولاد بی پدرند که مهر مادری و لطف پدری را با خود ندیده
و پدر و مادر آنها را پرورش نداده است و محبت و مهربانی و رأفت و ترحم را
نمیدانند چه چیز است در مکتب خانه محض از برای کسب و شغل درس خوانده اند
و ابدا کسب علم اخلاق ننموده اند و ترحم و گذشت و عفو و صفات انسانیت را
ندیده و نشنیده اند این خود یک لطف الهی است که اولاد برای پدر و مادر بزرگ
کنند که صفت مهر و لطف را با خود دیده و بزرگ شده در هر سؤال و جوابی
که پدر و مادر نسبت باولاد خود یک مهربانی و یک محبتی کرده او درج بوده در
حقیقت این اولاد در طفولیت در نزد پدر و مادر خود علم فتوت و مهربانی را
چنان یاد گرفته که جبلی او شده و نمیتواند فراموش کند و کسانیکه بی مادر و بی
پدرند و آنها را در فرنگستان اولاد حرامزاده میگویند از اینجهة صفات حسنه را
ندیده و نشنیده اند و در ذات آنها درج نشده است خداوند شخص را از معاشرت
آنها حفظ فرماید اینمطلب را در اینجا مناسب است که بنویسیم حالا در فرنگستان
بجهة سهولت کارها و اسباب راحت و تن پروری اغلب مردم خانه و منزل و
سامان ندارند خانه آنها در هوتلها است و اسباب خواب و راحت هر قسم و
هرگونه حاضر است هر شب وجهی معین داده در هوتل میخوابد و صبح در پی
کار خود میرود زحمت اطاق و رخت خواب و خدمتکار نمیکشد یکی دیگر

آنکه هنگام غذا خوردن در روز و شب میرود در منزل پرسنو آنها در هرجا غذاهای
گوناگون اعلا حاضر است غذای پخته آماده هرچه بخواهد حاضر نموده میخورد و
بمنزل خود میرود دیگر زحمت طباخ و نوکر و اسباب و ظروف و آشپزخانه لازم
ندارد. یکی دیگر آنکه هرگاه میل بزن بکند و شهوت او حرکت بکند عمارتها
و منزلها برای همین کار معین کرده اند که هر عمارت اطاقهای متعدد دارد و
زنهای جنده (فاحشه) از هر قبیل حاضر و موجود فورا در آن عمارت رفته هر زنی قیمتی
معین دارد وجه نقدی داده دفع شهوت خود را نموده بمنزل خود میرود پس
در این صورت شخص نه منزل مخصوص لازم دارد و نه آشپزخانه و نه عیال همه چیز
موجود و حاضر. آن زنها نیز هر کدام توانستند با آب دزدك و تلمبه فرج خود را
بعد از مجامعت شسته که حامله نشوند یا آنکه دوائی میخورند که مانع حمل
آنها میشود و بعضی که حامله میشوند و از آنها اولاد میشود دختر آنها را
تربیت کرده کسبی با آنها یاد میدهند ولی دخترها دست از شغل خود بر نمیدارند
و پسر آنها را نیز در مکتبخانه دولتی برده بصنایع و کارهای مختلف تعلیم میدهند
و این فقره که ذکر شد در فرنگستان ابدا عیب ندارد بجهت آنکه اکثر از بزرگان و اعیان
شهر و رجال دولت و سرتیپها و سرهنگها اولادهایند که پدر و مادر ندارند و در
مدرسهای دولتی تربیت شده اند و ترقی کرده اند و کم کم صاحب شغل و منصب
و رتبه دولتی شده اند و حالا از قرار دیگر در فرانسه مخصوصا در پاریس تحقیق
و تعیین کرده اند از سیزده سال قبل تا بحال بقدر چهارصد هزار نفر مردمش
کم شده اند با وجود دیگر ناخوشی و مرضی در پاریس نبوده که در این مدت اهلش
بمیرند و کم شوند تحقیق شده که کمی مردم از جهت جنده بازی آنهاست و دوا
خوردن زنها و اولاد خود را کشتن و این مسئله را حالا غدغن کرده اند که کسی
زن ندارد یا زن نگیرد قول و فعل او را اعتماد و اعتنا نکنند چرا که کسیکه قانون
زندگی و معاش او و پایدار نیست و در بند اعتبار خود نیست نمیشود او را در

تعلیم و تربیت دختران

مجالس شوری و محافل دولتی راه داد. باری مطلب بیش از اینهاست از بصره
تا محمره و از محمره تا بلب دریا تماما زمین طرف دولت عثمانی نخلستان آباد و معتبر است
و زمینهای طرف ایران که جزو اراضی و حکومت محمره است تماما بایر و بی درخت
و بی زراعت و هرگاه درختی داشته باشد یا نخلی در زمینی کاشته باشند از بی آبی
و از بی تربیتی افسرده و پژمرده است با وجودیکه آب و زمین سمت محمره خیلی
بهتر و خوبتر از طرف بصره است مخصوصا جنبین شط کارون زمینی مستعد برای
زراعت دارد که حد ندارد بکلی از نظر افتاده و حکومت محمره مانع آبادی آنجاست
باری با وجود سختی جا و مکان در جهاز بحمد الله تعالی در دریا بکمال آرامی و جهاز
بی دغدغه و آشوب از انقلاب بحر حرکت میکرد در روز یکشنبه دو ساعت از روز
گذشته جهاز وارد قاوی بوشهر شد بمجرد ایستادن بلمهای آبادی از بوشهر
آمده اسبابها را از جهاز بیرون آورده در بلم گذارده و از برای جناب مؤید الملك
بلم مخصوصی حاضر نمودند حقیر و حاجی آقا حسین و علیقلیخان هم در همان بلم
نشستیم چون از جای توقف جهاز تا بوشهر دور است بقدر یکساعت طول
کشیده بلم بکنار اسکله بوشهر رسید نوکرهای جناب مؤید الملك مدت پانزده
روز متجاوز بوده که از شیراز آمده و در بوشهر منتظر ورود جناب مؤید الملك
بوده اند، اباز خان، عبدالله بیك، و علی بیك، و حسن، و چند نفر دیگر در لب
اسکله حاضر بودند ولی بیخبر از اینکه جناب مؤید الملك امروز وارد میشوند و
جناب مؤید الملك که از بلم پیاده شدند همه نوکرها مسرور و خوشحال شدند و
دست و پای ایشان را بوسیدند و منزل را در بوشهر در خانه جناب مؤتمن الوزاره
حاجی محمد خان شیرازی قرار داده بودند الحق منزل بسیار خوب با صفائی
جناب مؤید الملك در آن عمارت وارد شدند امروز را شکرها و حمدها گفتیم که
الحمد لله رب العالمین نمردیم و زنده ماندیم و از صدمات و زحمات سفر خلاص
شدیم وقت عصر سرکار حاجی مهدی ملك التجار بوشهر با حاجی آقا محمد معین التجار

ورود به بندر بوشهر

شیرازی بدیدن آمدند و بعد از ساعتی نواب شاهزاده نوذر میرزا و بعد از
آن سرکار محمد حسنخان سعد الملک حاکم بوشهر بعد از آن حاجی علی اکبر و حاجی ابو
القاسم تاجر شیرازی که هر دو ساکن بوشهرند و هر دو مردمان معقول و معتبرند
بدیدن جناب مؤید الملک آمدند امروز بحمد الله تعالی هوا بسیار خوب بود ما هم
بمجرد ورود بمنزل جمیع لباسهای خود را تغییر داده از کثافت و نجاست جهاز
منحوس خلاص شدیم بعد از آن چون روز پست بود بطهران خدمت والده و
نور الدین کاغذ نوشتم و فرستادم نجفقلیخان کارگذار بوشهر را که خیلی میل
بملاقات داشتم هر چه منتظر شدم ایشان را ندیدم خود بتجسس ایشان رفتم بعد
معلوم شد که ناخوش و بستری‌اند بعیادت ایشان رفتم و ملاقات نمودم و تا در
بوشهر بودیم در بستر بناخوشی تب و نوبه مبتلا بودند ٬ روز سیم توقف در بوشهر
جناب ملک التجار حقیر و حاجی آقا حسین را بمنزل خود دعوت نموده کالسکه
فرستادند سوار شدیم و باتفاق حاجی میرزا حسین منشی توپچی به ریشهر
رفتیم و شب را در منزل جناب ملک التجار ماندیم و الحق بسیار خوش گذشت
کمال مهربانی و مهمانداری را نموده تا روز دیگر ظهر در منزل جناب ملک ماندیم
بعد از آن باتفاق بشهر بوشهر آمدیم و نیز روز دیگر باتفاق جناب مؤید الملک
بازدید ملک التجار به ریشهر رفتیم ولی شب را توقف ننمودند ٬ خلاصه
وضع بوشهر و بندر بودن آنجا چنانست که از جمیع فرنگستان و هندوستان
و روم و امریکا جهازات تجارتی و سیاحتی و جنگی به بندر بوشهر می‌آید و تجار
معتبر در بوشهر توقف دارند و تجارت مینمایند و قونسول دولت انگلیس که در
بوشهر توقف دارد بسیار مجلل و باشوکت حرکت مینماید و ماهی هزار تومان از
جانب دولت انگلیس مخارج و مواجب میدهند و بقدر بیست نفر سرباز هندی
با انگلیس قراول مخصوص دارد و در بندر بوشهر بیدق و علم او برپا و بغیر از
جمیع بیدقها و علمها است از جانب دولت هلند و دولت عثمانی نیز علم و بیدق

دارند

ذکر جهاز دولتی معروف به پرسپولیس

دارند و حکیمی مخصوصاً از جانب دولت انگلیس در بوشهر هست و دواخانه
دارد هر روزه هر کس از اهالی بوشهر ناخوش و علیل و مریض نزد آن حکیم
برود مجاناً او را معالجه نموده و دوا هم قدر مریض لازم داشته باشد او مجاناً
میدهد و ابداً مطالبه پول از مریض نمینماید با پیر و ما نیز اسباب تألیف
قلوب را خوب فراهم آورده اند که اهالی شهر را از اعلا و ادنا مخلص و مرید و
معتقد و خواهان خود نموده اند مردم ایران هم که فقیر و بی بضاعتند باندک
مهربانی و محبتی بدام می‌آیند و مطیع میشوند ٬ باری روزی را با جناب مؤید
الملک و سعد الملک در بوشهر بتماشا و دیدن جهاز دولتی ایران که نام او پرس
پلیس است رفتیم آن جهاز را چند سال قبل جناب مخبر الدوله وزیر علوم در
سفر برلین ابتیاع نموده بنود هزار تومان و الحق بسیار خوب جهازیست اطاق
مسکون بسیار خوب و منقح و اطاق غذاخوری و اطاقهای خواب از درجه اعلی
و وسط هم خوب و اسباب جهاز از قایق آتشی و غیر آتشی و تفنگ و توپ و اسباب
توپخانه از هر جهة مهیا و خوب و ممتاز بود عمله‌جات آن بجز معلم جهاز که بجای
کپیتان بود و یکنفر دیگر ماباقی از اهل بوشهر بودند میرزا احمدخان سرتیپ
پسر آقا پوچی باشی طهرانی که در علم نظام و زبان فرانسه تکمیل شده بود او را
بسمت مترجمی جهاز مأمور نموده همه اوقات در آن جهاز مشغول خدمت الحق
بودن این جهاز دولتی در سرحدات و بنادر آن خلیج فارس خیلی اهمیت دارد
و بسیار لازم بل واجبست کاش ممکن میشد که از جانب دولت علیه ایران جهازهای
متعدد در خلیج و سایر دریاها میبود و متاع ایران را همان جهاز خود ایران حمل
و نقل مینمود ٬ باری بندر بوشهر با وجود دیگر بنادر معتبر خلیج فارس است بسیار
خراب و مغشوش و بی اسکله مثلا جهاز که از خارج به بوشهر می‌آید یک فرسخ
دور از شهر بوشهر می‌ایستد و نمیتواند نزدیک بیاید چرا که این مسافت یکفرسخ
زمین دریا عمق ندارد و جهاز بگل می‌نشیند و در این یکساعت مسافت مکرر شده

که بکاره‌ها که آدم و بار بجهاز میبرند و می‌آورند درین راه از انقلاب دریا و تلاطم
امواج بار و سوار تماماً غرق شده‌اند و سالهای سال است که هم از جانب دولت
و هم از جانب تجار مملکت این راه را نساخته‌اند که اسباب آسایش و راحت عموم
مردم در ایاب و ذهاب بکاره باشد؛ دو قسم میشود این مسافت را ساخت یکی
آنکه دو جهاز گل کشی بگیرند و این مسافت را هر قدر گل دارد ببرند و گود کنند و راه
بسازند بقسمیکه خود جهاز بزرگ بتواند از دریا بیاید و پهلوی اسکله بوشهر
بایستد که بی زحمت مردم بار از جهاز بخشکی وارد شوند یکی آنکه از اسکله شهر
بوشهر تا مسافت یک فرسخ که جهاز در دریا می‌ایستد سدّه و راهی بسازند از سنگ
تراشیده که مردم و بار از روی سدّه عبور نموده بجهاز بروند این هر دو قسم هفتاد
بیست هزار تومان بیشتر مخارج ندارد و اگر این سدّه ساخته شود منافع گزاف
بدولت ایران بتجار میرسد و شهر بوشهر خیلی معتبر و آباد خواهد شد؛ مثلا بعضی
مردم بوشهر هستند که لب اسکله بوشهر که هر سالی دو هزار اسب می‌آورند که
بجهاز ببرند برای بردن هندوستان و بکاره که لب اسکله برای بردن اسب باید
در لب اسکله راه و پل ندارد که اسبها بخودی خود داخل بکاره شوند جمعی جمع
میشوند و اسبها را یکی یکی با طنابها و ریسمانها بگردن و پا و دستها بسته
بقوت و زور زیاد برداشته در بکاره می‌اندازند و بسا میشود که اسب لگد
میزند و آدم میکشد یا در آب می‌افتد و کسانیکه اسب را در بکاره میگذارند غرق
آب و گل میشوند هر اسبی که به بکاره میگذارند یک ساعت طول میکشد و مخارج
پل ساختن برای این کار بیست تومان متجاوز نمیشود و در این باب ابداً کسی
همت نموده است این اوقات حاجی آقا محمد معین التجار در لب اسکله زمینی که
سالها بایر و خراب بوده از دولت خریده و حالا تعمیر میکند برای گمرکخانه و
مهمانخانه فرنگی و ایرانی و الحق اگر ساخته شود بسیار جای خوبی خواهد شد
باری بعد از هفت روز توقف در بوشهر غلام حیدر خان کابلی را که از بغداد

باتفاق

تا بصره و بوشهر همراه بودند که جهاز از ملک التجار برای بمبئی گرفته و جناب مؤید
الملک مخارج راه را با و التفات نموده او را روانه بمبئی نمودند؛ و روز یکشنبه
بیست و هفتم ماه ربیع الاول از بندر بوشهر حرکت کرده سه ساعت از روز
گذشته با جناب مؤید الملک و حاجی آقا حسین یک فرسخ که از بوشهر دور شدیم
جائیست و زمینی است که انجا را مشیله میگویند که همیشه اوقات گل و شل است
و از رطوبت دریا لجن زار است خاصّه در آن ایام باران شدیدی آمده آنموقع را
از گل و باطلاق خراب و مغشوش کرده بود که تا بمنزل اوّل که احمدی نام دارد
تمام راه گل و باطلاق بود وقت غروب بمنزل رسیده با کمال خستگی و بی حالی
در کاروانسرائیکه حاجی محمد صادق مرحوم اصفهانی ساخته منزل نمودیم و
حقیر و حاجی آقا حسین سوار بر قاطر بودیم چون قاطر حاجی آقا حسین دهنه
نداشت حاجی آقا حسین قهر کردند بطوریکه شب را شام نخوردند و روز را ابداً
با کسی تکلّم ننمودند و بقسمی غمناک و محزون شدند که گویا یک عزیزی از ایشان
گم شده است هر قدر علیقلیخان و سایرین دلجوئی از ایشان مینمودند
چنان جواب میدادند که نزدیک بود آنها را بزنند شب را در احمدی توقف نموده
صبح روز دوشنبه بیست و هشتم حرکت کرده بمسافت شش فرسخ راه هوا بسیار
خوب وقت عصر بمنزل برازجون رسیدیم جناب مؤید الملک در بین راه امامزاده
که نام او نور الدّین بود زیارت خوانده و درهمانجا ناهار صرف شد؛ باری در
برازجون در کاروانسرای مرحوم مشیر الملک در بالاخانه منزل نمودیم الحق
آن کاروانسرا را بقدری عالی و محکم ساخته است که منتهای تعریف و تمجید
دارد تمام بنای کاروانسرا را از سنگ تراشیده و گچ ساخته و اطاقهای بسیار
خوب و بالاخانهای عالی و طویله‌های مرغوب و مستراحهای با راحت و بامها
از سنگ تراشیده مفروش؛ باری برازجون جای بسیار خوبی است در دو
و در باغستان آب انجا تماماً از چاه است و زراعت انجا تماماً از دیم است و

حرکت از بوشهر

نخلات بسیار دارد و بازار و دکاکین بقدر پنجاه دردکان از هر نوع و صنف
دکان هست میرزا علیخان پسر مرحوم میرزا جعفرخان خرمجی در انجا با برادرزاده
خود باستقبال جناب مؤید الملك آمدند، تاری حاجی آقا حسین امروز نیز
هنوز قهرند بطوریکه ابدا با کسی تکلم نمیکنند و مهموم و مغموم خوابیده اند
و معلوم نیست که از برای چه قهر کرده اند و هر از حقیر میپرسند که چرا حاجی
آقا حسین این قسم بی دماغ و قهرند ندا شش دهنه از برای قاطر این قدر قهر
لازم ندارد، تاری شب را در برازجون توقف نموده صبح روز سه شنبه
بیست و نهم از انجا حرکت کرده بمسافت چهار ساعت بقریه دالکی رسیدیم
در بین راه یعنی یکفرسخ مانده بدالکی چشمها و نهرها و گودالها از آب مخلوط بر
نفط دیدیم که از زیر سنگها و بن کوه بیرون می آمد و بیهوده بهدر میرفت
از قرار دیگر میگفتند پنج شش سال قبل یکنفر فرنگی بقدر چهل روز در انجاها
کار کرده و چاهها کنده و نفط بیرون آورده و امتحان نموده و از ان نفطها چند
خیك پر کرده بفرنگستان برده است و بعد از ان دیگر کسی در سر معدن نفط
کار نکرده است مگر اهالی و رعیتهای قریه دالکی از ان نفطها جمع نموده در
خیکها ریخته بشیرازها میفروشند برای روغن مالی شتر دیگر خاصیت و
مصرف دیگری برای نفط انجا پیدا نکرده اند چرا که هنوز نفطی که از معدن
بیرون می آید ناصاف و سیاه است و بسیار متعفن است و مخلوط باب است
و نمیتوان در چراغ سوزانید و علم صاف کردن انرا ندارند اگر ممکن میشد یکی
از تجار یا مردمان با مکنت با اطلاع همت مینمودند و از فرنگستان دستگاه
و کارخانه می آوردند و معدن نفط دالکی را آباد میکردند و نفطهای انجا را
مصفی نموده بجمیع مملکت ایران و عربستان برده میفروختند البته این کار از
هر تجارت و کسبی بهتر بود، تاری شب را در دالکی توقف نموده صبح روز چهار
شنبه غره ماه ربیع الثانی از انجا حرکت نموده راه تماما سنگلاخ و کج و معوج

کیفیت معدن نفط دالکی

و ناصاف بمسافت سه فرسخ برودخانه دالکی رسیدیم و مرحوم مشیر الملك
شیرازی پلی بسیار محکم که شش دهنه و چشمه دارد بر روی آن رودخانه بسته است
و در پهلوی پل قراولخانه و تفنگچی هم اوقات از جانب حکومت در انجا نشسته است
تاری بعد از گذشتن از پل باول کتل کمور رسیدیم راه بسیار سختی تماما سنگ
و سنگلاخ و پر پیچ و خم و معوج و تنگ و خراب و پرتگاه هر گاه یکنفر از جلو
راه بیاید کسانیکه میروند لابد باید بایستند که راه عبور دو مال و دو نفر
آدم نیست دو نفر در ایاب و ذهاب که حرکت کنند راه مسدود میشود حاجی
محمد صادق تاجر اصفهانی که در همه جا آثار خیرات و مبرات او را دیده ام در
آن کتل در پرتگاهها و جاهای سخت راه را بخوبی ساخته که خیلی بسهولت و
آسانی میشود عبور نمود ولی حالا سنگ فرشهای آن راه از کثرت عبور و مرور
صاف و لغزنده شده است و حیوان خیلی باحتیاط باید حرکت کند، تاری از
آن سر بالائی کتل پیاده شده و راه رفتم والحق بسیار خسته شدم و بحمد الله تعالی
بسلامت ببالای کتل رسیده بعد از ساعتی بقریه کنار تخته رسیدیم از قریه
دالکی تا قریه کنار تخته چهار فرسخ فاصله است و در کنار تخته کاروانسرائی از
زمان قدیم مانده ولی حالا خیلی مخروبه است شب را در انجا منزل نمودیم مرحوم
مشیر الملك در پهلوی همان کاروانسرا بنای کاروانسرای دیگری گذارده
قدری از انرا ساخته که عمر او کفاف نکرده حالا همانطور ناتمام مانده است در
برازجون و در دالکی و در کنار تخته تلگرافخانهای معتبر دارد که دولت انگلیس کمپانی
تلگراف انگلیس ساخته است، تاری شب را در کنار تخته توقف نموده صبح
روز پنجشنبه دوم ماه ربیع الثانی از کنار تخته حرکت کرده بمسافت دو فرسخ
فاصله باول کتل رسیدیم هوا بشدت باران و راه گل و باطلاق شده لباسهای
همراهان تماما تر شده و راه کتل لغزنده شده بطوریکه مالها در وقت حرکت
پای آنها از لغزندگی بزمین بند نمیشد و این کتل را کتل کمارج میگویند

راه کتل بسیار تنگ و پر تکاه و خراب جمیع بارهای مردم در کتل راه و میان راه
ریختند و مالها نتوانستند حمل نمایند بارها را مکاریها ریختند که بعد از این
بیایند و حمل نمایند، باری با هزار زحمت و مرارت و سختی پیاده و
سواره از بلندی کتل عبور نموده بقریه کمارج رسیدیم از منزل کنار تخته
تا کمارج سه فرسخ فاصله است در قریه کمارج چون منزل و کاروانسرائی
ندارد منزل در مسجد بیکر جنب حضرت امامزاده شاه قاسم اولاد امام موسی
کاظم است منزل قرار دادند شب جمعه را در کمارج توقف نموده درک زیارت
امامزاده را نموده هوا چون قدری سرد بود در میان مسجد آتش سوزانیده
بسیار خوش گذشت و در حال ورود بکمارج اسفندیار خان کدخدای
دادنجان جناب مؤید الملک باستقبال آمده مذکور نمود که میرزا تقی خان
و میرزا علیخان از شیراز بکازرون باستقبال آمده اند و حالا در کازرون
میباشند و مرا فرستاده اند برای تعیین ورود جناب مؤید الملک بکازرون
باری صبح روز جمعه سیم ربیع الثانی از منزل کمارج حرکت کرده بمسافت یک
فرسخ فاصله باول کتل تنگ ترکان رسیدیم جلگه کمارج یکفرسخ عرض و دو
فرسخ طول دارد و زراعت آنجا تماما از دیم است و هوای آنجا بسیار گرم است
باری کتل تنگ ترکان اگرچه بسیار سنگلاخ و سخت است ولی پیچ و خم و
پستی و بلندی ندارد و از شدت سنگلاخ و پستی و بلندی راه مال بزحمت
زیاد حرکت میکند، باری از قریه کمارج تا بکازرون پنج فرسخ فاصله است
یکفرسخ مانده بکازرون میرزا تقی خان و میرزا علیخان و میرزا ابوطالب و حاجی
محمد اسمعیل ناظر و میرزا حسن پیشخدمت و محمد صادق خان پسر علیقلیخان
و جمعی از نوکرها و جمعی از سواره دادنجان رعایای جناب مؤید الملک به
استقبال آمده بودند میرزا تقی خان و میرزا علیخان با کمال بشاشت و فرح
و انبساط و شادی دل بخدمت پدر مهربان خود رسیدند جناب مؤید الملک

روی آنها را بوسیدند و کمال حظ و فرح حاصل نمودند بعد از آن حاجی
محمد ابرهیم خان حاکم کازرون با جمعی از نوکرها و اتباع خود باستقبال آمده
بودند بعد از آن جمعی از بزرگان و سادات و علما و آقایان و اعیان و اشراف
کازرون باستقبال آمدند نزدیک شهر کازرون جمعی از اهل تجار و کسبه نیز
باستقبال آمده با جمعی اهل نظام و سرباز، باری با کمال عزت و احترام در
شهر کازرون در خانه حاجی محمد ابرهیمخان حاکم آنجا وارد شدند آن علما نیز
تا بمنزل همراه آمدند چون منزل را حاجی محمد ابرهیم خان حاکم کازرون در خانه
خود قرار داده بود همان جا فرود آمدند و سه شب را در کازرون در همان منزل
توقف نمودیم الحق حاجی میرزا ابرهیمخان حاکم کمال محبت و مهربانی و انسانیت
و ادب را بجا آورده از دقایق مهمانداری کوتاهی ننمودند حالات و اخلاق حاجی
محمد ابرهیم خان بمنتها درجه خوبیست و با مردم و رعیت بسیار خوب سلوک
مینمایند و بطور عدالت و ترحم با زیردستان و رعایا حرکت میکنند خیلی
درویش منش و خوشحالت و با تقوی از دقایق طاعت و عبادت خود کوتاهی
و مسامحه نمینمایند حتی نماز خود را هر وقت در مسجد بجای آورده و ابدا بمال الحرام
و حرام رغبت و میل نمینماید و محمود بیک فراش باشی ایشان نیز کمال معقولیت
و نجابت را دارد، در کازرون باغ بسیار خوبی دارد که آنجا را باغ نظر میگویند
و تاریخ ساختن آن باغ همان لفظ نظر است تمام اشجار آنجا مرکبات است خیابانهای
آن باغ تماما درخت نارنج است و متن باغ از درخت بکرائی که در کازرون
آنرا بکرائی تلخ میگویند قدری درخت انار و نخل خرما نیز دارد و درختهای
باغ همان درختهائی است که در تاریخ صد و پنجاه سال قبل غرس نموده اند
و درختها بسیار قوی و پرشاخ و خوش شکل در همه باغ ابدا جای خالی از درخت
ندارد طول باغ دویست ذرع است و عرض آن باغ صد و پنجاه ذرع مرحوم
حسام السلطنه از برای آن باغ کریاس و عمارت و سردری ساخته اند و در طرف

ذکر ورود بکازرون

قبله باغ نیز عمارت دو مرتبه ساخته اند و در این مدت خرابی هم رسانیده در این
اوقات نواب والا احتشام الدوله حاکم شیراز فرموده اند و عمارت آن باغ را
از نو تعمیر نموده اند، میرزا اسدالله معدل شیرازی که برای ممیزی کازرون
از شیراز آمده بودند و در آن باغ منزل داشتند یکروز جناب مؤید الملک را
با جعفر و حاجی آقا حسین و آقا سید امین زاده در آن باغ نظر دعوت نموده ضیافت
بسیار خوبی نموده که مجموع طعام خوب که گوشت آن تماما از خروس اخته چاق
بود، باری چشم انداز عمارت طرف قبله تا پای کوه تمامان بسیار با صفا و با نزهت
باغی است ولی دیوار آن خراب است و حیف که سرباز و مردم بی تربیت کردد
آن باغ منزل مینمایند آنجا را کثیف و خراب مینمایند اشجار دیگر آن [illegible]
باغ نظر و در سایر باغات کازرون بسیار است و یکمن کازرون که پنج چارک
باشد بصد دینار که دو شاهی باشد قیمت دارد و بجز باغ نظر نیز باغات
مرکبات و سایر میوه جات در کازرون هست و آب کازرون تماما از قنات است
ولی قنوات بسیار خفیف و کم آب قنات بزرگ کازرون از یک سنگ بیشتر
ندارد و اغلب زراعت آنجا از دیم است مگر زراعت پنبه و سبزی کاری را
که از آب قنات مینمایند و شهر کازرون بقدر دو هزار خانوار جمعیت دارد
ولی شهر بسیار خراب و بایر است که کمتر جای خرابه مثل کازرون دیده ام عمارات
آنجا تماما از سنگ نتراشیده و گچ است ابدا آجر در شهر بکار نمیبرند اعلا
و ادنی وضع عمارات شان همان از سنگ طبیعی و گچ است کوچه و معبرها
کج و معوج و پر خرابه ده خانه خراب و یک خانه آباد بنظر میآید در ایام
قبل خوانین معتبر داشته که عمارات معتبر ساخته اند ولی از آن سلسله خوانین
هیچکس نمانده اند و اگر مانده فقیر شده اند و اهالی شهر کازرون بیشتر علما
و سادات معتبرند و مردمان معقول و زاهد و عابد بسیار دارد جناب
آقا سید مهدی که از علما و بزرگان کازرون میباشند یکروز با جناب

[illegible] کازرون

مؤید الملک بباز دید ایشان رفتیم خانه بسیار منقحی داشتند و جمعی از آقایان
و معتبرین شهر در آنجا تشریف داشتند لیمو و نارنگی و فتاوی بسیار
بزرگ در اطاق حاضر کرده بودند که بزرگی فتاوی بقدر خربوزه بود در
کازرون مردمان دولتمند خیلی کم دارد که صاحب پنجهزار تومان مال البته
باشد نیست ولی اهل کازرون که در ممالک خارجه تجارت مینمایند بیشتر
آنها صاحب دولت و مکنت گزاف میباشند ولی در خود قصبه کازرون
بجهة خرابی چون وسعت ندارد قابلیت آنرا ندارد که مردم آنجا صاحب مکنت
و دولت بشوند، هوای کازرون در تابستان گرم میشود ولی نه مثل سایر
گرمسیرات گرمی باعتدال و در زمستان هوای آنجا مثل هوای ایام عید
زمینها و دره و کوهها تماما سبز و خرم و گلهای نرگس شکفته و در و دیوار
و بامها با خضارت و با صفا و بجهة کازرون را شهر سبز میگویند و جلگه
کازرون ده فرسخ طول و سه فرسخ عرض دارد و آن صحرا و جلگه تماما سبز
و خرم است و مردمان با ذوق و خوش صدا و خوش آهنگ دارد، و محمدعلی
نام مجذوب کازرونی که عریان و پریشان چون دیوانگان در کوچه و بازار
حرکت میکند و صدای خوش آهنگی دارد تعریف حال او را برای جناب
مؤید الملک نمودند محمدعلی مجذوب را آوردند قدری خوانندگی نمود خیلی
با حالت و با اثر میخواند اگرچه صحبتها و کلمات او همه بیقاعده و بی ترتیب بود
ولی از روی حقیقت خیلی با معنی و بقاعده تکلم مینمود و حرفهای او خیلی
معانی داشت جناب مؤید الملک نیز فرمودند برای او لباس سرتاپا خریدند
و او را پوشانیدند و شبها نیز محمدعلی مجذوب را در منزل نگاه داشتند تا او
صحبتهای خوب میداشتیم و او نیز حرفهای بامزه شیرین میزد و این شعر را از خود

تا توانی مرد نیک اندیش باش   محرم راز دل درویش باش

باری بجهة شدت باران و گرفتگی هوا حرکت از کازرون ممکن نشد هر روز

بازان شدید می‌آمد و حرکت بتعویق می‌افتاد دیگر روز که هوا قدری باز شده
ابرها از هم گسسته گشت باتفاق میرزا تقی‌خان و میرزا علیخان و حاجی آقا حسین
سوار شده و بتماشای شهر و کوچه و بازار و اطراف شهر رفتیم اولاً شهر بقدری
خراب و ویران است که بوصف نمی‌آید وضع شهر بسیار بزرگ بوده است مثلاً
درمیان ده خانه خراب و ویران دو خانه و سه خانه آباد و مسکون دارد و آن خانها
نیز دیوار درستی ندارد و بازار شهر هم از سفال و نی است ولی باغات و بساتین
کازرون بسیار ممتاز و باصفاست دشت و صحرای کازرون تماماً سبز و خرم
و باصفاست و باغات آنجا را تماماً باسلیقه و با ترتیب ساخته‌اند وضع باغات
کازرون اولاً خیابانهای باغ را از درخت نارنج غرس نموده‌اند بسیار بقاعده
و باسلیقه و زمینهای اطراف خیابان را تماماً از درخت بکرائی نشانیده‌اند
و درختهای نارنج خیابانها همه یک قد و یک اندازه و پربار و باصفا و سبز و
خرم منتهی درجه صفا و خرمی و خضارت را دارد درختهای بکرائی آنجا بقدری
پربار است که شاخهای درختها تماماً از شدت بار زیاد بزمین افتاده است
و در آن باغها درخت انار و نخل خرما بقاعده غرس نموده‌اند و پرتقال و نارنگی
و سایر مرکبات بقدر نارنج و بکرائی کم است خلاصه پیوند پرتقال را در باغها
زیاد نموده‌اند در این روز گردش اطراف شهر سر باغ مرکبات را بدقت تماشا کردم
یکی باغ جناب حاجی سید مهدی کازرونی که باغ بسیار بزرگی است و کمال
صفا و خرمی را دارد و دیگری باغ سید مرتضی نامی که آن باغ را وقف نموده است
و دیگری باغ حاجی میرزا رفیع که همه آن باغها از مرکبات و انار و نخل خرما بوده
اشجار مرکبات آنها بسیار پربار و پرثمر بود و از بیرون باغ زردی نارنج و سبزی
برگهای درخت که بنظر می‌آید خیلی باصفا و خوش آیند بود تا بحال باغات
مرکبات مثل باغات کازرون ندیده بودم حتی در مصر و شام باغات مرکبات
آنجاها بصفا و سلیقه و نزهت باغات کازرون نیست و وضع و ترکیب اشجار

مرکبات کازرون خیلی خوش ترکیب‌تر و خوش وضع‌تر از اشجار مصر و یافه و شام است
باری صفحه و صحرا و دشت کازرون قابل این است که تمام آنرا باغ مرکبات بسازند
و زمین آنجا قابل هر نوع اشجار هست حیف و صد هزار حیف که جنس ملک قابلی
صاحب ندارد و هر روز و هر ماه بیک وسیله اسباب خرابی و پریشانی انسان را
روی میدهد باری بعد از آنکه هوا باز شد و آسمان نمایان گشت و نور خورشید
بزمین ساطع و پراکنده شد بعد از پنج روز و پنج شب توقف در کازرون روز
چهارشنبه هشتم ماه ربیع الثانی یکساعت از طلوع آفتاب گذشته حرکت کردیم
بعد از مسافت دو فرسخ باول کتل دختر رسیدیم کتل دختر بسیار مرتفع و راه
در بغله کوه واقع شده است و تمام راه را مرحوم حاجی قوام سنگ بست و سنگ
فرش نموده‌اند و کناره راه را در بعضی جاها دیواره کشیده‌اند و حالا فی الحقیقه
آن راه و سنگ بستها خرابی بهم رسانیده است و اگر راه را تعمیر نکنند بکلی خراب
خواهد شد و از برای مسافرین و قافله‌ها خیلی اسباب صدمه و زحمت خواهد
بود باری بعد از زحمت زیاد که از کتل دختر بالا رفتیم در آن بالای کتل دریاچه
پریشان نمایان شد که آن دریاچه در انتهای صحرا و جلگه کازرون در سمت
جنوب آن صحرا واقع است و دوره آن دریاچه بقدر چهار فرسخ میشود و ماهی
خوب در آن دریاچه پیدا میشود باری بعد از آن بصفحه دشت برم رسیدیم
زمینی است مسطح که دوره آن بقدر چهار فرسخ است و تمام آن زمین از اشجار
بلوط و بنه جنگل است و دشت برم را [illegible]گاه قریه عبدوی و کلونی است و زراعت
آنجا را از دیم مینمایند باری بعد از طی نمودن صفحه دشت برم را باول کتل
پیره زن رسیدیم پناه برخدا از کتل پیره زن که بدترین کتلهاست و صعب‌ترین
راههای دنیاست خدا رحم کند و شخص را از صدمه و ناهمواری آن راه و سنگلاخ
بیسر و بن حفظ فرماید تمام آن کتل سنگلاخ و سنگهای بزرگ ابداً جاده و راه
نمایان نیست راه در دامنه کوهی تند و سخت واقع است بسیار طولانی و مرتفع

وناهموار وپرپیچ وخم که انسان وحیوان در هر قدمی باید تامل ومکث کنند وبطور
هندسه وقانون قدم بگذارد در راه برود والا راه را گم میکند ودر آن سنگلاخ
گرفتار میشود. باری بعد از زحمت زیاد پیاده وسواره از آن کتل پر زحمت بالا
رفتیم تا آنکه بکاروانسرای رسیدیم که حاجی قوام مرحوم با مخارج گزاف کاروان
سرا را در میان آن کوه وکتل ساخته اند وآن منزل را میان کتل میگویند که هنوز
کتل تمام نشده است اتفاقا چشمه آبی در آن مکان بوده وزمین ناهمواری که بود
آن زمین را مسطح نموده اند وآن کاروانسرا را ساخته اند همه را با سنگ
تراشیده وگچ بکار برده اند حجرات خوب وطویله های مرغوب وخلوتی
با صفا وسلیقه که قابل منزل هر نوع مردمان بزرگ است در این اوقات آن
کاروانسرا فی الجمله خرابی بهم رسانیده جناب صاحب دیوان خود در هنگام
توقف وحکومت شیراز بهمان کاروانسرای میان کتل تشریف آورده اند وملاحظه
خرابی آنجا را فرموده حکم بتعمیر داده اند حالا سنگ بسیاری حاضر نموده اند ولی
مباشرین بکار نبرده اند موقوف بحکم واجازه ثانوی از جانب صاحب دیوان
واگر آن کاروانسرا را تعمیر نکنند عنقریب بکلی خراب میشود ومردم بیچاره و
مسافرین در آن سرزمین بسیار بسختی وزحمت میگذرانند مسافت از کازرون
تا بکاروانسرای میان کتل شش فرسخ است. باری شب را در همان کاروانسرا
توقف نموده صبح پنجشنبه نهم ماه ربیع الثانی از آنجا حرکت کرده فوراً گرفتار
سختی راه وپیچ وخم وناهمواری وسنگلاخ کتل پیره زن شدیم بقیه کتل پیره زن را
امروز بپایان بردیم صد بتر از دیروز راه بسیار سخت وناهموار در اینمدت
مدید از شدت سنگلاخی کسی نتوانسته آن راه را تعمیر نماید همانطور بهمان
بدی وسختی قافله وعابرین لا بد ولا علاج حرکت میکنند در حقیقت
این راه ها راه مردمان وحشی ووحوش وسباع است راه قافله وانسان
ومردمان معقول وراه تجارت تجار نیست با وجود یکه راه باین سختی از

شدت

شدت جمعیت وقافله وعبور ومرور مردم از بوشهر بشیراز واز شیراز بسایر
بلاد ایران بطرف بوشهر راه مثل کوچه وبازار شهر جمعیت قافله وپیاده و
سواره در آمد وشد وحرکت کنند واز جانب دولت وملت تا بحال کسی همت
وغیرت نموده که این راهرا بسازد که اسباب سهولت وآمد وشد راه تجارت
بشود ومنفعتهای گزاف از آن راه بردارند. باری تمام اطراف راه از کوه
ودره وپست وبلندیها تماما جنگل از درخت بلوط وبنه وبادام تلخ ودرخت
ارژن است بعد از آنکه بزحمت زیاد از سختی راه واز پستی وبلندی کتل پیره
زن خلاص شدیم با بتدای صحرای دشت ارژن رسیدیم الحق بهترین صحراها و
دشتها صحرا ودشت ارژن است جلگه ایست که دوره آن شش فرسخ میشود اطراف
آن جلگه کوه است وزمین آن چمن است سبز وخرم وتمام صحرا صاف ومسطح و
هوای خوش وباطراوت وکوههای اطراف تماما جنگل بلوط وبنه وبادام تلخ و
بلیت چشمه آبی که بقدر ده سنگ متجاوز آب است از طرف شمال آن صحرا از دامنه و
ردیف کوه بیرون می آید ودر آن صحرا جاری شده در سمت جنوب آن جلگه آب جمع
شده دریاچه مانند میشود باغ وبستان در دشت ارژن نیست ولی ییلاقات دارد
واندک زراعت جو وگندم دارند. باری یکفرسخ مانده بقریه دشت ارژن جناب
آقا شیخ آقا پسر جناب آقای امام جمعه داماد جناب مؤید الملک که مدت چهار روز
بوده برای استقبال بدشت ارژن آمده بودند بیرون قریه تشریف آورده مصافحه
ومعانقه نموده وارد قریه شدیم. مسافت میان کتل تا دشت ارژن سه فرسخ است
جناب آقا شیخ آقا تدارک نهار بسیار مفصلی دیده بودند بقدری با سلیقه وخوب
ومأکول ومرغوب پخته بودند که منتهای درجه خوبی را داشت. جناب آقا شیخ آقا
میل داشتند که جناب مؤید الملک را شب در دشت ارژن توقف بدهند در
این بین کاغذی از جناب امام جمعه رسید که من در خان زمینیان چهار روز است
منتظر ومعطل البته جناب مؤید الملک را در دشت ارژن توقف ندهید وهمین

وصف دشت ارژن

امروز بنا بود بعد از صرف نهار از دشت ارژن حرکت کرده وقت عصر بخان
زمینیان رسیدیم در کاروانسرایی که مرحوم مشیر الملک از سنگ تراشیده و گچ
ساخته‌اند وارد کاروانسرا شده خدمت جناب امام جمعه رسیدیم مصافحه و
معانقه شده منتهای شعف و سرور از ملاقات جناب ایشان بهم رسانیدم جمعی
از اعیان و اشراف شیراز باستقبال مؤید الملک آمده بودند و در آن کاروانسرا
حاضر بودند حبیب الله خان بیگلربیگی پسر قوام الملک پسرهای حاجی میرزا عبد
الله خان خانبابا خان و جمعی دیگر شب از شدت جمعیت و ازدحام مستقبلین
و نوکرهای آنها و مال و مهتر و قافله در حجرات و طویله‌های آن کاروانسرا ابدا
جا نبود در این بین یکی از زنهای محترم نواب والا احتشام الدوله حاکم فارس
با تخت روان و چهل نفر نوکر و خدمتکار و همراهان وارد آن کاروانسرا شدند
جناب امام جمعه جا و منزل خود شان را تماما بواردین عیال شاهزاده دادند
و در آن شب تا سه ساعتی از شب در سر جا و مکان در آن کاروانسرا غوغا بود
و چون هوا بشدت سرد بود مردم نمیتوانستند در بیرون و صحرا منزل نمایند
و در آن شب جمیع کسانیکه در آن کاروانسرا بودند از مستقبلین و زوار و کسان
شاهزاده و مردم خارج و داخل تماما را جناب امام جمعه از کارخانه خود شام
دادند و بقدری شام و غذا طبخ کرده بودند که کفایت آن همه جمعیت را نمود
بقدر پانصد نفر جمعیت متجاوز بود و همچنان صبح بهمه مردم چای دادند و از
برای تمام مالهای آنهم مردم جو و کاه رسانیده که یکنفر آدم و یک راس مال بی
شام و بی علوفه نماندند و تمام مردم را هم رو دعا دادند که ابدا کسی سرما نخورد
و صدمه باحدی وارد نیامد الحق جناب امام منتهای درجه مهمانداری
و مهمان نوازی و بذل و سخا را دادند حتی روز را برای جمع مردم کسانیکه باستقبال
جناب مؤید الملک آمده بودند قابلمه‌های پلو و چلو و کبابهای کبک و حلواها
و شیرینیها برداشته بودند که از برای نهار مردم صرف نمایند ؛ تادی صبح

روز

ذکر مستقبلین که ... جناب مؤید الملک ... از شیراز باستقبال ...

روز جمعه دهم ماه ربیع الثانی سنه ۱۳۰۶ از خان زمینیان حرکت کرده در خدمت
جناب امام جمعه و جناب مؤید الملک و جمعی دیگر با خوبی هوا و زمین صاف
و با طراوت هوا نهار را در بین راه صرف نموده بعد از نه فرسخ مسافت راه
باول شهر شیراز رسیدیم و در بین راه جمعیت زیاد از اعیان و اشراف و اعاظم
باستقبال جناب مؤید الملک می‌آمدند هر کدام با یدکهای طلا و نقره و اسباب
تجمل که جمعیت کثیری همراه آمدند جناب مؤید الملک با همه آنها اظهار
مسرت و خوشنودی و مهربانی نموده تا اینکه از دروازه باغ شاه وارد شهر
شده بمنزل نواب والا شاهزاده احتشام الدوله رفتند و حقیر و حاجی آقا
حسین از دروازه که آنجا را کل مشیری میگویند وارد شدیم و از میان شهر
گذشته بخانه و منزل جناب مؤید الملک وارد شدیم جناب حاجی نصیر الملک و جناب
آقا میرزا حکیم الهی جهرمی در طالار رو بقبله تشریف داشتند با آنها مصافحه و معانقه
نموده نشستیم مجموعه شیرینی بنا به متصل در میان طالار برای ورود جناب مؤید
الملک حاضر نموده بودند ؛ تادی جناب مؤید الملک بعد از ملاقات شاهزاده
احتشام الدوله باز از راه بیرون شهر از دروازه سعدی وارد شهر شده از در
اندرون وارد خانه خود شدند حاجی نصیر الملک آمدند در همان طالار
نشستند حقیر کمال شکرگذاری را نموده که بحمد الله تعالی زنده ماندیم و نمردیم
و باز دومرتبه بشیراز رسیدیم و جناب مؤید الملک بحمد الله تعالی با کمال سلامتی
بخانه خود رسیدند و عیال و اطفال خود را با کمال سلامتی و خرمی بعد از
این مدت سفر دیدند ؛ مدت سفر فرنگستان از روز حرکت از شیراز تا مراجعت
در شیراز دو سال و دو ماه و ده روز طول کشید روز جمعه دهم ماه ربیع
الثانی سنه ۱۳۰۶ وارد شهر شیراز شدیم الحمد لله رب العالمین ؛ روز شنبه وقت
صبح با حاجی آقا حسین بحمام حاجی نصیر الملک رفته خود را شست و شو داده
لباس خود را تغییر داده از کسالت راه فارغ شده وقت عصر باتفاق میرزا عیسی

ورود ... بشیراز

پسر مرحوم حاجی میرزا صادق رفتیم بدیدن نواب والا احتشام الدوله چون سابقه آشنائی و محبت بود از ورود حقیر خیلی اظهار مسرت و مهربانی و التفات فرمودند در آن مجلس جناب امام جمعه و شیخ الاسلام تشریف داشتند این دو سه بیت در روز ورود در مجلس بالبدیهه گفته شد

رنج و عنای جهان اگرچه دراز است | با بد و با نیک بی‌گمان بسر آید
چرخ مسافرزده ماست شب و روز | چونکه یکی رفت دیگر از اثر آید
ما سفر برگذشتنی گذرانیم | تا سفر ناگذشتنی بسر آید

حرکت از شیراز بطرف اصفهان و طهران

روز حرکت از شیراز شنبه دهم ماه جمادی الاول ۱۳۰۶ اول صبح از خانه جناب مؤید الملک حرکت کرده با همه اهل خانه وداع نموده و نیز بخانه جناب آقا میرزا آقای حکیم جهرمی رفته در وقتی که جمیع طلاب حاضر بودند جناب آقا میرزا آقا دعا بگوش حقیر خوانده باری آقای میرزا تقی خان و آقای میرزا علیخان و آقای میرزا هاشم خان پسرهای جناب مؤید الملک سوار شده با علیقلیخان و لله آقا یعنی فتح الله بیک و عبد الله بیک و مشهدی حسین و محمد کاظم پسر لله آقا کلا بمشایعت آمده بزیارت تربت پاک سعدی رفته زیارت نموده و از آنجا بتکیه هفت تن زیارت خوانده و از آنجا بحضرت خواجه حافظ علیه الرحمه سلام داده و همت خواسته و نیز بتکیه چهل تن سلام داده تا بتنگ الله اکبر که مقام قرآن مجید است کسانیکه بمشایعت آمده بودند پیاده شده همه آنها روبوسی و خدا حافظ نموده و نیز جناب حاجی میرزا علی اکبر سید خراسانی تا بزیر قرآن بمشایعت آمده بودند همه را وداع نموده سوار بر کجاوه شدیم با حاجی آقا حسین و مکاری که مال از او کرایه نمودیم از شیراز تا باصفهان حاجی حسین ملقب بزینت است چهار راس قاطر از او کرایه نمودیم هر قاطری سه تومان و کجاوه شش تومان و عبد الله نامی را از اهل زرقان بجهة خدمت و نوکری و کجاوه کشی حاجی حسین

زمین

زمینی تعیین نموده که مواجب و ماهی دو تومان و شش قران باشد عجالة آدمی زرنگ و خدمتکن است از شیراز بمسافت پنج فرسخ بقریه زرقان رسیدیم عبد الله قدری جلو رفته خانه خود را برای منزل تعیین نموده شب را در خانه او منزل نمودیم والده او شامی تدارک نموده و عیال او و بعضی خیاطی و خدمتی که داشتیم کرده کمال مهربانی را آنجا آورده صبح روز یکشنبه از قریه زرقان حرکت کرده بمسافت چهار فرسخ بقریه فیروزی رسیدیم ملکی جناب شیخ الاسلام است قلعه فیروزی جای بسیار کثیف و خرابه و متعفن و مردمش فقیر و بیچاره و همه از دست جناب شیخ الاسلام ناراضی باری بمجرد ورود بفیروزی از کجاوه پیاده شده با حاجی آقا حسین و رمضانعلی پسر حاجی حسین مکاری سوار شده بتماشای تخت جمشید رفتیم از قریه فیروزی تا تخت جمشید یکفرسخ است تعریف و توصیف عمارات تخت جمشید را باید بتفصیل نوشت بعد از تماشای تخت باز بفیروزی مراجعت کرده شب را توقف نموده سر ساعت بصبح مانده سوار شده جمیع راه برف و گل و باطلاق در بین راه قاطر کجاوه دستش لیز خورده بزمین افتاده خدا رحم کرد و بحمد الله آسیبی نرسید و از کجاوه بیرون آمدیم و قاطر را برخیزانیدند قدری پیاده راه رفتیم باز سوار شده هر قدر آمدیم برف زمین زیاد بود شش ساعت از روز دوشنبه گذشته وارد قریه دیوند شدیم ملکی جناب صاحب دیوان بقدر پانصد خانوار جمعیت دارد جناب صاحب دیوان خیلی اسباب آبادی آنجا شده اند باغات و اشجار بسیار در آنجا غرس نموده اند مخصوصا اشجار انار ابدا نداشته حالا بقدر چهار هزار درخت انار در دیوند بعمل آورده اند مردم و رعیت دیوند خیلی از دست حاجی فضل علیخان همشیره زاده صاحب دیوان که سرکار و مباشر و مستاجر املاک صاحب دیوانست بسیار شکایت مینمودند و از ظلم و تعدی او نقل مینمودند زراعت دیوند جو و گندم و درخت انگور آبی ایشان از رودخانه است مسافت راه از قریه فیروزی تا بدیوند پنج فرسخ است ولی

چون برف در راه بسیار بود بمدت نه ساعت آمدیم شب را در قریه در خانه
حاجی معصوم علی توقف نموده نصف شب حرکت کرده سوار بر کجاوه شده
راهها بشدت تمام برف زیادی بود بطوریکه ابدا در کوه و دره‌ها زمین و
سنگی نمایان نبود و راهها چنان یخ بسته بود که دایم پای مالها در حین حرکت
میلغزید و قاطرها با بار بزمین می افتادند حتی قاطر کجاوه نیز پای او
لغزیده افتاده فورا از کجاوه بیرون آمدیم و مدتی راه رفتیم بعد از آن بجائی
رسیدیم که راه در بغله کوه عبور مینمود و چون در آن بغله ابدا راه نبود
و در پائین دره نیز رودخانه عبور مینماید و هنگام طغیان آب عبور ممکن
نیست در بالای دره در پهلوی کوه بقدر پانصد ذرع کوه را مانند کوچه
تراشیده و راه ساخته اند ولی گشادگی راه بقدر یک ذرع و نیم بیشتر نیست و
کجاوه و بار صندوق از آن راه تنگ نمیتوانند بگذرند لابد باید از آب رود
خانه بگذرند در همان اول سنگر و کوچه کوه از کجاوه پیاده شده بقدر نیم
فرسخ راه رفتیم زمینها پر برف بعضی جاها گل و شل در نزدیک همین راه مقامی
که آنجا را مشهد مادر سلیمان میگویند مقامی است که از سنگ تراشیده
تختی و سکوئی بسته اند و بر روی آن تخت بشکل قبری از سنگ تراشیده
ساخته اند ولی بزرگ که دورهٔ آن قبر که بر روی آن تخت بقدر بیست ذرع
میشود و در اطراف آن مقام که مشهد مادر سلیمان میگویند آثار و عمارات
سنگی و ستون سنگی بسیار است که حالا خراب و بایر شده است ، باری
مسافت جاده نو شش فرسخ است ولی از جهت سختی راه و زیادتی برف بعد از
دوازده ساعت ، روز سه شنبه بعد از ظهر وارد قریه ده نو ملکی جناب صاحب
دیوان شدیم ده نو بقدر پانصد خانوار جمعیت دارد زراعت آنجا جو و گندم است و آب
آنجا از آب رودخانه است منزل و جا برای مسافر و غریب ابدا ندارد مگر اینکه
یک اطاق خرابه هاشم نامی از اهل آنجا برای خود ساخته شب را در آن اطاق منزل

نمودیم

نمودیم سه ساعت بصبح مانده حرکت کرده مسافت پنج فرسخ راه را بمدت
ده ساعت آمدیم از شدت برف که در راه حیوان نمیتوانست راه برود ، امروز
که روز چهارشنبه است منزل در خان کرگان است و در این منزل بقدر ده خانوار
جمعیت دارد کاروانسرای سنگی در ایام قدیم داشته که میگویند شاه عباس مرحوم
ساخته ولی خراب شده سال گذشته جناب صاحب دیوان فرمایش فرموده آن
کاروانسرا را تعمیر نموده اند ولی مباشریکه در آنجا می نشیند و علاف و خرده
فروش کاروانسرا با اوست برف بام کاروانسرا را نمیروبد و بزودی خراب
خواهد شد ، باری امروز نیز در راه از شدت برف و یخ و لغزندگی راه بارها
قاطر کجاوه لغزید کجاوه را انداخت با حاجی آقا حسین بزحمت زیاد خود را از کجاوه
بیرون انداختیم ولی بحمد الله صدمه وارد نیامد شب را در کاروانسرای خان کرگان
منزل نموده شاه رضا نامی که از اهل همانجا بود و پیرمرد دل زنده بود بسن هفتاد
سال و ریش بلند با وجود حالت رعشه و فقیری بسیار با هوش و مردی با توکل
بود ، باری اول صبح روز پنجشنبه هشتم ماه جمادی الاول از خان کرگان حرکت کرده
جمیع راه چنان پر برف که ابدا زمین و کوه و سنگ و خاک نمایان نبود بمسافت چهار
فرسخ بمنزل ده بید رسیدیم چون کاروانسرای آنجا خراب بود در چاپارخانه آنجا
منزل نمودیم امروز بحمد الله بلا گذشت ده بید ملکی حاجی عباسقلیخان است
بسیار جای خوبیست آب آنجا از رودخانه است چشمه های متعدد دارد که آبهای
گوارا در آنجا هست و در ده بید ممکن است که باغات و اشجار بسیار غرس نمایند
و جاهای با صفا بسازند چرا که زمین و آب آنجا مستعد هر نوع آبادی و زراعت و اشجار
هست بجز چهار پنج خانوار رعیت دیگر ابدا کسی در آنجا سکنی ندارد و بایر و خراب
افتاده است ، یکی از مستحفظین تلگراف فرنگی در آنجا خانه و منزل و عمارت خوب
ساخته است ، از ده بید بخان خره دو راه دارد یکی ده فرسخ است و یکی پنج فرسخ
چون راه پنج فرسخ کمتر دیگر است کوه و دره بسیار دارد و در زمستان هم گودال

دره‌ها پر از برف میشود و از این جهت کاروان و شتردار و قافله از راه دور رفته که آن راه
تماما صحراست و برف کمتر دارد. باری حاجی حسین مکاری بجهت نزدیکی راه
جرئت کرده از راه کوه حرکت نموده با وجود یکه جمیع راه پر از برف بقدر یک
ذرع و دو ذرع در دره‌ها برف باد روبر کرده بود اول صبح از ده سیه حرکت
کرده تا به ده خان خره جمیع راه قاطرهای بیچاره برف تا سینه آنها آمده هر ده
قدم فاصله در برف فرو میرفتند و بار آنها در برف می افتاد مکاریها بزحمت
زیاد بار آنها را برداشته قاطرها را از برف بیرون آورده بار را بار نموده از قضا
در آن روز بحمد الله قاطر کجاوه حقیر و حاجی آقا حسین با وجود یکه غرق برف
میشد با زحمت خود از برف بیرون آمده و ابدا کجاوه نیفتاد در وسط راه
کاروانی است که آنجا اکراد لوطی کش میگویند از شدت سرما و برف که در
زمانی در آن راه شخص لوطی از سرما مرده است بعد از پنج ساعت روز جمعه
شانزدهم بمنزل خان خره رسیدیم و در چاپارخانه منزل کرده بعد از ساعتی
علی اکبر خان پسر مرحوم حبیب الله خان نوکر جناب صاحب دیوان از شیراز
آمده بچاپاری بطهران میرفت در آن شب چند ساعتی در اطاق چاپارخانه
باهم بودیم باقتضای هوای خان خره بقدری بادهای سخت می آمد که انسان را
از روی پال می انداخت در یک چشمه آب کمی دارد که کریم بیک نامی که رئیس چاپار
خانه آنجاست آن چشمه را جاری نموده آبادی خان خره منحصر بیک کاروان
سرای خرابه و یک چاپارخانه است. باری هنگام صبح که بنای حرکت از
خان خره شد بشدتی باد آمد که ممکن نبود از در چاپارخانه بیرون آمدن
ولی هر طور بود از آنجا حرکت کرده بمسافت هفت فرسخ روز شنبه هفدهم
بمنزل سورمق رسیدیم ولی جمیع هفت فرسخ راه را از اول تا باخر برف و
باران بشدتی می آمد و بادهای شدید میوزید که حد نداشت جمیع همراهان
بقسمی از برف و باران تر شدند که تا پیراهن آنها تر شده و در روی جمیع

بارها برف زیاد مانده بود ولی بحمد الله راه و جاده صاف و یک بوم بود
و گل نبود و مالها براحت میرفتند در منزل سورمق در چاپارخانه منزل نمود
قریه سورمق بقدر پانصد خانوار جمعیت دارد باغات و اشجار از هر نوع
در آنجا هست. وقت صبح حرکت کرده بعد از هفت فرسخ مسافت روز
یکشنبه هجدهم بعد از ظهر وارد قصبه آباده شدیم شب را در آنجا توقف نمود
روز دوشنبه نوزدهم نیز در آباده مکث کرده حقیر برای گردش و تماشا
داخل قصبه شده وضع قصبه آباده چنانست که سر چهار قلعه پهلوی همدیگر
ساخته که تماما این سر قلعه بقدر هزار خانوار جمعیت دارد ولی کوچه‌های تنگ
و کثیف و متعفن و نجس نهر آب روان در اکثر جاهای اندرون قلعه‌ها جاری نیست
بیشتر مردمش زارع و رعیت منش باغات و زراعت بسیار در اطراف آباده
هست و در آباده صنعت قاشق سازی خوب متداول است که قاشقهای
بسیار خوب میسازند و باطراف شهرهای ایران از قاشق آباده میرود حقیر
از مشهدی حسین نام قاشق ساز یک جعبه قاشق خریدم و مزارعات و دهات
که در اطراف آباده هست کلا قلعه‌های بزرگ محکم دارد و کشمش خوب در
آباده یافت میشود. باری دو شب در آباده توقف نموده صبح سه شنبه بیستم
حرکت کرده بمسافت شش فرسخ راه بقریه جورجستان رسیدیم. روز سه
شنبه را در شورجستان توقف نموده از منزل آباده تا منزل شورجستان تمام
صحرا و کوه چنان پر برف بود که ابدا زمین نمایان نبود و هوا بشدت تمام سرد
بود که دست و پا از حس و حرکت می افتاد و از بخار نفس ریش و سبیل یخ می بست
در شورجستان در صحن و حیاط حضرت امامزاده محمد که از اولاد امام زین
العابدین است منزل نمودیم شب را در امامزاده شمع روشن نموده و نماز را
در اندرون گنبد امامزاده خوانده و زیارت خوانده و همت خواستم. مطلب خان
که از اهل شورجستان است و سن او از صد سال متجاوز است و آدم جهان

دیده ایست از قرار تقریر خود او از زمان آقا محمد خان مرحوم را بخاطر داشت
بسیار نوکریها کرده و بسیار سفرها رفته و در علم شکارچی گری و تیراندازی
مهارت تمام داشته بیست و چهار نفر اولاد ذکور و اناث داشته و حالا شش
پسر و شش دختر دارد با نواده های بسیار و نور چشم او ابدا عیب نکرده است
در زمان نایب السلطنه مرحوم بنائین رفته و خدمت حاجی محمد حسن مرحوم
اعلی الله مقامه رسیده و از مرحوم حاجی زین العابدین شیروانی ذکر گرفته
و در جنگ حسینعلی میرزای فرمانفرما نوکر بوده بعد از شکست فرمانفرما
در اردوی کمپ صاحب انگلیسی راه نما و الی قشون بوده حالا نیز بسیار با اخلاق
حمیده و خوش صحبت و با مزه است اعیان و اشراف و حکام شیراز هنگام عبور
و مرور در شورجستان نسبت باو اعانت مینمایند خود او صاحب ملک و
خانه است و پسرهای او صاحب دولتند و شورجستان صاحب یکصد خانوار
جمعیت است و یک قنات آب دارد زراعت آنجا گندم و جو و پنبه است ؛
باری نصف از شورجستان حرکت کرده بمسافت شش فرسخ روز چهارشنبه
بیست و یکم بمنزل ایزدخواست رسیدیم منزل دار کاروانسرای شاه عباسی قرار
داده بحمد الله از هر جهة براحتی و آسایش گذشت ولی از منزل شورجستان
تا بمنزل ایزدخواست تمام صحرا مالامال برف و هوا بسیار سرد بود و وسط راه
و جاده برفهای بعضی موقعها یخ کرده بود که دست و پای مال میلغزید
و خیلی محل خطر بود و قاطر بسیار بزحمت راه میرفت حتی در سرازیری رود
خانه ایزدخواست شخص پیاده از شدت لغزندگی یخ نمیتوانند راه برود از
کجاوه پیاده شده خود را بحمد الله بمنزل رسانیدیم شب را توقف نموده اول
طلوع فجر حرکت کرده بمسافت سه فرسخ بمنزل امین آباد رسیدیم ؛ روز
پنجشنبه بیست و دوم را در منزل امین آباد در رباط شاه عباسی منزل نموده
رباط بسیار خوبی از سنگ و آجر ساخته اند حیف که حالا خیلی خرابی هم رسانیده است

در مقابل

در مقابل رباط قلعه ایست بزرگ که بقدر شصت خانوار جمعیت دارد امین
آباد در ایام قبل از نادر شاه افشار بسیار آباد و معمور بوده قناتهای بسیار
داشته و باغات و اشجار که هفتاد کارخانه شیره پزی داشته هنگام عبور
نادر شاه در امین آباد برف زیادی آمده بود بطوریکه مدت یکهفته اردوی نادر
شاه نتوانستند حرکت کنند لابد در امین آباد توقف نموده جمیع اشجار باغات
اردوی نادر شاه از هیزم و بن کنده سوزانیده اند بعد از آن مردمش بکلی
متفرق میشوند تا در زمان صدر اصفهانی امین الدوله پسر صدر مرحوم
امین آباد را از نو آباد نموده و در اول امین آباد نبوده بعد از آنکه امین الدوله
آنجا را آباد نمود امین آباد نام نهاد چند رشته قناتهای مستقیم و باغهای
بزرگ هم بقاعده و با سلیقه داشته که بکلی خراب شده بعد از آن نیز قریه
امین آباد بکلی خراب شده بطوریکه رباط و قلعه آنجا موقع و محل راه زنها شده
بقسمی که روز روشن و شب کسی از آنجا عبور نمیتوانست نمود بعد از آن هنگام
حکومت حسام السلطنه مرحوم بشیراز از وضع امین آباد و آبادی قدیم آنجا
و خرابی وارده و آگاه بودن آنجا اطلاع یافته حکم بتعمیر آنجا فرموده حالا دو سه قنات
معتبر احیا نموده اند و در قلعه آنجا بقدر شصت خانوار جمعیت دارد ولی آنجا
و باغات بعمل نیاورده اند و صاحبان ملک خوب متوجه آنجا نمیشوند و الا
قابل همه نوع آبادی هست هوایش معتدل و آبش گوارا است ؛ آقا سید ابرهیم
نام که اصلا از اهل نائین و پدر او در قمشه متاهل شده و خود او حالا مدتیست
در امین آباد منزل دارد خبر شده بکاروانسرا آمده حقیر و حاجی آقا حسین را
بخانه خود دعوت نموده ساعتی در منزل او نشستیم آقا سید ابرهیم مرد معقول
مقدسی است ؛ باری شب در امین آباد بقدر چهار ساعت توقف نموده
چون از امین آباد تا بقمشه هفت فرسخ مسافت دارد در همان چهار ساعت از
شب از امین آباد حرکت نموده دو ساعت از روز جمعه بیست و سیم گذشته

وارد قمشه شدیم و در کاروانسرای حاجی میرزا محمد علی کلانتر منزل نمودیم تا فردا
روز شنبه بیست و چهارم را در قمشه توقف نموده چون فاصله قمشه تا آستانه
مبارک حضرت شاه رضا بقدر نیم فرسخ مسافت است از قمشه مخصوصا
سوار شده با حاجی آقا حسین و آقا محمد جعفر بهبهانی و حاجی ملا محمد اردستانی
که از شیراز تا باصفهان همسفر بودند با رمضانعلی پسر حاجی حسین مکاری
بزیارت حضرت شاه رضا رفتیم و درک زیارت و آستان بوسی آنحضرت را نموده
همت از آن روضه مطهره خواستیم بعد از آن درویش سبز علی فریدنی که مدت
هفت سال است ساکن و معتکف آن آستان مبارک است و عریان در یکی از
حجرات آن صحن مقدس نشسته ملاقات نموده قدری صحبت با او داشته از حال
میرزا رضای قمشه که در سه سال قبل او را در همان صحن مقدس دیده بودم جویا
شدم گفتند فوت شده میرزا حسن نام دیگر که از اهل طهران بود و ساکن آن
بارگاه بود او را ملاقات نموده قدری گردش در آن صحن مقدس نموده الحق
جای بسیار باصفائیست خاصه حالا که جناب مشیر الملک انصاری اصفهانی
که صحن تازه بسیار بزرگی مشتمل بر حجرات و ایوانهای بزرگ در جنب صحن
قدیم ساخته و بسیار باصفا و با نزهت شده و بازارچه و دکاکین خوب برای
زوار و مسافرین و عابرین آنجا ساخته باری مراجعت بقصبه قمشه بکاروان
سرا وارد شده محمد کاظم خان پسر مرحوم میرزا سید محمد خان نایبی که حاکم قمشه است
از ورود حقیر اطلاع یافته بدیدن آمده تکلیف بماندن و ضیافت نموده قبول
ننمودم ولی بیاد دیدن خانه ایشان رفتم معلوم شد و همچنین شنیدم که حکومت
قمشه ابدا برای او منفعت و سودی ندارد و خیلی بیچیزی و عسرت گذران مینماید
حتی در خانه و منزل او فرش و اسباب ندارد و لباس او مندرس و پریشان
بود چون از جانب میرزا حسنعلیخان منشی باشی حضرت والا ظل السلطان
نایب و حاکم قمشه شده قرار داده اند که روزی پنجقران بمیرزا کاظمخان

بدهند ولی ابدا دخل و تصرف بامورات حکومتی و امر و نهی آنجا ننماید
باری بعد از ملاقات او باز بمنزل خود بکاروانسرا آمده جناب آقا میرزا حسن
مفتون که سید نجیبیست از اهل قمشه و از جانب حاجی میرزا حسن یزدی مشهور به
صفی علی شاه در قمشه ارشاد مینماید با جمعی از سادات و شعرا در کاروان
سرا بمنزل حقیر آمده قدری نشسته صحبتها از فقر و عرفان و درویشی داشتیم
از قراریکه تحقیق رسید مردم قمشه بالفطره مردمان درویش مسلک و فقیر
منش و عارف دوست میباشند و با اخلاق حمیده و منکر فقیر و درویش
نیستند و نیز مردمان حکیم و فیلسوف بسیار دارد خاصه جناب میرزا مهدی
نام که حکیم الهی و از اهل قمشه است و بسیار آدم با فهم و دانائیست هوای قمشه
سالم است و آب فراوان دارد زراعت آنجا جو و گندم و پنبه و تریاک است
و زراعت را بسیار با سلیقه مینمایند قصبه قمشه آباد با دیوار و قلعه و برج و باره
بوده و هست ولی اندرون قصبه بسیار کثیف و کج و معوج و بی سلیقه و متعفن
و کسب و صنعت غالب اهل قمشه کوزه چینی و تخته کشی است خانهای آنجا
تماما از خشت خام است ولی بی سلیقه شیخ علی عقدائی واعظ را در آنجا
ملاقات نمودم که اصلا از اهل خرم دره قزوین است آدم با فهمی است در آنجا
دیده شد در اندرون شهر و بیرون قمشه بروج کبوتر بسیار است که از برای
فضله گرفتن از کبوتر ساخته اند باری دو شب در قمشه توقف نموده و از
آنجا حرکت کرده روز یکشنبه بیست و پنجم وارد قریه مهیار شدیم و در همان
کاروانسرای عالی بزرگ مشهور که از بناهای شاه عباس صفوی است منزل
نمودیم که شرح و تعریف آنجا را در اوایل سفرنامه مفصلا نوشته ام و در قلعه
مهیار بقدر یکصد خانوار جمعیت دارد و ملک و آب آنجا خالصه و دولتی است
ورود بدار السلطنه اصفهان
باری دو ساعت از شب گذشته از قریه مهیار حرکت نموده بمسافت نه فرسخ
روز دوشنبه بیست و ششم شهر جمادی الاول وارد دار السلطنه اصفهان شده

در کاروانسرای مخلص که بسیار جای باصفا و نزهت است منزل نمودیم همان روز را بحمام رفته خود را شست و شو داده از کسالت و کثافت راه خلاص شده ولی وضع حمامهای اصفهان بسیار بد است اولاً آنکه دو خزینه دارد یکی بزرگ و یکی کوچک آب خزینه بزرگ را بقدری گرم میکنند که نمیشود دست با او آشنا نمود و ممکن نیست که کسی بتواند داخل آن خزانه بزرگ شود و خزینه کوچک که فی الجمله آب آن ملایم است بسیار کثیف و متعفن و آب آن چرک و بدبو بجهت آنکه از صبح تا بشام جمعیت زیاد در آن خزینه میروند و هر نوع و هر قسم ناخوشیها و مرضها و کثافتها و نجاستهای خود را در آن خزینه کوچک میشویند و اسم آن اینست که آب کر است ؛ باری بعد از آنکه خود را در حمام و در آن خزینه نجس تر کردیم از حمام بیرون آمده یک کوزه آب سرد از چاه کشیده بروی سر و بدن خود ریخته از بدبوئی و تعفن حمام خلاص شده بمنزل رفتیم چون حضرت اقدس والا ظل السلطان چند روز بود بشکار تشریف برده بودند دو روز بعد از ورود حقیر از شکار مراجعت نمودند حقیر عریضه خدمت ایشان عرض نموده و از آمدن خود حضرت ایشان را اخبار دادم و این دو بیت را از مثنوی معنوی حضرت مولانای رومی رحمة الله علیه در صدر عریضه خدمت ایشان عرض نموده و نوشتم

آمدیم ای شاه ما اینجا قنق　　ای تو مهماندار سکان افق
بی نوائیم و رسیده ما ز دور　　هین بیفشان بر سر ما فضل و نور

عریضه را که بحضور ایشان بردند بمجرد خواندن عریضه مرتضی خان ناظر خود را بتعجیل بکاروانسرا فرستاده حقیر و حاجی آقا حسین را در عمارت نظارتخانه در نزدیک خود منزل دادند و بعد از آن بملاقات ایشان شرفیابی حاصل شده منتهای التفات و مهربانی و درویش نوازی بجای آورده و الحق مرتضی خان کمال جدیت را در مهمانداری و خدمات و ملاحظات بجای آوردند مرتضی خان پسر مرحوم میرزا زمان مستوفی هستند که چهار برادرند و یک خواهر که او نیز یکی از حرمهای مخصوص حضرت

والا ظل السلطان است ؛ باری در مدت توقف در اصفهان منزل در همان نظارتخانه حضرت والا بود و هر روز و هر شب احباب و دوستان و علما و اعیان شهر حقیر و حاجی آقا حسین را بضیافت دعوت مینمودند ؛ روزی را در خانه جناب طریقت و حقیقت مآب آقای حاجی میرزا هادی مشهور بپا قلعه که از سادات محترم و از سلسله علیه شاه نعمت اللهی است سن هفتاد سال و از مریدهای مرحوم حاجی میرزا کوچک سبزواری و جمعی از فقرا در آن روز در خانه جناب ایشان حاضر بودند همه فقیر و درویش مسلک ؛ دو روز بعد جنابان فضایل مآبان آقایان محترم آقا نجفی و آقای آقا شیخ محمد علی و آقای آقا نور الله پسرهای مرحوم حاجی شیخ محمد باقر حجة الاسلام مرحوم بدیدن حقیر تشریف آوردند و کمال التفات و مهربانی فرمودند حقیر و حاجی آقا حسین را بمنزل و خانه دعوت ضیافت نموده شبی را در خانه حاجی شیخ محمد علی با جمعی احباب و دوستان تا بصبح بسر بردیم و شبی را در خانه آقا شیخ نور الله نیز تا بصبح ماندیم و جمعی از دوستان و اهل حال بودند الحق در این دوره و در این زمان در اصفهان دارای فضل و کمال و اجتهاد و اخلاق حمیده و درویش مسلکی و فقیر منشی منحصر باین سلسله و خانواده آقایان معزی الیهما هستند جناب آقای حاجی میرزا هادی دولت آبادی که مرد بسیار فاضل و کامل و درویش دوست بدیدن حقیر آمده در بازدید جناب ایشان منتهای مهمان نوازی بجا آوردند

[illegible]